



۱۹۵
ق ح
ک



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ابتدا میکنم بنام خداوند بخشنده مهربان الحمد لله رب العالمین
سیاس و ستایش مر خداوند بواسطه است که برود در کار جهان و جهانیان
است یعنی از کف عدم بعرضه وجود در آورده و هر چیز را بحسب حال او برود
داده الرحمن الرحیم بخشنده و مهربان است و تکرار این دو صفت بجهت زیادت
و مهربان است از جناب اقدس بالنسبه بجهانیان مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ بارشاه
خبر است یعنی جز امید دهد نیکان و بنیکوی و بدان بریدی بحسب اقتضای عمل
و مهر بانی اِيْلَكَ تَعْبُدُ وَاِيْلَكَ تَسْتَعِيْنُ نور استایش و پوستش میکنند و لبش
از تو یاری میخواهند در امور دنیا و آخره نه غیر از تو اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ
راه غائی کن ما را بر راه راست که خیر و صلاح مادر آنت صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ
عَلَيْهِمْ راه انا نیکر انعام نمودی بر ایشان از کز سنگان غیر المَغْضُوْبِ عَلَيْهِمْ وَاِلَّا
الضَّالِّينَ غیر انا نیکر غضب کرده شد بر ایشان و غیر انا نیکر گمراه شدند
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسمی است از اسماء و رسول بار عز است میان خدا و رسول
ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيْهِ هُوَ الْقُرْآنُ اِی رسول پسندیده که است که نیست
در او هیچ گونه شک و دروغی و راه نیست در او بیاطل هُدًى لِلْمُتَّقِيْنَ الَّذِيْنَ
يُؤْمِنُوْنَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُوْنَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُوْنَ راه راست نماینده
است کتاب مر برهن کارانرا انجانانک انیکر ایمان میآورند با آنچه شاهد نکرده
اند و بر پای میدارند همان را و از آنچه دوری داریم ایشانرا اتفاق میکنند
راه خدا و الدِّينِ يُؤْمِنُوْنَ بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ وَمَا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُوْنَ
و انجانانک انیکر ایمان میآورند و تصدیق میکنند با آنچه فرستاده شده است
بوسی تو و آنچه فرستاده شده است پیش از تو و برون قیامت ایشان یقین
دارند اَوَلَيْكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ایشان بر راه راست اند
از فضل بودگان ایشان را ایشان دستکارانند اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ

شماره
۹۰۳
نور

۱

وَأَنذَرْتَهُمْ أَنَّمْ لَمْ تَنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بدرستی که انانیکر که فرستادند
بر ایشان چه بقسای ایشان از عذاب اخره یا نقصانی ایمان خواهند آورد
حَمَّ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
مهر نهاده خدا بر دلهای ایشان و بکوشهای ایشان و بر دیدار ایشان و بر
و بر ایشان است عذاب بزرگ و مِن النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ و از مردمان کسیست که میگوید ایمان آوردیم بخدا و
بِعِزَّتِهِمَاتٍ و حال آنکه نیستند ایشان با ایمان آورنده کان بخاد و چون
اللَّهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يُخَدُّونَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ فریبی
دهند خدا و مؤمنان را و حال آنکه فریب نمیدهند مکی نفسهای خود
وکن در یافت نمیکند فی قلوبهم مَرَّضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ بماندگار و بکنند در دلهای ایشان است بیماری پس ز باد میکند
خدا بیماری را و بر ایشان است عذاب دردناک بسبب آنچه بودند که
تَكْذِبُ میگویند و از اخیل که لا تَقْدِرُ عَلَى الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ
مُصَلِّونَ و زمانیکر گفته شد ایشان را که فساد نکنید در زمین گویند
غِيَابِشِيمَ مامل اصلاح کننده کان الْآيَاتُ لَهُمُ الْفَسَادُونَ و لیکن لا
يَشْعُرُونَ بدرستی که ایشانند کرده فساد کننده کان وکن در یافت
نمیکند و از اخیل که آمَنُوا أَمَّا النَّاسُ قَالُوا أَنفُسُ كُلِّ أَمِّنَ
السَّفَهَاءِ الْآيَاتُ لَهُمُ السَّفَهَاءُ و لیکن لا یَعْلَمُونَ و زمانیکر گفته شود مر
دا ایمان آوردند همچنانکه ایمان آوردند مردمان در جواب گویند ای
ایمان آورنده همچنانکه ایمان آوردند بخودان آگاه باشید بدرستی که ایشان
کرده بخودان وکن نمیدانند و از القوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا
خَلَاوَالِ سِبَاطِطِهِمْ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ و زمانیکر ملافا

کنند انانی را که ایمان آوردند گویند ایمان آوردیم و چون خلوت کنند
باد و سای بد طینته خود گویند ما با شما هستیم و نیستیم مامل سخن پند
کننده کان بعضی با مؤمنان اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ
خداوند استهزاء میکند ایشان و مهلت میدهد ایشان را در طغیان ایشان
در حالیکه علامه ایمان در ایشان بودند أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا
الضَّلَالَهَ بِالْهَدًى و ما رَحِمْتَ خَلْقَاتِهِمْ و ما کانوا مهتدین ایشان انانی اند
که خریدند گمراهی و ضلالت هدیایت و راه راست پس سودمند نیاب
مده معامله ایشان و نیستند ایشان راه هدایت یا بندکان مثلام كَمِثْلِ
اِسْتَوْقَدْنَا نَارًا فَمِثْلًا اَضَاءَتْ مَاحْوَلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَقَرَحَ مِثْلِ
ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ داستان ایشان مانند داستان کسی است که در
زد آتش را پس چون روشنائی دهد آتش اطراف خود را و برود
پیشانی ایشان را و از آنرا در ایشان را تا دکی که هیچ نبینند مُثْمَرُ
حَمِّهِمْ لَا يَرْجِعُونَ گرانند و گنجانند و گویانند پس ایشان بمانند
بعی از گمراهی و ضلالت أَوْ كَصَبَتْ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَدَعَا وَنُورٌ
يُخْلِقُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي أَذْيَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاغِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ يُخَيِّطُ
بِالْكَافِرِينَ با داستان ایشان مانند داستان اصحاب باران است که
در آن باشد تا دکی و دعد صدا دار و برق درخشنده آتش دار
در انحال قرار میدهند آنکشان خود را در کوشهایان بجهت صداها
ناخوش فرزان هلاکت و حال آنکه خدا احاطه دارد بکافران بِكَادُ
الْبَرْقِ يُخَيِّطُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّ أَصْنَاءَ لَهُمْ مُتَوَافِينَ فَإِذَا ظَلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا
وَلَوْ نَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِصَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنْ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
نزدیک شد که آتش برق بد باید پیشانی ایشان را که روشنائی

دهد بر حق مرایان میروند در آن دوشنای و هر کس نادان کند
بر ایشان ایستند و اگر خدا میخواست می برد شنوای ایشان و بپسند
ایشان بر سبیک خدا بر هر چیزی تواناست بعضی نتوانند بشنوند صدای
انرا و نتوانند بروند در دوشنای آن بر حق انقدر ان زمانیکه دوشنای
میدهد یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم و الذین من قبکم لعلکم
تتقون ای مردم بپوشش نمائید بر و بر کار خود را انجا بپوشد و کاریکه
خلق کرده شما و انجا نکشتی و اگر پیش از شما بودند تا شاید انکه بر
هم کاری کنید الذی جعل لکم الارض فراشا و السماء بناء و انزل
من السماء ماء فخرج به من الثمرات و زرعنا لکم فلا تجعلوا لله اندادا
و انتم تعلمون انجان بر و بر کاریکه قرار داده از برای شما زمین را
فرش و آسمان برای حکم و فرستادن آسمان آب باران پس بیرون
آورده بسبب آن ان میوهها و دوزی جهت شما پس قرار ندید مر خدا
همسران و حال انکه شما میدانید که شرک ندر و ان کنتم فی شک
فما من لنا علی عیننا فافانوا بسورة من مثله و ادعوا لشهداءکم من
دعوی الله ان کنتم صادقين و اگر بودید شما در شک از انچه فرستادیم
ما بر بند خود ان قرآن پس بیاورید بیک سوره مانند ان و بخوانند
خدا بای خود بغرض ای برحق اگر بودید شما از دست کویان فان
لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار الی و قدوها الناس و الحیاء
اعذت الکافرین پس اگر بفعل بیاوردید و هر کس هم نتواند که بفعل
آورد پس حذر کنید انش انجان بپوشد که میناع ان مردم انند با
که آماده شده است جهت کافران و کثیر الذین آمنوا و عملوا الصا
لحات ان کم جنات تجري من تحتها الانهار کلما رزقوا منها من ثمرا

ذوق

ذوقا قالوا هذا الذي ددنا من قبل و انوابه من انبایه و کما فیها
از دایح مطهره و هم بنها لا دقت و باده به ای محمد ص انک انی که
تصدیق کردند و ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند
بدر سبیک مرایان است بوسنه انها که جادیت ان ذی انها انها
اب هرگاه که دزدی داده شوند ایشان ان ان میوهها دوزی
دایق گویند این انجان چیزیست که دوزی داده شدیم ما پیش
ازین و گویند که بیاورید آن دزد بر آنکه ما ندانستیم یا پسند
انکه هر دزدی همانند ان لغتهای بهشتی ان الله لا یکنی ان یضرب
مثلا ما یعوضه فافوقها ما الذین آمنوا فیعلمون انه الحق من
نعمهم و اما الذین کفروا فیعلمون ما ذی اراد الله هینا مثلا یضرب
به کثیر و لعلهم به کثیر و لا یضرب به الا الفاسقون بدر سبیک خدا
شرم نباید ان انیکه بدید کند داستان مانند پسری بالا
ان پس انا بیکر ایمان آوردند پس میدانند که حق است از بود
و کار ایشان و انا انکه کافر شد پس میگویند چه چیزی است انیکه
خدا اراده کرده است باین مثال کما میگویند بای بسیاری انینا
فان و هدایت میگویند بای بسیاری انینکان و کما میگوید بای
مثال مکی فاسقان الذین ینقضون عهد الله من بعد ميثاقه و
یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدوا فی الارض
اولیک هم الخاسرون انجان انیکه میکنند همان خدا را
بعد از قبول ان و خدا میکنند چیزی را که امر فرموده خدا باینکه
وصل کنند و فساد میکنند در زمین ایشانند و با کثرت کان
کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیا کم ثم یمیتکم ثم ینحی بکم

اَتَبُوءُ بِاسْمَاءِ هَؤُلَاءِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَاَمَوْخَتَ خَدَّ اَدَمَ رَا نَامَهَا جِوَرَا
 همدانها را پس ظاهر کرد صور ان اسباب را بر فرشتگان پس گفت خداوند خیر
 دهد مرا بنامها این صور که بود بنید شما راست گویان قَالُوا اَسْجَانُكَ لَا اَلَمْ
 لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ گفتند فرشتگان منتره میدانیم تو را
 نیست مر ما را دانش مگر آنچه را که ما موخته باشی ما را بعد سیکند تو را نانی
 همه چیز و درست کردی قال يا ادمُ اَنِفِئْهُمْ بِاسْمَائِهِمْ فَلَمَّا اَنْبَأَهُمْ قَالَ اَرَأَيْتُمْ
 لَكُمْ اِنْ اَعْمَقْتِ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاَعْلَمَ مَا تَبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ گفت خدا
 ای ادم خبیرد فرشتگان بنامهای ان صور پس چون خبر داد فرشتگان را بنامها
 ان صور گفت خدا ملا نکند را ایا تکلم می شما را بعد سیکند میدانم نه ان اسمها
 و نه ان زمین را و میدانم من آنچه را ظاهر میدانید و آنچه را پنهان میدانید
 وَاِنْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدْوا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا الْيٰسَ اَقْبَى وَاَسْكَبَتْ اَمْرًا
 مِنْ اَتَكْفُرْنَ وَاِذْ قُلْنَا يَا اٰدَمُ اَنْزِلْ اِلَى الْاَرْضِ وَاَنْتَ مِنْ اٰوَانَ اَنْكَار
 کنندگان و قُلْنَا يَا اَدَمُ اَسْكُنْ اَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ
 شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِيْنَ وگفتیم ای ادم قرار گیر
 تو و زوج تو در جنت و بخورید از بهشت تا می توانید آن هر گاه که خواستید
 و لکن نزدیک نشوید درخت کندی را پس سیکند دید ان ستمکاران قَالَتْ لَمَّا
 الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَاخْرَجَهُمَا اِمَّا كَانَا فِيْهِ هِيَ قَرِيبٌ مِّنْ اَدْنٰى الشَّيْطَانِ اَنْ اَنْزَلَ
 پس بیرون کرد ایشان را از ان مکانیک بودند در ان و قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا
 بَعْضٌ عَوُوْا وَاَكُمُ فِي الْاَرْضِ مُشْتَرِكًا اِلَّا حَبِيبٌ وگفتیم فرود آید در
 حالیکه بعضی شما بعضی دیگر دشمن دارید و مر شما راست در روی زمین
 اما مکاه و بر صورهای تا مانیکه قیامت قیام نماید قُلْنَا اَدَمُ مِنْ دَرَجَةٍ

كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ پس دریافت کرد اسم ان جانب پرور
 خود کلمات جندی پس قبول توبه کرد خدا را و بعد سیکند او توبه پرور
 و مهر بان قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا اِلَّا مَا اَنْزَلْنٰكَ مِنْهُ هَدًى مِّنْ نَّبْعِ هَٰذِهِ اَنْتَ
 خَوَّفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا يُخِزُّوْنَكَ كَفْتُمُ فَرُوْا اَنْ تَبْهَتَ سَمَاهُمْ مِّنْ اَعْيُنِمْ
 او ان خوب و بد پس ای شما را ان من هدایت و بینائی پس هر که متابعت کند
 هدایت من را پس نیست هیچ قسری بر ایشان و بر ایشان خوف میشود بجهت قوت
 اَنْ تَبْهَتَ اَنْ اِيَّانَ وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا فَكُنْ لَّوْا اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خَالِدُوْنَ
 و انکسایک کفر و زیدند تکذیب کرد شد دلایل فر ایشان ملا زمان ایشانند
 و ایشان در ان جا و بدان باشند بآبائی ایشرا قیل اذْکُرْ اِلَّا نَعْتِ اَنْتَ اَعْتَبْكُمْ
 قَاوُفًا يَعْبُدُ اَوْفٍ يَعْصِيْكَرُ وَاِيَّاهُ فَهَبُوْنَ اِیْ هَرَانِ يَعْقُوبُ يَادْ كَرِيْمُ
 نغمه مرا نغنی اینجا سیکر انعام کریم بر شما و وفا کنید بعهود من یعنی ایمان ناوفاکم
 بخزایان و مر بر سرید نه عزیز و اَمْسُوْا بِمَا اَنْتُمْ لَكُمْ مُّصِيْدٌ قَالَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُوْنُوْا
 اَفْلٰکَ کَاۡفِرِيْنَ وَلَا تَقْرَبُوا مَا يٰفِيْ غَمًّا قَلِيْلًا وَاِيَّاهُ فَهَبُوْنَ اِیْ هَرَانِ يَعْقُوبُ اِيْمَانِ
 اورید با آنچه فرستادم من قرآن حال انکد رضایی میکند مرا بچه باشد است و نبوت
 باشید شما اول انکار کننده کان بان قرآن و بدل نکنید ایا نهای را بهائی
 و خاص ان من برهین کاری کنید نه عزیز و لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْفُرُوا بِالْحَقِّ
 قَاوُفًا تَعْلَمُوْنَ و مستبه نکنید حق را با باطل و پنهان نکنید حق را و حال انکد
 میدانید قَاوُفًا تَعْلَمُوْنَ وَاِنَّا اِلٰی کُوْنَةٍ وَاَدَّ كَعُوَاۡجَ اِلَّا اَکْبَرُ و بر بای برارید
 غاف را و بدهید دکه و دد کوچ کنید با د کوچ کنند کان یعنی نماز کنید با نماز
 کان یعنی رسول و اوصیاء او اَنَا مَرْحَمٌ النَّاسِ بِالْبَرِّ وَتَنَسَوْا اَنْفُسَكُمْ وَاَنْتُمْ
 تَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ اَفَلَا تَفْقَهُوْنَ ایا بیفرمائید مردمان را بکارها بنک و فراموش
 نفسهای خود را و حال انکد توبه میخواهند پس ایا دریافت نمیکند و استغفروا

ثُمَّ إِلَيْهِ تَرْجَعُونَ چگونه انکار میکنند بخدا و حال انکار بود بد شما مردگان
 پس زنده کرد شما را پس می اند شما را پس زنده میکند شما را پس
 اوست بارگشت شما هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ أَسْتَوِي
لِلْأَسْمَاءِ فَسَوَّيْنَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ اوست انکار
 آفریده جهت شما آنچه در زمین است همه آنها را پس قصد کرده بار آید
 افرینش آسمان پس برابر هفت طبقه زمین هفت طبقه آسمان خلق
 کرده و اوست بهم چنانا إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ
خَلِيقَةً ثَالِثًا فَاخْبُرُوا فِيهَا مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا وَاسْفِكُ الدِّمَاطَ وَخُنُّوا نَجْمَ الْجَحْدِ
وَنَقِصُوا لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ یاد کن ای محمد صم زمانی که گفت
 بودد کار تو مفرشتگان را بد رستبکر من قرار خواهم داد در زمین خلیفه
 را یعنی خلقی را گفتند فرشتگان بطریق استعاده ای اقرار میدی در
 زمین کسی اگر فاد کند در او درین نزد خونها را و حال انکار ما تسبیح محمد
 و منزه میدارم مرتو را گفت خدا در جواب ایشان بد رستبکر من میدارم
 آنچه را شما عباد بنید و علم آدم الْأَسْمَاءُ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَأِكَةِ فَقَالَ
أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و تعلیم کرد خدا آدم را نامها
 هر چنی بر او هر آنها را پس ظاهر کرد صوره ان اشبار ابر فرشتگان پس گفت
 خبر دهید مرا بنامهای صور اگر بود بد شما راست کوبان قَالُوا سُبْحَانَكَ
لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ گفتند فرشتگان منزه
 میداریم تو را نیست ما را دانشی مگر آنچه را که تو اموخته باشی ما را
 بد رستبکر تو را ناود در دست کردی قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَاءِهِمْ
فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ قَالَ أَوَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ
مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ گفت خدا ای آدم خبر ده فرشتگان اینها را

ان صور پس چون خبر داد فرشتگان اینها را ان صور گفت خدا فرشتگان را
 ای انکفتم مر شما را بد رستبکر من میدارم نهانی آسمان و زمین را پس
 میدارم آنچه ظاهر میازید و آنچه را پنهان میدارید وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَأِكَةِ
اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ
 و یاد کن ای محمد صم زمانی که رفیم مفرشتگان را که سجده کنید مرا دم خلی
 را پس سجده کردند مگر ابلیس که باز ایستاد و تکبر و درند و طال انکار
 بود ان انکار دکنده کان وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ
وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ
الظَّالِمِينَ و کفیم ای آدم قرار کی تو و زوج تو حوا بهت را و
 بخورید ان بهت ان هرجاه که خواهید و کن نزد یک نشوید در اینخت
 کندم را پس عاقبت ان ستمکاران بشوید فَإِنَّ لَهَا الشَّيْطَانَ عَنْهَا
فَاحْرَسْهُمَا إِنَّمَا كَانَا فِيهِ بَشَرًا كَرِهَ اللَّهُ لِيُنْزِلَ فِيهِمَا الذُّلَّ
بِغَيْرِ ذُنُوبِهِمَا إِنَّ الْمَكَانَ بَكْرٌ بَدُونُ در آن وَقُلْنَا اهْبِطُوا
بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ و کفیم
 فرود آئید در حال بیکر بعضی شما بعضی دیگر را دشمن دارید و آن
 برای شما است در روی زمین ادا مکاه و بر خود داری ناز و
 قیامت فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ
الرَّحِيمُ پس دریافت کرد آدم ان جانب بودد کار خود کلمات حندی
 پس قبول توبه کرد خدا بر او بد رستبکر او توبه بی توبه و مهر بان
قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنْ هُنَّ فِئْتٌ هَدَىٰ فِئْتٌ تَبَعُ هُدَايَ فَلَا
خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و کفیم فرود آئید ان بهت همه شما یعنی
 و ذریه و آن خوب و بد پس می آید شما ان جانب من هدایت و بینائی

بِالْقَبْرِ وَالْقَلْبِ وَإِنَّمَا كَثِيرٌ عَلَى الْغَائِبِينَ وَبَارِئٌ مِنْهُ خَدَّاهُ بِصَبْرٍ
 كَرِيمٍ وَتَمَازُكَرْدَن ویدر سبکدان صبر و نماز و هرا نه کیران است مکر بر
 سوا صناعان الذی یظنون انهم ملائکة و انهم الیهم یصعقون صفة
 انسانی هستند که بقیه بی گمان دارند ویدر سبکدان ان ملاقات میکند
 برور کار خود را یعنی می میرند ویدر سبکدان بسوی او بان کردند کان
 اند با نبی اسرائیل ان کوروا یعقوب النبی انعت علیکم وای فصلتکم علی العالمین
 ای پسران یعقوب یاد کنید نغمه مرا که انعام کردم بر شما ویدر سبکدان بادی
 دادم شما بر اهل زمان شما و انقوا بوما لا تجری نفس عن نفس ولا
 یقبل منها شفاعة ولا یؤخذ منها عدل ولا هم یبصر حق ووسید روح
 واکثره رجع فی انهم فی جبر و قبول کرد بدو تسود آن من شفاعتی و
 گرفته شود آن فی فدائی قاتلین باری کرده شوند وای حبیبان کرمین الی حق
 یومونکم سوء العذاب یذبحون انبائکم ویتحیون لسانکم فی ذلکم بلاه
 من دیکم عظیم وای پسران یعقوب یاد کنید زمانه که خلاص کردیم شما از
 ال فرعون که ریخ میدادند شما ریخ شد بد میکند پسران شما و زنده
 گذاردند زمان شما و مرا این عمل بود آن مایهی ان جانب برور کار شما
 ان مایهی بزرگ وای فرقا بکم البحر فاجینا کم واعرقتنا ال فرعون و انتم نظرون
 و یاد کنید زمانه که کشادیم ما برای شما در بار پس نجات دادیم شما و عرف
 کردیم ال فرعون را و شما نظر میکردید وای و لغد ناموسی که تعیین لیکه تم
 اتخذتم الیهم لعلکم و انتم ظالمون و یاد کنید زمانه که وعده دادیم موسی را
 چهل شبانه بعد پس گرفتید شما که ساله بعد از آن و حال انکه شما ستمکاران بود
 انم تحقوا باعناکم من بعد ذلک لعلکم تذكرون پس عفو کردیم کناهان شما را بعد
 از آن بوسه کوساله ناشاید که شکر کردی کنید وای انبیا موسی الی کتاب و الی

لعلکم تهتدون و یاد کنید زمانه که دادیم موسی را توبه و انحراف مینمود
 میان خوف باطل ناشاید که شما هدایت یابید براه راست وای قال موسی انی
 یا قوم انکم ظلمتم انفسکم باخیانکم الیهم فقتلوا انفسکم وای
 خبر کم عند باریکم فتاب علیکم انی هو التواب الرحیم و یاد کنید زمانه که
 گفت موسی مردم خود را ای قوم من بدر سبک شماستم که بدید نفسهای خود
 بسبب گرفتاری شما بر تن کوساله را پس بان کردید بسوی خالق خود پیش کنید
 نفسهای خود که گرفتاری نفسی ماده بهیوست از برای شما در حق دافین شده
 شما پس قبول کرد خدا توبه شما را بدر سبک او است توبه بزرگ ویدر سبکدان
 وای قلتم یا موسی انی تو من حقی توبی الله جهره فاحذتکم الصاعقه و انی
 تنظر و یاد کنید زمانه که گفتید شما ای موسی هر که ایمان بخدا هم آورد
 بنونا انکر به بدیم خدا را اسکا را پس گرفت شما را صاعقه هلاک کننده
 و حال انکه شما نظر میکردید انم تبغثنا کم من بعد موتکم لعلکم تذكرون پس رفته
 کرد شما را بعد از مرگ شما تا شاید انکر شما شکر گذار کنید یعنی زمانه که
 صاعقه و ظلالنا علیکم انعام و انزلنا علیکم المی و التلوی کلوا من طیبات
 ما دنا فناکم و ما ظلمونا و بکی کاوا انفسکم یظلمون و یاد کنید زمانه که
 سایه بان ساختیم بر سر شما ابرها را و نازل کردیم برای شما ترجین می
 بریان کرده و کفیم بخورید ان پاکیزه های انجمن دوزی دادیم شما را و ما
 ستم نکردیم و لکن شما بودند ایشان بر نفس خود ستم کاران و ان قلنا ان
 خلوا هذه القرية فكلوا منها حیث شئتم رعدا و ادخلوا الباب معجل و انزلوا
 حطة تغیر کم خطابا که و ستم بدی المحسن و یاد کنید زمانه که گفتیم ما
 داخل شوید شما در این قریه یعنی بیت المقدس پس بخورید ان منافع
 ان قریه از هر جای که خواهید خورد فی کوار و در الیل در ان قریه خالیکم

سجده شکی گذاردند باشند وصال انکر بگویند خدا یا کنه اهان علمایامریز
 بیامرزیم برای شما کنه اهان شما در دفعه باشد که ثواب زیاد دهیم بگو
 کار این بندگان الذین ظلموا قولا لا یخیر الذین قبلکم فاقولنا علی الذین
 ظلموا ایضا امین التائبون یا کائناتو یفسقون بی بدل کردند انکرا بکرسم کردند
 گفتن بپردا که غیر اینچ بود که گفته شده بود ان برای ایشان بعضی گفتند
 واکه خدا و رسول تکفیر بودند بی نازل شد بر انکرا بکرسم کردند
 عذاب از آسمان بسبب انکر بودند بی حدی آمدند انان مکان وایا
 استغنی مؤمنی یعقوبه فقلنا اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة
 عینا قد علم کل اناس مخرجهم کلوا و اشربوا من رزق الله ولا تعسوا
 فی الارض مقبلین و یاد کنید زمانیکه طلب اب کرد موسی برای قوم
 خود بی گفتیم برون بعضای خود بر سنگ بی روان شد انان خدا
 جبر جادی تحقیق کرد است هر مردی محل اشامیدن خود ان ایشان
 و گفتیم بخورید و بیاشامید ان دعوی خدا ده و تجاوز و تعدی نکنید
 در زمین در حالیکه ان مفیدان باشند وای قلتم یا مؤمنی ان نصیر
 علی احکام واحد فان کنا ربکم نجبر کنا ما نکت الارض فی بقلها و ثقلها
 و قوتها قد یسها و یصلها قال تسیدون الذی هو اذنی بالذی هو
 حتی اهیطوا مصر فانکم ما سألتم و صوبت علیهم الذل و التکسیر و
 بان یعقوب من الله ذلک یا تم کانوا یکفر من آیات الله و یقتلون الرسل
 یغیر الحق ذلک ما عصوا فکانوا یعتدون یاد کنید زمانیکه گفتن ای
 موسی ما هر که صبر میکنیم بربک طعام واحد بی بخان برای ما برورد بکار
 خود که بیرون آورد برای اینچ میروید زمین ان نره ان و جباران بی
 ان و عوس ان و بیان ان گفت موسی ایابدل میکنید شما اینچ را که اولیست

با اینچ ان بهر است فرمود انید مصر را بی بد سیکر ان برای شما است اینچ سوال
 کرد بد و لازم ایشان شد ذلت و ضاری و منزلت وادگشتند بعور غضب ان
 خدا و اینها سبب ان بود که ایشان کافر شدند با یانهای خدا و میکشند
 او را بی حقه حتی و این بسبب اینچ است که نافرمانی کردند و بودند که
 میکردند ان حد ای الذین امنوا و الذین هادوا و النصارى و الصابین
 من ان یالله و الیوم الآخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیکم
 و لا هم یحزنون بد سیکر انکرا بکرسم کردند و انکرا بکرسم کردند و انکرا
 و کبر شدند ان بی فرقی یکدیگر ایمان آوردند و در قیاس و عمل یکسر
 کنند بی ان برای ایشان است هر د ایشان درین دو مورد کار ایشان و هیچ
 در بی برای ایشان راه ندارد و نه ایشان اند و نه کین میشوند بجهت فوت ثواب ان
 ایشان وای اخذنا منکم و دفعا فوقکم انظروا خدا و اما انکرا بکرسم کردند
 و ان کوا ما منه لعلکم تتقون و یاد کنید زمانیکه گفتیم ایمان ان شما
 افراشتیم بر بالای شما که طور را و گفتیم که فرایکین بد اینچ را دادیم شما حکم
 و یاد آورید احکام را و اینچ در اوست ما شاید شما بر هیبت کاری کنید بی تویم
 من بعد ذلک بی اعراض کردید شما بعد ان ان ایمان فلو لا فضل الله علیکم
 و رحمته لکنتم من الخاسرین بی ان هر اینه بیرون بخاشی خدا بر شما و رحمة او
 هر اینه بود بد شما ان ایمان کان دان و لقد علمتم الذین اعتدوا فی منکم و التبت
 فقلنا لهم کونوا فرجة حاسین و هر اینه تحقیق کرد انستید شما آمانی را که ان
 حد تجاوز کردند ان شما در حق سینه بی گفتیم ما باشد شما بودند کان
 دود ان دمه فعملناها نکالا لایا بین یدنها و ما خلقها و موعظة للفقیرین
 بی فرادیم ما ان حاله عقوبت را که محل عبرت بود ان برای ایشان که پیش ان
 ایشان بودند و بعد ان ایشان و بند و تنبیه باشد مرتفقین و ان قال

[illegible]

بعضی

یعنی بیت المقدس را پس بخورد و بد آن منافع آن شهر از هر جای که خواهد خورد بی گوار و در آن بند در آن شهر پدر حالش بیک سجده شکر گذارند و بی حال آنکه بگوید خدا یا کناهان و او ایام از بیامرزیم برای شما کنا را و زود باشد کرد و یاد کرد اینم بگو کنا فذل الذین ظلموا فاولا غیر الذین قبل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا رجلا من السموات کانا یقننون پس بد کردند آنکا بنیکه ستم کردند گفتند یوا که غر اچیه بود که گفته شده بود از برای ایشان یعنی گفتند چیه یوا که خدا و رسول ن گفته بودند پس فرستادیم بر آنکا بنیکه ستم کردند عذاب را از آسمان بیست اچیه بودند که بیرون می آمدند از آن مکان یعنی بیت المقدس و از آن ^{شهر} موسی لقومیه فقلنا اضرب یعضاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا قد علم کل اناس مسزهم کما کوا و اکثر یوا من نذوق الله فلا فی الارض مفیدین و یاد کنید زمانیکه اگر طلب اب کرد موسی برای کوه خود پس گفتیم بز نعصای خود بوسنک پس توان شدان از سنک دوازده چشم جاری تحقیق کرد است هر مردی محل آن خود را از ایشان و گفتیم بخورد و بیاساید از دوزی خدا داده و بخاون و بعدی مکنید در زمین در حالش بیک از مفسدان بیاسید و از قلم یا موسی لن نصیر علی طعام واحد فادع لنا ذلک حجر لکنا یما نثبت الارض من بقلها و قنا انما و قومها و عدسیها و بصلها یاد کنید زمانیکه گفتید ای موسی هر که صبر بخوابیم کرد بر یک نان خورش پس بخواند برای ما بردد کاد خود را که بیرون آورد از برای ما از انجم میر و یاند زمین از قره آن و جبار آن و سیر آن و عدس آن و بیاز آن قال استبدلوا الذی هو اذنی بالذی هو خیر اهیطوا امیرا

مَوْنِي لِقَوْمِهِ اِنَّ اللَّهَ بِاَمْرِكَ اَنْ تَذْجُوَ بَقَرَةً قَالُوا اَتَنْتَحِدُ نَاهِيَةً قَالُوا لَوْ
بِاللَّهِ اَنْ اَكُوْنُ مِنَ الْخَاطِلِيْنَ و بَاد كَبِدَ زِيَايِي كَدَفْت مَوْسَى مَرْفُوعِ خُودِ
بِدَر سِيَكِرْدَا اَمَر مِيكَنْد شَمَار بَكْتَنِي بَكْتَنِي اَرْجَبِي كَاو كَفْتَنْد قَوْمِ
مَوْسَى اَبَا سِيَكِرْدَا مَار اَحْلَ اسْتَهْرَاو كَفْت مَوْسَى بِنَاه مِيَرَم مَحْدَا اَن اَبَكِرْدَا
بُورَه بِاَسْم اَز حَلَه مَقَال قَالُوا اَرْعُ لَنَا ذَبَكَ يَسِيْنُ لَنَا مَا هِيَ كَفْتَنْد قَوْمِ
اَوْ حِجْوَانِ بَرَايِ بَرُو رَه كَانِ خُودِ تَا بِيَا ن كُنْد بَرَايِ مَا حِجِست وَصَفِ
اَن بَقَرَه قَالِ اَنَّهُ يَقُوْلُ اِيْهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِصٌ وَلَا بَلْكَ حِجْوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ
فَاَفْعَلُوْا مَا تَوْمَرُوْنَ كَفْت مَوْسَى مِيكُوِيْد بَدَر سِيَكِرْدَا كَاو بَسْتَنَه بِيَرُو
زَرْجُوَانِ مِيَا ن بِيَرُو حِجْوَانِ بِي بَكْسِيْل اَفْعَر مَافَرَا ن دَاوَه مِيُوِيْد قَالُوا
اَرْعُ لَنَا ذَبَكَ يَسِيْنُ لَنَا مَا لَوْ هِيََا كَفْتَنْد حِجْوَانِ بَرَايِ مَا بَرُو رَه كَارِ خُودِ اِيْهَا
كُنْد بَرَايِ مَا حِجِست دَنَك اَن بَقَرَه قَالِ اَنَّهُ يَقُوْلُ اِيْهَا بَقَرَةٌ صَفَرٌ كَرَامِغُ
لَوْ هِيََا تَسْرُ النَّاطِرُ بِنِ كَفْت مِيكُوِيْد بَدَر سِيَكِرْدَا كَاو بَسْتَنَه رَه دَا لَصِ
بَحِيْنَه كِه دَنَك اَن كَاو شَا دَا مَان مِيكَنْد طَا بَرِيْنِ سَوِي خُودِ قَالُوا اَرْعُ
لَنَا ذَبَكَ يَسِيْنُ لَنَا مَا هِيَ اَيُّ الْبَقَرِ كَتَا بَه عَلَيْنَا وَاَيَا نِ شَاءَ اَنْتُمْ كَفْتَنْد
كَفْتَنْد قَوْمِ اَوْ حِجْوَانِ بَرَايِ مَا بَرُو رَه كَارِ خُودِ تَا بِيَا ن كُنْد بَرَايِ مَا حِجِست
صَفَرَا ن بَقَرَه بَدَر سِيَكِرْدَا كَاو مَشَبَه اسْتِ بَرَاو بَدَر سِيَكِرْدَا كَاو حِجْوَاهِ خُودِ
هَر اَبَنَه اَرَا هَ بَا فَنَه كَانِيْمَ قَالِ اَيُّهُ يَقُوْلُ اِيْهَا بَقَرَةٌ لَا ذَوُوْكَ شَيْئِ الْاَرْضِ
وَلَا تَسْقِي الْكَرْثَ مِثْلَهُ لَا شَيْئَه فَنَهَا قَالُوا اَلَا نِ حَيْثُ بِالْحَقِّ فَنَذِجُوْهَا
وَمَا كَانُوْا يَقْعَلُوْنَ كَفْت مَوْسَى بَدَر سِيَكِرْدَا مِيكُوِيْد كِه اَن مَافَرُو رَه كَاو بَسْتَنَه
كِرْدَنَه دَا م اسْتِ كِه حِيْشِي كُنْد رَهِيْنِ دَا وَنَه اَن كَرَاب دَهْد كَشْت وَنَزْعِ
سَالِ اسْتِ اَرْجَبِ غِيُوبِ هَمِ دَنَكِي كَبِست دِرَا ن كِه خَالِفِ رَهِيْ بِلَدِ
كَفْتَنْد قَوْمِ اَوْ حَالِ اَو رَهِيْ حَقِيْ بِيْ ذِيْع كِرْمَدِ اَو رَاو لَكْنِ عِيْ حَوَاسْتَنْد كِه

کشف

مخاطبه کنند با شما بان در نزد پروردگار شما پس ابادر يافت نميکنيد
 اَوَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَشْرُونَ وَمَا تَعْلَمُونَ دَابَا عَمِيدِ اَنْتُمْ بَدْرُ سَبَكِر
 خدا ميداند آنچه را نهادن سیداد بد و آنچه را اشکار ميکنيد و شما اَمِيُون
 لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا اَمَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ وَبَعْضِي اَنْ اَيَّانَ كَرِهْتُمْ
 نميستند نميدانند كتاب را مگر اهل و از دور نيستند اَيَّانَ مگر كابران
 قَوْلِ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بَابِدْهُمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
 لَيْسَ قَوْلُهُمْ مِمَّا قَلِيلًا قَوْلِ لَهُمْ يَكْتُمُونَ اَيَّدِيهِمْ وَقَوْلِ لَهُمْ مَا يَكْتُمُونَ
 پس واقتا انكاسي كرمينوسند نوديه بدسماي خود پس ميگويند اين
 محرف باطل كرمود جعل كرده اند ان جانب خداوند است ما انكر بد كنند
 بان بهاي اندك راس و اي مر ايانا ان آنچه نوشته است دستهاي
 و و اي مر ايانا ان آنچه كس ميكنند و قالوا اني نَحْنُ النَّارُ إِلَّا اَنَّا مَعْدُودَةٌ
 قُلِ الْخَلْقُ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدٌ فَلَنْ يَخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ اَمْ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا
 لَا يَعْلَمُونَ كَفْتَسْ مَنْافِقَانِ عَمِي سِدْ مَا اَنْتَ مَكِي حَيْدَ نَحْنُ مَعْدُودِي
 باموسي ايا كرفتبيل شما از من خدا عهد و پيمانى پس هر كن خلاف نكند
 خدا عهد خود يا ميگويند بر خدا آنچه را عَمِيدِ اَنْتُمْ بَدْرُ سَبَكِر
 وَاَحَاطَ بِمِخْطَمَتِهِ قَوْلُكَ اَهْجَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ اَرْجُو
 كس كند بد و احواط كند او را كناه كسر او پس اَيَّانَ ملا ن مان
 اَنْتَ اَنْتَ و اَيَّانَ در اَنْتَ مَخْلُودِ اَنْتَ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
 اُولَئِكَ اَهْجَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَاَنْتَ اَيَّانَ اِيْمَانِ اَرْجُو
 سايشته كردن اَيَّانَ ملا ن مان بهشت اَنْتَ و اَيَّانَ در ايجاجان
 باشند وَاَيَّانَ اَهْجَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ اَرْجُو
 بِالَّذِينَ اٰمَنُوا وَبِالَّذِينَ اَلْفَرَقِ وَالْبَتَالِ وَالْمَسْكِينِ وَقَوْلُوا اَلْبَتَالِ اِيْمَانِ

والتوا

وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَمَعَزَيْتُمُ
 دمايوا كركوفتم بهمان پيران لعقوب و كرك برستش نكبنل مكي خدا و يا پيد
 و ما د ميگويند كنيد و يا صاحبان خيبي و پيمان و بيجاركان و بگويند مگر
 سعي ميگويد و يا پيد نماز را و بدهيد زكوة را پس دوي كرميد بد اَنْ
 امور مكي قبل از شما و حال انكاسي اهراس كننده كائيد وَاَيَّانَ اَهْجَابُ النَّارِ
 لَا تَفْلِكُوا اَيَّانَكُمْ وَلَا تَخْرُجُوا اَنْفُكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ اَفَرَأَيْتُمْ اَنْ تَعْبُدُوا
 و يا كيد نمايوا كركوفتم عهد و پيمان شما كرميد خودهاي خود بد
 نكنيد يكد يكو از سري خود پس اعتراف كرده بد بخدم اين عهد و حال انك
 شما كواهي سيد بد اَنْتُمْ هُمْ اَوْ لَا تَعْلَمُونَ اَنْفُكُمْ وَتَخْرُجُوا فَرِيقًا مِّنْكُمْ
 نَظَاهِرُونَ عَلَيْكُمْ بِالْاِيمِ وَالْعَدْلِ اِنْ هُمْ اَنْتُمْ اَلْكَاسِي هَسْتُمْ كركشيد يكد يكو
 و بيمود كريد كوي ارخود نان از شر هاي شما در حال كره ظاهر ميكني
 براي ايان بد و دشمني و اِنْ يَأْتِكُمْ اَسَارَى تَفَادَوْهُمْ وَهُمْ يَحْجُمُونَ عَلَيْكُمْ
 اِنْ اِيْمَانُ اَنْتُمْ مِّنْ بَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بَعْضُ فَاَجْرُ اِيْمَانِ يَفْعَلُ
 مِنْكُمْ الْاَيْمَانُ فِي الْحَبْوَةِ الدُّنْيَا وَتَوْمَ الْاٰخِرَةِ بَرَدُونَ اِلَى اَشَدِّ الْعَذَابِ وَا
 يَغَافِلُ عَمَّا تَعْلَمُونَ وَاَلَيْسَ اَنْتُمْ اَدْرَا اَلَيْسَ اَنْتُمْ اَدْرَا اَلَيْسَ اَنْتُمْ اَدْرَا
 خريد ايانا و حال انكاسي است بر شما بيرون كردن ايانا پس ايانا
 ي اود بد بعضي نوديه و كفر ميگويد بعضي بر جيت جزي هر كركن
 اِنْ اَنْ اَكْثَرُكُمْ اِيْمَانِ اَدْرَا اَلَيْسَ اَنْتُمْ اَدْرَا اَلَيْسَ اَنْتُمْ اَدْرَا اَلَيْسَ اَنْتُمْ اَدْرَا
 كرميده شوند بسوي سخت ترين عذاب و بيت خدا غافل از آنچه ميكنند
 اُولَئِكَ الَّذِينَ اَشْرَفُ الْجَنَّةِ الدُّنْيَا بِالْاَيْمَانِ فَلَا يَخْفَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ
 وَاَلَيْسَ اَنْتُمْ اَدْرَا اَلَيْسَ اَنْتُمْ اَدْرَا اَلَيْسَ اَنْتُمْ اَدْرَا اَلَيْسَ اَنْتُمْ اَدْرَا
 اخره پس سبك نشود از ايان عذاب و نذا ايان ياري كرده شوند

هر آینه از راه هدایت یافتگانیم قَالَ اللَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ لَهُ
الْأَرْضُ وَلَا تَفِي الْحَرْثَ مُكَلَّمَةً لَا تَشِينُ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ
بِالْحَقِّ نَدَّ بِجُوهَا وَكَانُوا يَقُولُونَ گفت موسی میگوید خدا بدین
آن مامور به کاهیت کرد نام است که خشن کند زمین را و نه اگر
آب دهد کشت و ذرع را سالم است از جمیع عیوب هیچ درگی نیست
در آن که مخالف زوری باشد گفتند قوم اوصال آردی بحق پس
ذبح کردند و گنمی خواستند که این کار را کنند و از قتلتم نفسا
فادانم فَبُهِتَ أَفْتَهُ مَخْرُجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ و یار کنید ز مانی که گشتند
یک تن را پس مخاصمت نمودید در کار او و حال آنکه خدا ظاهر میکند آنچه
را بودید شما پنهان میکردید فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضُهَا أَكْزَلَ لِحْيَتِي
اللَّهُ الْمَوْفِيُّ وَبِئْسَ آيَاتُهُ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ پس کفیم بزید بان شخص مقبول
بپاره از آن بقره همچنین زنده میکند خدا مردگان را و مینماید شما
دلائل و انار قدره خود را تا شاید آنکه شما مقتضای عقل عمل نمائید
أَمْ قَسَمْتُ لَكُمْ مِنْ تَعْدِ ذَلِكَ فَنِي كَالْمُحَارَةِ الْأَسَدِ قِيَمَةً وَإِنْ
مِنَ الْحَارَةِ لَمَا يَتَخَرَّجُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَنْفَقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ
الْمَاءُ وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ
پس سخت شده دلهای شما بعد از آن که نعمتها را در برابرش از آنها
مانند سنگ است یا سخت تر از چینه فاسد و بدر سینه که بعضی
از آن سنگها هست که هر آینه شکافه میشود و جاری میشود از آن
نهرها و بدر سینه که بعضی از آن سنگها هر آینه چینههایی که شکافه
میشود پس بیرون می آید از آن آب و بدر سینه که بعضی از آن سنگها
هست که هر آینه فرو رفته و در زیره ذوبه میشود از ترس خدا و نیست

خدا بی حیوان آنچه میکنند شما انتظرون أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ مِنْ رَبِّهِ
فِيهِمْ كَيْمُوعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرُفُونَ عَنْهُ مِنْ تَعْدِ مَا عَقِلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ
پس ایاطع دارند ای کوه مؤمنان اینک ایمان آورند مر شما را و نصیب
شما کنند و حال آنکه تحقیق که بودند کوهی از ایشان که میشنیدند
کلام خدا را پس تغییر میدادند آنرا بعد از آن که غیبه میشنیدند آنرا
و حال آنکه ایشان میدانند وَإِذَا الْفُلُ الْأَذَى الْأَمْنُ قَالُوا أَمْنًا وَزَا
حَلَا بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا اتَّخَذُوا آلَهُمُ الْبُحَارَ جُحُومًا
يَبْعَثُكُمْ فِيهَا أَنْهَارٌ تَعْقِلُونَ و چون ملاقات کنند انانی که ایمان
آورده اند گویند ایمان آوردم و چون خلوت کند بعضی ایشان با بعضی
گویند ای خبر میدهد ایشان را آنچه کشایش داده خدا بر شما تا آنکه شما
کنند با شما در نزد وجود کار شما پس ایادریافت نمیکند وَلَا
تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ وَمَا تَعْلَمُونَ و ایانند بدین که
خدا میداند آنچه را نهان میدادید و آنچه را آشکار میکنید و غیبت
أَمِيقُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَنْظُرُونَ و بعضی از
ایشان ناخوشینده اند و ناخواننده اند عیدانند کتابی مکی امان
و آرزو و نیستند ایشان مکی آنکه گمان میکنند قَوْلِ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ
الْكِتَابَ بآيَاتِهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُخَوِّدُوا بِهِ عَنْ قَلِيلٍ
قَوْلِ كُمْ ثُمَّ كَتَبْتُ آيَاتِهِمْ وَذِيلَ كُمْ مَا يَكْتُمُونَ پس وی را انانی
که مینویسند توریته را بدستهای خود پس میگویند که این حرف
باطل که خود جعل کرده اند از جانب خدا و ندانست تا آنکه بقره شد
او را بسببهای اندک پس وی را ایشان از آنچه نوشته است دستهای
ایشان و وی را ایشان از آنچه کتب میکنند وَقَالُوا إِنَّا نَسْنَأُ النَّاسَ

الْأَبَاءَ مَعْدُودَةً قُلْ أَتُحِبُّونَ عَهْدَ اللَّهِ عَهْدَ اللَّهِ عَهْدَ اللَّهِ
أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ گفتند منافقان عیبی سد ما را آتی
 می کند دوزی معبود بگو ایا فرای قنبد فریضه عهد و پیمان می
 پس هر که مخالفت نکند خدا پیمان خود را یا میگوید بر خدا آنچه عهد
بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ آری کس کرده بد پرا و احاطه کرده او را کناه کیفر
 او پس ایشان ملازمان آتش اند و ایشان در آتش جاوید باشند
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
 و اناست که ایمان آوردند و کارها سالیسته کرده نند ایشان ملازمان
 بهشت اند و ایشان در اینجا جاویدان باشند و إِذَا ضَلَّتْ زُمْبُلَاتُ
بَنِي إِسْرَءِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَ
الْيَتَامَىٰ وَالنَّكَارِثِينَ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ
وَأْمُرُوا بِالنَّاسِ إِلَىٰ الصِّرَاطِ الْأَقْبَلِ إِنَّكُمْ مَعْرُضُونَ و یاد کنید نمازی که کوفتم
 پیمان فرزند نندان معقوب را که برستی نکنید مکی معبود بر حق را و پادشاه
 و مادر بیکوئی کنید و خویشان و پیمان و در ویشان و بیکوئی مردم
 را سعی بیکو و برپای دارید نماز را و بدهید زکوة را پس اعراض کرد
 از این امور مکی قلیل ان شما و حال انکه شما اعراض کنند کابند و إِذَا
أَضَلَّ زُمْبُلَاتُكُمْ لَا تَفْكَرُوا فِي مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ آنکه من در باکم
ثُمَّ أَفْزَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تُكَذِّبُونَ ثم آنکه هولاء گفتندون آنکه و مخرجون
مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْكُمْ بِالْإِيمَانِ وَالْعُدْوَانِ و یاد کنید و با نبل
 که کفر فتنم و عهد و پیمان شما که مرزید خویشهای خود را و بیرون
 نکنید جانهای خود را ان تنهای خود را پس اقرار کردید بلووم این عهد

و حال انکه شما کراهی مید هید پس شما انکافی هستید که کنید خود را
 و بیرون میکنید کوهی از خودتان از ضامهای ایشان و هم نشن مینویس
 بر ایشان مکنه کردن و دشمنی کردند و إِنْ يَأْتُواكُمْ آسَافِي فَاقْدُوا هُمْ وَهُوَ
حَرَامٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَنْتُمْ مَوْنُونَ بَعْضُ الْكِتَابِ وَتَقْرَأُونَ بَعْضُهَا
حِزْبًا مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ الْآخِرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَبِئْسَ الْقِيَمَةُ يَوْمَ
الْآسَافِ الْعَذَابِ و ما الله بغافل عما تعملون و اگر بیایند شما را اسرا
 فدیة مید هید ایشان را و حال انکه ان حرام گردیده شده است بر شما بیرون
 کردن ایشان پس ایا ایمان میآورید ببعضی از کتاب و کافر مینویس بعض
 دیگر پس چیست مزدا انکه ان کار کنند ان شما مکی رسوائی در زندگانی
 دنیا و در دوز قیامت بر گردیده میشود بسوی سخت ترین عذاب و بِئْسَ
خِزْبًا لِّمَنْ يَكْبِتُ اُولَٰئِكَ الَّذِينَ اسْتَوُوا الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا
يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ و ایشان انانی اند که خبر بد ندرند
 دنیا بعضی دادند اخر پس سبک کرده نمیشود ان ایشان عذاب و بِئْسَ
يَادِي كُودِهِ سَتُونَ و لقد آتينا موسى الكتاب و قفينا من بعده بالليل
وَأَتَيْنَا عِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَعَدْنَا لَهُ نُورًا قَدِيمًا أَوْ بَرِيقًا
دَسُورًا بمانا انهمو انهم استبکتم ففرقوا كن بتم و فرقا تفتلوت
 و تحقیق کردیم موسی نور دیده و انی در آوریم ان بعد او به پیغمبر
 و دادیم عیسی پر مریم را معجزات هویدا و دست کبری کردیم او بروج
 قدس پس ایا هر وقتیکه آمد شما را پیغمبری یا نجم غیجی است نفسهای شما
 کردن کسی گردید پس کوهی انکب گردید و کوهی اکبتد و قالوا
قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ گفتند دلها
 ما در غلاف است یعنی ان انهم میگویند بلکه لغت کرده ایشان خدا را انک

انشروا ايود احدكم لو بغير الف سنه وما هو بمرحبه من العذاب
 ان بغير والله بصير ما يعلون وهر انبه يابي نواي موسى ايشان امر
 قرب مردمان برونندگان و باوان انكاسنكر شرك اددند دوست
 دارد هر يك از ايشان اگر كنند هزار سال و نيفت طول عمر بدو كرده اند
 ان عذاب اگر مرده شود و خداوند بينا است با هم ميكنند قل من كان
 عدو الجربيل فانه قد كره على قليلك يا دين الله مصدقا لباين بد يدي
 و بغير في المومنين بگو اي محمد هر كه هست دشمن مرجبل را بدو سيكر او او را
 قرآن را بدو دل تو بفرمان خدا وصال انكر تصديق كشته اين قرآن مرا
 پس از او فرستاده شده است ان كلب اسماني در راه غاصبه است
 خدا و مرده مر مومنان را من كان عدو الله و ملائكتيه و رسله و جبريل
 و ميكائيل فان الله علق لكافريون هر كه دشمن است مر خدا را و فرشتگان
 او را و جبريل و ميكائيل بدو سيكر خدا دشمن است مر كافران را و لقد
 انزلنا اليك الايات ببينات و ما يكفر بها الا الفاسقون و تحقيق كه
 فرستاديم مابوي تو اي محمد دلایل روشن و كافي شود بآنها مكي فاسقا
 اوكلوا عاهدوا عهدا نبهت فربهم بل اكثرت لا يؤمنون و هرگاه
 بيمان كنند بعمای دای افكنند او را كوهی از ايشان بل بيشتر ايشان
 عيكر وند و لما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما معكم نزل فرب
 من الذين اوتوا الكتاب كتاب الله و راء ظهونهم كاتم لا يعلمون
 و هرگاه ابد ايشان را رسول از جانب خدا تصديق كنند مراجه با ايشان است
 و بيغفند كوهی از انا بگر داده شده اند كتاب كتاب خدا و عجب
 سر خود سان كریا كه هم عیدانند و اتبعوا ما اتوا الشياطين على
 ملك سليمان و ما كفر سليمان و لكن الشياطين كفروا يعلمون الناس البحر

و بهر وی كرم ند انچه را میخواهند شياطين در ملكه سليمان و كاهن
 سليمان و لكن شياطين كافندند تعليم ميكرند مردم جادو و ما انزل
 على الملائكين ينابل هادوت و مادوت و ما يعلمون من احدي حتى يقولوا اما
 نحن فبشرنا فلا تكفر فتعلون شيئا ما يضر قوت به بين المرء و فرجه
 و ما هم بصيا دين به من احيد الا باينهم و يتعلون ما يضرهم و لا ينفعهم
 و انچه فرستاده شد بر دو فرشته بشهر بابل هادوت و مادوت و عی موختند
 همگي از ان صحراي كمي ميگفتند نبيتم ما كني ان ما بين ارض و برهمن بايد
 كاف شود پس عی موختند از ايشان يعني هادوت و مادوت انچه را كه
 افكنند بآن ميان مردون او وصال انكر نيستند ايشان بفرستاده
 بان احدى را مكي بفرمان خدا و عی موختند جبري بر اكر مر داشت بحال
 خود ايشان و نفع نداشت براي ايشان و لقد علموا ان اشريه ما له في
 الارض من خلاف و ليس ما شر بايه انفسهم و كانوا يعلمون و لو انهم اسوا
 فاقوا المشركين من عند الله خير لو كانوا يعلمون و تحقيق كه راستند هر انبه
 كبر احتياز كنند اين عمل را بدين او را در اخره ان نصبي و هر انبه بدو جويت
 كه مر و خستند باي تنهای خود اكي باشند و اما يان و اكي ايشان ايمان ي او
 و بهر يك كاری ميخوردند هر انبه عطا كرده اند خدا هست بهر است مر
 اكي بودند دانا يان يا ايها الذين اسوا لا تقولوا لعلنا و قولوا انظر ما و
 اسمعوا اوليكافريون عذاب انهم اي انكاسنكر ايمان او ريد نكوبين رسول
 را امرعات كن ما را و بگويد نظر كن ما را و بشنويد انچه را بفر ما بد كران براي
 خلاف كشته كان عذاب است در زمان ما يود الذين كفروا من اهل الكتاب
 و لا المشركين ان يقول عليكم من خير من دينكم و الله يخص بوجه من يشاء و
 الله ذو الفضل العظيم دوست عیدانند انكاسنكر كاهن شدند ان صاحبان

ایمان آمدند و لما جاءهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم وکانوا
من قبل ینتفحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفت کفروا فلیعنه
الله علی الکافرین و چون آمد ایشان کتابی از حق خدا تصدیق کننده
مرایچه را با ایشانست و بودند پیش از این که طلب فتح و کتانی میکردند
بر آنکه انبیا کافر شدند پس چون آمد ایشان انچه که سناحتند کافری
شدند با وی لعنت خدا باد بر کافران بی شمایستی و ایبه آنفسهم
یکفر و ایما اقول الله بغیا ان ینزل الله من فضله علی من یشاء من
عباده فباقر یعصی علی غضب و للکافرین عذاب مهین بدست انچه
فرستند بانی تنهای خود را از انکه کافر شوند بما انچه فرستاده خدا
از راه صل و عینا از انکه میفرستد خدا از فضل خود بر هر که میخواهد
از بنده کان خود پس بان گفت کردند بخشی و مر کافر است عذاب
خوار کننده و اذا قيل لهم امنوا بما اقول الله قالوا انؤمن من علمنا انزل
علینا و یکفرون بما واداه و هو الحق مصدق لما معهم قل علم یعقلون
انبیاء الله من ان کنتم مؤمنین و چون گفته شد مرا ایشان ایمان آورد
با انچه فرستاده است خدا گفتند ایمان آوردیم با انچه فرستاده شده بر ما و
کافر شدند با انچه غیر اوست و آن قرآن حق است در حالیکه تصدیق کننده
است مرا انچه را با ایشان است بگوای محمد ص پی جبر میکنند بغير ان خدا
پیش از این که شنید شما ان ایمان آورده کان و لقد جاءکم موسی بالبینات
ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون و تحقیق کرد آمدن موسی با بینات
پس که فساد پرستی کورساله بعد از آن و حال انکه شما ستم کننده کابند
و اذا اخذنا منکم الذین اوفوا ما ایتناکم بقرآنهم و انتم لا
قالوا استعنا و عصنا و انشربوا فلیعلم الجاهل ینکفرهم فل یمشی یا مر که ایمانکم

ان کنتم مؤمنین و بار کنند ز ماین که گرفتیم بمان ان شما و بیلد کنیم
بر بالای سر شما که طود را فریاد کنیم بد انچه داریم شما حکم و مضبوط و کوش
بدید گفتند شنیدیم و نافرمانی کردند و آمیخته شده در دلهای
محبت کورساله بسبب کفر ایشان بگوای محمد ص بدست انچه که امر میکند شما را
بان ایمان شما یقین ازای شما که شنید شما ایمان آوردند کان قل ان کانتم
لکم الذم الاخره عند الله خالصه من ذنوب الناس فقتلوا الموت ان
کنتم صادقی و لن یقتلوا ابد ایما قدمت آیدینهم و الله علیهم بالظالمین
بگوای محمد ص اگر بوده باشند مر شما سرای اخرت فرستاده خالص از غیر مردم
پس آرند میکنند مر که اگر شنید شما راست گویان و حال انکه هرگز
آرند نکنند مر که ابد بسبب با انچه پیش فرستاده است دستهای شما
و حال انکه خداوند داناست سبحان دان و لیکن هم احرص الناس علی
و هر آنکه مبنای الله ایشان احرص برین مردم بر ذنوبانی و من
الذین استلوا یود اصد هم لو یجر الف سنه و ما هو بمرحوم من
العذاب ان یجر و الله بصیر بما یعملون و انما انیک شرک و
دوست مبدار که یکی از ایشان اگر عمر کند هزار سال و نسبت این
ذیادتی دور کنند او از عذاب اگر عمر بسیار کند و حال انکه خدا بینا
با انچه میکنند قل من کان عذقی الجبریل فانه من له علی قلبک یاذن
مصدق لما یتنبی یدیه و هدی و کثر علی المؤمنین من کان عذقی
الله و ملائکته و رسله و صبیله و مسکال فان الله عذقی للکافرین
بگوای محمد ص کسیکه بوده باشد دشمن من جبریل را بدین سبب که آورده
قرآن را بدولت و بمان خدا در حالیکه تصدیق کننده است ان قرآن را
انچه را پیش او بوده از توبه و غیران و در حالیکه هدایت و بازه و

و من كان ابكر فرستاده شود بر شما چیزی را برورد که در شما و جدا و مخصوص
 میگرداند بر همه خداوند که با خواهد و خدا صاحب فضل بخند است ما نسبح
 من انبأه او نبيها انبأه ان الله على كل شيء قدير
 ان في حكمة ان اية قرآن تغییر دادیم با نازل کردیم که بهیچان او را با مانند
 او را دانستی ای محمد بدرستی که خدا بر همه چیز تواناست ان تعلم ان الله له ملك
 السموات والارض وما كن من قبيل الله من في ولا يصير و دانستی بدرستی که
 خدا از برای اوست پادشاهی آسمان و زمین و نیست مر شما را غیر از خدا
 هیچ دوستی و یاری کننده آن نمی یابد ان فتشوا رسولكم كما سئل موسى
 من قبل و من يتبدل الكفر بالايمان فقد ضل سواء السبيل اما بخواهید که
 سوال کنید رسول خود را همچنانکه سوال کرد به شد موسی پیش از این و هر که
 اختیار کند کفر را با ایمان پس تحقیق که گمراه شد است و وسط راه را و ذکرش را
 من اهل الكتاب لو يردونكم من بعد ما كفار من عند انفسهم من بعد ما
 تبين لهم الحق فاعفوا و اصفحوا حتى ياتي الله بأمره ان الله على كل شيء قدير
 و دوست دارد بسیاری از صاحبان کتاب که شاید بماند شما را بعد
 از ایمان شما عاقلان کفر از دوی خداوند و نفسهای ایشان بعد از کفر ظاهر شود
 مرا ایشان را صواب پس بگذرید از ایشان و از ایشان جدا گردانید از انکه بیاورند
 خدا بدرستی که خدا بر همه چیز تواناست و انفقوا القلوب و انقوا الزكوة و انفقوا
 لا تفك من ضمير خيرة عند الله ان الله بما تعملون بصير و بیای دانید شما
 را و بهیچان کوفه را و انچه دلش فرستاد بد برای نفسهای خود از نیکوئی
 او را در نزد خدا بدرستی که خدا بر همه چیز می کند بیست است و قالوا اني نزل
 للجنة الا ان كان هودا او نصارى تلك انا انتم قل هاتوا برهانكم ان كنتم
 صادقين و گویند منافقان که هر کس داخل میشود کسی بهیست و مملکت انکه

بودن هود یا نصاری باشد این آرزوهای ایشان است بگوای محمد بیادید
 دلیلهای خود را که بودید شما را است که بدان بلی من اسلم وجهه لله و هو خير
 قل امره عند ربه ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون ای هر که خالص گرداند نفس
 خود را برای خدا و حال انکه نیکو گردان باشد پس مراد است ابر او در نزد
 پروردگار او هیچ و بیعی نیست بر ایشان و دانسته کین شقید و قالت
 اليهود ذللت النصارى على شيء وقالت النصارى ذللت اليهود على شيء
 و هم يتلون الكتاب كذلك قال الذين لا يعلمون مثل قولهم فالله يعلم بينهم
 يوم القيمة بما كانوا فيه يختلفون و گفتند یهود نیستند نصاری بر اوصاف
 و گفتند نصاری نیستند یهود بر اوصاف و حال انکه هر دو طایفه تلاوة
 کتاب اسماء میگردانند همچنین گفتند اما بیکر عبادانستند مانند گفتار ایشان
 پس خداوند حکم میکند بیان ایشان در روز قیامت در چیزی میگردانده اند
 خلاف گفته و من اظلم عن سماع ما عند الله ان یذکر فیها اسمه و سعی
 فی جنتها اذ انزلت ما كان لهم ان يدخلوها الا حائضین و کتب ستار
 از انکه منع کرده است سجده را از انیکر یا در کردیده شود در آنها نام
 خدا و سعی و کوشش کرده است در خرابی آنها نیست ایشان را که خصل شوند
 ان ساجد مکی بر حاله من لم فی الدنيا خیر و لم فی الاخرة عذاب
 عظیم ان برای ایشان است در دنیا خادری و رسوائی و مرایشان است
 در اخره عذاب بزرگ و لله الشرف و المغرب قایما قولوا فتم وجهه الله
 ان الله واسع علمم برای خداست شرف و مغرب پس هر مایه که روی خدا
 پس انما قبل خدا است بدرستی که خدا بزرگ عطاء و دانا است و قالوا ان الله
 و قلنا سبحانه بل له ما فی السموات والارض کل کذ فان یؤمن یؤمن یهود
 که گفته است خدا فرزند منزه است بیکر مراد است انچه آسمان و زمین است

مؤمنان کیت کرده باشد دشمن مر خدا و فرشتگان خدا را
و پیغمبران او را و جبریل و میکائیل پس در سبک خدا دشمن است ^{کافران}
و اَلْقَدْ اَنْزَلْنَا الْاِلَهَاتِ بِلَهْنَابٍ وَاَمْ يَكْفُرُهَا اِلَّا الْاَفَاسِقُونَ وَ يَحْضِقُ
که فرزند استیم بودی قلا متهای هویدا و کافرانوند بان مکی فاسقا
او کلا عاهد و عهدها سده فرقی منم بل اکثرهم لا یؤمنون و اباهر
که عهد و پیمان کردند عهد بر انداختند او را از دست کرده ای از اینا
بل که بیشتر اینان ایمان نیاوردند و لما جاءهم رسول من عنده الله
مصدق لما معهم بنذ فرقی من الذین او تو الکتاب کتابة الله
و ذاء ظهورهم کانهم لا یعلمون و چون آمد اینان پیغمبری از خدا
که تصدیق میکرد مر انچه با اینان بود انداختند از دست کرده ای از اینا
داده شده بودند کتاب را کتاب خدا را ان پس بشتهای خود کربا کرا اینا
عید نند و انبعثوا ما تنقلوا الشیاطین علی ملک سلیمان و ما کفرت
سلیمان و لیکن الشیاطین کفر و یعلمون الناس النحر و ما انزل علی
الملکین بابل هر دوت و ما نذرت و ما یعلمون من احد حق یقولوا اما
نحن فتنه فلا تکفرو و پیروی کردند انچه را که خواندند شیاطین بر پشتهای
سلیمان و کافرتند سلیمان و لیکن شیاطین کافرتند میا موختند
را سحری و انچه فرستاده شده بود بر دوش بسته باری بابل که هر دوت
بودند و حال انکه غیا موختند همگی را تا انکه میکفتند بدر سبک
نیتیم ما مکی از مایش بی کافرتی و یستعملون منی ما یفرق بین
المر و ذنوبهم و ما هم بضاتین به من احد الا بادی الله و یستعملون
ما یضرمهم و لا یستقیم و لقد علموا ان شرید ما له فی الارض من خلایق
و لیست ما شر و ایه انفسهم لو کانوا یعلمون پس میا موختند از اینان

انحر

انچه را که جدای افکنند بآن میان مرد و زن او محل انکه نبوده اند اینان
دسانند بسبب ان سحر همگی را مکی بادن خدا و میا موختند انچه را که
ضرر میداشت اینان را و نفع نمیداد اینان را و تحقیق که دانستند هر کس که
خرید او را عینت مراد را در آن جهان ان نصیبی و هر آینه بد چیزیست
انچه که فرختند بان تنهای خود اکی بوده باشند که بد نند و کوانهم
و اتقوا المنة من عنده الله خیر لو کانوا یعلمون و اکی انکه اینان ایمان
آوردند و برهی کاری کنند هر آینه جز و نواب خواهد شد ان خدا جدا
بنکرت و مر کافران است عذاب دردناک ما بود الذین کفروا من اهل
الکتاب و لا المشرکین ان یقول علیکم من خیر من دیکم و الله یختص
بیرحمته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم دوست ندارد اما انکه کفر
در نیدند ان صاحبان کتاب و نه مشرکان انکه فرستاده شود بر شما
ان بنکرتی ان جانب پروردگار شما و خدا مخصوص میکند باند برست خود
هر که را خواهد و خدا در صاحب بخش بزرگ است ما ننسخ من آیه
او ننسها نأت بخیر منها او منیلها لم تعلم ان الله علی کل شی قدیر
انچه را ان دوی حکمت از آیه قرانی تغییر دهم با نابل کی دایم انرا بیاوریم
بهقران یا ما ننده انرا ابانید انیکر خدا برهم جی تواناست و لم تعلم
ان الله له ملک السموات و الارض و ما لکم من دین الله من ولی و لا
نصیر ایانداستیکر خدا مر او راست بادشاهی اسماها و زمین و سبب
مر شمارا همگی غیر ان خدا ان دوستی و نه یاری ام و نذرت ان یستعملوا
رسولکم كما سئل موسی من قبل و من یبذل الکفر بالا ایمان فقد
ضل سواء التبیل یا میخواهید که سوال کنید پیغمبری خود را انچه انکه
سوال کرده شد موسی پیش ازین و هر که بدید کند کفر را با ایمان پس

هم مراودا عابدان انهم يلقون السموات والارض واذا افضوا امرنا دائما يقولون لكن
فَيَكُونُ انعدم بوجود اوربه اسنان ودين را و چون خواهد بگذرد امری
را پس بگوید مراودا حادث سوا پس موجود شود و قال الذین لا یعلمون
لولا یُکَلِّمُنَا اللهُ اَوْ نُنَاقِشُکَ لَکَ الْفَاتَنُ مِنَ الذِّینِ مِنْ قَبْلِهِمْ یَنْتَهِی قَوْلِهِمْ لَئِنْ لَمْ
تَلْزَمْهُمْ قَدْ بَکْنَا الْآیَاتِ لَیَقُولَ یَوْمَئِذٍ وَکَفَّسْنَا اَنَّا بَکْرَ عَمَلِنَا حَقَّ وَ لَیَعْنِبُنَا
سند صواب را چنان می کند ما را خدا ما می اید ما را بحق می بیند گفتند انهم
پس از ایشان بودند گفتند که ما را ایشان مشبه و شوش و دلهای ایشان و تحقیق
کرد و بین کرد و ایندم ما را لایل را ما را معنی که بقین خالص دادند و ایا ان سنا
بالحق نبی و نذیر و الا نکل عن اصحاب الحجه بدست بیکر فرستادیم ما را
ای محمد حق و حکمت در حال بیکر بشارت دهنده بوجه و بیدم کننده از عذاب
هستی و در حال بیکر تنویر کرد بدست عیسی از صاحبان دوزخ یعنی و ذی
ایشان در حال تنویر بودن قرضی بکتاب الیهود و الا انضاد و حتی یبعث
یلتهم کل ان هدف الله هو الهدف و لکن انتعت اهو اهو بعد الذی
خاتمه من العلم نالک من الله من حق و لا یقصر و هرگز رضا نمی شوند از تو
یهود و نصاری می گویند ما معتقد کنی دین ایشان را و عذر بدست بیکر دین
اسلام است و آنست راه راست و هر انبه کی متابعت کنی هو اها نفر ایشان
بعد از انکه آمده بود دانش و پیش بلیست مرغور از جهت صلاح و دوستی
و نه مادی کنند الذین انبئناهم الکتاب یقولون حق یلذون و اوتلک یو
یه و من یقصر به فاولک هم الناصرون انا فکر دادیم ما ایشان را کتاب لسانی
مخواستند و ارجان که باید و شاید که حق او است ایشان ایمان او شدند کاستند
بان کتاب و هر که کافر شود باین پس ایشانند از ایشان کسند کان یا بقی بر ایل
اذ کونوا یغنی الی نعمت علیکم و انی فضلکم علی العالمین ای بران یعقد

یاد کنید بعد مرا بعد از این که انعام کردیم و شما و در سبک رفتی و ادم را اهل
نمان شما و انقوا و اوما الا جرف نفس عن نفس سبنا و لا یقبل منها عذر و لا
تفعها شفاعة و لا لهم یقر حق و ضمه کنید و در بر اگر بگذر در جمع حق
جمع حق چیزی را و در قبول کرده شود از ان من هم عوضی و فلی و سود نکند
شفاعة هم شفاعة کنند و ان ایشان یاد کرده شوند و انا نبی ابراهیم نبی
یکلای فاقمهم قال انا جاعلک الیاس اما قال و من ذری یس قال الیاس
عهدی الظالمین و یاد کنید ما را بیکر در معین ایشان در اور بر ابراهیم
بود و کار او سخنان چند پس تمام کرد و انها را کفایت ابراهیم بدست
من فرستادیم و انا برای مردمان رئیس و بدست و گفت ابراهیم و ان
ذریه من نبی گفت خدا یعنی بدین و خلاصت من راست کاران و اذ
جعلنا البیت مثابة للیاس و امانا و اخذنا من مقام ابراهیم مصلی و
عهدنا الی ابراهیم و اسمعجل ان کثیر بنی لبطا فیه و العاکفین و الی
الشجور و یاد کنید ما را بیکر که در ایندم ما خانه کعبه را جای بارگشتی بود
مردم و محل امان و یکی بدین مقام ابراهیم محل غان و عهد کردیم ما ابراهیم
و اسمعجل انیک پاکیزه کرد ما بدین خانه را برای زایان و مقیمان و در کعبه
کنده کان و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا بلدا آمنا و اذنی اهلک
من الثمرات من امن منهم بائنه و الیوم الاخر قال و من کفر فامتنعه قلیلا
ثم اصطره لای عذاب النار و پیش ابراهیم و یاد کنید ما را که گفت ابراهیم
بود و کار من یکی بدین این بلد را بلد امان و سلامتی و درونی ده اهل او
ان نعمتهای خود کسی که ایمان او را از ایشان بخند و در قیامت گفت
خدا کی اگر کافر شد پس دانی میدهم او را در ظرف خلیلی پس بناچار از او
او را بسوی عذاب دوزخ و بد جای بازگشتی است انجا و اذ یوقع ابراهیم

تخفیف کرده شده از راه راست و ذکر کثیر من اهل الکتاب لو توبتکم
 من بعد ایمانکم کفایت احدی عن عین انفسهم من بعد ما تبین لهم
 الحق فاعفوا واصفوا حتی یاتی الله و امرهم ان الله علی کل شیء قلی
 بدست دارد بسیار از صاحبان کتاب توبه کرده که هر که بر کسی دانند شما
 پس از ایمان شما از جهت کفر و حد بکفران نزد نفسهای ایشان است پس
 آنچه ظاهر بود برای ایشان حق و صواب پس در گذرد و عفو کنید اینها
 تا آنکه بیاورد خدا امر خود را بدرستی که خدا بر هر چیزی توانا است و افیما
 الصلوة و اتوا الزکوة و ما نقدوا الا نفعکم من خیر یجدوه عند الله
 ان الله بما تعملون بصیر و بیای دادید نماز را و بدهید زکوة را و آنچه
 را که پیش فرستید برای تنهای خود از سبکی میباید او را نزد خدا
 بدرستی که خدا آنچه میکند بیناست و قالوا ان یدخل الجنة الامن
 کان هوذا انصاری تلك اما انتم قل هانوا ابرهاکم ان کتم صادقین
 و گفتند منافقان که هر که داخل شود بهشت را مگر آنکه بوده باشند
 یهودی یا نصاری این آندوست برای ایشان مگر ای محمد بیا و بدیجت
 خود را کی هستید راست گویان بلی من اسلم وجهه لله و هو محسن
 فله اجره عند ربه و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون نه چنین است
 بلکه هر که تسلیم کرده ذات او ضالعی از برای خدا و حال آنکه او بنیکو کننده
 است پس مرا و راست مزد او نزد پروردگار او و نسبت به هم بیایی
 بر ایشان و نه ایشان انزه کین شوند و قالت اليهود کتب النصاری
 علی نبی و قالت النصاری کتب اليهود علی نبی و هم یقولون الکتاب
 کذلک قال الذین لا یعملون مثل قولهم فانه یحکم بکتابهم یوم القیمه فجا
 کالوا فیهم یحلفون و گفتند یهودی نیستند نصاری بر چیزی و گویند

نقد

نصاری نیستند یهود بر چیزی و حال آنکه ایشان میخوانند کتاب توبه را
 همچنین گفتند انا نیکو داشتیم و نیکو انداخته اند قول ایشان پس خدا حکم
 میان ایشان در روز قیامت در آنچه بودند که در آن اختلاف میکرد
 و من اظلم منی منع صاحب الله ان یدک فیها اسمع و سعی فی
 خرابها کذلک ما کان لهم ان یدخلوها الا کثافتین و کم فی الدنیا
 خیر و کم فی الاخرة غلب عظیم و کبیر ستم کارفران از آنکه منع
 کرده مسجد های خدا را از بنیکو ذکر کرده شود در اینجا نام خدا و
 کوشش کرده در خرابی آنها انکه غیب باشد مرا ایشان که در آید آنها را
 مگر نرسان و هراسان مرا ایشان است در این جهان رسولی و مرا ایشان
 در این جهان عذاب بزرگ و لله المشرق و المغرب فایمان تو کوا فتم
 وجهه الله ان الله واسع علم و مر خدا راست مشرق و مغرب پس هر جا
 که روی کرد آید بی اینجا ذات خداست بدرستی که خدا وسعت دهنده
 داناست و قالوا انخذ الله و کذا استجانه بل له ما فی السموات و
 الارض کل له فایتون و گفتند منافقان فر گرفته خدا فرزند پاک
 و منزه است او بلکه مرا و راست آنچه در اسمانها و زمین است هر مرد
 را نقد پس میکند بدیع السموات و الارض و اذا قضی امرنا و اما
 بقول که کن فیکون آفریننده اسمانها و زمین است و چون خوا
 حکم کند کار بر ما پس نیست جز آنکه مگوید مرا و را باشد پس میشود
 و قال الذین لا یعملون لولا یکلمنا الله او نأمننا آیه کذلک قال
 الذی من قبلهم مثل قولهم نزلناهم فلو یحکم فلو یحکم قد بینا الایات
 لقوم یوقنون و گفتند انا نیکو داشتیم و نبودند جز اسبی نمیکند
 ما خدا با آنکه بیاورد ما را و علامتی همچنین گفتند انا نیکو پیش از ایشان

بودند مثل گفتار ایشان مشبه شد دلهاى ایشان تحقیق کربان کردیم
 دلائل را برای کوهی که یقین میکنند اِنَّا ارسلناک بالحق نبیا
 وَلَا تَسْأَلُ عَنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ بَدْرَ سَنَةٍ مَّا فَزَعْنَاهُمْ نَزْلَ بَرَسِي مَرْدَه
 هِنْدَه و بيم کننده و سوال کرده نسوی نوزان اهل جهنم و کنی نوصی
 عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى يَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ اِنْ هَدَى اللَّهُ هُوَ
 الْهَادِي وَ هَرَكَن دافعی شوند از تو یهود و نه نصاری علی انکر بروی کوی
 کیش ایشان بگو بدر سنیکم هدایت کرد خدا اوست هدایت و این است
 أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ حِيلَةٍ وَلَا نَجْوَى
 وَ هَرَانِه کوی بروی کنی خواهشهای ایشان بعد اتم آمده بود از دین
 بنیت مرزبانان خدا هیچ دوستی و نه یاورى الی یومِ اَنبِیَانِهِمُ الْکِتَابِ
 یَتْلُوهُ حَقٌّ وَلَا یُؤْتُوا لَكَ یَوْمَئِذٍ بِهِ وَ مَنْ یُکْفَرْ بِهِ فَأُولَئِکَ هُمُ
 الْخَاسِرُونَ آنانی که دادیم ایشان کتاب میخوانند آنرا حق خواندن
 آن ایشان ایمان آورده اند بان و کسب کافر مشربان پس ایشان او
 شامند کرد بان کارانند بانی لیسر ایشل اند کوی انعمتی الی انعمت علیکم
 دَآئِی فَضْلِنَا عَلَی الْعَالَمِیْنَ وَ اَنْقَرُوا یَوْمَ الْاٰخِرِی نَفْسٍ عَنْ نَفْسٍ شَبَابًا
 وَلَا یَقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا یَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ یُصْرَفُونَ ای بران
 یعقوب یاد کنند نعم مرا که انعام کردم بر شما و بدر سنیکم من زیارتی
 دادم شما بوجهای بنان و بهر یزدی دون برادر که جزا عید هدتی از حق جویا
 و نه جعل شود از آن بدل و فدائی و نه سودمند شود آنرا شفاعتی
 و نه ایشان باری کرد هسوند و اند ایشل ابراهیم رَبِّهِ بِکَلِمَاتٍ فَاَتَمَّتْ
 قَالِ اِنِّی جَاعِلُکَ لِلثَّامِثِ اِمَامًا قَالِ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قَالِ لَا یُنَالُ عَهْدِی
 الْقَالِیْمِ دای بران یعقوب یاد کنند چون استخوان کرد ابراهیم یزدی کرد

او بخنای جنیدی پس با تمام رسانید انها را گفت خداوند بدستیکم
 من قرار دادم نوزاد برای مردمان پیشو گفت موسی از فرزندان من هم
 ضاعفوس عهد مرا هیچ متکادی و اِنْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ
 دَامَنَا وَ اتَّخَذَ اِنْ مَقَامِ اِبْرَاهِیْمَ مُصَلًی وَ عَهْدُنَا اِلَی اِبْرَاهِیْمَ اَسْمِعِلْ
 اَنْ طَهَّرَ اَبْنِیَیَ لِلطَّائِفِیْنَ وَ الْعَاکِفِیْنَ وَ اَلْکَرِیْمِ التَّجُودِ و یاد کنند
 قرار دادم خانه کعبه محل نواب از برای مردم و محل امان و فراکی بدان مقام
 ابراهیم محل غان و عهد کردم مابوی ابراهیم و اسمعیل از اینکه بایکین
 کنند خانه مرا برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و در کعبه و سجود
 کنندگان و اِنْ قَالَ اِبْرَاهِیْمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا اَمِنًا وَ اَدْرِیْ اَهْلَهُ
 مِنَ الْقُرْبَاتِ مَنْ اَمِنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْاٰخِرِ اَلَوْضِ کَفَرًا فَامْنَعَهُ
 قَلْبًا لَّکُمْ اَضْطَرُّهُ اِلَی الْغَدَابِ النَّارِ وَ یَنْسِ الْمَصِیْرُ و یاد کنند چون گفت
 هیمم بود در کان من قرار دهم این شهر را محل امن و امان و روزی ده گان
 او را از میوههای هر که که از ایشان بخرد و بوقت قیامت گفت خداوند
 کفر و زردی بر وجودی دهم او را اندکی پس ناجار میآیدم او را
 عذاب انی وصال انکه بد بان گفت کاهی است انی و اِنْ تَرْفَعِ اَرْوَاهُ
 الْقَوَاعِدِ مِنَ الْبَيْتِ وَ اَسْمِعِلْ رَبَّنَا نَقِیْلَ مَنَّا اِنَّکَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ
 و یاد کنند چون برداشت ابراهیم و کنهای آن خانه با اسمعیل گفتند
 ای پروردگار ما قبول کن از ما بدر سنیکم نوزی شنوی دنا دنا و ا
 اجْعَلْنَا مَمْلُکِیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنَا اُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَّکَ وَ اَنْ نَّامُنَا
 سَکَنًا وَ نَبَّ عَلَیْنَا اِنَّکَ اَنْتَ السَّوَابُ الرَّحِیْمُ گفتند ای پروردگار
 ما بگردان ما را و گردون نهفته کان برافق و ان فرزندان ما که هیا
 که گردون نهفته باشند مرزبان و بنامار احکام ما را و قبول تو بر کن ما

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أُخِذَ مِنْ صِبْغَتِهِ فَقَدْ كُوفِيَ رِجَالَهُ ذَوِئًا
 مَادِدِينَ خُودٍ وَكَيْتَ يَنْكُرُ أَنْفُكَ أَنْ جِهَتِ دِينَ وَبَارِئًا دَعَا وَكُنْ
 كَانِهِمْ كُلُّ النَّاسِ جُؤَانِيٍّ اللَّهُ وَهُوَ بِنَادٍ جَمْعُكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ عَنْ
 لَهُ خَلْقُكُمْ بِكُلِّ مَحْرَمَةٍ أَيْ جَمْعُ سَبْكِ بِي بَرَادِرِ كَارِ خُودِ وَحَالِ الْكُلِّ بِرُفْعِ
 مَا اسْتِ وَبُرُورِ كَارِ شَمَاوِمْ هَارِ اسْتِ كُوْدَارِ وُورِ شَمَاوِمْ هَارِ اسْتِ
 دَاخِلِ اسْتِ بِرُسْتِ كَانِهِمْ أَمْ يَقُولُونَ إِنْ إِبْرَاهِيمَ وَاسْمَعِيلَ وَاسْحَبِقَ وَيعْقوبَ
 وَالْإِسْرَافِيلَ كَانُوا أَهْوَدًا أَوْ نَصَارَى قُلْ عَزَّ أَكْبَرُ أَلَمْ يَخْلُقْكُمْ اللَّهُ وَفِيكُمْ
 سَهْلَةً عَلَيْهِ مِنْ اللَّهِ وَمَا يَخْلُقُ عَمَّا تَعْلَمُونَ أَيْ يَكُونُ بِي سَبْكِ إِبْرَاهِيمَ
 اسْمَعِيلَ وَاسْحَبِقَ وَيعْقوبَ وَفَرِزْدَانِ بُوْدِيْدِ يَهُودِيْ بَا نَصَارَى بِكُلِّ
 عَرَضِ أَيْ شَمَاوِمْ دَانِ بِيْنِ يَاضِدِ وَكَيْتَ ظَاكِرِ أَنْ كَيْسِكُمْ مَنَهَانِ كَنْدِ كَوَاهِي
 دَا كَرِ دَرِ نَزْدِ وَهَسْتِ أَنْضَا وَضِدَا كَاهَسْتِ أَنْ يَحْمِ سَبْكِ شَانِ كَ
 أَنْتُمْ قَدْ ضَلَلْتُمْ لَهَا مَا كَسَبْتُمْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تَسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ بِي
 كَرِهَ تَخْفِيفِ كَرِ كَرِ شَسْتِ رَايَانِ اسْتِ الْيَحْمُودِ وَخَسْتِ وُورِ شَمَاوِمْ اسْتِ الْيَحْمُودِ
 أَنْدِ خَسْتِ دَوَالِ عِيْشُوْدِ شَمَانِ الْيَحْمُودِ كَرِ سَبْكِ شَانِ إِيْثَانِ سَقُولُ
 السَّعْيَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَكَلَّمْتُمْ عَنْ قِبَلْتُمْ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِيهِ الشَّرْقُ
 وَالْعَرْشُ يَهْدِي مِنْ شِئَاءِ الْأَصْرَاطِ مُسْتَقِيمٌ قَدْ بَاشَدِ كَرِ كُونِيْدِ وَجَرْدَانِ
 أَنْ مَرْدَمَانِ جِهَ كُوْدَانِيْدِ إِيْثَانِ أَنْ قَبْلَ خُودِ شَانِ قَبْلَ الْيَحْمُودِ كَرِ بُوْدِيْدِ شَانِ
 سَابِقِ بِكُلِّ عَرَضِ مَرْدَمِ دَا سَمَرْقِ وَمَرْبِ رَاهِ نَابِيْدِ كَسِيْ بِكَرِ هَلِ
 بِسُوِيْ رَاهِ دَا سَمَرْقِ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا كَرَامَةً وَسَطًا لِنَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ
 وَنَكُونُ الرُّسُلَ عَلَيْكُمْ شُهَدَاءُ الْيَحْمُودِ كُوْدَانِيْدِ مَاشَا اسْتِ مَوْسُوْمِ بَعْدِ
 نَا كَرِ بَا سَبْكِ شَمَاوِمْ هَارِ بَرُورِ وَبُوْدِ بَا سَمَرْقِ وَبُوْدِ بَا سَمَرْقِ
 الْيَحْمُودِ الَّتِي كَسَبْتُمْ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرُّسُلَ عَنْ يَنْفَلِيْدِ عَلَى

مَنْ

قَدْ تَوَفَّى قَلْبُ وَجْهَكَ فِي السَّائِةِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً مِنْ مِثْلِهَا قَوْلٍ وَجْهَكَ
 السَّجْدَ الْحَرَامَ وَجْهَكَ كُنْتُمْ قَوْلُوا وَجْهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
 لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ تَخْفِيفِ كَرِ بِيْدِ
 كَرِ بِيْدِ دَوِيْ قُوْدِ دَا دَرِ اسْمَانِ بِيْ هَرَانِيْ تَمَكِّنِ دِهِمِ قُوْدِ رَا قِبْلَةَ كَرِ بَسْمِ دَا سَمَرْقِ
 بَا سَمَرْقِ بِيْ مَقَابِلِ كَرِ بِيْدِ دَوِيْ خُودِ رَا جَانِبِ سَجْدِ الْحَرَامِ وَهَرِ كَا كَرِ بَا سَبْكِ شَانِ
 كَرِ بَا سَبْكِ شَانِ دَوِيْ خُودِ رَا جَانِبِ سَجْدِ الْحَرَامِ وَبِيْدِ سَمَرْقِ شَانِ كَرِ دَا دَرِ اسْمَانِ
 هَرَانِيْ سَبْكِ شَانِ بِيْدِ سَمَرْقِ كَرِ دَا دَرِ اسْمَانِ رَا جَانِبِ سَجْدِ الْحَرَامِ وَبِيْدِ سَمَرْقِ
 غَافِلِ أَنْ يَحْمِ سَبْكِ شَانِ كَرِ بِيْدِ دَوِيْ خُودِ رَا جَانِبِ سَجْدِ الْحَرَامِ وَبِيْدِ سَمَرْقِ
 وَمَا أَنْتَ بِتَبَاطُحٍ فَيُكَلِّمُكُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَبَاطُحٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ أَتَيْتُمْ أَهْوَاكُمْ
 مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكُمْ إِذًا لَمِنَ الْغَافِلِينَ وَفِي سَجْدِ كَرِ كَرِ كَرِ كَرِ
 اِيْ عَمْدِ اِيْثَانِ كَرِ دَا دَرِ اسْمَانِ كَرِ دَا دَرِ اسْمَانِ كَرِ دَا دَرِ اسْمَانِ
 وَفِي سَجْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ
 دِيْ كَرِ دَا وَهَرَانِيْ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ
 أَنْ نَاسِ وَبِيْدِ شَانِ اِيْثَانِ بِيْدِ سَمَرْقِ كَرِ بِيْدِ سَمَرْقِ كَرِ بِيْدِ سَمَرْقِ
 اِيْثَانِ الْكِتَابِ بَعْرُورِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ
 وَهُمْ يَعْلَمُونَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونُ مِنَ الْمُنْكَرِ مِنَ الْيَحْمُودِ كَرِ بِيْدِ
 كَرِ بِيْدِ سَمَرْقِ كَرِ بِيْدِ سَمَرْقِ كَرِ بِيْدِ سَمَرْقِ كَرِ بِيْدِ سَمَرْقِ
 اِيْثَانِ هَرَانِيْ بِيْدِ شَانِ مَبْدَرِ دَوِيْ خُودِ رَا جَانِبِ سَجْدِ الْحَرَامِ
 كَرِ دَوِيْ خُودِ رَا جَانِبِ سَجْدِ الْحَرَامِ وَبِيْدِ سَمَرْقِ شَانِ كَرِ دَا دَرِ
 دِيْ كَرِ دَا وَهَرَانِيْ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ
 اِيْثَانِ الْكِتَابِ بَعْرُورِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ
 وَهُمْ يَعْلَمُونَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونُ مِنَ الْمُنْكَرِ مِنَ الْيَحْمُودِ
 اِيْثَانِ الْكِتَابِ بَعْرُورِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ
 اِيْثَانِ الْكِتَابِ بَعْرُورِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ كَرِ بِيْدِ

بهر سبب که نوری توبه بر بنده مهر بان دینا و آیت فیهام رسولانهم
 تَنَلُوا عَلَیْهِمْ اَبَائِكُمْ وَلَعَلَّكُمْ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَزَكَّیْهِمْ اِنَّ اُمَّتَ الْعَرَبِ
 الْحَكْمُ كَفَتْدای پروردگار ما بر انکس از در ایشان پیغمبری از جنس
 که بخواند بر ایشان دلائل نور و تعلیم کند ایشان کتاب و حکمت و
 پاکیزگی سازد ایشان از کافه کفر بهر سبب که توبه غلبه کننده درست
 کردی و من بر عتق عن مِلَّةِ اَبَائِهِمُ الْاِمْنِ سَفِیةٌ نَفْسٌ وَلَقَدْ
 اضْطَقْنَاهُ فِي الدِّیْنِ وَآتٰهُ فِي الْاٰخِرَةِ اِلٰی الصَّالِحِیْنَ وَکَیْتُ کَرْدَمِ
 از کین ابراهیم مکی کیسکه سفاهت داشته باشد نفس او و تحقیق که
 بر کینیم ما او را در دنیا و بهر سبب که او را از ان سادستگان است
 اِنْ قَالَ لَهُ رَبِّهِ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَوَعَدَیْ بِهَا اِنَّا
 بَدِیْهِمْ وَتَعْقُوبُ یَا بَنٰی اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی لَکُمُ الدِّیْنَ فَلَا تَمُوتُنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ
 اَنْتُمْ مُّکَلِّمُونَ باد کن ای محمد چون گفت مرا ابراهیم را پروردگار او گویند
 بنده گفت کردن نهادم مرا پروردگار عالمیان و وصیت کرد بان ابراهیم
 بران خود را و یعقوب گفت ابراهیم ای فرزندان من بهر سبب که خداوند
 اختیار کرده برای شما دین حق را پس باید عقیقه الیه مگر در حال تنگی
 شما کردن نهادگان باشد اَمْ کُنْتُمْ شُهَدَاءَ اَنْ حَضَرَ تَعْقُوبُ الْمَوْتَ
 اِنْ قَالَ لِبَنِّیْهِ مَا تَقْبَلُ مِنْ نَعْدٰی قَالُوْا تَقْبَلُ الْهَلَکَ وَالْاَبَاطُکَ
 اَبَیْهِمْ وَاسْمٰعِیْلَ وَاسْحٰقَ الْهَآ وَاِلٰهًا وَاَحٰی لَمْ یَمْلُکُوْنَ تِلْکَ اَمْرٌ قَدْ
 خَلَّتْ لَهَا مَا کَسَبَتْ وَکُمْ مَا کَسَبْتُمْ وَلَا تَسْأَلُوْنَ عَمَّا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ مَا اَنْتُمْ
 باشید شما که هان چون حاضر آید یعقوب را مرگ چون گفت مرا فرزندان
 خود چه را بر منش کنید بعد از من گفتند که بر منش کنیم خدای تو را
 و خدای بران تو را ابراهیم و اسمعیل و اسحاق خدای یگانه را و ما بیتم

مرا و اگر در نهنگان این کوچه اند که تحقیق گفتند مرا ایشان از ان کسب
 کردند و مر شمار است ان کسب کنید و سوال کرده نمیشود شما از انهم
 که ایشان میکنند و قَالُوْا کَرُوْا هُوْدًا اَوْ نَصَارٰی تَهْتَدُوْا قُلْ بِلِیْلِ
 اَبَیْهِمْ حَنِیْفًا وَاَمَّا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ وَکَفَعْنِیْ مِنْ اَفْکَانٍ بَاسِیْدٍ یَّهْودِی
 یا نَصَارٰی نَا اَنْتُمْ هَدَیْتُمْ سَوِیْدٌ یَّکُوْیْ عَمْرًا بَلْکُمْ بَاسِیْدٌ یَّکُوْیْ اَبَیْهِمْ
 حالیکه بر حق بود و نبود ان مشرکان قُولُوْا اَمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا اَنْزَلَ النَّبِیُّ
 وَمَا اَنْزَلَ اِلٰی اَبَیْهِمْ وَاسْحٰقُ وَتَعْقُوبُ وَالْاَسْبَاطُ وَمَا اَوْفٰی مُوسٰی
 وَعِیْسٰی وَمَا اَوْفٰی النَّبِیُّوْنَ مِنْ دِیْنِهِمْ لَا تَقْرَئُ بَنٰی اَحٰدٍ مِنْهُمْ نَحْنُ
 لَهُ مُّکَلِّمُونَ قَالُوْا اَمِنُوْا عَمَلٌ مَا اَمْنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اَهْتَدٰی قَالُوْا تَوَلَّوْا فَاَمَّا
 هُمْ فِی مِیثَاقٍ فَسَکَفْکُمْ اَللّٰهُ وَهُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ بگویند که ایمان آوردیم
 بخدا و انچه که فرستاد بسوی ما و انچه که فرستاده شده بسوی ابراهیم و اسمعیل
 و اسحاق و یعقوب و اسباط و انچه داده شده است موسی و عیسی و انچه
 داده شده اند پیغمبران از جانب پروردگار ایشان جدائی نمیافکنیم میان
 یکی از ایشان و ما را و اگر در نهنگان بی ای ایمان آورند عمل
 انچه ایمان آوردند شما با آن پی تحقیق که هدایت یافته اند و اگر وی بگویند
 و پیبر سبب که ایشان در نفاق و شقاقند بی خود باشند که کفایت کند تو را
 از ایشان خدا و حال انکه او شنوای داناست صِبْغَةَ اللّٰهِ وَنَحْنُ اَحْسَنُ
 مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ بَنٰی اِزْرٰیْلَ خَدَا و کَیْتُ بَنُوْا خَدَا
 از جهت افرینش و ما بیتم مرا و اعدایت کنندگان قل اِنِّیْ اَحْمَدُ نَبِیِّ
 اللّٰهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَدِیْنُکُمْ وَاَنَا اَعْمَالُکُمْ وَاَنْتُمْ اَعْمَالُکُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُّخْلِصُونَ
 بگو ای محمد ای ابا عجم بیغمائید در خدا و حال که پروردگار ما و پروردگار شما
 است و راست کارهای ما و شمار است کارها شما و ما بیتم مرا و اعدایت کنندگان

بدستیکه خدا بر هر چه توانا است دین حجت خراجت قول وجهت شطر الحید
 للام وانه لایق من ذلک واما الله فیما فیما یقولون وانه کما کرم یرون
 الی او هر چه بی مقابل گردان روی خود را بجانب مسجد الحرام بدستیکه ان هر چه حق
 و کار نیست ان بود و کار حق و نیست خدا خاقل ان انچه میکند و دین حجت
 خراجت قول وجهت شطر المسجد الحرام و حجت ما کنت قولاً و جوهکم شطر
 لئلا یکن للناس علیکم حجة الا الذین ظلموا منهم فلا تخوفوهم و اخوفو
 لا یمنع علیکم و تعلمکم یفندون و ان هر کجا کرم یرون الی بی گردان روی خود را
 سوی مسجد الحرام و هر کجا کرم باشد بی کرم باشند رویهای خود را سوی مسجد
 نمانند مردم مان را بر شما حجتی مگر انانکه کرم کردند ان ایان بی نباید برسد
 ایان را و باید برسد از من تا تمام کرم نعت خود را بر شما و باید راه راست باشد
 کما لیسنا فیکم و رسولکم یقول علیکم ایا انما و یزکم و یعلکم الکتاب و الحکمة و
 یعلکم ما لم تکنوا تعلمون چنانکه فرستادیم در شما رسولی از جنس شما که بخواند
 بر شما ابلتها و را و پاکیزه میکند اخلاق شما را و می اموخت شما را قرآن و بیان اسلام
 و تعلیم میکند شما را انچه نبودید ما را بر انها فاذکرونی اذکرم و انکرم فی
 و لا تکفر فی بی باید یاد کنید مرا بطاعت تا یاد کنم شما را بر حجت و بحال آورید
 مرا و حق ناشناسی نکنید مرا یا ایها الذین استمعوا بالصبر و الصلوة
 ان الله مع الصابین ای انچه انکرا نیکو ایمان آورید یا جوئید از خدا بگریزید
 و عباد کذا یرون بدستیکه خدا با صبر کننده کان است و لا تقولوا لمن یقتل فی
 سبیل اموات بل اقبلوا و لکن لا تبغروا و نباید بگوئید مرا انکه
 کشته شده است در راه خدا مرده کان بلکه زندگانند و لکن عند مدینا و
 لنبلوکم ببشی من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الفرائد
 و بشر الصابین و هر انچه بی ان مایش میکند البته شما را چیزی از نفس و کسر تنگی و

بیان نغم

نقصان

نقصان ان اموال و تنها و سایر ثمرات که برای انسان است و مشربیه ای محمد
 کنندگان بجز بزرگ در غم ما الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا ان الله وانا
 الیه راجعون دین صبر را برین انا نیکو چون رسد با بیان مصیبتی گویند بدستیکه
 ما از جانب خدا بیستیم و بدستیکه ما سوی او باز و نمانیم اولیک علیهم صلات
 من یمیت و رحمة و اولیک هم المهندون ایشانند که بر ایشان است شان
 جانب بود کار ایشان و رحمة هم و ایشانند راه بافته کان ان الصفاء المرفوعة من
 شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بها و
 من تطوع خیر فان الله سآکی علیهم بدستیکه صفاء مرفوعة از عبادین خدا
 است بی کسب که قصد خانه خدا را یان یادت کند بی هیچ عرجی نیست بر او که
 طواف کند میان صفاء مرفوعة یعنی آن دو کوه که یک و هر که اطاعت کند نیکو
 بی بدستیکه خدا قبول خدمت و دانا است ان الذین یلکون ما انما انما البیاض
 و الکدر من بعد ما بینهما لیس فی الکتاب اولیک یلعنهم الله و یلعنهم
 اللعینون و انا نیکو بنهان مبدارند انچه فرستادیم ما من تجنها و لا یلوا
 حق بعد ان انکر یوشن کرد ایندیم او را در قرآن ایشانند که لعنة میکند خدا
 ایشان را و نفرین میکند ایشان را نفرین کنند کان الا الذین تابوا و اصلحوا
 و یکتسبوا اولیک انوب علیهم و انا التواب الوحیم می انا نیکو باز کنند
 و در صد اصلاح و در ستمکار بر آمدند و ظاهر کردند انار اصلاح را این
 را قبول نوبه کتم بر ایشان و من نوبه قبول کنند مهر بان ان الذین کفروا
 و مانوا و هم کفار اولیک علیهم لعنة و الملائکة و الناس اجمعین بدستیکه
 انا نیکو کفر ورزیدند و مردند و حال انکرا ایشان کفار بودند ایشانند که بر ایشان
 لعنة خدا و ملائکه و مردم همه فالذین فیها الا یخفف عنهم العذاب و لا هم یغفرون
 بخلدن در دوزخ در حالیکه تخفیف داده شود بر ایشان عذاب و نه ایشان

أَمْ يَقُولُونَ إِنَّا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَنَحْنُ أَتَمُّ
هُدًى وَأَنصَارِي قُلْ إِنَّمَا أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَّمَ الْقُرْآنَ
غَدَّ عَلَّمَ غَدَّ عَلَّمَ غَدَّ عَلَّمَ بَلَّغْتُ بَلَّغْتُ بَلَّغْتُ
 ابراهيم واسماعيل واسحق ويعقوب واسباط بودند یهودی یا
 بکر یا شامادانان بودند یا خدا و کتب تمکات و زبان انکه نهان دارد و کمال
 که نزد اوست از خدا و حال انکه نیست خدا بخیر از انچه میکنند بلکه
أَمَّا قَدْ جَاءَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا تَعْمَلُونَ
 این کوهی اند که تحقیق همیشه مرایا تو است انچه کس کردند و مرایا
 انچه کس کردند و رسول کرده عنایت شما انچه بودند که میکردند بقول
الْقَهَّارُ مِنَ النَّاسِ مَا وَدَّعْتُمْ عَنْ قِبَلِهِمُ الَّذِينَ كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ
الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و در باشد
 که بگویند بخیر از ان مردم چه چیزی است که در بین ایشان از قبل
 که بودند بران یکی از محمد مرخوار است مشرق و مغرب هدایت
 هر که را خواهد سوی راه راست و گنای جعلنا که امة و سبطا
لِنَكُونُ أَشْهَادًا عَلَى النَّاسِ وَنَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِدًا فَهَجَّجْنَا
كُودًا بَيْنَهُمْ شَمَارًا جَمَاعِي مَبَانِي هَال تَابُودَه باشد که اهان بر مردم و
 باشد رسول بر شما گواه و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا
لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى قَعْبِهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكُمُ
الْأَعْلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ جَمَاعًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَالْغَالِبُ
لِوَدْدِي رَحِيمٌ و تکرار بیدیم ما قبله را که بودی تو بران مکی انکه
 بدانیم که کی بودی میکند رسول را ان کیسکه بر یکدیگر برایشهای
 خود را که باشد هر آنکه مرید بر یک مکی برانانکه هدایت کرده است ایشان

خدا و عباد خدا که ضایع سازد ایمان ایشان را یعنی نماز ایشان را بید
 خدا مردم هر آنکه رؤف و مهربان است قدرتی ثقل و جهل و انما
فَلَنُؤَيِّنَنَّ قَبْلَكَ تَوْحِيدَهَا قَوْلَ وَجْهِكَ سَطَرَ السَّجْدَ الْحَرَامَ وَصَبَّ كُنْ
قَوْلُوا دُجُوهَكُمْ سَطَرُوا وَكَانَ الَّذِينَ أَوْفَى الْكِتَابَ لِيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ
 من نیتهم و ما الله یغافل عما یعملون تحقیق که دیدیم بر گردانید روی
 نور ابراهیم بی نزد باشد که بگردانیم نور قبله که پسندی آنرا
 بی گردان روی خود را بجانب مسجد حرام و هر جا که باشد بی گردان
 رویهای خود را بجانب او و بدین سبب که انانیکر داده شد مذکبات
 هر آنکه میداند که او حقیقت از بود و کار ایشان و نیست خدا بخیر از
 انچه میکنند و لکن آیت الذين اوتوا الكتاب یحکم ایتها ما تبعوا
قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ وَمَا نَبِّیُّكَ بِنَبِّیِّهِمْ قَبْلَةَ بَعْضٍ
لَنْ تَتَّبِعَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا مِثْلَ الظَّالِمِينَ
 و او را و روی انانیکر که داده شده اند کتاب را بهر علامتی که بروی کنند
 قبله نور و نیستی تو که بروی کنی قبله ایشان و نیستند بعضی از ایشان
 بروی کنند قبله بعضی دیگر را و هر آنکه یکی بروی کنی خواهشهای ایشان
 را بعد از انچه آمد نور از دانش بدین سبب که در این هنگام هر آنکه از رسم
كَارِئِي الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُعْرِضُونَ عَنْهَا وَإِنْ يُزَيِّدْ
مِنْهُمْ لَيَكْفُرُوا بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونُ مِنَ الْمُنْزِلِينَ
 انانیکر که داریم ایشان کتاب را میخوانند انچه انچه انکه میخوانند
 فریادان خود را و بدین سبب که روی از ایشان هر آنکه گمان میکنند حق
 و حال انکه ایشان میداند که حق از بود و کار تو است پس نباید مای
 تو البته از دل کنند کان و کمال وجهه هو مولیها فاستبقوا الخیر

داده شوند و انهم الذین لا اله الا هو الرحمن الرحیم و خدا را خدا نیست
 بگانه نیست خدای مکی او بخشایند و هر آن ای که خلق السعایب و الارض
 و الخلیل و اللیل و النهار و الفلک التي تجری فی البحر عما یفزع الناس
 و ما انزل الله من السماء من ماء فاصحاب الارض بعد موتها و رب فیها
 من کل دابة و تصرف الرياح و السحاب المستخر بین السماء و الارض
 لا یأبئ لیقولن ابن بیان است ان برای دلائل و جود بدر سبک
 در افرینش اسمها و زمین و آمدن شب و روز و کشتی انجا نیکو میگرد
 در دریا با بچه و سوند و ساز و مردمان را و آنچه فرموده خدا ان آسمان
 ان اب بادن پس زنده گرداند بسبب او زمین را بعد از آنکه مرده باشد او
 و بر اکثره و متفرق گردانیده در ان زمین از هر جنبه و گردانید بارها
 و ابرها که دام کرده است میان آسمان و زمین هر انبه دلائل است مر کرده
 خردمندانی وین الناس من یخیز من الله انما یجوعهم حکم الله و الذین
 امنوا استحقابیه و لو توفی الذین ظلموا ان یوقف العذاب ان القوة
 لله جمعا و ان الله شدید العذاب و ان مردمان کسی هست و بیکر بخدای
 از غرض اسالی را که دوست میدادند ایشان را مثل دوستی خدا دارند و ایمان
 کسانی که ایمان آوردند شدید تر اند از حیثیت دوستی مر خدا را و اکی بینند
 انما که ستم کردند و ما نیکو نیستند عذاب را که بدر سبک قدرت و غلبه مر خدا است
 همایش و بدر سبک سخت عقوبه است ان الذین اتبعوا من الذین ا
 اتبعوا و اذوا العذاب و تقطعت کما الانساب و چون پیروی جویند
 انما که تا بعند ان انما که دوی پس گردند و حال انکه دیده باشند عذاب و بریده
 ان ایشان اسباب و قال الذین اتبعوا لوان لنا کفره فنبی اسمهم کما تشرعوا
 میا کذلک یؤتهم الله اعمالهم حسرات علیهم و ما هم بخارجین من النار
 و کف انما نیکو تا بعند کاشکی میبود ما را باز کشتی تا پیروی جویم
 ان ایشان جناحه پیروی میجویند ان ما هم من غایانند ایشان را خدا را که
 ایشان اصره و بهشمان برایشان و نه ایشان پیوسته آیند کان با انهم
 الناس کما یوما فی الارض حلالا لا یموتون و لا ینفون و اخطوا ان یطایر
 انهم کما عوق مبین ای کوه مردمان بخورید ان انچه درین بین است مباح
 و پاک فی شبه و متانعت نکند کام های شیطان را بدر سبک او و شفق
 است اشکاد انما یامرکم بالبر و الفحشاء و ان تفعلوا علی الله مالا
 تعلمون بدر سبک امر میفرماید شما را شیطان ببدی و کار بغایت و شست و

و بر اکثره و متفرق گردانیده در ان زمین از هر جنبه و گردانید بارها
 ابرها را دام میان آسمان و زمین هر انبه دلائل است مر کرده و اکی بینند
 کاند قیر الناس من یخیز من الله انما یجوعهم حکم الله و الذین
 الذین امنوا استحقابیه و لو توفی الذین ظلموا ان یوقف العذاب ان القوة
 لله جمعا و ان الله شدید العذاب و ان مردمان کسی هست و بیکر بخدای
 بخدای از غرض اسالی را که دوست میدادند ایشان را مثل دوستی خدا دارند و ایمان
 با خدا دارند و انما نیکو ایمان آوردند شدید تر اند از حیثیت دوستی
 مر خدا را و اکی بینند انما که ستم کردند و ما نیکو نیستند عذاب را که بدر
 عذاب را بدر سبک قدرت و غلبه مر خدا است همایش و بدر سبک سخت
 عقوبت است ان الذین اتبعوا من الذین اتبعوا و اذوا العذاب و تقطعت
 تقطعت کما الانساب و چون پیروی جویند انما نیکو تا بعند ان
 ان انما نیکو دوی پس گردند و حال انکه دیده باشند عذاب و بریده
 ان ایشان اسباب و قال الذین اتبعوا لوان لنا کفره فنبی اسمهم کما تشرعوا
 میا کذلک یؤتهم الله اعمالهم حسرات علیهم و ما هم بخارجین من النار
 و کف انما نیکو تا بعند کاشکی میبود ما را باز کشتی تا پیروی جویم
 ان ایشان جناحه پیروی میجویند ان ما هم من غایانند ایشان را خدا را که
 ایشان اصره و بهشمان برایشان و نه ایشان پیوسته آیند کان با انهم
 الناس کما یوما فی الارض حلالا لا یموتون و لا ینفون و اخطوا ان یطایر
 انهم کما عوق مبین ای کوه مردمان بخورید ان انچه درین بین است مباح
 و پاک فی شبه و متانعت نکند کام های شیطان را بدر سبک او و شفق
 است اشکاد انما یامرکم بالبر و الفحشاء و ان تفعلوا علی الله مالا
 تعلمون بدر سبک امر میفرماید شما را شیطان ببدی و کار بغایت و شست و

اَيُّهَا مَن كَوَّنَ اِيَّانَ بِكُمْ اللهُ جَمِيعًا اِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ^{وَرَدَن} دَانِ بَرِي
 يك جهنمی است که او روی آورده است بان جهت پس بشی کی بد
 راه جا که ناسیاد و شما خدا هم را بدستگیر او بر هر چیزی توانا است
 وَمَنْ حَبَسَتْ خَرَجَتْ قَوْلٌ وَجْهَكَ سَطْرَ السَّجْدِ الْحَرَامِ وَآيَةُ الْحَقِّ فِي رُكُوكِ
 وَمَا اللهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ دَانِ هَر جا که بیرون روی پس بکریان روی
 خود را بجانب مسجد حرام و بدستگیر او هر آینه حقیقت آن بود که در حق
 و نیست خدا بخیر از آنچه میکنید وَمَنْ حَبَسَتْ خَرَجَتْ قَوْلٌ وَجْهَكَ سَطْرَ
 السَّجْدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ سَطْرَهُ لَعَلَّكُمْ تَكُونُ لِلنَّاسِ
 عِلْمًا ^{لِحُجَّةٍ} اِلَّا الَّذِيْنَ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ وَخُشُوْهُمُ دَلَايِمٌ تَعْمَى
 عَلَيْكُمْ وَالْعَلَمُ تَهْتَفُونَ دَانِ هَر جا که بیرون روی پس بکریان روی خود را
 بجانب مسجد حرام و هر جا که باشید پس بگردانید دو بهای خود را بجانب آن
 تا آنکه نبوده باشد برای مردم بر شما چیزی مگر آنکه ستم کردند از ایشان
 پس باید نفرسید ایشان را و نفوسید مرا و تا اینکه تمام کنم بخت خود را و شما
 و تا اینکه شاید راه راست باشد کَا اَرْسَلْنَا فِرْعَوْنَ سُلَاطَةً مِنْكُمْ لِيُظْلَمَ عَلَيْكُمْ
 اَيَّا اَيُّهَا وَبُيُوتِكُمْ وَيُعَلِّمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْمَلُونَ هُمْ
 جَانِكُمْ فَرَسَدَا دَانِ در شما سخوی از جن شما که بخواند بر شما دلائلهای ماری
 و بالقی که داند شما را و بیاورد شما را کتاب و حکمت و بیاورد شما را ایم
 را که بنودید و انی مند بر آن فَاذْكُرْنِي اَنْ كُنْتُ كَرًا مُّشْكِلًا وَلَا تَكْفُرُنَّ
 بِيَاد كَسْبِ مَرَاتَا اَنْكُر بَادِكُمْ شَمَارًا وَشَكْلًا كَذَرِي كُنْدَانِ وای من و کفران نه
 در پند مرا يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ اِنَّ اللهَ مَعَ
 الصَّابِرِيْنَ ايكوه انجاست که ایمان آورید باری حوسد بپهر کردن و غار کنایه
 دن بدستگیر خدا با صبر کننده کان است وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُفْتَلِيْ سُبْحٰنَ

اللهُ اَهْوَاؤُكُمْ اَحِبَّاءُ وَلَكِنْ لَا تَعْمُرُونَ و نباید بگوئید مرکبی اگر گشته
 میشود در راه خدا مردگان بلکه در خاکند و لکن در یافت نمیکشید شما
 فَلَسْلَوْكُمْ بَيْنِيْ مِنَ الْخَوْفِ فَالْجَوْدُ وَتَقْصُصُ مِنَ الْاَمْوَالِ وَالْاَنْفُسِ وَالْاَنْفُسِ
 وَبَشِّرِ الصَّابِرِيْنَ الَّذِيْنَ اِذَا اَصَابَتْهُمُ مُّصِيبَةٌ قَالُوْا اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ
 رَاٰجِعُونَ اُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
 و هر آینه آن ماین میکم البته شما بخیر از آن پس و کسکی و نقصان از دل
 و نفس و میوهها و مرغه بدو صبر کنند و کافرا که چون رسد بایشان اندوه
 گویند بدستگیر ما ایم مر خدا را و بدستگیر بسوی ایشان گوئیم ايكوه و اندک
 بر ایشان است رحمتی در حق آن بود که از ایشان و بخائیش او و ایشان
 او باشند راه بافتگان اِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْفَعَةَ مِنْ سَعَادَاتِ اللهِ مِنْ تَحْتِ الْبَيْتِ
 اَوْ غَيْرِهَا الصَّاحِبُ عَلَيْهِ اَنْ يَطُوفَ بِهَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَاِنَّ اللهَ
 شَاكِرٌ عَلِيمٌ و بدستگیر شفا که مرفعه از ایاتهای خداست پس هر که حج کرده
 خانه را با عمره بجا آورده پس بلیت بالی بر او از آنکه طواف کند مان
 هر دو یعنی بلیت و عمره و هر که رغبت کند بیکری را پس بدستگیر خدا شکو
 بر بردا است اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْفُرُونَ مَا اَوْفَدْنَا مِنْ الْبَنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ
 مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ اُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ اَعْمٰوِي
 اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوا وَاَصْلَحُوا وَبَيَّنَّاهُ فَاُولَئِكَ الْيُوسُفُ عَلِيمٌ وَاَنَا النُّوَّارُ
 الرَّحِيمُ بدستگیر آنانی که پنهان میکنند آنچه را فرستادیم ما از معجزات و
 هدایت بعد از آنچه ظاهر کردیم آنرا برای مردم در کتاب قران ايكوه و لغت
 ایشان را و لغت کسل ایشان لغت کنندگان مگر آنانی که توبه کرده اند
 و اصلاح کردند و آشکار کردند پس این کوه را قبول توبه کن بر ایشان
 و حال آنکه منم توبه بپزینده صبر بان اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا طَائِفَةٌ اَوْ هُمْ كَقَارِ اُولَئِكَ

سبکد که بگوید بر خدا آنچه عبادت کند و این را قبل از آنکه انبیا را آید
 قالوا اهل نبيغ ما الفينا عليه اباؤنا اولو كان اباؤهم لا يعقلون شيئا
 ولا يعقلون وجوه گفته شود مراد این را که متابعت کنید آنچه را که
 است خدا گویند بلکه متابعت میکنم آنچه را یافتیم بر آن طریقیم پدران خود
 را ایا نبودند پدران گزاینان کردی یافت نمیکردند جوی بر او نه راه
 داشت می جستند مثل الذين كفروا كذبا الذي ينجيهم من الاثم والاعقاب
 ويناديهم باسمهم لا يعقلون و داستان انکاست که کافرانند و
 نند داستان کبیر با نیک بوند یکسکه نشود مکی خوانند و اوان دانی
 ایشان گویند ان سماع حق و کتمان و کوران اند پس ایشان در یافت نمود
 هند که در حق یا ایها الذين آمنوا اكلوا من طيبات ما رزقناكم و اشكروا
 لله ان كنتم اياه تعبدون ای انکاست که ایمان آورده بد بخورید از حلالهای
 آنچه روزی دادیم شما را و شکر کنید از نعماتید مر خدا را که هستید شما و اعباد
 سبکد و پس انا امرهم عليكم البتة والدم و لم الخسر برفعا اهل به بغیر الله
 من اضطر بغير باع و لا غار فلا اثم عليه ای الله عفو و رحیم بد سبکد
 کرده خدا بر شما مینه و خون و کور و خون و آنچه را دفع سود کند مر خدا
 را بر هر که بناچار حال انکه نم بکنند و بجا و نکنند نبوده باشد بر هیچ
 بزه نیست بر او بد سبکد خدا امر نه و مهر بان است ان الذين يلقون
 ما اتوا الله من الكتاب و يشقوا به ممنا قليلا او تلك ما ياكلون و يطعمون
 الا النار و لا يعلمهم الله يوم البقية و لا يؤمنون و لم عذاب الهم بد سبکد
 انکاست که بنهان میکنند آنچه را فرستاده خدا از قرآن و اختیار میکنند بآن
 نهای اندک ایشان داخل میشود در ستمهای ایشان مکی انش و سخن
 نمکنند ایشان خدا در روز قیامت و پاک نمکنند ایشان از جرم

و مراد این است عذاب در دناك اولئك الذين استغوا الضلالة بالهدى
 و العذاب بالغفر فما اصبرهم على التايد ذلك بان الله قال الكتاب
 و ان الذين اختلقوا في الكتاب لفي شقاق تعبدا ايان انكاست که
 خردمند مکر می بعض هدایت و عذاب بعض مغفرت چه صبور باشد
 را بر انش و این عذاب بسبب آنست که بد سبکد خدا مر سزاوارده قرآن
 و صفا و بد سبکد انکاست که خلاف کردند در قرآن هر اینه در مخالفی اند
 دوران صواب لیس الیمر ان لو او جوهكم قبل المشرق و المغرب
 و لیس الیمر من امن بالله و اليوم الاخير و لیس الیمر و لیس الیمر و
 انی المال علی حبیة ذوی القربى و لیس الیمر و لیس الیمر و
 التائبین فی الرقاب و اقام الضلوة و انی الزکوة و المؤمنین یعهد
 ان اعاهدوا و الصابرين فی الباس و الصبر و صبر الباس اولئك
 الذين صدقوا و اولئك هم المتقون نیت میکنی با نیک مقابل گردانید
 دو بهای خود را بر او مشرق و مغرب و لکن یکی آنست که کسی ایمان آورد
 بخوار و در قیامت و ملائکه و کتبهای اسماء و هم بفرمود و بدهد مال
 بحالت دوسنی بر صاحبان قرابت و خویشی و بی بدین نابالغ و بی چارگان
 مضطر و مسافران و نرسد و سوال کنندگان با اسحقان و ازاد کردن
 کان و کسب بر باد غمزد و بدهد زکوة و انکاست که و ناکند اند بعد
 خودشان هرگاه عهدی کنند و انکاست که صبر کنند کان اندر سخن و
 و در هنگام جهاد و ایشانند انکاست که صدقات کار ایشان است و ایشان
 انانی اند که بر هیچ کار دارند یا ایها الذين آمنوا اکتب عليكم القضاء
 فی القتلی الحر بالحر و العبد بالعبد و الا نطق بالانطق عن غی له من
 اخیه یعنی و فاتباع بالمعروف و اداء الیه باضای ذلك تخفف منکم

عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسُ أَجْمَعُونَ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ
عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يَنْظُرُونَ بعد ستم که انا بیکر کافر شدند و مردند
 انکه ایا کافر بودند این کوه را بر ایشان است لعنت خدا و فرستگان و
 مردم هکی جا و ب باشند در اینجا بیکر سبک نمیشود ان ایا ان عذاب
 و نرا ایشان مهلت داده شوند وَاللَّهُمَّ إِلَهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ
الرَّحِيمُ و فرای شما خدا نیست بکانه نیست معبود بر حق جز او
 که بخشنده مهر بالست ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف
 الليل و النهار و الفلك التي تجري فی البحر مما ينفع الناس و ما اقل
 الله من السماء من ماء فاحيا به الارض بعد موتها و انت فیها
 من كل دابة و تخرج الرياح و السحاب المستخرج بين السماء و الارض
 لا یات لقوم یعقلون بعد ستم که در ازین اسمها و زمین و اضاف
 نبود و زدن گشتی اینجا بیکر و ان است در دریا بسبب سودمند شدن
 مردمان و آنچه فر فرستاده خدا ان اسمان از آب باران پس زندگ
 است بان زمین پس ان موت ان و پراکنده کوه در زمین ان جنبه
 و بر کرد اینند با دها و ابر کرام است میان اسمان و زمین هر آینه دلایل
 این برای کوه هک در یافت میکنند و من الناس من یخجل من ذنوبه الله
الذی دأبوا علیهم بحب الله و الذین آمنوا استجاب الله لقلوبهم الذین
ظلموا ان یزدن العذاب ان القوة لله جمعا و ان شد بل العذاب
 و بعضی از مردمان کست که فر میگویند ان غیر خدا انان کرد و دست مید
 ایشان مانند دوستی خدا و انا بیکر امان آوردند سخت نراند در د
 مرضا را و اکی بینند انا بیکر سم کردند چون بینند عذاب را کبر بیکر
 توانانی اندای خداست همه و بد ستم که خدا سخت فرست در عذاب ان یقو

الذین استعوا من الذین استعوا و اذوا العذاب و تقطعت بهم السبل
و قال الذین استعوا الوان لنا کرة فنبی و منهم کما نبی و امثالک انک
 میهم الله انما انکم حسرات علیکم و طاهم بخارجین من النار چون
 بیاری جویند انا بیکر بروی کوه شدند ان انا بیکر بروی کردند و دیدند
 عذاب را و کسبخت ان ایا ان اسباب و گفتند انا بیکر بروی کردند
 اکی انکه میبود ملوا بعضی پس بیاری میجستیم ان ایا ان اینجا بیکر بروی
 جستند ان ما اینجا بین بنماید ایا ان اضا کردار ایشان حال کو بیکر حسرت
 باشد بر ایشان و حال بیکر نیستند او شان به بیرون آیند کان انک
یا ایها الناس کلوا مما فی الارض حلا لا طیباً و لا نذیجاً و احطوا
الشیطان انه لکم عدو مبین انا بیکر بالشیع و الفحشاء و ان نقول
 علی الله ما لا تعلمون ای کوه مردم بخورید ان انچه در زمین است در حالیکه
 حلال اند یا کوه بروی نمائید کامهای شیطان را یعنی خندان اول
 بد ستم که شیطان مر شما را دشمنیست هویدا اینست جز این نیست که امری
 کند شما را بدی و دشمنی و اینک بگوید مضی الحک که عید بند و اذافیل
کما استعوا ما انزل الله قالوا بل نسمع ما القینا علیه انا منا اولو کان
انما هم لا یعقلون شیئاً و لا یفهمون و چون گفته شود مر انا ان که بروی
 کنید انچه فر فرستاده خدا گویند بلکه بروی میکنیم انچه را الفت کو فریم و راو
 ان پدران خود و اگر چه بودند پدران کردار یافت عکس کردند صبر و ابراه
 می یافتند و مثل الذین کفروا کمال الذی یعقو عالم لا یسمع الا وعاو
وینال صمکم کما عقی فمهم لا یعقلون و داستان انا بیکر کافر شدند مثل
 کسبیکر بانک زند و بوی بیکر نمیشود مکی دعا و ندای گویند که کانند
 گوراند پس ایشان در یافت نمیکند یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات

وَدَعْنَهُ مَنِ افْتَدَى لَعْنَهُ ذَلِكَ فَلَمْ يَنْقُضْ اِيَّاهُمْ اَيُّ الْمَسْأَلَةِ اِيْمَانِ اَوْ رَيْدِ
 نُوشتارده است بر شما مگافاه در کشکان ازاد بعوض ازاد بنده بعوض
 بنده و مادینه بعوض مادینه بر هر که عفو کند آنچه را او است از برادر خود
 چیزی پس متابقی است بخوبی و ادا نیست بسوی او به نیکویی این حدود ^{مقتضی}
 است از جانب پروردگار شما و بخانی است بر هر که از حق تجاوز کند
 بعد از این حدود پس از برای او مهیا است عذاب دردناک و کفر فی الضلالت
 صَبُّوا بِأُولَى الْأَذْيَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و در شما است در قصاص و زندگانی
 تمام با صاحبان حرب شاید شما پرهیزی کاری پیشه کنید کَتَبَ عَلَيْكُمْ اِنْ جُزِئَ
 اصْلَكُمْ الْوُثْقَانِ اِنْ قَرَّ حَتَّى الْوَصِيَّةُ لِلْغَالِبِينَ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا
 عَلَى الْمُتَّقِينَ نُوشته شده است بر شما چون حاضر اید یکی از شما را مرگ
 آتی بگذارد مال بسیار و وصیت ابروی پدر و مادر و خویشان خود بکنید بیکدیگر
 معروف در شرع در حالیکه این عمل حق است بر پرهیزی کاران مَن بَدَّلَهُ
 لَعْنَهُ مَا سَمِعَهُ فَأَمَّا الَّذِينَ عَلَى الَّذِينَ يَبْكُ لَوْ نَدُّوا اَيُّ اللَّهِ سَمِعَ عَلَيْهِمْ هِيَ
 هر که تغییر دهد از سخنی موافق با پس از آنکه شنید باشد پس بدینکه
 بنده از بر شما نیکه تغییر دهند این ابد بر شما نیکه خدا شناسا و دانا است
 مَن حَافٍ مَن مَوْصٍ جَنَّتْهَا اَوْ اِنَّمَا فَاصِلُ بَيْنِهِمْ فَلَا اِيْمَ عَلَيْهِ اَيُّ اللَّهِ عَفْوٌ
 دَجَمٌ پس هر که نرسد از وصیت کننده میل از حق بطریق خطا یا بجزه پس امان
 او در میان ایشان بعضی موصی علمیم پس هیچ کدای نیست بجز بر شما خدا را
 و همراهان است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَتَبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كَتَبَ عَلَى الَّذِينَ
 الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ اَيُّ الْمَسْأَلَةِ اِيْمَانِ اَوْ رَيْدِ نُوشته شده
 بر شما دهنده داشتی چنانکه نُوشته شده بود بر شما نیکه پیش از شما بودند
 تا آنکه شاید بر هو و کاری پیشه نماید اَيُّهَا مَعْدُونَاتِ مَن كَانَ مِنْكُمْ مَرَضًا

اَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ اَيَّامٍ اَصْرَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَ فِدْيَةَ طَعَامٍ نِيَكِي
 مَن نَطَقَ حَتَّى اَكْثَرُ حَتَّى لَوْ اَنْ نَصُوهُ اَصْبَحَ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ دوزخها
 شمرده شده پس کیسکه از شما بیمار یا بر حالت سفر باشد پس بر او شمرده
 شده است بان مقدار از دوزخهای دیگر و بر آنکه اینک طافه بوده و از
 پس بعوض يك سجاده طعام مسکین است پس هر که ادا کند بهتر است و
 دوزخ داشتی شما بهتر است از برای شما آتی هستند و انا بان شهر ^{مضا}
 الَّذِي اُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ
 مَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا اَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ اَيَّامٍ
 اَصْرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا
 اللَّهُ عَلَى مَا هَدَىٰ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ اَيُّ اَيَّةٍ بَرَقِيعَةٍ بَيَانِ است برای ايام صوم
 دان دوزخ ماه مبارک و رمضان است اخاهای که فرستاده شده است در آن
 ماه قرآن در حالیکه هدایه گشته است مر مردمان را و در حالیکه ظاهر گشته
 است طریق دین اسلام را و از آنجمله راه نمائی او بسوی خدا و جدا کردن
 میان حق و باطل پس کیسکه حاضر است از شما در این ماه پس بابل که دوزخ
 دارد از ماه را و هر که بیمار و مسافر است پس همین مقدار از دوزخهای دیگر
 بخواد خدا برای شما آسایش و بخواد برای شما شوا و بر او باید تمام کند
 شما شمرده دوزخ را و بپیرک یاد کنید خدا را در آن ايام بر آنچه هدایت کرده
 است شمارا تا شاید که شکی گذارد کند او را و اِنَّا سَأَلْنَاكَ عِبَادِي عَنِّي فَاَنِي
 قَرِيبٌ اُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِلِقَائِي
 يُرْسَلُونَ و چون سوال کنند توای محمد بنده کاران من از من پس بدینکه
 نزدیکم و اجابت میکنم دعاهر خوانندگی را هر دمایک بخواند مرا باید
 که فرمان برونم را و ايمان بیاورند بمن تا شاید آنکه راه صواب بایند اَحِلُّ

مَا نَدَفْنَاكُمْ وَأَشْكُرُ إِلَهِهِ أَنْ كُنْتُمْ آيَاهُ تَعْبُدُونَ أَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ إِيْمَانٌ
تَذَكَّرُونَ يَدْرُسُ بَدَنَ بَاكِي هَايَ اِهْم رَدِي دَادِمِ سَمَارَا وَشَكْرًا رَعِي كَسْبِ
مَرْضَا اَكِي كَرُمِ دَشْدِ اَوْرَايِ بَرَسْتِدِ اَقَامَحَرَمَ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةَ وَالْمَيِّتَ
وَكُلَّ الْخَنَازِيرِ وَالْأَهْلِ بِهَ الْبَيْتِ لَيْسَ فِيهِ اَضْطَرَّ غَيْرُ بَاغِ وَلَا عَادِلٌ فَلَا اِيْمَ
عَلَيْهِ اِنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ رَحِيمٌ لَيْسَ جَزَاءُ فِعْلِكَ كَرَامٌ كَرِهَ بَرِيْمَا مَرِيْرَا
وَكُرْتِ حَوْلَ دَاوَاغِ دَكِي كَرِهَ شَدَ بَانِ مَرْغَبِ خَلْدِ لِي هَرَكَةَ نَا جَارِ شَوْ جَالِ
اَنْكِرْ جَزْوَ حَكْسَدِ وَنَجَارِ كَسَدِ بَانِ بَرِيْمِ كَهَايِ بَرَاوِ بَرِيْمِ كَسَدِ
اَمْرِيْنَدِهَ مَهْرَايِ اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْفُرُوْنَ مَا اَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ الْكِتَابِ وَكَفَرُوْا
بِهِ ثُمَّ اَعْلَبُوا اُولَئِكَ مَا نَأْكُلُوْنَ فِيْ بُطُوْنِهِمْ اِلَّا النَّارَ وَلَا يَكْلِمُهُمُ اللَّهُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُرَكِّمُهُمْ وَلَا يَكُنْ لَهُمْ فِيْهَا عِزَابٌ اَلَمْ اُولَئِكَ الَّذِيْنَ اَسْتَوُوا بِالْعَقْلِ
بِالْهَدْيِ وَالْعَذَابِ بِالْغَفْرِ قَا اَصْبِرْهُمْ عَلَى النَّارِ ذَلِكَ بَانَ اللَّهُ
نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَآيَاتِهِ اَخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَوْ مِثْقَالِ بُعْدِ
بَدَنِيْمِكِ اَنَا بِيْمِكِ نِيْمَانِ سِيْكُنْدِ اَحْمَدِ مَرْوَرِ سَنَادِهَ خَدَا اَنْ قَرَانِ وِي
فَرَسْتِدِ اَنْ اَسْهَاءِ اَنْدَكِ اِيْشَانِ عِيْضُوْندِ سَكْمَا خُوْدِ مَكِي اَنْشِ بَعُوْ عِيْضِيْنِ
وَحَدَا سَحِيْ عِيْضِيْنِ اِيْشَانِ اَرْوَرِ قِيَامَتِ وَنَهَ بَاكِي هَ مِيْكُنْدِ اِيْشَانِ
وَمَرَا اِيْشَانِ عَذَابِ دَرْدِ نَاكِ وَاِيْشَانِ اِيْشَانِ اَنْكِرْ خَرِيْدِ نَدِ كَرَاهِي
بِهَدَايَتِ وِعَذَابِ بَا مَرْوَرِ سَحِيْ بِيْ كِيْبَانِيْ اَوْرِدِ اِيْشَانِ اَرَا نَشِيْ وَاِيْشَانِ
اَنْتِ كَرِ خَدَا فَرَسَنَادِهَ فَرَا اَبْرَا سَتِيْ وِبَدَنِيْمِكِ اَنَا بِيْمِكِ اَضْلَا فَرَسْتِدِ
دَرِ قَرَانِ هَرَا اَبَدِ مَرْوَرِ بَدَحَقِيْ دُوْرِنَدِ لَيْسَ الْيَقَانُ قَوْلُ اَوْ جُوْهَرِ قَبْلِ
الشَّرِّ وَالْمَرْبِ وَلَكِنَّ الْقَوْمَ اٰمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَلَمَّا اَمْلَكُوا
الْكِتَابَ وَالتَّبْيِيْنَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِمْ دَعَوُ الْفُرْسِيْ وَالْبَنَانِيْ اِلَى الْيَقَانِ
وَآتَى التَّيْلَ وَالسَّائِلِيْنَ فِي الْوَقَابِ وَاقَامَ الْقُلُوبَ وَآتَى الزُّكُفَ

ذَلِكَ وَمَنْ يَعْبُدِ اللَّهَ اِذْ اَعْلَاهُ الصَّالِحِيْنَ فِي الْاَمْنِ وَالْاَقْبَانِ
الْبَاسِ اُولَئِكَ الَّذِيْنَ صَدَقُوا وَاُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ يَسْتَبِيْرُ اَنْ
اِيْمِكِ كَرِهَ اَسَدِ وِبَهَاءِ خُوْدِ اِيْجَابِ مَرْقِ وَمَرْغَبِ وَلَكِنْ سِيْكُنْ اَنْتِ كَرِهَ
كَسِيْ اِيْمَانِ اَوْرِدِ اَحْمَدِ وِبَعْدِ قِيَامَتِ وِبَعْلَا نَكَمَ وَكِتَابِ وِبَنِيْمَانِ وِبَدَهْدِ
رَا بَدِ وِسَتِيْ اَوْرِدِ اَصَابِ اَنْ خُوْبِيْ وِبِيْمَانِ وِدَرِ دِيْشَانِ وِمَانِدِ كَانِ
خَرِيْدِ مَرْوَرِ سَوَا كَسَدِ كَانِ وِدَرِ سَنَادِهَ كَانِ وِبَرِيْمَا دَرْدِ اَحْمَدِ اَوْرِدِ
ذَكُوْ دَاوَا كَسَدِ كَانِ بَعْدِ اِيْشَانِ چُونِ كَسَدِ وِسَبَرِ كَسَدِ كَانِ دَرِ اَبَدِ
دَرِ اَبَدِ دَرِ كَارِ زَارِ وِسَحَقِيْ وِدَرِ هَنَكَا مِ جَنْكِ اِيْشَانِ اَنَا فِ اَنْدِ كَرِ اَسْتِ
كُرِيْدِ وَاِيْشَانِ اَوْ شَانِدِ كَرِهَ بِيْمِيْ كَسَدِ كَانِدِ بَا اِيْمَا الَّذِيْنَ اَمْنُوْا كُنْتِ
عَلَيْكُمْ الْقَضَا فِي الْقَتْلِ الْحَرْبِ وَالْعَبْدِ بِالْعَبْدِ وَالْاُنْثَى بِالْاُنْثَى
فِيْ حَقِّيْ كَرِهَ مَرْوَرِ سَحَقِيْ مَا تَبَاعَ بِالْمَرْوَرِ وَاَدَا اِلَيْهِ بِاِحْسَانِ ذَلِكَ
خَفِيْفٌ مِّنْ دِيْمِكِ وِدَرِ حَقِّيْ اَغْتَدِيْ نَعْدُ ذَلِكَ مَلَهَ عَذَابِ اَلَمْ وَلَكَمْ فِي
الْقَضَا حَقٌّ يَا اَوَّلِيْ الْاَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ اَوْ كَرِهَ اِيْمَانِ اَوْرِدِ
اَقْبَدِ وَاَجِبِ كَرِهَ شَدِ بَرِيْمَا اَضَا صِ دَرِ كَسَدِ اَنْ اَرْوَرِ اَنْ اَرْوَرِ
سَنَدِ بَعُوْ سَنَدِ نَدِ بَعُوْ نَدِ بَرِيْمَا كَرِهَ بِيْمِيْ شَدِ اَوْرِدِ اَوْرِدِ
اَوْ جِيْفِيْ بَرِيْمَا اَنْشِ دَفْعِ اَسْتِ بَحْوِيْ وَاَدَا كَرِهَ بَرِيْمَا اَوْ بَرِيْمَا
خَفِيْفِ اَنْ مَرْوَرِ سَمَا وِحَقِّيْ اَنْ اَوْ بَرِيْمَا كَرِهَ بَرِيْمَا اَنْشِ اَنْشِ
مَرَا وَاَسْتِ عَذَابِ دَرْدِ نَاكِ وِمَرْوَرِ اَسْتِ دَرِ اَضَا صِ دَرِ اَضَا
خَرْدِ نَا شَادِ اَنْكِرْ خَرِيْدِ اَوْ بَرِيْمَا كَرِهَ بَرِيْمَا اَضَا صِ اَضَا
اَنْ تَكَلَّمَ صَبِيْرُ الْوَصِيَّةِ لِلَّذِيْنَ وَالْاَفْرَافِ بِالْمَرْوَرِ حَقَّا عَلَى الْمُتَّقِيْنَ
فَوَيْلٌ لَّكَ يَوْمَ تَبْعَدُ مَا سَمِعْتَ مَا اَمَّا اَنْتَ عَلَى الَّذِيْنَ يَكْفُرُوْنَ اِنَّ اللَّهَ سَمِعَ عَمَّا
فِيْ خَافِ مِّنْ مَّوَسٍ جَنَاحًا وَاَمَّا مَا صَلَحَ بَيْنِيْمْ فَلَا اِيْمَ عَلَيْهِ اِنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ رَحِيمٌ

لَكُمْ لَيْلَةُ الصِّيَامِ الرَّفْتُ إِلَى دُأَاءِكُمْ هُنَّ لِيَنَاسُ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِيَنَاسُ هُنَّ عَلَيْكُمْ
 اللَّهُ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَخْشَوْنَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُ هُنَّ
 وَأَنْتُمْ مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ سَبَّاحُ كُورَهُ مُنْذُ بَرَى شَمَاشُ بَعْدَ عَجَامَتِ
 بَازَنَانِ خُودَنَانِ اِجَانِ لِنَاسِ اَنْدِ مَرُ شَمَارِ دُشَمَالِ سِيدِ مَرِ اِجَانِ اَنْدِ اَنْدِ
 خُدا كَرِ شَمَاحِيَانِه كَسْتَه نَفْسِ هَای خُودِ اَنْ اَنْوَابِ بَرِ بُولِ كُورَهُ تَوْبِه
 دَا و عَفُو كُورَهُ اَنْ شَمَاسِ دُشَمَاسِ بَرِ شَمَاسِ كُنْدِ اِجَانِ و طَلَبِ عَاشِدِ
 اِجَرِ دَانُوشَنِه جِلِ بَرِ اِی شَادِ كَلُوا و اَشْرَبُوا حَتَّى تَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ
 مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوا هُنَّ أَنْتُمْ
 عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كُنْ لَكَ يَسِينُ اِلهِ
 اَيَا نِي لِيَنَاسِ لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ وَ يَجُورِدِ و مِثَا مِيدِ نَا اَنْكَلِ طَاهِرِ خُودِ بَرِ
 شَمَارِ شَنِه سَفِيدِ اَرْشَنِه سِيَاهِ اَنْ طَلَعِ خُجْرِ مِشْ عَلمِ كُورِ اَيْدِ رُودَنِه
 دَاشِيبِ و نَزْدِ كِي نَكُنْدِ زَنَانِ دَا و حَالِ اَنْكَلِ مَعْتَكِفِ بَاشِدِ دَرِ مَاجِدِ
 اَيْنِ اَحْكَامِ كَرِ كُشِدِ حُدُودِ حَالِ و نَدَامَتِ بَرِ نَزْدِ كِي تَوْبِدِ اِنْ حُدُودِ
 بِنَجَاحِ كَرِ مَرِ اَنْ اَهْجَانِ بِيَانِ مِيَكُنْدِ خُدا دَا لِيَلِ شَرِ بَعْدِ خُودِ اَبِ اِي مَرِ
 نَا شَا يَدِ كَرِ بَرِ هِي مَانِيَدِ و لَا تَاكَلُوا اَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تَدْلُوا بِهَا إِلَى
 الْعَالَمِ لِنَا كَلُوا اَوْ رِبْقَانِ اَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَ يَنْبَاحُ بَرِ
 مَالِ هَای خُودِ اَبِ اِيانِ خُودِ نَانِ بِي وَجِهِ شَرِ مِيَدِ زَبَدِ اَنْهَادِ اَبِ اِي حَالِ
 جُورِ تَا بَجُورِدِ بَعْضِ اَنْ مَالِ هَای مَرِ مَرِ بَكَا وِي دُورِ و حَالِ اَنْكَلِ سِيدِ
 يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاضِعُ لِيَنَاسِ و الْحُجَّ وَ كُنْ اَلْبَرَّ اِيَانِ
 تَأْتُوا اَلْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ اَلْيَقْنَ مِنْ اِدْفِ اَوَّلِ اَلْبُيُوتِ مِنْ
 اَبْوَابِهَا وَ اَتُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ سَوَالِ مِيَكُنْدِ نَزْدِ اِي عَمْدِ اَنْ حَالِ اِهَای
 بَكُوانِ مَالِ هَای اَوْ قَاتِ جَسَدِ اَنْدِ بَرِ اِي مَرِ مَرِ و جِ وَ نِيَسْتِ مِيَكُونِ بَا يَنْكَلِ

بیت

ایند بخانهها وقت اهرام از پیش آن و لکن بنکوف آنت که کسی برهی کاد
 کند و سیاید خانهها را اندرهای آن و بقصد آن خدا ناساید و نکاری
 یابند و قائلوای سبیل الله الذی یقائلوکم و لا تعقلوا ای لا یحب العبدین
 و کارزار کند در راه خدا اما یقرا که جلال کند باشد و باید شما از حد
 بکشد بدرستی که خدا دوست عید را در بخارد کند کان و قائلوهم صب و یقائلوهم
 و آخر جوهم من حیث اخر جوهم و العینه اشد من القتل و لا یقائلوهم عند
 السجده الحرام حتی یقائلوکم فیها فان قائلوکم فاقتلوهم کذلک جزاء الکافرین
 و بکشد ایشان را هر کجا که باید ایشان را و برون کنند ایشان را از آنجا که برون
 کردند شما را و شرک ایشان بدی و سخت می است از کشتار و کارزار نکنند
 با ایشان در مسجد حرام تا کارزار نکنند با شما در آن مسجد پس اگر کارزار
 کنند با شما بکشد ایشان را همچنین است جزا کافران فان اشتهوا فان الله
 عفو رحیم بخدا پس اگر باز ایستند پس بدرستی که خدا آمرزنده و مهربان
 و قائلوهم حتی لا یلکون فینه و یلکون الذی لله فان اشتهوا فاعلوا عدوان الاله
 علی الظالمین و کارزار کنند با ایشان تا انگاه که نباشد فتنی و دیبا شد آن
 برداری عجه خدا و پس اگر باز ایستند پس هیچ سزای ستم نیست بحد
 بر عساکران الشجر الحرام بالشر الحرام و لغزوات فضا من اعتدی علیکم
 فاعتلوا علیه عینل ما اعتدی علیکم و اتقوا الله و اعلموا ان الله مع التقین
 این ماه حرام بان ماه حرام است کارزار و هر منهای آن میا و بیت در
 ماه فضا پس هر که ستم کند بر شما پس ستم کنید بر او و جاسد آنچه ستم کرده
 است بر شما و بقی سبید خدا را و بداند بدرستی که خدا با برهی کاران است
 و اتقوا فی سبیل الله و لا تلقوا یا بید یکم الی التملکة و احسنوا ان الله یحب
 الحسین و معرف کنید مالهای خود را در طلب رضای خدا و سید از یاد

ای کوهه انجمنیکر ایمان آوردید واجب کرده شده است بر شما که چون حاضر
 یکی از شما را موت اکر و اگر مرد مال بسیار بر او صبت کردن از برای پدر
 و خودشان بدینگونه و حال انکه ثابت است این طریقه انچه بر روی کاران
 می هر که بدل کن آنرا بعد انکه شنید آنرا پس اینست و جز این نیست که
 گناه آن بر انجمنانک اینست که بدل میکنند آن وصیت را بدینست که
 شنوای دانا است بر هر که بقصد آن وصیت کننده میل آن حتی با کمال
 پس سامان آمد میان ایشان اینست هم گناهی بر او بدرستیک خدا آنرا
هذان است یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام ما کتب علی الذین
من قبکم لعلکم تتقون ای کوهه انجمنیکر ایمان آوردید للذم کردن شده شما
 دفعه داشتن چنانکه لازم کرده شده بر شما انکه پیش از شما بودند تا شاید
 انکه بر روی کار کنید انما معروضات من کان منکم مریضا او علی سفر
فعلة من ايام اخر وعلى الذین یطيقونه فدیة طعام مسکین من
نطوع حی أو غیره وان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون نذر
 شده شده پس کسیکه بوده باشد از شما ناخوش یا در سفر یا بیمار یا آن
 از روزهای دیگر و بر انک انکه فدیة بر دوزنه ندادند کفاره خوردن
 در ویس پس و کتب علی الذین یطيقونه فدیة طعام مسکین من
نطوع حی أو غیره وان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون نذر
 شما خواست من شما را که بودید که میدادید شهر رمضان الذی انزل
فیه القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان من شهید
منکم الشهر فلیصمه و من کان مریضا او علی سفر فعلة من ايام اخر
فدیة الله یکم البیتر ولا یزیدکم العشر و لیتملوا العیة و لیلتزموا الله
علی ما هداکم و لعلکم تتقون ایام دوزنه ماه رمضان انجمنیکر قرص داده
 شده است در آن قرآن بجهت هدایت مردم و دلائل آن هدایت

دجدا

دجدا کردن حق آن باطل پس هر که حاضر باشد از شما در آن ماه پس باید که
 دوزنه بدارد آنرا و هر که بوده باشد بیمار یا بر سفر پس بیمار آن
 دوزنه ای دیگر بخورد خدا شما آسان و غنواهد نماید شوار بر او انچه
 اینک تمام کنن بخاره آنرا و تا اینکه به بر نهی با دکنس خوار را بر خواریت کن
شمار و تا شاید که شما شکر گزاری کنید و اذا سئلک عباد و عقی قاتی
اجیب دعوه الدعاء اذا دعان فلیستحبوا الی و لم یؤمنوا لیعلمهم
توسلقت و چون سوا کنند تو را بنده کان من آن من پس بدرستیک
 من نزدیکم اجابت میکنم خواندن خواننده راهگاه بخواند مرا پس باید
 که طلب اجابت کنند از من و باید که ایمان بیاورند عن تا شلید انکه
 باید احل لکم لکلة الصیام الوقت الی شاکلکم من لیس لکم و انتم
لیا من لکم عکله الله انکم کنتم غنائون انکم کفایت علیکم و عفا عنکم
فالان یا سیرهم و انبغوا ما کتب الله لکم و کلووا و اشربوا و اعفی بینکم
لکم الخیط الابيض من الخیط الاسود من الفجر ثم اتموا الصیام الی
اللیل و لا تبأسوهن و انتم عاکفون فی المساجد تلك حروف الله
فلا تقرنوها کن لله یبیت الله آیاته للناس لعلهم یتقون و حلالا
 کرده شده برای شما در شب دوزنه جماع کردن با زن خود ایشان لیس
 اندازی و شما لباس بد برای ایشان داشتند خدا که میبایست که میبایست
 میکنید تنهای خود را پس توبه بپذیرفت بر شما و در کننت از شما
 پس کون مباشرت کنین ایشان و بچوبید آنچه را از من کرده خدا برای شما و
 بخورد و بیا شامید نا ظاهر شود برای شما دوشنه سفیدی از رشتن
 سیاهی انچه پس تمام کنید دوزنه را تا شب و مباشرت میکنند ایشان و
 انکه نامعنتکف باشد در سجدها امیت صود خدا پس باید که توبه
 اعتکاف کنند

در معنی تلف با آنکه سیدان بد بندگان خود را در معنی هلاکت
و بیکوی کین بد بندگان دوست دارد خدا بیکو کاران و اقوال و العزیز
بیته باین احقرم فیما استبری فی الهدی ولا تعلقوا بکونکم حتی یبلغ الهدی
محله بقی کان فیکم مرتضا اویبه انی فی دایم فقیهیه فی پیام او صدفیه
او نیک فایا انتم فی غنق بالعزیز الی الخ و استبری فی الهدی فی لم
جید فیهم ثلثه ایام فی الخ و تبغی انا رجعت بک عشره کلامه کذلک لی
کم بکن اهل حاضر فی المسجد الحرام و اتقوا الله و اعلموا ان شد بد العقاب
و باید تمام کرد باید حج و عمره را از جهت خدا بی کی باز داشته شود بی
بر شما بار اخذ دوست دهد از قربانی و نه فاسد سرکار خود را تا آنکه
در قربانی بجا کف بی هر که باشد از شما بار یا با بوده باشد بخی
من از سر او بی بر دوست ندیده اند و به یا طعام یا قربانی بی چون این
باشد بی هر که ساین باید بسبب عمر نادقت حج بی بر او بود اخذ
دهد از قربانی بی هر که نباید بی بر او است دوده شتر در حج و هفت
روز چون باز کی فسد بوق و وطن این سه بعد تمام و کمال است و این الحام
از برای کی که بوده باشد اهل او حاضر در شهر مکه و بهی کین خدا
و بداند که در این عفویت است الخ اشهر معلومات فی زین بین
الخ ملک رفعت و لا فوق و لا لیل فی الخ و ما تفعلوا انی خبر یعمل الله و
تقدوا و ان خبر الزا و النقی و اتقوا فی یا اولی الابواب زمان حج هلال
است که دانه شد شل رجب و محرم و دوی القعدة و دوی الحج بی هر که دارد
کن در اینها حج را بهی باشد بیت و نه معصیتی و نه جلال در حج و اگر کین
ان بیکوی سیدان خدا آن را و نوشته بر دارد بی بد بندگان بهی بی تویم
نقو است و بغیرد را ای صاحبان عز و کین علیکم جناح ان تبغوا

فی دیکم فایا افضم فی عرفات فاذکوا الله عند الشعر الحرام و اذکروه کما
هدیکم و ان کنتم من قبله لئن الضالین لیسیت بر شما هیچ بزه ان ابن کرطلب
کیند زیاده در مال از بر و کار خود بی چون کج کیند از عرفات بزه
بی یاد کیند خدا در روز و شعر حرام و یاد کیند شما و او را بهی مکه هلاکیده
است شما را و او که بودید پیش از این از جهالت و ضلالت تم افوضوا من
حنیت انا ص الناس و استغفروا الله ان الله غفور رحیم بی او اهل مکه
شما کج کیند از جانی که کج کنند مردمان و طلب امرزش کیند خدا را
بد بندگان خدا امرزند و مهمان است فایا افضم تناسیکم فاذکوا الله
کذیکم انا ذکم او استذیکم انیس من یقول ذینا اثنانی الدنیا و ما لک فی
الایرة من خلایق و ینسب من یقول ذینا اثنانی الدنیا حنة و فی الاخرة
و ینا عذاب النار اولیک کم نقیب ینا کسبوا الله سبعا لیباب بی
چون ارا کیند مناسک حج را بی یاد کیند خدا مانند یاد کردن شما
پدرمان خود یا فوی بی بی بعضی از مردمان کسی هست که میگوید
ای بودید کار مایه ما را در دنیا و نیست او را در اخره هیچ نصیبی و بعضی
از ایشان کسی هست که میگوید ای بودید کار مایه ما را در دنیا و اخره
نیکی و در اخره نیکی و نگاه دار ما از عذاب اثنی ایشان که از ایشان
است بهی این کیند و خداوند دفع حساب است خلایق بلو کیند
الله فی آیام معلود لیس فی تجلی فی یومین فلا اثم علیهم و من تأخر فلا
علیه لئن اتقی و اتقوا الله و اعلموا انکم الیه تخرجون و یاد کیند خدا را به
بفرقی در دهنهای ممره شده بی هر که کتاب نماید در دعوت بی هیچ
بزه بر او نیست و هر که باز ایستد بی هیچ بزه نیست بر او و هر کس که
برهین کار باشد و برسد از خدا و بداند بد بندگان نبوی او و هر که در

شود آنها را هجتن بیان میکند خدا دلائل خود را از برای مردم
کتابها و کتب و لا تأکلوا أموالکم بیکم باطل و قد لوانها
الحکام لتأکلوا فبقای من أموال الناس یلازم و انتم تعلمون و نباید بخورد
مالهای خود را میان خودتان بباطل و ریشوره دهید آنها را بسوی حاکم
خود ناخوردید جمعی از مالها را بکناه و حال آنکه شما میدانید بیکلوانک
عز الالهة قل فی مواقیب للناس الحج و کس الی ربان فان البیوت
من ظهورها و کس الی من انقی و انقی البیوت من ابوابها و انقوا
الله لعلکم تعلمون سوال میکند نزد ائمه و از ماهها بگویند و فتنها
چندی اند از برای مردم و از برای حج کردن و نیست بیکو بیکو با نیکو در آمد
خانها را از بیت آنها و لیکن بیکو کسیکه تقوی بشه کند و در آمد خانها
از درهای آنها و بیهود از خدا تا باید آنکه شمار ستکار شود تا بگوید
فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لا تغنوا ان الله لا یحب المعنن
و کار را کند در راه خدا آنانی که کار را کنند با شما و از خدا بگوید
بدر سبک خدا دوست ندارد از خدا در گذرند کار و اقلوهم حبس ثقیف
ثقیفتم و آخر حرم حبس آخر حرم و الفتنه اشد من القتل و لا تأکلوا
عین المسجد الحرام حتی یقاتلکم فیہ فان قاتلوکم فاقتلوهم کذلک حرأ
الکافرین فان انتهوا فلا عدوان الا علی الظالمین و بکشد ایشان را
که باید میان و بیرون کنند میان آنها شکر بیعت کردند و فتنه
سخت تر است از کشتن و نکشد ایشان را در مسجد حرام تا کار را نکنند
شمار در آن پس اگر کار را کنند شمار پس بکشیدشان همچوین مرد
کافران پس اگر باز ایستند پس بدر سبک خدا آمرزنده مهربان است
و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه و یكون الذین لله فان انتهوا فلا عدوان

الله

الله علی الظالمین و کار را و بکشد ایشان را تا فتنه نباشد و بوده باشد
دین مر خدا را پس پس اگر باز ایستادند پس بکشد و دشمنی مکی بر شما کار
الکفر الحرام بالکفر الحرام و آخر مات یصاص من اعتدی علیکم فاعتدوا
علیکم بمثل ما اعتدی علیکم و انفقوا الله و اعلموا ان الله مع الصفتین ماه
ماه مرام و ناساینها است یصاص پس یکدیگر در کرد و بر شما پس در کرد
بر او مانند این کرد و در فتنه است بر شما و بیهود کنید از خدا و باید بد
کرد با بیهود کاران است و انفقوا فی سبیل الله و لا تفلحوا یا ایها الی
التهلکة و احینوا ان الله یحب المحسنین و انفاق کنید در راه خدا و باید
کرد و بیکدیگر خود را در دستهای خود بسوی هلاک و شکست کنید پس بیکدیگر
خدا دوست دارد بیکو کار را از او اقوال الحج و العمره لله فان احضرکم فاما
انتم من الهدی و لا تخلفوا و رسکم حتی تبلغ الهدی تحله فمن کان
یکم مرخصا و به اخی من راسه فخذیه من صیام او صدقه از نیک
فاذا امنتم فمن غنم بالعمرة الی الحج فما استکسر من الهدی من لم یحج
فصیام ثلثه ایام فی الحج و صبعة اذ رجعتن تلك عمره کاملة ذلك
لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام و انفقوا الله و اعلموا ان شریک
العقاب و تمام کنید حج را و عمره را برای خدا پس اگر محصور دارند شمار
پس آنچه بپرس شود از قربای بکنید و باید که نماند برها و خود را تا
آنکه برسد قربای در جای او بر هر که بوده باشد از شما ناخوش حال یا با و یا
آسیبی از سر او مثل گوی پس کفاره او از دوز کوفتن است یا صدقه دادن
یا قربای پس چون این شود پس هر که بر خود داری گوی بجهه بسوی حج
پس آنچه بپرس شود از قربای پس کسیکه نباید قربای او پس دور کوفتن بشه
دو درج و هفت دونه گاه بر کردید بد نیست ده روز تمام کامل این

[illegible]

الله

[illegible]

هویدا پس ای بلغزید شما بعد از آنچه است شما ان معراج پس باید که ضاع غلبه
درست کرد راست هل ينظر من الا ان ياتهم الله في ظليل من الغمام
وَقَضَى الْأَمْرَ إِلَى اللَّهِ فَجَعَلَ الْأُمُودَ أَيْ تَكْرِيْد مَكِي أَنْكُمْ أَوْرَدَ
خدا در سباهان ابرو فرستاد و گذاشته شد امر دوی خدا بان که در کارها
مَنْ فِي السَّابِلِ كَرِهْنَا هُمْ مِنْ آيَةِ بَيْتِهِ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ
فَأَيُّ اللَّهِ شَدِيدُ الْعِقَابِ سوال ای محمد ص بران لعنوب را که چند دایم
را از معجزه هویدا و هر که بداند کند نعمت خدا را بعد از آنکه آمده اهل برین
خدا سخن عفویت است ذُنُوبَ الَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِخَيْرٍ مِنْ
الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَاللَّهُ يَتَرَفُّ مَنْ دِيَارُ
يَعْرِجُ سَابِغًا رَسَمَةً است مرا تا آنکه کفر و زندقه اند و در کان دنیا
و سحر به میکنند از آنانیکر ایمان آوردند و آنانیکر بهی کاری کرده اند
بر بالا ایانند در روز قیامت و خدا روزی بدو شکله را خدا بدو نما
كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنزَلَ
مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ الَّذِينَ فِيهَا أَصْطَلَفُوا فِيهِ وَما اخْتَلَفَ فِيهِ
إِلَّا الَّذِينَ أَنزَلَهُ مِنْ بَعْدِ فَأُجْأَتْهُمْ إِلَى الْبَيْتِ نَبِيًّا يَكْفِيهِمْ فَهَرَى اللَّهُ
الَّذِينَ آمَنُوا لِيَا أَصْطَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَكَلَّمَ اللَّهُ نَبِيًّا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ مِيانند مردم کرده و احدی پس بر آنکس خدا بنیغرا
مژده دهند کان و بیم کنند کان و فرستاد با ایان کفار برستی ناانیکر
حکم کند میان مردم در آنچه اختلاف کرده اند در آن و اختلافی نکردند
در آن مکی آنانیکر و اده شد و او بعد از آنچه آمده ایان از ان معراج ان
جهت بواهی میان ایان پس هدایت کرد خدا آنانیکر ایمان آوردند و در
که اختلاف کردند در آن حق بدستوری او و خدا هدایت میکنند و کرا

نحوه

مخوهد بویله راست ام حَسِبْتُمْ أَن تُدْخِلُوا الْكُفْرَةَ وَلَمَّا يَأْتِيَكُمُ الْمَثَلُ مِنَ
خَلْقِ ام قَبْلِكُمْ تَسْتَكْبِرُ التَّاسِئَاتِ وَالضُّقَاتِ وَذُنُوبُكُمْ يَقُولُ الرُّسُلُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نُفَصِّرُ اللَّهُ إِلَّا أَن نُّفَصِّرَ اللَّهُ قَرِيبٌ أَيْ كَان دَاوِد
که در میانید بهبت و چون بیاید شما داستان آنانیکر که شمشیر بران شما
کردید بود ایان سختی کردند و جنبینند شدند تا آنکه بوی بد رسول الله
و آنانیکر ایمان آوردند باو چون ما نیت یاری خدا الهه باشد بهی سبک یاری
نزدیک شد بَشَلُّوْكَ مَا يَنْفَعُ قُلُوبَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ حَرْبٍ فَلِلَّهِ
وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَما تَفْعَلُونَ خَيْرٌ فَإِنَّ اللَّهَ
يَعْلَمُ سوال میکنند از تو که چیست آنچه را اتفاق میکنند بآن مکر آنچه
که اتفاق کنند از چیزی پس از برای پدر و مادر است و خودیان و یتیمان
و در میان و مسافران بخیری در راه و آنچه میکنند از نیکی پس بدو سبک خدا
بآن دانست کَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرِهٌ لَّكُمْ وَدَعَا إِلَى تَوَكُّلٍ
خَيْرٍ لَّكُمْ دَعَا إِلَى أَنْ تَحْبُوا وَكَانَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
فرهی شده است بر شما کارزار کردن و آن مکر و هست مر شما و با هست
که که هست دارید جوی بر او آن بهی است مر شما و با هست که دوست
میدارد بد جوی بر او حال آنکه بد است مر شما و ضوا میداند و شما عید اید
تَسْلُوكُمْ عَنْ الْأَشْهُارِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدَّقَ سَبِيلُ
دَکَرٌ بِهِ لِلْحَرَامِ وَافْزَحْ أَهْلُهُ مِنْهُ الْكُفْرُ عِنْدَ اللَّهِ الْقِتْنَةُ الْكُفْرُ
عَنِ الْقِتْلِ وَالْإِزَالَةِ لَوْ تَقَاتَلْ كُفْرٌ بَرَدَ قَمِي دَنِيكُمْ إِنْ اسْتَطَاعُوا
تَوَكُّدَ فِيمَكُمُ عَنِ ذُنُوبِهِمْ فَهِيَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ سوال میکنند
از ماهیکه حرام است کارزار در آن مکر کارزار در آن بزرگست و باز

انما واد الله بدهوالم الجنة والمغفرة باذنه ويبين ابا ندر الناس لعلمهم
 وخلق كنيد زنان بت برست را تا انكرايمان آورند بخدا و هر انبه پرستاري
 ان مؤمنه بهيواست ان مشرك را كه چه عجب آورد شما را جمال و جمال و بزني
 نه هيد مردان مشرك را تا انكرايمان آورند و هر انبه بنده كرايمان باشد
 بهيواست ان مشرك را كه چه عجب آورد شما را قال ايان مي خوانند شما را
 انش و خدا بخواند بسوي بهيت و آمرزش بتو عبق خود و ظاهر ميكنند
 بوزي خود و ابوي مردمان تا شايد كرايان متذكري شوند و يسئلون عن
 المحض قل هو اذني فاعني لو ان الله في الحبض ولا نفر لوهم حتى يظهر
 فان يظهر فان لوهم من حيث امر الله ان الله يحب التوابين و يحب
 المتطهرين و سوال ميكنند تو را از حبض زنان بكون و نجس است بي بعد
 كرد ابد اياني امر زمان حبض و نزديك كنيد اياني تا انكرايمان شود
 چون عمل كنند پس بيايند اياني ان جائ كرموده است خدا بر سبب
 خدا دوست سید مرد تو به كنار او دوست سید مرد تظهير كنند مكان را
 يناء احرث لكم فانوا احرثكم اتي يشتم فقد مؤ الا تفكم فانفق الله و اعلو
 انكم ملا قوه و يش التومنين زبان شاكست نارسايند پس بيايند كن
 خود را ان هر كجا كه خواهد و پس فرستادن براي نفسي و درهي كاري
 نمايند بود و كار خود را و بديند بد سبب شما ملكات ميكنند او را يعني
 لا بد امر در ميبايد شما و مرده بده او محمد مؤمنان و لا تجعلوا الله
 عرضة لايمايكم ان تفر و تنفقوا و تفعلوا ايمن الناس و الله سميع عليم
 و قرار نهيد خدا حاجت را براي ايمان خود بلكه بكنوي كنند و درهي كار
 نمايند و سامان اريد كار را بيان مردمان و حال انكرا خدا شما و او را است
 لا يوحى الله بالقوي ابايكم و لكن يواخذكم بما كنتم تكلمون و الله عفو
 ٢

حكم عقاب نفر مايد شما را خدا بسبب لغو و سوگند هاي شما و كوك عقاب
 مر مايد شما را با چه كبت كرده دلهاي شما و خدا آمرزنده است و عجل نميكنند
 در عقوبت للذين يؤمنون من نساؤهم تنقص اربعه اشهر فان فاني
 عفو و صيم و از براي انكرا بنده سوگند ياد ميكنند بجهت هي ان زن خود
 انتظار چهار ماه پس كمي باز كرده پس بد سببكرا مرزنده و مهر ياد است
 و ان عزموا الطلاق فان الله سميع عليم و اكي انديش كنند رها شدن
 پس بد سببكرا خدا شما را و را است و المطلقات يتنقصن ما فقههن ثلثة
 فروع و لا يجعل لهن ان تكتن فاصلى الله في ارضاهن ان كن يوسن بالله
 و اليوم الاخير و يعولهن الحق بردهن في ذلك ان ادا اصيل افاق
 و لكن مثل الذي عليهن بالمعروف و المعروف عليهن در جنة و الله عز و جل
 حكم زنان طلاق داده شده نگاه ميدادند تنهاي خود را سه ياك
 يا سه حبض و طلاق باشد مر ايا انكرا بنهان دارند اچه دخلفي
 كرده خدا در رسم هاي اياني اكي بوده اند ايمان او رنده بخدا و دون
 ثبات و شوهر هاي اياني سزاوارتن اند بر جعت بر اياني در اين
 مدت تنقص اكي اراده كرده اند اصلاح آوردن كار زنان را و ان براي
 اياني است اچه را ان براي مردان است بر زنان لعرف شرع و انبر
 مردان است بجز زنان زيا دني و صل غالب است بر همه درست كردار
 است الطلاق مرتان فانسك يعر و ف اوشريج با حجاب و لا تجعل لكم
 ان تاحدوا و اما التيموهن شيئا الا ان يحاها الا يعقبا حله و الله فان
 حقم الا يعقبا حله و الله فلا جناح عليهما فيما افترت به تلك عفو
 الله فلا يعنكوهما و من يتعد حله و الله فاولئك هم الظالمون باطلا
 دجعي شرعي پس بعد ان نگاه داشتن است ببنكي يارها كرمند بخوي

است از راه صد و کفران است بخدا و محمد صرام و بیعت کردن کسان آن
 از آن بظرفی است نزد خدا و فتنه هر کوی آن کشتی و همیشه کارند و میگویند یا شما
 تا انکه بیکر مانند شما از دینتان اکی نتوانند و هر که بر کوفه دین شما از دین
 بی غیر و حال انکه کار باشد پس اینکوه نابود شود و کفر را با آن در این
 و آن جهان اینکوه باران آتش اند و اینان در اینجا جادو بان باشند ای الذین
آمَنُوا الَّذِينَ هُمْ أَجْرًا وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ
اللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ پس سبک آنا سبک امان آوردند و آنا سبک هجرت کردند و کارزار
 کردند در راه خدا اینکوه دهند که امیدارند رحمت خدا را و خدا آمرزنده مهربان
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَيْرِ الْمُنِيرِ قُلْ فِيهِمَا آيَاتٌ كَثِيرَةٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا لَبِئْسَ
مِنْ تَقِيْعِي مَا سَأَلَ سَأَلَ میگویند تو از شراب و خمر و کفر در آنهاست کناه و نه شافع
 آن برای مردم و لیکن کناه آنها بندگان است از سود آنها و يَسْأَلُونَكَ فَاذَا
يُنْفِقُونَ قُلْ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ فی الذین
 ظاهر و سطل میگویند و بیکر چیست که اتفاق میگویند بیکر کشتن از جرم
 بیان میگویند حد برای خدا و دلال خود را تا با انکه اندیشه کنند و بنیاد
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْبَنَاتِ قُلْ أَصْلَهُنَّ لَكُمْ وَإِنْ ظَلَمْتُمْ فَإِنِّي أَخَافُ بَدَأَ اللَّهُ الْعِلْمَ
الْمُنِيرِ فِي الْمَصْرِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتُمْ أَنِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رسول میگویند
 نوزاد بندگان بکر اصلاح و سامان از برای ایشان پس ای امیرش کیست ایشان
 پس در اینانند و خدا سیدان افساد کشته و از سامان دهند و ای خواهی خدا
 هر آینه در دین اندازد شمار پس سبک غالب درست کفر است و لا تمکو
الْمُشْرِكِينَ صَحَّى يُؤْمِنُ وَلَا أَمَّةٌ مُؤْمِنَةٌ صَحَّى مُشْرِكَةٍ وَلَا تُعْبَدُ وَلَا
تُكْفَرُ الْمُشْرِكُونَ صَحَّى يُؤْمِنُونَ وَكَعْبَدُ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَا تُؤْتَى
أُولَئِكَ بَدْعُ الْإِنثَارِ اللَّهُ يُعْزِلُ الْخَيْرَ وَالْغَيْرَ بَادِنَهُ وَيُبَيِّنُ آيَاتِ الْإِنثَارِ

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و نباید نکاح کنید زنان مشرکه را تا انکه ایمان آورند و هر آینه
 کثیر مؤمنه به واسطه است از دین مشرکه و هر چند که نکاح آورده شمار و نکاح میکنند
 مشرکین را تا انکه ایمان آورند و هر آینه بنده مؤمن به واسطه است ان مشرک هر چند
 نکاح آورده شمار اینکوه دهند که بخوانند مردم را بوی آتش و خدا میگوید
 بسوی بهشت و آمرزش بدست خود و ظاهر میان دلال خود را بر مردم
 تا باید انکه متذکر شوند و يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْمُونِ قُلْ هُوَ أَفْسَسُ لِلنَّاسِ
فِي الْخَمْرِ وَلَا تَنْفَعُهُمْ شَيْءٌ يَطْعَمُونَ فَلَا يَنْفَعُهُمْ شَيْءٌ فافوهن من حیث
 امر که الله ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين رسول میگویند و در
 عادت نمان بکران نجس است پس کیناره کی بد نماند در ایام عادتشان
 و نزدیک مشوید ایشان تا انکه پاک شوند پس چون غسل کردند بر میایند
 ایشان از اجائکم فرزه شمار خدا بدست خود دوست دارد و توبه کنند و
 و پاک شوند کافر را تا انکه حجتکم فافوهن اخرکم انی یسئلم و قیل و الا انکم
 و اتقوا الله و اعلموا انکم ملائکه و کثیر المؤمنین زنان شامه زار از آن
 برای شمس بیا شدت زار خود را از هر جای که خواهید و پس در این
 خود بر میایند از خدا و بداند انکه شما ملاقات میباید او را و مرشد
وَلَا تَحْمِلُوا لِكُلِّ عَرَضَةٍ إِتِمَامَكُمْ أَنِ بَقُوا وَ اتَّقُوا وَ تَصْلُوا ایمن القام الله
 تسبیح علیهم و قرار نهید خدا را دست او بران برای سوگند ها خود را اینک
 بولای جو شد و بر میایند اصلاح کنند میان مردم و خدا شنای دانست
 لا یؤاخذکم الله بالعیوب ایمانکم و لیکن یؤاخذکم بما کسبت فلو یکم و الله
 عفو رحیم عیبی شمار خدا ببیند کی در سوگند های و لیکن میگوید شمار
 باجه کب کرده و در آنها شمار حال انکه خدا آمرزنده بر داری است الذین یؤلمون
 من ذلیم قریب لبعثه شهر بان فافوهن ایان الله عفو رحیم و ان عفو

و حلال نیست آن برای شما البکر افند غایتی از آنچرا داده باشید و تا آنچیزی
 مگر آنکه زن سید که بر پای نذرند احکام خدا را پس اگر بترسد که بر پای نذرند
 احکام خدا را پس هیچ بزه نیست بر ایشان در آنچه بان خردن زن حق خود را به
 بان مثل اینکه بگوید مهرم حلال خانم از این احکام خدا است پس باید بجا
 و نکیند آن انها و هر که بخوان کند احکام خدا را پس کسایتد ایشان که
 ستمکاران اند فان طلقها فلا تحل له من بعد حتى تنكح زوجا غيره فان
 طلقها فلا جناح عليهما ان يفرصا ان طنا ان يقع احدا من الله وتلك
 حدود الله يبينها لقوم يعلمون پس اگر طلاق دهد و راسم بار پس حلال
 نباشد از برای او بعد طلاق شتر گانه تا آنکه در نگاه در آورد و راسم
 غیر از شوهر اولی پس اگر طلاق دهد و راسم بزه نیست بر زن و هر که
 رجوع نماید در نگاه نانه اگر دانست بجا تواند آورد حکم خدا را و آنچ
 شرح دین خداست ظاهر میکند آن برای قوی که دانایان باشند
 و انا اطلقكم النساء قبلهن اهلهن فامسكوهن بمعروف او سر جوهرن بمعرفه
 ولا تمسكوهن حينئذ ليعتدوا ومن يفعل ذلك فقد ظلم نفسه ولا تحذروا
 ايات هرو او ان كونا نعت الله عليكم وما انزل عليكم من الكتاب والحمد لله
 به و انقوا الله واعلموا ان الله بكل شيء عليم و چون طلاق دهد و تا آن
 پس نزد يك باشد که برده با نفضاء مدت پس نگاه دارید ایشان تا رجعت
 کنند یا رها کنند ایشان بطریق شرع و نگاه نذرند ایشان برای فرزندی
 تا آنکه بخواند کسر حکم خدا را و هر که کند آنرا پس محضی که ستم کرده است
 و بعضی خود را و نباید بگوید دلایل خدا را افسانه و یاد کنی نعت خدا را
 که از زانی داشته بر شما و آنچه را که فرستاده است بر شما از قرآن و سنت رسول
 و حال آنکه بنده میدهد خدا شما را بان قرآن و توفیق از خدا و بداند بدینکه

خدا بر شما می داناست و انا اطلقكم النساء قبلهن اهلهن فلا تقصلوهن ان
 تنكحن اعداوهن ايا فواصوا بدينهم بالمعروف ذلك يؤعظ به من كان منكوبا
 بالله و التيمم اللين بكم ان كنتم اظهروا الله و الله يعلم ما كنتم لا تعلمون و چون
 طلاق دهد و تا آنچا پس تمام کند عت خود را پس بان نذرند ایشان البکر
 بخوانند شوهرا ن خود را و تا بیکر رضای طرفین باشد بحسب شرع و این
 احکام موعظه کردیده میشود بان هر که هست آن ستمکار ایمانی آورد بخدا
 دین نباشد آنچه ذکر کردیم از موعظه نیک و طهاره است مرثا و خدا
 میداند و شما میدانید و اولاد بر صفت اولادهم و اولادهم و اولادهم
 لمن ادادان نيم الوصاغة و على اللود كد و عهدهن و كونهن بالمعروف
 لا يكلف نفس الا وسعها لا تضار دالة يولد لها ولا مولود يولد
 و على الوارث مثل ذلك فان اراد ارضا الا من و ان ينسما و تنا و بر فلا
 جناح عليهما و ان ارادتم ان تسرحوه اولادكم فلا جناح عليكم انا علمنا
 ما ان كنتم بالمعروف و انقوا الله و اعلموا ان الله بما تعملون بصير و مادران
 شیر سید دهند فرزندان خود را دو سال تمام این حکم از برای کسیکه خواهد
 تمام کند شیر دادند و بر آنست که این فرزندان او است و در میان
 زنان و لباس ایشان بطریق شعاع و تکلیف کردیده میشود و هیچ نفسی
 مگر عقدا توانائی او و باید کنیزی نوسانند مادرش فرزندان خود را
 و نه کسیکه فرزندان برای او است بفرزند خود و بر و ارث همچنین است
 حکم خدا را که خواهند بان گیرند او را از شیر مادران از رضای هر دو و شوق
 بان یکدیگر پس هیچ بزه نیست بر ایشان و اگر خواهند مایه از برای فرزندان
 خود بگیری پس هیچ بزه نیست بر شما هر گاه تسلیم کرده باشید آنچه را که خواست
 داد بایشان از اجرت و پس هیویدان خدا و بداند بدینکه خدا را بجا می کنید

عَنْ قَامِي مِمَّا وَشَادِبَ فَلَا ضَاحَ عَلَيْهِ مَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَضَرُّعُوا
 لَوْلَا كَرَمُ الْإِنْسَانِ عَلَيْكُمْ إِنْ أَسَلْتُمْ مَا أَيْتُمْ بِالْعُرْفِ وَالْقَوِ اللَّهِ وَلَكُلَا
 أَنْ اللَّهُ يَأْتِيكُمْ بِبَصِيرَةٍ وَمَا تَذَانُ شَيْءٍ يُلْهِمُهُمْ فَزِدْنَاهُ خُودًا وَدَوَالِ
 نَامُ أَنْ بَرِي أَنْ كَرَمُ الْإِنْسَانِ كَرَمًا بِمَا تَامُ دَسَدُ شَيْءٍ يَدْرِي وَبَرِي أَنْ شَدِيدُ
 بَرِي أَوْسَطُ دُونَ إِثَانٍ وَبُوشُشِ إِثَانٍ بَيْنَكُمُ تَصْلِيْفُ كَرَمُ شَدِيدُ
 قِي مَكِي بَقِيَّةُ نَوَائِي أَنْ كَرَمُ قِي مَسَانِدُ مَادِي بَقِيَّةُ خُودُ وَبَرِي أَنْ شَدِيدُ
 بَرِي أَوْ بَقِيَّةُ شَدِيدُ وَبَرِي أَنْ شَدِيدُ مَسَانِدُ بَرِي أَنْ كَرَمُ الْإِنْسَانِ كَرَمًا
 أَنْ دَرِي خُودُ شَدِيدُ أَنْ إِثَانٍ وَبُوشُشِ كَرَمُ بَرِي بَرِي بَرِي بَرِي بَرِي
 وَأَنْ كَرَمُ الْإِنْسَانِ كَرَمًا بِمَا تَامُ دَسَدُ شَيْءٍ يَدْرِي وَبَرِي أَنْ شَدِيدُ
 أَكِي بَقِيَّةُ نَوَائِي أَنْ كَرَمُ قِي مَسَانِدُ مَادِي بَقِيَّةُ خُودُ وَبَرِي أَنْ شَدِيدُ
 كَرَمُ الْإِنْسَانِ كَرَمًا بِمَا تَامُ دَسَدُ شَيْءٍ يَدْرِي وَبَرِي أَنْ شَدِيدُ
 بَرِي أَنْ شَدِيدُ مَسَانِدُ بَرِي أَنْ كَرَمُ الْإِنْسَانِ كَرَمًا بِمَا تَامُ
 دَسَدُ شَيْءٍ يَدْرِي وَبَرِي أَنْ شَدِيدُ مَسَانِدُ بَرِي أَنْ كَرَمُ الْإِنْسَانِ
 كَرَمًا بِمَا تَامُ دَسَدُ شَيْءٍ يَدْرِي وَبَرِي أَنْ شَدِيدُ مَسَانِدُ
 بَرِي أَنْ كَرَمُ الْإِنْسَانِ كَرَمًا بِمَا تَامُ دَسَدُ شَيْءٍ يَدْرِي
 وَبَرِي أَنْ شَدِيدُ مَسَانِدُ بَرِي أَنْ كَرَمُ الْإِنْسَانِ كَرَمًا بِمَا
 تَامُ دَسَدُ شَيْءٍ يَدْرِي وَبَرِي أَنْ شَدِيدُ مَسَانِدُ بَرِي أَنْ
 كَرَمُ الْإِنْسَانِ كَرَمًا بِمَا تَامُ دَسَدُ شَيْءٍ يَدْرِي وَبَرِي أَنْ
 شَدِيدُ مَسَانِدُ بَرِي أَنْ كَرَمُ الْإِنْسَانِ كَرَمًا بِمَا تَامُ

أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْكُمُونَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَافٍ عَمَلِكُمْ وَاسْتَوْدَعَكُمْ
 كَرَمُ الْإِنْسَانِ كَرَمًا بِمَا تَامُ دَسَدُ شَيْءٍ يَدْرِي وَبَرِي أَنْ شَدِيدُ
 مَسَانِدُ بَرِي أَنْ كَرَمُ الْإِنْسَانِ كَرَمًا بِمَا تَامُ دَسَدُ شَيْءٍ
 يَدْرِي وَبَرِي أَنْ شَدِيدُ مَسَانِدُ بَرِي أَنْ كَرَمُ الْإِنْسَانِ كَرَمًا
 بِمَا تَامُ دَسَدُ شَيْءٍ يَدْرِي وَبَرِي أَنْ شَدِيدُ مَسَانِدُ بَرِي
 أَنْ كَرَمُ الْإِنْسَانِ كَرَمًا بِمَا تَامُ دَسَدُ شَيْءٍ يَدْرِي وَبَرِي
 أَنْ شَدِيدُ مَسَانِدُ بَرِي أَنْ كَرَمُ الْإِنْسَانِ كَرَمًا بِمَا تَامُ
 دَسَدُ شَيْءٍ يَدْرِي وَبَرِي أَنْ شَدِيدُ مَسَانِدُ بَرِي أَنْ كَرَمُ
 الْإِنْسَانِ كَرَمًا بِمَا تَامُ دَسَدُ شَيْءٍ يَدْرِي وَبَرِي أَنْ شَدِيدُ
 مَسَانِدُ بَرِي أَنْ كَرَمُ الْإِنْسَانِ كَرَمًا بِمَا تَامُ دَسَدُ شَيْءٍ
 يَدْرِي وَبَرِي أَنْ شَدِيدُ مَسَانِدُ بَرِي أَنْ كَرَمُ الْإِنْسَانِ
 كَرَمًا بِمَا تَامُ دَسَدُ شَيْءٍ يَدْرِي وَبَرِي أَنْ شَدِيدُ مَسَانِدُ
 بَرِي أَنْ كَرَمُ الْإِنْسَانِ كَرَمًا بِمَا تَامُ دَسَدُ شَيْءٍ يَدْرِي
 وَبَرِي أَنْ شَدِيدُ مَسَانِدُ بَرِي أَنْ كَرَمُ الْإِنْسَانِ كَرَمًا بِمَا
 تَامُ دَسَدُ شَيْءٍ يَدْرِي وَبَرِي أَنْ شَدِيدُ مَسَانِدُ بَرِي أَنْ
 كَرَمُ الْإِنْسَانِ كَرَمًا بِمَا تَامُ دَسَدُ شَيْءٍ يَدْرِي وَبَرِي أَنْ
 شَدِيدُ مَسَانِدُ بَرِي أَنْ كَرَمُ الْإِنْسَانِ كَرَمًا بِمَا تَامُ

دیا بهم و هم الموت حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم ان الله
 لغفور غفار على الناس ولكن اكثر الناس لا يشكرون ابا ندبل زكريا حرمه الله
 بهر دوختن از سرهای خود و حال انكر ايشان هر روز بودند از بيرون
 پس گفت مرا ايشان خدا عبيد پس زنده كند و ايشان را بدر سينه خدا را به
 صاحب فضل و مجادبي است بر مردم وليكن بيشتر از مردمان نكي گذاري
 و قائل في سبيل الله و اعلم ان الله سمع علمهم و كذا زاد كنس در راه خدا
 و ديدند بهر سينه خدا سنا و وانا است من ذا الذي يقرض الله قرضا
 حسنا نبطا غفلا كه اضعافا كثر و الله يقبض و يبط و اياه في جعوت
 كسى انكلى قرض دهد خدا را قرض نيكو في باز بارت بگرداند خدا نواب
 از بجا و ن داده ببار و خدا تن بگير و ببط بكن و بسوى او است
 باز كشت اثم في الى الله من اسرائيل من بعد موسى ان قالوا ليتنا نموت
 انعت لنا ملكا نقايل في سبيل الله قال هل عسيتم ان كتب عليكم القتال
 الا نقايلوا قالوا و ما لنا الا نقايل في سبيل الله فقد اخرجنا من ديارنا و
 ابناءنا فلما كتب عليهم القتال تولوا الا قليلا منهم و الله يعلم بالظالمين
 ايا شكر بسي بسوى كوهي اشراف از بران يعقوب بعد از زمان موسى حيا
 گفت بغيري كه بود مرا ايشان را برانكين از بولى ما يادشاهي را تا كار ز كنيم
 در راه خدا گفت ان بغير در جواب ايشان ابا اسيد و اديد شما كه ان نوشته
 شود بر شما كار ز داد ابا اسيد كه مغانه عكيدل شما كشتل و ه جم مانع باشد كه
 كار ز كنيم در راه خدا و حال انكر تخمفي بوفد امدم از سرها خود و بران
 خود پس چون نوشته شد برايشان كار ز داد و اراض كرفت ملكي از ايشان و
 خدا و انا است بحال شما كاران و قال لهم اني ان الله قد بعث لكم طالوت
 ملكا قالوا ان يكون له الملك علينا نحن حق بالملك فيه و لم يوت سعة

من لئلا قال ان الله اصطفاه عليكم و زاده بطة في العلم و بعث الله يوسف
 ملكا من بني اسرائيل و الله و ابعث و علم و كفت مرا ايشان بغير ايشان بدر سينه خدا
 فرستاد براي شما طالوت و ما يادشاهي گفتند كه ما باشد مرا و ابا ديدشاهي
 و حال انكر ما سزا و ابد من بملك ان او و حال انكر داده شده است او و سعت
 در مال گفت ان بغير ايشان بدر سينه خدا اختيار كره است او و ابر شما
 و افرقي داده او و در ملكي و جسم و ابا ميله و خلافت خود را هر كه
 را فاهد و خدا ببار عطا و انا است و قال لهم اني اني ملككم ان
 ثباتكم التابوت فيه سكتة من ربكم و فبها فماتوا ال موسى و ابراهيم
 تحمله الملك و ان ذلك اية لكم ان كنتم مؤمنين و كفت مرا ايشان بغير ايشان
 بدر سينه علامه يادشاهي و اناست كه يد شما را نوني كه در اناست را مسمي
 ان بود و كار شما و باقي مانده از انچه كراشتند اتباع موسى و هرون و ايزد
 ان تابوت و افرشتگان بدر سينه كرا ابراهيم و هرون است براي شما اني بوعيد
 باور كننده كان فلما فصل طالوت بالبحر و قال ان الله ميثمكم سهر في
 سرتب منه فليسي حتى و من لم يطعمه فانه مني الا من اغرق نفسه
 ببيعه فليس بمني الا قليلا فلما جاوزه هو و الذين آمنوا معه قالوا لا
 لنا اليوم بحالوت و جوده قال الذين يظنون انهم ملا حق الله كرمي و سيرة
 قلبه و سيرة كرمي با دين الله و اناست مع الصابرين پس چون جدا شد از بيت
 الموضع طالوت با انكه خود گفت بدر سينه خدا ان ما يني ميكند شما را بغيري
 پس هر كه بياشامد ان ان ببيت ان من و هر كه نچسب ان ان پس بدر سينه
 او از من است مكي كه بركه بر دارد بدست بمقدار يك كف دست پس بياشامد
 سيدند آن نهر مكي انكه ان ايشان پس چون كن سقتل ان ان نهر طالوت
 دانك انكر ايمان او رده بود نند با و كشتند هم نواناي نبت ما را در اين

روز با جالوت و لهکی او گفتند آنکه آنکه یقین داشتند که ایشان ملاقات
 میکند خدا چه بسیار آن کوه اندک که غالب آمدند بر کوه بسیار متوق
 خدا و خدا با صبر بکنند که است و کتاب شد و الجالوت و جبرودیه قالوا ربنا
 اخرج عیننا صبرا و قتیث اذنا و انصرنا علی القوم الکافرین و چون ظاهر
 شدند در محالوت و لشکراور گفتند بر قدر کارمانند کردن بر صبر و ایست
 در این افسام ملان و بادی کنی ما را بر کوه کافران و غیره و چون با دیدن الله و
 داود جالوت و انبه الله الملك و حکمت و قهر و قیامت و کفر و لادفع الله
 الناس بعضهم بعضا لفسد الارض و لیکن الله ذو فضل علی العالمین
 پس کشند و متفرق کردند آن لشکر را بفرمان خدا و کشت و او بظلمت
 داد و او را خدا پادشاهی و معجزی و اموست او را از آنچه میخواست
 و اکی نه بود دفع کردن خدا مردم را بعضی از ایشان بعضی را هارینه فاسد
 میشد دوی زمین و لیکن خدا صاحب بخشایی است بر جهانیان بلك
 ايات الله تنزلها علیک بالحق و انک لمن المرسلین انبھائی که یاد کردیم
 دلایل قدرت خدا است بخوانیم آنها را بر توحید و برستی و برستی که
 قهر انبه ان فرستاد که آنی بلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض فیه من
 حکم الله و رفع بعضهم درجات و انبھا عیسی بن مریم البینات و ابدنا
 بفرج القدیس و کون شاء الله ما اقبل الذین من بعدهم من بعد حاجه
 هم البینات و لیکن اختلفوا فیه من من ان و فیه من من کفر و کون شاء الله
 ما اقبل و لیکن الله یفعل ما یرید این رسولان که در کوه شدند و فرشت
 دادیم بعضی از ایشان بر بعضی برخی از ایشان کسی بود که سخن میگفت خدا
 او را و بلند کرد بعضی از ایشان ارباب بسیار و دادیم عیسی پسر مریم را عجز
 دوشی و دست کوی کردیم او را بروج مقدس یعنی جرش و اکی میخواست

خدا با یکدیگر کارند نکردندی آنکه آنکه بعد از زمان رسولان بودند بعد
 از انکه اید ایشان معجزات و نصرت فرمودیم و لیکن اخلاص کردند و
 بعضی از ایشان کسی بود که ایمان آورد و بعضی از ایشان کسی بود که کفر
 شد و اکی میخواست خدا با یکدیگر کارند نکردندی و لیکن خدا میکند آنچه
 میخواهد یا ایها الذین آمنوا انفضوا عما ذقناکم من قبل ان یأتی یوم لا یغنی
 فیه ولا حلاله ولا سفاعه و الکافرین هم الظالمون ای آنکه آنکه ایمان آورد
 اتفاق کنید از آنچه روزی دادیم شمار اینی از آنکه میاید و فیه که درید
 و فرشت است در آن روز و در دست و شفاعتی و یا زمان کشته شدن ایشان
 شما دانستد الله لا اله الا هو الحی القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم که ما
 فی السموات و فی الارض من ذا الذی یفزع غنده الا یرید یعلم ما بین
 ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشی من غیره الا بما شاء و سبغ کرسیه
 السموات و الارض و لا یؤوده حِفْظُهَا و هو العلی العظیم معبود بزرگ
 هیچ مدلی نیست مگر احکمرنده و پاینده است خدا یکی را و ارجت و نه خوا
 مراد است آنچه در آسمان و اید در زمین است کیمت آنکه بکشد شفاعت کند
 نزد او مگر بفرمان او میداند آنچه که بلی از آسمان و زمین بوده و آنچه
 که بعد از ایشان باشد و نه و نه است جمیع از علم او مگر بیکر خواهد تمام
 کوفته کرسی او آسمانها و زمین را و کران نباشد او را نگاه داشتن آسمان
 و زمین و حال آنکه بلند پایه و بزرگ قدر است لا اله الا فی الذین قد شیع
 الرسل من العی من یکفر بالطغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة
 الوثقی لا یفطام لها و الله سمیع عظیم هم الزانی نیست در زمین و عقیق که
 ظاهر راه راست از آنکه می پوهر که کافرند بیاطل و ایمان آورد عذاب
 زده است به بند حکم و حال آنکه هیچ کس نمی نیست مراد و خدا شانا و دانای

اللَّهُ وَبِئْسَ الْأَوَّلَاءُ
 هُمُ الظَّالِمُونَ خَرَجُوا مِنْ
 النَّوْمِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
 خَالِدُونَ انکلیست که ایمان آوروند حال انکه بیرون آمدن ایشان از تاریکی
 های شبهاست بدوشنی یقین و ایمان و انا انکر کاف شدند یا ایشان است
 معبود باطل حال انکه بیرون آورده اند از تاریکی غفلت بسوی نورانیت
 طبیعت ایشانند ملازمان انشی و ایشان در انشی محفل اندیشه انکه
 قَوْلَ الَّذِي خَلَقَ اِبْرَاهِيمَ فِي رَيْبِهِ اَنْ اَتِيَهُ اللهُ الْمَلَكُ اِنْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اِنِّي
 عُجِيْزٌ مُّضِيْغٌ قَالَ اِنَّا لَنَعْلَمُ مَا تَعْبُدُ قَالَ اِبْرَاهِيمُ مَا اَنْتَ بِالْعَزِيْزِ
 قَاتِلِ يَهُدْيَا الْغَرِيبِ تَبَيَّنَتِ الَّذِي كَفَرْتَ اللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِيْنَ ايا
 منکرستی انکه محابه ابراهیم در پروردگار او برای انکه داد بود او را
 خدا داد شایان ما انکه گفت ابراهیم پروردگار من انست که رنده میکرد
 دی میباید گفت من هم رنده میکردم لعنف دی میباید بقبل گفت ابراهیم
 بی بدیهه یکم خدای او را افتاب از شرق پس میاورد و از آن مغرب پس منجر
 شد انکه کاف بود و خدا راه ننماید کوفه سخاوت او که انکه در حق فریاد
 عَزَّوَجَلَّ عَلٰى عَرُوشِهَا قَالَ اِنِّىْ بِحُجَّتِىْ لَهْ هَذِهِ بَعْدَ مَوْبِقِهَا مَا مَآئِدُ اللهِ مَآئِدُ
 غُلَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَيْتَ قَالَ لَيْتُ يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ لَيْتَ مَا نَهَ
 غُلَامٍ مَا نَظَرَ لِيْ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ كَمْ يَتَسَنَّهٗ وَانْظُرْ اِلَى جَارِكَ وَتَجَعَّلَكَ
 لِيْةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ اِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نَنسِفُهَا ثُمَّ نَكُوْهَا حِمًا فَاَنْتَ الْبَاقِىُّ كُ
 قَالَ عَلَّمَ اَنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ بَا مَسْنَدِ انکه گفت بوفریه بوفریه عزیز
 و حال انکه آن فریاد افشاده بود سقفهای بن یعنی بیت المقدس گفت انکه
 رنده میکردند اهل فریاد را خدا بعد از مردن آنها پس می دانند او را خدا
 صد سال پس برانگیزد او را گفت خدا چند مدت در آن کردی گفت عرب

در آن کردی بدی یا بعضی بدی گفت خبر غل نه بلکه در آن کردی بدی
 سال و بیکر بسوی خودش خود و اما میدی خود حال انکه مغرب شده و
 بسوی حمار و نابکی دانم نور دلالتی از برای مردم و بسکی با سخنانها
 او که بگویند طلب میفرمایم او را پس می یوشانیم او را گوشه تازه پس
 چون روشن کنند مرا و را یعنی هر چه بگویند نکی حشر گفت اکنون می دانم
 بدیهه یکم خدا بر همه چیز توانا است و اِنْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اِنِّيْ كَيْفَ
 عُجِيْزٌ مُّضِيْغٌ قَالَ اَوْ لَمْ تَوْمِنْ قَالَ بَلٰى وَ لَكِنْ لِّتَقْنُنَ قَلْبِيْ قَالَ لَخُذْ
 اَنْبَعَثَ مِنَ الطَّرِيقِ قَصْرُ هٰذَا اَلَيْسَ اَنْتَ اَعْمَلُ عَلَى كُلِّ حَيْلٍ مِنْهُمْ جُرُؤٌ
 ثُمَّ اَنذَعْنَهُنَّ يَا بَنِيَّكَ سَجَدُوا وَ اعْلَمُ اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يَدْرِكُنِ اَيُّ عَمَلٍ
 دمانی که گفت ابراهیم ای پروردگار من بنما مرا که چگونه رنده می
 کردی مرده گان گفت خدا ایا ایمان نیاوردی گفت ادی و لیکن
 سوال میکنم تا فراد کید دل من گفت خدا پس یکی چهار عدد از مرغ
 پس میل بدی ایشان بسوی خود یعنی اموصه کن ایشان را پس فراد بدی
 بر هر کوی از آن مرغان پاره پس بخوان آنها را ببینند نور شتابان
 و بداند خدا غالب در است کرد و در است گفتا دست سُبُلُ الدِّیْنِ اِ
 تَبْقٰوْنَ اَمْوَالَهُمْ فِی سَبِيْلِ اللهِ كَمَلْ حَبِيَّةٌ اَبْنَتْ سَبْعَ سَنًا اِلٰى كُلِّ
 سُبُلَةٍ مَا نَهَ حَبِيَّةٌ وَ اللهُ يُضَاعَفُ لِمَنْ يَّكُوْهُ وَ اللهُ وَاَسْعَ عَلٰیكُمْ
 داستان انکه انکه اتفاق میکند مالهای خود را در راه خدا ماند
 داستان دانسته است بر رویانده هفت خوشه را در هر خوشه باشد
 دانسته و خدا افزونی دهد مرا آن که خواهد و حال انکه در بسیار عطا
 و دانا است وَ الدِّیْنِ تَبْقٰوْنَ اَمْوَالَهُمْ فِی سَبِيْلِ اللهِ لَا يَبْذَرُوْنَ مَا
 اَنْفَقُوْا اَسْوَ لَا اَنْتَ لَمْ اَجْعَلْهُمُ عِندَ رِجْمَانٍ وَ لَا ضَرْفٍ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ

بِالْظُّلُمَاتِ وَيُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ فَقَدْ اُنْفِقُوا بِالْعُرَّةِ الْوُثْقَى لَا اَنْفِصَامَ لَهَا
وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ هیچ کس نمی داند که حق بقیه که بداند راه راست از کج
 بر هر که کافر شود بظاهوت و ایمان آورند بخدا بر تحقیق که جنل درنده مکر
 حکم کرده که باری در حق نیست مازاد و خدا شنوا گشت اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ
يُحَرِّمُونَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ بخیر
 النور الی الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون خدا دوست انا نیست
 که ایمان آورده بودند و اینان را نادر بیکه بسوی نور و انا بیکه کافر
 شد و در میان اینان طاغوت است بیرون کرد اینان از نور بسوی تاریکی
 ایشان را در آن انداخت و ایشان را با جلا بدین باشند الْحَقَّ الَّذِي جَاءَهُمُ
فِي رُبِّيَانٍ اِنَّهُمُ الْمَلِكُ ان قال ابراهيم بن ابي اسحق و عبيد قال انا احيى
 و اميت قال ابراهيم بن ابي اسحق قال الله ياتي بالبعث من المشرق فياتي بها من المغرب
 فبهت النبي كره و الله لا يهدي القوم الظالمين ابای نکر بسوی انکه بجا بود
 با ابراهیم در برود و کار او انکه داده بود او را با شاهی چه گفت ابراهیم
 من است انکر ندیده میکند و می افتد گفت من هم ندیده میکند یعقوبی می نام
 بفعل گفت ابراهیم بر سر سینه خدا می آورد افتاب را از مشرق پس بیاید
 از آن مغرب پس سهوت شد انکه کافر شده بود و ضاهدایت میکند کوفه
 کار او او کاللی می رفتی قریب و ضایع علی غرضها قال انی یحیی
 هذه الله بعد موتها ما تارة ما تارة علمت بعثته قال که لیست قال لیست
 يوما او بعض يوم قال بل لیست ما تارة غام فانظر الی طعامک و من لک
 له یستنه و انظر الی حمارک و لیجعلک ایه للناس و انظر الی اعظام
 کیف نزلها ثم کونها الحما امل انیت له قال اعلم ان الله علی کل شیء
 قدير یا مانند انکه گفت بر سر سینه افتاده بود بر سقف یعنی ضارب بود

یسوی اهل مرده بودند گفت ان که اندیشه میکند خدا اینها را پس از مردنشان
 پس می آیند او را خدا صد سال پس او انکشت او را گفت چند درین کردی گفت
 در آن کرم بود و بر او بعضی دوزخ بود گفت بلکه در آن کرمه صد سال شکی
 بسوی طعام خود و شراب خود که بوی کرده اند و بیک بسوی خر خود و انکه بوی
 نوز علامتی از برای مردم و بیک بسوی اسخوار که بوی که از جابود اشتیاق
 بر پودش و عیتر که است و این چون ظاهر شد مرا و ادا کردم که خدا بهم چیزی توانا
 و ان قال ابراهيم بن ابي اسحق قال انی کف بحی الیوم قال که تو من قال بل و لکن
 لتعلم من قبلی قال فحن أربعة من الطی فضوهم المکتم اجعل علی
 کل جبل منهم جوة ثم ابعهم یا نبتک سعیا و اعلم ان الله عز وجل حکم
 و چون گفت ابراهیم بر سر سینه خدا را من بنما که بوی که زنده می غائی مردگان گفت
 ای ایا امان می آورده گفت اری ایمان آورده ام و لیکن بجهت انکه ارام کی دل
 من گفت پس فرای چهار تن از مرغ بر دست آموختن ایشان بسوی خود
 پس فرار بده بهر کوهی از ایشان باریه را پس چون بخوان اِنَّهَا لَبِئْسَ لَدُنَّ
بِئْسَ عَمَلٌ و بدان که غالب درست کرد را است فکل الذین یففقون اموالهم
فِي سَبِيلِ اللَّهِ كُنْزًا حَبِطَ اَنْبَتُهَا فَيَنبُتُ سَنًا بِلَیْلٍ فِی كُلِّ سَنَةٍ مَّا تَرَ حَبًّا وَ اَللَّهُ
يُضَاعَفُ لِيَن كِبَاءً وَ اَللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ داستان انانیکه اتفاق میکند که
 خود را در راه خدا مانند داستان دانه است بود یا نه هفت خورم در هر
 صد دانه باشد و خدا و چندان کند که را خواهد حال انکه خدا را که بیدار
 الذین یففقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا متاعا و لا ازی
 کم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون انانیکه اتفاق میکند
 مالهای خود را در راه خدا پس بیوی نکند انچه را نفقه کنند منقوی و نه
 مراد از است مزد ایشان نه برود کار ایشان و نیست قس بر ایشان و نه ایشان

انكاسك انفاق ميكنند مالهای خود را در راه خدا پس در عقب در می آورند
 اچیز داده اند شتی در غنی از برای ایشان است ابرایشان در نزد پروردگار
 ایشان هیچ نسی نیست مرایشان و نه ایشان اندوه کین شوند قول معروف
 وَصَفْرَةٍ خَيْرٌ مِنْ مِائَةِ مَنَعَةٍ تَتَّبِعُهَا اَنْتَى وَاللّٰهُ عَنِّي اَحْلَمُ بَاِنْ كَرِهْتُمْ اَمَل
 را بکفتار بکسر و مغفره بهی است از صدقه کردن بی در آید او را بخشی
 و خدا بیان و بود بار است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالَّذِي
 وَالَّذِي كَانَتْ يَنْفُسُ طَالَهُ دِيَارَةُ النَّاسِ وَلَا يَوْمٌ يَأْتِيهِ يَأْتِيهِ وَالْيَوْمُ الْآخِرُ
 فَكُلْهُ كَمَنْ يَصْفُو عَلَى عَيْنِهِ ثَرَابٌ مَا صَابَهُ وَابِلٌ فَكُلْهُ صَدَقَاتُكُمْ لَا يَغْلِبُكُمْ
 عَلَى شَيْءٍ يَمَّا كَسَبُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ای انكاسك ايمان آ
 آورد بید باطل ميكنند اچیز را در راه خدا داد بید بسبب ستی بخشی
 مانند کسی که انفاق کند مال خود را بغنائی مردم و ايمان بنادرده باشد
 خدا و بعد قیامت پس داستان او مانند داستان سنگی سواست
 کبر او بوده باشد خاک پس رسد بان باران بزرگ قطره پس بکشد
 او را باک از عباد توانا نباشند بر چیزی از اچیز حاصل کرده باشند
 و خدا را نماید کرده کافران را وَتَسْلُ الَّذِينَ يَنْفَقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ
 مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَبْتَائِينَ أَنْفُسَهُمْ كَيْفَ يَكُونُ صَاحِبُهَا وَابِلٌ فَانْثَرَتْ
 أَكْلَهَا ضَعِيفِينَ فَإِنْ لَمْ يَصْبُهَا وَابِلٌ فَظَلَّ وَاللّٰهُ يَمَّا تَقُولُونَ بَصِيرٌ وَتَأْتِي
 انكاسك انفاق كنند مالهای خود را بجهت طلب خوشنودی خدا و ثابت
 گردانند نفهای خود را بر باطل و نیکو مثل داستان بوستانی است که
 برسد بان بستان باران بزرگ قطره که رفع بسیار دهد پس میدهد بار
 خود را و نوبت در یکسال پس کی نرسد بان باران بزرگ قطره پس
 سد بان خور و قطره همان میوه بدهد خدا با چرخ ميكنند بستان است

اَيُّوْذَاصَدِّكَ اَنْ تَكُوْنَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ ثَجِيلٍ وَافْتِنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
 لَكُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكَلْبُ وَلَهُ دَرِيَّةٌ مُّضَعَّفَةٌ فَاتَّخَذُهَا
 أَعْمَارٌ فِيهِ فَاَنْ فَاحِشَتِ فَتَ كَذَلِكَ يَبْيُحُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
 اباد دوست دارد یکی از شما اینک بود باشد مر او را باغی که در آن درختان
 باشد مثل درخت خرما و انگور که می رود و در آن درختها جویهای آب جاری
 گردان برای او بود باشد در آن باغ از هر میوه و حال انکس برسد بان
 شخص پوی و مر او بود باشد درختان خور بی قوه پس برسد بان
 بستان باد کی می کرد در باد بوده باشد آتش پس بسوزاند آن بستان
 را همچین روشن سازد خدا برای شما علامات را تا شاید گردانید
 نمازید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا فِتْنَاتٍ مَا كُتِبَ لَكُمْ وَيَمَّا أَهْرَجْنَا لَكُمْ
 مِنَ الدِّينِ وَلَا تَتَّبِعُوا الْهَيْبَةَ مِنْهُ وَتَتَّقُوا اللَّهَ وَكُنْ لَهُ حَافِظِينَ إِلَّا تَعْظُوا
 فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَنِّي أَكْبَرُ ای انكاسك ايمان آورد بد انفاق كند
 ان با کین های اچیز کب کردید شما و ان اچیز پیروان او دریم برای شما ان
 و قصد ميكنند مال بد را گردان ان انفاق كند و حال انكس بستاند شما کینه
 او از حقوق خود می انكس چشم بر هم نهید در آن و مساهله نمازید بدانید
 بدرستی که خدا بستان و سجده است الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْإِثْمِ
 بِالْفَحْشَاءِ وَاللّٰهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ شَيْطَانُ
 وعده میدهد شما را بدردی و امر ميكنند شما بخل و منع ميكنند ان كوف
 و خدا وعده میدهد شما را با مرزش ان خود و امر و حق در مال و خدا غام
 عطا و دانا است يُؤْتِي الْحِكْمَ مَنْ يَّشَاءُ وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَ فَقَدْ أُوتِيَ
 خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مبدء خدا دانش و عیش
 ان اگر خواهد هر که خدا دانش دهد یعنی حاصل بنگونی پس بختی

اندوه کین شود قول معروف و مغیره صبر من صدقه بقیه اشی
 والله عفی حکم گفتار نیکو و مغیره به قیاس است آن صدقه که ان بی در این
 آنرا بختی و خدا بینان است بر دبار با آنها الذین آمنوا لا یبطلوا
 صدقاتکم بالی و الا لانی کالذی ینفق مالہ دیا التائبین و لا یؤمن
 و الیوم الاخر فکله کمثل صنفوا علیه قراب فاصابه و ابل فکله
 صدقه لا تقبله و ن علی نبی قما کسوا و الله لا ینهدی القوم الکاذبین
 ای کرده اینجا نیکو ایمان آورید باطل و عاقل نکبتن صدقهای خود را بسبب
 منت و ازین مانند آنکه نفقه میکند مال خود را از جهت دیار مرهم
 و ایمان نیاورد و بخدا و بعد قیاس پس داستان او مانند داستان سئل
 سختی است که بدن خاک باشد پس برسد او را باران نندی پس
 گذارد او را لوله ناله و ناله میسند بر صوفی آن ایچ کب کرده اند و ضا حیا
 نکند کرده کار این و سئل الذین ینفقون أموالهم اتقاء مراضات نسیا
 من انفسهم کمثل صبر یزید و اصابتها و ابل فانت اهلها ضعیفین فانی
 که یصیبها و ابل فطل و الله یمامعلون یصبر و داستان انا نیکو اتفاق
 کنند اموال خود را بجهت رضا حق و بجهت ثابت داشتن نفسهای
 ایشان همان طبعی مانند داستان دانه است بتلی که برسد آن را بارانی
 تند پس بیاورد میوه خود را و حیدان پس آنی که برسد آن را بارانی پشیمان
 بزم و خدا با نیکو میکند قیاس است ابل و احد که ان نکون که جنة من
 یخبل و لعناب یخرف من تحتها الا انها لم ضیها من کل الثمرات و اصابه
 الکلی و کله ذریه ضعیف و فاصابها العضا و فیه نار فاضی فکله ان
 یبیک الله لکم الایات لعلکم تتقون اباده است سبزه یک از خاک بوده
 باشد مرا و را بستان از درخت خرما و انور که روان باشد از زیر آن

جویها که مرا و است در آن از هر سبزه و برسد او بری و مرا و را برینا
 باشند نا توانا پس برسد آن آید بادی که در آن آتش باشد پس بسوزد
 آن بوستان ایچ بین ظاهر میگوید اند خدا بوی سواد لایل را تا علیا که ازین
 کنید با آنها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و قما ارضنا لکم
 من الارض و لا یقوموا الخبث منه تنفقون و کسبتم با ضیبه الا ان تنفقوا
 فیه و اعلموا ان الله عفی محمد ای کرده اینجا نیکو ایمان آورید اتفاق کنید
 پاکوها ایچ را کسب کردید و از ایچ بیرون آوریدیم برای شما از زمین و قصد
 نکند بیلید از آن که نفقه کنید و نیستید شما بفرای که نه آن ملک ایچ جسم
 بسوزد از آن و بداند که بیان سوده است الشیطان یعد لکم الفقر
 و یامرکم بالفحشاء و الله یعد لکم مغفرة منه و فضلا و الله واسع علیکم
 شیطان وعده میدهد شما را بدیشی و امر میکند شما را ببدکاری و ضا و عده
 میدهد شما را بآرزیدن از خود و بخش حال آنکه خدا و رحمت دهنده و اناست
 نونی لکم من جلا و من یؤت لکم فقد اوفی حیو لکم و قما یتکون الا
 اولی الایات میدهد ضا حکمت بهر که میخواهد ده که داده شده حکمت را
 پس بقیه که داده شده ضی بسیار بیل و بیل یکبار پس ملک صاحبان خر و عا
 انفقتم من نفعهم او ندرتم من ندر فانی الله یعلو و قما للظالمین من انفسهم
 و اینجا اتفاق کنید آن نفقه با آنکه نه کنید از نفعی پس بر سیکر خدا مید
 آنرا و نیست مرعوط از اهریم یا وری ان یذوا الصدقات فینماهی و لی یخفوها
 و یوکوها الفقراء فهو حیو لکم و یکر عنکم من سبیایکم و الله یمامعلون جبر
 آن ظاهر سان صدقات را بسبب خوب است آن را که پنهان کنید آنرا و بهید او را
 بد و دیکان پس او بهیوست مرسان و کفاره میشود آن برای شما انکاه شما و
 با نیکو میکند اما هست لیس علیک هدیم و لکن الله ینهدی من ناله و قما

کرده شده است خبری بسیار و پسند نیکو بد مکی صاحبان خرد و وفا
 مِنْ تَقْوَىٰ أَوْ ذَنْبٍ ثُمَّ مِنْ تَقْوَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْفَادٍ
 و آنچه انفاق کنند از نفقه یا وفاء کنند از نذر بی بدی سبک خردانند
 را و نیست آن برای هیچ ستمکاری از جودی کنند آن مثل الصدقات
 فَمَنْ هِيَ دَانِ تَحْفُوهَا وَتَوَلَّوْهَا الْفَقْرَ أَوْ هِيَ خَيْرٌ لَكُمْ وَبِكُفْرٍ عَنْكُمْ مِنْ
 سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ اکی ظاهر کند مالهای کرده در راه خدا
 خجی کند بیکو جویست آن خصلت و اکی پنهان دارد از او بد
 انرا فقر پس او بهیست آن برای شما و بر میدارد آن نماید بهای شما
 و خدا با چه میکند که هست لبس علیک هدایم و لکن الله یهدی من یشاء
 وَمَا تَنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا أَنْفُسُكُمْ وَمَا يَنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا
 تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَنْظُرُونَ بخت برای مردم هدایه اینها
 و لیکن خدا هدایه میکند هر که را خواهد و آنچه انفاق کنند آن بیکو بی
 ثواب آن برای نفس شماست و انفاق نمیکند شما مکی برای جتن رضا
 خدا و آنچه انفاق کنند از مال ادا کنند خدا انرا جوی شما و شما ستم
 سبید للفقراء الذین احضر فی سبیل الله لا یستطیعون ضرب بانی الاغنی
 تحبهم الجاهل اغنیاء من التعلف تعرفهم یسألهم لا یسألون الناس
 الجاهل و ما تنفقوا من خیر فان الله به عليم ان صدقاتی را که ذکر شد آن
 برای در بیان است که محسوسند در طاعت خدا و غنی شوند و رفیع درین
 بنده و ندانای جاهل اغنیاء از شد عفت و عدم سوال میبناسی و اینها
 را بعد از این سوال نمیکند مردم را از دوی اولاد و الحاح و آنچه انفاق
 کنند از مال بی بدی ستمکاران است با و الذین ینفقون أموالهم باللیل
 و النهار میرا فعلا نیة اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون ان

لها

ساینکه انفاق کند مالهای خود را بسبب و عدوت و پنهان و آشکار پس انشا
 راست جرایان نزد مردم و کار ایشان و نه فرستد ایشان و ندانند که
 شوند بجهت خوت ثوابی الذین یا کلون الربوا لا یقوون الا انما یفعم
 الذی یحببه الشیطان من المیس ذلت با نعم قالوا ایما البیع یسئل الربوا
 و اصل الله البیع و حرّم الربوا من جائه موعظه من ربه فاشتمل علیه
 ما سلف و احره له الله و من غادر فاولیک اصحاب النار هم فيها خالدون
 لیدون انک ساینکه بخورند و حلال میداند خرفی در اجناس را و بخورند
 در دون قیامت مکی همانکه بخورند ما شد انکر زده شده باشد و انک
 باشد او را شیطان از جنون این بسبب آن بود که بدینکه گفتند نیست
 جز اینست که بیع مانند و با باشد و حلال کرده خدا بیع و حرام کرده با
 را بی هر که اید او را پسندی از جانب پدر و کار او بی مان است پس
 از برای او است آنچه گرفت و کار او جوی خداست و هر که باز کرده
 حلال دانست و با بی ایشان ملازمتان دوزخ اند و ایشان در ارض
 خا و بدان باشند و یحق الله الی یوا و یو بی الصدقات و الله لا یحب
 کل کفای انهم ذایل که اند خدا باقی کرده با باشد و زیاد کرد و ندان
 مال را که حق خدا داده باشند و خدا دوست ندارد هر که و ندهد
 کار او ای الذین امنوا و عملوا الصالحات و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة
 کم انهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون بدی ستمکاران
 ایمان آورده اند و یکو در بیکو کردند و محافظت نمودند بر نماز و صدقه
 و ذکر و امر ایشان است در نزد پروردگار ایشان و نیست بر ایشان خوفی
 و نه حزنی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا ان
 کنتم مؤمنین ای انک ساینکه ایمان آورید بدی ستمکاران و ترک کنید آنچه

باقی مانده است آن را با آنکه هستید شما ایمان آورنده گان فان لم
تفعلوا فادعوا بحزب من الله ورسوله وان تبتم فلكم نوب من الله
لا تظلمون ولا تظلمون پس اگر نتوانید که پس دانا باشید به کارها
از جانب خدا و رسول او پس اگر نوبه کنید پس برای شما است سرایه
شماست نکند شما را آنکه سر کرده نشوید و ان كنتم تحذرون فظفره
الى ميسره وان فصلوا حتى لكم ان كنتم تعلمون و اگر بویه باشید صاحب
تک دست پس واجب شود مهلت دادند او را ناهنگام فرج
و نقد دادن شما مهلت است آن برای شما اگر بودید دانا بآن و انفقوا
يوما وجعوا فيه الى الله ثم توفي كل نفس ما كسبت وهم لا يظلمون
و بفرمود دوزخ که بان گردانند شمار در آن دوزخ بوی خدا پس داده
شود هر حقی بجز آنکه در خنده و ابلهان ستم کرده شوند يا ايها الذين آمنوا
اذا قاتلتم في دين او فلاحكم او فلاحكم فليكن بينكم وبينكم بالعدل
ولا يات كائن ان يكتسب كماله الله فليكن بينكم وبينكم بالعدل
الحق و ليقب الله دية ولا يخفى منه شيا فان كان الذي عليه الحق
سعيها او لا يستطيع ان يعمل هو فليعمل وليته بالعدل و ان شهدوا
شهودين من رجالكم فان لم يكنوا رجلين فاحملوا امرهم بين قسوة
من الشهداء ان فصل احد ما فتدوا لغيرهم الاخرى ولا يات الشهداء
اذا ما دعوا ولا تملوا ان تكتبوه صغيرا الى اجله و لكم افطع عند الله
وافهم للشهادة و ادق الاقرباء الا ان تكون حاضرة حاضرة ترونها
تبعكم عليكم جناح الا تكتبوها و شهدوا اياها بغيرهم ولا يقبل
كاتب ولا شهد و ان فصلوا فانه قسوة بكم و انفق الله و بعلمكم الله
و الله بكل شئ عليم اي آنکه ایمان آورید چون معامله کنید با یکدیگر

که در آن دین بوده باشد بوی و قتی که نام بوده شده است پس نویسد
دین را و باید نویسد هر میان شما نویسنده و راستی و باید که حاضرمان کند
نویسنده آن نوشته چنانکه موضوعه است او واحد پس باید بنویسد و بنا
افزاید کند آنکه برخواست دین و باید برسد خدا و اگر برسد و کان است
و باید که نکند آن حق چیز برای آنکه برخواست حق بقی دین بسقیم
با نانوایان باشد یا منتوا ند که نفر بر کنند او پس باید نفر بکند آنکه متولی
کار او است بر راستی و گواه کرد دو گواه از مردان اهل ملت خود پس اگر
نباشد دو مرد پس یک مرد و دو زن از کسیکه رضایت دارند بگوای
برای آنکه اگر فراموشی کنند یکی از این دو زن بخاطر امر یکی دیگر او را
و باید که فراموشی نکند گواهان دانا بیکر خواهند ایا نای بگوای و طول
نمود آن نوشته آن که چه انگ باشد یا بسیار تا وقت زمان قرار داد
او آنچه ذکر شد با عدالت در فراست نزد خدا و یادی دهندن برای
اداء شهادت و نزد یکدیگر تا اگر در شک نریفتند مگر اینکه بویه باشد
غمار حاضر کردست بدست میکرد میان شما بقی معامله نقدی پس بنیت
بزه آن آنکه بنویسد آن بخاری را و گواه کی بد چون خرید و هر چند
و باید که در سید شود کانت و نه گواه در نوشته و گواهی پس اگر
کند زیاده و تجاوز از آنچه یاد کردیم پس بدست که از حقوق و فایده
است آن را و به پوهی بد خدا و حال آنکه تعلیم مکتب شما احکام خود
را و خدا بر هر چه دانا است و ان كنتم على سقر و لم تجدوا كتابا فها
مقبوضه فان آمن بعضهم بعضا فليؤد الذي اوفى امانته و ليقب
الله دية و لا تكتبوا الشهادة و من يكتمها فانه اثم قلبه و الله بما تعملون
عليم و اگر بویه باشد شما بر حالت سفر و نیاید نویسنده را پس در حق

أَنْ تَصِلَ إِلَيْهِمَا فَتَذَكِّرْهُمَا الْآخِرَى وَالْأَوَّلَى الشَّهَادَةُ إِذَا دُعِيَ
وَلَا تَأْمُرُوا أَنْ تَكْتُبُوا صُغَى أَوْ كَثْرَى إِلَى أَجَلٍ عَلَيْكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْسَمُ
لِلَّذِينَ هُمْ عَنْ آلَتِهِمْ أَتَى إِلَّا أَنْ تَكُونَ تَحَدُّهُ حَاضِرَةً بَيْنَهُمَا نَبِيُّكُمْ
فَلْيَرْفَعْ عَلَيْكُمْ صَبَاحًا وَلَا تَكْتُبُوا هَذَا وَاشْهَدُوا أَنِّي أَتَى بَيْنَكُمْ وَلَا يَضُرُّكُمْ
وَلَا تَكْتُبُوا فِي تَفْعُلُوا فَإِنَّهُ كَذِبٌ كَذَبُوا اللَّهُ يَعْلَمُ اللَّهُ وَآلَهُ كُلُّ
شَيْءٍ عَلَيْهِمْ وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ فَلْيَرْفَعْ عَلَيْكُمْ صَبَاحًا وَلَا تَكْتُبُوا
أَمِنْ بَعْضِكُمْ بَعْضًا تَلْبُودُ النَّبِيُّ أَوْ عَمَلٌ أَمَّا أَنْتُمْ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ وَتَلْبُودُوا
تَلْبُودُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْفُرْ فَإِنَّهُ أَمْرٌ كَلْبُهُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ عَلَيْهِمْ
الْمَكْرَهُ الْخُفْيَةَ إِمَامًا أَوْ جَدِيدًا كَاهٍ وَبِهِدْ بِلَايَ تَامَلَتْ نَامُ بُوْدَه شَلَه
بِسْ بِنُوْسِيْدَ أَنْوَ دَ بَايْدَ بِنُوْسِيْدَ سِيَانِ شَاكَابِي بِحَقِّ وَسِرْ دَانِ دَرِ سِيْدَن
أَنْ اِيْنِكُمْ بِنُوْسِيْدَ هِيْمَا نَكْرَدَارَه اَوْلَا خَدَايِسْ بَابِلَه كَهْ بِنُوْسِيْدَ وَبِرْ كُوِيْلَ اَنْك
بِرْ اَوْسْتِ حَقِّ وَبَايْدَ بِيْهِيْ دُضْدَا بِيْوَدْ كَارْ خُوْدَا دَ نَكَاهْدَا أَنْ
جِيْ بِيْ اِيْ اِيْ بُوْدَه بَاشْدَ اَنْكَمْ بِيْ اَوْسْتِ حَقِّ بِخَرْدِيَا نَانَوَانِ بَا خَوَانِيْنِ
اَنْكَمْ بِيْ كُوِيْلَ اَوْ بِيْ بَايْدَ بِيْ كُوِيْلَ صَابِ اَضْيَا دَاوْ بَعْدِلَ وَطَلَبْ كَوَاهْ كِيْنِ
دُوْ كَوَاهْ اَنْ مَرْدَانِ خُوْدِيْ اِيْ بِيْوَ اِيْسْتَنْدِ دَوْمَرْدِيْ بِيْ بِيْكَ مَرْدِ وَخُوِيْنِ
اَنْ اَنَا نِيْكَ بِيْ سَتَنْدَلْدَا اَنْ كَوَاهْ كَهْ اِيْ اَنْ يَادْ كُوْدَه بَاشْدَ يَكِيْ اَنْ اَنْهَا بِيْ سَايْدَ
اَنْ دَاوْدِيْ بِيْ بِيْ بِلُوْسَرِيْ اَنْ نَوِيْنِ كَوَاهْ دَرْدَانِ بِيْكَ خَوَانْدَه شُوْنْدَ دِيْسُوْه
بِيْاِيْنْدَ اَنْكَمْ بِنُوْسِيْدَ اَوْ اَكُوِيْلَ يَا بِيْزَلْ نَا دَا مَانِ اَنْ اِيْنِ كَهْ يَادْ كَرْدَمَرْدَا
تَرَا سْتِ نَوْدُضَاوْ هَكْمَرْدِيْ بِلُوْ كَوَاهْ وَنَوْدِيْ كِيْ اِسْتِ نَا اِيْنِكُمْ دَرِ سَتِ شُوِيْدَ
مَكْرُ اَنْكَمْ بُوْدَه بَاشْدَ بَا دَكَاوْ حَاضِرْ كَهْ بِيْكَ دَانِيْ سِيَانِ شَايِسْ بِيْ سَتِ شَا
بَاكِيْ اَنْ اِيْنِكُمْ بِنُوْسِيْدَ اَنَا وَكُوَاهْ دِهَنْدَ جَوْنِ خَرِيْدَ وَفَرُوْشْ كِيْنِ دَرِ زِيَانِ
نَوَسَانْدَ نَوِيْنِ دَهْ كَوَاهْ دَاكِيْ بِيْ كِيْنِ بِيْ بِيْ سَتِكْ اَوْ نَا فَرَا بِيْ سَتِ بِيْ شَاوْ

بِهِيْوَرْدَ

بِيْ هِيْوَرْدَ دَاكِيْ اَمُوْرْدَ شَاوْ دَاوْضَا بِيْ هِيْوَرْدَ هَا سَتِ دَاكِيْ خُوْدِ
دَرِ مَرْدِ وَبَايْدَ كَانِيْ بِيْ دَهْنِ كَرْدَمَرْدِيْ بِيْ اِيْنِ بَايْدَ بِيْ هِيْوَرْدَ
دِيْ كِيْ بِيْ بَايْدَ اِذَا عَايِدَ اَنْكَمْ اِيْنِ كُوْدَه شَلَه اِمَامَتِ اَنْ اِيْ بَايْدَ بِيْ هِيْوَرْدَ
دَا بِيْوَدْ دَاوْ اَوْ كَتْمَانِ نَكِيْنِ شَهَادَتِ دَاوْ هَرْ كَهْ كَتْمَانِ كَتْمَانِ اَوْ بِيْ سَتِكْ
كَهْ كَاهْ كَارَا سَتِ دَاوْ اَوْضَا بَايْدَ مِيْ كِيْنِ دَا سَتِ يِيْهِيْ فِيْ اَتَمَاتِ وَفَايِلَا
دِيْ اِيْنِ شَبْدَا مَا فِيْ اَنْفُسِكُمْ اَوْ خُفُوْ بِيْ اِيْسِيْكُمْ بِيْهِيْ اَللَّهُ فَيَغْفِرْ لِيْ كِيَاوِيْ
لِيْعِيْذُ مَنِيْ كِيَاوِيْ وَفَتْنَهْ عَلَيَّ كُلِّ مَنِيْ قَدِيْرْ مَرْدَا سَتِ اَنْكَمْ دَرِ اَسْمَانِهَا وَاجْهَرْ
دِيْنِ اِسْتِ دَاكِيْ ظَاهِرْ كِيْنِ اِنْجِيْزِ شَهَادَتِ شَا سَتِ بَا اَنْكَمْ شَهَادَتِ كِيْنِ عَا سَبِيْ
كِيْنِ شَهَادَتِ اِيْنِ خَدَايِسْ سِيَا مَرْدِ مَرْدِ كَهْ رَا خَوَاهْدَ وَغَدَا بِيْ سِيْنِ هَرْ كَهْ خَوَاهْدَ
وَضَا بِيْ هِيْوَرْدَ خَوَانِ سَتِ اَمِنْ اَلْوَسُوْلُ عَمَّا اَنْ لِيْ اَلْبِيْ فِيْ رِيْهِيْ وَالْمُؤْمِنُوْنَ
كُلُّ اَمِنْ اَللَّهُ وَمَنْ يَكْتُمُ كِتْمَانِ وَكِيْنِ وَرِيْسِلَهْ لَا تَقْرَأُ بِيْنِ اَصْدِيْقِيْ رِيْسِلَهْ
وَقَالُوا اَسْمَعُوا وَاَطْعُوا غَفَرَ لَكَ رَبُّكَ وَتَقَبَّلَ اَلْيَكَ الْمَصْحُورُ اِمَامًا اَوْدَهْ دِيْوَلْ
بَايْدَ فَرْدِ شَهَادَتِ شَلَه بِيْوِيْ اَوْ اَنْ بِيْوَرْدَ دَاوْ وَمُؤْمِنَانِ هَكِيْ اِيْمَانِ اَوْدَهْ
اِيْنِ خَدَاوْ فَرِيْشَكَا اَوْ دَكُنَا بِيْهِيْ اَوْ وَتَجُوْنِ اَوْ وَكُوِيْلَ دِيْ غِيَا فَاكِيْنِ سِيَانِ
اَنْ دِيْوَلْدَانِ اَوْ وَكَفْتَنْدَ سِيْنِيْدِمِ وَاَطَاعَتِ كَرْدِيْمِ وَبِيْجُوْا بِيْ اَمْرِيْ اَنْ اِيْ
بِيْوَرْدَ دَاوْ مَارِ بِيْوِيْ نَوَا سَتِ بَا نَكْتِ لَا يَكْلِفُ اَللَّهُ نَفْسًا اَلَا رِيْسِيْهَا
كَهْ اَمَّا اَكْتِ وَعَلَيْهَا مَا اَلَكْتِ رَقِيْنَا اَلَا قُوْ اَصْنَعْنَا اِنْ شَبْنَا اَوْ اَخْطَاْنَا
رَقِيْنَا اَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتُمْ عَلَيَّ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا رَقِيْنَا اَلَا تَحْمِلُنَا مَا لَا
طَاَقَةَ لَنَا بِهِيْ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفُ لَنَا وَارْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلَانَا فَاَنْصُرْنَا عَلَيَّ
اَلْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ مَكْلِفِ غِيْفَرَا بِيْ دَاكِيْ بَقْدَرِ رِيْسِ اَنْ مَارِ اَوْ سَتِ
اَنْكَمْ كَبْ كُوْدَه وَبِيْظَرِ اَوْ سَتِ اَنْكَمْ دَا طَلَبْ كَبْ كُوْدَه اِيْ بِيْوَرْدَ دَاوْ فَرَا هَكِيْ
مَارِ اَكِيْ فَرُوْشْ كُوْدَه بَا شِيْمِ بَا لَغَزِيْدَهْ بَا شِيْمِ اِيْ بِيْوَرْدَ دَاوْ بَارِيْ بِيْ اَوْ اَنْ

بِهِيْوَرْدَ

شده پس اکی امان دارد بعضی از شما بعضی دیگر پس باید کردار کند بلکه
 را امان دانسته باشد تدبیر او را و باید کرد بر سید خدا را که بود کردار
 او است و پنهان نکند کوهی را و هر که پنهان کند از این بدر نیکی که کار
 است دل او و خداوند باجه میکند و انا است فی الله مانی التوفات و مانی
 الارض و انی سلفا مانی انفسکم او تحفوه بجا سبک به الله فبغیر من
 بشاء و یجذب من یشاء و الله علی کل شیء قدیر از برای خدا است
 انچه در اسامیها است و انچه در زمین است و اکی ظاهر کرد یا پند انچه در
 شما هست یا انکه پنهان دلری بد حساب میکند شما باو خدا بی بیامرز
 انرا که خواهد و عذاب کند انرا که خواهد و عطا برهم چیزی فو انا است
 انی السؤل بما انزل الیه من رزق و المؤمنون کل انی بالله و علی انکله
 و کتب و رسل لا یفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا
 غفر لک ربنا و انک المصیر امان آورده است رسول باجه فرستاده
 است بر او از بود کردار او و همچنین مؤمنان هر یک امان آورده اند
 بخدا و ملائکه و کتابهای اسمای در سولان و حال انکه سبک نیست مانی
 هر یک از سولان در امان کفیل شدیم و فرمان تو را و اطاعت سبکیم
 انچه را که حاصل میشود بان مغفرت تو ای پدر کردار ما و بسوی تو است بان
 کنت ما لا یكلف الله نفقا الا و سعهما لهما ما کسبت و علیهما ما کسبت
 و بنا لا نؤخذ فانا انی نسبنا او اصطانا و بنا لا یحمل علینا اضی الهمله
 علی الذین من قبلنا و بنا لا یحملنا ما الا طافه لنا به و کف عنا و غفر لنا
 و ارحمنا انت من قبلنا فافض لنا علی القیوم الکافرین سبک میکند خدا
 هیچ نی را مکی مقدار توانائی او و از برای او است انچه را کسب کرده است
 از نفع و بر او است انچه را کسب کرده است ضرر ای بود کردار ما مکی را

اکی فراموش کنیم یا انکه خطا کنیم ای بود کردار ما سینه بود ما انچه را هیچ توانائی
 ما را بدان و در گذران ما و بیامرز ما را و انچه ای بر ما نفع ستوی امور
 بی یاریده ما را بر کوه کاخون
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَمَّا رَسُوْلُ اسْتِ بِاَدْنِ اسْتِ مِیَانِ خُدا و رَسُوْلُ اللَّهِ لَا
 إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ وَاجِبُ الوجودی که نیست خدای مکی او که ندانند و نیاید
 است همینکه تَنَزَّلَ عَلَیْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ يَدَيْهِ وَاَنزَلَ التَّوْرَةَ
 وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَاَنزَلَ الْفُرْقَانَ اَنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ
 لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاَنَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ فرستاده بر تو ای محمد فرمود
 بر آسانی و درستی حال انکه تصدی کننده است مرا انچه را که پیش از او بود
 از کتب اسمای و فرستاده توریه و انچه را پیش از این فران در حالتیکه راه پند
 است مر مرده ان را و فرستاده انچه را که جدا میکند باو حق را از باطل بدر نیکی
 انکه انیکه کافر شد بکتابهای خدا مرا ایشان راست عذاب سخت و ظل عذاب
 است برهم چون و صاحب عقوبت سخت است اِنَّ اللَّهَ لَا یُحِبُّ اَعْلَیَهُ سِئِی فی
 الارض و لا فی السماء هُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فی الارحام کَیْفَ یَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
 الْعَزِیزُ الْحَكِیمُ بدر نیکی پوسیده نیست چیزی یو خدا در زمین و در
 آسمان او است انکه سبک صورت میدهد شما را در دمهها مادران بهر حال که
 خواهد هیچ خدا نیست مکی او که بهر همتا است و درست کردار هُوَ الَّذِی
 اَنزَلَ عَلَیْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ اٰیَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ اُمُّ الْكِتَابِ وَاُخَرُ مُنْتَظَمَاتٌ
 فَاَمَّا الَّذِیْنَ فِی قُلُوبِهِمْ ذَبْحٌ فِیْتَعْبَوْنَ مَا تَآبَاهُ مِنْهُ اِنْتَعَاوُ الْفِتْنَةَ تَشْتَعِلُ
 نَارُ بَیْلِهِ وَاَمَّا یَعْلَمُ تَاوِیْلَهُ اِلَّا اللَّهُ وَاَنَّا سَیْحُونُ فِی الْعِلْمِ بِقَوْلِ اَمْنَابِهِ
 کُلُّ مَنْ عِندَ رَبِّنَا وَاَمَّا یَدُیْ اِلَّا لَوَلُو الْاَلْبَابِ او است انکه سبک فرستاده
 بر تو ای محمد فرمان را در حالتیکه بعضی از ان فرمان آیات است که در احتمال

همچنانکه مادی که از این امر آید بکشد از مابودند ای بود و کار ما و بار من و ما
انچه که نسبت طاقت ما بآن و در گذران ما و بیامین ما و در مکن ما را تو را آنگاه
ما پس یاری ده ما بر کوه کافران

بسم الله الرحمن الرحيم وانا باعبد الله لا اله الا هو الحي القيوم
قل هديك للدين القيم بديهي و انزل التوراة والإنجيل
من قبل هديك للدين القيم و انزل الفرقان معبود بحق که نسبت ضلالت جز او که
فمنه و پابنده است که در فرستاده بود و او را در قرآن برستی حال آنکه تصدیق
کنند آن قرآن را بپیش از او بوده و فرستاده بود و به و انزل بپیش
از این بجهت هدایت کردن مردم و فرستاده قرآن را ای الذین کفروا یا
بآیات الله الذین هم غداک و الذین هم غداک ایضا بپیش از این که کافر
شدند بآیاتهای خدا را این است عذاب سخت و خدا غالب صاحب انتقام
است ای الله لا یخفی علیک شیء فی الارض ولا فی السماء هو الذی یصورکم
فی الارحام کیف یشاء بپیش از این که ضایعها نسبت بر او چیزی در زمین و نه
در آسمان او است آنکه صورت بندی میکند بر او در رحمها به گونه که میخواهد
لا اله الا هو العزيز الحكيم هو الذی انزل علیک الكتاب منه آيات محکمات
واضر مناهات فاما الذین فی قلوبهم ذلیع فیلعبوا فاما تاتاه منه انتقاء
الضلالة و ابتغاء تافیل و ما تعلم تا و بلکه الا الله و الاستخفاف العلم بقول
امتنابه کل من عند ربنا و ما بدک الا اولی الالباب نسبت معبود بحق جز
او که غالب و در مرتبه که داراست او است آنکه فرستاده بود و تو را از آیه
از آن آیههای حکم اند و دیگری میثابه پس آنرا بکشد در دلهای ایشان که نسبت
پس پیروی میکنند انچه را میثابه است از آن بجهت فتنه جوئی و بجهت جستن
تا و بد آن حال آنکه نمیدانند تا و بد آن که ضلالت و سوچ کنند کار و در دانی میکنند

که ایمان آوریم بان هم از آن بود و کار ما است و دیند بیکدیگر بد بان مکی صا
خزرها دینا الا نخرج قلوبنا بعد ان هدینا و هب لنا من لدنک رحمة
انک انت الغهاب و قبل انک جامع الناس لیوم لا ریب فی ان الله
لا یخلف الیعدا که میدوستان ای بود و کار ما بر مکن و آن دلهای ما بر این
آنکه هدایت کردی ما را و بخشش از آن فرستاده و بخشش بپیش از این که تو را بخشنده
ای بود و کار ما بپیش از این که تو را بدوینده مردمی تا و بد بیک نسبت شکی در آن
بپیش از این که پس ایمان از دین و عده کاه را ای الذین کفروا ان تقی علیکم اموالکم
دلا اولادکم من الله شیا و اولئک هم وقود النار کذاب و ان الله یخلف الیعدا
من قبلکم که بدو بآیاتنا فاخذهم الله بکفرهم و الله شدید العقاب بپیش از این
آنرا بکشد کافر شدند هر که بینان نکند ایشان را ماله های ایشان حقه فرزند ایشان
انضا صیروا و ایشان او شانند که هر یک از ایشان مانند قاعده کان فرعون
و انما بکشد بنش از ایشان بودند که بکشد بپیش از این که بپیش از این که بپیش از این که
خدا بسبب کناهان ایشان حال آنکه خدا سخت کوفته عقوبت است قل للذین
کفروا استعجلون و اخر من الی جهنم و بکس للبهائم بکری و انما بکشد بپیش از این که
کافر شدند خود باید که بکشد بپیش از این که بپیش از این که بپیش از این که
و حال آنکه بپیش از این که کاه نیست اینجا قد کان لکم آیه فی خبیثین التفتاضه
فقال فی سبیل الله و اخری کافوه یوحهم متلیمهم ذلی العین و الله یخلف الیعدا
بقره من دنیا ان فی ذلک لغیره لا ولی الا انضار تحقیق بود برای تامل
در دین و کوه که ملاقات کردند بد دیگر را کوهی کاندار میکرد در دین
و دیگری نافرمانی کردند می دیدند اینانی دو صیدان بد بد چشم و ضیا
هست کسی میکند بفرستاده خود که خواهد بپیش از این که بپیش از این که بپیش از این که
عوبت است بر او صاحبان بدین ذلی للناس حب الکتاب من الذل

بی اشتباه اند آنها اصل قرآن اند وصفی دیگر محمل و تشبیه و محتاجند
 تعیین مراد بدلیل واضح پس آنکه آنکه در دلها ایقان است میل از حق
 بسوی طاعت و بر روی سبکست از آنکه تشبیه است از آن قرآن برای حق
 در میان مردمان و حق عدول از ظاهر آن قرآن بجهة اثبات مراد خود را
 بی دلیل و بجهت روشن و قیاسی از اجتناب شاید و باید مگر خدا و
 آنکه آنکه حکم از خدا و دانش و بلایش و میگویند ایمان آوردیم ما بان قرآن و حکمانه
 او تشبیهات او در میان آنها اند و در مورد کار ما است و بند دیگر مکی صاحب
 دانش و بنا لا یخرج قلوبنا بعد از هدایتنا و هب لنا من لدنک رخصة لک
 انت الوهاب گویند راسخون ای مورد کار ما میل مدلهای ما از حق بعد
 از آنکه هدایت کرده ای ما را و بجای ما از حق خود بجای بی بدر سبکتر و بخند
 بی عوفی و بنا انک جامع الثامین لیوم لا یتب فیہ لی الله لا یخلف الوعد
 ای مورد کار ما بدر سبکتر بگوید آوردی مراد ما را برای دوستی و دیگر
 هیچ شک نیست در وقوع آن بدر سبکتر خدا خلاف نکند و وعد خود را
 الذین کفر قال یغنی عنکم أموالکم و اولادکم من الله مشیا و اولیک
 هم و قود الشار بدر سبکتر آنکه آنکه کار شد ند هر کس مان ند مراد ایشان
 مالهای ایشان و نه فرزندان ایشان از عذاب خدا جایی بر او ایانند و بیوم
 انش کتاب ال فرعون و الذین بین قیلیم کذبوا یا یا یا تا فاخذهم الله
 بذنوبهم و الله شدید العقاب عادت ایشان خلعت و دعویان است
 و آنکه آنکه پیش از ایشان بودند نکلن بیکر مدد ایشانهای ما را پس گرفت
 ایشان خدا بسبب گناهان ایشان و خدا سخت عقوبت است قل للذین کفروا
 ستغلبون و تحرقون ال جهنم و تبس الیها و بگوید عذوبه از برای آنکه آنکه
 کار شد ند دند باشد که غلبه کرده بشود شما و حر کرده بشود بسوی

جهنم و بد ارام کاهی است ایحاذ کان کم آیه فی فیه بین التفاف و تقابل
 فی سبیل الله و آخری کافیه بقرآنهم مثلیهم و ذی العین و الله یؤید یقصر
 من کتاب ال فی ذلک لغیرة لا اولی الاضمار یخفی که بوده است مراد
 معجزه در دو کوه کریم و سید ند دوز بدی یکی از آن دو کوه کار و
 سبکتر ند در داه خدا و کوه دیگر کافیه بودند سید یدن ایشان سلمانان
 داد و چندان دیدن چشم و خدا دست کوی میکند بیاری هر یک را که
 خواهد بدر سبکتر در این قصه محل اعتبار است مرصعان بدینا را
 للذین حبب الشهود من النساء و البین و الفناطی المقنطرة فی القفیه
 و الذهب و قلیل السوءة و الا انعام و العزف ذلک شاع الخیوة الدنیای
 الله عینه حتی المایب فیت داده شد برای مردمان دوستی از دوا
 از ندان و بران و مالهای بسیار که آورده شده از طلا و نقره و اسبان
 یشانه کرده و شوق کا و کوسفند و کت هم آنها اسباب زندگان دنیا
 است و خداوند در نزد او است بیگونی با کت قل او نذیکم یحیی منکم
 للذین اتقوا عند ربهم مثالت تجری من تحینها الا انها حال الذین فیها
 و انما ج مطهره و رضوان من الله و الله یقصر بالعباد بکرم و محرم ایا
 بخواهد خبر دهد شما را بچیز بکر بهر است از آنچه ذکر شد از برای آنکه آنکه
 بر هیو کاری نمودند و در مورد کار خود بوستانها بیست که میو را بید
 آنها میوهای اب حاکم بیکر بخند از در ایحاذ نای پاک داس و خسوف
 از خداوند و خدا بیست است بحال بنده کان خود الذین یعولون و بنا
 اینا استا فاعرف لنا ذلک بنا و قنا عذاب النار و صف للعباد آنکه آنکه
 گویند ای مورد کار ما بدر سبکتر ما ایمان آوردیم پس بیامر از برای ما
 کاهان ما را و نگاه دار ما از عذاب آتشی الضامین و الصادقین و

از دیوانه شده پس بدو گفت آنرا ببرد و گمان آن بدین رفتی بگوید
دار او را بپشت بگوید و صانع مصالح او گرداند و ذکر بارها هرگاه در آمدی
و گویا در آن غرض که صفت او ساخته بود یافتی نزد آن بعد بر آفت ای
مریم از کجا آمده بود این گفت مریم از آن فرستاده است بدست من که خدا
دو روزی صبر کند که را خواهد بفرستاد هنا لك دعا و كذا كذا قال
ديت هبت لي من ذلك ذرية طيبة انك سبع الدعاء انما اخذوا من ذكرا
وورد دعا و خود گفت بورد دعا من مني من ان نزد خود فرزند می
بدرست که شنوای دعا را فرستاده ملائکه و هو قادم يصلني في الحجاب ان الله
يغيرك بجني مصدقا بكل من الله و سجدوا و حضورا و نبييا و الصالحين
پس نداده دادند او را فرستاد حال آنکه او استیلا بود در خانه در
محراب عباد که خدا مرده میل دهد تو را بجای در حالیکه قصد بپوشیده بجای
از خدا و بنده و اعراس کننده و شیعیان استیگان قال ديت اني يكون
لي علام و قد بليتني اليك و امرني عافرا قال كذلك الله تفعل ما جاء
گفت که گویا بورد کار من از کجا میباشد مرا بفرستاد الله و سجدوا
و زدن است نازا گفت خدا با جبریل همین خدا میکند انچه را میخواهد
قال ديت اجعل لي اية قال آيتك الا تكلم الناس ثلثة ايام الا زمرا
و از کذا بک کنی و سبج بالعنق و الا بکار گفت ذکر یا بورد کار من
قرارداده برای من علامتی گفت علامت تو اینست که تکلم نکنی با مردم سه
روز و منی با شاره و یاد کن بورد دعا خود را بسیار و سبج کن در وقت
پسین و با مادد و اني قالت للملائكة يا مریم ان الله اصطفيك و طهرتك
واصطفيك على نساء العالمين و چون گفتند فرستاد ای مریم بدست من خدا
بر کن به تو را و پاک کنی که سینه تو را و بگویند تو را بوزنان جهانیان یا مریم

افتنی

افتنی تو بیک و انچه و از کلمتی مع الملائكة ای مریم غدا کار برای بورد کار
و بورد کن و دگر کن یاد کنی و گشتن کان ذلک من انشاء العنق لوحید الیک
و ما کنت لعلهم ان یلقون اهلهم اهلهم تکفل من من و ما کنت لعلهم ان
یختصمون اني قالت للملائكة يا مریم ان الله یسرک بکلمة الله اسمع
عینی بن مریم و صها في الدنيا والاخرة و من المومنین و یکلم الناس فی الهمم
و کملوا و من الصالحین این اهدم از صها ای غیب است که روحی که مریم از
تو و حال انکه بروی نزد ایشان چون افکند فلها ان ان که در است کفا
میکنند مریم را و بودند نزد ایشان چون غاصه میکردند و مایق اگر گفتند
فرستاد ای مریم بدست من که مرده میل دهد تو را بجای از خود که نام او سبج
پس مریم است و حال آنکه صها است در دنیا و اخره و از جمله فرستاد است و سبج
سکند مریم را هر گه و روحی و از جمله استیگان است قالت ديت اني
مکن لک و کلم عینی بسر قال كذلك الله یخلق ما یشاء انی افضی امر ما یشاء
لنقول که کن بیک کن گفت مریم ای بورد کار من از کجا میباشد مرا فرستاد
الله و سجدوا ای گفت خدا با جبریل همین خدا خلق میکند هر که را میخواهد
چون که بشنای در علم او پس جبرائیل که سکون مر او را بانی پس میباشد و کلمه
الکتاب طهرک و التوبة و الا بکار و رسولاً الی بنو اسرائیل اني قد جئتکم بایة
خبریکم اني اطلقکم من الطین که شدة الطی فافقو صبرکم و طی ابارک
الله و ابرکي الامه و لا یوصو دای المونی بان الله و انکم بما ناکلون و ما
تخرجون فی بیوتکم ان فذلک لایة لکم ان کتم مومنین و علی المؤمنین و ان
کتاب را و صکت را و توبه را و اخیل را و شیعیان را و بوی بران تعویذ و بوی شیعی
و تحقیق کنین آوردن شما را علامتی از بورد کار شما بدست من خلق میکند
برای شما ان کل مانند هیئت مرغی پس بدست مریم در آن پس میباشد مرغی باشد

خوانند که یا پروردگار خود را گفت ای پروردگار من بخیر برای
من از تو خود فرزند پاک از خلاق من بپیم بدر سبکتر و اجابت
کننده دعائی پس او از دادند او را فرشتگان در حالتیکه ایستاده
بود بنام در محراب خود بدر سبکتر خدا مرده سید هد نور بخیر
نای و حال انکار و تصدیق کننده کتاب است از جانب خدا و معنی
قوم است و باز دارند است خود را از زنان و سبغواست از
صلحاء قَالَ رَبِّ اَنْتَ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ وَانْتَرَفَى عَاقِرٌ
قَالَ كَذَلِكَ اَللّٰهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ گفت زکریا ای پروردگار من از کجا
حاصل شود مرا بر و حال انکار رسیده بمن بر سر کی سال و زن من نازا
است گفت همچنین خدا میکند آنچه را که خواهد قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِيْ
اٰيَةً قَالَ اَنْتَ الْاَكْثَرُ النَّاسِ تَلَكُثُ اَيَّامَ الْاَزْمَنِ گفت زکریا ای
پروردگار من فراده از برای من علامتی گفت خدا علامت تو را
که سخن نتوانی کرد با مردم شش ماهه روز مکی باشاره و اذکر بک
کثراً وَتَسْبِّحُ بِالْعَمِيِّ وَالْاَبْكَارِ و یاد کن ای زکریا پروردگار خود را
بسیار و تسبیح کو او را در وقت خفتن و یا معداد و اذ قَالَ رَبِّ الْمَلَكُ
يَا مَرْيَمُ اِنِّيْ اَخْلَقْتُكَ مِنْ نُّفْرَةٍ وَطَهَّرْتُكَ وَاصْطَفَيْتُكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ
و چون گفتند ملائکه ای مریم بدر سبکتر خدا بر کن بد نور و پاک
کردانیده و بر کن بد نور بی بدر بر زنان جهان بیان یا مَرْيَمُ اقْنُتِي
لِرَبِّكِ وَاسْجُدِيْ وَارْكَعِيْ مَعَ الرَّاكِعِينَ ای مریم اطاعت کن پروردگار
خود را و سجود کن و نماز کن غاذا باد کعب باغما ذکا و دندکان جماعت
ذَلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوْحِيْهِ اِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَتَرِيْهُمْ اِذْ يُلْقُونَ
اَقْلَامَهُمْ اَتَمَّ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَتَرِيْهُمْ اِذْ يَخْضَعُونَ اِلَيْهِ كَتَبَ

ای این از خبرها نهائی است و می بینیم انرا بتو و بنودی نزد ایشان چون
ی انفاخص برای قرعه علم های خود را و بنودی سینه شستن در آب
می انداختند تا کدام بپزدند مریم را و بنودی تو نزد ایشان خصوصاً
سبکتر بند اذ قَالَ رَبِّ الْمَلَكُ يَا مَرْيَمُ اِنِّيْ اَخْلَقْتُكَ مِنْ نُّفْرَةٍ وَطَهَّرْتُكَ وَاصْطَفَيْتُكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ
عَبَسَ بَنُ مَرْيَمَ وَجَبَّهَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْقَرَّتَيْنِ وَ يَكْمُلُ النَّاسُ
فِي الْمَهْدِ فَكَلَّمَا مِنَ الصَّالِحِينَ چون گفتند ملائکه ای مریم بدر سبکتر خدا
مرده می ساند نور و فرزند ی بقدره خود نام اوست مسیح عیسی بر
مریم باب روی در دو جهان و از نزد یکان حضرت خدا است و سخن
کوید با مردمان در کهوره و زمان که بولت بی تفاوت و از جمله بیگنا
است اصلاح کننده است فَالْت رَبِّ اَنْتَ يَكُونُ لِيْ وَلَدٌ وَلَمْ يَنْسِئِ شَيْئاً
قَالَ كَذَلِكَ اَللّٰهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ اِذَا قَضَىْ اَمْرًا فَاَمَّا يَقُولُ لَكَ كُنْ فَيَكُوْنُ
گفت مریم ای پروردگار من از کجا تواند بود از برای فرزند و حال انکار
رسیده بمن هیچ ادعی گفت جبرئیل مجبین خدا خلق میکند خدا آنچه خواهد
و چون خواهد که از مردگاری را بر بدر سبکتر میگوید مرا و را باش پس
میباسد و يُعَلِّمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْبَةَ وَالْاِحْسَانَ وَرَسُولًا اِلَى النَّاسِ اَلَمْ
اِنِّيْ قَدْ جَعَلْتُكُمْ بَنِيَّ مِنْ رَّبِّكَ اِنِّيْ اَخْلَقْتُكُمْ مِنَ الطِّينِ لَهْفَةً الطِّينِ فَانْفُخْ فِيْهِ
فَيَكُوْنُ طَيِّبًا يٰ اٰدَمُ اَنْزِلْ اِلَى الْاَرْضِ وَالْاَوْصِيَائِ الْوَفَى يٰ اِيْنِ اَللّٰهُ وَ
اَنْتُمْ اَعْلَمُ بِمَا نَاخِلُوْنَ وَمَا تَخْرُجُوْنَ فِيْ يَوْمِكُمْ اِلَيْ ذٰلِكَ لَا يَكُنْ لَكُمْ مَوْجِبِينَ
و تعلیم میکند خدا او را خط و بیان شریع و توبه و اخیل و حال انکار رسول
است بسوی پسران یعقوب ناطق است بر انکه بر بدر سبکتر آدم من شحال
بعجته از پروردگار شما و بدر سبکتر من میباید از برای شما رحمت و صفت و
پس دم در آن شکل کنم پس کوید و پند و فرمان خدا و حق درست گردانم نایدنای

دو ش بکنم کور باد زار پی سوز و زله بنه ایم مردگان بدست خود
خبر میدهم شما را باینکه بخورید و لقمه نصیب شما شد در خانه های خود بدرستیکه
در این راه بنی علی نسبت بر شما اگر حسید کردید که فَنَقُصُّ الْقِصَّةَ لِمَا بَيْنَ يَدَيْكُمْ مِنَ الذِّكْرِ
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و لَا تَقُولُوا لِمَنْ كَفَرْنَا بِهِ عَدُوٌّ و لَا تَقُولُوا لِمَنْ كَفَرْنَا بِهِ عَدُوٌّ
فَنَقُصُّ الْقِصَّةَ لِمَا بَيْنَ يَدَيْكُمْ و لَا تَقُولُوا لِمَنْ كَفَرْنَا بِهِ عَدُوٌّ
و صدق گفته ام مرا خبر را پیش از این بوده از خود بدو هر انبیه طلال میکند برای
شما بعضی آنچه را که حرام کرده شده بوده بر شما و آنچه را که حرام شما را بخورده ان بود که
وین بود و بدو از اطاعت کبر مراد برستیکه بدو در کار من و بدو در کار
شماست پس پرسید او را که انبیه راه راست است فلما اصرع عینی
مِنْهُمْ الْمَكْرُ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْيَهُودُ يُونُحَى أَنْصَارُ اللَّهِ أَمَّا
بَنَاتِهِ وَكُتَيْبَةُ بَنَاتُ مَسْلُومٍ دَبْنَا أَمَّا بَنَاتُكَ وَابْنُكَ الْوَسْوَ
الْكَافِرِينَ پس چون در یافت که عیسی از ایشان نافرمانی گفت کیست
من بوی خدا گفتند خوار بون مایم باوران خدا ایمان آوردم بخدا و گواه
باشی بدرستیکه مایم که من نهادگان ای بود در کار ما ایمان آوردم ما بخبر فرستاد
و عیسی که در رسول را پس بنویس ما با کواهان و مکر و اولی الله و الله
خَبَرُ الْمَاكِينَ اِنْ قَالَ اللَّهُ بِاعْتِنِي لَنْ مَتَوَكَّلْتُ وَارِضْتُ إِلَى وَطْطِطُ
عَنِ الذِّكْرِ كَقَوْلِ اصْحَابِ النَّبِيِّ اتَّبَعُوا قَوْلَ الذِّكْرِ كَقَوْلِ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ
لَنْ مَتَوَكَّلْتُ وَارِضْتُ عَنِ الذِّكْرِ كَقَوْلِ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ
لَنْ مَتَوَكَّلْتُ وَارِضْتُ عَنِ الذِّكْرِ كَقَوْلِ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ
لَنْ مَتَوَكَّلْتُ وَارِضْتُ عَنِ الذِّكْرِ كَقَوْلِ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ
و عیسی که در رسول را پس بنویس ما با کواهان و مکر و اولی الله و الله
خَبَرُ الْمَاكِينَ اِنْ قَالَ اللَّهُ بِاعْتِنِي لَنْ مَتَوَكَّلْتُ وَارِضْتُ إِلَى وَطْطِطُ
عَنِ الذِّكْرِ كَقَوْلِ اصْحَابِ النَّبِيِّ اتَّبَعُوا قَوْلَ الذِّكْرِ كَقَوْلِ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ
لَنْ مَتَوَكَّلْتُ وَارِضْتُ عَنِ الذِّكْرِ كَقَوْلِ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ
لَنْ مَتَوَكَّلْتُ وَارِضْتُ عَنِ الذِّكْرِ كَقَوْلِ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ

انانیکم

اتانیکم بروی کرد غنای فوق انانیکم کان شدید تا دعوت قبلت پس بوی من
بارگشت شما پس حکم کنم میان شما آنچه کرده بدو در ان اختلاف میکردید پس ما
انانیکم کان شدید پس بدو از عذاب سخت در دنیا و اخرت و نیست
ایشان از جاده کشته و اما انانیکم که دیدند در کارها شایسته کردند پس تمام شد
ایشان از منهای ایشان و خدا دوست ندارد شما را از آن ذَلِكَ مَثَلُ قَوْمٍ
الْآيَاتِ وَالَّذِينَ كَانُوا يَكْفُرُونَ و لَا تَقُولُوا لِمَنْ كَفَرْنَا بِهِ عَدُوٌّ
فَنَقُصُّ الْقِصَّةَ لِمَا بَيْنَ يَدَيْكُمْ و لَا تَقُولُوا لِمَنْ كَفَرْنَا بِهِ عَدُوٌّ
داستان عیسی و خدا مانند استاده آدم است که فریدیم او را از خان پس
گفت مرا و با من پس میباید الحق میزدی که لَا تَقُولُوا لِمَنْ كَفَرْنَا بِهِ عَدُوٌّ
ان بود و کار تو است پس با من ان شک کشته کا فَنَقُصُّ الْقِصَّةَ لِمَا بَيْنَ يَدَيْكُمْ
لَا تَقُولُوا لِمَنْ كَفَرْنَا بِهِ عَدُوٌّ و لَا تَقُولُوا لِمَنْ كَفَرْنَا بِهِ عَدُوٌّ
فَنَقُصُّ الْقِصَّةَ لِمَا بَيْنَ يَدَيْكُمْ و لَا تَقُولُوا لِمَنْ كَفَرْنَا بِهِ عَدُوٌّ
پس ان آنچه آمد و خدا ان دانش پس بوی بیا شد بخوابیم بران خود و بران
شما و در نان خود و در نان شما و تنهای خود و تنهای شما پس
ما علم کنیم پس بیکو ایمن لعنت خود را بدو فرستاد اِنَّ هَذَا هُوَ الْقَصَصُ
الْحَقُّ وَمَا مِنْ اِلَهٍ اِلَّا اللَّهُ اِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ فانی قَوْلُوا فَاِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ
بِالْقِسْطِ و بِالْقِسْطِ و بِالْقِسْطِ و بِالْقِسْطِ و بِالْقِسْطِ و بِالْقِسْطِ
معبود بعضی بدرستیکه ظاهر آینه است غایب درست کردار پس ان کردید
پس بدرستیکه خدا دانست با من کشته کان قُلْ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ لِمَا نُنَادِيكُمُ
بِالْبَيِّنَاتِ وَتُبْتُمْ اِلَى الْعَدْوَى اَلَا تَتَّقُونَ و لَا تَتَّقُونَ و لَا تَتَّقُونَ
اَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْكُمْ فانی قَوْلُوا اَشْهَدُوا بَاَنَا مَسْلُومٌ
بیا شد بوی کلمه که یکا است میان ما و میان شما انیکه بنویسیم مکر خدا را

مادر زار و پس داو نده کردیم مردگان بفرمان خدا و خیر هم شمارا آنچه
 بخوردید و آنچه باقی داشته باشید در خانه های خود و بدین سبک آنچه کفتم را به
 شما نیست برای بیعت من اگر هستید شما امان آورنده و صدق قایلان
 بدی من التوبه و لا حول لكم بعض الذی حرّم علیکم و جیبکم بانی من ربکم
 فانقوا الله و اطعوا ای الله ذی و ربکم فاعبدوه هذا طراط مستقیم
 و تصدیق میکنم من آنچه را پیش ازین بوده ان توبه و طلال میکنم برای شما
 آنچه کلام کرده اند بر شما و اطمینان شما با معجزه دوشن از پروردگار شماست
 انضوا طاعت کنید مرا بدین سبک خدا پروردگار من و پروردگار شماست
 پس به پرستید او را که در هیبت راست قلنا اصبی عیسی بنیم الکفر قال
 من انصاری الی الله قال الموادیون نحن انصار الله امنا بالله و انهمنا
 یلتاحسون ربنا انما انا نلت و اتبعنا الی رسول فاکتبت مع الشاهدین
 چون دریافت کرد عیسی از ایشان کفر را گفت کبت بآنان من بسوی خدا
 گفتند موادیون که ما باران دین خدا ایم آوردیم باجمه فرستادنی و بی روی
 مسلمانانم و گفتند ای پروردگار ما ایمان آوردیم باجمه فرستادنی و بی روی
 عویم محول را پس بنویس ما را با انسان محمد مصطفی و مملوک او مملک الله
 الله حبیبی الماکرین و مکی کردند بقصد قتل عیسی و مکی کرد خدا و حال انکه
 خدا به یقین مکاران است ای قال الله بالعیسی ای متوفیک و ارفعک
 الی و مطهرک من الذین کفروا و جاعل الذین اتبعوک خوف الذین کفروا
 الی یوم القيمة ثم مرجعکم الی فاحکم بیکم بما کنتم فیہ تتخلفون چون گفت
 ای عیسی بدین سبک من قبض روحی کنم تو را و بر دانه ام تو را بسوی آسمان و
 گردام تو را از خست انکه انکه کافرانند و کلام انکه انیور اگر بی روی تو رفت
 فوق انکه انکه کافرانند نادان نیست پس بسوی من است باز کن شما

شما پس حکم کنم میان شما در آنچه بودید شما در آن خلاف کشته فاما الذین کفروا
 فاعیدهم عذابا شديدا فی الدنیا و الاخره و ما لهم من ناصرین و اما
 الذین آمنوا و عملوا الصالحات فیوفیهم اجرهم و الله لا یحب الظالمین
 پس انکه انکه کافرانند بدین عذاب کنم ایشان عذاب سخت درین جهان
 و در آن جهان و حال انکه نیست ایشان از اجمه باری کشته و انکه انکه ایمان
 آورده اند و کردند کارهای نیکو پس دهد ایشان از دهای ایشان را و
 خدا دوست ندارد ستم کاران را ذلك نلتوه علیک من الايات و الذین
 لعنکم این فضلها که بخوانیم او را بر نوا محمد ص از دلایل و قرآن با کست
 است ان سئل عیسی عند الله کتل ادم خلعه من ثوب ثم قال لکون
 فتکون بدین سبک داستان غریب عیسی و خدا مانند داستان آدم است
 که فرید او را از خاک پس گفت او را ماش حادث پس موجود شد الحق
 معک فلا تکون من الممتنین ان سخن درست است ان پروردگار تو
 پس بپاش از شک آورنده کان شی حاکم فیہ من بعد ماجاءک من
 العلم فقل تعالوا اندع ابناءنا و ابناءکم و بناتنا و بناتکم و انفسنا و
 انفسکم ثم نبهل فنجعل لعنت الله علی الکافرین پس هر که محاجه کند
 بانور در باره عیسی بعد از آنچه آمد تو را از دانش در باره عیسی بگو
 بیاید ناخوانیم بران مار و بران مارا و دنان مارا و دنان مارا و دنان مارا
 نفس ما است و انکه منزه نفس شماست پس جهد کنیم در دعای خیر
 لعنت ان خدا بر دوش کویان ای هذا هو الققص الحق و ما من الی الله
 و ان الله هو العزیز العظیم بدین سبک هر آنکه قصه است راست یعنی قصه
 عیسی و هم خدای موجود نیست مکی خدای برحق و بدین سبک هر آنکه او غالب است
 و در ستمکاران تو را فای الله علیکم بالفسدین پس ای اعراض کشتن

درین میادیم باو صبر و وفا نکرد بعضی از مابقی از اباب ان غیر
 اکی بود که ایندین یکی شد گواهی دهد بدینکه ما اینم کردن نهند کان یا اهل
 الکتاب لم یخافون فی ابوابهم و ما التفتوا الی الخلف الا من یقل
 افلا یقولون اهل کلمات هر عام میکنند در ابراهیم و اهل انکه فرستاده
 بود و الخلف یکی از این اباد یافت عینکها آنم هو لا یخافون فیما
 کم یعلم کم یخافون فیما لیس کم یعلم و الله یعلم و آنم لا یقولون انکم عما
 ایوهت میگوید در اینجاست بلان داشت بر اینجاست میگوید در این
 نیست مرمانی داشت و خدا میداند شما میداند ما کان ابوابهم یهدی
 و لا یقولون و لکن کان صیفاً مائلاً و ما کان من المشرق فی بود ابراهیم یهودی
 دین نصرانی و لکن بود پاک کردن نهند و نه بود از جمله شرک آورنده کان ان
 اهل الناس ابوابهم للذين اتبعوه و هذا النبي و الذين كانوا و الله یهدی
 للمؤمنین بدینکه یهودی مردم با ابراهیم هر ایه انانی بودند که بروی کردند
 اوراد اهل یهودی و انا نیز ایمان آورنده و خداست دوستدار مؤمنان
 و ددت طائفه من اهل الکتاب لو یضلونکم و ما یضلون الا انفسهم و ما
 یخفون و دوست میدارند طائفه اهل کتاب اگر اینک مرا کشتل شما
 و طال انکم که میکشند یکی تنهای خود را و لکن میافست عینکس یا اهل
 الکتاب لم یخفون باایات الله و آنم شهدون ای اهل کتاب هر کافر
 میشود بلا بل خدا و اهل انکه شما را هدیه نماید یا اهل الکتاب و یقولون
 الحق بالباطل و تلکون الحق و آنم یقولون ای اهل کتاب هر ایدوسا
 حق با باطل و اینها میکنند خود را اهل انکه شما را هدیه نماید و قالت طائفه
 من اهل الکتاب انما یألف الله انزل علی الذین أضلوا وجه النصارى
 ایزه لکم و یجوعون کفشتل فرقه از اهل کتاب ایمان آورید باجه نازل

شده است بر انا نیز ایمان آورده اند و کافر شدند امری که بدینکار
 بکردند و لا یؤمنوا الا ان یسمع دینکم قل ان الهدی هدی الله ان توفی احد
 مثل ما اوتیتهم او یخافونکم عندکم کل ان الفضل بید الله یوفی من یشاق
 الله و اوسع علیکم و ایمان نمیدارند مگر آن که بروی کرده دین شمار بگویند
 راه راه خداست اینک آمده میشود یکی مانند الهی داده شده اید یا انکه
 کینند نماز و درود و کار شما بگویند بدینکه بخش بدست قدرت خداست شد
 انرا که میخواست و حال انکه خدا تو انکه داناست بخش یحیی من یبدا و الله و
 العظیم یخصر بیکراند برجت خود هر که میخواست و صاحب بخش من یبدا
 دین اهل الکتاب من ان تامننه یقنطاد یؤدیه الیک و منهم من یمن تلوه
 بیدای و لا یؤدیه لا ما ضمت علیه فاما ذلک یا تمه قالو البس علینا
 فی الایاتین سبیل و یقولون علی الله الکتاب هم یقولون بلی من لقی
 و الحق ان الله یحب المتقین و بعضی از اهل کتاب کیست که اکی امین کردی
 اورا بیوست کاوی بران طلا داد انکه از ابوی تو و بعضی از ایشان کیست
 که اکی امین کردی اورا بیکرینار داد عینکند از ابوی تو یکی انکه هدیه
 بآن ایستاده این جیب است که ایشان گفتند نیست ما در نا تو یست
 طای و میگردید بر خدا و دین و ایشان دانند بلی کیست و فاکند به ایمان
 خود و یهودی بدینکه خدا دست دارد بر هر یکی کار انرا ان الذین یستوفون
 یعهد الله و ایمانهم غنا فلیلا اولتک لایطلاق کم فی الارض و لا یحکمکم
 الله و لا یظفر الیهم یوم القیة و لا یزکم کم و کم عذاب الیم بدینکه
 انا نیز میفرستد همان خدا را و سوسند های خود را بهای اندک ایشان
 نیست بصی مرادشان در ارضت و سخن نکند با ایشان خدا و غیرت
 ایشان در دوزخ است و پاک نکند طلا و شان را و مرادشان است عذاب

خدا داناست بحال نباه کاران قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کل مسو
 بیتی و بینکم الا تعبدوا الا الله ولا تشرک به شیئا ولا یجحد بعضنا
 آریا باین حدیث الله فان تلو انقولوا الشهد وایمانی لکون یکوا ی محمد
 ای اهل کتاب خودیہ و انجیل بیاید بسوی سخن که یکا است در میان ما
 و شما باینکه نه بر سیم بکودا و انبازی نکریم با او جیب بیا و یکدیگر بعضی از
 ما بعض دیگر احواد بان از غیر خدا پس کی اعراض کنند من بکریل کراه باشند
 باینکه ما در دین اسلام هستیم یا اهل الکتاب یا یحاجون فی ابراهیم و ما انزلت
 التوریه و الانجیل الایمن تغیر افلا تعقلون ای اهل کتاب بعضی یهودی و نصاری
 چرا بحث میکردید در ابراهیم وصال انکه فرستاده شد خودیہ و انجیل مکی بعد
 از زمان او پس ایا در یافت نمیکشید هاستم هولا حانجتم فیما لکم به
 علم و الله یعلم و انکم لا تعلمون ایا شما انا مبل که بحث کردید در آنچه شمارا
 است بان دانش پس چرا بحث میکنید در آنچه نیست شمارا بان دانش و خدا
 میداند و شما عباد اند ما کان ابراهیم یهو و یثا و لا نصر ایثا و لکن کان حقیقا
 مسلما و ما کان من الشریکین بنود ابراهیم بر دین موسی و نه بر دین عیسی
 لیکن بود مایل از مثنیهای باطل بسوی حق بر قوانین اسلام و بنود از بیت
 بوستان ای احق الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی ما الذین
 استوا و الله و حبیب المومنین و ذلت طائفة من اهل الکتاب لا یعلمون کم و ما
 یصلون الا انفسهم و ما یبغضون بهد سیکم سزا در حقین مردم با ابراهیم
 کسانیکل که متابعت کردند او در زمان او و این بعضی را بعضی محمد
 و انکاسی که ابرام آوردند و خدا بار سومنان است و دوست دارد که
 ان یهود که کی کراه کردند شمارا و کراه نکردند مکی نقضهای حق در شان
 و لکن در یافت نمیکند یا اهل الکتاب لم تکفروا یا ایات الله و انکم

ای کرده یهود و نصاری چرا کاف شدند به علانهای خدا و شما کوا هانید بر
 ان یا اهل الکتاب لم یطیعون الحق یا باطل و تکفرون الحق و انکم تعلمون ای
 صاحبان دانش چرا مشبه میکنید حق را با باطل و صلا انکه شما میدانید
 و قالت طائفة من اهل الکتاب امنوا بالذی انزل علی الذین امنوا و فی
 التهار و اکثرنا اضره لکم یرجعون و گفتند که ای صاحبان کتاب
 ایمان آورید به آنچه فرستاده شده است بر انکاسیکر ایمان آورده اند در اول
 و کاف شدند بدان در اخر حرف تا شاید کرایان بان کردند و لا تؤمنوا
 الا بالین تبع ذینکم قل ان الهدی هدی الله ان یؤتی احد مثل ما اوینکم او
 یحاجکم فینکم قل ان الفضل بید الله یؤتیته من یشاء و الله واسع
 عظیم و فرمان جلدی نکند مکی مکی دیگر فرمان بودای کند در حق شما
 بکوا ی محمد بر سیکر دین دین خدا است بانکه دادند بکلی ما مندا و دادند
 بنمایا انکه بحث گویند با شما در حق قیامت نزد خود و کار شما بکوبه بر سیکر
 اسباب فضل و کمالات بدست قدر خدا و ندانست دهد هر که را خواهد و حال
 انکه خدا بسیار عطا و دانا است یخص بجهتم من یشاء و الله ذو الفضل العظیم
 خاص میکند داند خدا بر همه حق و هر که را خواهد و خدا صاحب فضل بزرگ است
 و من اهل الکتاب من ان تامن به فینطایب یؤدیه الیک و یمنیهم من ان تامن
 بدینا و لا یؤدیه الیک الا ما دمت علیه قائما ذلک ما تم فالتو البس علینا
 فی الامنین سبیل و یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون و اهل کتاب کسی
 که کی این بملکی او را بمال بسیاری زد میکند بسوی تو آنرا و ان اثنان کسی
 که کی این بدلی او را بدیناری بان زد کند بسوی تو مکی انکه را دیگر بر او ایستاده
 باشی و طایفه حق و این بسبب است کرایان گفتند بیهیت بر مادر کار انکاسیکر
 ندانند هیچ راه و سبکی نیند بر خدا و دوع را و صلا انکه میدانند که دوع میگویند

مبنی بر توبه ایشان و ایشان او شاند که ایمان را از ایشان گرفتار و ما تو او را که
تو بقبل منی احدی من الا ارض کتبا و کوفتی به او نیک که عیال با ایم
و کلام می نایزین بدرستی که انانیکم کافرند و مرد و حال انکه ایشان کافر بودند
بر هر کس قبول نمودن یکی از ایشان پری زمین از طلا و اشیای خود را خردن
اگر چه بر ایشان است عذاب مردن و نیک مرایشان هیچ یاری کند و کانی
کن تالوا الذی حتی یفقوا ایا حیون و ما یفقوا من فی قای الله به علم
هر کس بسبب یکرش که انکه اتفاق کین از انچه که دوست دارد او را و انچه که
اتفاق کین از چیزی بر بدرستی که حد ما ناست بآن کل طعام کان ضلالا کین
سرا علی الا مایرام الی اهل علی فی فی قبل ان تنزل التوبه قل فانوا
بالقوبه فانلوا ان کتم جاد حقن من انی فی علی الله الذی کتب من بعد الذی
فلو انک هم الظالمون هم طعام یبدا ضلال و یقوب علی انچه که مرا که
لعقوب بوقفی بشی از انکه فرزند فرستاده خود توبه بکوی بیارید و توبه
بر خود ایندازد اگر هستید راست گویند بر هر که بر با فد و خدا در و حق
بر از این بر ایشان او شاند حکمان قل صدقا لله فاتبوا ملة ابراهیم
صنفا و ما کان من المزیکن بکی و عودم راست گفته خدا بر روی کین کین
ابراهیم را در حالیکه مایل حق بود و بنوبه از جمله نزل آورده کان اوق اول
تنبی و وضع للناس للذی بهکم مبارک و هدی للعالین فیما انا بینه
فما ابراهیم و من کان دخله کان ایتا و لله علی الناس حج البيت من استطاع
الیه سبیلا و من کفر فای الله حتی یعی العالین بدرستی که اول خانه که گذار
شد از برای مردم هر آنکه میسبت که در مکه است از جهت قبلت و هدایت
مرجهانین در آن علاما است هویدا جایگاه ابراهیم است و هر که در آید
را دیده است این و از برای خواست حج کین خانه هر که یابد بوی او را

و هر که نافرمان کند بر بدرستی که خدا بسیار است از جهانبان قل یا اهل الکتاب
که تکفرون یا نایت الله و الله شهید علی ما تعملون بکوی اهل کفر کافری
شود با آنها و خدا و حال انکه خدا کواه است بر انچه میکنید قل یا اهل الکتاب
که تصفون من سبیل الله من امن یغفرها عوفا و انتم شهد کوا الله
بما فی انما تعملون ای اهل کتاب چرا بن دا سبیل از راه خدا کسی را امان
نورده بخوشد اندک و حال انکه شما کواهانید و نیست خدا غافل از انچه میکنید
یا اهل الذین اسوا ان یصلوا فریقا من الذین اووا الکتاب یؤکدکم بغیر
ایمانکم کافین اکر و بغیر ایمان آوردید ای اطاعت کنید ما فی انانیا
یاده شد اند کتاب رد میکنند شما بعد از ایمان شما کافران و کیف
تکفرون و انتم تنلی علیکم آیات الله و فیکم رسول و من یغضبه بالله قد
هدی الی صراط مستقیم و چگونه کافر میشود و حال انکه شما خوانده میشود
بر شما آیتهای خدا در شماست رسول او و اگر صحت در نزد حق ضعیف
هدایت شده بوی راه راست یا اهل الذین اسوا النقی الله حق نقایه
ولا عوفی الا و انتم مسلمون و لغضبه جعل الله عتقا و لا تفرحوا و لا تفرحوا
یغفر الله علیکم ان کتم اعوانا و الف من یلویم فاصبحتم متغیبه اخوانا و کتم
علی شفا صفر فی التوراة فاقول که فیما کذب من الله لکم آیات انما تملکتم فیه و
و لکن منکم اعدا یغوی الی الحق و یامر من بالمعروف و ینهی عن المنکر و اول
هم المظفوف و لا تکرهوا الذین تفرقوا و خلغوا فی بعد ما جاهدکم البینان اهل
کم عذاب عظیم اکر و بغیر ایمان آوردید بر هر بوی از خلی بر هر بوی
با و بر هر بوی شما انکه شما مسلمان باشید و صحت در نزد حق و شد
و جدت نیفکنید و یاد کین یغفر خدا را و بکر شما بودید و شما ان بر الفت خدا
مباه شما بر کین بد بنوع او برادران و بودید شما بکناره کوی از آتش

پس دهانیدگان آن هم چنین بیان میکنند خداوندی شما اینهای خود را تا شاید
 که شماران به یابید و تا اینکه بوده باشند از شما که و هیچکس بخواند مردم را بسوی
 خبر و امر کنند معترف و باز دارند از شکر و ایشان او شامند که در کتاب
 اند و باید که بوده باشند شما مانند آنانی که شرف شدند و اختلاف کردند پس
 آنچه او ایشان از معجزات و اینها که مرا و شما است عذاب بزرگ
یَوْمَ نَبْطِشُ جُوهَ دُشُو دُجُوهُ نَامَا الَّذِینَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمُ الْكَافِرِیْمُ
نَعَذَابُكُمْ نَذْرًا فَمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ و اما الذین ابغضت وُجُوهُهُمُ
 رَحِمَ اللّٰهُ هُمْ تَهْتَابُ الذِّیْنَ دُونَِکُمْ سَعِدَ سَعِدُوا وِیْهَا وِیْهَا وِیْهَا
 پس اما آنانی که سیاه شدند و به ایشان ایا کفر شد بد پس از ایمان
 نان پس عید عذاب را بسبب آنچه که بود و کافر شدند و اما آنانی که سعید شدند و به
 ایشان در رحمت خدا ایشان در آن جا ویدی باشند لَکُمُ الْاٰیَاتُ اللّٰهِ فَتَعْلَمُوْهَا
عَلٰیکُمُ الْبَیِّنٰتُ وَاَللّٰهُ یُبْدِلُ ظُلُمَ الْاَلْمَیْمِیْنَ اَمْنِیَّتِ اینهای خدا که میخواهیم آنها را
 تو بوسی و نیست خدا که خواهد سختی را بر عالمیان و بدیهه فان السموات و الارض
 الارض و الی الله فجمع الامور خُذْ اِسْمَاسَ اَسْمَانِهَا وَاِسْمَاسَ اَرْضِهَا
 و بسوی خدا است برکت کارها که شما میخواستید لَتَنَالِیَنَّ تَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرِفِیِّ
وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَتُحْشَرُوْنَ بِاللّٰهِ اهل الکتاب لکان صلی الله
مِنْهُمْ المؤمنون و الذین هم الفاسقون میباشد شما بهیچین جماعتی که بود
 کرده شده اند و بعد از آن امر میکند معترف و نمی میکنند از سکی و ایمان
 می آوردند بخدا و اکی ایمان آوردند اهل کتاب هر آنکه میباشد بهیچین ایمانی
 بعضی از ایشان مؤمنان و بعضی از ایشان فاسقانند لَنْ یَصْرَحَ اِلَّا اَذَى
وَاِنْ یَقَا اَهْلًا لَّکُمْ لَوْ کُنتُمُ الْاَدْبَارُ لَمْ یَنْصُرُوْهُ هر که اسبی تر است شما را
 مکی از دست و اکی کارزار کنند با شما بر گردانند شما را از عقبه بیای که شوند

فریت

ضَعُیْتُ عَلَیْکُمُ الذِّیْلَ اِنَّمَا تَقْفُوْا الْاَلْحَبْلَ مِنَ اللّٰهِ وَحَبْلٌ مِنَ التَّائِبِ وَاَوَّلًا
 فَتَضِبُ مِنَ اللّٰهِ وَتَضِبُ عَلَیْکُمْ الْمُسْکَنَةُ ذَلٰکَ بِاَنَّهُمْ کَانُوْا یُکْفِرُوْنَ بِاٰیَاتِ
 اللّٰهِ فَعَلُّوْنَ الْاٰیَاتِ یُغْفِرُ لَکُمْ ذَلٰکَ عَلَیْکُمْ وَاَوَّلًا فَتَضِبُ مِنَ اللّٰهِ
 و ایشان خودی هر جا که یافته شوند مکی پوشته اند و در شسته اند مردم و باز
 کنند بخشی از خود زده شده و ایشان در پیشی این نسبت اند که
 ایشان بپند که کافر باشند باقیها و ضل و میکنند بغیر از این و ضل این
 بسبب چیست که کافر مانی کردند و آن خدا را که شدند کثیروا و من
 اهل الکتاب اَمَّا فَاعْلَمُوا سَلَوْنَ اٰیَاتِ اللّٰهِ اِنَّ اَللّٰهَ لَیَّجِدُ نَجْوٰی
بِالْبَیِّنٰتِ الْیَوْمَ الْاٰخِرَ یَا سُرُوْنَ بِالْمَعْرِفِیِّ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَاَعُوْذُ
بِیْ اَسْمَاسَ اَسْمَانِهَا وَاَسْمَاسَ اَرْضِهَا و اما فعلی یغفره و الله علم
 بالمستحقین نیستند یکسان بعضی از اهل کتاب کوفی اند که اینه میخوانند
 اینهای خدا را در اطراف شب و ایشان میگویند ایمان میآورد و بعد از این
 قبلت و امر میکنند معترف و باز میدارند از سکی و پیشی میکند در سکیها
 و ایشان از شایسته میکنند آنچه میکنند از سکی پس کفران نمینمایند آنرا و ضل
 داناست بهیچین کاران اِنَّ الْفَیْقَ کَفَرُ اِلٰی نَعْمَ اَوْ اَللّٰهُ لَا اَوْلَادَ لَهُمْ
مِنْ اَللّٰهِ سَمِعُوا اُولَئِکَ اَصْحَابُ التَّوْرَةِ فَبِهَا خَالِیْفَتُ بَدِیْنِکَ اِنَّا لَمُکْرِمٌ
 شدند هر که بینان میکنند از ایشان مالها شان و نه اولادها ایشان از خدا
 میخواند ایشان یاران آتش اند که در اینجا جا ویدان باشند کُلُّ مَا تَقْفُوْنَ فِی
هَذِهِ الْحَقِیْقَةِ الدِّیْنِ اَمَّا لَیْلَ رَیْحُ فَبِهَا صِرَ اَصَابَتْ حَرَّتْ قَوْمٌ کَلَمَا اَنْفُسُهُمْ
فَاَهْلَکَتْهُمْ وَاَطْلَمَ اللّٰهُ وَلَکِنْ اَنْفُسُهُمْ یَطْلُوْنَ دانسان آنچه افغان میکنند
 در این دنیا و دنیا مانند دانسان با دیت که در آن سرهای سختی بلند که
 برسد ندایت کرده و اگر سم کردند و متهای خود را می هلال کو مانند او را و سم

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِمَّا يُدْخِلُ فِيهِ الْمَالِ كَافٍ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ
 انكر خوانده میشود و بخدا را بیل خدا و در میان شما است رسول خدا یعنی
 و حال انكر هر كه چنگ زند بدین خدا پس تحقیق كه هدایه كرده است
 بسوی راه راست بآنها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاتبه ولا غواظ
 الا انتم مسلمون بگوای انك انكر ايمان آورید بدین خدا و چنانچه شاید
 و باید و حق تر شدن است و باید كه روحهای خود را از قالب بدن كنید
 مكن انكر در حاله السلام باشید و اغتصوا بحبل من الله جمعا ولا تفرقوا
 ان لو ايقنت الله عليكم ان كنتم اعداء فالف بينكم فاصبحتم بغيره
 اخوانا و كنتم على سفاخرة من النار فانفكركم منها كذلك بين الله
 لكم آياته تعلم فتهتدون بگوای محمد چنگ زند به خدا و كتاب او و هدايت
 و منفرد نشويد و بايد كنيد عناية خدا را بر شما را مايكم بوديد و دشمنان
 مهرباني پديد كردن میان شما پس كرده بد بد بهر كس عناية را برادران و بود
 كنار كودال جهنم پس خلاص كود شما را از آن همچنين روشن ميكند خدا
 براي شما دلايل خود تا بايد راه بايد و نلتكن منكم امة تفرقون الى الفير
 و يا مرون بالعرف و ينهون عن النكر و ان تلك هم الفحوى و بايد كه
 باشد از شما كوهي كه خوانند بسوي پكي و زمان دهند بكارهاينك بچ
 عرف شرع و باز دارند از كارهاي ناسايسنه و ايستاد دستكاران
 ولا تكلوا كالدن تفرقوا و اخلفوا بين بعد ما جاتهم البينات و اولئك
 لهم عذاب عظيم و بايد بنوعه بيد شما اند انك انكر فر فرقه شد ند
 كردند بعد از انكر آمده بود ايمان را دلايل روشن و ايتقان براي ايمان است
 عذاب نمرتك يوم تبيض وجوه و سود وجوه فانا الذين اسودت وجوه
 اكثرتم بعد ايمانكم فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون و انا الذين ابيضت وجوه

ففي رحمة الله هم فيها خالدون در دوزخ كه سفيد شود و دوزخ هاي و سياه شود
 دوزخ هاي پس انك انكر سياه شده باشد دوزخ هاي ايمان بگوای ايمان با
 كافي شد بد بعد از ايمان شما پس بچيد عذاب را با بچه بوديد كه كافر شد و اما
 انك انكر قبيح است دوزخ هاي ايمان پس در بهشت خدا باشد ايمان و در آخر
 محمد اند تلك ايات الله تتلوها عليك بالحق و ما الله يبين لكم اللغاتين بچه
 كفتم اي محمد ايات هاي خداست بخوانيم بر تو بصدق و صفا و خدا خواهد ستم
 جهان بيان ديدنه مافي السموات و الارض و لا اله الا هو جمع الامور افرای خداست
 انكر در اسانها است و بچه در زمین است و بسوي خدا است رجوع كارها
 كنتم خير امة اخرجت للناس تا مرون بالعرف و ينهون عن النكر و تو مرون
 بالله و كنوا من اهل الكتاب كان خيرا لهم يتعلم المؤمنون و الكوفم القاصرون
 بوديد شما بهترين كوهي كه بگويد ديديد شد ايدان براي مردمان كرام ميكند
 مردم را به نيكوني و باز سبازند ايتان را از كارها ناسايسنه و ايمان را آوردند
 خدا و اكي بود كه ايمان آوردند و بود و نصاري هر آينه بود بهي ان بواي ايتان
 بعضي از ايمان ايمان آوردند و بيشتر ايمان فاسق شدند كن يفرؤكم
 الا اذنى و ان يقاتلوا بولوكم الا اذ بانتم تفرقون هر كس نتواند در سبيل
 شمار كندي مكن بخشي و اكي كان داركنش ما شما بر كر دانند بسوي شما بيشتر
 ايتان پس ياد كرده شوند يعو فرار بفرار اخيار كنند ضربت عليهم الله
 ان ينفقوا الا بحبل من الله و حبل من الناس و باو يغصب من الله و ضرب
 عليهم المسكنه ذلك يا مرون تكفرون بآيات الله و يقفلون الا بيله بغير حق
 ذلك يا معصوا و كانوا يعقلون لانهم كوربه شد براي ان خاوي هر كجا يا
 شوند مكن بعهدى از خدا يا بعهدى مردم مان و سزاوار شد ند بغضب ان
 خدا و انتم كوربه شد براي ان بچار كى و ان عقاب بسبب انست كوربه شد

کافی بکنایه های خدا و بیکند پیغمبر این را بفرستد استحقاق این بپایانست که
 نافرمانی کردند و بودند که در بخوان میگردیدند کیستند که استخوان و من اهل الکتاب
 اَمَّا قَائِمَةٌ تَقُورُ آيَاتِ اللَّهِ أَنَا اللَّيْلُ وَهُمْ نَسْجُوتُ وَنَسْتَسْتَعِزُّ بِإِذْنِ اللَّهِ
 کتاب جماعتی که بر سوره راست بخوانند آیت های خدا را در وقت شب و حال
 آنکه اجماع مان میگردند بگویند باریه و البیوم الاخره ببار و ببار و ببار و ببار
 وَتَسْتَعِزُّونَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَتَسْتَعِزُّونَ فِي الْخَبَرَاتِ وَآيَاتِ اللَّهِ مِنَ الْقَالِقِينَ اِجْمَاعُ
 آوردن بخدا و دعوت ضیافت و امر بفرمانند بیکدیگر و بان سید اندن ناسا
 و شتاب میکنند در کارهای بنویسند و ایشانند ان صاحبان و ما یفعلون من
 حَتَّى تَنْزِلَ يَكْفُرُوهَ وَ اللَّهُ يُعَلِّمُ بِالْكِتَابِ وَ اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ كَوْنٌ
 ان نمیکند و خدا مانا است بحاله بوهی کاران ان الذین کفر فانی لغنی عنهم
 اَنُؤْمِنُ وَلَا اُولَادَهُمْ مِنَ اللَّهِ سَيِّئًا وَاُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
 بدرستیکر آنکه بیکر کافر شدند هر کس بان نماند از ایمان مالهای ایشان و نه
 ضامنان ایشان از عذاب خدا و چون و ایشان ملازمان آتش اند و ایشان
 در اینجا محلد باشند مثل الذین یبغضون فی هذه الدنیا کمثل الذین
 فیها امر اَصَابَتْ خَرَّتْ یَوْمَ تَكُونُ اَنْفُسُهُمْ فَاهْلَکَتْهُ وَ مَا عَلِمَتْ اَنْفُسُهُمْ
 اَنْفُسُهُمْ یُظِلُّونَ دَانِ اَنْفُسُهُمْ یُظِلُّونَ دَانِ اَنْفُسُهُمْ یُظِلُّونَ دَانِ اَنْفُسُهُمْ
 بادیت کرد در ان بار بوده باشد سرهای سخت و رسد به کشت زار و کوه
 که غم کردند بوجود هر هلاک کرد کشت زار و غم نکرد است ایشان
 خدا و یکی ایشان خود بوجود غم کردند بپای عدم اصلا و کفر با آنها الذین
 اَسْأَلُوا لَا تَحْتِجُ اِبْطَانَهُ مِنْ دُونِکُمْ لَا یَا لَوْ کُنْتُمْ خَالِدًا وَ دَعَا عَائِمَةً قَدْ بَدَتْ
 الْبَعْضُ مِنْ اَقْوَامِهِمْ وَ مَا تَحْتِی صُلُوحُهُمْ اَلَمْ یَقُولُوا لَکُمُ الْآيَاتُ لَوْ کُنْتُمْ
 تَقُولُونَ اِی الْمَاسِکِ اِیْمَانُ لَوْ هِدَ بَنَیْدَ بَلِکُمُ دُوسْتُ خَالِصُ کَرَانِ غَیْلُ

شما باشد که تقصیر نمیکند در حق شما از حیثیه فاد و دوست میدارند
 اجماع شما را در مشقت افکند تحقیق کرد پس است دشمنی از دشمنهای
 و اجماع شما را میدارند در سینه های ایشان بفرستد است تحقیق کرد پس
 کردیم بوی شما آیات را که هسید که در یافت کنید ها انتم اُولَا اَحِبُّوْا
 وَلَا تَحِبُّوْا کُمْ وَ تَوَسِّنُوْنَ بِالْکِتَابِ کُلِّ وَ اِنَّا لَقَوْمٌ قَالُوْا اٰمَنَّا وَاِذَا ضَلُّوْا
 غَضُّوْا عَلَیْکُمُ الْاَمَامِلُ مِنَ الْخِطِّ قُلْ مُؤْمِنُوْا بِعِظَمِ اِنَّ اللَّهَ عَلِمَ بِذَاتِ
 الْقُلُوبِ جَنِّیْنِ کُنْتُ شَمَادَا اِنْ کُوه کرد دوست دارد ایشان و او دوست
 نمیدانند شما را و اجماع می آرید شما به صحن کتاب اسمانی هم آنها و چون
 ملاقات کنند شما را گویند ایمان آوریم ما و چون خلوت کنند بکنند
 بر شما سرانگشتان را از خشم بگوئی محمد بمی بد شما خشم خود بدرستیکر
 خدا مانا است به سرای سینه های انی فَمَنْ کَانَ حَسَنَةً کَسَتْهَا وَ اِنْ یُضْمَرْ
 سِیئَةً یَفْرِجْهَا وَ اِنْ یُضْمَرْ سِیئَةً تَقْطَعُهَا وَ تَقْطَعُهَا وَ تَقْطَعُهَا وَ تَقْطَعُهَا
 یَمَاقِلُونَ یَحْطُّوْا اِی بوسد شما را بیکدیگر اندوه کین کردند و اکی بوسد
 شما بدی شادمان شوند بپای ان و اکی صبر نمایند و بوهی کاری
 کنید کن ندی بن مانند شما را مکی صبری اندک بدرستیکر خدا با بجهی
 کیند محیط است و اِنْ عَزَّوَتْ مِنْ اَهْلَکَ تَبْوَى الْمُؤْمِنِیْنَ مَقَاعِدَ
 لِلْفِتْنَةِ وَاَللّٰهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ و یار کن ای محمد ز ما می آید که بامداد کردی
 ان حرب احد میان اهل خانه و فرودی آوردی مؤمنان را در ان موضع
 که ایننادید برای کاوند و حال آنکه خدا شنوا و دانا است اِنْ هُمْ
 ظَالِمَانِ مِنْکُمْ اَنْ تَقُولَ وَاَللّٰهُ وَاَللّٰهُ وَاَللّٰهُ وَاَللّٰهُ فلیسوا کل المؤمنین
 چون قصد کردی قتل و کوه از شما کردی بولی غاسیل و خدا مانا اینا
 بود و بخدا ای باید اعتماد نمایند مؤمنان و لقد نصرهم الله

مَغْفِرَةً مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ
 فِي السَّرِّ وَالْقَرَارِ وَالْعَاطِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ
 الْمُحْسِنِينَ وكتاب کندیوی آمدن از بروج کار خود و بهشتی که در آن
 اسبابها و درین است که مهابا که ده شده است برای بهشتی که در آن احیاناً
 سیکس در ضوئی و ناضوی و در بروج کار خود و در کزندگان انداز
 مردم و خدا دوست دارد بهشتی که در آن از الدین اذا قتلوا انا حصة او اظلموا
 انفسهم ذكروا الله فاستغفروا الذنوبهم ومن يغفر الذنوب الا الله ولم
 يصبروا على ما فعلوا او هم يقولون اولئك جزاءهم مغفرة من ربهم وصات
 تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ربيع اجر العالمين و انما جود
 زنادا فاسم کردند قهای خود را با کسند خدا را پس طلب آمرزش کنند
 کناهانسان و کسبت که بیا مزند کناهان را جز خدا و اصرار نکند بر اعم
 کرده اند و ایشان میدانند که ایشان مژد ایشان آمرزش است از بروج کار
 ایشان و بوستانی که در و است از دیر آنها جویها در جالبه جاویدان
 در اتحاد و بیکر مژد کسبت مژد کار کنندگان قد خلت من قبلك شئ فی
 فی الارض فانظروا کیف كان عاقبة المکذبین تحقیق کند بشارت شما
 طریقههای جندی پس سفر کنید در زمین پس بیکرید چگونه است بایان
 دروغ گوینان هذا بیان للناس وهدی و موعظة للمتقین ابتکم ذکریم
 بیان است برای مردم و هدایت و پند است مر بهشتی که در آن از الدین اذا قتلوا
 ولا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین ان غیبتکم قرع قدس القوم
 قرع منبک و تلك الايام نرا و لها بین الناس و لیعلم الله الذين استجابوا
 فیکم شهد الله للاحیة القلوب و سنی فکند و اندوهکین مشوب و شام
 ابد بریزان اگر بوده اید می نشان و اگر برسد شما را خوشی پس تحقیق کند رسید

فمرا

نوم را خنکی باشد او و این دعوت کار سبب که کرد ایندیشان میان مرد و
 دنا اینکه بداند خدا آنانی که ایمان آوردند و فرایکون از شما کوهان و خدا
 ندارد شما را و دنا اینکه با کوه کند خدا آنانی که ایمان آوردند و نایب و کوه
 کافر انرا لم حینم ان تلحقوا الجنة و ما یعلم الله الذين جاءوا فامسکوا و تعلم انما
 ایا کما ندرید که داخل شوید بهشت را و چون میدانید خدا آنانی که کار کرد
 ان ثمار میداند صبر کنندگان و کفر کنتم غشون الموت و قبل ان تلحقوا الجنة
 و انتم و قلتم منظر و ده آینه تحقیق بود بیکه آرزو میکردید مکرر این
 این که ملاقات کند او را پس تحقیق کرد دیدن او را و منظر میکردید و ما غفلنا
 رسول قد خلت من قبله الرسل انان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم
 ومن یقلب علی عاقبته فلی یضر الله شئاً و یجزي الله ان ان یمن و یمن
 محمد و مکی رسول که گزشتند پیش از او رسولان پس ای هر یک با کشته شود
 بر سیکرید بر بیا شنها خود و هر که بیکرید بر بیا شنها خود پس هر یک کند
 نرسانند و اصی و زود باشد که مژد ده خدا شکر کن از او و ما کان لخص
 ان غموت الایمان فی الله کما بامو صلا و من یزک ثواب الدین ان یضیها و من
 و من ثواب الاخرة ثوابه شها و سحر ای ان ای و نیست مر بقا که مورد
 مکی بفرمان خدا حال انکه مر از سر نشسته و دست قرار داده شده و هر که خواهد
 ثواب این جهان و سید هم او را آن و هر که خواهد ثواب این جهان سید هم او را
 ان آن و زود باشد که مژد دهیم شکر کن از او و کاین می بقا قاتل معنه و سید
 کثیر فادعوا الیا اصحابی فی سبیل الله و ما صدقوا و ما استکانوا و الله
 لحب لقا برین و چند از نبی که کار را کردند با او خدا و ان بسیار
 بی شست شدند از انچه رسید بایشان در راه خدا و بفرقه شدند و زاری
 نکردند و خدا دوست دارد صبر کنندگان و ما کان یغفرکم الا ان قالوا

بِئْسَ مَا آتَيْنَا لَهُ فَأَتَوْا اللَّهَ لَعَلَّهُ يَنْكُرُ لَهُمْ وَنَجِيفُ كِرْبَارِي كُرْدِي شَمَا
خدا بدید و حال انکه شما ضعیف الحال بودید پس بنویسد ان خدا تا شاید
شما سکو کنادی کنس اِذْ يَقُولُ الْمُؤْمِنِينَ اَلَيْسَ يَكْفِيَكُمْ اَنْ يَمْدَكَ لَكُمْ
بِثَلَاثَةِ اَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُتَوَاتِنًا يَازَكِي مَا يَأْتِي الْكَافِرَ مِنْ مِصْقَفٍ اِنْ بَرَى مِنْ
ایا هر کس کفایت نمیکند شما را و مدد میکند شما را بود و کاد شما بشمارد
ملا که نزد کسل بلی اِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِمٍ هَذَا يُغْنِيكُمْ
دَیْكُمْ خَمْسَةَ اَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ وَمَا جَعَلَ اللَّهُ الْاَبْرَارَ لَكُم
فَلْيُطِئُوا قَوْلَكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ اَلِی
اگر صبر نمایند و پیروی بد و اید شما را کفار ان ساعت احسان این ساعت
مدد نماید شما را بود و کاد شما بشمارد ان فرشتگان نشان کرده بودند
ند و نکند آن مدد را خدا دون بدر مکی مرده ان برای شما ان را مایل
دلها ی شما ان نیست یاری کردی مکی ان نزد خدای غالب توانا
درست کردار یقین قطع طرفین اَلَّذِينَ كَفَرُوا اَوْ يَكْتُمُونَ فَيَقْبَلُوهُمَا
تا بود و کدانه و ان انکا بنکر کافی شدند یا نادلیل کی داند ایشان
پس بان گردند حال انکه فرامید شوند اند لیسَ لَكَ مِنَ الْاَمْرِ بَعْزٌ اَوْ يَتُوبَ
عَلَيْكُمْ اَوْ يَعْلَمَ فَاَتَاهُمْ ظَالِمُونَ بخت مر تو ان کار خدا در واقع احد
جوی یا تو به دهد ایشان را یا عذاب کند ایشان پس بدر بنکر ایشان شمار
دان اند و الله یأْتِ السَّحَابَ وَمَا فِي الْاَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَیُعَذِّبُ مَن
یَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و ان برای خدا احد در اسانها است و اقم
دین است آمد و هر کد را خواهد و عذاب کند هر کد را خواهد و ضل
آرزنده و مهربان است یا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا لَا تَاْكُلُوا الرِّبَا اَضْعَافًا
مضاعفه و اتقوا الله لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ای انکا بنکر اجمان آورید بخوبی

فرنی

فرمودنی حال آنکه افرقی دبا بود با شد و بری سید ان خدا تا شاید شما
رسنکاری با بید و انقوا التلث التي اعدت للكافرين و بری سید انش
انجانبی اگر اماده گردیده است از جهمت کافران و اطهعو الله والوصول
لعلکم تمحون اطاعت کنید خدا و رسول خدا تا شاید شما رحمة گردیده
شوید و سارعوا الى مغفره من ربکم و جنبه عرشها السموات والارض
اُعدت للمتقين و شما بید بوی امرزشی از پروردگار خود و بهشتی
کردنهای ان اسنان و زمین است اماده شده است جهت متقیان الذين
ينفقوا في السراء والضراء و الكاظمين الغيظ و العاقبين عن الناس الله
يحب المحسنين صفه المتقين آنکاینکه انفاق میکنند در حالت سرور و حالت
ناحوشی و ضر و خوردن جسم خود و در گذرند از مردمان و صدق
سکن از نیکو کاران و الذين ايا فعلوا فاحسنه و اطلوا انفسهم ذكوا
الله فاستغفر ليدعويهم و من يخفي الذنوب الا الله و لم يضر و اعلى
ما فعلوا و هم يعلمون و آنکاینکه چون کار بد یا انکار سم کسر نفسها خود را
باد آورند عقاب خدا پس طلب آمرزش نمایند جهت گناهان خود و
کبت بیا مرزد گناهان را مکی خدا و مداومت ننمایند بواجبه کرده اند فعال
انکار ایشان دانند بدی آنرا اولئك جزاءكم مغفره من ربهم و جنات تجري
من تحتها الانهار خالدين فيها و هم احرص العالمين ایشانند که جزای ایشان
است آمرزش از بورد کار ایشان و بهشتهایی که میروند و از دیوانها جویها
آب در حالیکه جاودان باشند در آنجا و نیکو است جزا عمل کننده کان قد
خلت من قبلکم سنن خبیروا فی الارض فانظروا کیف عاقبه الکذابين یخفی
که کزشت پیش از شما نهادها پس ببینید در زمین پس نظر کنید چه گونه
خواهد بود عاقبه کار دوزخ که بیان هذا بیان للناس و هدی و موعظه

لِنُفِثَ بِهِنَ اِنْ قَرَّانَ يَبْتَغِيْنَ اَنْ يَرُدَّاهُمْ اَوْ يَمْنُوْنَ وَفِيْهِ اَنْتَ
 بَرٌّ اَوْ يَمْنُوْنَ اَوْ يَلْعَنُوْنَ اَوْ يَلْعَنُوْنَ اَوْ يَلْعَنُوْنَ اَوْ يَلْعَنُوْنَ
 دسنى كنند در جهاد و الله بكن منسوب و حال انكه ما غالب نريد بقاء
 او هيند مؤمنان اِنْ يَمْسُكُمْ مَرْحٌ فَقَدْ رَسَقَ الْقَوْمُ فَسِرٌّ مِّثْلُهُ وَفِيْكَ الْاَمَامُ
 نَدَاوَلْهُمَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِيْنَ اَسْوَأُ فَتَحْذَرُكُمْ سَهْلًا وَكَثُرَتْ
 الظَّالِمِيْنَ اِذْ رَسَدْنَا وَفِيْهِ اَمْرٌ حَسَنٌ يَحْضِقُ كَرَسِيدٍ كَفَرًا وَفِيْهِ
 حَسَنٌ مَّاسِدًا وَفِيْهِ دَعْوَاهَا مِيْكِيْ دَانِيْمَ مِيْلَانِ مَرْدَمَانِ نَاطَا هَرِ كَرْدَانِ دَنْدَانِ
 كَرْدِ اِيْمَانِ اُورِ دَنْدِ وَفَرِ كَرْدَانِ نَا مَحْصُوصِ بَهَائَةِ وَفَرِ دُوسْتِ نَدَارِ دَسْتِ كَارِ
 وَفِيْهِ مَحْصُ اللَّهُ الَّذِيْنَ اَسْوَأُ وَفِيْهِ الْكَافِرِيْنَ وَنَابَاكِ كِي دَانِ دَنْدَانِ اَنَا نَرَا كَرَامًا
 اُورِ دَنْدِ وَكَاسَةِ كُو دَانِ كَافِرَانِ اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوْا الْجَنَّةَ وَلَمْ يَعْلَمِ اللَّهُ
 الَّذِيْنَ جَاهِلُوا اَيْكُمْ وَلِيَعْلَمَ الصَّافِيْنَ اِيْمَانًا كَانِ يَكُنْدِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ
 وَحَالِ اَنْكَرَ ظَاهِرِ نَشْرِ دَانِ خَلْفَانِ اِزْ كَرِ جِهَادِ كَرْدَانِ سَادِ دَانِ سَنِيْ مِي
 كُنْدِه كَانِ دَا كَرْدِ كَرْدَانِ مَتَوَيِّمُوْا الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَلْقَوْهُ فَقَدْ رَافِقُوْهُ وَكُنْ
 نَظَرُ رُتَبِ وَفِيْهِ حَقِيْقُ كَرِ بُو دِيْ شَا اَرْزُو بِيْ دَرِ مَرْدَمَانِ اِنْ اَنْكَرَ بَسِيْدِ اِنْ اِيْسِ
 خَفِيْقِيْ دِيْ دِيْ شَا اِنْ اَوْ سَا نَكْرَ بَسِيْدِ بَانَ وَنَا مَحْمُودُ الْاَوَّلِ سُوْلُ قَدْ خَلَّتْ
 مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ فَاِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ اَفْقَلْتُمْ عَلَى اَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَّقْلِبْ عَلَى
 عَقْبَيْهِ كَلَىٰ بَصُرَ اللَّهُ سَنِيًّا وَفِيْهِ سَجِيْرِيْ اللَّهِ اَلَا تَاْكُلُوْنَ وَفِيْهِ مُحَمَّدٌ كِي مَجِيْرِ
 مَحْفِيْقِيْ كَرْدِ شَتَلِ بِيْشِ اِنْ دَانِ اَوْ سَجِيْرَانِ اِيْمَانِيْ اِزْ كَرِ فَنَاتِ كُنْدِ بَا شَهِيْدِ
 شُو دِيْ بِيْ كِي دِيْ شَا بُو دِيْنِ مَحَالَتِ كَفَرِ وَهَرِ كَرِ بُو دِيْ دِيْنِ خُو دِيْ مَحَالَتِ
 بُو هَرِ كَرِ فَرِ مَرْدَمَانِ خَلْفَانِ اِيْمَانِيْ وَفَرِ دَانِ كَرْدِ اِيْمَانِ دَانِ دَانِ
 مَتُو كُنْدِه كَانِ اَوْ مَا كَانِ لِيَنْفُسِ اَنْ تَمُوْتَ اِلَّا بِاِذْنِ اللَّهِ كَيْتَابًا مُّوَجَّلًا وَمِنْ
 بُو دِيْ نَوَابِ الدُّنْيَا نَوَابِ مِيْنَهَا وَفِيْهِ بُو دِيْ نَوَابِ اَلْاٰخِرَةِ نَوَابِ مِيْنَهَا وَفِيْهِ اَلَا تَاْكُلُوْنَ

ویناشر

و یباید مرئی دیگر عید مکی بفرمان خدا دوستی بدست و هر که خواهد نواب بنویسد
در این جهان بهیم آورد از آن و هر که خواهد نواب بنیک در این جهان بهیم آورد
از آن و ندود بلند که جزا و بهیم ساکنان و کجای من خالق معه دینون کثیر
قما و هو الی اصحابهم فی سبیل الله و ما ضحوا و اما استکانوا الله بحب ال
الضایقین و چندان بغیر این کار را کردند با او و با او بودند جماعه بسیار
پس ابا نمودند برای آنچه رسید بر ایشان در راه خدا و ضعیف حال شدند
و فروتنی نمودند اعدای و خدا دوست دارد صبر کننده کار را و اما کان یوم
الآن قال ربنا اغفر لنا ذنوبنا و لنا و لک افیرنا و نیکت افدا و لنا و انصرنا
علی القوم الکافرین و بنود گفتار آن جماعت که آنکه میگفتند ای پروردگار
بیامرز کن اهلان ما را و آن مجاور ما را و نایت دار قدمهای ما را
موافق جهاد و باری دهد ما را بر کوه کافران قایمهم الله نواب الدینا و
حسن نواب الاخرة و الله یحب المحسنین پس خدا داد ایشان بنیکی با داشت این
جهان و بنیک با داشت آن جهان و خدا دوست مدیدند بنیکو کار با آنها الذین کوا
ان یطیعوا الذین کفر فی ایدیکم علی اعقابکم تنقلوا و احصین ای امسبیکر ایما
آوردید اگر فرمان بود از انابتی که کافر شدند باز گشتند شما بر حالت کفر پس
برگردید بر حالت دین کاران بل الله مویلکم و هو خیر الناصرین بلکه خدا
با شما است و حال آنکه بهترین یاری کننده کار است و منافی فی طلب الدین
کفر و الاوبع عما امرکوا به فاما یقول لیه سلطانا و ما ذلهم الشاک و لیس موی
الظالمین و ندود باشد که انکبم درد لهای امسبیکر کافری شدند و پس از
آنکه اسیری کردند با خدا انحراف نرساده خدا و او را حقی و جای ایشان انش
و بد جایگاه است جای و ستمکاران و صدق الله و عدله ان یخسروا ما فیهم
حقا و انزلکم و لنا نعم فی الامر و عصیمم من بعد ما اذکم ما تحبون و منکم من

کین نکند خدا آنا یکم بستانند هر کس بدستیکم امان هر کس کند بی ناسند
مجوی میخواید خدا نکند و امان بماند بعد در افره و مرا امان است غایت
بدستیکم امان بماند هر کس کند بی ناسند خدا بماند و مرا امان
غایت بماند وَلَا يَحْصِيَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالَهُمْ خَيْرًا لَّيْسَ لَهُمْ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
لَهُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ أَلَمَ يُعَذِّبْهُمْ لَمَّا كَانُوا فِي دَعْوَاهُمْ مُهْتَمِينَ و بنشد و امان بماند انا بیکم کافر شدند که امان
مهلست و امان بماند است مرا امان بماند جز اینک مهلت دهیم مرا امان
نا انا بیکم افره و مرا امان بماند خدا بماند و مرا امان بماند انا بیکم افره و مرا امان بماند
عَلَىٰ نَافِثَةٍ عَلَيْهِ هِيَ جَبِينُ الْحَبِيبِ مِنَ الطَّيِّبِ وَكَانَ اللَّهُ لِيُطَاعَكُمْ عَلَى الصَّبْرِ
وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَنِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمَتُوا بَابَهُ وَرُسُلُهُمْ وَإِنْ تُوعِنُوا
وَسَقُوا فَلَئِمَّ أَجْرُ عَظِيمٍ غایت خدا کرد و امان بماند و مرا امان بماند و مرا امان بماند
نا انا بیکم افره و مرا امان بماند و مرا امان بماند و مرا امان بماند و مرا امان بماند
و مرا امان بماند و مرا امان بماند و مرا امان بماند و مرا امان بماند و مرا امان بماند
ایمان آوردید و مرا امان بماند و مرا امان بماند و مرا امان بماند و مرا امان بماند
يَحْلُونَ بِمَا أَنشَأَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ جَبِينُ الْكَلْبِ بَلْ هُوَ مَشْرُكٌ لَمْ يَسْطَوْعُوا طَبْلًا
مِنْ لَوْحِ الْقَبْرِ وَلَهُ مِيرَاتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و بنشد و امان
انا بیکم افره و مرا امان بماند و مرا امان بماند و مرا امان بماند و مرا امان بماند
چنین است بلکه مرا امان بماند و مرا امان بماند و مرا امان بماند و مرا امان بماند
که بماند و مرا امان بماند و مرا امان بماند و مرا امان بماند و مرا امان بماند
بماند بماند امان است لَقَدْ رَفَعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فُضِّلَ وَحْدَهُ
أَفْتِنَا سَنَكْتُبُ مَا خَالُوا وَقَلَّمَ الْأَنْبِيَاءَ بِمِثْقَلِ حَقٍّ وَقَوْلُ نَوْصَاتٍ
الْحَقُّ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ هر ایه بختیکم
بماند و مرا امان بماند و مرا امان بماند و مرا امان بماند و مرا امان بماند

[illegible]

پس بسبب مجتنبی از خدا من حیثه کن ای محمد مرا بشناخ و اگر چه بودی درشت
 خوی سخت دل هراینه متفرق میشدند از اطراف تو و در جمیع خیرات از آنجا
 و طلب امر از کن مرا بشناخ و شاد کن با ایشان در کار حرب و عاشقان
 پس چون عزم کنی پس اعتماد کن بر خدا بدینکه خدا دوست دارد اعتماد کن
 کاخا ای بصرکم الله فلا غالب لکم و ان تجدکم فی الذی یبصرکم من بعدی
 علی الله فلیتوکل المؤمنون اکی باری کند شما را پس هیچ غلبه کننده نیست شما را
 و اکی بخند دل کی داند شما را پس کیست انکه باری دهد شما را بعد از او و ماضی
 خدا است پس باید اعتقاد نمایند مؤمنان و ما کان لینی ان یعمل و من یعمل لانی
 یا عمل یوم القیمه ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظنون و سر و هیچ
 و اگر حیانت کند در غیبت و هر که حیانت کنی اید و قیامت با محضیات
 پس تمام داده شود هر نفعی آنچه اندوخته است و ایشان ستم کردند و نوند
 اَقْبِ اَتَّبِعْ رِضْوَانِ اللَّهِ کَنْ بَاوِ یَسْخَطُ عَلَیْهِ اللَّهُ وَ مَا وَیْهِ جَهَنَّمُ وَ یَسْخَطُ عَلَیْهِ
 ایا انکه متابعت کند خشنودی خدا را مانند انکه ستم سزای او خشم بود
 جانب خدا و جای او در دوزخ بود و بد جای باز گشتی است انچه
 در جانات عند الله و الله یبصر بما تعملون ایشان صاحبان مراتب متفا
 اند من خداوند و خدا بینا است با چه میکنند لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِیْنَ
 اِذْ بَعَثَ فِیْهِمْ رَسُولًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ اَیَّاتِہِ وَ یُزِیْلُ عَنْهُمْ
 الکیتاب و الھکمة و ان کانوا من قَبْلِ لُفِ ضَلَالٍ صِبْیَیْنِ یَحْقِیْقُ کَرَمَتِ نَہَادِہِ
 خدا بر مؤمنان را ما بنکم فرستاد در ایشان رسولان جنس ایشان که بخوانند
 بر ایشان قرآن را و پاک میکرد ایشان از شرک و می اموجت ایشان از قرآن
 و حکمت و بیان شرایع السلام و اگر چه بودند پیش از این هراینه در کرامی و
 اَوْلَا اَصَابَتْکُمْ مُصِیْبَةٌ قَدْ اَصَبَتْکُمْ یَسْخِطُهَا قُلُومُ اَنْیَ هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

اِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و اکی برسد بشناسد ان دون رسیده تحقیق کرد رسیده
 شما را دون بدر دو چندان گفتند انکه است این زحمت بکوه و عزم اوان
 نقشهای شما است بدر سبیکه خدا برهم صبی قادر است و ما اصابکم یوم الذی یجاء
 فَاِذْ اَنَّ اللَّهَ وَلِیُّکُمْ اَللّٰهُ مَنَّ عَلَیْکُمْ وَ لَعَلَّکُمْ تَعْلَمُونَ و رسیده بدین
 بفرمان خدا و تا بدانند مؤمنان و لیعلم الذین فافقوا و قیل لکم یاعلموا
 فَاَنْتَلُوا سَبِیْلَ اللَّهِ اَوْ اذْفَعُوا اَقَالُ لَوْ یَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْعُنَا کُمْ لَمَّا لَکُمْ یَوْمَ
 اَقْرَبُ سُبْحًا لِلَّهِ اَمَانِ یَقُولُونَ یَا اَیُّهَا اَللّٰهُ فَاَنْتَ فِیْ قُلُوبِہِمْ وَ اَللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا
 یُکْمَلُونَ و تا بدانند انکسایک نفراف در دیدند چون گفته شد مرا بشناخ
 بیاید کارزار کنید در راه خدا یا دفع کنید خصمان را از خود گفتند اکی
 سیدان سیم ما کارزار در هراینه بودی نمیکردیم را ایشان برای کفر و زندقه
 ان دون نزدیک تر اند از ایشان برای ستمای سیکرینید و هنها ایشان لعم
 ضر ندارد و لها ایشان و ضا دانا است با چه بنهان سیدان الذین قالوا
 لَا اُفَیْئِیْهِمْ وَ قَعَلُوا لَوْ اَطَاعُوا مَا قَبِلُوا قُلْ فَاَدْعُوْا عَنِ اَنْفُسِکُمْ اَلَمْ یَكُنْ
 صَادِقِیْنَ اَنکسایک گفتند برای برادران خود و قاعد شدند که اگر فرمان
 بودند ما را گفته نشدندی بگو پس دفع کنید ان تنهای خود را و اکی
 هستند راست گویدان و لَا تَحْزَبْ اِنَّ الذِّیْنَ قَبِلُوا سَبِیْلَ اللَّهِ اَمْوَالُہُمْ اَحْبَبُ اِلَیْہِمْ
 عِنْدَ رَبِّہِمْ یُؤْتُوْنَ و کما مکنیل انکسایک گفته شدند در راه مردگان
 بلکه ایشان سزاگندند بر مردگان را ایشان دونی خورند فرجی غا اناکم
 اللّٰهُ مِنْ فَضْلِہِ وَ یَسْبُوْنَ بِالَّذِیْ لَمْ یَلْحَقْوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِہِمْ اَلَا هُوَ عَلِیْمٌ
 وَ لَا اَمْرٌ یُخْفِیْہُمْ و در حالیکه شادمانند با چه دانه ایشان خدا از فضل خود و
 شامانه شوند با نا بنکند سیدان را ایشان ان پس ایشان هیچ سی نیست بر
 ایشان و نه ایشان الله کین مشوند بایست و اِنْعَمَ مِنَ اللَّهِ وَ فَضِّلَ اِنَّ اللَّهَ

لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ شَاد مانه شوند یعنی آن خدا و فضلی و بدر سبب که ضایع
 نکردند اجزای مؤمنان را الذین استجابوا لله و الرسول من بعد ما أصابهم القرح
 للذین احسنوا ایمهم و اتقوا اجر عظیم انما انیکر اجابت نمودند مر خدا را و رسول
 او را در معاودت قتال پس آن اجر رسید بایشان آن خستگی و آن برای
 انما انیکر سبب که کردند آن ایمان و برهیز کاری نمودند آن مخالفت اجر بزرگ
 الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا و قالوا
 حسنا الله ویرحم الیکمل انما انیکر گفتند ایمان از مردم منافق که بر سرید
 و آن خفیف که جمع شدند آن برای شامس بر سرید ایمان پس بفرزاید آن کفای
 ایمان ایمان و گفتند در جواب ایمان پس است خدا را و حال انکه سبب که کار کرد
 است او و آن فلقوا بایعیه من الله و فضلکم بمسما سوا و استعوا و رضوا
 الله و الله ذو فضل عظیم پس باز کنند با بوعه سلاست آن خدا و فرمود
 محابه و بر سید بدیشان هم بدی و متابعت کردن خوشنودی خدا و رضا
 صاحب فضل بزرگ است ایمان ذلك الشیطان یخوف اولیاءه فلا تخافوهم و
 طافوا انکم مؤمنین بدر سبب که شیطان می ترساند شما را و دوستان خود پس
 ترسید از ایشان بفرسید از من اکی حسید شما مؤمنان و لا یخفیک الذین
 یأیدون فی الکفر ایمهم لی یصرف الله شیئا بزرگ الله الا یجعل لهم حظا فی
 الآخرة و لهم عذاب عظیم و باید که اندوه کین نکند اندوه او و محرم انما انیکر
 شتاب میکند در کفر بدر سبب که هر کس کند نتواند رسانید دین خدا را در
 چیزی مجاهد خدا انیکر فراموشد ایمان اجماع بفرموده و آن برای ایشان
 است عذاب بزرگ ان الذین اشتوا الکفر بالإیمان لی یصرف الله شیئا ایمهم
 عذاب الیم بدر سبب که انما انیکر اختیار کردند کفر با ایمان هر کس کند نتواند
 رسانید دین خدا را چیزی و آن برای ایشان است عذاب در دین ناک و لا یخفیک

الذین کفروا انما علی جمیع لا یفقیهم ایمان علی لهم کبر و داد و افاد لهم عذاب عظیم
 و لا نکسل انما انیکر کار شدند بدر سبب که مهلت دادیم ایشان را مهلت است عظیم
 ایشان نیست جز این نیست که مهلت دادیم مر ایشان تا یاد کردی دانست که ناه
 و مر ایشان عذاب دارد کشته ما کان الله لیبیر المؤمنین علی ما انتم علی صبی
 غیر الغیث من الطیب و ما کان الله لیطیعکم علی الغیب و لکن الله یخفی
 من رسله من یشاء و ما ینوای الله و رسله و ان یؤتیوا و تقوا فکم لجر
 عظیم نیست خدا انیکر بگذارد مؤمنان را بران حالیکه شما بران بند تا انکه جدا
 کند بدان و آن نیکان و نشرد خدا و اگر مطلع کردی شما را بر غیب و لکن بر
 کنید آن رسولان خود هر که با خواهد پس ایمان آورید خدا و رسولان او
 و اکی ایمان آورید و پی می یابید پس از برای هست اجر بزرگ و لا یخفیک الذین
 یعملون بما انهم الله من فضله هو ضعیف لهم بل هو قوی لهم سبطون و لا یخفوا
 به یوم البقیة و فیله میراث السموات و الارض و الله عما تعملون خیر و باید که
 نکند انما انیکر بگذارد باجه و است ایمان خدا ان فضل خود که آن بخل
 بهی است برای ایشان ان اتفاق بلکه بفرز است مر ایشان را و بعد باشد که طوف
 کردن کنند اجر را بخل کردند بان در بعد قیامت و حال انکه برای خدا است
 اسماها و زمین و خدا باجه میکند اگاه است لقد سمع الله قول الذین قالوا
 ان الله فقیر و نحن اغنیاء استکبر ما قالوا و قتلیم الانبیاء و یفرح حق
 و نقول ذو قوا عذاب الحرقی یخفف که شنید خدا گفتار انما انیکر گفتند
 بدر سبب که خدا فقیر است و ما تو انکی اینم و ندو باشد که بوییم در جراید اعمال
 انچه گفتند و کشتن ایشان بفرموده را به شبهه استخفاف و ندو باشد که بوییم
 دین اخس سوزان و ذلک بما قد مت ایدیهم و ان الله لیس یطیعکم للصدید
 ان عذاب بسیار است که بیش فرستاده است دستهای ایشان و بدر سبب که خدا

نداشتند و اگر ندانند می کنند برای اینکه ایمان آورید و بعد کار خود پس ایمان
 آورید و بعد کار خود را پس می آید که ما را و زایل کردن از ما کثافت
 ما را و عیون ما را با بندگان بود و کار ما خطا ما را و این همه دانه ما را
 همان بطنان خود در سوا کجایان ما را در بعضی قیاس بدرستیکم و خلافی
 و بعد از این احاطت نماید مرایای بود و کار ایشان که من نا جود نکند کار
 کار کنند از شان از مردمان بعضی ایشان از بعضی فالان هاجران از حوا
 فی دنیا هم و او ذواتی سبیل و قتلوا الا کفر عنهم سبایم و الا کفر
 جنات تجری من تحتها الانهار کوابا من عند الله والله عظیمه من الثواب
 پس انانیکم هر چه کردند و چون رفتند از خانه های خود و آنده شدند در راه
 و کارزار کردند و کشته شدند هر انیم زایل کردیم این را از ایشان که ما را
 و هر انیم در آوریم ایشان بوستانها که روانست از دنیاها و بویها که ثواب
 ان ترضوا و ضا نند او است بیکم ثواب لا یغفر لمن قتلتم الذین کفروا فی
 الیل و متاع قليل ثم ما یهمهم جهنم و بیس المهاد نفر یبذلوا و یکره بد انانیکم
 کافر شدند در شهرها بر خور داری اندکی پس جایگاه ایشانست دوزخ و بد جایگاه
 است انما الذین انفقوا اثمهم کم جنات تجری من تحتها الانهار ظالمن
 فیها ان لا من عند الله و ما عند الله صلی لا یغفر لیکن انانیکم بهیو کار کردند
 بود و کار خود را مرایای است بوستانها که روانست از دنیاها و بویها که ثواب
 جایوان بنا شدند در اینجا فرستاده شده اند و خدا و این ترضوا است
 بهیو است مرایای از اهل الکتاب لمن یؤمن بالله و ما انزل الیکم
 و ما انزل الیکم ضایعین و لیکن بعضی از اهل کتاب هر انیم که است که این
 آورد و خدا و این فرستاده شد بویها و این فرستاده شد بوی ایشان حال
 کو نیکم فرستادند مرخدا لا یغفر لیکن انانیکم بهیو کار کردند

اجم

اجم غنیمتیم ان الله یخرج الجناب سفوح شد آتیه های خدا بندگان ایشانند
 که او را شایسته مریدانند بود و کار ایشان بدرستیکم و در حساب است
 با انما الذین اسوا اقصی و صابرها و ابطوا و انقوا الله لعلکم تفلحون ای
 کرده انانیکم ایمان آوردید صبر کنید و بدریدان بصیرت ضل غایب و بهیوید
 ان خدا تا شاید انکار شما در سوا کجایان

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس انقوا الذین خلقکم من نفس واحدة خلق
 منهنها نوحها و بنات فیهما رجالا کثیرا و نساء و انقوا الله الذین تسألون
 یم و الا دحاکم ان الله کان علیکم ذقیبا ایکوه مردم بهیوید بود و کار
 بود و کار انانیکم آفرید شما از تن واحد و آفرید ان آن حقت او را و
 بر آید که او از ایشان مردان بسیار و زنان بسیار و بهیوید خدای
 نیکم سو کند بخورد با و در طلب حواج و بهیوید ان قطع رحم بدرستیکم
 میباشد بر شما بکجهان و انما التانی اموالکم و لا یتبدلوا الحیت بالطیب
 و لا تاكلوا اموالکم الی اموالکم انما کان حویبا کثیرا و بهیوید بیتمان مالها
 ایشان و بد نکند بلید با کثرت و بخورد مالهای ایشان با مالهای خود را
 بدرستیکم ان میباشد که نیک و ان خفتم الا نقرطوا فی التانی فلیکون
 ما طاب لکم من النساء منی و ثلاث و ذلایع فان خفتم الا تعیلوا
 او ما ملکتم ایتانکم ذلک احسن الا تقولوا و ان یوسید که عدالت نکند
 در بیتمان پس نکند که نیک با کثرت باشد سرمان از زنان و نولدونا
 و سه نام تا و چهار تا صهار تا ای کی یوسید که عدالت نکند پس نیک با کثرت
 مالک شده دستهای شما این است که جور نکند و انما النساء صوا
 حیلته ثانی حیث لکم عن شیء فیمنه نقا حکوه هیتا مرتباً و بهیوید نایا
 مهرها با ان بخورند پس بخورند آید مرشان از چیزی ان آن تفری و بهیوید

كراهه فتركوا ولا توتوا القهارة أموالكم التي جعل الله لكم قياما وتذوقوا
 ذكواهم فقولوا لهم قولا معروفا ونهيد فيها مالها خورنا انكم كرهتم
 برای شما جهت زیستن و درونی دهید ایشان در آن و بیوشا بندهای و کزیده
 مرایشان گفتار میکرد و انبلا النبی صلی الله علیه و آله فانی انتم منهم
 فادفعوا الیهم أموالهم خلا فاکلوا من ثمره و ابدان ان یکم و او من کان غیما
 فلیستغفف و من کان فقی فلیکمل بالعرف و فاکلوا من ثمره الیهم أموالهم
 فاشهدوا علیهم و کفی بالیله حبیبنا و بیادماند بتمان تا چون رسد صد
 نکاح دهن کی دریافت کردید از ایشان رسد بر این بدید بوسی
 مالها ایشان و بخود آنها از یاده از حد و پیش دستی که بزرگ شوند
 و هر که بوده باشد بپیمان پس باید بپشتی کند و هر که بوده باشد بفریاد
 بخورد باجمه معروف است در هر پس دادید ایشان مالهای ایشان پس گواه
 بگوید بر ایشان و بر است خدا از جهت صاحب کردن للرجال نصیب مما ترک
 الذوات و الاخر یوت و للینه نصیب مما ترک الذوات و الاخر یوت فاقبل
 فیتم او کفی نصیباً مفرضا مرده است ضعیفی از آنچه میگردند و مادران
 و خودشان و مردان است ضعیفی از آنچه و گذارند بر و مادران و خودشان
 از آنچه که باشد از آن با زیاد ضعیفی و اصعب و اذنا صغر القیسم اولی
 و انبانی و الساکن فادفعوهم و قولوا لهم قولا معروفا و چون حاضر
 شدند صحت کردن و صاحبان خویش و بپیمان و محتاجان پس بدوی
 ایشان و بکنشید مرایشان گفتار میکرد و لیکن الذین لو تدلوا من خلفهم
 ذریعة ضیقا فافوا علیهم فلیستغفوا الله و لیلوا و اقول لا بد و باید
 که بفرستند آنانی که از گذارند از عقب خود فرزندان ضعیف و اگر بفرستند
 ایشان پس باید بفرستند از خدا و بکنشید گفتار سخت حکم ای الذین یاکلون

البشای

البشای ظلما ایما یاکلون فی بطونهم نادا و سیطون مسقیو بدربسکم فابیکر
 بخودند مالهای بپیمان از روی سم میت من اینکم بخودند در جلا جان است
 و زده باشد که برسد بعد از مودان فو صیکم الله فی اولادکم الذین فی من خطی
 الانسین فانی کفی بینه فوق النین فلهن ثلثا ما ترک و ای کان یعد
 غلها النقی و لا یوید لکل واحد منهما الدس فیا ترک ان کان له و لکل
 فانی فزیکن لکل قدره و اواه ملاقه لثک فانی کان له اخو فکل
 الدس من بعد و صیه یوصی بها اودین الیهم و انهم لا مدد من آت هم
 کم نفعاً فیضه من الله ای الله کان علیهم حکما و صیت مفر ما یفر شما
 در فرزندان شما از برای منیم مانند بهره دو مادینه پس اگر باشند زنان بالا
 دوق پس مرایشان است دو نلت آنچه و گذارده متیند کی بوده باشد یک پس
 مراد است نصف قول و مرد و مادر و اوراست از برای هر یک از آن دو
 شش یک از آنچه و گذارده کی بوده باشد مراد فرزندی پس اگر نبوده باشد
 مراد فرزندی و بیوت بغدا و بدی و مادر پس مراد است شش یک پس از و صیت
 کی بوده باشد مراد برادری پس مراد است شش یک پس از و صیت
 که و صیت کرده باشد آنرا یا فرعی بدین شما و فرزندان شما که عیال بپندارند
 نزد یکدیگرند مرثا از جهت سود که واجبست از خواهر بدربسکم خدا و اناست
 بدیدار که نصیب طاعتک انما حکم انما یکن کهن کل ذکاة کهن
 ذل فاکم الویع فیا و کفی من بعد و صیه یوصی بها اودین و کهن الویع
 فیا و کفی انما یکن لکم و لکل فانی کان لکم و لکل فلهن ثلثا ما ترک
 بعد و صیه یوصی بها اودین و ان کان یطل یوید طلاله و اسره
 و له اخ او اوت فکل واحد منهما الدس فانی کان لکم من ذلک
 فهم شرکاء فی الثلث من بعد و صیه یوصی بها اودین غیر مضایع من الله

خَرَجَ بِالْيَوْمِ الْفَيْتَةِ إِنَّكَ لَا تُخَلِّفُ لِلْعِبَادِ أَي بورد کار ما بدو ما را آنچه وعده
بود بان بفرمود و در سو و شرم سار مکران ما را در روز قیامت بدینکه
تو ظلمت میکنی و عده ما فاشجاب بهم بستم ای لا اصبیح عمل عامل بنکم من
ذکر و انی بضعکم من بعض فالذین هاجروا و اخرجوا من ديارهم و اودوا
فی سبیل و قاتلوا و قتلوا الا کفر عنهم سبیلهم و لا دخل لهم فی حساب
خارجی من تحتها الا انها نوابین عند الله و الله عنده حسن الثواب بی
اجابت فرمود ای ابناء من در کار ابناء کرمین ضایع نکو نام کار همی کردند
و از سما ان مینه بامادینه بعضی ثمان بعضی بی انکایک مهاجرت کردند و
فرستاد از سرای خودشان و فخر بدیدند ابناء در راه خدا و کار داد کردند
و کشته شدند هر اینه پوشانم از ابناء بدیهای ابناء و هر اینه داخل کنم
و در دستانها کردم در دبر آنها جو بهاب با داشت بیکو از من دخل
و خداوند او است بیکو با داشت لا یغفر لک تقلب الذین کفروا فی الله
مناع قلیل ثم ما لیهم بهم و یبکی الیهاد باید فریب ندهد تو را اینه
دفع انکایک کافر شدند در شهرها همه بیکو ان مناع اندک است بی جای
ابناء جهنم است و بد اندام کاهی دفع لکن الذین اتقوا انهم لهم جنات
خارجی من تحتها الا انها خالدين فیها فی الا من عید الله و ما عید الله
لیلا یزیر و لیکن انکایک بهیو کادی کردند ان بورد کار خودشان از برای ابناء
است بهشای که میزدان دبر آنها جو بهاب حال انکه عمل اند در ابناء عینیه
و دودان ندر بورد کار و اینه ندر بورد کار است بهیو است ان بر این کار و
ای بن اهل الکتاب یؤمن یوم من الله و ما انزل الیکم و ما انزل الیم حان
بیه لا یغفر و حد بلایات الله عما قلنا اولئک لهم اجرهم عند ربهم ان الله
سریع الحیاب و بدینکه از اهل کتاب هر اینه کسکه ایمانی آورد و عباد و اینه

فرستاد

فرستاده شد است بوشما و اینه فرستاده شد است بسوی ابناء در حالیکه
خلع کتبه اند ای برای خدا بدل عینکس بایات ضایعهای اندک را ابناء
کرد برای ابناء است ابرایان درین دورد کار ابناء بدینکه فضل نود
است یا انها الذین انشوا لیهم و صایفوا و ایطوا و اتقوا الله لعلکم تق
تفلحون ای انکایک ایمان آورید صر غایت و غلبه غایت بکار در غلبه
و محافظت نفوذ کنید و رسید ان خدا یا شاید انکه در ستکاری یا باید
بسم الله الرحمن الرحیم یا انها الناس
ذکر الذی خلقکم من نفس واحد و خلق فیها ذواتها و بیک منما یجلا لا یقوا
و یبک و اتقوا الله الذی لک لو ان به الاوطام ای الله کان علیکم رقیبا
ای مردمان بفرستد ان بورد کار خود ابناء بورد کار با کرد خلق است شما
را ان یک تن واحد و خلق کرده است ان ان تن واحد جفته او حویر
و بر کتفه کرده است ان ان دو تن مردان بیاد و دنا ر باری و رسید
خدا ابناء و اگر سو کند بخورید با یکدیگر در طلب حوائج با و و فرستاد
صاحبان دهم بدینکه خدا کرد بود است بوشما فکها ان و اتوا البیت ای اموالکم
ولا تبذلوا الخبیث بالطیب و لا تأکلوا اموالکم الی اموالکم ای نه کان
خو با کبیری و بدیدید به ابناء بالغ چون بلوغ رسیدن مالهای ابناء و بدید
نکند حرام را بالجلال و بخودید مالهای ابناء با مالهای بدینکه کفر
عمل خاص کبیره است و ان خفتم الا تقطوا فی البیت ای فأنکروا ما
طاب لکم من النساء منی و ثلاث و ذبایع فان خفتم الا یفعلوا انو
او ما ملکت ایمانکم ذلک انی الا تحولوا منه نقا فکلوها ههنا یا
ولا تؤنوا السفهاء اموالکم الی جعل الله لکم قیاما و ادعوا من فیها
و اکسوم و قولوا لکم قولا معروفا و اقبلوا البیت ای صفی اذا بلخوا انک

فَإِنَّكُمْ تَتَمَنَّوْنَ رُشْدًا فَأَدْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا
 وَبِطَاطًا إِنَّ تَكْوِينَ ذَكَانَ عَيْنِيَا فَلَيْتَ تَعْقِفَ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ
 بِالْعَرْفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِإِلَهِكُمْ حَسِيبًا
 و اگر بفرستد از اینک عدالت نگاه ندارد در بنای بی بختی خواهد
 این که خوش آمد شمارا از زنان دود و سه و چهار چهار بی
 بفرستد که عدالت نگاه ندارد بی خواهد یک زن واحد با این مالک
 توانست دستهای شما و این احکام بی تر از است که نتوانست اعتماد
 کنید و بدهید زنان و امهرهای ایشان از طیب نفس بی اگر خوش شوند
 برای شما از بیوی از آن مهر از طیب نفس بی بخورید گوارا باشد و نه دهید
 بلها را مالهای خود اینچنان مالها نیکه گردانید خوا برای شما سبب
 یعنی لازم داشته باشید و دوزی دهید ایشان در من بلا هست
 پوشش دهید ایشان و سخن گویند ایشان سخن نیکو شرع پسند و ازین
 نمائند بیتمان تا چون رسند بحد زنان شوهری بی اگر ببیند از
 ایشان رسد بی دفع کند بیوی ایشان مالهای ایشان و بخورد مالهای
 و حال آنکه سرف باشد و شتابان که بزرگ شوند و هر که که باشد
 توانی بی باید عفو و هر که بود باشد فقیر بی بخور و بعضی بی
 خواهد تسلیم کند ایشان مالهای ایشان بی گواه کبریا بر ایشان
 و کفایت میکند در حالیکه صاحب دارنده است که میکند مال را لایزال
 نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ
 الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا و این برای
 مردان است و بی از این که باشند مادر و پدر و زن و نیکو از زن بی زنان
 است و بی از این که باشند مادر و پدر و زن و نیکو از زن بی زنان

بسیار نصیب و قسمه فرض کردیده شله و اگر احقر القسمة اولو القربی
 و النبی و المالکین فادفعوهم منه و قولوا لهم قولوا معروفا و چون حاضر
 شوند قسمه ترکه صاحبان خویشی و بیتمان و بجا بکار بی بختی و دهد
 ایشان از آن ترکه و بگویند مرا باین کفایت پسندید و بختی از این که بگویند
 من خلفهم در بیته ضیعا فاخافوا علیهم فلیتقوا الله و لیقولوا قولاً سدیداً
 و باید که بفرستد آنکس آنکه اگر گذاردند بی از وفات ایشان زن و زن خویش
 که بفرستد بر ایشان بی باید بهیو کسر خدا و باید بگویند کفایت صواب
 إِنَّ النَّبِيَّ تَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّبِيِّ ظُلْمًا إِنَّكُمْ فِي بَطْنٍ مِمَّنْ تَأْكُلُونَ
 سَعِيرًا و اگر آنکه آنکه بفرستد مالهای بیتمان را بی استحقاق بهیو کسر
 در شکهای ایشان آتش داد و در باشد که بر آتش بوضیع الله فی اولاد
 الَّذِي مِثْلُ حُجَّتِ الْآلِیْنِ فَإِنْ يَسْأَرْ فَوْقَ الْفَتَنِ قَلْبُهُمْ فَلْيَأْكُلُوا مِمَّا تَرَكَ
 كَانَتْ حَاصِلَةً لَهَا النِّصْفُ وَلَا يَجُوزُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا التَّوَسُّعُ مِمَّا تَرَكَ
 إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ فَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلَا مِيرَاثَةَ فَإِنْ
 كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلَا مِيرَاثَةَ لَهُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يَوْصِي بِهَا أَوْ ذِينَ أَرْبَابُهُمْ
 وَ إِنَّمَا لَكُمْ لِمَا تَرَكَتُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ تَقَعًا فَرِضَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا
 حَكِيمًا و نصبت میفرماید شما را خدا در باب زن و زن شام و زن و زن و زن
 مادینه بی اگر باشند زنان و پادشاه از حق بی مرا باین است که از ترکه
 و اگر بود باشد و مرثه یک فن آنهم مادینه بی از برای است نصف ترکه و از برای
 پدر و مادر و شصت است از برای هر یک ایشان شش یک از این که گزاشته است
 اگر باشد او را زن و زن و اگر نبود باشد مرا و از زن و زن و زن و زن و زن
 پدر و مادر بی از برای مادراست سه یک بی اگر بوده باشد مرا و از برای
 بی از برای مادر و او است شش یک بعد از وصیتی که وصیت کرده باشد

خواهد بود کردن نفی جاننی و داده باسید یکی از زبان پوزن بوس
 پس فرمایند او چو بر آتافرا میگوید انداز روی بدو و گناه هودیا
 و چو نه فرمایند بدانند و تحقیق کند بعضی شایسته بعضی و حال آنکه
 گرفتار از غمهای سخت و لا تقوی فاعلم انما ذکر من الله الا ما قل
 این طایفه را مقرر و ساد سید و نباید طایفه کسب و اعتراف کما کرد
 بدین طایفه از زمان مکر اعتراف که پیش کردند بدین طایفه از نادگانی
 بزرگ و بدیاری حرمت علیه آنها نکر و بنا نکر و خوا نکر و عا نکر و الا نکر
 و بنات الا نکر و بنات الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 و انما نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 فان کما نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 اصلا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 و صفا و الحیات من النساء الا ما تملکت کما نکر و الا نکر و الا نکر
 کما ما و از رد کما ان تقصا با نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 شده بر شما مادرها بنام و دحق انما و عا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 برادر و دحق انما و مادران شما انما مادران نکر و الا نکر و الا نکر
 و خواهران شما از هم پستی و مادران زنانه شما و دحق انما و الا نکر و الا نکر
 هر کما شما نکر از نکر و دحق انما و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 دحق انما و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 از پشتهای شما نکر و انکر جمع نکنید میان دو خواهر یکی اعتراف که سر بوده
 بدین طایفه میباید آن زن و مرد و زن و مرد از نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 شده دستهای شما نام خدا بر شما و طلال است بر شما و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 ماله اخذ نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 احوال

اجزای خبیثه و لا جناح علیکم فیما ارضیت به من بعد القریضه ان
 کان علیما حکما پس اعتراف بر روی کوفتید بان از ایشان پس بهیابان
 مردهای ایشان کرد واجب است ثمان و نیت باکی بر شما را عا که را می
 اید بان پس از فراموشی بدین طایفه سید و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 و من لم یطع منکم طولا ان تملک الحیات المؤمنات من مالک اباکم
 من فباکم المؤمنات و الله اعلم باقیاتکم بعضکم من بعض فاعلموا ان
 اهلین طو هو اهلین و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 اخذ ان فاذا احصین فان این بیاضیه فعلی من نصف ما علی الحیات
 من العدا ب ذلك لمن حتی القیت منکم و ان کما نکر و الا نکر و الا نکر
 رجب و هر که توانی نداشته باشد از شما از جهت فروزی ان انکر نکاح
 کند از نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 ان کما نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 پس نکاح کنید ایشان را با نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 پارسایان غیر پسران و غیر فرکان نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 بنوا پس برایشان است نصف اعتراف بر نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 بر اکیس که برسد نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 مهران است بر نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 علیکم و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 ان قیل اولی اعظمما بر نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 خدا که بیان فرماید بر نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 تو به بر نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 بر شما و میخواهند آنرا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر و الا نکر
 از نکر و الا نکر

مجدد خدا که رسد که ماند از شما و آفریده شده آدمی ضعیف یا ایها الذین آمنوا
لأننا نكفونكم ما لنا بكم من الجاهل إلا أن يكون تجارة عن قراض منكم ولا تفعلوا
أهكم إن الله كان يكم رجوا ومن يفعل ذلك فدا نارا ظملا صوف نصلب
نارا وكان قتل على الله نبي البكره انما نيكه امان آورد بد بخورید مالها خود را
میان خودتان بباطل مکر آنکه بوده باشد تجارت از خنودی از شما
نتهای خود را بر رنیک خدا بیا شد شما مهربان دهر که بکشد این از روی
عداوت و ستم پس زور باشد که می ساینم او را آتش و بیا شد این
آسان این تخمین آسان ما شهون عثم نكفر عنكم سنناکم و نضلکم قد ظلا
کو چا اگر مددی کنید از بزرگ جی هائیکم نمی گزیده اید از او زایل
میگردد این از شما گناهان شما و در میا و درم شما و دردی بزرگ و لا یفعلون
فافضل الله بعضكم على بعض للرجال نضيب مما الكسب و للرجال نضيب مما
الکسب و أشکوا الله من فضيل إن الله كان یکل نبي عظمی و آرزو کمینا
بخشیده خدا بعضی شما بر بعضی مر مردان است بهره از انچه کسب کرده
و مر زنا و است از انچه کسب کرده اند و سوال کنید از خدا از بخش او بر رنیکم
خدا بیا شد هر جی دانا و کمال جعلنا قوالی بما ترکوا الی الذین و الاخر یون
و الذین عقرت ابناءکم فاقولهم نصيهم ان الله کان علی کل شیء شهیدا و مر
هر یک را قرار دادیم صاحب اختیاران از انچه باقی گزارند پدران و مادران
و خدایان و انا نیکم بستند سو کند شما را پس بدهید ایشان بهره بر رنیکم
خدا بیا شد بر جوی گواه و عالم الرجال قوامون علی النیة بما فضل الله
بعضکم علی بعض بما انفقوا من أموالهم فالصالحات قانتات حافظات
للغنیب بما حفظ الله و الذین تخافون تكونون قیظوهن و اخرجوهن
فالمضاجع و ارضی بهن نایا اطعمکم فلا یبغوا علیهن سیلا ان الله کان

عبد

عبد اکثر مردان استاده گانند چون نان ما نچه بادنی داده خدا بعضی ایشان
بر بعضی و ما نچه اتفاق کردند از مالها ایشان پس زنان شایسته فرمان بر رنیکان
نگهدارندگان مرغیست با نچه که نگهبانی گرفته خدا و انا نیکم بیتی بستند از ناشر
پس بند دهید ایشان و دعوی کنید از ایشان در خواستگاه ایشان و بر بنید
ایشان پس اکی اطاعت کردند شما را پس بخوید بر ایشان داهی را بر رنیکم
بیا شد بر رنیک و ان خضعت لطفان بکیم ما نالینا صلا من اهل و عیال
من اهلها ان یبدا ایللا صابوقی الله یقیمها ان الله کان علیما بصیرا و اکی
بقیصد خلاف در میان ایشان پس بر انکید بدی اکی از کسان مرد و صلی دان
کسان دین اکی بخواید ساما کارید کار سازی نماید عیال ایشان بر رنیکم
دانای الکاهست و اعبدوا الله و لا تشركوا به کما و بالوال الذین احسانا
بنی القری و البانی و الساکین و الحارثی و الثوری و الحارثی و الثوری
بالحیث و انزل السبل و ما ملکتم ايمانکم ان الله لا یحب من کان مخافا
و پرستی کنید خدا و در شریک نیارید با و صبی بر او پدران و مادران بکرو کنید
و هصا بان خویشی و بستان و در ویشان و هصا لهما صاحب خویشی و
هصا لهما بیکانه و رضیقان بملو و راه گذاران بخیر و انچه و مالک رنیک
شما از کینه و علام و چهار پایان بر رنیکم خدا دوست عیداد دهر که را باند خزانده
نارنده الذین یحیون و قیامون الناس بالخل و یقفون ما یتیم الله و فضل
و اعتدنا للناظرین هذا بما مهننا انا نیکم عمل مسور زنده امرینما بند مردم
بخل و پنهان یسکتل انچه داده ایشان خدا از بخش خود و مهیا کرد بیدم
ما برای نافرمانان عذاب خوار گشته را و الذین یفقیون أموالهم ربایا الناس
و لا یومنون بالله و لا بالیوم الآخر و من یکن البطان له من یثا آخرینما
و انا نیکم انفق من اموال خود را از همت رباه مردم و امان عیداد و زنده

کردیم برای ایشان عذاب در دناک و ما انما الذین آمنوا لا یجمل لکم ان تریوا
 البیاءة کی ها ولا تغفلوهن لیزهوا ببعض ما انتموهن الا ان
 یأتین بها حیة سبکة و عما یروهن بالعرف فان یروهن فتنی
 ان تکرهوا شیئا و یجعل الله فیہ صبر کثیر ای انکرا ایمان آوردید بطل
 و نباشد ان برای شما اینک عیادت کی بد زنانی رضای ایشان و نه رفتار
 باید کنید با ایشان تا که قطع کنید بعضی از آنچه داده باشد ایشان را که
 از آن و نه بصلت زشت ظاهر و نه کانی کنید با ایشان در گفتار و صفت پس
 و ای ناخوش داشته باشید ایشان پس شاید با اینک ناخوش داشته باشید
 و چیزی را و قول بدهد خدا در آن چیز خیر بسیار و ان امرکم استبدال زوج
 لکم مکان زوج و انکم ایدیهن فینظرن فلا تاحذو اینه شیئا ان احذو
 بهما ما و ایمانیه و او خواهد بکار بد و بی جای زن و یکی داشته
 و یکی از ایشان مال بسیار یعنی مهری را سبکی کرده باشد پس نباید بکری
 از آن ان مهر چیزی را ایامیکری از آن مهر از راه نزد و بدهد و بکری
 بیکری او را و حال انکه محقق کرد رسیده از بعضی شما بسوی بعضی رسیده
 بسبب معاشرت و حال انکه گرفتن ایشان از شما پیمان حکم و لا تنکحوا انکم
 و ابائکم من النساء الا ما قد سلف اینه کان فاحشة و مفقاة و خواهد
 انرا که نکاح کرده باشند بدندان شما از زنان مکی آنچه گزشت بدینکه او
 هست کار زشت و بد را می است حرمت علیکم آنها که و بناتکم احوال
 و عتائکم و طالانکم و بنات الاخ و بنات الاخت و امهاتکم اللاتی انصمن
 و احوالکم من الرضا ع و امهاتکم قد بائیکم اللاتی یجوزکم من
 بناتکم اللاتی دخلتم بهن فان لم تکنوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم
 و حلا لکم انباکم الذین من اصلاکم و ان یجمعوا بین الاختین الا ما

قد سلف ان الله کان عفو و رحیما مرام کرده شده بر شما مادران شما
 و در حقان شما و خواهران شما و عقیهای شما و خالههای شما و دختران بود شما
 و در حق انصوا شما و مادران شما انباکم شیوه داده باشند شما و خواهران شما
 که ان شیوه بودن باشند و مادران زنان شما بجز عقد و دختران زنان
 شما که برویش یافته در کنارهها شما ان زمان شما انباکم دخول کرده باشند
 با ایشان پس اکی نباشد که دخول کرده باشید با ایشان پس هیچ بزه نیست شما
 و حرام است زنان بران شما انباکم ان ریشتهای شما اند و حرام است جمع کردن
 میان دو خواهر مکی آنچه گزشت بدینکه صاهت آمرزنده مهربان و الحضانة
 من النساء الا ما سکت ایمانکم کتاب الله علیکم و احلکم ما و ذار و لکم
 ان تتبعوا یا موالیکم حصن من غیر ما یحبون و انتم تعقون بهنهن فای
 نوهن احوالکم قریضة و لا جناح علیکم فاما ان اضمیم به من تعقون
 ان الله کان علیما حکیما و حرام است بر شما ان زنان بکری یا ترویج و عفت باشد
 مکی آنچه مالک ان باشد و دستهای شما نوشته خدا بر شما این حرمان را و طلال
 کرده ان برای شما آنچه غیر اینها باشد ان انباکم طلب کنید در نکاح عالیهای شما
 حال انکه نگاه داشته باشند خود را از حرام غیر نکاح و کان پس آنچه را
 انتفاع گیر بان ان زنان پس بدهد ایشان مهرهای ایشان حال انکه
 است و هیچ بزه نیست بر شما در آنچه از طرفین و صا دهد بان بعد از بعین
 قریضة مهر بدینکه جدا مانا و درست کرد و است و من لم یسطع منکم طولا
 ان ینکح الحضانة للامانات من ما سکت ایمانکم من فتنایکم للامانات
 و الله اعلم با ایمانکم بعضکم من بعض فایحکوهن و ایدیهن اهلهم و انوهن
 احوالکم بالعرف و محضات غیر ما یحبون و لا یحذات احوالکم و لا
 احصی فان انین بفاحشة فعلیهن نصف ما علی الحضانة من العذاب

ذَلِكَ لِيَنْ خَاتِي الْعَنَتِ نِيَكُمْ وَأَنْ تَصِيرُوا خَيْرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 وهر که بنوازد از شاجهت فزونی مال که بخواد نکاح کند زنان آزاد
 مومنان را پس بخواد انچه مالک شود دستهای شان زنان بنده با امان
 و خدا دانا است باین بعضی از بعضی بجهت ازاد وجه بنده پس بخواد ایشان
 در نکاح باذن صاحبان ایشان و بدهید ایشان را مهرهای ایشان را بعرف
 سریع حال اگر بختب باشد زن نکاح و نه گیرنده دوستان نهانی پس
 چون در صد عفت در آیند پس اگر اندر خلعتی بد بچون ناپس برایشان
 نصف آنچه بر زنان ازاد است از عذاب و این نکاح از برای کسی است
 از وقوع در هرام از ثوابی صبر کنید از نکاح که فرزند بنده نباشد بهیچ
 آن برای شما و خدا امر زنده و مهربان بگوید **اللَّهُ يُبَيِّنُ لَكُمْ دِينَهُ يُكْرِهُ عَلَيْكُمُ الْمُنَافَقِينَ**
وَالْمُنَافِقَاتِ الْفَاسِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ الْفَاسِقَاتِ الْأَشْقٰتِ و آنچه را که خداوند
 و راه دانا است نماید شما را راه انکسایگر پیش از شما بودند و باز گردید
 پس شما و خدا دانا است و درست گیرید و الله بگوید **أَنْ تَبُوءَ عَلَيْهِمْ وَبُيِّنَ**
لِلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّوَاهِدَ أَنْ قَبِلُوا مِثْلَ عَظْمًا و خدا میخواهد بر حق
 بیان کرد بر شما و بخواد انکسایگر متابعت شهوات میکند انکسایگر
 که از دین خود بوی دین حق سل کردن بزرگ و میخواهد خدا انکسایگر
 گرداند تکالیف را از شما و حال انکه افزیده شده است از ان ضعیف الحال
بِأَنَّهُمُ الَّذِينَ أَتَوْا طُلُوعَ أَسْوَائِكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَهًا أَنْ تَكُونَ بَحْرًا عَن
قَوَائِمِ فِيمَكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ای انکسایگر ایما
 آورید بخودید مالهای خود را میان خودی وجه شرعی مکی کرده باشد
 نجاة از خنودی از طرفین از شما و مکشد بگوید **بِأَنَّهُمُ الَّذِينَ أَتَوْا طُلُوعَ أَسْوَائِكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَهًا أَنْ تَكُونَ بَحْرًا عَن**
قَوَائِمِ فِيمَكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا و الله

بگو

بگو که کند آنرا یعنی قتل از دوی دشمنی و سخکاری پس ندو باشد که
 در اهرام او را در آتی و این بود اسان است **أَنْ تَجْنِبُوا كِبَارَ مَا تَنْهَوْنَ**
عَنْهُ تَكْفِيرُكُمْ مَسَائِكُمْ وَتَذَكُّرُكُمْ مِنْ خَلَا كَيْمَا ای دوری کنید خطیهای بزرگ
 بدر از انچه مقرر گردید شد بدان آن بوشام و شما بد بهای شما و داخل کم
 شما اجای داخل شدن نیکوی **وَلَا تَقْتُلُوا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ**
لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ فِي قَضَائِهِ
إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ عَلِيمًا و آرزو مبر بدان اصدی انچه کرا فرود برداره
 خدا بان بعضی از شما و بعضی کران برای مردان است از بهر از انچه اندر
 و از برای زنان است بهر از انچه اندر خشن و لکن سوال کنید خدا را از فضل او
 بدر سبکه خدا هست بر همه چیز دانا و **كُلٌّ جَعَلْنَا مَوْلٰی مَا تَخَافُ الْوَالِدَیْنِ وَالْآلَةَ**
وَالذِّیْنَ عَقَدْتُمْ اٰمَانًا مِمَّا تَوْفَهُمْ فَضَّلْتُمْ اِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا
 و از برای هر مال فرادایم و از نان از ان مال که گذاشته باشند پیر و پدر
 پس بدهید ایشان را بهر از انچه بدر سبکه خدا هست بر همه چیز کواه **وَالْوَجَالَ قَوَّ**
مُؤْنٌ عَلَى النَّسَاءِ مَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَیَا اَنْفُسَ اٰمِنِ اَمْوَالِیْكُمْ فَا
لِغَالِبَاتٍ قَائِمَاتٍ خَافِظَاتٍ لِلْعَقِیْبِ مَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِیْ خَافِظَاتٍ
تُؤْتُوهُنَّ نِعَاطُهُنَّ وَاهْجُهُنَّ وَیُفِی الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْتُمْ
فَلَا تَجْعَلُوا عَلَیْهِنَّ سَبِيلًا اِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَرِیْمًا مردان حق است از او و از
 بزدانان با بجز تفصیل داده خدا از عقل و غیران بعضی ایشان و بعضی و بسبب انچه
 اتفاق میکند از مالهای خود پس زنان نیک مطیع اند و محافظت کنند اند
 در غیاب شوهران با بجز مکار داشته خدا و ایچنان زنانیک میسرند تا فرزان ایشان
 پس بپند بدهد ایشان را و دوری کن بیند از ایشان در خواب کاهها و بزنند
 ایشان پس اگر مردان بودای نمایند پس بخوبی بدانان راه غنای بدر سبکه خدا

نَقِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَالطَّاعُونَ وَتَعْمَلُونَ لِّلَّذِينَ كُفَرُوا
هُوَ الَّذِي أَهْدَىٰ مِنَ الْآزِينَ الْأَمْنًا سَبِيلًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ
اللَّهُ فَلَيْسَ بَشَرًا لَّهٗ نَصِيرٌ ایا تکرستی بوی انا تکر دانه شد بد بهر ان کباب
 سیکور و نیکوت و طاعت و میکرند مرانان که کافر شدند اید داه یا فتنه
 اندان انا تکر ایمان آوردند داه ایدان انا فی اند که لغت که کبابان خل
 و هر که را لغت کند خدا پس هر کس نیای بر داه و یاری کشته ام که نصیب
 من المملک فایح الا بوی یونان الناس یضی ایا مرانان است بهر ان یاد شاهی
 پس انفسکام نه همد مردم را عقدا را سخوان مرما ام که یحکون الناس علی
 فانیهم الله من فضل فقد انبنا ال ابراهیم ال کتاب و الحکم و انبناهم
 عظمای احد میزند مردم بر اینه که داه است ایدان خدا ان یحکون خوار
 بحقیق که دایم ال ابراهیم ال کتاب و حکمت و دایم ایدان یاد شاهی بفرکت غم
 من انی یم و یمن من صدقته و کفی بجهنم سعیری پس بعضی از ایدان کیت
 که ایمان آورده باو و بعضی از ایدان کیت که ایمان آیدانه ان او و است
 ایدان ادور فر افرضه الله ان الذین کفروا ایا یاتنا سوف نصیبهم فان کلما
 یضی جلودهم یبذلناهم جلود اخرها لیز فی العذاب ان الله کان عزیزا
 حکما ایدر سیکر انا تکر کافر شدند با یتهای مانع دایم که بر سینه ایدان ایدان
 هرگاه که بیزد و نخته که جلوستهای ایدان بدل کنیم ایدان بوسنه ایدان
 آن بوسنه ای تا انکه بحسد عذاب را به سیکر خدا میباید غالب بدستدار
 و الذین استوا و علوا الضالجات سند علم جنات یفرق من تحتها ال انهار
 خالین فیها ابد الیم فیها انوار فی طهره و ندخلهم ظلالا ظلیل و انا تکر
 ایمان آوردند و کارهای شایسته که خدا رود باشد که در آوریم ایدان
 بوسنه ای که روانست از زیر آنها صوبها مغلد باشند را میجهت ایدان

داشت زنان با کیف و دانت و زود باشد که در آوریم ایدان در سابه کیند شده
 انی الله یامرکم ان تؤدوا الذمات الی اهلها و ایا اکلکم بمن الناس ان یحکوا
 بالعدل انی الله تعالی اعظمکم الی الله کان سمیعا بصیرا ایدر سیکر خدا امر میکند
 که بیهید اما فتنه را بسوی صاب انها و چون حکم کنید میان مردم حکم کنید
 درستی بهر سیکر خدا بنیک و همدل دهن شان بهر سیکر خدا میباید عنوان و بینا مالها
 الذین آمنوا اطعوا الله و اطعوا الرسول و اولی الامر منکم فان منان نعم
 فی شیئ مؤدوه الی الله الرسول انی کنتم یؤمنون بالله و الیوم الآخر ذلك
 خی و اخی تا کونلا ایلوه اجماعکم ایمان آوردید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید
 رسول را و صاصان امر خود را پس اکی فرای کیند در جوی پس تذکیر
 آنرا بسوی خدا و رسول خدا اکی هسید ایمان آوردند بخدا و بوز قیامت
 بهر سیکر بی بر انجام کرد ام قل الذین یحکون انهم امنوا اما اقول البک و ما
 انزل من قبلك لیسئلون انی یحکوا الی الطاغوت و قد امرنا ان یکفرنا به
 و یؤدوا الذمات ان یصلیهم ضل لا تعبدوا ایا تکرستی بوی انا تکر کان سیکر
 که ایمان آورده اند بالجه فرستاده شده بسوی خود ایدر سینه شده پس ایدان
 میخواهند داری بوند بسوی طاعت و حال انکه تحقیق که امر کرده شد اند
 که کافر شوند باو و سخاوه سلطان که کراه کند ایدان که امری دراز صحت ایدان
 قبل کم بقا الی ما انزل الله و الی الرسول ذابت المنا یفین کھنونی
 عنک صدق انکف ایا اصابهم مضیبه عافیت الیم ثم جاؤک
 یخلفون بالله انی اردنا الی الا اصنا تا و تقضیا اولک الذین لعن الله ما فی
 یم فاعض عنهم و خطبهم و قل لهم انکم قولا بلیغا و چون گفته شود
 ایدان ایدر بسوی اینه فرستاده است خدا و بسوی شیعی بقی منافقان
 که ایمان میدارند ان تو بان داشتی بر چگون است هرگاه رسد ایدان مصیبت

بود است بلند قدر منزه کوار و این خفتم بشفقت بلیغها فاعلموا احکما
 من اهل و حکما من اهلها ان یبید اصلها یوقی الله بینهما ان الله
 کان علیها خیرا و اکی قسید مخلقی در میان زن و شوهر بر فرسیدگی
 سوط ان کسان مرد و حاکم ان کسان زن اکی خواهند اصلاح را موافقت
 بدید کنز صایان ایشان بدینیکه خدا بوده است دانا و آگاه و اعبد الله
 ولا تفر کوا به شکیا و بالوالدین احسانا و بنی القربی و البیت و المساکین
 و المجار و بنی القربی و المجار الحنیب و الصاحب بالحنیب و ابی التیل و ما
 ملکتم انما انکر ان الله لا یحب من کان کفرا لا یحب من کان کفرا لا یحب من کان کفرا
 و ادانای مکی بدیاد صبیح و با مادر و پدر بنکوی کین و صاحب فرزند
 بیغان و در و بیان و همایه خویش و همایه بیکانه و مصاحب دیار و
 مسافر و اجماع ملک شده باشد دسینهای شما از کین و غلام و سایر حیوانات
 بدینیکه خدا دوست ندارد کس که باشد خرامنده بفرستد الذین یجکون
 ذیامرون الناس بالکفر و یکتبون ما انهم الله من فضل و اعتد ما للکافر
 عذابا مهیما انما انکر یجکون و امر بکسر مردمان را بکفر و پنهان میداند
 انحراداده بابیان خدا ان فضل خود و آماده کرده بتم مابرای کافران عذاب
 خوار کنند و الذین ینفقون اموالهم بیاة الناس و لا یؤمنون بالله و لا
 بالیوم الآخر و سن یکن الشیطان له قرینا و انما انکر انفا انکس
 مالهای خود را برای نمایند مردم و ایمان می آورند بحد و بدون قیامت و کیک
 باشد شیطان یاد او پس بدیاری است او و ماذا علیکم لو امنوا بالله
 و الذین یمنون و انفقوا بیاة الله و کان الله بایام علیها وجه جلیل
 شکل کرده برایشان اکی ایمان آورند بحد و بدون قیامت و انفاق کند از انچه
 دوزی کرده علیه انصار و بوده است خدا حال ایشان دانا ای الله لا یعلم شیئا

فان تلك حسنة يضاعفها و یؤتی من لده اخر عظیم بدینیکه خداست کند
 ببار و دن یک قدر و اکی باشد شفاعت و بنکوی ذرات کربانند ثواب او را و
 دهد ان قدر از منزهت کلیف ایزا حینا من کل امه یشهد و حینا
 علی هؤلاء و شهد یوم شری یوم الذین کفروا و عصوا الرسول و نولو
 یام الارض و لا یکنون الله حدیثا پس چگونه بود حال کفار چون آور بران
 گروهی کوهی را که برین ایشان باشد و آیم نورا ای محمد بر همه خطایین که گواه
 ایشان باشی در آن دوزخ دوست دادند انما انکر کافرشند و عقیل و در
 ذیدند رسول را اکی مسوی کنند ایشان زمین یعنی در دوزخ کسان ایشان
 و پنهان ندارد در خدا هیچ جوی یا یا ایها الذین امنوا لا تقر بوا الصلوة و انتم
 مکافون حتی تعلموا اما یقولون و لا احسب الا عابری سبل حتی یقتلوا و
 ان کتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الماطة او لستم بالشیاء
 فلم یجدوا ما و فتمموا صعدا فاسحوا بوجوهکم و ایدیکم ان الله کان عقیلا
 غفورا ای انما انکر ایمان آورد بدینیکه نبود پنهان و حال انکه شما مستانیا
 ناکر بدین انچه بکویید و نه حالت جنایت مکی کردند واه باشند تا انکه غسل کنند
 و اکی باشند بعد از احوال سفر یا اید یکی از شما از زمین کودی و یا دست مالد
 بر زنان پس نباید آبی را بر قصد کین خاک را پس ببارد و میهای خود
 و دستهای خود بدینیکه بوده است خدا در کین زنده آمد کاد ان تری الی
 الذین اوینوا نصیبا من الکتاب یشرکون الضلالة و یؤیدون ان یقولوا
 السبل و الله اعلم یا علیکم و کفی بالله ولیا و کفی بالله نصیرا ای انکر میسوی
 انما انکر داده شد اند بفرمان کتاب میفرند کراهی را وی خواهند انکر که گد
 راه دین را و خدا دانا است بحال دشمنان شما و گواه میکند خدا و سوسن گواه
 میکند بحدی باری من الذین هادوا یجرؤن الیکم عن مواضعه و یقولون

با بجز پیش کرده دستهای ایشان پس آید نور اسو کند بخود و بخود گمراهه را
 می نیکو و سزاوار بر ایشان انا انکرمیدانم در دلهای ایشان است
 پس اعراف کن از ایشان و بنده ایشان و بگو مر ایشان در تنهای ایشان گفتار
 با برافت و ما استغفر الله و استغفر لهم الرسول لوص الله تو را حقیقا و تقریر
 جاد آن فاستغفر الله و استغفر لهم الرسول لوص الله تو را حقیقا و تقریر
 هیچ متوجهی که انکه اطاعت کردی مستغفری خدا و اکی انکه ایشان چون سم کردند تنهای
 خود را آیند تو پس طلب آرزیش کشتن خود را و طلب آرزوی کز برای ایشان
 هر آینه یا بعد خدا و تو به بدین مهربان فلا و دریک لا یؤمنون حتی یحکوا حکما
 شکر بکنیم هم لا یحکون فی انفسهم هر جا که قضیت و حکم را بکنیم این یکی
 بود و کار کن که ایمان نیاورند تا انکه حکم سازند و در این خلافت در میان
 ایشان پس غیباید در تنهای ایشان شکی از انچه حکم کردی و کردن نهند کردن
 فها قد و کونا که ما علمیم ان اقلوا انفسکم او اخر صوامین دجاریکم فاعلموا
 الا اولئکم و کونا که ما علمیم فاعلموا ان یخطون به کما ان صلی الله و آله و سلم
 لا یمنونهم من لدنا اجر عظیم و کونا که ما علمیم فاعلموا ان یخطون به کما ان صلی الله و آله و سلم
 بودیم بر ایشان که بکشید خود هاتان یا انکه بیرون شوید از خانه هاتان غمگین
 می انگی از ایشان و اگر انکه ایشان کردند بی بر اینند می دهند بآن هر آینه
 میباید به حق مر ایشان و سخت از صفت نبوت و در این هنگام هر آینه بدهیم
 ایشان از نزد ما نزدی بزرگ و هر آینه هدایت کنیم ایشان براه راست و حق
 بطع الله و آله و سلم فاعلموا انکم الله علیکم من النبیین و الصادقین
 و الشهداء و الصالحین و حق اولئک تحقیقا فاعلموا انکم الله علیکم من النبیین و الصادقین
 علیما و هر که الهامت کرد خدا و رسول را بر ایشان با آنا فی انکه انعام کرده
 بر ایشان از سغیران و صدیقان و شهیدان و صالحان و دیگر نیکوایان از جهت

این بخاتمی است از خدا و کلامت میکند خدا مر ایشان که ما ناست با آنها انکه
 صد اخذ کرد فاعلموا انکم الله علیکم من النبیین و الصادقین و الشهداء و الصالحین
 مصیبه قال قد انتم الله علی ان کما انی نعیم عظمای و لکن اصابع فقل
 الله لیسولن کما کم یکن بیکم و بیکم مودته یا کنتی کنت نعیم فاعلموا انکم
 عظمای ای که ایضا انکه ایمان آورید فرایید صلاحات را پس بیرون دهید
 که و بسیار یا بیعت دو به یکی به رزیک بعضی از اهل آینه کیت که در نیکو
 پس اکی در سدا ایشان مصیبتی که بکس تحقیق انعام کرده خدا بر من در نیکو غیبا
 با ایشان که اهل و هر آینه اکی در سدا ایشان غیبتی از خدا هر آینه کوبد این که کوبد
 بنوده میان را و میان او دوستی امیکاش من بعد با ایشان پس در نیکو میباید
 در نیکو بر نیک فایق ان فی سبیل الله الذین یسرون الخیوة الذین بالاحق و حق
 یقایل فی سبیل الله فیقتل او یقتل سوف کونیها جبر عظیم پس باید کار کرد
 کنند در راه خدا انانیک صغیر کنند کافند بیاد با صفت و هر که کار کرد کند در
 ضای کشته شود یا غالب شود پس بداند که میبدهیم او از مزی بزرگ
 و مالکم لا تقاقلون فی سبیل الله و استغفر لهم الرسول لوص الله تو را حقیقا و تقریر
 الذین یقولون دینا اخر ضامن هذه القرية الظالم أهلها و اجعل لنا من کلامک
 و لکن اجعل لنا من کلامک نفیرا و هیست مر نیکو که کار کرد غمگین و در این
 دست تمام مکان از مردان و زنان و فرزندان انانیک میگویند و در کار ما چون
 کن کار از این صغیر که تم کرده کان این اهلان و بکن از ما از نزد خود دوستی
 و بکن از ما از نزد خود یاوران الذین یقایلون فی سبیل الله الذین یقولون کفر یقایلون
 فی سبیل الظالمین فاعلموا انکم الله علیکم من النبیین و الصادقین و الشهداء و الصالحین
 انانیک ایمان آورند کار کرد بیکند در راه خدا و انانیک کافند کافند کار کرد
 میکنند در راه طاعت پس بکشید دوستان شیطان را به رزیک می نیکوایان بنوده است

هر انبیه کرد آورده شما تا دفع قیامت که نیست شکی در آن و کسب دست کوف
انصد ان بهت خود انداخته فَاَلَمْ يَكُنْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٌ وَاللّٰهُ اَرْكَسُكُمْ
عَمَّا كَسَبُوْا اَنْ يَّجِدُوْنَ اَنْ يَّهْدُوْا مِنْ اَصْلِ اللّٰهِ وَمَنْ يُّضِلِلْهُ اللّٰهُ فَلَنْ يَّجِدَ لَهُ
سَبِيْلًا پس چیست که در میان دو گروه وضاع شوند و کسب ایشان را بسبب
افچه که کسب کرده اند ایا میخواهد که هدایت کنند که راه کرده او را
و حال آنکه هر که راه کند خدا بر هر کس نیای مراد می و تو او کفر و
كَا كَفَرُوْا فَتَكُوْنُ سَوَءٌ فَلَا تَحْزَنْ اِنَّمَا اُولَئِكَ هُمُ الْبَٰرِحَةُ پس
اللّٰهُ فَلَا يَكُوْنُ اَعْدَاؤُهُمْ وَاقْتُلُوْهُمْ صَبِيْرًا و لا تحزنوا منهم و لا
وَلَا تَقْرَبُوْا اِلَّا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اِلَى الْقَوْمِ يَنْبَغِيْكُمْ مِّمْلَانًا او جاؤ که طهر
صَلُّوْهُمْ اَنْ يَّقَاتِلُوْكُمْ وَيَقَاتِلُوْا اَقْوَمُ لَهُمْ قاتلوا الله لعلهم عليكم
تَقَاتِلُوْكُمْ فَاِنْ اَعْرَضُوْكُمْ فَلَمْ يَقَاتِلُوْكُمْ وَالْقَاتِلُ الْبِكْرُ فاجعل الله لكم
عَلَيْهِمْ سَبِيْلًا و دوست دارد که اگر فریبید هم آنکه کار فریبند پس باید
یکسان پس نباید فرایید این ایشان دوستان تا آنکه همت کنند در راه خدا
پس اگر روی گردانند پس فرایید ایشان را و بکشید ایشان را هر جا که باشد
ایشان را و فرایید از ایشان دوستی را و نه با و دریا می آتانی که بسوند
میکنند بسوی کوهی از میان شما و میان ایشان بهمانی با آنکه آیند شما در
حالتیکه تنگ شده باشد سینه ایشان آنیکه کار دارند کنند شما را با بکشند
از خودشان و اگر خواهد خدا سلطه سازد ایشان را بر شما پس کار دارند کنند
پس اگر گوشه گوی کشند شما را پس کار دارند کنند شما را و در اندازند بسوی شما
صلح را پس قرآن نداده خدا برای شما و ایشان را لَهُوَ السَّجْدَةُ و ان احزبن
مِنْ يَّوْمٍ اَنْ يَّامُنُوْكُمْ وَاٰمَنُوْا قَوْمَهُمْ طٰٓءُ و قُوا اِلَى الْفِتْنَةِ اَرْكَسُوْا
فِيْهَا فَاِنْ لَمْ يَنْقُصْ لَكُمْ وَاٰمَنُوْا اَلَيْكُمْ اَلَيْكُمْ اَلَيْكُمْ اَلَيْكُمْ اَلَيْكُمْ اَلَيْكُمْ اَلَيْكُمْ اَلَيْكُمْ

صید

حَبِيْرٌ تَفِيْقُوْهُمْ وَاُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطٰنًا مَّأْمُوْنًا و زود باشد که
بیاید و بگویند که میخواهند که بییم کنند شما را و بییم کنند گروه خود را
هر وقت بگویند بسوی فتنه نگویند و اگر در میان پس اگر گوشه نگویند
شما را و در اندازند بسوی شما صلح را و باز دارند دستهای خود را بر فراغ
ایشان و بکشیدشان هر جا که بیایدشان و این گروه را گردانیدیم برای شما
بر ایشان سلطه بود و اما کان لم یکن اَنْ يَقْتُلْ مَوْمِنًا الْاِثْمَ اَوْ قَتَلَ
مَوْمِنًا خَطَاةً فَتُخْرِجُ مِنْهُ رَقِيْبَةً مَّوْمِنَةً وَاِنْ يَّكُنْ اِلَى اَهْلِهِ اِلَّا اَنْ يَّصْلَحَ
فَاِنْ كَانَ فِيْ قَوْمٍ عَدُوْلٌ لَّكُمْ وَّهُوَ مَوْمِنٌ فَخَرِّجُوْا رَقِيْبَةً مَّوْمِنَةً وَاِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ
يَنْبَغِيْكُمْ مِّمْلَانًا فیدیه مملکه اهل و خرد و رقیب مومنین مومنین مومنین مومنین
يُجَدِّدُكُمْ شهرین مستانین لوقه من الله وکان علی اصحابی و عیال من
مومنین که بکشند مومنین کوز روی خطا و هر که بکشند مومنین از راه
خطا بر کفاره او آزاد کردن کسب است و دینه قرار داده شده بسوی
کسان او می آنکه بصف کنند پس اگر بوده باشند از کوهی که دشمنند
شما را و او مومنین است پس کفاره آزاد کردن کسب است و اگر بوده باشد
از کوهی که میان شما و میان ایشان بهمان است پس دینه قرار داده شده
است بسوی کسان او و آزاد کردن کسب مومنین پس هر که نیاید از این گروه
کوفتن دو ماه بدر پس تا بدهد باشد بوی از خدا و بیا شد خدا و انای در است
کردار و من یقتل مومنا سجد الخ و جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه
و لعنه و اعتد له عذابا عظیما و هر که بکشند مومنین عذاب جزا او در آید
که جادید باشد در آن و ضم خداست بر او و دینت کرده خدا او را و مهیا کرده
برای او عذاب جزا که یا کما الذین آمنوا و اصابهم فی سبیل الله فقتلوا
وَلَا تَقُوْلُوْا لِمَنْ اَلٰی الْبِكْرُ اَلَمْ لَسْتُ مَوْمِنًا و تبخون عن حبیة الدنيا

ایمان و قوی بر نبوت ایمان و اذ لا یقیناهم من لدنا اجر عظیم
 هم صیفا مستقیما و انگاه هراینه سید ایمان از نزد خود مرد بزرگ
 و هراینه هدایت بکرم ایشان داده است و من یطیع الله و الرسول اولئک
 مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و انصفا
 لیلین و حسن اقلک رفیقاً ذلک الفضل لیلته و کفی بالله علما و هر که
 زبان بود خدا و رسول خدا را پس ایشان را با انکاسکم انعام کرده خدا ایشان
 از بخیران و راست گوین و کشته شدن در راه خدا و صالحان و بیکران
 ایشان از حقیقه رفاقت این نواب و کرامت از خدا است و بسو خدا در
 حال کون عالم بواجب الامور یا انما الذین استوفوا جنتهم ما یفرحون
 لما اتوا و انفر و اجتمعوا ای انکاسکم ایمان امر بدینا کیر بد صلاح خود را
 پس برود بفرادی با برود به هم با هم ذلک منکم لمن یطیعن فای اصابتکم
 مضیبه قال قد انعم علی ائمه ائمه معهم کهنه و بدین بکران شما
 هراینه کیکر بار سیدان از غزای شما که رسیده شما حق گویند بحقیق
 که انعام خدا برین که بودیم با ایشان حاضر و لائق اصابتکم فضل من الله لبقول
 کانکم یتیم و یتیمه مودة یا لیتیم کنت معهم فافوز قود عظیم
 و اکی رسد با ایشان بصری از خواهر اینه گویند کویا بنود سیاه شما و ایشان
 هم دوستی ای کاشکی من بودی با ایشان تا فریونی یافتی فریونی
 بوزن فلما قاتل فی سبیل الله الذین یشرکون الحیوة الدنیا بالآخره و من
 یقاتل فی سبیل الله فیکل او یغلب فوف نوبته اجر عظیم ای باب
 که کار زار کنند در راه خدا انکاسکم میفرود شد زندگانی دنیا در
 اخره و هر که کار زار کنند در راه خدا پس کشته شود یا غلبه کند پس بود
 باشد که بهیم او را من در بونک و ما لکم لا تقا یلون فی سبیل الله و

المسفقون

والمسفقین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا انصرنا
 من هذیه الفریة الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنک ولیا و اجعل لنا من لدنک
 نصیرا و جیست شما که کار زار نکند در راه خدا در خلاص ضعیفان از
 مردمان و زنان و کودکان انکاسکم میگوید ای بصره کار ما چون بر ما از
 این شهر مکه که سعادند گمان او و فراده از برای ما از نزد خود و سنی
 و فراده از نزد خود یادی دهند الذین استوفوا یقاتلون فی سبیل الله
 و الذین کفروا یقاتلون فی سبیل الظالمین فقاتلوا اولیاء الشیطان
 ای کید الشیطان کان ضعیفا انکاسکم کار زار میکشد در راه خدا و انکاسکم
 انکاسکم کار زار میکشد در راه طاعت پس کار زار کنید با دوستان شیطان
 بدین سبب که شیطان سست است ام قد الی الذین قبلکم کفوا الذین
 و انعموا الصلوة و اتوا الزکوة فلما کتب علیهم القتال ای افری منهم
 یجشون الناس کخبیة الله او شد خسته و قالوا ادینا لم کتبت علینا
 القتال لولا افرضنا الی اجل قریب قل متاع الدنیا قلیل و الاخرة خیر
 لمن انفق و لا یظنون فستلک اباه بیسی انکاسکم گفته شد از برای ایشان باز
 دارند دستهای خود را و به پای دارند غنا را و بدهند زکوة را و همچون
 نوشته شود بر شما کار زار از وقت کروی از شما و سست مردمان را مانند
 سبیل از خدا تا سخت تر میسبب و گویند ای بورد کار ما را نوشنی و ما
 کار زار و چرا هست ندادی ما تا زمان نزدیک بگوی خود بر خود دادی این
 جهان انکاسکم است و آن جهان بهیست از برای کسی که بوهی کار است و سست
 کرده شوند بمقدور بوشه من بالین ما تکلون فی ابدکم الموت و لو کنتم فی شوق
 مستقبله و ان یضیحم حسنه یقولوا هذیه من عند الله و ان یضیحم حسنه
 یقولوا هذیه من عندک قل کل من عند الله فما لکم و الا لکم القوم لا یحکمون

حقیقتاً هر کجا باشد در باید شهادت مرگ و اگر باشد در خمرهای بلند علم
 و اگر برسد بایشان بیک گویند این از نزد خداست و اگر برسد بایشان سینه
 گویند این جان از دلو است بگوای خود همه از نزد خداست بر چیستان
 کرده و اگر نزد یک نیشوند برانکه در یافت کنند سختی را ما اصابک من حسنة
 فی الله و ما اصابک من سیئة فی نفسک و ان سلناک للناس رسولا و کنی
 بالله شهیداً و اگر رسد بتو بیک پس از جانب خداست و اگر رسد از بدی
 پس از جانب نفس تو است و مرستادیم ما تو را از برای مردمان پیغمبر و کفایت
 میکند در حالیکه گواه است من یطع الرسول فقد اطاع الله و من تولی
 فانا سلناک علیهم حفظاً که اطاعت کند رسول خدا پس اطاعت خدا را کرده
 و هر که اراض کند پس بر ستادیم ما تو را بر ایشان نگاه بان و بقولون طاعة فا
 فاذا بعدوا من عندک بکت طایفة منهم غیر الذی نقول و الله یکنب
 ما یشعرون فاعرف من غمهم و توکل علی الله و کنی بالله و کنیلاً و بگویند کافر را
 بردارست پس چون بمردان از نزد تو به سب کاری سان نذره ای را
 غیر آنچه میگوئی تو خدا میگوید اگر را همی سازند پس اراض از ایشان و اعتماد
 بر خدا و کفایت میکند در حالیکه کار گذار است آفلا یبدع بعد القرآن و لو
 کان من عند غیر الله لوصفوا فیهم اختلافاً کثیراً پس ایا اندیشه میکند در میان
 و گویند از نزد غیر خدا را سینه یافتندی در آن اختلاف بسیار و لیا جاء
 هم امر من الامن او الخوف اذا عوا به و لو دعوه الی الرسول و الی اولی
 الامر منهم لعلهم الذین یستنبطونه منهم و لولا فضل الله علیکم و رحمته
 لا تبعکم الشیطان الا قلیلاً و چون امد بایشان کاری از امن یا ترس اشکار
 بآن و اگر بان گردانیدی از ابوی رسول خدا و صاحب امر از ایشان هر اینه
 میلند او انکابیک میروند و او انداز از ایشان و اگر بر فضل خدا بر شما و خیر

او را سینه بروی میکردند شیطان را مکی اندکی فقار یل فی سبیل الله لا یكلف
 الله نفسک و صریح المؤمنین عتی الله ان ینکف بامس الذین کفر و الله
 استدل بامسا و استدل تنکلاً پس کار از دکن اعمده در راه دین خدا تکلیف
 مکن مکی نفس را و برانکیزان مؤمنان را شایسته گردان و در راه جاسانک و اگر
 کار برسد و خدا سخت قیامت از حیثیه کارزار و سخت تر است از حیثیه
 من ینفع شفا سفاقة حسنة بکن لدر نصیب فیها و من ینفع سفاقة حسنة
 بکن لدر کفیل فیها و کان الله علی کل شیء مقبلاً که شفاعت کند شفاعت بکن
 دست بهره آن آن و هر که شفاعت کند شفاعت بدی باشد مراد بهره آن آن
 و بوده است بهره چیز توانا و ایا حبیبتیم تحبوا یا حنین فیها و در دها
 ان الله کان علی کل شیء حسیباً و چون سلام گردیده شود بدیاری پس سلام کنید
 بیکوئان از یابان گردانید همانا بدرستیک سلامت بهره جوئان الله لا اله الا
 هو یجزمکم الی یوم البیعة لادیب فیهم و من اصطفی من الله حدیثاً معبود
 حق بیست صدای مکر و اگر جمع کند شمار البت در روز قیامت که همگی بیست صد
 و کسبت راست کرد خدا را بحی و قالکم فی المفاقیق فیستین و الله انکم
 بما کسبوا التوبون ان یهدوا من اصل الله و من یضلل الله فلن یجد له
 سبیلاً پس چیست شمار در شان سفاقان دو کوزه و خدا فکون ساد گردان
 را با بجز کسب کرده بودند ایا سنجو اهد کرده فایند کسی را که کراه کرده صد
 که کراه کرده خدا پس هر کز بنای از برای او هیچ دای و دلو و تو کفر و کافر و
 فتکون سوا فلا یخلفوا فیهم اولیاء صقی بها من سبیل الله فان تو لغد و هم
 و انزلهم حبیب و مبدع قوم و لا یخلفوا فیهم و لیثا و لا یخلف و دوست مید
 انکه کار با سنجو اهد کرده فایند کسی را که کراه کرده صد و کراه کرده خدا
 بیکوئان از ایشان دوستی نا هجی فایند در راه دین خدا پس اکی بر گردند پس بیکوئان

برهمنی شایسته و اسلمه را و دوست دارند انانیکم کافر شدند انیکم غافل شوید
از سلمه فان و کلا بنیان بر هجوم آوردند بر شما هجوم آوردند و احدی نیست
باکی بر شما اکی بود باشد بنات بخشی از باران یا بوده باشد ناخوش از انیکم
بکزارید سلاهای خود را و فرار کنید برهمنی تا ناله برست که خواصها کرده برای
کافران عذاب می خوانند پس چون کز او بداند پس یاد کنید خدا را در حال
استادگی و دشمنی و بر بهلوهاتان بر چون آرام گرفتید پس بپا دارید و
دایم برست که نماز میباشد بر مؤمنان واجب موقت و لا تقنوا ابتغاء القی
ان مکروا اما المؤمنون فایهم بالکون کما نالمون و تقنوا عن الله کلا یوجوب
و کلا الله علیما حکما و مستی نکند و حقن کرده خود اکی بوده باشد
الم یبیدل پس برست که ایشان الم یبیدل همچنانکه الم می بینید و امید دارید
از خدا بجز آنکه امید ندارند ایشان و میباشد خداوندی در دست کرم و انا انما
اللیک الکتاب بالحق لیقولن انما اولیک الله و لا کون لیخافن منکم
ببرست که فرستادیم نبوی نو قرآن بوسی تا انکه حکم کنی میان مردم با آنچه که
غوده بود خدا و نباشی تو مر ضیانت کشد کافر از دشمن و استغفر الله
ایا الله کان حقوفا و حقوا و طلب آمرزش کن خداوند برست که خداوند آمرزش دهد
و لا یجالیل عن الذین یخفون انفسهم ای الله لا یحب من کان خوفا انما
و مجادله ممکن آنا بایا که ناراستی میکنند با تنهای خود برست که خداوند
ندارد کسی که میباشد ضیانت کشد کناه کفار یخفون و لا یخفون
من الله و هو معهم ان یتقون ما لا یخفی عن النور و کان الله یما یعلون
محیطا مبغی سندان مردم و غیبی سندان خدا و حال انکه او با ایشان است چون
می کاند انچه را که بسند ندارند ان گفتار و میباشد خدا با آنچه میکنند لحاظ
کشد ها انکم هولاء کاذبن حکم فی الحیوة الدنیا فی مجادل الله عنهم

یوم الطغیة انما یكون عظیم حکما انیکم شایسته که کاندازد کرد بدان ایشان در
دنیای پس هر که بگذارد از کس با خدا از ایشان در دوز قیامت یا انکه بوده باشد
بر ایشان نکهت و من یقول سو او یظلم نفسه ثم یتغفر الله فیه الله حقوفا
و حقما و هر که میکند بدو یا انکه تم کند حق خود را طلب آمرزش کند خداوند
با خداوند آمرزش دهد و ان کتب ایماننا یکسبه علی نفسه و کان الله علیها
حکما و من یکتب خطیئة او اثم یتیم به فیهنا فیهنا فیهنا و انما
بیشا و هر که کس کند کناه او این لعنت جز انکه کس کند او را بدای من خود
و میباشد خداوندی در دست کرم و هر که کس کند کناه او با انکه شایسته
اندازد بدای کناه او این خصله بر او است و کما فی هدیما و لا یظلم
علیک و رحمته تحت طائفة منهم ان یظلمک و ما یظلمون الا انفسهم
و ما یضربک فی کتفی و انزل الله علیک الکتاب و الحکمة و عملک کلامه و کان
تعلو و کان فضل الله علیک عظیما و اکی نبوی فضل خدا بر تو و رحمت او و هر که
فضل کند ندی طایفه ان ایشان که کراه کند نو و کراه نکند مکن نهی خداوند
و در میان محو ساند نو و اهی و حق و فرستاده خداوند کتب او را و حق و امر
نو و اهی و اکی نبوی که بدای و میباشد فضل خدا بر تو و رحمت او و حق و کفر
من یخفون الا من امر تصفیة و معروف او اظلم منین انان و من یقول
ذلک ابتغاء مرضات الله فحق تو تسم امر اعظم است ضیعی و سبب
از بجوای ایشان مکی انکه امر کرده نصیحه یا نیکی یا صلح میان مردم و هر که
مکند انکار از جهت خشنودی چنان ضایع شود باشد که بهیمن او را مرد
بنسب و حق کما یقی الو سوا من یقول طائفتین که الهدی و یتبع غیر سبیل
المؤمنین تو که طاعتی و فصل جهنم و انت مضیر ان الله لا یغفر ان شرک
به و یغفر ما دونه ذلک لمن یشاء من بکره بالله فقد ضل ضللا

وهر که خلاف کند سواد را پس از آنکه ظاهر شد برای او آن جهت هوا بند
کند عریضه مؤمنان را با آن دهیمنی آنچه را اختیار کرده و در سائیس بدو دین و بد
باز کنت است دوزخ به بر ستم ضل غیا آمدند انکه ترک آلوده با و و مبارزد
افترای عز از اینست برای هر که خواهد هر که ترک آورد پس تحقیق که کراه
شده است که هر دور از حق این بدو که من دعوایه انا انما و این بدعوایه انا
که بطلان مرید گفته الله و قال لا تحزن فی عبادت نصیبا مفروض و لا
صلیتم و لا منیتهم و لا امرتهم فلیتکون اذان الانعام و لا امرتهم فلیتکون
خلو الله و من یخیر الشیطان و لیس الله یفقد حیرت و انما لیس الله یفقد
و یمنی و یمنی الشیطان الا عرفت اولئک قلوبهم غفلت و لا یجدون عنها
محصلا میخوانند غیر از او مکی ماد کان و میخوانند مکی میخوانند شعله
که لغت کرده او را خدا و گفت شیطان هر آنکه فراموش است از بندگان تو
به حق فرض کرده شده و هر آنکه کراه است ایان و با آن در اندازم البته ایان
و امر میکنم البته ایان را پس هر آنکه بنده گویند عباد بایان و هر آنکه امر
فرماید ایان را پس البته تغییر دهند خلق خدا و هر که فراموش است شیطان دوست
از عریضه پس تحقیق که زبان کرده زبان فاضل هویدا و عین میدهد شیطان ایان
و آرزو مند میکند ایان و وعده میدهد ایان شیطان مکی از راه غرور
و فریب ایانند که جایگاه او شان است دوزخ و فراموشی از آن که کلاه
و آتین آمواد و عمل الصالحات سند علم حجاب تجردی و غنایه الکهار خالین
منها ابد و کلامه صفا و صفت صفت من الله قیلا و آنا بیکر امان او و مندرگردد
کارهای سائیس نبود باشد که در آوری ایان با صفتها که روانی از زیر
آنها جریها و حالیکه جا دیدان بلند را بپایه و عده ضل است است و است
را سکر و تر خدا در گفتار لیکن یا نایتم که و لا اما فی اهل الکتاب من یعمل

سود بخیر به ولا یجید که من دعوایه انا و لا نصیر منیت با آن و عریضه با آن
اهل کتاب هر که کنت بدو بر او مرده شده و بایان و نیاید مراد از آن ضل و کوش
دین باوری و من یعمل من الصالحات من ذکر او انی و هو مؤمن فالیکن یضو
لغته و لا یظنون لغته و هر که کار کند از کارها سائیس از مردمان و عدا که
او مؤمن باشد پس ایان در آید به عبت و اسم کرده شوند عباد هست خرمای
و من آمن و یمنی اسم و وجهه لله و هو یمن و یمنی مکتب ایانهم حبیب و لا یخاف
الله ایانهم ظلم او کنت یمنی از جهت پس از کسی که کردن نهاده ذات و
بدای خدا و حال انکه او بنیکو کار شد و بهیمنی کرد کین ایانها پاک یمنی و فرا
کین من خدا و هر که دوست و یمنی فایان التوای و فایان الارض مکان الله و یمنی
یکلی خطا و در حد است ایانها و ایمنی زمین است و بیاید خدا و هر که
اطاعت کنند و کنت یمنی و لا یمنی قل الله یمنی و فایان علیک و لا یمنی
فایان لایان الا فی الاو یمنی فایان کین و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی
من العواید و ان تقووا للشیانی بالیقین طحا یفعلوا فی حیوان الله کان
یمنی و یمنی در دوزخ بکوش حکم میکند شایان و ایان خوانند
میوید بر شایان کتاب قرآن در یمنی زانای بیکر نهاده ایان ایان و ایان واجب شده
مر شایان و میل دارد که نکاح کند ایان و صعبه صالان از کوه کاف و لایک
با سبید بر یمنی بعد است و ایمنی میکند از حیوان بدو سبک شد بیاید بایان
خانا و ان امر الخاف من یعملها سوئی او ایمنی و لا یمنی علیها ان یمنی
میتیم اصل و الصلح حی و احضرت الانفس الخ و ان حیوان و تنقوا فایان
کان یا فاعل حیوان و کی نف بدو از کوه پس از جهت نور با عریضه
پس منیت باکی بر آنها که صلح کنند میان ایان صلح کردی و صلح یمنی
و حاضر کرده شود نفها بخل و انیکم بنیکر کین و بهیمنی بدو بدو سبک شد

باطن کفی میان مردمان باجه نمودن خدا و بوده باشی مرخصانت کنند
 خصوصت کنند و استغفر الله ان الله كان عفوا رحیما و طلب امرش کن خدا
 را بدستگیر امرند هرمان است و لا تجادلین الذین تجادلون انفسهم ان الله
 لا یحب من کان ذواتا انما و عبادله کن با انکسانیک ضیانت کند با تنهای
 بدستگیر خود است عید انکسان کند بنه کار را یستحققین الناس و لا
 یستحققون الله و هو معهم ان یدعیون ما لا یرضی عن القول و کان الله عا
 نعلون یحطاینها ان یستوندان مردمان و ینهان عیستوندان خدا و حالاکم
 او با ایدان است چون تدبیر کن اجه خدا را غنی نیست ان گفتار و هست خدا
 باجه میکند محیط اطراف کنه ها و تم جاد کنتم عنهم الذین انی یجاد
 الله عنهم یوم القيمة کم من یکن علیهم و کلا ایدان خصوصت میکند برادران
 از ایدان و ذند کانی دنیا پس کست که مصورت کند با خدا از برای ایدان در بعد
 فیات با کست اکن باشد بر ایدان نکلان و من یقول سو او یظلم نفسه
 ثم یستغفر الله تجید الله عفونا و رحیما و هر که کند بر بر با ستم کند بر نفس خود
 پس طلب امرش کن خدا را باید خدا را آمرند هرمان و من یکتب انما ما قفا
 مکیه علی نفسه و کان الله علیها حکما و هر که کب کند بر دایس بدستگیر
 او دایس خود و هست دایس در دست کار و من یکتب خطیئة او انما ان یوم
 قریبا فقد اعمل بها نائا و انا امینا و هر که کب کند صیور یا کیره پس به اندازد
 بان بیکسای دایس یخفوق که بر کوفت به نای را و بنه هویدا و کلا افضل الله علیان
 و رحمت طافه انهم ان یصلون و ما یصلون الا انفسهم و ما یصلون
 من یصل و ان الله علیک الکتاب و الحکمة و علما ما کن تعلم و کان فضل
 الله علیک عظیما و انی انی ضای بود بر تو و رحمت او هر انبه قصد کردی
 کروی از ایدان که کرام کن و دایس عیستون مکن تنهای خود را و زمان عیستون

هم جو و فرستاد خدا بر تو قرآن را و دانش را مع السلام و با تعلیم داده نور الهی عید
 و هست فضل بر تو بزرگ لا یجری فی کثیر من جوامع الا امر تصدق او معرفه
 ایدان یقن الناس و من یفعل ذلك ابتغوا مرضات الله فوفی لهم امر
 عظیما هیچ خبر نیست در سبیدی ان را ز هلا ایدان کی اکر و باید بصفه یاب
 ملکوی با بصل در میان مردمان و هر که این را کن از بهر حق شنو و ضای پس
 باند که بهیم او را مرد بزرگ و من یساقی الوصلین یقن فانیقن که الهی
 و تتبع غیر سبیل المؤمنین نولیم ما نوقی و فصل جهنم و ساءت مفسر و هر که ظ
 کنر با سول بعد ان اجه ظاهر شده باشد مر او راه دست و چه دعو کند
 راه مؤمنان بان کن اید او را در اید ایدان کرده است و بعد اندانیم او بر دین
 و بدو ایدان کنی است ایدان الله لا یغفر ان یزکک به و یغفر ما سوا ذلك
 ان یزکک و من یزکک بالله فقد ضل ضل لا یغفر ان یزکک به و یغفر ما سوا ذلك
 او به او و می امرند غیر این هم کاندان او بری که خواهد و کی مشرک او را عید
 بن عیسی که شده است کرامی دعوان حق ان یذعنون فی دعیه الا ان انا و ان
 بدعون الاسطفا امرینا یخو انان غیر خدا ملکات و نبات و عری و میخوانند
 مکی شیطان مردودا لعنه الله و قال لا یخذلن من عبادک نفها مفرضا شیطان
 مردودا لعنه الله خدا او را و گفت هر انبه خود مردودا شدیم هر انبه فرا گیر
 نوحی معلوم و لا یصلیتم و لا یستقیم و لا یزکک و لا یزکک و لا یزکک و لا یزکک
 منهم فلیغی فی خلق الله و من یخذل الشیطان و یکتب ان یدعیون ما لا یرضی عن القول
 و ان الله علیک الکتاب و الحکمة و علما ما کن تعلم و کان فضل
 الله علیک عظیما و انی انی ضای بود بر تو و رحمت او هر انبه قصد کردی
 کروی از ایدان که کرام کن و دایس عیستون مکن تنهای خود را و زمان عیستون

انضو گویند ای ابا بنویم باشد و اگر باشد مکاران اینهمه گویند ای ابا دست نیافتیم
 بر شما و این نداشتیم شما را ان مؤمنان بر شما حکم کردند میان شما در دو روز و شما
 در هر کس قرار ندهد خدا بر وی کافران و مؤمنان را هیچی این منافقین بخود
 الله و کوه حاکم می خایند اقاموا الی الصلوة فاموا کالی یوم اکن الذین ولینذکون
 الله الا کفیل من بین یمن یمن ذلک لای هو لای ولا الی هو لکون یضل الله
 قل تجد کرسیکم منافقان ضعه سیکمل ضلوا و ضاوعه سیکمل لیسائل
 در راه بایستند بسوی نماز بایستند با کالت کند با کند مردم را و باید
 خدا ملک اندک و در بهم زمانند میان دین نه بسوی انیک و نه بسوی اکثره
 و هر کس که کند خدا بر هر کس نیای بر او راهی و ای آنها الذین اسئل الله
 الکافرب و ای الایة فی حق المؤمنین ان یقلون ان یجعل الله علیکم سلطانا
 مبتیا کوه ایمانکم ایمان آوردید نباید که فرایک و کافران و ستان ان غیر مؤمنان
 ایام خود بگردانید خدا بر خودتان سلفی هو بد ای المنافقین فی الذل
 الاقل فی انان ذلک تجدکم انضوا الا الذین فابوا و کله او اعصوا الله
 و اطعوا انتم الله فاکلک مع المؤمنین و سوف یوفی الله المؤمنین اجرهم
 عظیمای بر سیکم منافقان در پانجاه فرودان آتی و هر کس نیای بر او راه
 یاوری می آید انیک نوبه کردند و بصلح آمدند و ضد شدند بخدا و حال که عینک
 دینک از او ای بر او راه با مؤمنان اند و در و باید که بدهد خدا مؤمنان را
 مزد بزد ما نفعل الله بعدایکم ان شکموا انتم و کانا الله ساکرا
 علی اجمیع مکنض عذاب شما اگر شک کنید ایمان آوردید و حال اگر بیایید
 شک بر نیند دانا لا یجبه الجهر بالحق و القوال الامنی صلم و کانا الله سمعا
 علی دوست ندارد خدا اشکار کردن بعد از ان گفتار می آنکه تم کرده شد
 باشد و ملیا خدا شنوای دانا ان یثبها صلی الوخفوه او تقضوا حق سئ

فان

فای الله کای عفو قدینا انی ظاهر کید سیکم و ای ایمان دارد و او را یاد رکیزید
 ان بدی پس بر سیکم خدا میباید در گذرند و تا ان الذین کفروا بالله و رسوله
 و یقولون ان یقرؤا بین الله و رسوله و یقولون لو من بعض و کفر بعض
 و یقولون ان یخلفوا بین ذلک سیکم اولک هم الکافرون حقا و اعذنا
 الیکافربن عذابا مهینا بر سیکم انانیکم کافر شدند بخدا و بجهان او و مجتهد
 کردی انی گفتار میان خدا و سچوان او و سچونید ایمان آدم بعض و کافر
 شوم بعض و بخوانند که فرایک و میان ابن راهی ایمان او شایسته
 کافران از روی داسقی و مهیا کردیم ما برای کافران عذاب خدا کندند و ان
 اسوا بالله و رسوله و کفر یقرؤا بین احدیهم اولک سوف یؤتیهم
 اجورهم و کانا الله عفو و ارحما و انا بکم ایمان آوردند بخدا و بجهان او و
 جدائی نکند استند میان یکی از ایشان ایمان آورد و در باید که بدهد خدا
 مزد های ایمان را ملیا خدا آمرزنده مهربان بیکل اهل الکتاب ان
 ان نزل علیهم کتابنا من السماء فقد سألوا موسی الکی من ذلک فقالوا
 ای نا الله جهره فاذنهم الصاعقه یظلمهم اخذوا الخیل من بعد حاجه
 تمم البینات فحقوا فحق ذلک و ابینا موسی سلطانا مبتیا سوار میکند
 نوار اهل کتاب از انیک نازل کنی بر ایشان کتابی ان آسمان پس تحقیق که سوال
 کردند موسی را بزرگتی از این پس گفتند بنما ما را خدا را شکایت کنی
 ایمان و صاعقه سبب ظلم ایشان پس فرایک گفتند کوساله را پس از انچه آمد
 ان بجهان روشن شد بر کرد ستم از این و دادیم موسی سلطان سلفی هو بد
 تفغنا فیهم الطور عینا فیم و قلنا لم انضوا الباب یخلف و قلنا لا
 فی الذنب و اخذنا منکم ميثاقا علیها فیم انقضهم فیم انقضهم و کفرهم
 الله و قلنا لا الامنیاء البیرو حق و قولیم قلوبنا غلف بل طبع الله علیها

تخفیف کردن بان کرده است باین فاحش و عجب هدایت او و آرزو در این
 و افکند و عده هدايت انا شیطان کذب و فریب ایشان که جای ایشان است
 و هدايت باینکه ان که بر کاهی و الذین استوا و عملوا الصالحات سندخل الجنة
 خرج من تحتها الانهار خالدين فيها ابداهم الله حقاً انی صدق فی الله
 فیک و اکما بکر امان او رند و عمل صالح کردند و باسد که در آوریم ایشان در
 بهشتها که بر بان در اینها جویها آب در میانیک خلد باشند در اینها جویها و عده
 است و کسیت راست که باشد ان خدا بختیسه که فانی باینکه و لا امانی اهل
 الکتاب من فعل سوء یحییهم ولا یحییهم من ذوق الله و لا یأمنون الا نهر است
 بارشهای ایشان و به ان فوهای اهل کتاب و هر که گنبدی پادشاه ان دانه
 و نباید ان برای خود ان غیر خدا دوستی و یاری و من یعمل فی الصالحات من ذکری
 او انی و هو مؤمن فاولئک یصلون الجنة ولا یظنون نفق و هر که بکند
 اعمال شایسته لذت و باز او مؤمن باشد پس ایشان داخل میشوند بهشت با
 که میوه میخورند و قدر بر قطعه کبر و در اینها است و من است و دنیا بمن است
 و جهنم لله و هو یحیی و استیع ملة ابراهیم صلیاً و اخذ الله ابراهیم صلیاً
 و کسیت بهتر از بهشت دین ان کسیکه نهاد و عده خود را برای خدا و حال انکه بگوید
 باشد متابعت کرده باشد دین ابراهیم در حالیکه او مایل میبود و گرفت خدا ابراهیم
 دوست و لله مان السحاب و الارض و کان الله بکل شیء محیطاً و ان برای خدا است
 در اسماءها است و اینها در زمین است و هست خدا و هم چو عا حیطاً و یتفقون
 فی انشاء کل الله یفنیهم بنه و ما یبلی علیکم ان الکتاب فی کتابی الی انشاء اللان
 لا تکتونهم لکتاب لکن و من یؤمن ان یتکلمون و المستضعفین من العباد
 و ان تقووا للبتانی بالفیض و ما یفعلون انی صبر فای الله کان یم علیما و رسول
 سکنش انعام و در ان بگو خدا فتنه میدهد در باره ایشان و اینها

میگوید بر اینها و قرآن در حکم چنان زمان انجا بکنند انید ایشان انچه بر حق
 است بر اعیان ایشان و مهربانان و تغنیت میکنند که کفاح کنند ایشان برای مال
 ایشان و در باره منعیف الدان ان کو مکان و انکه بجزید برای ایشان بعد از
 و انچه کسیرا ان بیک بر هر سیکم خدا بوده است بان دانا و انی لمرءه ضاقت من
 تعبها شکراً او ایزاً صافاً و جناح علیهما ان یصلی الیهما صلیاً و الصلح
 خیر و اصبر فی الانفس الشیء و ان یحسبوا و تقوا فای الله کان عا لعل
 خیر و انی شفی عن ان مشهور خود از رحمت نافرمانی با انکه اعراس کرده پس
 هم به سبب بر ایشان انکه صلح کنند میان خودشان صلح کردند و صلح بهشت
 و حاضر کو سینه است نقشها بخجلی و انی بیکو کین و بهترید بر هر سیک
 خداست با بیکم سبکین امان و ان تستطیعوا ان یعملوا بین النیاء و تو مریتم
 فلا یملوا کل البیل فتنه رفها کما لعل فای ان یصلحوا و تقوا فای کان عا لعل
 صیماً و هر که نتواند انیکه شادانی کسین بیان ندان و انی صبر پس باشد
 بر سبب ملین ان راستی هر صلح پس و گذارد ایشان دامن ملحق و ان صلح کنند
 و بهتر کار کنند بر هر سیکم خدا بوده است آمرزش مهربان و انی یفرق فای الله
 کلاً من سعیه و کان الله و اسعاً حکماً و انی صدا شوند میان کس خدا هر
 از سعته خود و خدا بوده است فراع عطاء درست کرد و لله مان السحاب و فای
 الارض و لقد وصینا الذین اوتوا الکتاب فی قبلکم و انی انتم الله
 و ان تکفروا فای لله مان السحاب و ما فی الارض و کان الله غنیاً حمیداً
 و ان برای خدا است انچه در اسماءها در زمین است و تخفیف کرد و صحت کردیم ما
 انما انکر داده شد در کتاب بپشتان شما و شما ای اهل قرآن که چه بهتر
 خدا و انی کاف شوید بر هر سیکم ان برای خدا انچه در اسماءها است و انچه در زمین است
 و هست خدا بنیان سوده و لله مان السحاب و ما فی الارض و کفی بالله و کلاً

يَكْفُرُ قُلُوبُهُمْ وَلَا يُولِئُونَ إِلَّا قَلِيلًا وَبِكُفْرِهِمْ يَقُولُ عَلَى مَرَاتٍ لَهْمَا تَعْظِمَا وَبَلَدُكُمْ كَرِيمًا
 بر د بر ايان كوه طود را سبب همان ايشان و كفتيم در ايشان درگاه را
 سجد كنند و كفتيم مرا ياناي نعدى نكند در روز شنبه دفر كوفتم ان
 ايشان همان سخت را پس چه سبب است نكستن ايشان همانا و بجهت است
 كفر ايشان با بتهای خدا و بجهت است كشتن ايشان بغير او بدون حجت
 و بجهت است كفار ايشان كردهای مادر خلافت از افر ميكنند
 بلكه بپناه خدا بودههای سبب كفر ايشان پس ايمان نياورند مگر آنكه
 و بسبب كفر ايشان و كفار ايشان بر مريم بهتان بنرك را و بسبب كفار
 ايشان كه ما كشتيم مبع را كه عيسى پسر مريم بود كه رسول خدا بود و نكستند
 او را و بلبل را نكستند او را و لكن مشبه كردند مرا ايشان را و ان الله
 اخلفوا فيه لفي شك منه ما لم يهمن علم الا اتباع الظن و ما قتلوه
 يقينا بل دفع الله اليك كان الله عز وجل حكما و بربك انا بكم اضلاف كردند
 در او هر آينه در شك اندان او و سبب مرا ايشان را بان هيج دانشي مگر
 بروي مظنه و نكستند او را از دوى يقين بلكه بلند كرد خيد او را ضد
 خود و مال اكر خدا هست عالم درست كند و ان من اهل الكتاب الا ليو
 به قبل موته و يوم القيمة يكون عليهم شهدا و سبب هم از اهل كتاب مگر
 اكر ايمان آورد با و بش مدها و در روز قيامت مي باشد برايان كراهي
 نطلم من الذين هادوا حرمنا عليهم طيبات اكلت لهم و بصددهم عن
 سبل الله كثير و اخرهم اليه و قد كفوا عنه و اكلهم اموال الناس بالباطل
 و اعتدنا للكافرين فيهم عذابا ايما لكن الذين آمنوا في العلم منهم و المؤمنون
 يؤمنون بما اوتى اليك و ما اوتى من قبلك و المقيمون الصلوة و الموقون
 الزكاة و المؤمنون بالله و اليوم الاخير املك سنونيم اجر اعظم ان

ان

ان انا بكم يعصى خند حرام كديم ما برايان با كيو هاف كه حلال كوه شده بود
 براى ايشان و سبب باز داشتن ايشان از راه خدا بباديد و سبب كفر ايشان
 ايشان را با و بحقيقه حق كوه شدند آن و سبب خوردن ايشان ماهي را
 بباطل و سبب كديم براى كاهان از ايشان عذاب در شك را و ليكن رسوخ
 كنده كان در دانش از ايشان و مؤمنان مكنوند با بجهت فرستاده شده بود
 تو و بجهت فرستاده شدند ان تو و بر پاي دلن دكان غاز و دهند كان زكوه
 و كوه دكان بخدا و بوجز قباست ايشانند كه زود با سلك بر هم او را
 بنمات انا او حينا اليك كما او حينا اليه لروح و التبيين من بغيره و ان
 الى ابراهيم و اسحق و يعقوب و الاسباط و عيسى و ايوب و
 كزى هادون و سليمان و اذنا و ادركوا و در سلا قدر قصصهم
 عليك من قبل در سلا و نقصصهم عليك و كلم الله موسى خالما و سلا
 مبشر بن و سدرين كذا لكون للتاين على الله حجة بعد كرم و كان الله عز وجل
 حكما لكن الله يشهد بما اوتى اليك انك لعلية و الملائكة يشهدون و كفى
 بالله شهيدا بديريكم ما وى كديم بوى تو هيجانك وى كديم بوى تو و
 بغير ايشان بران او بودند وى كديم بوى ابراهيم و اسمعيل و يعقوب
 و اسباط و عيسى و ايوب و يوسف و هادون و سليمان و اذنا و ادركوا
 زبور و بغير ايشان بحقيقه قصه كديم ايشان ابريقش از اين و بغير ايشان
 حكمايت نكديم ايشان ابريق وى كفت خدا با موسى منى كفتي بغير ايشان كرف
 ستاديم مرده دهند و بيم كنده تا ايشان نبوي باشد براى مردم بوضا جنى
 بن ان شعوان و مي باشد خدا غاليد درست كند را ليكن خدا كواهي مبدع با بجهت
 فرستاده شده بود تو كه فرستاده او را بدانش خود و فرستكان كواهي
 مي دهند براين مطلب و كفايت ميكنند خدا چه ايشان كراه است ان الذي كفر

و از برای خدا است این در اسمها و این در دین است و کافیه خدا در این کار که از
 دین یکتا بدین هم آنها الناس قلیات یا جز من و کان الله علی کل شیء قدیر
 و اگر خواهد بود شما بسوی عدم ای مردمان و بیاد و وجود کردی غیر از شما
 هست خدا بر این عمل توانا است کانت یوئیک ثواب الدنیا فعین الله ثواب الدنیا
 والاخره و کان الله تمیعا فیض هر که خواهد بادی این جهان بی خدا
 است بادی این جهان و این جهان هست خداست و دنیا با اینها الدین
 است و اگر کوفت امانت بالفیض شهدایه و کو علی انفسکم او الوالدین و
 قرین این یکتا اوصفیه فانه اولی بها فلا تتبعوا الهوی فی
 تعبدوا فان تلو ان لقرضوا فای الله کان یما تملکون خیر ای کتاب
 ایمان آمدید باید اسبقاد کان بعد از آن که او را در ده خدا و اگر باشد
 برشتهای یا بر سر و بر شما و در میان آن باشد و تاملی یا در روی خدا و او را
 است با ابدان هر دو پس متابعت هوای نفس نکند این که برگردان خدا
 و اگر وسیل کبر یا سوی که اندیشید بدین که ضاهت بما سیکند آگاه
 با اینها الذین آمنوا بالیه و رسولیه و الکتاب الذی انزل علی رسولیه
 و الکتاب الذی انزل فی قبل و من یکفر بالله و ملائکته و کتبه رسولیه
 و الیموم الاخر فقد ضل صلا لا یجید ای کتاب که ایمان آورد ایمان آورد
 بخدا و رسول او و قرآن این که در سوره بسم الله و کتاب این که در سوره بسم الله
 و هر که کار شود بخدا و ملائکه و کتابها و رسولان و روز قیامت بن حقیق
 که راه شده است که راه دور و حق ای الذین آمنوا ثم کفر فاما انتم کفر
 ثم انزلوا کفر لم یکن الله لیغفرکم و لا یرحمکم سیکل بدین که کتاب
 ایمان آوردیم و کافر شدند و ایمان آوردند و کفر شدند و ایمان آوردند و کفر شدند
 بنشیند خدا که میامیزد مرایشان و نه هدایه کند ایشان بسوی راه بشر الناس

بنا ثم خدا بنا و اینها و آمده به منافقان و بدین که از برای ایشان است خدا
 در میان الذین یخیزون الکافرون اولیاء من دعت المؤمنین آیتخون عینهم
 العین قایة العین فیه جمعا انکایم بیکرند کافران دوستان انیز للمؤمنان
 اباهی جوید از خدا ایشان بنفیلوری پس بدین که بزرگوار و مراد است
 هم بزرگوار و قد نزل علیکم فی الکتاب ان اناسیعتهم آيات الله یکفر کما
 و یستعز بها ملا نفعل انهم حتی یخوضوا فی صلب غیره انکم ان
 یلهم ان الله جامع المنافقین و الکافرین فی جهنم جمعا و یحییو که
 مرشد بر شما را قرآن که چون بشنود محتجهای خدا که کفر و ربه و
 بنها و استغفار میشود با آنها پس شنود با ایشان فاسرع کند در سخن
 غیر از آن بدین که باید در این هنگام مثل ایشان بدین که ضاهت
 میان منافقان و کافران در دوزخ هم ایشان الذین یخوضون بکم فان کما
 لکم فم من الله قالوا ان لکن معکم و ان کان لکافرین نصیب قالوا ان
 لتخون علیکم و غنمکم من المؤمنین فانه حکم بکم یوم القیمة و لا یجعل
 لکافرین علی المؤمنین سبیلا انکایم انتظار میرسد شما از بدی و عیب
 پس آن باشد از برای شما نصرت از خدا گویند ای بنودیم ما با شما و اگر
 بوده باشد م کافران بجه در رفیع گویند ای اعلیه بکریم بر شما و باز داریم
 شما ان مؤمنان پس خدا حکم میکند میان شما در روز قیامت و هر که
 فرار نداده است خدا از برای کافران بر مؤمنان راهی ای الخافقین بما
 یعو الله وهو ضایعهم و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کالی برأون
 الناس و لا ینکفون الله الا قلیلا بدین که در دویان ضرب میدهند
 خدا و او بادی ضرب کند ایشان و چون استند بناد برضو و
 کاهلانی غایب مردمان را و باد غیبش خدا مگر اندکی مذبد بین

وَصَنَعَ عَنْ نَبِيلٍ لِّهِ قَدْ ضَلَّ أَصْلًا لَا تَعْبُدُوا رَبَّكُمْ إِلَّا تَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَهُ شَرِكٌ شَيْئًا
مَرَدَمُ بِلَادِ خُدَا عَقِبَتَكُمْ مَرَاهِ شَهْدِ انْدَرَهی دور ای الذین کفرُوا وَظَلَمُوا
لَمْ یُکُنْ لِّلَّهِ لَیْفُضْ لَمْ وَلَا لَیْهَدُکُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِيهَا ذَٰلِکَ
وَكَانَ ذَٰلِکَ عَلَى اللَّهِ یَسِیْرًا رَّبُّکُمْ اِنَّا نَکُمُ کَافِرِینَ وَنَکُمُ دُنِیَا نَکُمُ
بِیَارِزْدَا اِنَّا فَوْنَه انکم هذابت ای اینا بدها مکی راه دونخ کرجا و بیان
دما بجا هینم و میباید این بوض آسان یَا اَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَکُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ
مِنْ رَّبِّکُمْ فَامْنُوا صَدِّقُوا لَکُمْ وَاِنْ تَکْفُرُوا یَا لَیْلَ مَا لَیْکُمُ مِنَ الْعَذَابِ وَکَانَ
عَلِیَّ اَحْکَمًا اَیْکُمْ اَلْبَیِّنَاتُ لَکُمْ حَقِّقْکُمْ اَمْرُنَا سَفِیْهُوَ بَرَسْتِ اَنْ بُوْر دَکَلَا
بِس اِیْمَانِ اَوْرِدْ کَرِیْهُوَ اِست بوی شاد و اکی کافر خوب پس بر رستیک مرضا است
ایمنه ما اسمانها و ایمنه در زمین است و حال انکه سیاه شد خدایا دست کرجا را
یَا اَهْلَ الْکِیْلَابِ لَا تَعْلُوا اِیْ دِیْنِکُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ الْاِحْقَ اَیْمَا السُّعُوبِ اِن
مَرِیمَ دَسُوْلَ اللَّهِ وَطَلَّتْ اَلْقُلُوبُ اِلَیْ مَرِیمَ وَدَرُوْخٌ مِنْهُ فَاَمْنُوا بِاللَّهِ وَرَسُوْلِهِ
وَلَا تَقُولُوا اَنَّهُ اِسْتَوَ اَصْحٰی اَلْکَمَ اَیْمَا اَنَّهُ اِلَیْهِ اَوَّلُ اَحْکَمَ اَنْ یَّکُوْنُ لَهُ وَلَدٌ
کَرِیْمًا اَسْمَاءُ وَفَا اَلْاَرْضَ تَرِیْ بِاللَّهِ وَکَیْلًا اِیْ اَهْلَ کِتَابِ غُلُوْ دِلَنْدِ بُوْر
نَکِنْدِ دَر دِیْنِ خُود و نکر نید بوضا مکی راستی است جز انیکم مبعی
بوسریم رسول است و کله خود را افکنده بوی مریم و دومی از او پس امان
اوسریم بخدا و پیغمبری او و نکونید کرسنه است باز ایستید کربهی است مرشان
میت جز انیکم معبود برحق ضوی یکانه است پاکست او از انیکم بوده است
مراد از دینم او است ایمنه اسمانها و ایمنه در زمین است بوی است خدا از جهت
نکله بای کن یکتا لیسع اَنْ یَّکُوْنُ عِبَادَتُهُ وَاَللَّاهُ لَکُمُ الْمُقَرَّبِیْنَ وَنَکِنْدِ
عَنْ عِبَادَتِهِ وَتَسِیْکِی فَمَنْ هُمْ اِلَیْهِ مَجْتَمِعًا هَر کَن نَکَن نَبَا بَمَعِ دَل کَر بُوْر
نبه خدونه ملا نکه مفر با نوا دهر که نکر دهر از نبوه او و کردن کسی کند

پس دفعه باشد که بر این دین ای بوی دهی فَاِنَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَنَحْنُ اَلْمُتَّقِیْنَ
فَبِوَقْتِمْ اَلْجُورَ هُمْ وَیَزِیْدُ لَکُمْ مِنْ فَضْلِہ فَاَمَّا الَّذِیْنَ اَسْتَغْفَرُوْا اَسْتَغْفِرُکُمْ وَلَیْقِنَکُمْ
عَذَابًا اَلِیْمًا وَلَا یُجَلِّیْ لَکُمْ عَنْ ذُنُوْبِکُمْ اَلْیَمَّةَ لَیْسَ اَلَا تَقْبَلُ بِس اَمَّا اَلِیْمَانِ اَوْرِدْ
و کارهای ساسته کردند پس تمام بوضا مراد با نوا و افزون کند بوی ایدان
از بخش خود و اما انیکم نکر دارند و کردن کسی میکند پس عذاب کند ای افر
عذاب درد نالاشونه یا بنده ان بوی خویش غیر از خدا دوستی را و نه یاری
یَا اَیُّهَا الْعَرَبُیُّ فَخَصَّ اَکْثَرُهَا مِنْ رَسُوْلٍ کُنَّا اِلَیْکُمْ نُوْرًا مَبِیْنًا فَاِنَّا الَّذِیْنَ
اٰمَنُوا بِاللَّهِ وَنَحْنُ اَسْلَمْنَا مِنْ خِیْلِهِمْ وَنَحْنُ مِنْهُمْ وَفَضَّلَ وَیَقْبَلُ اَلِیْمَانِ اَوْرِدْ
مُسْتَقِیْمًا اَیْکُمْ مَرَدَمُ عَقِبَتُمْ اَلْاَسْمَانِ مَجِیْ هَم اَنْ نَبْجُوْر دَکَلَا شَرِیْ اَوْرِدْ
شما نفر دوشن را یعنی قرآن پس اما انانیکر ایمان افر دین بخدا و چلندند بان
قرآن پس نفع باشد که در او و بوضا ای افر در دینی از خود و بخدا ای غایب
ای افر بوی خود راه راست مستقیم یَسْتَفُوْنَ اَنْ قُلَ اللَّهُ یَفْتِیْکُمْ فِی الْاُمَلَامِ
اِنْ اَمْرًا وَهَلْکَانَ لَیْسَ کَرِیْمًا وَکَرِیْمًا قُلْ لَهَا نِصْفٌ فَاَنْتُمْ دَکَلَا یَکُمَا
اِنْ لَمْ یُکُنْ لَهَا وَکَلْ مَا نَا کَا نَا اَلْاَنْتَیْنِ فَلَیْسَ اَلْاَنْتَیْنِ اَمْرًا وَکَلْ کَا نَا
اَخُوْرَ رِیْضًا اَلَا وَاِنَّا اَفْلَکَ اَلْاَنْتَیْنِ اَفْلَکَ اَلْاَنْتَیْنِ یَسِیْیَنَ اَللَّهُ لَکُمْ اَنْ یَّجَلُوْا
وَاللَّهُ یُکَلِّمُ اَیْمَانِ بَیْسَرِیْنَدَا نَکَن خُلْ حَکَمِ مِیْفَرِ اید شمان در دهر دهر بید
و عا در اکی عی و دهری و حال انکه نبوده باشد مراد از فرزند و مراد باشد
خواهری پس مر آن خواهر است نصف ایمنه و اگر داشته و آن مرد بیوات میود
از خواهر اکی بنود با مر آن خواهر فرزند پس اکی بوده باشند خواهر از دوشن
پس مراد از است و و کلت از ایمنه و اگر داشته است میت و اکی بوده باشد
بودان و خواهران مرد دوشن پس مر مرد است شند اهر دوشن و ظاهر می
کرجا نوا بوی شما احکام خود را که مراد شود و بوضا بوی دانا است و السلام

لیس الله الرحمن الرحیم
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا بِالْعُقُوبَةِ حَتَّى تُكْمِلُوا دِينَكُمْ
وَتُحِبُّوا إِلَى اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ مَا حَبَلَكُم بِهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ مَا حَبَلَكُم بِهِ
 کسب بجود کمال کرد و بدین برای شما چون چهار پا می افتد که خواند شود
 غیر طاعت کند و سید در عالم کرم باشد بر سر یک خطا کند و بخواهد
بِأَيِّهَا الذَّنْبُ أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَكُونَ لِي فِيهِ حَقٌّ وَلَا يَكُونَ لِي فِيهِ حَقٌّ وَلَا يَكُونَ لِي فِيهِ حَقٌّ وَلَا يَكُونَ لِي فِيهِ حَقٌّ
وَلَا أَتَى اللَّهَ بِحَرْمٍ لَكُمْ بَعْضٌ دِينِكُمْ وَأَنْ أَتَى اللَّهَ بِحَرْمٍ لَكُمْ بَعْضٌ دِينِكُمْ وَأَنْ أَتَى اللَّهَ بِحَرْمٍ لَكُمْ بَعْضٌ دِينِكُمْ
 و کلمه چنان قوی است که هر که از آن بگوید که من تقوا را بگویم ای خداوند که اینها را
 ایمان آورد و بدین طاعت نماید تا اینها را خطا و نه ماه حرام را و نه قرآن را و نه نماز را
 و نه قصر کند که حرام که میگوید از آن بود که در خود و خشنود
 او را و چون عمل بد بدین کار کند و تقوا را در نماز و غیره که می یابد در نماز
 از مسجد حرام این که از حد در گذرد و تقوا را با ایمان و تقوی و تقوا را
عَنِ الْإِيمَانِ وَالْعُقُوبَةِ وَالْإِيمَانِ وَالْعُقُوبَةِ وَالْإِيمَانِ وَالْعُقُوبَةِ وَالْإِيمَانِ وَالْعُقُوبَةِ
 برین یکی و برین یکی و نه باری یکدیگر کنید بر نماز و تقوی و تقوی و تقوی
 خدا بر سر یک خطا سخت کی بود عفو است هر چه حکم می کند و تقوی و تقوی
وَمَا أَكَلُ السَّجْعَ إِلَّا ذِكْرُكُمْ وَمَا يَذِجُ عَلَى النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُبَيِّنَ لَكُمْ آيَاتِهِ وَلِتُزِيلَ عَنْكُمْ
ذِكْرُكُمْ يَوْمَ الْيَوْمِ بِمَا كَفَرْتُمْ مِنْ دِينِكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ عَلِيمٌ
 شد بر نماز حرام و خون و کوفت و کوفت و آنچه آواز داده شد برای غیر خدا
 بآن و کوفت شد و از بالا در افتاد شد و بگویند که شد و شاف
 ندر مرده شد و آنچه بخورد در نه مکی این را که تذکره کرده باشد آنچه
 که در حق کرده شود بر زبان و آنچه متد بر پیشانی های قمار اینتان صف

امروز ناصب شدند آنانی که کار بدین دنیا پس نوبت بدین دنیا
 الیوم اکلکم و دینکم و اکلکم و دینکم و اکلکم و دینکم و اکلکم و دینکم
 حق اضطرر به محضه غیر مجانی لایم فان الله تعالی عفو و اکلکم و دینکم
 برای نماز حرام و تمام کردیم بر شما وقت خود و اکلکم و دینکم برای نماز حرام
 دین پس هر که نجات یابد در عفو و کسب و خطی حال آنکه عفو کند و باند برای
 کلاه پس بر سر یک آرزو مهر باند کینونک فاما اکلکم و دینکم و اکلکم و دینکم
 و ما اکلکم من الجوارح مکتوبین تعلوهم من عاقلهم الله فكلوا مما اكلكم و اکلکم و دینکم
 اسم الله علیه و اتقوا الله ان الله مستر الخسب سوال میکند بود که در حق
 طاعت کرده شد برای ایشان بگویند که در حق شده برای شما بگویند و آنچه آموخته
 اید شما از مرغان کسان شکایت کرد آموخته اید شما از آنچه آموخته شما را خدا
 بر بخودید از آنچه بگویند برای شما و یاد کنید نام خدا و تقوی و تقوی و تقوی
 بدین یک خطا بود عفو است الیوم اکلکم و دینکم و اکلکم و دینکم و اکلکم و دینکم
 الیوم اکلکم و دینکم و اکلکم و دینکم و اکلکم و دینکم و اکلکم و دینکم
 انما یکر داده شد اندک کتاب را طاعت برای شما و طعام طاعت برای ایشان و
 الحَصَانَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْحَصَانَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْحَصَانَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ
 اَجُورُهُنَّ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَاغِبٍ وَلَا نَفْخَةٍ لَهُنَّ فِي الْآيَاتِ وَلَا يَكُنَّ
 صِطْرًا لَكُمْ وَهُوَ فِي الْآيَاتِ مِنَ الْغَايِبِ وَنَافِثَانِ مَوْسِمَانِ وَزَنَانِ
 عوهر داران آنانی که داده شد اندک کتاب را پیش از نماز و داد بدین از مرده
 ایشان در حالیکه پارسا غیر لیل کاران باشند و نه زمان فاکلکم و دینکم
 و هر که کار شود با جان پس تحقیق باطل شد کار او و او سحر از جمله زبان
 کاران یا ایها الذین آمنوا ائتموا بالصلاه فاعلموا و اکلکم و دینکم و اکلکم و دینکم
 دامن خود را و اکلکم و دینکم و اکلکم و دینکم و اکلکم و دینکم و اکلکم و دینکم

وَدَعَى سَمِيرًا وَطَارَ أَهْلُ نِيكُمْ مِنَ الْغَائِطِ لَوْلَا لَسْتُمْ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَا دُونَ
مَعْبَدًا طَيِّبًا فَاسْتَحْيُوا بَوَاحِشَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ مِنْهُ مَا يَرِي اللَّهُ لِيُجْزِيَكُمْ عَلَيْكُمْ فِي صَرْحٍ
وَكَيْفَ يُجْزِي بَطْنُكُمْ كَذَلِكَ نَعْتَمِدُ عَلَيْكُمْ لِحَاكُمُ الْبُكُورَةَ لِحَاكُمُ الْبُكُورَةَ لِحَاكُمُ الْبُكُورَةَ
هَرَاكِهِ بَرِيضِي بِدَبُورٍ غَاثٍ بِسُورٍ لَوْ هَايَ خُودًا وَدَسْتَهَايَ خُودًا نَامُ رُفُقٍ
وَسَمَكِيْنٍ سُرْهَائِي خُودًا وَبَاهَايَ خُودًا نَادُو كَعْبَ وَكِي بَايِدُ جَنْبِ بِغُلٍ
كَيْسِلٍ وَكِي بُورِهِ بَايِدُ نَاخُوشٍ بِدَرَسُغٍ بِبَايِدُ بِيكَرِ نَحْمَا انْ غَائِطِ بِأَمَلَا
كَيْسِلٍ بَايَ نَايَ بِسِ بَايِدُ آبَ رَا بِسِ شَمَكِيْنٍ بِحَالٍ بِأَكِيْنٍ بِسِ سَمَكِيْنٍ وَهَا
خُودًا وَدَسْتَهَايَ خُودًا انْ خَاكُ نَحْمَا لَهْوَ خُودًا كَرَمَرَهْ دَهْوَ جَمَاهَا صَرْحِي لِكِي
مَحْمُودَاهُ كَرَمَرَهْ كَرَمَرَهْ نَامُ كَرَمَرَهْ خُودًا بِرِشَا تَا بَايِدُ انْ كَرَمَرَهْ سَاكِي
كَرَمَرَهْ كَرَمَرَهْ وَكَرَمَرَهْ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ
وَاطْعَنَا وَانْقُو اللَّهَ اِيَّ اللَّهَ حَلِمٌ يَلِيَّ الصُّلُوْرَ وَيَادُ كَيْسِلٍ نَفْتِ خُودًا بِرِشَا
بِيْلَانِ اَوَا كَرَمَرَهْ شَمَا بَايَ جُونِ كَفْتِيْدُ سِيْدِيْدُ بِرِشَا وَكَرَمَرَهْ وَبُوهُوْرِي
خُودًا بِرِشَا خُودًا نَامُ بَايِدُ دَرَسِيْنَهَا سَ بَايِدُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ
لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ
اَقْرَبُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ وَانْقُو اللَّهَ اِيَّ اللَّهَ خَيْرٌ مَا نَعْمُوْنَ الْبُكُورَةَ لِحَاكُمُ الْبُكُورَةَ
بَايِدُ السِّتَادَهْ كَانِ بَدِيْ خَا كُوَاهَا نَعْمُوْنَ وَبَايَ نَارِدُ شَمَا دَسْتِيْ كَرَمَرَهْ
بِرَانِيْكَ عَدَالَتِ نَكْنِيْدُ عَدَالَتِ كَيْسِلٍ كَرَمَرَهْ اَنْ نَعْمُوْنَ كَرَمَرَهْ وَبُوهُوْرِي
انْ خُودًا بِرِشَا خُودًا نَامُ بَايِدُ سِيْكِيْلٍ وَكَرَمَرَهْ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ
لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ
دَاخِ خُودًا تَايَنِيْ كَرَمَرَهْ وَكَرَمَرَهْ كَرَمَرَهْ نَامُ بَايِدُ نَامُ بَايِدُ نَامُ بَايِدُ
وَمَرْغِيْ بَرِيْشَا وَبَايِدُ كَرَمَرَهْ وَكَرَمَرَهْ كَرَمَرَهْ كَرَمَرَهْ كَرَمَرَهْ كَرَمَرَهْ
دَوْرُ خُودًا نَامُ بَايِدُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ
لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ

لَا

اَيْدِيْكُمْ اَيْدِيْكُمْ فَكَلَفَ اَيْدِيْكُمْ عَنْكُمْ وَانْقُو اللَّهَ اِيَّ اللَّهَ وَنَعْمُوْنَ لِيْلَهُ لِيْلَهُ
لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ
كَيْسِلٍ بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا
انْ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا
فِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ لِيْلَهُ
وَعَرَمُوْهُمْ وَاقْرَضْتُمْ اللَّهَ قَرْضًا صَاحِبًا لَا كَرَمَرَهْ عَنْكُمْ سِيْلَانِيْكُمْ وَبَايِدُ
خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا
كُورَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا
بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا
مَنْ دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا
كَثَا نَامُ دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا
هَرَا كَرَمَرَهْ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا
بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا
خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا
عَنْهُمْ وَاصْطَفَى اللَّهَ حُبَّ الْخَيْرِيْنَ بِسِ بِسِ بِسِ بِسِ بِسِ بِسِ بِسِ بِسِ
لَسْتُ كَرَمَرَهْ اِيْلَانِيْ وَكَرَمَرَهْ دَسْتَهَايَ اِيْلَانِيْ سِيَاهُ كَرَمَرَهْ دَسْتَهَايَ
انْ جَايَ خُودًا وَفَرَاهُوشِ كَرَمَرَهْ دَسْتَهَايَ اِيْلَانِيْ دَسْتَهَايَ اِيْلَانِيْ
مَطْلَعُ دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا
دَوْرُ كَرَمَرَهْ بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا
اَخْرَجَا مِيْلَانِيْهُمْ فَتَسَوَّاهُ خُودًا قَادُ كَرَمَرَهْ فَاغْرَبْنَا بِيْلَهُ الْعَدَاوَةَ وَبِغَضَاءِ
اِيْلَانِيْهِمْ وَتَسَوَّاهُ خُودًا قَادُ كَرَمَرَهْ فَاغْرَبْنَا بِيْلَهُ الْعَدَاوَةَ وَبِغَضَاءِ
بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا
بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا بِرِشَا دَسْتَهَايَ خُودًا

وای کافر شود پس بدینکه از برای خدا است ایچدر اسمانها است و درین میان است
 و هست خدا و برای درست کردار ما یا اهل الکتاب لا تقولوا فی ذنبکم ولا تقولوا
 علی الله الا الحق ایما السج عیسی ای مرتبه رسول الله و حکمته آتیه الی
 مرتبه و روح منه فایسوا بالله و تسلیه و لا تقولوا انکله انتهم احق
 کم ایما الله الی واحد سمانه ان یكون کم فکله لکن التوای و ما فی الام
 و کفی بالله و کفلا لی فیتکلف السج ان یكون عبد الله و لا الذاکمه الغریب
 و من یتکلف عن عبادتهم و یتکلمون و یتجسسون الیه جمیعاً ای حاصل کنایه
 امان غلظ و اوطان کنیل درین خود و نکونید برضوا ای حق بهر یک که می
 بر مریم فرستاده خدا است و سخن او بیفکنید ای کلمه را بوی مریم و راضی است
 از برای امان آوردید بخدا و بیچاره او و نکونید که صراط است یا ان است
 است از برای شما امنیت و جز نیست که خدا را می بماند است با کفره است او
 که باشد او را فرزند مرا و راست ایچدر اسمانها است و ایچدر زمین است و
 کافیت خدا را که کار است و هر کس نکند از عیسی که باشد عیسی خدا
 و نه ملائکه مقربین و هر که نکند از روح پرستش او و کرمند کسی نماید پس زوای
 که جمع اربابان بوی خود هم ایما انما الذین استوا و عملوا الصالحات یتیم
 اجورهم و یتیمهم من فضل و انما الذین استکفوا و استکبروا فاعلم انهم عند الله
 و لا یجوزون کم ان دون الله و لا یقراب انکما فیکه امان او مدد کار دیگر
 بی تمام داده شوند ایما از مرزهای ایشان و بیفزاید ایشان را فضل خویش و دیگر
 شکر دهند و کرمند کسی که نزد بی عدل کند ایشان را عذاب و ناک یا ایما انک
 قد جاءکم بوهان ثم یتکم و اقل لنا الیکم نودا میثا ای مریدان عقیق که آمد
 عقیق از بوی خود و فرستادیم بوی شما را از عید و قات الذین استوا بالله و
 عتصموا به فیدخلهم منه و فضل و یتیمهم صراط مستقیم ای کما بکه

ایمان آوردند بخدا و چنان زدند با وی زدود باشد که داخل کند ایشان را در صحن
 در عتبات خود و فضل از جانب او و راه نماید ایشان را بوی خود راه راست بی اعوجاج
 یتقونک قل الله یتقونک الخ لانه ان اسرا هکک لیس له و لکن و لکن اخف
 قلها نصف ما ترک و هو یزنها ان کم یکن لها فکله فای کانتا استین فکله الله
 فماتک و ان کانوا اخوة و جلا و یساة فیلذک فی نزل و یطال الاشیئ بی بین لکم
 ان تفضلوا الله فیکل فی علم یی پسندند با کوه خدا فتوی بیکو بدنامر متیق که
 نه پسر در بوند و فرزند کی مرید میزد و نه باشد مرا و را فرزند و ان بوی او باشد
 بکانه خواهر پسران بوی ان خواهر است نصف ایچدر ستم و آن مرد میوانی و
 از ان خواهر کی باشد از برای ان خواهر فرزند و اگر بوده باشند و خواهر پسر
 از برای ایشان است و و نکل از ایچدر ستم است و ای بوده باشند برادران و خواهر
 و زنان بی ستم راست مانند و بر هر مایه بیان یکس خدا از همه ترانای یکدیگر را
 نشود و خدا بجهر صحنی دانا است

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا افقوا بالعقود ای ای کما بیکه ایمان آورده
 و فافیئد تعهد و پیمانهای خود اخذت لکم بهمة الانعام الا ما یصلی علیکم فیسر
 علی الضیق و انتم حرم ای الله حکم ما یبید حلال کردیده است برای شما بها شمر از
 شزو کاو و کوسند مکر ایچدر خوانده اند بر شما غیر انکه حلال خریدید کار را و حد انکه قرآن
 بر سیکه ضلوعی که در ایچدر خواهد یا ایها الذین آمنوا لا تحلو اسعایر الله و لا الشرفایم
 و لا الهدی و لا الفلک و لا الذین انبت الحرام یتقون فضلا من یتیم و یتیم
 و انما صلاتکم فاضطاد و اولایچدر منکم نشان قوم ان صد و کم فی السجرات ام ان
 تعتصموا و تعاوانی علی البید التقوی و لا تعاوانی علی الایم و العذوان و
 التقوی الله ای الله خدای العقیاب ای ای کما بیکه ایمان آورده بد صلال مکین سیکه
 حرام و کرمند بوی خدا است و نه مایه حرام و نه قربای و نه قربای که بر کردن نشان و امده

شدند آن پس در افکنش پند میان ایشان دشمنی و خصم را برآورست
پس خبر دهد ایشانرا تا با هم که بودند که میگردید با اهل الکتاب قد جاءکم
دسوا لایسینکم کثیرا ایما کنتم تحفون من الکتاب و یغفون کثیرا قد جاءکم
من الله نذیر و کتاب مبین فهدی به الله من استمع دعوته سئل استلام
و یجرحکم فی الظلمات لی النور باینده و هدایتهم الی صراط مستقیم ای اهل
کتاب تحقیقکم آمدن رسول ما که ظاهر کند برای شما بیا دی ان اضر که بود انما
میدانستند ان احکام کتاب و در گذرد ان دیادی یعنی ان اینه بنهان کردین
احکام کتاب تحقیقکم آمدنشان از جانب خدا نوری و کتابی هدی که هدایت
میکند از ظلمات برای بوی نور بدین معنی او را که راهها سالم است و بیرون
میکند از ظلمات بوی نور بدین معنی او را که هدایت میکند شما را بوی راه
راست مستقیم لقد کفی الذین قالوا ان الله هو المسيح ابن ماری قل من یملك
من الله شیئا ان اذ ان یملك المسيح یقرن واته و من فی الارض جمیعهم الیه
تحقیقکم که از نزد خدا انانیکم گفتند بر سبک خدا او هیچ بر سریم است بگویند کیت
که مالک شود از خدا صیبرا کی خواهد که هلاک کند هیچ بر سریم را و ما را
و هر کس در زمین همل و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما یخلق ما یشاء
و الله علی کل شیء قاهر و خداست پادشاه آسمانها و زمینها و انما است
میاورید انچه را میخواهد و خدا بر هر چیزی تواناست و قالت اليهود و النصارى
نحن ابناء الله و احبنا الله قل فلیعذبکم بملئکم انتم بکسر حق خلق
تغفرون کثرا و یعذب من یشاء و لله ملک السموات و الارض و ما بینهم ان الله
المبصر و گفتند یهود و نصاری ما یم بر ارض و دوسنان او بکر بر هر احدی
میکند شما بکنانها شما بکنانها آدمی بیایید از کسانیکم آفریده میآورد
مر که را میخواهد و عذاب کند هر که را خواهد و هر خداست پادشاه آسمانها

در زمین و انچه میان آنهاست دشمنی او است باز گشت یا اهل الکتاب قد جاءکم
دسوا لایسینکم کثیرا علی فقیه من النور ان تفعلوا ما جاءنا من شیء ولا قد یف
و الله علی کل شیء قاهر ای اهل کتاب تحقیقکم آمدنشان رسول ما که ظاهر کند برای شما
پوستی ان یعنی ان انانیکم بگویند بیا مردمان از مرزها دهنده و نه هم که و خدا بر هر
چیز تواناست و لی قال من لیس یفهم ما یفهم ان کون انقبت الله علیکم انی جعل
فیکم انبیا و جعلکم ملوکا و انکم مالم یوت احد من العالین و یاد کن چون
گفت موصی هر قوم خود را که ای کون من بگویند لغت خدا را بشناختن که هر قدر
در میان شما پیغمبران را که دین را پادشاهان و داده شما انچه کردند پس
از جهان بیاورید انهم ادخلوا الارض المقدسه التي کتب الله لکم و لا تفتنوا علی
ادبارکم فتنقلبوا خاضعون گفت موصی ای کون من در آئین در زمین بگویند
عنه که واجب که فضل برای ما و مرتب نشود و برنگردد بر بعضیهای خود پس
بر کسی دید زبان کاران قال یا موسی ان فیها قوما صیبرون و یا انی نذرها
حق یخرجوها فانی یخرجها منها فانما ادخلون گفتن ای موسی بر سبک
در اینجا اند که در ستمکاران و بر سبک ما هر کس در دنیا ایم انما یفهم انما یفهم
اینان ان انجاس کی بودند و دندان انجاس بر سبک ما داخل شوند انانیکم قال جلا
من الذین یخاضعون انعم الله علیهما ادخلوا علیهم الباب فاذا دخلوه
فانکم غالیون و علی علی فتنقلبوا ان کنتم صومنین گفتند دومردان انما انیکم
نویسند که انعام که بود خدا بر ایشان داخل شود و بر ایشان از در هر
پس چون در آئین از این بر سبک شما شد قلب کنندگان و بر دین خود را پسند
او هستد ثمار مؤمنان قال یا موسی یا انی نذرها ابد الا انما یفهم انما یفهم
انذرتک فقال انما هیها فاعلمون گفتن ای موسی بر سبک ما هر کس
داخل شوند انما ابد اها داسبکم ایشان در اینجا باشند پس بدو تو و برادرش

است و نه قصد کنندگان بپشتلحام حال آنکه می جویند ز بادفت از آن بود که کار خود
 خشنود و او را و چون از اهرام میوز زاید پس شکار کند و با بد کس نکند شمار و نمی
 از این که باز دارد شمار از حد کلام که از حد گذرید و یاری کند بر بیک و بر بعضی طاری
 و با یکدیگر بران و رسم و بهی سید خدا بدین یکصد سخت عقوبت است خیزت بیکم
 التبت و الذم لکم الخفی و یا اهل البیت علیه و السلام الخنفه و الموقدة و النوریه
 و النعمه و ما اهل البیت الا ذکرتهم و ما ذبح علی النصب فان شقیتموا بالانظام
 ذاکم فشیق الیوم یکتس الذنوب کفر و این ذنبکم فلا تخشعوا و اذین الیوم اخلت
 لکم ذنبکم و اقم علیکم یغفر و در شست لکم الا سلام ذنبنا غن اصرار و محض
 غفر بخلاف الیوم فان الله غفور کریم حرام کرده شده است بر شما سینه و ضو
 و کون ذنوب و اجز یاد کرده اند بغیر نام خدا در وقت ذبح بآن و صفه شده و بر سر
 شده و پرت شده و علمه و اهرام خود به باشد درندگان مکرر ذکر کرده باید
 و اهرام ذبح شده است بر زمین مملک و اینک است بکند بین خودتان بغیر وجه شرع اینها
 فسق است حد این روفا امیدند انکاسیکه کار شدند و زمین شما بر نفس سید اینها
 و معر سید مراد این روز تمام کرده بولی شما در تمام کرده بر شرافت
 خود را در ارضی شد بر شما در اسلام و این هر که پیاره شود در غایب کر سیکر غیر
 رغبت کنند بر او کنایه پس بدین یکم امر زنده مهربان است بکونان ما ذاکم اهل لکم
 قل اهل لکم الطبیات و ما علمتم من الجوارح مکلیین فلیوفق یا علی الله
 فکلفوا امر الله علیکم و اذکوا اسم الله علیه و اتقوا الله ای الله سبیل
 سوال میکنند تو را کرده میوز است اهرام طلال کرده شده بولی ایران بک طلال کرده شده
 ان بولی شما پاکیزه های و اهرام یا مریضه باشد شما از سباع شکاری (و به نام مثل خد
 و طلب و عقب و وضع و غیران حال انکه نادید کننده باشد از اهرام یا مریضه شما
 مذاب و بخورید از اهرام نگاه دارد آن را جوارح بر شما و باد کین نام خدا و بر سید خدا

در برین

بدین یکصد و حساب است الیوم اهل لکم الطبیات و طعام الیوم اهل لکم
 حل لکم و طعام حل لکم و المحضات من الوشیات و المحضات من الدین و
 الکتاب من قبکم ایضا الیتموهن اجورهن محضین قهر مساجین و لا یخذ
 اخذان و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله و هو فی الاخرین من الخائضین بن امروز
 کرده شد برای شما پاکیزه ها و ضو و انکاسیکه داده شده اند کتاب و درید و اهل طلال
 از برای شما و طعام شما حلال است بولی ایشان و طلال است شما از زبان طلال و من
 مویسان و باز دین از انکاسیکه داده شده اند که پیش از شما چون بدید ایشان
 اینان حال انکه عفت عامل اید بر زنا کاران و نیکینده و در سنان از زبان طلال
 کاف شود بطریق بن تحقیق ضایع کرد که طلال او و در دران جهان از زبان طلال
 باشد یا انما الذن اشوا انما غنم لد العینه فاعملوا و جوهه و ایدکم الی المرفق
 و اسحو ابویکم و ارجکم الی الکعبین و انی کتم حبنا فاطمه و ان کتم نرقی
 او علی سقر او جاء احدینک من الغالیات و انما لکم البیة فمجد و ما یستحق
 صیدا فلیفک اسحو ابویکم و ایدکم شیه مایه و الله یجعل علیکم بن حرم
 و لکن یؤید بظهرکم و لیتیم یوفیه علیکم لعلکم تنکون او انکاسیکه امان آورید
 چون خواهید برای دارید غنای پس بکویید و دیهای خود را و دستهای خود را
 مع مغل ذراع و بایلد سرهای خود را و پاهای خود را و در سخن از بخت
 و اکی بوده باشد جنب بر غل کند و اکی بوده باشد بیمار یا بوجان سفر یا یا بد
 از شما از رضای حاجت یا دست مالی کرده باشد با نازان و نیاید اب بر قصد
 کنید غالب با کین را دمایید و دیهای خود را و دستهای خود را از ان خال بخورید
 اینک قرار دهد بر شما از حرمی و لیکن میخواهد که با کین که جاند شما غم کند و بخت
 بوشا ناساید شما که کتاری کنید و اذکوا ایوة الله علیکم و شیافه الدن و انکم
 به این قلتم یحفظوا انما الله ایة الله علیکم بنات الصدق و باد کین و کرها

بر کارزار کند و بر سر کار ما این جاه شکستیم فَالرَّبُّ أَنَّى لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي
و آنی فافزونی بیکس و بپوشانم فَالْقَائِلُ گفت من می بودم کار من
من مال من می بود و بدو بدو خود را بس جلائی افکن میان ما و میان گروه
قال یا فاعلموا علیکم أربع سنه یقیهون فی الارض من الناس علی القدم
القایقین گفت خدا بر سر کار من است بر ایشان جَهْلُ السَّالِ که سر کار
جانشین من بر سر کار من بر سر کار من فَاعْلَمُوا أَنَّهُمْ لَا يَمْلِكُونَ إِلَّا نَفْسَهُمْ
بالحق این قرآن را تا قتل من أَصْدَقُ لَكُمْ مَقِيلٌ مِنَ الْأَرْضِ قال لا قتلک
قال یا مَقِيلُ اللَّهِ مِنَ الْمُتَّقِينَ لَنُيَبِّطَنَّ يَدَكَ الَّتِي لَقِيتَ فِيهَا آيَاتِي
بَدَى إِلَيْكَ لَا قَتْلَكَ أَنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ أَنِّي أُرِيدُ أَنْ تَكُونَ
بِأَعْيُنِي وَأَعْيُنِ فَتَكُونُ فِي أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ وَ جَوَانِبُ
حکایت دو فرزند آن آدم را برستی چون پس نزدیک آوردند اصر که بخدا
تقریب جویند بان پس قبول آن کرد ایشان که هابیل بود و قبول شد از دیکری
که قابیل بود گفت قابیل هابیل را بکش می کشم تو را گفت هابیل نیست جز
اینکه قبول فرماید خدا از پرهیزکاران هر گینه که بکشی تو بسوی من
خود را که بکشی مرا عیب است من که بکشایم دست خود را بسوی تو که بکشیم
تو را بدینکه من میترسم از خدا بود و کار عالمیان بدینکه من میخواهم
که باز کردی تو بکنایه من و گناه خود پس بوده باشی از یاران اشی
و اینست مرد ستمکاران فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ بِصَاحِ
عِ الْخَاسِرِينَ پس فرمان داد او را نفس او در کشتن برادرش پس کشت
او را پس کردید از زبان کاران فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَحْتَثُّ فِي الْأَرْضِ لِيُتَبَّعَ
كَيْفَ يُوَادِّي سَوَءَةَ أَخِيهِ قال یا و لکنی اعجزت أن أكون مثل هذا
الغراب فأدبني سَوَءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ الْمَلِيحِينَ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا

عَلَى نَبِيِّ إِسْرَافِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ قَاتِلًا فِي الْأَرْضِ فَكَانَ
التَّائِبُ جَمِيعًا وَمَنْ أَصَابَهَا فَكَانَ أَحْيَا النَّاسِ جَمِيعًا وَقَدْ جَاءَهُمْ رُسُلُنَا
مِنْ آتٍ كَثِيرٍ سِمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَكَمْ قَوْمٌ يَسْتَكْبِرُونَ
که میگوید بدین دانی تا آنکه بنماید قایل را که چگونه پنهان کند جسم برادر
خود را گفت قایل ای دای بر من ای عاجز من من که بگوید با شمع مانند این
کلاغ پس پنهان کنم بدن برادر خود پس کردید از ایشان از جهت
این واجب کردیم بر پسر یعقوب که هر که بکشد نفی یا بغیر نفی یا فاعلم
نعمین پس صاف است که کشته باشند مردم را همی دهر که اصبا کند نفی را پس
گویا که اصبا کرده مردم را همی دهر و تحقیق آمدند ایشان را میخواند ما با بعضی
پس بر سر کار بیاید از ایشان پس از این در زمین هر آینه اسراف کننده باشند
انما جزاء الذین یجادون الله قدس سوله و نسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا
او یصلبوا ان یقطع ایدیهم و ارجلهم من خلافی او ینقضوا فی الارض لکن
فذلکم کم ضربکم فی الذین یأثمون فی الاخره عذاب عظیم الا الذین تابوا و
قبل ان یقتلوا و اعلمهم فاعلموا انی الله عفو رحیم نیست جز اینکه مرد
انایکم کارزار کنند با خدا و رسول او و راه روند در زمین از جهت فساد
کردن اینست که کشته شوند یا بدار کشیده شوند یا بوی شود دستهای ایشان
و پای هایشان از خلاف یکدیگر یا نفی کوبه شوند از زمین این بوی ایشان
خوار است در دنیا و مراد اوست از عذاب عذاب بنزدت می آید که تو
کردند پس از اینکه توانا شود بر ایشان پس بدانید که خدا آمرزنده مهربان است
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و اتقوا الیه الوسیله و جاهدوا فی سبیل
لکم تقبلون ایوه ایها بیکر ایمان آوریدید میوهی خود از خدا و بجزیر و او
سبب تقریب را و کارزار کشیده راه او تا ناید که شمار ستار شود این الذین

خدا بر شما عهد و پیمان نمود که این کرم و شما را بان عهد و پیمان کنید
 و فرمان برداریم و بر سید خدا را بدستگیر کرد است با شما است یا ایها الذین
 آمنوا کونوا اتقوا الله کهدا بالقرآن ولا یجزمکم شأن قوم علی الاغتراب
 اعلموا ان الله قد اتفق الله ان الله جنس ما یقولون او لکن الله
 اورید باشد با شما است یا ایها الذین آمنوا کهدا بالقرآن ولا یجزمکم شأن قوم علی الاغتراب
 درستی بعضی مکاران بر آنکه عدالت نگاه ندارند راستی کنید که آن راستی نزد خدا
 است بدو عین کاری و بر سید خدا را بدستگیر کرد است با شما است یا ایها الذین آمنوا کهدا بالقرآن ولا یجزمکم شأن قوم علی الاغتراب
 و علوا الصالحات کم مغفرة و اجر عظیم و عده داده خدا که حکم ایمان آوردند و طاعت
 سیر کردند مرا با شما است امر از مرد بزرگ و الذین کفروا و کذبوا با ایها الذین آمنوا
 اعدوا بحکم و کما انکم کافرین و دروغ داشتند با شما ایها الذین آمنوا کهدا بالقرآن ولا یجزمکم شأن قوم علی الاغتراب
 دوزخ یا ایها الذین آمنوا کونوا اتقوا الله علیکم انکم قوم اذین و انکم یستحقون انکم
 اذین هم کفکم اذین هم کفکم و انفقوا الله و علی الله فلیسوا فی الزینون ای کما انکم
 ایمان آوردید یا دیکس نعمت خدا را بر شما چون قصد کردند که می بکشند بر
 شما دستهای خود را پس باز داشت جواد استهای ایشان را و بر هیز کند
 خدا و بر خدا باید توکل کنند مؤمنان و لقد اخذ الله نفاق بنی اسرائیل و بعثناهم
 انی عز نقیب و قال الله انی معکم لئن اقمتم الصلوة و ایتیم ان کونوا و استنبطوا
 دعره و اقمتم الله فمضوا صرا لا کفرین عنکم سبائکم و لا در خطکم جفا
 جری بن نختها الا انهم ان کفر بعد ذلک انکم فقد ضلوا سوا السبل و یعقوب گرفت
 همان بران یعقوب را و بر اینکیم ما را ایها الذین آمنوا کهدا بالقرآن ولا یجزمکم شأن قوم علی الاغتراب
 بدستگیر کرد است با شما است یا ایها الذین آمنوا کهدا بالقرآن ولا یجزمکم شأن قوم علی الاغتراب
 و عظیم نماید ایشان را و در حق دهد بر ایمان و طاعت و ایمان آوردید یا دیکس نعمت خدا را بر شما چون قصد کردند که می بکشند بر
 شما و هر اندوخته شما را به شما که می رود در اینها اب جابره که کافرند بعد از عهد

درو

در شرط بران بن یعقوب که گناه شده است و سواد را و ایها الذین آمنوا کهدا بالقرآن ولا یجزمکم شأن قوم علی الاغتراب
 کونوا اتقوا الله کهدا بالقرآن ولا یجزمکم شأن قوم علی الاغتراب
 قلیل علی جائیه شیء الا نزلناهم فاعف عنهم و اصفح ان الله غفور
 بدستگیر کرد است با شما است یا ایها الذین آمنوا کهدا بالقرآن ولا یجزمکم شأن قوم علی الاغتراب
 ایشانرا سخت سبکی انداخته و از جایگاه اصلی و فرمودند که بر شماست یا ایها الذین آمنوا کهدا بالقرآن ولا یجزمکم شأن قوم علی الاغتراب
 پنداریم ایشانرا آن دهیم باشی مطلع بر عیانت کاری ایشان می اندازد ایشانرا
 در کاران ایشان و بعضی بدستگیر کرد است با شما است یا ایها الذین آمنوا کهدا بالقرآن ولا یجزمکم شأن قوم علی الاغتراب
 ایشانرا صفا از دنیا شافیم نسوا عطا ما کونوا به فاعز بنا بینهم العداوة
 و البغضاء الی یوم الیقین و سوف یکشیهم الله یا کافروا اضعنون و ان کما انکم
 کشتن بدستگیر کرد است با شما است یا ایها الذین آمنوا کهدا بالقرآن ولا یجزمکم شأن قوم علی الاغتراب
 بقا پس لازم کرد بدستگیر کرد است با شما است یا ایها الذین آمنوا کهدا بالقرآن ولا یجزمکم شأن قوم علی الاغتراب
 که ضرب دهد ایشانرا خدا را بجز بودند و بگردند یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا
 نبینکم کما کبر انما کنتم تحقون من الکتاب و یعقوب گرفت
 و کتاب نبین ای صاحبان کتاب تحقیق که آمد شما را رسول ما در جانبیکم بیان
 یکس از برای شما انچه بودید که نهان میکردید از کتاب و بعضی یکس از بسیار
 که آمد شما را از خدا و نشان بعضی هدایت و فرمان هودا یعقوبی به الله و شیخ
 رضوانه سل السلام و یجزمکم شأن قوم علی الاغتراب
 راه غائی یکس خدا را آنرا می شنودی او کند راههای سلامتی را و می
 ی او بد ایشانرا از با یکجا جهات بسوی دوشنای فرمان خود داده غایب ایشانرا
 بسوی راه سفیم لقد کفر الذین قالوا ان الله هو السبع ان مریم قل غی غیلت
 من الله شیئا ان کذا ان یفعلک السبع ان مریم و امره فی الارض جمیعاً
 ملک السموات و الارض و ما بینهما یخلق ما یشاء و الله علی کل شیء قاض
 و بعضی یکس از برای شما انچه بودید که نهان میکردید از کتاب و بعضی یکس از بسیار

واکي بکشتی بودی من دست خود را بکشتی مرا بنیستم من بکشایند دست خود را
 بنویسم که بکشم تو را بدرستی من من هم عزرا که بودی در کافران است بدرستی من
 بخوام که در جحیم کنی مرا قتل از من و بزه خود پس با منی از صاحب انش و ایت
 یاد انک ستم کاران یو آسان گردانند او را نفس اماره او کنش برادر خود را برشت
 پس گردید از دین کاران نبعت الله عزرا تا یجبت فی الارض یو بیه کیف یو از
 سوء آخیه قال یا ویلی عجزت ان اكون سبیل هذا العرب قال ویلی سوء آخیه
 فاصبر من التادمین پس فرستاد خدا ملائکی را حال انکه میگوید در زمین تا انکه بنمایند
 قایل را که بگویند پنهان کنند عورت برادر خود را گفت ای وی من ایها بن
 من انکل یو باشد مثل ان ملائکی یو شایسته عورت برادر خود را بی کردید
 اهل غلامت صیقلی وی اجل ذلک کتبنا علی منی انکل انه من قتل نفسا
 بغير حق او شادون الا انک قتل الناس جمیعاً وی اصحابها کما کانا ایتنا
 الناس جمیعاً و قتلنا انما کتبنا انکم کثیر منکم بعد ذلک فی الارض کثیراً
 و لرجعهم ان فاد نوسیم بر سر ان یعقوب بدرستی که شان جنیت است هر که کند
 قتل ذی بغیر قصاص یا عوب فاد در زمین یو مینامند که کشته باشد و مرغان
 هم در ده که بجای دهد انکتن کی با پس گردانند فاد مرغان هم را بخفت
 که آمدن ایشان اسیران ما با حجتیهای روشن پس بپای ان ایمان بعد ان ان
 دین هر انی از خداوند کند کاذب انما جزا الذین یحلیون الله و رسوله
 و یتحون فی الارض فساد ان یقتلوا و یضلوا و یقطع اهلهم و اهلهم
 من خلف اد سفوا من الارض ذلک لهم حرک فی الدنیا و لهم فی الاخره عذاب
 عظیم بدرستی که با داشت انکه انکه محاسب میکند با خدا و او را می بیند
 زمین عجب فساد و قطع طریق انکه یکشد یا بوی می کشند و قطع کند دسهای
 دینان با یو ایشان از عذاب بگریخت در انست یا برانند ایشان از زمین این عذاب

مرا ایست خوار به درم نیلوان برای ایشان است در اخر عذاب غیرتک الا الذین
 یاتوا من قبل ان یقضوا و اعلمهم فاعلموا ان الله عفو رحیم کل انک انک نوبه
 پس از انکه فاد و نوا کردند بر ایشان پس بدیدند بدرستی که خدا از زمین و زمین است
 یا انهم الذین ایموا بالله و اتبعوا الیه الوسیله و جاهدوا فی سبیل الله
 یقتلون ای انک انک ایمان او بدیدند بدرستی که یو او از دینکی بپای عباد
 کید و راه ضلالتانید که در ستاری یا مید ایه الذین کفروا لو انکم لمالی الارض
 جمیعاً و ذلک معکم لیقتلوا به من عذاب یوم الضحیه ما تقبل منهم و لم یحکم
 انهم بدرستی که انک انک کافر شدند ای باشند در این لحظه در زمین است هم
 مانند ابا او تابان از دند خود شادان ان عذاب یوم قیامت قبول
 کردید و یو از ایشان دان برای ایشان است عذاب در دینک یو یقین ان
 یجوزون الناید و ما هم یخادجون فیها و انکم عذاب مھیم بخوانند که به وقت
 از انش و نباشند از بیرون آید کاز و مر ایشان است عذاب ثابت قائم و الناید
 و النار و ما قطعوا الیدی ما جزا انما کتبنا انکم الذین الله و الله عز و رککم
 بر شما است حکم مرد و دزد و دزد و دزد پس به برید دسهای ایشان با داشت
 انهم اند و ضمه اند عقوق از جانب خدا و غالب است دریت کار من تابین
 یغفر لهم و اصبح قال الله یتوب علیهم ان الله عفو رحیم بر هر که نوبه کند
 بعد از ظم خود و در حد اصلاح کاری براید پس بدرستی که خدا نوبه میدهد بر او
 یو قبول نوبه او کند بدرستی که آمرزد و می ران است انکم ان الله که ملک
 السعوان و الارض یعقوب من یتوب و یغفر لمن یتوب الله علی کل من
 یذکر ابانداستی به برستی که خدا را و با دسهای امان و زمین عذاب کند که
 خواهد و یامر زده که خواهد و ضا بر همه حق نلواست یا انهم او سئلوا
 یخرجون الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا انما باقوا هم و هم

فَأَصْحَابُ أَخِي قَتِيلٍ و میگویند انا انکر ایمان آوردند ایا انکر دهند انا انکر کنند
 خود ندانند بگویند سوگندهای خود که ایشان هر آینه با شما باشند باطلند
 کارهای ایشان پس گردیدند باین کاران يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَدْعُ إِلَى تَبَعِهِ
عَنِ دِينِهِ فَإِنَّهُ يَدْعُهُ إِلَى غِيًى عَمَّا جَاءَ بِهِ و میگویند اینه علی المؤمنین
 اعرف علی الکافین انکره ایچا انکر ایمان آوردید هر کس بگوید که من ان را انکس
 خود پس ندانند که بیاورند و هر کس بگوید که دوست دارد ایشان و دوست
 دارد ایشان او را که مواضع کنند کان بر مؤمنان دشوار گزیده کاند بر
يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ
وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ که کارند کس در راه خدا و نمی سندان سرزنش برنش
 کنند اینه بخش خدا که عطا میفرماید هر کس میخواهد خدا و سعت دهنده
 دانست انا انکر الله قد سوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتوا
 الزكوة وهم ذا نعوى و من يقول الله قد سوله و الذين آمنوا فاني حارب الله
 هم الغالبون نسبت جز انکر صاحب اختیار نما خواست و پیغمبر و انا انکر ایمان
 آوردند انا انکر میباید اند نماز و سیدند زکوة و اصال انکر ایشان را
 کنند کاند و هر کس قبول و لایت خدا و رسول خدا کند و انا انکر ایمان آوردند
 بکنند پس بدینکه کرده خدا ایشان غلبه کنند کاند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ
الَّذِينَ اخْتَفَافَ دِينَكُمْ هُزُوا قُلُوبًا مِنَ الَّذِينَ أُولُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَافَرُ
أُولِيَاءُ وَالنَّفَقُ لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ انکره ایچا انکر ایمان آوردید انکر بدینان
 که فرار گرفته اند کس نماز استوار و بار خیمه ان انا انکر کرده شد اند کابر ایشان
 نما و کافران دوستان و پیغمبران ان خدا که هستد مؤمنان و انا انکر
 انا انکر انحرها هه و انا انکر انکر بانه قوم لا یعقلون و چون خوانند ایشان
 بوی غل فرار گزیده انرا استوار و بانجم این سبب است که ایشان کرده اند که

در این غفلت

عیسی که اهل کتاب هر یک یقین می آید الا ان استجاب الله و ما انزل الیاد و
 انزل من قبل و ان الکفر فاسیهون یکی اهل کتاب ایا ناسند و اید از ما که
 ایمان آوردیم بخدا و اید فرستاده شده بوی ما و اید فرستاده شده از پیش من
 پس غافا سفانید قل هل انکم یترکون انکم منسوبه عند الله من نعمه الله
 فلیست جعل فیهم العزیزه و الخائفه و عبد الطاعت و اولت من مکانا و اصل
 عی سوله اسیل یکی ایا هیچ بخود اید که خبر هم شما بیدان این اوصاف که با
 از جهت ثواب نزد خدا نیست که گفت کرده خدا و اید و اید و اید و اید
 ایشان بود زیاده و اید بر سنده بت ایشان بدین مردم اند از جهت که
 و کراهه از اسطوره و انا انکر فاقوا امتداد قد دخلوا بالکفر و هم من خیر و اید
 و الله اعلم عاقلان که میگویند و چون آید نزد ما که بنید که ایمان آوردیم و تحقیق کرد
 در دین و کفر و ایشان بحقیق که چون رفتند بآن و خدا انا انست با آنچه که بودند
 میگردد و توئی کثیر از انهم کسایهون فی الاثم و العذاب و اکلهم الحنث البی
 فاکانوا یعلمون و بی بی بیای ان ایشان که می شناسند در کناه و سطراری
 و ضرر انشان دبار هر آینه بدین است انچه که بودند که میگویند و انا انکر
 الربانین و الاضبار عی قولهم الاثم و اکلهم الحنث لم یکتوا کانا انحرصون
 انا نبودی باز طشتن ایشان را خدا بر ستان و دانستند ان کفاران
 کنا و اید و اید انشان دبار هر آینه بدین است انچه که بودند که میگویند و انا انکر
 اليهود و الله معلوله غلبت ایدهم و لعین انا انکر انا انکر انا انکر
 شیوه کینف نشاء و کون یکن کینی منم فاول الذین من ذک طغیانا و انا
 و القیاس انهم العزیزه و الخائفه و عبد الطاعت و اولت من مکانا و اصل
 الله و یعلمون فی الارض فاول الله لا یحب للقدسین و گفتند و اید و اید
 غل کرده شد است غل کرده با دستهای ایشان و لعن کرده شوند با آنچه گفتند

مجنون است بلکه دوست خدایه است انقادی میکند مکرر که میخیزد
و هر انچه بیه میافزاید بسیاری از ایشان از فرستاده شده بوی توان بود
از کفر و در افکنند میان ایشان دشمنی و عدالت و تان و نجات هرگاه که بر
افزونند ایشان بدلی جنگ فرزندانشان را و بدستمانند در دوزخ
از جهت فساد کردن و فرادوست ندادند ادا کنند و گویا اهل الکتاب است
و انکفر الکفر نافعهم شیایم و لا یغنیهم عن ذنوب النعم و کونتم اقاموا التوریه
والانجیل و انزل الیهم من نعم لکون من قوفیم و من تحت ارجلهم
امره مقصده و کثیر منهم ساءوا یعلمون و انکم اهل کتاب سیکر و یسند و یغی
کازی میگردند هر آنکه زایل میگردیم از ایشان کناهان ایشان را هر آنکه در مجاوی
ایشان به آنها نانوشت و انکم اهل کتاب بر پاید استند و ذریه را و یحسد
و انچه که فرستاده شده بوده بوی ایشان از بود کلا ایشان هر آنکه میخورند
از دیرسان و از دیر پایها ایشان بعضی از ایشان کرده اند میان رومی
از ایشان بدست اعظم میکنند یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس ای الله لا
یهدی القوم الکافرین ای رسول برسان انچه که فرستاده شده بوی
ان بود و کار تو را کی نکلی پس بنویسد رسالت او را و خدا نکند
ان سر مردم بر سیکر خدا هدایت میکند که کافران را اهل الکتاب است
علی شیء یضی تصحوا التوریه و الانجیل و انزل الیک من ربکم و لیوبقن
منهم ما انزل الیک من ربک طغنا تا و کفر فله الناس علی القوم الکاف
مگر ان اهل کتاب ناسبت تمام بر چیزی تا انکه بدارید و نوز و انجیل را
که فرستاده شده بوی همان بود و کار شما و هر آنکه بیه میافزاید بسیاری از ایشان
انچه که فرستاده شده بوی توان بود و کار حق ان کراهی و کفر بر افشوس

۷۱
بمکره کافران ان الذین سوا الذین هادوا و الصابون و المنافقون
بالله و الیوم الذی یعمل علیها فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون و بر سیکر انکه
ایمان آورده اند و انانیکر یهود شدند و کبر شدند و ندادند کسب که ایمان
آورده اند و روز قیامت و بکند کار ایشان پس منبت سبی سبایان و نه انان
کین شوند که اخذنا من ثاق بنو اسرائیل و ارسلنا الیهم رسلا کلما یاجونهم
دسول یالاهم انهم انفسهم فریقا کرکوا و فریقا یقتلون هر آنکه عقیقه را کین
بمان بپرداز بعضی را و فرستادیم بوی ایشان بجهان را هر وقت که آمدن ایشان
بنجری با انچه میخواست نه های ایشان که و هو انکذب کردند و کفر میسند
و کسبوا الا لیکون فیهم کفر و حقوا و حقوا غاب الله علیهم ثم عمو و صم
کثیر منهم و الله بصیر بما یعلمون و بنده است که عیادت از مایستی بر کور
و کزندی پس قوم فرستادند بر ایشان پس کور زدند و کزندی بسیار
ایشان و خدا بیناست با انچه میکنند لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن
مریم و قال المسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ذوقوا انکم من ربکم و الله
فقد خرم الله عبادکم و قالوا ان الله لا یزالنا من انفسهم و یحفظکم
لکن خدند انانکه گفتند بر سیکر خدا او مع بر مریم است و گفت مع ای برین
برستن کثیر خدا بگو و کار من و بود و کار شماست بر سیکر سان چنین است
هر کس که آورد بخدا بر عقیقه هر کس که خدا بر او یوسف داد و جابله او انست
و سنین هر کار از انچه باوردی لقد کفر الذین قالوا ان الله مظلوم علیک و ان
من الیه الا الذکر و لو ان یشهدوا عما یقولون لیمتن الذین کفروا ایتم عذاب
الیم هر آنکه عقیقه کار فرزند انانکه گفتند که خدا سبی از ستم نامت و منبت
هیچ خلق جز خدا و خدا کار باز نه استند انانکه که میگوید هر آنکه از ان
انانی که کار فرزند انان عذاب در میان اهل ان یجوبون الی الله و یحفظون

ذَلِكُمْ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ مَا يَتَّبِعُ الْمُتَّقِينَ إِلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا جَمْعًا فَيُبَيِّنَ لَكُمْ مَا كُنْتُمْ
 مِنْهُ تَحْتَلِفُونَ وَرَسُولُ اللَّهِ يُؤْتِي السَّاعَةَ وَأَمْرًا بَرًّا فِي دِينِهِمْ وَبِرَّكُمْ وَبِرَّكُمْ
 مَوَافِقًا مَرَّعًا رَاكِبًا بِشَرِّ أَنْ يَكُونَ كِتَابًا سَمَانِيًّا وَجَامِعًا وَهَامًّا وَهَدًّا
 أَنْ يَكُونَ كِتَابًا بِشَرِّ أَنْ يَكُونَ كِتَابًا سَمَانِيًّا وَجَامِعًا وَهَامًّا وَهَدًّا
 وَتَسَابُطًا أَرْزَاقًا بِطَلْأَتِ الْمَلِكِ أَنْ يَكُونَ كِتَابًا سَمَانِيًّا وَجَامِعًا وَهَامًّا وَهَدًّا
 أَنْ يَكُونَ كِتَابًا بِشَرِّ أَنْ يَكُونَ كِتَابًا سَمَانِيًّا وَجَامِعًا وَهَامًّا وَهَدًّا
 دَابِئِي شَمَارًا بِطَلْأَتِ الْمَلِكِ أَنْ يَكُونَ كِتَابًا سَمَانِيًّا وَجَامِعًا وَهَامًّا وَهَدًّا
 بِكِرْ خَيْرَاتٍ دَابِئِي شَمَارًا بِطَلْأَتِ الْمَلِكِ أَنْ يَكُونَ كِتَابًا سَمَانِيًّا وَجَامِعًا وَهَامًّا وَهَدًّا
 ضَلَّافٍ بِكِرْ خَيْرَاتٍ دَابِئِي شَمَارًا بِطَلْأَتِ الْمَلِكِ أَنْ يَكُونَ كِتَابًا سَمَانِيًّا وَجَامِعًا وَهَامًّا وَهَدًّا
 عَنْ تَقِيصٍ مَا أُنْزِلَ اللَّهُ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاغْلُظْ أَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَ بَعْضَ
 دُجُوعِكُمْ فَإِنْ كُنْتُمْ مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ وَرَسُولُ اللَّهِ يُؤْتِي السَّاعَةَ وَأَمْرًا بَرًّا
 كُنِيَ سِيَانِ إِبْرَاهِيمَ بِأَجْمَلِ فَرَسَادِ ضَا وَتَسَابُطًا مَكْنِي دَابِئِي شَمَارًا بِطَلْأَتِ الْمَلِكِ
 إِبْرَاهِيمَ أَنْ يَكُونَ كِتَابًا بِشَرِّ أَنْ يَكُونَ كِتَابًا سَمَانِيًّا وَجَامِعًا وَهَامًّا وَهَدًّا
 بِشَرِّ أَنْ يَكُونَ كِتَابًا سَمَانِيًّا وَجَامِعًا وَهَامًّا وَهَدًّا بِشَرِّ أَنْ يَكُونَ كِتَابًا
 إِبْرَاهِيمَ أَنْ يَكُونَ كِتَابًا بِشَرِّ أَنْ يَكُونَ كِتَابًا سَمَانِيًّا وَجَامِعًا وَهَامًّا وَهَدًّا
 مِنْ اللَّهِ صُحُفًا يُقَرِّئُونَ بِشَرِّ أَنْ يَكُونَ كِتَابًا سَمَانِيًّا وَجَامِعًا وَهَامًّا وَهَدًّا
 نِكُوفٍ لِرُضَا بَدَاوِي كَرْدَنِ أَنْ يَكُونَ كِتَابًا سَمَانِيًّا وَجَامِعًا وَهَامًّا وَهَدًّا
 بِأَيْهَا الَّذِينَ اسْتَوَالُوا تَحْتَ ظِلِّ السَّيْهَةِ وَالنَّصَافِي أُولَئِكَ تَعْصَمُ أُولَئِكَ
 تَعْصَمُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْكُمْ بِكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ فَتَقَرَّبَ
 الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مِنْ رِجَالٍ يَأْمُرُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ خُذُوا أَنْ تَقْبَلُوا دَائِقَةً تَقْبَلُ اللَّهُ أَنْ
 فِي بِاللَّهِ كَوْنِهِمْ مِنْ عَيْنِهِ بِصُحُفٍ أَعْلَى مَا اسْتَرْفَى أَهْلُهُمْ نَائِمِينَ أُولَئِكَ
 إِيْمَانُ أَوَّلِهِ بِكِرْ خَيْرَاتٍ دَابِئِي شَمَارًا بِطَلْأَتِ الْمَلِكِ أَنْ يَكُونَ كِتَابًا سَمَانِيًّا وَجَامِعًا وَهَامًّا وَهَدًّا

بكر

دیگر اند و هر کس دوست گیرد ایشان از ایشان بی بدستیکه او از ایشان است بدستیکه
 راه نماید گروه ستمکاران را پس چنانی اناضاف در ده های ایشان عرض کرد و اتفاق
 شتابند و سستی ایشان ی گویند میز سیم ما اسکر برسد با چیزی از کرش و زکار
 پس میوسی بعد محتاج شویم پس باید که خدا بیاورد فتح یا کاری بب اضلال بود
 باشد پس بکر بلا آخر نهان داشتند در نفسهای بیسمان و تقول الذین آمنوا
 اهؤلاء الذین آمنوا بالله عهدا ایمانهم انهم لمعكم جحطت اعمالهم فاصبحوا خائرين
 و میگوید که اینک ایمانی آوردند انما آتاهم الکسانیکر سوگند میزند خدا سخت
 ایشان که بر سر سیم ایشان هر این با ستمکاران بود ضایع و باطل است اعمال ایشان بگویند
 از زبان کاران یا ایها الذین آمنوا من بعد فیکم عقیق ذنبه فاعرفوا فی الله یقربکم جحیم
 و یجیبونه اذ لیه علیکم عین علی الذین یمنون ای کسانیکر ایمان آوردند و هر که بر سر
 از شما از دین خود پس نود باشد یا در خدا کزوی را که دوست دارد و ایشان دوست
 دارند ایشان او را ستمکاران بر مؤمنان دشوار گیرند اند بر کاران مجاهدون
 ذنبیل الله و لا یخافون کفره لایم ذیل فضل الله یؤانسه من جلا و الله واسع
 علیم کار را در کس در راه ضا و بر سر ستمکاران ضایع ملامت کند ایمان فضل
 خدا است میدهد انرا هر که را خواهد داد انکه خدا بیدار عطا ما است انما اولئکم الله
 و رسولهم و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم اکتون
 و من یؤمل الله و رسولهم و الذین آمنوا فایة الله هم الغالبین بدستیکه دوست دارد
 شما است خدا و رسول خدا و کسانیکر ایمان آوردند انچنانکرا بیاورند غازی را
 میدهد ذکوة در حالتیکه ایشان مرد کوی اند و هر که دوست دارد خدا را و رسول
 را و انانرا ایمان آوردند پس که خدا بدین خدا ایان غالبان اند یا ایها الذین آمنوا
 لا یخفون الذین آمنوا فایة الله انکم مؤمنین ای کسانیکر ایمان آوردند بدستیکه کسانیکر
 و الکفار اویا و اتقوا الله انکم مؤمنین ای کسانیکر ایمان آوردند بدستیکه کسانیکر

که برترند پس خود را افسانه و بازمی ان کتاب کرده شد الله ایشان را توبه و
 از من و ما و کافران و ستم و هر چه بد خدا را که حسبت مژگان و اگر اذانت
 الى الله لخذوا هاهنا اذ لعلنا ذلک بانهم قوم لا یعقلون و چون بخواند ایشان را
 بوی مان بگردان نماز را محل افسانه و بازمی و این سبب است که ایشان گروه
 که در یافت نمیکند پس خدا قل اهل الکتاب هل تفقوا اننا الان انشا
 بالله و ما انزل الینا و ما انزل من قبل و ان اکثرکم فایضون بکرا و عده ای صرا
 توبه و انجیل و عیب مگیر از ما مگر اینکه اهل آویدیم خدا و انچه فرستاده است
 بوی ما و انچه فرستاده است پس از ما و در سینه ایشان ناسقا نشین اهل
 الکتاب است که بشنیدن آن و آنکه نزد عیسی الله من لعنه الله و غضب علیه و جعلهم
 الفرده و الخادین و عقبه الطافوت و انکثر من کلان و اهل عن سوره انجیل
 بگو با انچه اید خبر دهیم شما به بدین ان اوصاف که ایمان خدا و کتب خدا
 او که که لعنت فرمود خدا اهل و ضم کرده بر او و فرار داده از ایشان بوی نگاه و
 و کسیکه بر سنن طاعت کس ایمان بد نمازد از همه حمایتی و پی راه از میان
 راه و از احادیث و ما قالوا انما قد خلوا بالکفر هم قدر جوابه و الله اعلم بالحق
 یقولون و چون بیایند بیا گویند ایمان او ایم و صلا انکه تحقیق بکفر ایشان تحقیق
 که میورند شدند با حال کفر و خدا و انما است باجه که بنها میگردند و حق بکرا
 یسار و عون و الام و العذوان و اهلهم السحت لیس ما کانوا یقولون و
 سیاهی از ایشان که می شناسند در جزه و ستم و صبر اینان بر صراحت
 هر اینه بد است انچه هستند میکنند لولا ینتهمم الریانین و الاخبار می فرست
 الام و اهلهم السحت لیس ما کانوا یفهمون و اگر بنده که حق کرده بودند
 خدا نشان و داشتند از کفتر ایشان کنایه و حزون رسو و این بد است
 انچه هستند میکنند و قال الله یقولون بک الله یقولون له غلبت ایدینم و یعنوا

یما قالوا بل یبده مبسوطانای یقی یکتف یسار و یعودن کثیر منکم ما انزل
 الیک من ربک طعنا و کفر و انما انزلناهم العذابه و البخا و الی یوم القیمه
 کلما او قدرنا انما الیخرج اطفالها الله و تبعون فی الدن و صا و الله لا یحب
 المفسدین کفشت بوجوه دست قدر و خدا بستم است غل کرده شد نمای
 ایشان و لعنت کرده شد سبب انچه کفشت بیکه دست قدر و خدا بستم است انچه
 میکند هر گروه که خواهد و هر اینه فرزند یکس بیاید از ایشان باجه فرست
 شده بوی توان بود و در حدیق از حنبه طغیان و کفران و انکسند در میان
 ایشان دشمنی و کینه را تا روز قیامت هرگاه برافروزد آتش برای حرب رسول
 فرزند ایشان خدا و سعی می نمایند در زمین از همه ضاد حال انکه خدا هیچ
 ندارد خدا و اولان اهل الکتاب آمنوا الکفر با عینهم سباییم و اولاد خلتهم
 جناب النعم و اکی صاحب کتاب ایمان آوردندی و بر عهد کاری نمودندی هر اینه
 پوسانیدیم ما از ایشان بدیهای ایشان و هر اینه داخل گردانیدیم ایشان را در
 برغت و در انهم اقاموا التوبه و الاجل و ما انزل الیهم من یتیم لاکلوا
 من قوتیم و من تحت ارجلهم منهم امة تقصیده و کثیر منهم ساء ما یقولون و اکی
 نه بود که بیای داشتند احکام توبه و اجل و انچه فرستاده شد بود بر ایشان
 ان بود که کار ایشان هر اینه خوردندی ان بالا ایشان و از بدیهای ایشان
 ایشانند که می سوسط الحاد را اسلام و بیاید از ایشان بد است انچه میکنند با
 انما الله علی بلغ ما انزل الیک من ربک و انکم تفعل و ابلفتم رسالته
 و الله یعصمکم من ان تاتوا الله لایتهدی القوم الظالمین احو رسول پستیده
 برسان انچه فرستاده شد رسول از بود حاد و اکی نرسای پس از او رسالت
 نکردی خدا نگاه میدارد و از مردمان منافق بد سبب خدا لاهدانه نمیکند گروه که
 و کافران و اهل الکتاب کتم علی بنی صقی یقی التوبه و الاجل و ما انزل

در سبک خدا دوست ندارد نفی کننده کان و کلا انما اذقکم الله خلا لا طبا
و اتقوا الله الذی انتم به مؤمنون و بخورید از این روزی داده شما داخل
در هایتکه طلال و پاکیزه است و بویید از این هایتکه شما با و ایمان آوردید
لا یغواضکم الله بالیغوفی ایمانکم و لکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان حکما
اطعام عرق مساکین فی اوسط طایفه و اهلکم از کسب و اوجیز
دقیقه فی کم یجوز طعام ثلثه یلم ذلك کفایه ایمانکم اذا خلقت و حفظوا
ایمانکم کما یکون الله کم ایامه لعلم تکون فرایک سران بهودگی در
سوکندهای شما لیکن سبک در شمار با غیر حکم بسته اید سوکندهای بر کفایه او
طعام دافعه ده میکن است از وسط چیزی که طعام میکنید کسان خود را
یا پوشش ایات یا آزاد کردن بنده پس کسیکه نباید اینها را پس روزگار
شمار روز اینست کفایه سوکندهای شما چون سوکند خورید و محافظت نمائید
سوکندهای خود را همین ظاهر میکنید پس برای شما احکام خود را یا شایسته
شما که کندی کنید یا ایها الذین امنوا انما النیر والاضواء و الاضواء
رجس من عمل ان یظلم فاجتنبوه لعلکم تفلحون انما الشبهه ان یوقع بینکم
العداوة والبغضاء فی الخیر المبشر و یصله کفر عن ذکر الله و عن الصلوة فهل انتم
منتهون ای که هایتکه ایمان آوردید بدین مینت جز اینکه شراب و قمار و تنبها
و نبیهای قمار ببلید اند از عمل شیطان است پس اجتناب کنید او را تا شاید
که شما را شکار شود بدین مینت جز اینکه میخواهد شیطان اینکم در اندازد مینا
شما عداوت و دشمنی را بسبب شراب و قمار و باز دارد شما را از یاد
خدا و از نماز گزیند پس ایها ایمان با ن داشته منوبید و اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و لکن رفا فی توکم فاعلموا انما علی رسولنا التملک المبشر الطاعت
کنیز خدا و اطاعت کنیز رسول را و صد کنید از مخالفت ایمان پس کسی که
کرد این

کرد این پس بدانید که سبک جز اینکم بدین معیاست و ساینده هودا لیس علی الذین
امنوا و عملوا الصالحات جنات فیما طیعوا الذین اتقوا و امنوا و عملوا الصالحات
ثم امنوا و اتقوا ثم امنوا و اتقوا و اصلوا و الله یحب المتحین بدین و اینکم
ایمان آوردند و کج شکارها شایسته با یکی در این خودند پس بویید بدین
و کویید و کویید کارهای شایسته را پس بویید بدین و کویید پس بویید بدین
و نیک کرد و خدا دوست دارد سبک کاران یا ایها الذین امنوا لیبلونکم الله فی
من الصید قتال ای که و طعام لیعلم الله من یجاهد بالغبی فی اعتدی
بعد ذلك فلیعذب الذین یا ایها الذین امنوا لا تغفلوا الصدقات و انتم حرمت
قتلکم منکم شیئا ایمانکم فاعلم من النعم حکم یجوز عدل منکم هذ بانالغ
الکعبه او کفایه مساکین او عدل ذلک صیلمه لیدوق و بان امر و عطا
الله انما سلف و من عات فیلتقم الله منکم و الله یحب من یؤتی
کما ایمان آورید به هایتکه البه آن مال را شما را عطا میی ان شکار که مرید آنرا
دستههای شما در بهای شما تا اینکم بدانند مینرید او بدینهای بر هر که
تقدی کند پس ان این پس مرا و است عذاب در ذلک ای که هایتکه ایمان
آوردید نمیکند شکار و حال اینکم شما محرم باشید و هر که کشت او را از نما
عید پس پاداش او مانند این را که کشت ان چهار پایان که حکم کنند ان
دعا صابان عدالت ان شما را بانی رسیده جانم کعبه یا کفایه اطعام مساکین
یا ابر این دوزخ تا مجسد و صد کند عاقبت کار خود را در گذشت خدا از این
پس بود و هر که بگوید پس انتقام میکن خدا ان او و خدا غالب صاحب انتقام
است اهلکم بشیر الخیر طعامه متاعکم و لا یبذل و حرمت علیکم شبهه البه
فادعتم حرما و اتقوا الله الذی ایله یخرج من حلال کرده شد بدین شما را در نما
و طعام او بهر است بوی شما و بوی کار و انان و صرام کرده شد بهر شما را شکار

مادامیکه شما محرم باشید و پیغمبر خدا را در حق خود بگوئید
قَالَ اللَّهُ لَلَّعَمَّا لَبِيقَ الْحَمْدُ مَا لَمْ يَأْمُرْ بِالْعَدْلِ وَالْإِثْقَالِ
ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السُّرُورِ وَمَا فِي الْأَرْضِ فَإِنَّ اللَّهَ يَكُلُّ شَيْءَ عِلْمٍ
يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ كَرِيمٌ و فرموده خدا که با خاتم
 با اوستی که بجهت قیام دلی مردم و ماه با هرست و قرانی و شران با کردن بند این
 این از برای اینست که بدانید که خدا میداند آنچه را در اسماء و افعال و در کتب
 و آنچه را در جوی و دانا است بدانید که سخت عقوبت است و اگر خدا را نرزد مهران
عَلَى الرَّسُولِ إِلَهُ الْبَلَاغِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَكْفُرُونَ وَفَا تَكْفُرُونَ یعنی بر پیغمبر
 رسانید و خدا میداند آنچه را که ظاهر میکند و آنچه را که پنهان میکند کل لا
تَسْمِعُ الْبَلَدِ وَالْأَكْبَرِ وَكَتَبْنَا كِتَابَ الْغَيْبِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ بگو بگو که آن نیست ببلد و یا کتب که بگفت آوردن
 بیاید ببلد پس بگو ببلد آن ضامن و عقول نماند که شرارت نکند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنِّي أَسْأَلُكُمْ إِنِّي بَدَّلْتُ كَلِمًا تَسْأَلُونَ عَنْهَا
صَدَقْتُ يَوْمَ الْفُرْقَانِ بَدَّلْتُ كَلِمًا عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ عَفُوٌّ كَرِيمٌ ابگو و اینها که اینها
 آید و سوال نکنید از چوهای که ظاهر شود بلی شما بد شما و اگر سوال
 کنید از آنها مانیکه فرستاده میشود قرآن ظاهر شود بلی شما در کنر
 خدا آن و خدا آنرا نرفته بود بلیست قد سألها قوم من قبلکم ثم أصبحوا بها
 کافرون فحق بکرم و حال کرد آنرا که می پش از شما پس کردید بان کافران
حَاجَّعِلَ اللَّهُ مِنْ تَحْقُوقِ وَلَا سَائِلِيَّةَ وَلَا وَصِيَّةَ وَلَا طَائِمَ وَلَكِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا
يَقْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَالْكَوْهَ لَا تَقُولُونَ واجب نگو اینده خدا از شر
 شکافته و نه از جمله کوه بنذر و نه پیوسته بپاد خود و نه باز کسی بگوید
 و یکی آنرا بگوید و میبایست بر ضد روع و و بپادی ایشان دریافت میکنند

وَاذْكُرْ لِمَ تَقَالُ إِلَيْهِ مَا أَفْعَلُ اللَّهُ بِكَ ذَلِكَ الْوَعْدُ قَالُوا احْبِسْنَا مَا وَدَّعَ فَاَعْلَمَ الْآدَمِيَّ
 اَوْ كَانَ الْآدَمِيَّ لَا يَتَقَلَّبُ مَشِيئًا وَلَا يَتَقَدَّرُونَ وَجَوَّهَ كَفَرَهُ شَوْعَرًا اِنْ اِيْمَانِي
 بوی آنچه فرستاده خدا و بوی رسول او کفوت که اینست میکند ما را آنچه یافتن بران
 پدران خود را یا بنودن پدران ایشان کرد یافت نمیکردند چیزی را و نه در دنیا
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا تَبْذُرُوا نَفْسَكُمْ فِي آيَاتِ اللَّهِ هَتَمًا مِمَّا جَاءَكُمْ
جَمِيعًا ضَرْبًا مِمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بگو که آنچه را که ایمان آوردید در خبر باشد از شما
 خود که خبر رساند شما را که بگو که راه شد چون هزایت یافتن باشد شما بوی
 خدا است باز گفت شما همی پس آگاه میکند شما را آنچه که بگوید بگو بگو یا ایها الذين
آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ لِلوَيْتِ حِينَ الْوَصِيَّةِ الْإِنِّانِ تَوَاعَدَ بَيْنَكُمْ
أَوْ إِنْ أَمْرٌ فِي غَيْرِ ذَلِكَ أَنْتُمْ صَرَّيْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلْيَضْحَكُوا بَيْنَكُمْ مُضْجِيًّا
فِي بُعْدِ الْفَلَقِ نَفْسًا بَالِيَةً أَنْ تَبْنُوا لَكُمْ شَيْءًا بَيْنَكُمْ لَوْ كَانَ دَارُ رَبِّي
وَلَا تَكُنْ شَهَادَةً لِلَّهِ إِنَّا إِذَا لَمِنَ الْأَعْيُنِ فَإِنْ عَصَى عَلَى أَسْمَاءِ السَّخْفِ الْفَافِ
تَقُولُونَ مَقَامًا مِمَّا فِي الدِّينِ اسْتَحَقَّ عَلَيْكُمْ الْأَوَّلِيَّانِ وَبَيْنَهُمَا بَالِيَةً كَهَذَا
أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِنَا وَمَا أَعْتَدْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ذَلِكَ إِنْ أَنْ يَأْتُوا
بِالشَّاهِدَةِ عَلَى وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تَزُولَ إِيْمَانُهُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْتَعْمِلُوا
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ابگو و اینها که کردید بگو باید باشد میان
 چه در آید یکی از شما مرگ در زمان وصیت کردن دو نفر صاحبان عالت
 از شما و دو نفر یکی از غیر شما اگر بوده باشند که سفر کرده باشند در روزی
 پس بر شما مرگ مصمت مرگ که صاحبان دو نفر از این غار پس گویند
 خود را بخدا اکی شکواری شما که نفر و شتم نهادنی و بیهای و اگر چه بود باشد
 صاحبان خودی و گمان نکنیم که اینها را بگویند مادر اینها هر آینه از گناه کارانیم
 پس اکی مطلع گردیده بود بدانکه آن دو کوه مسوی شده اند گناه را ایستادنی

غلبتم في القلوب خالدين بين يدي سباري لان انما ما كروست بيكر من انك
 كافر سندن هر ايه بدست انجمن من مستاده ان بولي ايمان فضهای ايمان كره
 كوفت خدا بر ايمان دور عذاب ايمان عذر باشد قلنا انما يؤمنون بالله والي
 و ما انزل اليه ما هتدوهم او انما ولكن اكرمهم فاسخوفوا و اكرهوا يهود كره
 ايمان می آوردند بخدا و بغير يعني محرم و انچه هر سناه شده است بوعا و غير كنند
 ايمان را بغير كفار و مشركان و دوسنان و لكن بپايد ايمان ما سفتند ليجن
 استن الثاني و هذه للذين آمنوا اليهود و الذين آمنوا و ليجن اخرتهم مؤدة
 للذين آمنوا الذين قالوا انا ضللت و ذلك بان منهم قسيسين و رهبا و انهم اذ كن
 هر ايشه عبادي اى محرم سخت و بر معان بدخني مرا كسايند كه او بدست يهود را و
 سرك آوردند و هر ايشه عبادي بن ديكر من ايمان ايه و سني مرا كسايند كه ايمان او
 انما بقر كنند بشارت ايم بغير عسايا و اين سبب است كرا ايمانند و ايمان و نهاد
 و بهر سبب كنند و اذ اطيعوا ما انزل الى رسول نبي اعيتهم تقبض من الذم
 متاعه و ما من الحق بقولهم و نبتنا اسما ناكسنا مع انك هتد و وجوه لشوق انچه نازل
 شد بر بولي جنهای ايمان را كه سبب و انك از انچه شناسند از حق بگويند
 بود و كار ما ايمان اكرهيم ما بر نوبس ما از كراهان و نالنا لاف من و لخاصا ما
 عن خوف و طمع ان يخطبنا و يتابع القيم الظالمين و كوي بد بوره ما كرا ايمان نيلوريم
 جز و انچه اقدما از حق و حال كه طمع سبارم اينكه داخل كس ما را بورد كار ما كروه
 شايسته كان قال لهم الله انما انما احببنا بجز من سفتيها الانهار خالدين فيها
 و متلى جزاء الحسنين پس يار است كرد ايشان از سبب انچه گفتند بپشيمان
 كه مرد دار بر ايشان عذاب حال انكه عذر باشد را عجا و انبفت با و انت
 نيكر كاران و الذين كفروا و كنوا بلغا و لكن احببنا لجهنم و كسايند كه كار و نشت
 و نكند من كسند ايشان را اضاقت ملاعنان و در فرخ ما انما الذين آمنوا لا

خروج

فخرجوا الى باب ما اصل الله لكم ولا تعتدوا اي الله لا يحب المعتدين اي كسايند
 ايمان او مبدع مام كرويند پا كينهای انچه حلال كرده است خدا و عبادان و نكند
 بد بپكر خدا دوست ندارد مفعول كسايند و كلوا اي انا انكم الله ظل الاطيان و انفقوا
 الذي اتم به المؤمنين و يعبدون و يعبدون ان اجم بوزني و شمار خدا حلاله و با كيه و ستر
 ضا ايشان را كره ما با و كرويد كسايند لا يؤمنون الله باليقين في ايمانكم و لكن
 يؤمنكم بما عقتكم الايمان فكفاية اطعام عشرة مساكين من او بطحا
 تطعمون اهلهم او كسوتهم او خير من ذلك فمن لم يجد فطعام لثمة ايام ذلك
 كفاهه ايمانكم او اكلهم و حفظوا ايمانكم كذلك يبين الله لكم اياته لعلكم تتقون
 و نكح و شمار خدا سبب ايعود هم ضد در سوكندهای شمارا و لكن بكي و شمارا بچه
 استوار كرهيد بفضله نيت پس بگويند بزه ان خوايدن ده سكيو استار
 سوط انچه بخوارند كسان خود را يا بوشايند ايمان يا اذ اكرهون بنده بپكر
 نيابد بود بود و داشتن به روي اين كهاده بزه سوكندهای ما است بپكر
 بخوريد و نگاه داريد و سوكندهای خود را همچنان بيان بكنند خدا بپشيمان ايشان را
 ناسايد لكه كذاي كيند يا انما الذين آمنوا انما لهم و الذين لا الاضباب و الا ان لهم
 رضى من عمل الشيطان فاحبسنوه لعلكم تفقهون اي كسايند ايمان او مبدع بپكر
 شراب و قمار و انچه نصب كند بزي عادت و نيرهای كه بران حال كيرن بپشيمان
 از عمل شيطان پس بپشيمان تناول انما ناسايد كرهنا در سطراري يا بپشيمان انما
 ان يوقع بكم الصلوة و البعوضة و الحمر و البعوض و يفتكم عن ذنبي و يفتكم عن ذنبي
 فقل انكم ستفقهون بهر سبب بخواند شيطان اينكه انكند در سيمان شمارا بدخني و كيه
 در شراب و قمار و باز در شمارا عي يا خدا و ان ثمان پس ابا هم بخور ايهك شمارا
 باز استاد كان اذ كناه باين و اطعموا الله و اطعموا الرسل و امنوا و انك
 تولىم ما قلنا انما على سواها البلاء المبين و من من بپشيمان و اطعموا الرسل و امنوا

بر دو نفر یکی میایستند بجای ایشان آن انا فیک سزاوارست بر ایشان که اولیا
باشند پس سوگند خود بخیز که سزاوار من است از نهاده ایشان بدان
صدمه نپذیرم بر ریکداری هفتاد و نه سال از سعادتی باشم این نزدیکی است
آن ای که بیاورند نهاده با بروجه آن یعنی بر وجهی که ظاهر بود با آنکه پسند که
بر کعبه شود سوگندها پس آن سوگندهای ایشان و بیهوشی و بیهوشی را و بشنوی
علامت او را و نهاده است عینک کرده فاسقان یوم یوم فی الله الرسل فیقول طایف
اجبتهم قالوا لا یعلم لنا انک انت علام الخیر و روزی که جمع کنند و بفرمانند
گوید چه جوابی اجابت شد گویند سبب دانستی ما را از سبب تو گفتی و دانای
ان قال الله عیسی بن مریم اذ کن یحیی علی و علی و الذلک انی ایدتک فی روح
القدس تکلم الناس فی القدره کفلا و ان علمک الکتاب حکمت و التوریه و الانجیل
و ان خلق من الطمان کعبه الطبی ما ینتی من فیهما فکلون طیبی با ینتی و ان ینتی
الا کبر الاوصی ینتی و ان ینتی فی المونی با ینتی و ان کشف بنی اسرائیل عن
ان ینتی با ینتی فقل الذلک کفر با ینتی ان هذا الاسیر ینتی با ینتی و چون
گفت خدا ای عیسی بر مریم با ینتی گفت مریم با ینتی و چون دست
کردم تو را بروی اقدس که غنی کفنی مریم را در کوهان و شیری و چون آموش
در کتاب و حکمت و توبه و انجیل و چون خلق کردی از کل باشد مرغی بر ستوی من پس
حمیدی در آن پس کرد بد مرغی بر ستوی من و خوب سیکری که را در زان
و پس بر ستوی من و چون بود آوردی مردگان را بر ستوی من و چون
کردم پسران یعقوب را از آن چون آوردی ایشان بخیرات روشن گفتن با ینتی
کافر شدند از ایشان بنیت این مکر خود را و ان وصیت الی القوادین ان
اصی ابی و بر سوا قالوا امثا و امثا و انما صلو و چون دمی کردیم بری و چون
اینکه امان آوردی من و رسول من گفتن که دیدم و گواه باش بر سیکر ما ینتی کردن

ان قال الخواریفون یا عیسی بن مریم هل ینتیطع ذبک ان یقول علینا مائه من
قال انفق الله ان کتم مؤمنین قالوا انما ینتی فکل ضلها و ضلها و کلوا و کلوا
ان قد صدقت و کلوا علیها انما ینتی فکلوا علیها انما ینتی فکلوا علیها انما ینتی
فکلوا علیها انما ینتی فکلوا علیها انما ینتی فکلوا علیها انما ینتی فکلوا علیها
قال الله انی منقولها علیکم فی تکفر کعب منکم مانی اعبه علیا لا اعبه احد
من العالمین چو گفتند درین ای عیسی بر مریم با ینتی بود و کار تو اینک و تو
سند بر ما مائه از آسمان گفت عیسی بن سیدار خدا ای هسید کرد و کار گفت
میخوام که بخورم از آن مائه و قرار کرد دلهای ما و میایم که راست گفتن ما و بود
باشیم بر آن از جمله خواهان گفت عیسی بر مریم با رضایا بود و کار من فرودست
مائه از آسمان تا آنکه بوجه باشد برای عبد افروزی اول ما و اخر ما یعنی کشته شدن
و خلاصی از تو و روزی که ما را و خلاصی از تو ای عیسی بر مریم با ینتی گفتند
من فرودست مائه از آسمان پس هر که کار فرمود پس از شما پس بر سیکر خراب کن
عذاب که عذاب نکرده باشم ادریا از جهانیان و ان قال الله یا عیسی بن مریم
و انت قلت للناس اخذونی و انی الیه من ذوی الله قال جنانک ما یکره علی
ان اخذنا طایف علی حق ان کنت قلته فقد علمت لعل ما ن نقی و لا اعلم طایف
نقیل انک انت علام الغیوب فاکتلم الا ما امرت فی من ان اعلم الله ذی
و ینتی و کنت علیهم عهدا ما دمت فیهم فلما نوقضت لی کنت انت الوصی
علیهم و انت علی کل شیء ان تعلمهم فاعلمهم عباد الله و ان تقهرهم فایک انت الغیر
الحکم و ما کف خدا ای عیسی بر مریم با ینتی گفت بر مریم که فرمود بر مریم
دو خدا از غیر خدا گفت عیسی بن مریم و با ینتی گفت مریم که فرمود بر مریم
مراسل و از آن بوده باشم که گفت با ینتی او را پس تحقیق سیدای تو و از آن میده ای
در ذات من است و عهد نام آنچه در ذات تو است بر سیکر ما ینتی و دانای نبیها

و صد گنبد از مخالفت پس ای اعراس پس بدانید که هر سوره را سوره بیفام رسانید
 کتب علی الدین است و اعلموا انما النقص و استواء
 علی الصالحات ثم النقص و استواء و الله يحب الحسین منب و کلمات
 ایمان را در دلهای مکرر کند و در این مکرر کنش از هر یک از اینها و در هر
 یکی از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها
 کتار است و سبک است و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها
 الله یبکی من القدر ناله ابدکم و ما یکم لیعلم الله من یخافه بالصبر
 من اعتد بعد ذلک فله عذاب الیم ای آنکه ای ایمان او در هر یک از اینها
 غایب شود و از هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها
 خدا آنرا که بر خدا و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها
 عذاب درد ناله یا ایها الدین است و اعلموا انما النقص و استواء و الله یبکی من القدر ناله
 یکم بعد از آنکه ایها الدین است و اعلموا انما النقص و استواء و الله یبکی من القدر ناله
 طعام سلکین او عدل و صبر است و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها
 عاد فیتقم الله ین و الله عز و جل و انما یکم ایمان او و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها
 شکار و حال آنکه شاهرخ باین و هر که کشتن شما بقصد پیروان و با این جزا
 مثل آنکه کشته باشد از چهار پایان که حکم کشتن باین بدل و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها
 برسد از هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها
 تاجد و خاصت عاقبت کار و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها
 مقتل صید بر عقوبت کشتن از او و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها
 کم صید البحر و طعامه سنا عاکم و لیس سنا و صرم علیکم صید البحر و طعامه سنا عاکم
 و انفق الله الذی آیه تجز و ن صلا کرده است شکار در هر یک از اینها و در هر یک از اینها
 بر صید وادی است از هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها

نکار بسیاران داد بلکه مردم باشند و به توبه و سیدای اخلاص نیک بود و جمع کرد و بید
 فعل الله الکعبة السبت الحرام قیاما للناس و النور الحرام و اللقد و الفاشنة ذلک
 یعملوا ان الله یعلم ان السوءات و فان الارض و ان الله یعلم ان السوءات و ان الله یعلم ان السوءات
 کعبه را خانه حرام اساسی بر روی زمینان درین و دنیا و ماه حرام و قربان و طاهران که نقل
 دینان کرده است حرمت این است تا بلندند بر رینکه خدا میداند بخدا رسانیده است و ان
 زمین است و در رینکه خدا میگوید ان است اعلم ان تعذب العیاقب و ان الله یعرف
 بداند و در رینکه خدا میگوید است و در رینکه خدا میگوید است و در رینکه خدا میگوید است
 و الله یعلم ما تبدون و ما تکفون و ان الله یعرف ما تبدون و ما تکفون و ان الله یعرف ما تبدون
 کند و ان الله یعرف ما تبدون و ما تکفون و ان الله یعرف ما تبدون و ما تکفون و ان الله یعرف ما تبدون
 نالقی الله با اولی الکتب لعلکم تفلحون بگوای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ان الله یعرف ما تبدون
 عجب آورده و بسیار بیاید بر سر سید خدا ای خداوند دانش نایاب که شما را رسانید
 بایستد ایها الذین آمنوا الاستلوا عن النبی ان منکم شواکم و ان سئلوا عن حق
 یبذل القرآن منکم عفا الله عنه و الله یعرف ما تبدون و ما تکفون و ان الله یعرف ما تبدون
 نمیداند چیزی ها نیکه که ظاهر خدا از برای شما خود ندانسته باشد و اگر بر سیدان
 انگاه که نزد و بر دوران ظاهر میشود بر شما عذر و دوزان و ان الله یعرف ما تبدون
 است قدس الله اوتوم من قبلکم لم یسئلوا عن النبی ان منکم شواکم و ان سئلوا عن حق
 بر سر سیدان سبب ان که ان الله یعرف ما تبدون و ما تکفون و ان الله یعرف ما تبدون
 و ان الله یعرف ما تبدون و ما تکفون و ان الله یعرف ما تبدون و ما تکفون و ان الله یعرف ما تبدون
 هم عزم ناله گوشت طافه و نه سابعه و نه در صلی الله علیه و آله و سلم و ان الله یعرف ما تبدون
 میکرد و جدا روع و بیشتر ایشان در یافت می کنند و ان الله یعرف ما تبدون و ما تکفون
 ان الله و لا اولاد و لا اولاد و لا اولاد و لا اولاد و لا اولاد و لا اولاد و لا اولاد و لا اولاد
 نبی و لا اولاد و لا اولاد و لا اولاد و لا اولاد و لا اولاد و لا اولاد و لا اولاد و لا اولاد

رسول او گویند پس است خدا ایضا یافتم بران پدران خود را ایاطاف بود اینها را
 اگر چه باشد پدران ایشان که هیچ ندانند و راه نیلیند یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم
 لا یفرقون فی صلواتنا هدیتم الی الله مخرجکم جمعا منکم بما کنتم تعملون ای
 آنکه ایمان آورده و بعد از آن پدید نفسهای خود را اصلاح و طهارت و انبساط فرمودند
 شما را که یک گروه شده است چون راه یافتید شما بوی خدا بازگشته شما همه
 بر خیزد و شما را با هم هبند که بکنند یا ایها الذین آمنوا شما که بکنید ایضا
 صخره صخره الموت صبح الریسم المکان و اول عدل منکم او اخر احد منکم انکم
 صرتم فی الاغنی فاصابکم مصیبة الموت فحبس بها من بعد الصلوة فبعضنا
 بالله ان لا یتم الاغنی فی به عشاء کولان ذلک و لا نکلم شهداء الله انا
 ای المؤمن الاغنی ای آنکه ایمان آوردید کوه شود میان خودتان چون
 صاف شود یکی از شما در کوه در هنگام و صبح کردن کوهی دو نفر از شما بر روی
 از شما بودند دیگر از غنیمت شما که رفتید با شما در زمین پس در همان
 مرگ بان داس ایشان بعد از نماز دیگر پس سوگند خوردند بخدا اگر نیک
 اینک بدل نمیکند بران قسم که بپایان و اگر چه با شما صحنه و نهان غنیمت
 کوهی و از این پس که ما شیم انگاه از بنو کاران فایز غنیمت علی لیسنا الحقا انما
 فانه ان یقولوا ان مقادیرنا فی الذین استحق علیهم الاولیای فیهما ان الله
 لیسها دننا احق فی کما دیرها و ما اعتدینا انا ای المؤمن الظالمین ذلک الذین
 ان یقولوا انهم مع و بهیها او یخافون ان نؤذهم انما یتعد انما یتعد و انقل الله
 و استمعوا لله لا یهدی القیق فی حق من اهل مطلع شوند بر آنکه دو کوه سر
 کشند به و سبب طایفه به دو کوه کوهی دهند بر بعضی که باستند جای آن بود
 ان انکسایکم سزا و کنت به ایشان یعنی انکم برایشان ضایع کرده باشد از قلوب
 بخور و بخور که هر شبه کوهی ما سزا و کنت ان کوهی ایشان در دوزخ و کفر و کفر

به انفس

بریکه ما انکاه هر شبه با شیم استخوان و انچه کفتم از شماست ایها الذین آمنوا
 بیارند کوهی بر روی آن یا بر روی کوهان گرد آیند شود سر کوهی دیگر بعد از سر کوهی
 ایشان و غیره و از این پس و در راه شما بگروه ناسفان که جمع الله الرسل
 فنقول ما ذا اجیبکم قالوا الا یعلم لنا انک انت علام الغیوب در روزی که جمع کند خدا
 سولان را بر کوهی که اصابت کردید شما گویند مینت داشتی ما را به زمین کوهی و انانی
 فاینها را ای قال بعضی من ربم اذ کن نفی علیک و عطا الذین اذ ابدلک بر دوزخ
 لکم الثانی فی الهی و کمال و اذ عظمک الکتاب و الکلمة النبویة و الاهیة و ان
 خلق فی البصیر کلمة الاهیة باذن تفتحه بها فتكون طوعا یا ذین و یومئذ اللمة
 و الابصر و انما و اذ یخرج المؤمن یأتی و اذ کففت بنی اسرائیل عقلت ان یجیبکم
 بالنبیای فقال الذین کفروا انهم ان هذا الا یحیی لیسین یاد کی چون گفت خدا
 ای موسی هر چه می جاد کنی نیکوتری مرا و خود و برادران چون دست گیری کردی تو
 خیر بل سخن مکنی با مردم در کوهی و در جوار موضع من کتاب و اسرار و موبد و لغیر
 چون اندازد که نمی ان کل ما ندرغ بغیران ما بس مبدید در او پس مبدید مرغی
 بغیران و یکر میکر مبدی کوه را در آن و پس در آن بفرمان و صوبه و او را در آن
 بغیران من و چون داشتیم بران یصعد و از آن تو را نیک آمدی ایضا و انچه
 دوش بر کفش کتابی که بودند از اجازت نیست این کمر سر هویدا و انی اوج
 الی الخواریم ان اسوا و یجسروا قالوا استأذنوا لیسنا یقولون و یقولون
 فرستادیم بر روی تو این که بگوید و بر روی تو گفت بگوید ما و کوهی که ما سلمان
 این قال الخواریم فایضا ای من هم هکل یطیع ذلک ان یأتی علینا بالکرم و انما
 قال الحق الله انی انکم مؤمنین چون گفت بازان عیسی با عیسی بر من ایضا و ان
 اینک نازل کند بر ما طواف آوازه از اسرار گفت عیسی بر من سیدان ضایع میسند
 کردند کاهان فالد ائید ان ناکل نهاده نظیر فلو یبنا و نعلم ان قد صدقتنا و تكون

ندان کردند نفسهای خود را پس ایشان عیبر کردند که فاسق و الفیل و النمل
 وهو السمع القلم و اوست انچه را که در سب و در روز و لوت سولای و اناقل
 افری الله انما خلقنا فاطر السحاب و الارض و هو یطعم و لا یطعم و علی انی اسریت
 ان الیون لولع من اسم و لا یفکر من الشریکین بکر ایا عزیزان را کیوم کسوت که از
 اسماء و زین است و گو اطعام میکند و اطعام کرده عیش و بکر و سیکر من اسریت
 شده ام که بوده با علم اول کسی که درین نهاده و بنیاد بنا الله از منظر کار قال انی
 اظاف ان عصبه حتی ان یطعم عظیم من عرق عنه یوسف و قد یحیه و یتلک
 الفود المبین بکر و سیکر من میوسم ای ناگانی کنم چو در کار خود از عذاب خود
 و کسی که در بدنه خود او در آنوقت بر صفت فکر کرده او را خدا طاعت
 استلهم و ان عیساک الله یطعم و لا کایف که الیه و ان عیساک الله یطعم
 حق علی کل شیء و او که برساند و خدا زبانی پس نیست نایل است که مرا تمام او
 و او که برساند و خدا بکی بر او هر چه توانا است و هو الفاه فی جلاله و هو المکرم
 الخیر و اوست غلبه کند بر او و بنده کاشد و اوست در دست کرد آگاه فل ای نبی الی
 شفاعه فل الله یجیب و یتبیک و اوجی انی هذا القلب لا یندر که به و یبلغ
 انکم لتشهدون ان مع الله الهة اخرى فل لا أشهد فل انما هو الیه و الیون الی
 نبی قیامت که بکر کلام چو برت و است از جهت کلامی بکرم کلام میان
 من و میان شما و در و ستاده شده بچون این قرآن نایم کنم تا آن که هر کس برسد
 ایا بر سیکر ظاهرانه کواهی میدهد که باطن ضایع و دیگر بکر کواهی عید بکر
 نیست جز اینکه او را شست و کلام و در سیکر من بیزارم از این نهاده که بدین کلام
 الکتاب یعرفون که اکثره انما هم الذین حریفوا انفسهم فمهم لا یؤمنون انما یؤکرون
 حادیم ایشان کتاب میخوانند و او را بعضی عود را هجرت بکر میخوانند و فرزند خود را
 و انانیکم زیان کارند و نهادهای خود را بدینان عیبر کردند و من اعظم حق افقری علی الله

بکر

کونما الکتاب بالایمانه لا یفعل الظالمون و کیت حکما را از انکه بر یافته بعضی خود را
 یا بدو غ داشته اینها را و در سیکر من حکما را و در سیکر من حکما را و در سیکر من حکما را
 نقول للذین اسروا التبرکات فکر الذین کتم فی حقهم انهم قتلهم الا ان قالوا الله
 دینا کما سکر کون انظر کیف کنو علی انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفکرون و در روز که
 بدانکه ایمان را بکر من بکر من مرا تا آنکه شرک او را در دین کما فیما بنا از شما انانیکم
 بعد که کلام سیکر من عیبات آن مایش ایشان مکی انکه گفتن قسم حق بود و کلام
 بنیدیم ما ایدار کون مکنان بکر مکیه نکل بکر چند بوتههای خود و کلام از انی انچه
 بودند که بر عیبات من و من من جمع الیه و ضلنا علی کلیم اکثر ان یفقهون
 و فی انیم و فی ان یقول کل آیه لا یمنون بها حتی اخلطوا و یخلطون فل یفعل
 الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الذالین و هو یفقهون عنه و یأون عنه و ان
 یفعلوا الا انفسهم و ما یسترون و بعضی از ایشان کیت که کوش میبارد و سیکر
 و کرامت بر دلهای ایشان بودند کلام کرامت یافت نکل از او و در سیکر من کرامت
 ایشان کرامت که ای بفرستد هر علامتی و بحق ایمان میاورند بان تا خود آیند و بکر
 که کار را کنند و بکر کنید انانیکم کافران نیست این مکی اضافای ایشان
 باز با ایشان از و در سیکر من آن و هلاک نمیکند مکی نهادهای خود را و لیکن
 عیضهمند و لوتی از حق و علی النار فقالوا یا لیتنا قد لا نکلک بلیات
 دینا و مکن من المؤمنین بل یفعلکم ما کانوا یفقهون فی قیل و لوتی و لوتی و لوتی
 لما یفعلوا عنه و انهم کان یفقهون و قالوا ان الی الاصبوبیا الدینا و ما لی یفقهون
 و ای حق چون استند بر آنی پس کونید ای کاش ما بر میگردیم و کلام عیضهم
 با اینها و کلامان و بوده با سیم از جمله دشمنان میس است بلکه ظاهر این ایشان را
 که بودند که نهادهای ایشان را و این که بکر کلام میسند هر ایه باز عود
 کردند مرا چنان که حق کلام میسند بودند آن و در سیکر ایشان هر آینه در و کلام

عقیقه‌های شاهین گفتند بخوابیم که خبریم از آن و بیار آمد دل‌های ما و در این
 محقق داشت گفتی ما را و بنیم جوان از کوهان قال عقبی بتریم اللهم انزل
 فاما ما السماء مگو لنا بعد الاوتنا و اخرنا و ابره منک و در گفتا و ان خبر از
 گفت عیسی بر سرم بار خدا بود و چار ما فرست بر ما خوافی از اسان که بران
 زمان شادی و اندر که در عله ما اندو انکه ازین مایند و بجز از نو و روزگار
 و نوزی بهرین روزی دهدگان قال الله ان منسرفا علیکم فن یکر بعدکم
 فان اعدیه عزایا لا اعدیه احد من العالمین گفت خدا بد رسک رس فرست
 آنرا بر شما پس هر که کور انما بعد آن از شما بر سر یکم عزب کنه اول عزب که
 نکتی از یکی از جهانیان و آن قال الله با عیسی ان تریم انت فکت المنان
 اخذ فی و ای الهین بن دون الله قال تحملت ما کون بان اهدک فالبی
 ان کنت فکنت فقد علمت نعم مان نفی و لا اعلم فی نفی انک انک علمت
 العینیه و چون گفت خدا ای عیسی بر سر ما انو گفتی از بی سر دم که بکر بدیدار
 در هر اد و خدا از خبر خدا گفت عیسی متر میدارم نور المیت از بر او بر
 بگویم که بمنت مرا سزاوار کنی باشم که گفته باشم بی عقیقه که نویانی اهر
 صبر من است و عیسی نام بر او در ذات هوست بد رسک نوز وانا اسرارها یل
 فقلت لهم الا ما ادر فی بی ای اعدیه و قد و نکت علیکم شهید
 ما دست عینهم فاما انو فینانی کنت انت الو فبب علیکم و انت علی کل علی شهید
 نکتی من ساینان کل اهر امر فرمودی ما بان که بر سرید خدا ان که برود کار
 دور و در کار شما است و لودم بر ایشان کوا ما دم که بودم در میان ایشان و چون
 مرا بعدی تو دیدی فلما هان بر ایشان و فرجه عیسی کوا ان یفینهم فانتهم عیالک
 و کن نفیر لهم فانت انت العیسی علیکم اکو عیسی انان من بد رسک انک بد کان
 فو انه و الریاسه از انجیل ایشان بی بد رسک تو غایب در دست کاری قال الله هذا یوم

دفع

بیفغ الصادقین صدقهم لم صلت تجری و نکتها لانها خالین فلما انزل عیسی
 الله عنهم و دصوا عنه تلك الفوه العظیم گفت ای دور نیست که سر کند
 راست کوبان را راستی ایشان از برای ایشان است و صلهای که برود از بر اهل
 نفرها جادی در عالم که بخلد اندر انجا اهریم شغوات خدا از ایشان و شغوات
 ایمان انضایه ملک السقین و الاذین و نابین و کور علی کل یقید و برود
 است پادشاهی اسماها و زمین و اهر در انها است و اهر و صغیر و نوا است
 لیم الله الحق و صغیر و نوا است و صغیر و نوا است و صغیر و نوا است
 انتحی است الاذین و جعل الظلمات و النور و الذي كثر ما بتم یقید و نوا است
 سر فرادید و سزا است که از ربه اسماها و زمین و و فرادید و نوا است
 انک بکر طان ندند بر و در کار خود اعراض که در ارض هو الذي خلق من حین و نوا است
 اقله و قبل منی عینه و نوا است انک بکر طان ندند بر و در کار خود اعراض که در ارض هو الذي خلق من حین و نوا است
 مرگدا و قتی نام برده فزده علم او پس اباشا که می کند و هو الله و انتحی است
 یقید و نوا است و یقید و نوا است و یقید و نوا است و یقید و نوا است
 سان و اشکار شمار و میداند اهر کسب می کند و نوا است و یقید و نوا است
 الاطراف و نوا است و نوا است و نوا است و نوا است و نوا است و نوا است
 ایشان مکر انکه بودند از انجا اعراض که در ارض هو الذي خلق من حین و نوا است
 مکتهم فی الاذین و نوا است و نوا است و نوا است و نوا است و نوا است و نوا است
 تجری و نوا است و نوا است و نوا است و نوا است و نوا است و نوا است
 که بر سید طاک کوریم و نوا است و نوا است و نوا است و نوا است و نوا است و نوا است
 در بین اهر فکین نوا است و نوا است و نوا است و نوا است و نوا است و نوا است
 بردهای اب روان از بر ایشان بن هدان که در ارض هو الذي خلق من حین و نوا است
 از پس ایشان اهل زمانی دیگر و نوا است و نوا است و نوا است و نوا است و نوا است و نوا است

وگفتن سیت این ملک نشدگان دنیا و بنیسم ما بر انکلی شکان و لوقوا ان قفوا
 علی دیم قال الیتر هذا بالحق قالوا بلی ورنما قال فندووا العذاب بملک تکفوا
 واکرمی جوه ایستند بر صورت پروردگارشان گوید خدا یا فرشتگان اینست این
 بدست گویند آری بخود پروردگار ماکریض بر عیند عن ابوابه که بودید که کفر
 میکردید و قد خیر الدین که بودا بلفاء الله حتی احاط بهم الساعة لغتتم قالوا یا
 حشر تقا فزنا جهنما و هم یخلون اوانهم علی ظهورهم الا انما یرون
 محضتکریا که خدا انانکه کذب که چند ملاقات کرد با خدا جان تاجران آید ایشان مرگ
 ناکهای گویندای دای به ابوابه که ز یا حق که دریم در آن و ایشان به عیند
 و بالهای ایشان بر سرها ایشان آگاه که بدست اید که بر میگردند و ما الحق الدنیا
 الا لعنوا و لکنهم الاخره صیر للذين تبوءوا افلا یعقلون و سیت نفاکان
 دنیا بک باریم و ضلعت و هاهیه سرای آفره و هو است مرانها که برهون کار و سیت
 بر ایاد و اوت غمیکند و قد تقدم انتم عنک الذی تقولون قائمهم لا یکن یقولون
 و لکن الظالمین بایات انهم یحذرون یحقیقکه سیدانیم به سیکه او اندو هکین میکند
 انکه سیکند بر کر ایشان نکذب غمیکند و دوا و لکن ستم کنندگان بابتها و خرا
 انکار سیکند و لکن کتبت و سئل من فیل ان یضربها عظاما که یقوا و او دعا حتی
 انهم نصرنا و لا تمیل الی الله و لقد جاک فی بناء المرسلین و ان کل
 کون یکن لمرضهم فان استطعت ان تمنع نفقا فی الارض او سماءا فاسما
 ففانهم بانی و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی و لا تکر من من الجاهلین و تحقیقکه نکذب
 کوه و نه سیران پیش از آن بر هر کردند بر اجهت که بدیدند و ازین کوه شدند
 نا انکه آفرینا نایادی ما و سیت هم یغیر یغیر من خفان ضل و تحقیقکه اند و لکن
 ار جبر یغفل و اگر بوجه باشد که بزرگ باند بسوق اعراض ایشان بر آن بتوانا که جمیع و حتی
 در زمین یا نزدانی در آسمان به آفرینا فاجعه و اگر خواهد ضل اینه که آرد یا از اب

و لکن

بهر این بر ماسن البیر از جمله ناهلکان ایما یستحب الذین یعلمون و لکن یستحب
 الله ان یجمعهم و سیت جز انیکر با سح کشد انانی که میشنوند و مرد کار
 بوی انکلی اندایش از ادب بس بوی بان که بدید میشنوند و قالوا لولا قول
 علیه اید من ربه قل یا الله قادر علی ان یقول اید و لکن الکفر لا یطون
 و کفند چرا فرستاده شده بود او علامتی از پروردگار او بگوید بر سکر خد
 تواناست بر انیکر فرستند علامتی و لکن بشر ایشان عیند اند و ما حق الدنیا
 فی الارض و لا ظفر یطوی یخاضیه الا ام انما لکم فامرنا فی الکتاب مع
 ثم الی تقیم حجرت و سیت هم جنبند در زمین و به بودند که بود بدوین
 مکن انکه کوهی اند مانند شام و نکل انهم مادر کتاب هم حتی بر بوی
 حشر که بدید میشنوند و الذین کذبوا با یا غنا صم و کم فی الظلمات من یألف الله
 یضلله و من یألف الله علی طریقه استقیم و انانیکر بدوین داشتند ایشان
 ما کون و کنکند در فادیکها هر که خواهد ضل هلال کند او را و هر که
 خواهد سیکند او را بر راه راست قل ان انکم ان انکم عذاب الله و
 انکم الساعة اخر الله تدعون انی کنتم صادقین بل ایاه تدعون فیکف
 فالتدعون الیه انی شاورتسون ما شئ کون بکولهم ایادید بد خود را که
 آید شما را عذاب خدا یا انکه اید شما قیامت ایا جز خدا را میخواهند انکه سیت
 را سکران بلکه او را سنجانید پس ذایل کند انچه را که میخواهند بسوی او انکه
 و فراموش میکنند اینه انان که بدید و لقد ارسلنا الی ام من فیک فاکثرناهم
 بالبا ساء و الضواء لعلکم تبصرون فلو ان جاءهم باسنا نصرهم و لکن کنت
 قلوبهم و دینکم کم الشیطان ما کانوا یعلمون و تحقیقکه فرستادیم بسوی کوه و
 پیش از آن بر هر که فیم ایشان بیل و سختی و بدی ناسید که ایشان زاری نمایند
 پس انی بنود که آمدی ایشان سختی ما زاری کردندی و لکن سخت شد لهای

و آری این داد برای ایشان شیطان ابر را که میکردند فَلَا تَقُولُوا لَكَ يَٰرَبُّنَا
عَلَيْهِمْ أَسْرَابٌ مِّمَّنْ بَشَرٌ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمُ الْمَوْتُ أَوَّلُوا أَوْ كُنُوا أَشْدَّ مِنْهُمْ بَغْتَةً فَأُولَٰئِكَ
تَضَلُّوا عَنِ الصِّرَاطِ الَّذِي خَلَقُوا و الحمد لله رب العالمین پس چون فرمودن کردند
 ابر بنزدیده شدند بان پس گوئیم بایشان درهای هر چه میخواستند باز
 شدند با آنچه داده شدند و اگر فتنه ایشان ناکهان پس ناکاه ایشان
 پس بریده شد بلیغ کرد و هیچکس نمیگردد سپاس مر ضارست که برود کار عالمیان
قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ قَطَعَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ مِنَ الْإِلَهِ عَمَّا لِلَّهِ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَيْفَ تَصِفُونَ الْآيَاتِ تَمْ تَصِفُونَ فَإِنْ يَكُنْ أَيْدِيكُمْ
فَإِنْ تَصِفُونَ فَإِنْ تَصِفُونَ فَإِنْ تَصِفُونَ فَإِنْ تَصِفُونَ فَإِنْ تَصِفُونَ فَإِنْ تَصِفُونَ
 بر حق که آورد شما بان بکلی چگونه میگردانیم دلائل را بر ایشان بر میگردد
قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ بَعْضَ أَعْضَائِكُمْ وَجَعَلَ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ
بَكَرًا بَعْضُكُمْ بَادِدٌ بَدِيدٌ خُذُوا أَعْدَابَ عَذَابِ أُولَٰئِكَ بِأَسْكَارٍ أَيَّاهَا
 گوید میشود مگر گروه ستمکاران و نازل بر مسلمانان الْمُتَشَكِّكِينَ وَالْمُتَشَكِّكِينَ
فَإِنْ آمَنَ وَأَصْحَابُ مَلَأَوْفٍ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يُجْرُونَ وَالَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا عَسَىٰ
الْعَذَابُ يَكُونُ أَلْفَافًا بَعْضُهُمْ فِي سَبِيلِ بَعْضِهِمْ مَكْرُومٌ وَهُنَّ وَهُنَّ
 کشته پس گوید و بصلوات اید پس نیست نرسنی بر ایشان و نه ایشان اند و هکین
 شوند و انانیک بر روح داشتند آیاتهای ما را در یابد ایشان عذاب بسبب
 ابر که بودند که نافرمان میکردند قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ
الْغَيْبَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَائِكَةُ إِنِّي أَتَّبِعُ الْأَمْرَ الَّذِي يُبْعَثُ إِلَيَّْ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي
الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا يَتَفَكَّرُونَ وَأَنذَرْتُمُ الَّذِينَ يَخُفُّونَ إِلَىٰ الْبَغْيِ
لَنْ يَكُونَ مِنْ دُونِهِ دُونٌ وَلَا يُخَفِّعُ لَهُمْ بُتُقُوتًا بَكَرًا بَعْضُهُمْ فِي سَبِيلِ بَعْضِهِمْ
 من است کفهای خداوند هلم غیب و نکریم شما که من فرستادم بر روی زمین

مگر ابر را و میگوید که بوی من بگو با یکسانند که و بدینا پس ایا نقل میکنند و
 بان یعنی میگوید که آنانی که میگویند که بر این گفته شوند بوی برود کلان
 نیست مر ایشان را جز او و دوقی و نه شمع بی تاباید که ایشان بر هوای کنند
وَلَا تَنْظُرُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ دَعْوَاهُمْ إِلَٰهَهُمْ وَالْعِشَىٰ بِرَبِّكَ وَفَهْمُ فَاعْلَمْ
مِنْ جِلْمِهِمْ مِنْ بَشَرٍ وَمَا يَكُنْ عَلَيْهِمْ مِنْ بَشَرٍ فَنُظِرْهُمْ فَكُنْ مِنْ الْقَائِلِينَ
وَكُلَّ لَا فَنُظِرْهُمْ بَعْضُهُمْ بَعْضُهُمْ بَعْضُهُمْ بَعْضُهُمْ بَعْضُهُمْ بَعْضُهُمْ بَعْضُهُمْ
 الله با علم با ایشان است و مران انانی که میخواهند برود کار خود را بامدادان
 و پسین حال انکه میخواهند خوشنودی او را نیست برین ان صاحب ایشان
 هم چیزی و نه ان صاحب تو بر ایشان هیچ چیزی پس برای ایشان پس بود
 باشی از ستمکاران و همچنین آن مودیم بعضی ایشان بعضی نالینند ایا انکری
 ست نه خدا بر ایشان ان میان ما ایا نیست حد دانای بیکو گذارند که انان
مَا قَالَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كُتِبَ رَبِّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الْوَحْيَ
عَمَلُكُمْ سَوْءٌ بِجَهَالَتِهِمْ فَإِنْ قَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ عَفُوٌّ رَحِيمٌ وَكُلَّ لَا يُفْضِلُ
 الايات فلیستین سبیل الرحمن و چون آیند نودا انا نیکم میکردند باینها
 ما بکنی لایم باد بر شما لازم کرده بود کار شما بر ذات خود رحمت را بر ریتکه
 هر که کار میکند ان شما بیدی بنیادی پس توبه کند پس انان و بصلوات اید
 پس بر ریتکه است آمرزنده مهربان و همچنین بفضیل مبدع دلائل را و قاطع
بِذَا سُورَةُ كَانَ كَانَ قُلْ إِنِّي نَهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ فِي دُونِ اللَّهِ
قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَهُمْ فَقَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا بِالْمُهْتَدِ فَإِنْ يَكُنْ بَعْضُهُمْ فِي سَبِيلِ بَعْضِهِمْ
 کرده شد ام ان انکه برستم انان که میخواهند از هر خدا بگو بوی نمیکند و
 شما انحققیکر که مرا خوم در این هنگام و نه باشم از راه یافتگان قُلْ إِنِّي
بَتَيْتُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَكُنْتُ بِهِ عَائِشَةً وَأَتَّبَعْتُ أَهْوَاءَهُمْ فَقَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا بِالْمُهْتَدِ فَإِنْ يَكُنْ بَعْضُهُمْ فِي سَبِيلِ بَعْضِهِمْ

يَتَّبِعُ الْبَيْتَ وَجَمْعًا عَلَى فُلُوكِهِمْ أَلَيْسَ أَنَّ يَفْقَهُوا فِي إِيَّائِهِمْ وَفَرَاوانِ بَعْضِ
 آيَةِ الْبُيُوتِ بِهَا صَفَى إِذَا جَاءُوا لِيُجَادِلُوا بَقَوْلِ الْبَيْتِ الْكَفَرِ الْهَذَا إِلَّا أَسَاطِيرَ الْأَوَّلِينَ
 وَارِثَانَهُمَا كَمَا نَكَلُوا مِنْ مَبْدَأِ رُسُلِهِمْ وَفَرَاوانِ بَعْضِ الْبَيْتِ الْكَفَرِ الْهَذَا إِلَّا أَسَاطِيرَ الْأَوَّلِينَ
 در یافتن کند انوار و در کوشش ایشان و اگر به بیند هر چه را ایمان بنور رندان
 بلکه چون این نور را مجادله میکنند گویند آنسانیکه کارشند نیست این کد را سناهای
 پیشین و هم بنفوق عنه و بنفوق عنه و آن یفیلون الا انفسهم و یا تعزرون
 و ایشان میدانند از آن و خود میدهند و میخوانند او و هلا می کنند که خود را و عباد
 و کوفتی از و ففوق اعلا النافقوا و الباقی ففوق لا یفیلون و یا تعزرون و یا تعزرون
 و اگر دید چون عرفت کرده باشند برایش پس گویند ای کاش ما را گویند میبیم و
 تمذیب نبودیم باین پیرو کار خود و بودیم از اهل ایمان بکنایه ما طائفه الخفون
 یقین و کوفت و اعدا و ایضا ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 آنچه بودند که نهان مبدل شد از پیش و اگر باز کرد اینست و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 منی کرد به شده اند از او و بر رنیکه را به کار باشد و قال ان فی الاصلاننا الدیا
 و ما فی جمیعون و گفتند نیست زطلای که رندکان این جهان و بنیم ما به الخفون
 بعد از مرگ و کوفتی از ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 قال ففوق العذاب بما كنتم تكفرون و اگر دیدی ایشان را که چون عرفت کرده بودند
 پیور و کارشان گویند ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 عذاب را با آنچه بودید که کارشده و قد خسر الذین کذبوا بلفظ الله حتی اذا جاءهم
 الساعه ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 سنا میفوق جحف کون یا کردند آنسانیکه میفوق که چند لغات را تا چون آمد
 را رستخیز ناکه اند گویند ای زبان ما بر آنچه تفصیر کردیم در کلمات و قال ان فی
 بعد از آنکه اندکان و ضیاعان بر اینست خود به اینست که است اتم گیرند از بارها آنه

و قال فی الذین الالعب و لعل و کذا فی الاخره للذین یفوقون ففوق اعلا و ففوق اعلا
 و لعین و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 از روی کسانیکه بر هبوط و کزند پس اباد ریانت می کنند ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 قائم لایکون ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 کفین بکروند و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 بجنه های خدا نکار کند و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 انهم یفوقون و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 که در دنیا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 دایمی ما و مع بدل کنند و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 بفرمان دین کان کفر علیکم اعراسهم باقی استطعت ان یفوق ففوق اعلا و ففوق اعلا
 و العله متابعین باید و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 کون بلور و کزند ایشان پس اگر خواهی بخوش جان و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 بن بیدار ایشان بفرمان و اگر خواهد صفای آنرا کرد و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 بر رنیکه را به کار باشد و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 سوی جزا باز کردند ایشان و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 ان یفوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 بکر بر رنیکه را به کار باشد و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 و الاخره و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 بودند که بر دیده و مال خود کمر جاعی انداختند و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 باینست بخورون و قال انکم اهل کفر و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا
 جمع کرد به و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا و ففوق اعلا

و الله اعلم بالقائلين بكل ما سبق من براهین ان در حد کاف و بعد از دعوت
 آنرا ان آنچه که نزد من است و غیرت شایدها را هر آنکه گذشت فرما در میان
 و میان شما و خدا و انراست بجهلکاران و عینده مفایح الغیب لا تعلمها الا هو
 و يعلم ما فی القبر و ما تشقطن من قدره الا تعلمها ولا تحبث فی ظلمات
 الارض و لا یطیب و لا یابس الا فی ما یشاء و غنوا و است کلیل هائی
 عند الله انها کل او میداند او انچه را در بیابان و دریا و در غیب
 هم یکی از رخ می که میداند انها و نیست جبه در تاریکیهای زمین
 فهمیده و نمی که انکه در لوح محفوظ ظاهر و هویدا است و هو الذی یتوفی باللیل
 و یعلم ما جرحتم بالتهادیم یتعینکم فی بعضی اجل کسمی ان الله مرجم کسم
 یتعینکم یا کتم تکلون و او است انکه می اندازد در شب و میداند انچه را که کند
 در شب انکی اندازد در آن روز تا انکه کند زبان نام برده شده بر سوره
 او است باری که نامش برده شد بر شما با همه که بودید و میگردد و هو القاهر فوق
 عبادیه و یوحی الیک حکمته حتی اذا جاء احدکم الموت توفیه رسلنا و هم لا
 یقرعون ثم ادوا الی الله قولهم الحق الا که الحكم هو کسر الحاشیه ان او است
 قهر و غلبه کننده بر هر بندگانش خود و میفرستد برای آن بکهانان تا انکه چون
 ایدیک از ایشان امرت قبض روح کنند او را فرشتگان ما و ایشان تقصیر میکنند
 پس باز گویند شوند بوی خدا دوست بسرای ایشان آگاه باش مرا و است
 داوری و او نشانه نبهت است از شمار کننده کان کل من حیکم من طاعت الله
 و الحجی و دعوتیه نصرهما و خصمه الذی اخینا فی هله لکن من فی الکونین مکر
 کسبت که برهانست شمار از تارکتهای خشک و تری میخواند اطل از روی زاری
 و نهانی آکی بهائی طمران این و طمره هر آینه میباشیم البته از شاگردان کل الله
 نجتکم منها و من کل کسب انتم تکررون بکوشش هانت شماران آن و هر از وی

پس ما انبان میگردد و قل هو القادر علی ان یتعین علیکم عند ما فی خوفکم لو تحت
 ارضکم لو یتکم کتعداد یذلق یتعینکم باس یغیر نظر کیف تقریب الایات لتعلم
 یفقهون و کتبت به قومک و هو الحق قل لست علیکم بکلیل لکن فیما استقر
 و تستوفی تعلمون که او است توانا بر آنکه بر آنکی اند بر شما عذاب را و ان در شما با
 از روی پایهای شما با بسوئان شما را لباسهای مختلف یعنی بگرداند شما که در هفت
 و بعضی اند نشان از این و فرما و سحق بعضی دیگر سبک و کبریه مکرر میگردد لایزال
 تا نباید که بپایان هر یادت کنند و بدو غدا شدند اند که ره تو و حال انکه او است
 حق و ثابت بگوئیم من بر شما و کلیل هر چیزی را جاهی است و زود باشد که بر ما
 و انما انزلنا الذین یحیون فی الایاتنا ما عرض عنهم حتی یحوضوا فی حدیث عجز و اما
 یستیک الشیطان فلا تقعد بعد الذکر مع القوم الظالمین و اهل الذین
 یستوفون فی حاشیه من شیء و لکن ذکر الی علم یتفوق و چون بدوی ایجه نامی که
 فرم برند در دلائل مایوس رویکران از ایشان تا فرود روند در کفاری غیر از آن
 و یا فراموشی که اندک شیطان پس نشین پس از پند با کوه و حکمران و نیست
 بر آنکه بسپری هیئت از حساب ایشان هیچ چیزی و لیکن یاد کرد نیست نباید که
 پی میروند قضا الذین اختلفوا فیهم اعیبا و کهو او عرضهم الحق الذی یاد ذکر یلیق
 یبکل نفس ما کسبت لیس لها فی دین الله و فی ولا یفصح و ان تعد کل
 علی لا یحضر فیها اولت الذین البکوا لما کتبوا کم شراب من صمیم و هکذا
 انهم یا کائنوا یکفر و و بکذا یجهلهم انان که فرار کنند کیش خود را باری
 و معولی و مزب و ادایان نندکان دنیا و یاد بیاور او را که کرد که بدید شود
 هر تنق با آنچه کسب کرده است نیست مرا و غیر از ضایع و دوسق و نه صاحب
 اختیار و نه شفاعت کننده و اگر فرادهد هر خدای فرار گرفته عین و ان ایشان
 آنانی اند که کرد گردیده شوند با آنچه کسب کرده اند مرا و انی است و انی از آب کسم
 شرا بیت

تجمل علی صراط مستقیم و انما ینکر کرب غورند اینهای ما را نشناختند حق را
 و ناگوایند در تارکهای شهوات مانده اند هر که را خواهد خدا خدای دایه کند و هر که
 را خواهد گرداند او را براه رست سقیم قل انکم انی انکم فناء الله ان انکم فناء
 اعبر الله بیدعون ان کنتم صاحبین بکوی عود اباسجود خیزد هم نشاند اگر اید انما
 عذاب ضلایا به شما فایات اباعبر خدا بخوانید اگر هسید است کولین بل ایاه
 تلفع تمکلف فاندعون البیانی ساء و ستوف لها فترکین ملک او را بخوانید نا
 دفع کند آنچه را خوانید او را اوضاهد و فراموش کند اینها را که فرستاید با او لقد
 استسنا الی ایم بن فیلان فاخذناهم بالاسار و القرآن لعلمهم بفرعون و بحقیق
 که فرستادم سوی که و هان پیش از تو بفران کفریم اینان به حق و دست فقر و کز نشخط
 و امر حق تا شاید که اینان را دی نمایند ملک او را و جاره هم با سنا نصر عواد کنست
 قلدیم و ذوقتم لم الشیطان فاکافوا یقولون بس چون آمد بابی عقوبت باین ناری
 کردند بکلی بخند استدلای ایشان و بسیار است مر اینان را شیطان ابهر هستند که
 میکند نکل اسواماد و گویا به تنخوا حکم ابواب کل شی صنی از اسر خواصا او
 اضناهم بغفۃ فاداهم بیلون پس چون فراموش کردند آنچه فرستادند و اصدانای
 بآن پس کساریم بر ایشان درهای هر چین یو فایحوس شد در نوبت با هر دادند ایشان
 را کفریم ایشان را تا که یان یس تا خانه ایشان از مسدود بجز غمانند قطع دابر القوم
 الذین ظلموا و لکن الله رب العالمین پس برینند افز سن ان کرده که رسم کار بودند مگر
 خدا را که مروج کار عالمیان است فلیایم ان اصفا الله متعکد ابصار که رستم علی کلکم
 مع الذمیر الله باینکه به نظر کیف نظر الالباب هم یصلی صوف بکوزر هید مرا
 اگر بکوزر رضا کوش شاد او بنیای نما و هر چند بپورهای نما کلام صد سبب عزیز معبود حق
 که بسیار در فیما ان خود را بنکر که بگویند بر میان نشود اینجا پس ایشان را لعن الله میکند
 قل ان ینکم ان ینکم عذاب الله بغفۃ او جهه هل یهالک الا القوم الظالمون بکر

جزد ویدرا

[illegible]

لذتهای خود را درون بادانت داده میشود بعد از خداوند که بگوید
 سیکفید برضای حق را و بود شما از ابتغای او بیکر کنندگان و تقدیر نمودن
 فرایق لطفنا که اول مرتبه و حق ما خود را که در آید و ما حق مقدم
 الاین نغمه آنم فکر شر که لطف قطع بینم وصل حکم ما گنیم حق محقق
 امید ما لطفها جانی بیاید بد شما اول مرتبه که استبدادیم ما شمار ^{بشمار}
 و می بینم با شما شیعیان شما انسا بیکر کان بیکر بیدیه بیکر ایشان در میان
 افتاد اند ^{حق} بیکر بیدیه ابواب و ملت بیان شما و غایبند از شما آنچه بیدیه
 که همان بیکر بیدیه ابی الله فالق الحجب و النور یخرج الی من المینه حجج المینت
 من الی خلق الله فالق توکلون بد سکر خدا شمانند دانست و است و است و است و است
 آورده اند از مرده و مرده و مرده از زنده هم کسی معبود است غیر حق
 روید فالق الاصباح و جعل البقل سکنای السحر و القربان آنکه تقدیر
 العزیز العظیم بر آورده و عود است از لب و فرار دانه و آرمش و فرزند و راه
 را انکه حساب نگاه دارند این کار با اندازه غالب دانا است و هو الذي جعل
 لكم النعم لتهنئوا بها و ظلمات البر و فضلنا الایاب لقوم یقولون عوا
 انکبکمه قرار از برای ستادگان از جهنم اینک راه یابید بیان در نادیده خلق
 و حق حق بقبول داریم ما علما را از جهنم کرده که بداند و هو الذي انکم
 من لفظ واحدة مستقر و مستودع فضلنا الایات لقدم یفهمون و است
 انکبکمه میارید شما اینکین واحد پس شما است جای قرار و جای حلاوت محقق برین
 کردیم اینها را برای گروه کرده بمانند و هو الذي انزل من السماء ماء فاح
 نبات کل شیء فاح جنبه ضف الخرج فیما ضلنا کثا و من الخلق من طلعها فاح
 حایته و صیانت من اعناب و الزيتون و التمران شبنها و غیر منها به نظر و الی غیره
 از انعم و ینعم ان فخلق الایات لقدم بوسنوه و او است انکبکمه و در نادار شما

آرد

اینابن بعضی او دریم از ان رویدن هر چیز را پس بیرون او دریم از ان
 را بیرون او دریم از ان دانسته و هم نشسته و او بیرون او دریم از دخته جو را از شکوه
 ان فریادند و بید و بیرون او دریم از ان بوسنها انکبکمه و است و انکبکمه
 انکبکمه بعضی ازین میوه مانند بیکر است و بعضی نه بیکر بیدیه بوی میوه هر یک بیرون
 می آید و بتمام رسیدن او بد سیکم در این شمار که لایلی است مرکز و اگر این
 او درند و صیلا الله شرکاء الحن و خلقهم و حر قوا الهین و بنات بغیر علم
 سحانه و تعالی عما یصفون یلیح السموات و الارض فی جکون له و لک و لک
 له صاحب و خلق کل شیء و هو کل شیء علیکم و فرار دانه و فرار دانه و فرار دانه
 و حال انکه خدا از بید یا شاف او بد و فرار دانه و فرار دانه و فرار دانه
 بال و بی عیب است ان تعالی بزرگ است از آنچه وصف میکند از بید یا شاف او بد
 است از کجا باشد او از بید و حال انکه بنود او را جعتی از بید یا شاف او بد
 برهم چیز دانا است ذلک الله ذلک لاله الا هو فاعبده و هو علی کل شیء وکیل
 ان معبود موصوف عز است برود و کار شما است طبعیت حدان و کار او از بید یا شاف او بد
 پس بر سید او و هو بوی چیزی لکها است لایب که الایات و هو بید الایات
 و هو للطیخ الخیر کس یاب او را بید و او در یابید بید و او در یابید بید و او در
 تدبیر انکبکمه بصا و من و حکم حق انکبکمه فلفسه و من حق فاعبدها و ما اناعلم
 بجهنم که هر شما را میافند و بعضی از ان برود و کار شما فاعبدها و ما اناعلم
 دینه و هر که نبیان اند پس بر او است بقی بر حق و طیاره و نیست من بر شما نگاهبان
 و کلک لفظ البک و لیسوا و در است و لیسینه لقدم یعلمون و بعضی ازین بیکر بید یا شاف او بد
 و نا بیکر بید یا شاف او بد و نا بیکر بید یا شاف او بد که بید یا شاف او بد
 البک من ذلک لاله الا هو و اوص عن المشرکین و لولاء الله ما شرکوا و ما جعل
 علم حفظا دانا انت علیم بیکل بر وی کن اعز و بی شانه شد بر وی کن اعز و بی شانه شد

و بدید کین برای او بودی که راه رود بان در میان مردمان مانند دانستند او
 در نادیکها گفت بیهوده آید آن انجا همین آری این داده شده برای کافران
 این که بودند میگردند و کذلک جعلنا فی کل فریة اکان بصر منها لیکون اذینها و اما
 یقولون الا انفسهم و فانیعرون و همین فراموشی در هر شهری بزرگان
 گناه کاران تا انکه مکی کنند در آن و مکر میکنند مکی تنهای خود را و این
 غیبه میزند و آنجا انهم آینه قالوا ان نؤمن حتی نؤتی مثل ما اوتی فی الله
 الله اعلم صیت یجعل رسالتهم یصب الذین احو مواضیان عید الله
 شد بنی یاکانوا یفکرون وجود آید این علامتی گویند ایمان نیاور هر کس
 تا انکه داده شود مانند آنچه داده شد ند میفران خود را تا انکه است که می
 دهد رساله خود را زور باشد که برسد انانی که گناه کردند که صلی ازین خدا
 و عذاب سخت بانه که بودند مکی میگردند حق یو جی الله ان یهدی به تشریف صدق
 للسلام و من یؤدی ان یضله یجعل صدقه ضیقاً اخر جاکا تا یستعفی فی
 التار کذلک یجعل الله الویس علی الذین لا یؤمنون و هذا صراط الذین
 قد فضلنا الا قلیة یقومین یز کون بن هر که را اراعه کند خدا که راه غایب
 او را گشاده کند سینه او براس السلام و هر که میخواهد خدا که گمراه کند او را
 میگرداند سینه او را تنگ که گویا بر میورد در آسمان همین میگرداند
 خدا بلید را بر انابیکر ایمان غیا و رند و این راه برود کار تو در حال انکه
 راست است تحقیق خدا و مکر هر کس دریم علامتهار ابروی که هر یک بنید میگردند
 کم در السلام عند یم و هو و کم یاکانوا یقولون سراپا است سرای
 لایق تو بود در کار ایشان و اوست صاحب اختیار ایشان بعضی این که
 بودند میگردند و تویم یخرجهم جمیعاً بامعنی الحق قد استلکتم من الانین
 و قال اولیاءهم من الانین دیننا استخج بفضنا بیغیض و بلغنا اجلنا

الذین

انفی اجلت لنا قال اناد منویم خالین منها الامانة الله ان ذلک حکم
 علیکم و کذلک انفی بعض الظالمین بعضاً ما کانوا یکبون در دینیک کرد
 آورده ایم انی اهل ای کوه بود تحقیق که بشوق شما ان آدمی و گفتند و نشان
 ایشان ان آدمی بود کار با بعضی در پی ده بعضی مار بعضی و برسان مار لعل
 مار که فرار شده برای ما گفت خدا آتی جایگاه شامت جاویدان با عهد در اینجا
 مکی این که خواهد شد بر رنیک بود کار تو درست کردار دانست و همین حاکم کردیم
 بعضی از سخنان او بعضی بسبب این که بودند کسب میگردند بامعنی الحق و لایق
 الذین کم دینیک بعضیون علیکم ایاتی و یزید و کم لقا و یومکم هذا قالوا
 منهل ما علی انفسنا و غیرهم الحق و الدینا و شهدوا علی انفسهم انهم کانوا کافران
 ای کوه بود آدمی آیا میاوردند شما سحران ان شما که بیان و قصه کند بر شما اینها
 مرا و یم کنند شما ان ملاقات کردن شما ایروند گفتند گواهی میدهم بر
 تنهای خود و ضرب داد این ان ذلک ان دنیا و کواهی دادند بر تنهای خود
 که اینان بودند کافران ذلک ان لم یکن ذلک مهلک القری یظلم و اهلها
 غافلون آنت بر رنیک عیان بود کار تو که هلاک کنند اهل شهر را بسبب
 وصال انکه اهل آن بخران باشند و کذلک در جات و یاعملوا و ما ذلک یغافل
 عما یقولون و برای هر یک در جهات ان این که کوه اند و یم بود کار تو
 بخران این میگردند و رنیک انفی ذو الرحمة ان دینا بیهک و یخلف عنکم
 ما حیاء کما انکم فی ذوقه قوم ازین و بود در کار تو بیست ماص رحمت
 انی خواهد میبرد شما و جانین میکند بعد از شما این که میفران همین
 بر یک کوه شما ان فرندان کوه دیوان ای ما نؤیدون لایق و ما انهم همین
 بر رنیک این که وعده داده شده آید آینده است و نیستید ما منع کنند کار انان
 قل یا قوم عمل اعلی مکانیک ای غافل و خوف یقولون کوا کوه بکنید بر جایگاه خود

منبت خدا و مکر او و دفعی که از اهل شرک و کفر است خدا بودی و نزدیکی
 و قرار دادیم تو بر ایشان ظاهر و نه تو بر ایشان کاذب و لا تسبق الذین
 من دون الله فیسبق الله عدواً بغير علم که در دنیا کمال ائمه علمت شما را
 مرجع فیتبهم عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان
 خدا این ناس را که از روی است بعضی از شما که از اسم این برای هر کس
 کرد و این ناس بسوی خود و کلام ایشان است رجوع ایشان بر خبر سید محمد
 ماجه بودند که میگویند و آفتخو بالله عهد ایماهم لى جاءنهم ایة لیومن بها فاعل
 ایما الایات عند الله و ما نعلمکم انها ان احکمت لا یؤمنون و لو کذب میگویند بخدا
 سوگند که اگر باری به ایشان بخیر و ایمان می آوریم بان بخیر بگویند و اگر
 معجزات نزد خداست و چه چیزی را تا کرد ایندیشان که هر گاه بیاید معجزه ایمان او را بد
 و نقلت ائمتهم و انصارهم کلام بود و این را که در دنیا و اندام و طبعی است و بجهنم
 و بکلیه این دها که اینان و جسمها اینان و اینان که ایمان بنایان اول مرتبه و
 کذا بر ایشان را در بخار ایشان سرگشته میباشند و لو اننا فتننا الیهم الملائکة
 الحق و صرنا علیهم کل شیء قبل ما کافوا یؤمنوا الا ان بنار الله و لکن الکفر
 و اگر دانستی که فرستیم بسوی ایشان مرسلان و سخن گفتی با ایشان هر گاه و کردی
 بر ایشان هر چیزی را که خواستند روی به روی نبودندی که ایمان او را ردندی که اگر
 خدا و لیکن بیشتر ایشان عید اند و کذلک جعلنا کل نبی عدواً لعیایطین الا حق
 دلالتی یومی بعضی الی بعض نفرت القلوب غدا و اولو شاء و کذلک ما فعلوا
 فترهم و کما یفقدون و همچنان قرار دادیم از برای غیر دشمنی شیطان از برای
 و اگر دانی می فرستند بعضی از ایشان بسوی بعضی دیگر آراسته گفتار از آن
 صلیحه و بیب و اگر خواستی بود و کلام تو نکردی از این بکلام ایشان را و این
 فرو بایستد از دروغ و لیکن فی الیه لفتن الذین لا یؤمنون بالاخرة و لیکن فی

و لیکن فی ما هم مفتون و دنا انکم میل کند بسوی کوش و ادا شدن گفتار
 دلهام انما انکم ایمان نیاد و ندانید جهان و تا انکه افتیاد گذران دیدن باطل را و
 تا انکه کسب کنند آنچه ایشان کسب کرده اند انفسهم الله البغی حکم و هو الذی
 الیک الکتاب مفضل الذین انما الکتاب یعلمون انهم من قبل من ذلک و لیکن
 نکون من المؤمنین بن ایا عزیز از خدا را جویند حاکم و حال انکه او کسب کرده و ستاد بسوی
 شما گمان در حالیکه ان جدا یکند خود از باطل و انما انکم که در این کتاب و توبه
 و اهل میل کنند این قرآن می رسیده است از هر دو کلام و حق بن سید محمد
 ابن ان شد و اورنگان و عت طریک صدقاً و عللاً لا یستدل بها انید و هو حق
 العظیم و تمام شد حق بود و کلامی بود و وعده و وعید و راستی هیچ تبدیلی و تغییر نشده
 سر سخنان او و جل جلاله و است نتواند و دانا و ان نظم الکونین الذین یصلون
 فی سبیل الله ان یجمعوا الا لفق و انهم الا یخضعون و اگر فرمان بسوی حق بیشتر
 کانی که در زمین اند کراه که دستور را در راه حق پیروی نمی نمایند و ان که باطل را
 باطل را و میبندند ایشان که کلام بان آیت ذلک هو العلم من فضل من سبیل و اعلم بالحق
 بر سر که بود و کلام او دانا و است کسی که کراه است از راه دین او و دانا و است
 براه با تشکاف فکلو اجماعاً و کولکم الله علیه ان کتم بایانه مؤمنین می بخورید و این
 یاد کرده اند بنام خدا و او که استبداد بنمای او که و کولکم الا ما کولوا فکولوا
 علیه و قد مثلکم ما و علیکم الا ما اضطررتم الیه و ان کثیراً یطیرون با هوامهم
 بغير علم این ذلک هو العلم بالاعتدال و سنت مرشدان می که بخورید انرا نام برده شد
 اسم خدا و او تحقیق بیان فرمود برای شما آنچه حرام کرده بر شما که با طهارت را
 بسوی او و دیگر سبب که بسیاری از مردم هر گز که میگویند برای باطل ایشان را
 دانستی بر سبب که بر در کلام و کلام است بحال بخورید کلام و دزد و اظاهر الا
 ای الذین یکسبون الاثم یخونون ما کانوا یفقدون و کذا و براه و کذا و براه

به سبب آنکه کسی اندر دین به راه نرود با ستم که با دانت داده شوند با هم
 که کسب میکنند و لا تا کلا فاما بکرم الله علیه و آله لقنوا ان الباطل یصور
 له اولیائهم لیسجدوا لکم و ان اضعفکم انکم لمن کون محذورید از این باد که به باشند
 نام ضای برافرو بر سبب که ضعیف است درین و بر سبب که تنهایی هر اندو می دهد نوی
 دروستان خود با قدرت کند با شاد اگر زمان بر بدشایا چندان بر سبب که شایان
 از من جان باشد آدمی کان سیفا و صیبا و جعلنا له نورا عینی به و الناس کون
 مثل فی الظلمات لیس یخاطب منها لکل ذنوب الثماوین کما کانوا یعلمون ایا انکس که
 بود با ستم مرده بکفر بر روزه که دین ما اورا با سلام و قرآن و هم را اورا و شایان
 که بر دین سبب آن در مردمان مانند کبیر مثل او در تاریکی ایست که بر روی
 نیاید از آنها همچنین را ستم بر دین که از این بود که عمل کردند و کلا جعلنا
 فی کل قریة الخابریه لیسجدوا لکم و اضاءنا فاعلمون الا بانفسهم و ما یعلمون
 و همچنین را ستم در هر قریه بزرگتر از کراه کاران ایشان را تا انکه بدین
 نمایند در این مثل و به غیر ستمند ایشان مکر به تنهای خویش و بسبب که در ستمند
 و انما جاتکم ان قالوا ان فی نوحی نوحی مثل ما اوتی رسول الله الله اعلم صبیح
 دسالتی سبب که از این صفتان عبد الله و عذاب شد بدین کار و انکه
 و جبرایله با ایشان میجو که نیده هر کس ایمان نیاوریم تا انکه عید ما را مانند این بدیده
 شد اندر سلطان خدا خدا را تا نوزست و میدانند آن موضعی که محل رسالت او است
 و زود باشد که برسد انان که گناه کردند که از نوزد خدا و عذاب سخت
 این بودند که بر ستم کردند و ان بود الله ان یجدها بصر صده لایسجدون
 میدان فضل یجعل صده سبب که اگر کما کما یعتقد الساکون ان یجعل الله
 الیوم الذین لا یؤمنون پس هر که که خواهد خدا را غایب او را کند و اند
 سیم او را بر روی قبول اسلام و هر که که خواهد گمراه او را گرداند سیم او تنگ

منع از قبول ایمان کویا بودند خداوند در آسمان همین شرار دهد ضایه و ضیق
 بر کسانیکر اچان بود و در ستمند که مستحقان فاعلمنا الا یات لقمه و کون
 و این دین اسلام راه بود در کلا یات راست و بحقیق که میان روشن کردیم اینها را
 بر این که هر که ستم گیرند از دین با ستم ما و لیس دما السلام علیه و آله و هم علیه السلام
 فقولن سر ایشان است سرای سلامتی در نوزد بود و کلا دینان و او یار و دوست
 ایشان است با هم هستند که سبب که یوم بخیر هم جمعا یا بعد لحن قد استکن من
 الانی و قال اولیاءهم من الانی و نبنا السخیم بعضنا بعضا و یلقنا اجلسا
 الذین احببت لنا قال الله سوبکم خالدین فیها الا ما شاء الله ابادت کلکم
 علیکم یاد کن انوزد که جمع آوریم همه را کوئیم ای کوه پری بحقیق که بسیار منع بداد
 کردید از کرد و ان و کوئید دوستان ایشان از انسان بود که هر ما بر ضروری گرفت
 بعضی از ما بعضی دیگر و بر سیدیم ما با نوقت ما که بقیس فرموده بودی برای ما
 کوید ضا انی جابگاه شامت جاویدان باشند در اینجا که از خواهد ضایه سبب که
 بود در کلا نوزد دست کردار و دانا است و کلا لای بعض الظالمین بعضا بالکافرا
 یکسبون و همچنین نوزد و هم بعضی از ستمکاران را بر بعضی دیگر ما بزم بودند که
 کسب میکردند با ستم از این الم با انکم رسل ستم بقطعه حکم الایاتی و ستم
 لغاد بود که کلا شاهد نایع انفسنا و عز شتم الحقو الدینا ستم علی انفسهم
 انهم کافوا الخافین او کوه بوزن ابایا و شارا بنظران از ضیق شما که قصه میکردند
 بر ستمانهای ما و بزم می نمودند شاد لغا روز شما این روز گزیده روز کردیم
 بر ستمهای خود و ستم داد ایشان را رند کلا دینا و کواهی دادند بر ستمهای طریق که
 بودند ایشان کافران ذلک ان لم یکن ذلک مهلک الذی بطل و اهلها غا غلوق این
 کار که گفتیم برای انکه نباشد بود و کلا نوزد هلاک کند اعدا ملای رای سزا و اهل غافل
 باشند و کلا رقبات فاعلموا وارتب بغافل عما کافوا یجلون و برای هر یک مرتب

[illegible]

و قال اما بطون هذه الانعام ضالصة لذكورنا و محرم على امرائنا و ان على مينة
 ضم فيه سركا سحر بهم و مضى انه حكيم عليهم و كفتد اعجز در نكتهای این چهار بابا
 دست خالص از حجه مردمان و حرام است بزنان ما و اگر باشد اعجز در نكته
 پس مردمان و زنان در آن مساوی اند و خود بود که پادشاه دهم ابدان را با جود و صف
 میکند بهر سبک خدا در دست کار و داناست قدس عزالدین قتلوا اولادهم سقوا بغیر علم
 و حر و اما در فهم الله افترقا الله فی صلا و مالک و اهل بیت حق تعالی که بر این
 المکان که کشت و زدا خود را از روی بی خبری و ندانم کاری و عوام کردند اعجز
 روز بذا ابدان خدا حجه دروغ گفتن بعضی را محقق کرده اند و میبندارند
 راه یافتگان و هودای انشا خبات معروفات و غیر معروفات و الخ و ان و مختلفا
 اکلمه و الی یسین و الیمان مشابه کلوا من شجر اذا امر و انوا حقه
 یوم حصاده و لا یفرقا انه لا یحب المس فیین و او این انبیکه از بدو بوستانها بر
 زمین افتاده از جوب و نه افتاده از جوب و قوما که گفت را رها حال آنکه غنلوا نه
 طبیعتان در بیرون و اندامند یکدیگر و نه مانند خنجر بر از بسوی ای چون آغاز بدو
 کرد و بدید حق او را در روز درویدن آن و از حد تجاوز نکنید هر کس که در حد
 ندارد از حد گذراند و این الانعام محوله و فرقا کلوا اما انما فی الله و لا یجوعوا
 خطوات الشیطان انه لکم علق مباین و از چهار بابان اینج بار کنند اینج موارو اند
 مجربید از اعجز دوزی که خواستار او و رورس میکنند اما در سلطان را بهر رسکه او دستحق
 است هر چه فائمه از زوج و ان القان استین و من المعز استین قل الذکی بن حرم
 ام الاستین اما استملت علیهم السلام الاستین بنوی بعل انکم صادقین و اول
 استین و من البقر استین قل الذکی بن حرم ام الاستین اما استملت علیهم السلام الاستین
 کنم سخدا که ان و صلیکم الله بهی فی اظم ای ارضی علی الله الکذب لیسر التمس
 ان الله لا یهدی القوم الظالمین و هفت جوت از سیلشن دو و از بزیننه دو و کوی محمد

ایاد و نرا حرام کرده خدا یاد و عاده را با آنچه فراتر گرفت بر او رحم مآده جز در عهد
 مر از روی دانش که هستند نرا راست گویان و از شر دو و از کا و دو و بگو
 دو و نیمه را حرام کرده خدا یاد و مآدینه را یا آنچه فراتر رفت بر او رحمهای مآده یا
 بودید شراهای آن چون وصیت کرد شرا خدا این حکم بر کسبت سخط از آن مگر که
 فرافزند بر خود از روی دانگراه کردند مردم را بسبب ندانم کاری به رسک خدا
 نمیکند کرده سخط از آن قائل لا اجد فيما اوحى الى محمد صا على طاعيم بطعنه الا ان يكون
 شبه او دائما مسفورا اولم خذ بن نانه تجك او ضقا اهل لعبر الله به فن اضطر
 فمما باع ولا عار فانما ذك الحنف رجم بگوای محمد غی بیام در آنچه وی فرستاده شد
 بسوی من مراد و بر خود زنده که ضرر آنرا مگر انگر باشد میباید یا خیر با کون شد
 بر او رسک است فسق است که او را بپوشانند بغیر از این هر که بخار باشد
 طالب غیر باغی و مجاور گشته باشد بر سر سبک برود کار حق امر رند و مهر بان است
 و علی الدین عاده و حرمنا کل ذی ظفر من المبرور الغنم حرمنا علیهم شیء مما
 الا ساحت ظهورها و الحوا یا او ما اضطرنا بعظیم ذلک جز بیام بغنم و انما
 و بر آنکه سبک بودند حرام کردیم سبیم هر صاحب ناض را و از طو و کو سفند
 کردیم ما بر و فر به آن دو مگر آنچه برداشته نههای آن دو یا حوا یا با آنچه
 با استخوانان با داشتند داریم ایشان سبب ظم ایشان بر رسک ما راست گویا بنم فانی که بکند
 نقل بکند و حرم و اصعبه و لا یزد باسم عن القدم الحرمین و اگر کون کند و
 بر بگو برود کار شرا صاحب رعت فراغ است و باز گردانید نمود از او کرده کلاه
 سیقول المیزن اشکر الله ما الله ما انکرنا و لا اما شاولا حرمنا بنی که در
 المیزن بنی قبلهم صقی ذاقوا با سنا کل هل عندکم بنی علیم فخر صبه لانان یعقوب الا
 الظن و ان انتم الا حق صحت و دو باشد که میگویند که کلاه سبک اگر ظاهر خدا
 شرا غی آوردیم و نه بران ما و نه حرام کردیم صیوانا حرمین نمیکند کردن کتابک

بنی از

کریش از ایشان بودند تا جسدند عذاب ما بگوایا نند شما است از دان بن
 میوه آید از آن از همه ما و بی روی نمیکند شما کون و نمیکند شما کون
 میگویند تل لیلله الحجه الباقه فلو لا آله بعد اجماع بگویند مرصدا راست همه تمام
 بر خلق بر آن فراسخی هر این راه خودی شاد همگی فلهم عذاب الدین بیست و
 ان الله حرم هذا ما ان شهدوا فلا شهد معهم ولا تتبع اهله الذین کونوا بائنا
 والذین لا یؤمنون بالاعراف هم یجتمتع یقیدون بگوای محمد بیانند کوهان خود را آنجا
 که کوهی میدهند که برستی ضا حرام کرده این ضعیفها را بر آن کوهی دهند بگوای
 مده بقوا ان شاء و برودی کن از روهای آنجا که نکند کردند اینها را و انانی که
 ایمان غی آورند بان جهان و ایمان با برود که خود بر بی میکند بنما قائل
 قالوا اتل ما حرم ذک علیکم الا تشرکی به ساء و با هو الذین احاثوا و لا یقتلوا و
 من املاف غنی فی فکرم و انما و لا تقر بوا الفواضی ما ظلمت شوا ما یقین و لا یقتلوا
 الفضل فی حرم الله الا بالحق ذک و حکم به لعلم یقتلون بگوایا شرا بر اینم اینرا
 حرام کرده برود کلاه شما بر شرا اینک شریک بیکر بنما و پیچید را و با ما و بر بگوای
 غایب و نمیکند بریدان خود از خوف درویشی ما روزی میدهم شما را و ایشانرا
 و نزدیک متوبید بر میهار اینرا شکار است و اجنه بیکان است و نمیکند اینرا بیک
 ضا حرام کرداید مگر بحق آنچه کفیم و صیت من نموده ضا بان نماند کرد بر یافت
 و لا تقر بوا مال النعم الا بالحق حق یبلغ شده و اوفوا المکیل و المیزان
 لا شکلف نقشا الا و سعهما و لا اقلتم فاعذوا و لکان ذاقوا به عهد الله و
 ذکم و حکم به لعلم یذک و ما و نزدیک سبویه بال طهارتی بدر مگر بحالتی که ان بیکر بود
 تا انکه بر سبجالت خود خود یعنی بلوغ و قلم دهید اینرا بیکر سبکند اینرا برادر سبکند
 براسخی شکلف بر ما بم ما مع نفی ما مگر عهده طافت او و برودنی که بریداسی که برید
 و اگر باشد هم صفتان صاحب خویشی و بفریان ضا و انکند اجماع کفیم و صیت من نموده

تَأْسِئُوا إِلَّاءَ أَنَا قَالُوا يَا كَذَّابٌ مَلِيحٌ فَلَنَسْتَلْقَى الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ فَلَنَسْتَلْقَى الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
فَلَنَقُصَّ عَلَيْهِمْ عِلْمَهُمْ وَمَا كَانُوا عَمِلِينَ وَكَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ هُمْ كَمَا كَانُوا فَوَالَّذِينَ هُمْ يَحْكُمُونَ وَوَعَدُ مَوَازِينَهُ قَالُوا لَنَكُونَنَّ الَّذِينَ هُمْ يَحْكُمُونَ فَوَالَّذِينَ هُمْ يَحْكُمُونَ
بَلَنُفِئَهُمْ يَظُنُّونَ دَجْرًا بَدِيدًا نَهَضْهُمْ أَهْلُهَا كَذِبًا كَرِيمًا يَا أَيُّهَا ابْنُ آدَمَ اذْهَبْ
سَخَىٰ مَادَرِ بَايَانَ كُنتَ كَانَدَ هِيَ جَبَّ بَوْدَ دَعْوَىٰ آيَانِ جُونِ أَمَدِ آيَانِ
عَذَابُ مَا هَلْ أَنْكَ كَقَتْدَ يَدِ سَيْكَمَ مَا بَوْدَ رَسْمَكَ إِنْ هِيَ هَارِيَةِ الْبَيْتِ سَوَالِ كَيْتِمِ
أَفَانِ أَكْرَفِ سَنَادَهُ لَدَىٰ بَوَىٰ آيَانِ وَهَارِيَةِ الْبَيْتِ مَيْكَمِ يَتَعَمَّرُونَ فِي هَارِيَةِ الْبَيْتِ
طَلَابَةِ وَحَقِّهِ مَيْكَمِ بَرِيَانِ بَرِيَانِ وَيَسْتَمِ مَا غَابَانِ أَرِيَانِ وَمَيْكَمِ
بَوَىٰ بَرِيَانِ بَرِيَانِ كَرَانِ دَنِيَّاهِ أَوِيَانِ أَوِيَانِ كَرَانِ رَسْمَكَ رَسْمَكَ
وَهَلْ كَرَانِ رَسْمَكَ رَسْمَكَ أَوِيَانِ أَوِيَانِ كَرَانِ رَسْمَكَ رَسْمَكَ
تَنَاهَىٰ خُودِ سَبَبِ أَهْلِهِ كَرَانِ بَرِيَانِ مَيْكَمِ مَيْكَمِ وَلَقَدْ مَكْنَاهُ فِي الْإِنشِ
وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ طَلَبًا مَا تَكُونُونَ وَهَارِيَةِ عَقْبِكَ عَقْبِكَ بَرِيَانِ مَادَرِ
وَقَرِ بَرِيَانِ بَرِيَانِ مَادَرِ أَنْ زَيْنِ بَرِيَانِ أَنْكَ أَنْكَ أَهْلِهِ لَكُنْ رَسْمَكَ وَلَقَدْ
خَفَقْنَا كُرْسِيَّ صُورَهُمَا ثُمَّ قُلْنَا لِلَّذِينَ أَتَوْا آلَ الْيَمِينِ أَنِ انْصَبُوا فِي
فِي النَّاصِبِينَ قَالُوا نَاصِبَتِ الْآلَةُ نَجْدَ أَنْكَ أَنْكَ قَالُوا أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَفَقْنَا
فِي نَاصِبَتِهِمْ فِي طَلَبِ قَالُوا هَبْطُ مِنْهَا فَايْكُونُ لَكَ أَنْ تَكُونَ فِيهَا خَفَقْنَا
أَنْكَ فِي النَّاصِبِينَ قَالُوا أَنْطَرُ إِلَى الْيَوْمِ يَتَعَمَّرُونَ قَالُوا أَنْكَ فِي النَّاصِبِينَ
قَالُوا فِيمَا أَغْوَيْتَنِي لِأَقْعُدَ لَكُمْ حِرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ لَا تَتَّبِعُوا فِي بَيْنِ أَيْدِيكُمْ
وَمِنْ خَلْفِكُمْ وَتَعْنِي أَيْمَانُهُمْ وَتَعْنِي شِمَائِلُهُمْ وَلَا تَحْزَنْهُمْ كُفْرُ الْكَافِرِينَ قَالُوا
فِيهَا مَنْ مَوَاقِدُ مَوَاقِدُ الْمَنْ يَتَعَمَّرُونَ فِيهَا لَمَّا لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ جَهَنَّمَ مَيْكَمِ أَجْمَعِينَ
أَوِيَانِ مَادَرِ بَرِيَانِ نَكَا سَيْتِمِ مَادَرِ بَرِيَانِ كَفْتِمِ مَادَرِ بَرِيَانِ كَرَانِ كَرَانِ كَرَانِ
طَلَبِ بَرِيَانِ سَجَلِ كَرَانِ مَكِي شَيْطَانِ كَرَانِ نَهَضَ مِنْ جَهَنَّمَ كَرَانِ وَهَلْ كَرَانِ

[illegible]

مکی انکه بوده باشند دو ملک یا بوده باشند ان محلد بوده کان پس سو کند خور
بوی ایشان بر رستگار من مر شکار هر انبه نصیب کنند کانم پس انکند ایشان بفریب
چون چشیدند از ان درخت ظاهر مشد ایشان را غور نهی ایشان و رخ
کردند که بیا فند بر خود شان از بر کهای درخت نهی و آواز دار ایشان
بود در کار ایشان که ایامی نکر هم شان از این درخت و کفتم مر شکار بر رستگار
شیطان مر شکار است دشمنی هوید گفتند برود کار ما سم که دریم نهی خود
و اکی نیامر نهی مان و رسم نفرهای ما هر آنکه ایته میباشیم از زبان کاران خود
فرود آید حال انکه بعضی از شمار بعضی دیگر در شمشاد در زمین
آرامگاه و بهر تاهنگامیکر قیامت قام کند فرود در آن زنده شود و در آن
می رود و ان بیور کوه میشود یا بنی آدم قل آتینا علیکم لباسا یواری
سواکم و یساقوا لباس النقیض فلیک صیر ذلک من آیات الله لعلکم تفرقون
ای فرزندان آدم حال تفکیر فرستادیم بر شما پوشاکی که بپوشانید غور نهی خود
و جامه و پوشش بپوشی کاری این بهی است ایست از اینها است تانید که ایشان
بندگی یابنی آدم لا تقسم السطوح لکما اخرج اناکم من الجنة یفزع عمنها الیها
سمما لیس بها سوا شیئها اینه یو یکم هو و قبل من صیغ لا تقسمهم ایا جعلنا السمما
له آله للذین لا یموتون ای فرزندان آدم نفر بید شمشاد نهی همان همچنانکه بودند که در شمشاد
شمار از نهیست در حالیکر میکنند از ایشان پوشش های ایشان را غما نمایند ایشان
غور نهی ایشان بر رستگار شیطان بپوشش شان او کوه او از جا بیکر نی بیند
شما ایشان بر رستگار ایستادیم بنیاطین را دوستان برای انانیکر ایمان غی آورند
و چون کنند کار رشت را گویند یا فتم بران کار بران صوط وضا امر کرده
بان بکر بر رستگار امر نمیکند بکار رشت ایا سیکرید برضا صوبیا که غیب بند قل امر
ذبی بالفیض و اضمحوا وجوهکم عند کل منبر و ادعوه فخلعهم من لم الذین کما بکده

تَعَوَّذُوا بِقَهْلِهِمْ وَفَرَّقَ أَصْحَابُ عِلْمِ الضَّلَالَةِ لَهُمْ اخْتِطَا السَّيَاطِينِ أَوْ كَلِمَةً
بِزِدْقِ اللَّهِ وَتَجَسَّوْنَ أَنَّهُمْ مُنْتَفِعُونَ بِمُلْكِهِمْ امر کرده مرا بود کار من بعبادت
و باو رسید و مواخود را نذر هر مسجد و بخوانید او را از راه اطلالی مرا و رستگار
انجنا بیکر بد کرده شمارا اوله بار بیکر اند کوهی را هدایت کند و کوهی را رست کرد
بود ایشان که اهوایبب انکار ایشان را کی فند سیاطین دوستان غی ارض و شمشاد
که ایشانند راه با فشان یا بنی آدم خذوا ذینکم عند کل منبر و ادعوه فخلعهم من لم الذین کما بکده
والکفر قول اینه لا یحب الکفر فلیک صیر ذلک من آیات الله لعلکم تفرقون
و بخورید و بیان مید و زیاده روی نمیکند بر رستگار او رست ندارد زیاده روی
قل ی حرم ذنبه الله القی اخرج لعیاده و الطینات من الریق قل ی حرم
السوا فی الحق الذی صا صلیه لیم الصیة لکل فصل الامایة یعلمون بکر
الحرم لایم کرده رست خوار که بپوش آورده برای بندگان خود و با کین ها جان
دور یو بکر آنها را مانع است که ایا المومنین در زندگان دنیا از روی اطلالی تارو
قیامت همچین صا بیکم ایات را بر روی کوه بیکر دهند قل انا حرم ذی القوی
ما ظفر منها و نابطن والام و البقی غیر حق و ان شوقوا بایته عالم یقول به سلطانا
و ان تقولوا علی الله فالا تعلمون بکر لیم صیة منین جز انیکر حرام کرده بود کار من رستگار
الجم انکار رست از انهلوا بمن بهمان رست و کذا و کمر اهی بدون حق و انکم انبار کردید
خدا انهم را نفر ستاد میان سلطی و حق و انکر بکرید برضا صی واکه غیب بند و ککل
امیر اجل فاذا جاز الحکم لا تینا لرحمة ولا یستفیدون و کوهی را رستگار
چون اید اجل ایشان رست غفلت دارند از اساق و نه معی بیکر نه یا بنی آدم
انما ینکم کسل ینکم بقصص علیکم ایاتی عن انقی و اصح قل اخذوا عیونکم و لا یمل
بکر فلیک ای فرزندان آدم البه و ان ایته میباشند شمارا نهی از جنس شمارا قصه بیکر
بشمارا لایم رستگار ایستادیم بنیاطین را دوستان برای انانیکر ایمان غی آورند

عوالمه کرمیا او کتب بایسته اولک بنالیم نصیب من الکتاب صی ان اهلتم رکنما
 بنو قوم قال این ما کتم ندعونن دعوت الله فالواصلوا اعتاد وهدوا علیهم
 انهم کما کافروا من یکنیت سم کافرو ان کبیکه بانف علی ضل وروی وایاد اوع
 دلایل او را اجناسند که برسد بایشان هجره از کتاب تاجون اید ایشان را رسولان یعنی ملائکه
 جان ستان از ایشان و کوفیه ان ملائکه کماست الخ لودید که بر سینه از عجز خود گویند
 جواب کراه نهند از ما و کواهد هندی به نفعی خود دید که بود عکافران قال اخلوا
 فی تم قرضت من فیکم من الخ و الا لکن الله کل ما دخلت اتم لعنت اهلها انما
 اذ اکر او انها جمعاً قال انهم لاولیم ویتنا هولاء اخلوا فانهم غزبا صغاف من الکلی
 قل کل صغف وکل صغف وکل لا یعلمون و قال اولیم لآخرهم فاکلوا کل صغف
 من فضل نفقوا العذاب بما کتم یکسون کرید ضعی اندر این در کرویائی که بکشد
 بش او را از جود و انی در دوزخ هر گاه که در ایند در دوزخ کروی نیست کنند
 کروی بیکه صی چون بیکد بیکه رسند انهم کرید کروه دوم مر کرده اولی و بیرون کار
 ایشان کراه کرند ما را پس بده ایشان را عذاب و باره را اخی کرید از برای هر فردی
 فن و نیست ولیکن عذاب است و گویند کروه اول سر کروه دوم را که نیست شمار بر شما
 از ندادن پس بچید عذاب را سبب اهر بوده که کرید بدان الذین کذبوا بااینا
 و استکبروا و اعنوا لا تفتح لهم ابواب النار و لا یدخلون الجنة صی یلج الخ ملک سم
 الخیات و کذلک یخفی الخ و ان سر سم الکما انکه در دوزخ استند دلایل ما را که در
 کتی که چند از ان نکشایند بر اس ایشان در هرهای استاد و نه در ایند نیست
 نا انکه اخل شود سر در سوار الخ نوزن و همچنین فی ادهم ما نرا که من جهنم
 سهاد و من فوهم عواش و کذلک یخفی الخ لکن سر ان از دست از دور و دست و از
 بالای ایشان بانشها و همچنین یاد اش دهم سعاد از ان و الذین انوا علی اهلها
 لا تکلف نقشا الا و سعاد اولن اصحاب الجنة هم بها خالدون و الکما انکه کرید

کوه ها دیگر که نه یکطرف یکسر و جمع نمی را که عقدا مطافت او باشر ایان ملازمان
 و انک در اینجا ها ویدان باشند و غنما ما فی قصورم و غل غری من یختم لادها و قالوا
 للعبه الذی هداها هدا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله لقد ضللت
 ما نحن و لولا انی تکلم لکنته اوردنم و هاجما کتم یخلون و بیرون کیم انجزر سبب
 است ان کیم ستر و از در اینا جویهای آب و کرید سبب هدا نرا عذاب کراه عذبه
 ما را این راه و بنوریم ما کراه یا بیم اگر نه راه نمودی ما را خدا حقیق که آمدن سبب
 بر اسق و آواز داده معینند که این بهجت شماست که میران داده شد بید او را
 با نکر بود به کرمی کرید اراعال صبر و نادای اصحاب الجنة اصحاب النار ان قد صعدا
 دننا حقاً فقل و جدم ما و عدیم حقا قالوا نعم فاذن مؤذن بنهم ان لعنة الله
 علی الظالمین و اواز دهند اصحاب بهجت ملاز ما و دوزخ را و بدستی و عقیق
 که با فیم ما انجزر او عدد او بود بود درگاه ما صی بی ایا یا حیدر شما انچه و عد داده
 بود کار شما تمام کرید بلی پس اواز دهند او را و دهند میان ایشان بر سر کنت
 حد اباد بر سر طهاران الدن یهدون عن سبیل الله و ینحون فی عوفا و هم عوفا
 کافران معذرة لای ای انکما یکر بر کردند از راه دین خدا و یجوزید انرا که و این
 بان جهان کافرانند و یلینما حجاب و علی الاعراب رجال یعرفون کلا سماع و
 نادوا اصحاب الجنة ان سلم علیکم لیدخلوها و هم یطعون و لوز اوفت اهلها هم
 اصحاب النار قالوا دینا لا یجعلنا مع اهلهم الطابق و نادای اصحاب الاعراف
 دجالا یعرفونهم سجام قالوا ما اتفی عنکم جمع و ما کتم تسکون اهل الله فیهم
 بنالیم الله بوجه اذ خلوا الخ لا یعرف علیکم لایتمم تحریر و میان ایشان یعنی اصحاب
 بهجت و اصحاب دوزخ برده باشد و بر اعرف یعنی مردمان باشند هر بد ایشان
 و روی ایشان و اواز دهند اصحاب بهجت که سلام بر شما یعنی بر اصحاب الاعراف که
 داخل نشدند بهجت و حال انکه ایشان طمع میدارند و چون باز گردانند شود یلینما

نما معبود نیز نسبت گذارد اسمها و زمین را در مقام شش روز پس مستوفی گردانید
بدین ترتیب نقل بر سید محمد بن بابویه با عکس طالب است او را شتابان از قنابله
سناکان را می و تفاوت اندر آن حال بطور او و بدینکه خدا ترا خلق و روان
دین را که است خدا که بود کابها نیا است او و او یک نفر عا و خضیه این لاجت العبدین
خدا ایندی و در کار خود از روی دای و پنهانی بدینکه او دوست ندارد از هر تجاوز
کنده گان را و لا تقدر فی الاصل بعد اصلا همان ادعیه صورا و طمعا این رحمت الله
قریبی الحسن و سباه کارن نگین زمین بعد از اصلاح آن و بخدا بنده از ترس
و طمع مغرور و ثواب بدینکه بجای این صان مندی است بدینکه کارن و هو الذی برسل
بشر تبیین دیدی عمن صفی اذا اقلت سبحان الله لا سبها لبلد میت فاستلناه
فاخرجنا به من کل الفرات که این خروج المونی لعلمک مذکور و البلد الطیبی بجای بانی
باین دینه و الذی ضیفت لا یخرج الا تمکنا که این تصرف الایات لغیر میگویند و او
خدا نیست که رفتند با دعاها در حالت مرده پس اعد رحمت او یعنی باران
چون بر کن بد با دعا ابهای کولان باران بر اینان او را از جهه شهر کیه او پس
فرستادیم این اب پس پیغمبر او بدیم بان از هر سیوه هجدهم بیرون آوریم مرده
تا بلدی که شامند کبر بد و زمین به یکی از هر دین اید نیات او کامل بفرمان بود و کار او
و ان زمین که پس بد باشد بیرون نیاید نیات او مکر اکثر او خبری نباشد همچنان
صرف کنیم علامات قدرت حق را برای گروه که شکر گویند لغدا سلنا الوصال فوجه
نقال باقم اعبدوا الله ما کم من الیه غیره ای احاف علیکم کتاب یوم عظیم و محقق که
فرستادیم نوع را سوی گروه او بود گفت نوع ای گروه من بر سرش قائم خداست
بر سوار هیچ خلافی جز او بدینکه من ترسم بدین از غضب پنهان قال المله و قوله
انا الفیل و ضل الیهین گفتد امرا و از قوم او بدینکه هر انبی بدین نزد
در مکر ای هویدا قال باقم لیس بی ضلاله و لکنی رسولی دبه العالمین گفت نوع ای

فراسوی اصحاب و در رخ گویند برو ز کار ما قراس عدو ما را با گروه ستمکاران و اولاد و
صاحبان بالاییان سبخت و در رخ مردانی را که می شناسند ایشان را نشان روی
ایشان گویند هر نگردد از شام جمع کردن شادان کردن کنی که گردید ابا ایشانند که
شما هم خواهید که نزد ایشان افتاد به بخشایش اندر شودید در سبخت هم نسی ندیدید
نه شام بخورید و نه در صبح و نادان اصحاب النار اصحاب الجحیم ان اقبضوا علینا فی الماء
او غافلکم الله قالوا ان الله هم معی ما عداکم و او از دهن در و در ضیان اصحاب
بهشتان را که به ریزند بر ما از آب یا از آبخیز روز داده شما را خدا گویند اهل بهشت
که فرام کرد خدا طعام و شراب بهشت را بکاران الدنیا احتوا ادبهم لطف و لطف و
الحسنه الدنیا فی الیم نستم کا فوالقار یومهم هذا و ما طاقوا ابا ایشانند که
فرار کنند بن خود باز و بعد از طاع کاری و فرعیات ایشان طایف دنیا بر سر و
کتیم ایشان را در عذاب همچو ابا ایشانند که خدا بدین این روز دانه بعدند به دلیل
که در اند و لقد ضلوا هم بحسب فصلناه علی علم هدی و رحمة لقد یوم بدستون و بعضی
که او بدیم ایشان کتاب جدا کرده بدانش و هدایه و بخشایش مر کرده مؤمنان را
هل یظفر و الاتاه علی یوم باقی تاویل بقول الذی سوه من قبل فجات رسل
دینا بالحق فقلنا سی سقمنا فلیفعلوا لنا او نرد فعل علی الذم که اصل قدیر و
افهم و ضل عنهم ما کان اقبض و اجمع جسم میدارند مگر عاقبت کاران روزی
که بیا به عاقبت کاران می گویند کتابی که ترک کردند پیش از این محقق که در عذاب
بودند کار ما بر سقی به جمع نیست ما را از رفعا که شفاعت کند ما را با انکم باز کرد
ما را تا کتب بر ما عمل را که بودیم که می گوییم که در سبخت زبان کار بعدند شهادت خود
و که می شود از ایشان آنچه بودند که اثر می کردند ان ربکم الله الذی خلوا السما
و الارض سته الیهم استوی علی العرش یفتی الدنیا و الدنیا علیهم و الله الذی خلوا السما
و الارض للهم سلمات بامر الاله الخلق و الامر بامرک الله دبت العالمین بدست که بر

وغيثنا ما نؤويهم من آفة منكم فهدونا لهذا الصراط المستقيم
هر چه بخواه از جهت دانی بعضی اعتماد کنیم پس بود در کار ما بکسیان ما و سنان
کوه ما براسی و حال انکه به یون کشا بندگانی و قال الملأ الذی کونوا فی قومین
اتبعتم تبعنا انکم ایضا فی اسیرون فاختتم الوصفه فاصبحوا فی دارهم طاعین
و کشتن کوه ایضا بنکر کاف شدند از قوم او هر انچه ای بودی کنید شعب را بنکر
شمار این هنگام هر انچه زیان کار بند پس گرفت ایشان نذر پس صبح کردند
خود بزانچه افتاده کان الذین کذبوا شعبا کان لم یغنوا فیها الذین کذبوا
شعبا کانوا هم الخائضون انما بنکر نکوب کردند شعب را کوه که میسندند آن
اما بنکر نکوب کردند شعب را کوه بودند از آن زمان و قال یاقوم
لقد ابلغکم فی الایات رقی و نصفکم فکیف اسی علی قوم کاذبین پس گرفت
شعب را از آن و گفت الی کوه من یحضرکم را بنکر شمار از راهای بود در کار
اندر کردیم شان پس چگونه اندوه خود را بر کوه کافران و ما از سنانا ضربه
من فی الاخذنا اهلها ما لبا سادو الضار لکم یصرعون بدکنا انما
الحسنه مع عقواد قالوا قل من ابااءنا الضراء و الضراء فاضناهم بقتلهم و هم
لا یعرفون و نفر ما دیدم اهل شهری هم بنکر بر آنکه و اگر بنکر اهل آنها را
سختی و بلا ناساید که ایشان زاری کنند پس بدل کردیم بجای گناه صبر را تا انکه
در گذشتند و کشتند بنکر رسید به دران ما را بلا و سادی پس فرایند ایشان را
ناگهان و حال انکه ایشان غی غیب شدند و لو ان اهل القری امنوا و اتقوا الفضا
علیم بکتاب من السماء و الارض و لکن کذبوا فاضناهم با کافا یکسور اما من
اهل القری انما بنکر با سنا ایضا و هم نایمون او امن اهل القری ان ما بنکر
با سنا می و هم یلمنون اما سنا می ایضا و لا یامن من کل الله الا القوم الخائضون
او نریون الذین یملقون الارض من قریب اهلها ان لولاه اصنامهم بدینهم و طعن علی

قلوبهم

قلوبهم هم لا یستحقون تلك القری نهض علیک من انبائنا و لقد جاءنا
بالیقینات فاما کاف الیوم و اما کذبوا فی قبل کذلک بطیع الله علی قلوبهم
و ما و ضا الی کرم فی عقوبه ان و ضا الی کرم کفاسقین و اگر انکر اهل شهری
ایمان آورندند و بر یهود کاف می هر انچه میسندیم بر ایشان بر کشتن از آسمان
در زمین و لکن بنکر کردند پس فرایند ایشان با بنکر کردند کب بنکر بدین
ایا امان آوردند اهل شهری این شوند که بیاید ایشان اسحق و ادیت و طاهر
خفتگان باشند و ایا این شدند اهل شهری که بیاید ایشان اسحق و ادیت و طاهر
و حال انکه ایشان باری کول باشند پس ایا این شدند از کوفه پس ایمن
شود از کوفه می کوه زیان کاران و ایا راه نمودن از آن که بارت بودند
از پس اهل ان و اکی خواستیم را بنکر ایشان بکناه ایشان و هر یک کردیم بود
ایشان پس ایشان غیب شدند امنیت حکایت اهل شهری که بیان کردیم بر تو از
آن و تحقیق که آنرا از انبیران ما با مهربان دوستی بنمودند که ایمان آورند با بنکر
که تکریم میکردند ان بنکر همین هر میند خدای دلهای کافران و بیاییم
بشتر ایشان از هیچ عهد و بدینیک با بنکر ایشان فاسقان یغتنان
موسی ما یاتنا الی قریون و لا نه قتلوا ایها فاضناهم کف کاف فاضناهم للقدین
و قال موسی فاذبحوا الی رسول من رب العالمین حقیق علی ان لا اقول علی الله
الا الحق فذبحتم هینیه فی یکم فارسل معی قری ایزرائیل قال ان کنت ضیت
بأنی فایها ان کنت من الصادقین قال فی عشاء فاذبحوا معی فاضناهم
بیده فاذبحوا فیضوا الی انظر من بن برانیکه پس ایشان موسی را بانیهای بابوی
فرمودند و کوه او پس بن کردند آنها را یعنی ایت بن بنکر که چگونه بود با بان مفدا
و گفت موسی ای فرعون بدینیک من بنفرم از جانب بود در کار جهانان سزاوار
بودن که نکوبم بر خدای مکی راستی را تحقیق که او در کام شمار سحر از بود و کار سانس

گفتند از ارفاق قوم صالح انکسایم کردی کشتی عوفمند از قوم صالح من انکسایم اگر
و معصیت کار بودند مع انکسایم که ایمان آوردند یا سید اینها که صالح بفرست
از یهود کار خود گفتند بلی بدرستی که ما با بنو آوره بان کردیم و گفتم انکسایم
کردن کشتی کردن به رسیده ما بنو آوره کردیم و گفتم انکسایم
عن امرهم و قالوا یا صالح انما عاقدنا ان کنت من المرسلین ما ظنم انهم
ما عاقدنا در هم جا نین فعلی عنهم و قال یا قوم لقد ابلغتکم رسالتی و انکم
لکم فکلن لا تحبون الناصحین پس کشتن نافرمان و تجاوز نمودند از امر بعد کارشان
و گفتند او صالح بیاد ما بنو آوره و عد میده ما ان کشتی یان سیران پر کشت
ایمان از زنده زین پس کردید ندم جان خود سه کار پس امرای کرد ما را نشان
و گفت ای گروه من بجهت کس رسانیدم بر شما بیغام بود در کشت خود را بفرست کرد
و رسان و لیکن هم دوست نداشتید ما صحران و فوطا ان قال لفرم انانوی الغاضم
ما سبقکم لهما ناصحین العالمین انکما تان الوصال کما من دعوا الفار بل انکم
سر چون و فرستادیم لوط را به صاحتی چون گفت مرقوم خود ایا بهی بد کاری
کنید که پیش شما کرده بان فطادی از صحرانان به رسیده شما جماعت مکتب با مردان
از صحرانان شوق عین از زنان بلکه ما کرده از حد گذشتگانید و حال جواب قوم را
ان قالوا انما جوه من ضربکم انهم اناس بنطه و زواجنا و اعلمه الا امرنا کما من
الغاضم و بنود جواب کرده او که انک گفتند بیون کیند انانوی از بلد خود
بدرستی که اینان مردان با کینه اند به بخادادیم او را و اهل او را که زن او که بود
باقی ماندگان عذاب و اسیر ما عظیم مظاننا نظر کیف کما عاقب الجرمین و بالاسیرین
لوی از باران کشت بود مگر که مکرر رسیده شما انجام کده کاران و ای سیرین اخام شعبان قال
یا قوم اعتدلوا انکم من الناصحین و دعاءکم بکم من نیکم فافوا الکلیل و المیزان و لا یخو
الان انما هم و لا تقصدوا الارض بعدا صلاصها انکم ضیرکم ان کتم مؤمنین و رسانیدم

و انهم من الضالین
و انهم من الضالین
و انهم من الضالین

بوی

بوی مدین برادر ایشان شعیب ان گفت ای قوم من بر سرش نمایند خدا را بنیت مرثدا
همه ضلای من و بجهتی که امدم شما سحر از بود کارشان و فاکین کیند و نزار و نزار
ما شیدم و ما ضعیفای ایشان و دناهی مکنید در زمین بعد از اصلاح اهل ان ای نزار و نزار
اگر هسید با و در رننگان و لا تقعدوا بکل عراطی و نعدوا و نعدوا عن سبیل الله
من انکم به و تبغوا عواید کوا ان کتم قلیل نکلکم و انظر انکم کل عاقدین
و منینید بر هر راهی حال انکه من سیدند و باز سیدر ایند از راه دین ضاهر که ایا
آورد خدا و میجوید انرا کچی و یاد کنید چون بود بد اندک پس بسیار کرد شما خدا
و مکرر به مکرر بود سر انجام نیاه کاران و انکار طانقه نمک اسوا بالذی ارسلت به
و طانقه بود منوفا صبر صافی بحکم الله و بنوا و هو صبر الحاکمین و اگر باین گروهی از شما که
ایمان آوردند با نکی که فرستاده شدیم با و در کوه ایمان نیاد و رند پس مکرر کردیم
کنند صبران ما و حال انکه او بجهتین حکم کند و کان کست قال الملاء الذین استکبر
من قوم لخی جنتک با شعیب و الدین اسوا معن من ضربتنا او لمعقون و ملنا
قال اولو کنا کارهین گفتند از ارف انکسایم کردی کشتی عوفمند از قوم شعیب
بدون بیکیم خود ای شعیب و انکسایم که ایمان آوردند بانو از شهر خود با انکه
کردان ما در دین ما گفت شعیب بان کردان شما که ما کارهایم قد افترضنا
کذا بان عدنانی ملک بعد ان نجا الله مها ما مکن لنا ان نعدو فیها الا ان
الله و بنا و سع و بکل شی علی عاقله لولا انما ربنا افترضنا و بین قومنا لولا انما
الغاضم بجهت که از خود بیعت با شما بود از روع و اگر باز کردیم در دین شما بعد انکه
نجا داد ما را خدا از ان ملت باطل و بنا شد و اگر بر کردیم دمان ملت مکرر خواهد
بود کار ما فراج است بود کار ما هر چند با دینی بود است توکل ما ای بود و کار
نم کن بیان ما و بیان گروه ما بر راستی و حال انکه از معجزین حکم کند کاران قال الملاء الذین
گفروا من قوم لخی استعظم شیعا انک انما الحاسرون گفتند از شما که انکار کردند از ان

قویع

بمن فرزندان یعقوب را گفت فرعون اکی بوده که او دهنه میخ را پس بیاوراند اگر
هستی تو از راستگو یان پس در افکند عصی خود را پس آن اندهائی شد هود
و بالا کرد دست خود را پس ناگهان سفید رخساره بود مر قتل کند و کان قال لک
می قوم فرعون ای هذا ساحر عظیم یزید ان یخرجکم فی ارضکم فاما انما مرون
قالوا ارضه و لخواه و ارسل فی الموائین طائرین یا تو که بیک ساحر عظیم گفتند
کوهی از کان فرعون بر رستگار این هراینه ساحریت دانا میخوهد که برون کنند
ان زمین بخا پس صحرای فرغانه میدید گفتند امیدوار گردان او را و بیاور
و بفرست در سنگ ها کرد کند کان تا بیاورند هر میخ کند و نارا و جبار النحر
فرعون قالوا ان لنا الآخر ان کما نحی الغالبین قال نعم و انکم لکن المرفقین
قالوا باموسى اما ان تلقى و انا ان مکون نحی الملقین قال العواطف القوا
محرر العین التایس و استحق هو و جادو ایحی عظیم و احینا الی مومنین ان
القی عصا ان یا اهل یلقف ما بافکون فوقع الحق و بطل ما کانوا یقولون
هذا لک ما تقبلوا صائغین و ایلحی النحر ساجدین قالوا انما بوی العالمین
دب مومنین هر دو آمدند سو کردند کان فرعون را گفتند بر رستگار هراینه عز
اکی با شیم ما غلبه کنند کان گفتند فرعون بیا و در رستگار هراینه از مقر باید گفتند
او موسی ایا هستی که تو بیفکنی یا جانا شیخ اندازنده کان گفت موسی بیفکنید
پس چون الکثن سحر کردند چشمها را و بر ساندند و انا و آوردند
بدر یک و موسی کردیم موسی اینک بیفکنی عصا خود را پس ناگاه آن عصا فرو
انچه بود باخته بودند پس واضح شد حق و باطل شد ایچه که بودند سحر ندید غلبه
شدند در اینجا و بر گردیدند خواران و در افکندند دند سحران سحره کثان گفتند
کردیم و در کار عالمیان بعد کاه بعضی در فرعون قال فرعون انتم به قبل
ان اذن لکم ان هذا لکم مکن موه فی المذینة لیخرجوا منها اهلها فاقولوا

لا تقصق ایتکم و ایتکم من طایفه ثم لا یسلکم اجمعین گفت موسی ای امان آورد
پس آن اندک سوزی و دلم شمار رستگار این هراینه مکریت که مکر کردید او را در
تا انکه برون کنید از آن اهل آنرا پس زور باشد که بداند هراینه ایتیم و پنهانی
نار و با بادهای نار خلاف یکدیگر پس هراینه کشم ایتیم نار هیک قالوا اما الیقنا
منقلیوه و کما تنقم شیئا الا ان امنابا بایتنا یا جانا دینا انی عینا صبرنا و کما
مسکین گفتند سحران بر رستگار موسی برود کاه با ن کردند کان و غیب استقام
از کار انکه امان آوردیم ما مانها بود و کار ما چون آمد ما برود کار ما برین بود
شکینا و د و عینان مار کون فندکان و قال للکذ و قوم فرعون ایتیم مومنین
لیقتلوا و الا فری و بیک و کما یقتل انما یقتل انما یقتل انما یقتل انما یقتل
و اما فو قهم قاهر و و گفتند کوهی از قوم فرعون ایا سیکداری موسی و قوم او را
که انا کند در روی زمین و واکرا رندند و ضرایان نور گفتند فرعون زود باشد
که یکیم بران ایتان و زنده گذاریم زمان ایتان را و در سیکر ما بر ساریان غلبه کنند کان
قال موسی یقومین استعینوا بالله و اصبروا حایة الارض یقربون بها من بیاتین
حیایه و العاقبه للیقین قالوا اودینا من قبل ان تاتینا و من یقبل طایفه انزل
عنی نیک ان یهک عذو کم و یهک عذو کم الارض فظفر کف یقولون گفت موسی
مر کوه خود را باری جوئید جدا و شکینا می کنید بر رستگار یان و ضرایان است
میدرس اندازد که خواص از شککان او و یان کاسر بر هیو کاران است گفتند قوم
که از رده ندیم پیش از انیک بیاوری ما را و از پس ایچه آوردی ما گفت موسی
رفد باشد که بود نکار شما هلاک کند دشمن مناد و جانی من که داند ما در زمین
پس بیکر که برون کار می کنید و نقد اخذنا ال فرعون با سنین و نقص من ال
لعلکم بدکون و یخفکم فر کفر من کان فرعون را بقطبها و مکی از سبوح
ناشاید که ایشان پیشکشی ند ما جاءهم الحسنة قالوا لنا هذا ابلن نصیبکم

پس چون بقلی که بود در کلا و مرکوب که ایستاد و با برادر افتاد و در
 موسی بپوشید پس چون موسی آمد گفت با کی تو باز گشت کرم بوی تو
 انکرم اند که در کاسم قال یا موسی انی اضطربک علی النابین برینا لای و کلا
 نحن ما انیتک ذلک من انک انی و کتبنا فی الاواح فی کل شیء موعظه و
 نقصنا لیکل شیء من غدها یقوی و امر قومک باخذها باحسها سادیک در
 الفایقین فرمودند ای موسی بر سبک من بکنیم تو را بر من برسانت خود و سخن
 کرم خود پس بیکر لیز را ده ام بنویس و باش از شوکران و نو نیم بای او
 در لوصهار هر چیزی بنویس و فضل هر چیزی برایش فرای آنهاد بتوانی و ام
 کن خود خند که فرای بنویس که آنرا در باشد بنام ساد ساری تا فرای کند
آمرت عن ایاتی الذین یکتوبون الذین یغیر حقو ان یو اکل الیه لایوسون
یها و ان یو سید الوید لا یغیره سیدک و ای یو سیدک الی یغیره
سیدک ذلک یلزم کتبوا ابا انما یغیرها غایب و الذین کتبوا با یاننا و لقا
الایة صیغت اعمالهم هل یخرون الا ما کادوا یجولون بعد باشد که و یو یانان
 اینها خود آتای که گردن از آن هر که در زمین بدو جهت حق و اگر چنانست
 هر چه خود آتای و یو یانان و اگر بپسند ده رشتن فرای کیر و راه و اگر
 بپسند راه کچی را فرای بپسند او را راه این سبب است که ایان تکلیف بپسند
 اینهای مان و بودند از آنها سخن و انا بیکر بپسند که در اینهای مان و ملاقات
 دو قیامت با بود شد کارهای ایان ایان مان و ده شوند یکی ایان را که بودند
سبک بند و اخذ قوم موسی بن لقمه فی حلیم یجلا جسد الی خوار الی یو انه
لا یحکم ولا یهدیم سیدک لقمه و کما یظالمین و لا یحفظ الی یو
انکم قد ضلوا فالو القوم یو صناد تناد یغیر لنا لکم من الخایرین و فر
 کردند قوم موسی پس از او از زیورهایشان هیکل کوبال که اورا آوازی

ایا فاستند که سخن غیبت ایان و راه غیبت ایان و راه فرای کیر و راه
 و بودند سخنان و چون در افتاد و در دستهایشان و دانستند که ایان
 کراه شده اند گفتند که هم نکند ما بود و کراه ما و بنامزد ما را هر بنام
 از زبان کاران و لما وضع موسی لای قوسه غضبان اسفا قال تبینا طلق فی
 فی بقلی انجلیم امریکم و الی الاواح و اخذ یو لیس اخیم یو الیه قال الی
اقم لای القوم استغفونی و کادوا یقتلونی فلا تشع فی الایة و لا یجلی
تبع القوم الظالمین قال بیت الغفر فی لای و اذ یلزم فی حینک و لای یحکم
 الی یحکم و چون برکت موسی بوی قوم خود در مالیکر خسکی و اینه و آنک
 بود گفت بدست ایان پس انداختند مرا پس از این ایان شتاب کن و ملایم
 بود و کار خود را و افکند لوصهار و کیر و رفت سر بله خود که بیکشید او را
 بوی خود گفت هر که ای برادر من بپسند کروه معصیت حال شمر وند
 و در دین بعد که بپسند مرا پس سادمان کن بمن دشمنان مرا و قرار مرا
 با کروه سخنان گفت موسی بود و کاف بپسند مرا و بدو مرا و داخل ما را
 رحمت خود و حال انکرت و ارض الی یحکم الی الذین اخذوا العمل سیدک
فی دیرهم ذلک فی الحق و الذین و کذلک فی الحق و الذین یحکم الی سادمان
تا یواض یقوله و امشوا ای ذلک من یغیرها لقمه و صیم بر سبک انا بیکر و کیر
 کوبال را رود باشد که در سادمان خیم از بود و کار ایان و خود و در سادمان دنیا
 دهیم بمن مزه دهیم یو با خند کار و انا بیکر کردند بر بهار این از کت خود پس از
 آنها ایان آوردند بر سبک بود و کار تو پس از آنها ایان آمد و در سادمان است
و لما سکت عن موسی الغضب اخذ الاواح و فی نسخها هده و رحمت الی
 هم لیسیم یهویون و چون آرام شد از موسی چشم فرای کیر و لوصهار و در سادمان او بود
 هاد و رحمت مرا تا انکرا ایان را بود و کار خود را میو سند و خوار موسی و خوار

سافر عن اهل الدین بکونون فی الامن بغیر لوق وان یواکل ایه لا یومض
 وان یواسیل الرشد لا یخذه سبیل وان یواسیل الفجوه سبیل اذلال
 بانهم کفر بایاتها وکافوا عنها فاعلمین روز باشد که در انیم از قبول ایات حق انکاف
 کردند کسی کردند در دین باقی و اگر چنین معر و ایا میاد در زبان و اگر سینه
 راه داشت بکیر نداشت از راهی و اگر سینه راه کمری گیر نداشت از راهی و این جبهه است
 که ایشان در دوج داشتند ایات مان و بودند از انها فاعلمین و الدین کرد با ایا
 و لقا الاخره ضبط اعمالهم بجهنم الا کافوا بطلون و انما نیک در دوج داشتند
 ما و رسیدن این جهان و این شود که در ایشان ایا داشت که این که این بود
 که بر کردند و الحق هم موسی بن نبیه من حلیس مجلا جسد اله خوار الم و ان
 لا یجلم لهدیم سبیل اقد و کافوا اظلمین و کردند بعبادت کردن موسی
 بعد از رفتن موسی از زیورهای ایشان بصورت که ساله تنی لم قدم او را بود
 او از ایشان انداختند که او سخن بکیر بد ایشان و راه شما بر ایشان راهی کردند
 او را عبادت و بودند سلطان و لما سقط ایدیم و را داشتیم و ضلوا فاقوالی
 لم یومض و بنا و یفعلنا الشک فی الناس من و چون که افتادند و هنها ایات
 در دستهای ایشان و دانستند که ایشان محقق کردند گفتند هر ایه که
 ما بر و کار ما و نیامرز ما را ایه باشیم از زبان کند که ما موسی بن نبیه
 اسقا قال یسما احتضونی من بعدی انما یحکم لیس ربکم و الی الا لواله و احد
 بلی انما یحقره الیه قال انما ان القدر اسف و کافوا و یفعلون و یفعلون
 الاعداء و لا یجعلون مع القوم الطالین و چون باز کردند موسی بن نبیه و خود را
 در غایت غضب گفت خلافتی گرفتند ایا من بعد از من ایشان بعبادت کردند
 و افاضت لوحها را از ردت غضب کردند برادر خود را سید و ابوی خود
 گفت پر ما من بدیر که قوم ضعیف میزدند مرا و فرستادند که بکشند مرا و از کلام کردن سباحت

من دشمنان مرا و فرستاد مرا با گروه سلطان قال رب القدر و لا یفعلنا
 فی حتم و انت ارحم الی عین گفت موسی ای پدر سوگند بیاور مرا و پدر مرا و در
 داد بخانین خود و تو هم که فرستادند که ان الدین لغزو اهل سبیل و غلبه
 دلتان صلیب الدین و کذلک یخبر للقرین و الذین عملوا ایات ثم تابوا فی بعد هولاء
 ان ذلک فی بعدها لغزو دیم در سبیل که گفتند که ما را فرستادند که در رشتان
 عقوبت از بود و کار ایشان و خوار و در رشتان دینا و همی باز داشتند و در میان
 و انانیکه کارها را شایسته کردند پس توبه کردند بعد از ان و کردند در سبیل
 نو بعد از ان هر چه امر زنده و میران است و ما سکت حق موسی الغیب اضنا لالواح
 فی نسخها هدی و صمد للذین لم یتم یوهب و چون ساکت شد از موسی حالت
 خشم و غضب فراموش گشتند و در رشتان بود راه راست و عیاشی سرانگشت
 که ایشان فرمودند صوفیانی سنده احتضار موسی قوم سبعین رجلا یفعلنا فاعلم
 انهم الوصف قال رب لو سیت اهلکم من قبل و ایا فی اهلکم اما فعل الفها
 شان فی الامتک نقل بهاسن نشاء و یفعلون و یفعلون و یفعلون و یفعلون
 و اهدنا و انت خیر العارین و اکتب لنا هذه الدنا صم فی الامره انما هذنا
 الذک و بر کرم بر سر اقوم خود هفتاد نفر و ان با و وقت محدود ما بر چون
 ایشان از لزم گفت موسی ای مودع کارن اکی فواسفی که هلال کردانی ایشان از
 و ما اهلک میکردانی طرا باجم کردند خردان ان ما نیست اهی کی از ایشان
 که اهی سبکی ای بان از ایشان هر که را خوار و هدایت خالی هر که را خواهی و تو می
 پس بیا مردار و عیاشی ما و تو می بهتر من امر ندگان و بنویسند این جهان
 نیکو و در این جهان به سبک باز کنیم بوعطاعت تو قال علی اصیب بینک
 و صنی و صعت کل شیء حاکمها للذین یفعلون و یفعلون و الذین یفعلون و یفعلون
 گفت صفا عزاد من را من بان هر که را خواهم و رحمت مرا است و چه بر این زود باشد

که میزبیم آن دهم را برای آنکه بزرگوارند و می دهند زکوة را و آنکه بزرگوارند
ما ایمانی اورند الذين يتبعون الرسول النبي الاخير الذي جئهم به مكنوناً عندهم
والانجيل باسم المعروف وبنهم عن التكرار ويجعل لهم الطيات ويجزى عليهم الجاهل
بضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت عليهم فالله اعلم انبياء وعزوف ودفوفه
واتبعوا الشريعة التي انزل معه اولئك هم المفلحون انما انكرت دوس نمايند رسول
بنی نانوینده انما انكرت یابند اورانولشتم فی اذان در نوبه و اجعل میز ما به اذان
به بگری و باز میدارد از ما شایسته و عدل الیگری نماند اذان یا گیتی ها را حرام بگری
پلیمها را وی بعد از اذان با نكاليف و بندها که بوده برای اذان بوانکس بگری
اورند و او و عظیم غایضا و ویاری کردند اطو پیروی نمایند فرایان که فرستاده
شد با اذان انما انكرت سلطان قل ایها الناس ان رسول الله الیک جمیعاً الذی له
ملك السموات والارض لا اله الا هو حی وعبث فانیوا بالله ورسوله النبي الاخير الذی
یومن بالله وطلانه و استعده لکم یفقدون بکوا و عودت ای مردمان به بر سبک می رسد
خدا هم بجای شاهم ان ظلی انما انکر مرا و راست یادمانی اسمی ها و رنیم همی خود
میت یاکهو بید بگری اند وی بر ندین ایمان آورید بخدا و رسول او بعبث نانوینده
که ایمان دارد بخدا سخنان او و بر وی غایبند اورانما شایسته راه یابیم و من یوم
موس اتم بعدون بالخوف و یبعدون و از قوم موسی که روی اند که راه می نمایند
به راستی و با و حکم میکنند قطعناهم امتی عن اسباط اعداء و حبنا الی موس
اذا استخف قوم ان اضرب بمعصاة الحق فاجبت منه انتقام عن عیبنا و غم
کل الناس من هم وظللمنا علیهم الغام و انزلنا علیهم امن و السوی کلوا و طبات
ما زینام ما ظلمنا و ما کفی ظلمنا و انهم یظنون و بعد از اذان اذان داده می بودند
زادگان بعبود کردهان و وی من سلام سو موسی چون طلب گرفت آب را قوم او که رن
معای خود ننگد با و ان سو از و دوا زده جسم محقق دانده هر مردی اب خورن

وید ما بالظلمت بر اذان ابورا و فرستادیم برای اذان و نجیبین روح بریان بخورند
البر و اذ و اذیم سنان و رسم نگردیم ما دکن بودند اذان بر شهای فود سکاوان و ان قبل لم سکوا
هذه القرية وکلوا منها حیث شئیم و فو و حطه و ادخلوا الباب سجداً فغفرکم خطیائکم
سنی یلحقن چون گفته شد برای اذان ساکن شود در قریه بشتاقدس و بخورید از ان
قریه هر یک از او اهد و بکوشید و یا کنا ها نکر میا من در در اید در شهر و در عاتیک
سجده کنان بایستد میا من ریم فرستاد کنا ها نکر سنان نور بود که زیاد کردیم بکنا
بنذل الذین ظلموا انهم قولا غیر الذی قبل لم فادسنا علیهم و در حق ان السار جاکوا
یظنون بی تبدل کند انما که ستم کردند از اذان در گفتار غیر انکه گفته شد
ایا فادس فرستادیم برای اذان عزای از ان اسان سببا به بود که ستم کردند و سلم
عن القرية التي كانت عاصراً و ان بعدون فی السبت انما انتم صبا نهم یوم
شرقا و یوم لا یتبعون لانما انتم کذلک بنظروم جاکوا فایفقدون و به بر سران
اهل فی الجناح بکروند و دیک در پای مغرب جوار صفهان کند شد در باب
شبه کردن چون می آمد با اذان عاصیان در روز شب اذان حال انکه ظاهر و فزاد
بودند و روزی که شب عکسند می آمد با اذان همی بن بیان موسی اذان الی اذان
کروز و بگری نده و اذ قالت امه نهم لم یفقدون قویاً الله همکم لو بعدیم عذاباً
قالوا معذرة الی دیکم و لعلم یفقدون و چون گفتند که روی اذانان جرایند سیدی کردی
که عذاب کشته اذان است با عذاب کشته اذان عذابی سخت گفتند اعتداری
است بسوی پودر کار شما شاید اینا به هر طری غایبند فکرا ما نذکی و ابه اجنا
الذين یستمعون علی السوء و اذنا الذين یظلمون بعذاب میس ما کفی یفقدون فکرا
ما نهم هنر قلنا لم کی غافرة خاشعین بی چون فراموش کردند افر میند داده بودند
با و رها میزدیم انما اگر من میکردند از بدی و کفر فیم انما که ستم کردن عذاب سخت
با نهم بودند که ناهم میگردید بی چون بخاند کردند از افر ما راسته بودند از و گفتیم

وَأَمَّا عَلِيمٌ بِنَا الَّذِي أَنْبَأَهُ أَيْمَانًا فَأَنلَحَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَخَانَ مِنَ الْعَالَمِ
 وَخَوَّانَ بَرِيَّةً خَرَّ أَنْتَهُ رَاكِعًا دَائِمًا أَوْ أَيْتِهَائِهِ خُودًا بِنِ بَعْدَ أَهْلِ أَنْهَا
 بِنِ بَعْدِ كَرْدِ لَوِ الشَّيْطَانِ بِنِ بُوْدَانِ كَرَاهَانِ وَكَوَسْنَا لَوْعَتَاهُ هَلَاكَ لَكُنْ
 أَظْلَمَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوِيَهُ فَخَلَّ كَيْلَ الْكَلْبِ أَنْ يَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ لَوْ
 يَلْهَثُ ذَلِكَ سَلِ الْقَوْمَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بَايَعَنَا فَأَقْصَى الْقَصْرِ لَعَلَّمُ سَيُفَكَّرُونَ
 سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بَايَعَنَا وَاتَّبَعُوا أَفْهَامَهُمْ أَظْلَمُونَ مِنْ كَثَرِي اللَّهِ
 فَهَوَّاهُ الْمُتَعَدِّ دُونَ بَصُلِّ فَاتْلُكَ لَمْ تَلَا مِنْ دُونَ الْأَرْضِ سَبْعَ هَرَابَةٍ بُوْدَانِ
 بَانَ وَلَكِنْ أَوْجَابًا مَدْرَسِينَ وَبَرِي كَرْدِ خَوَّانِ خُودًا بِنِ دَانِ بَانَ
 مَانَدِ دَانِ بَانَ بَانَ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ
 زَبَانِ بَعْدِ كَرْدِ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ
 بَانَ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ
 نَكْرِبِ كَرْدِ دَلِيلِ مَارِ وَتَهَائِهِ خُودًا بَعْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ
 خُودًا بَعْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ
 وَكَفَرُوا فَاجْهَدُوا كَبِيرَ الْوَيْلِ وَالْإِنْسِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ
 لَعَلَّكُمْ لَا يَسِيرُ مِنْ يَهَا وَكَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ
 هُمْ أَصْلُ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ وَبَحْثِكُمْ أَفْرِيدِمْ بَرِي دُونَ بَرَ بَرَ بَرَ
 طَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ
 عَمِي مَبْنِي بَانَ وَبَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ
 مَن بَلَكَ بَانَ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ
 فَافْعَلُوا هَذَا وَذَلِكَ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ فِي أَسْمَاءِ سَجَرُونَ مَا كَانُوا أَتَقُولُونَ
 دَرِضُوا رَاكِعًا بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ
 نَامَهِائِهِ أَوْ رُوْدَ بَانَ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ

أَمَّا فَتَقُولُونَ بِالْحَقِّ وَبِعَدْلِهِ لَوْ أَنَّ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ
 وَبَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ
 دَأْخِلِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ
 دَرِ كَرْدِ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ
 أَوْ لَوْ تَقُولُونَ مَا بِيَاضِيهِمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنَّ هُوَ إِلَّا نَفْسٌ مَبْنِي
 مَرَمِ كَرْدِ مَبْنِي بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ
 تَنْظُرُ وَأَفْ تَلُوكِ السَّحَابِ وَالْأَرْضِ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَكَانَ عَنِّي أَنْ يَكُونَ
 قَدْ أَفْخَبَ أَجْلَكُمْ مَبْنِي صَدِيقِ بَعْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ
 وَبَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ
 بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ بَانَ
 هَائِي كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ
 مَرِ أَوْ رُوْدَ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ
 مِنْ جَهَنَّمَ أَيْمَانًا عَيْنِي لَأَجْلُهَا لَوْعَتَاهُ الْإِهْرَ وَفَلَّتْ فِي السَّحَابِ
 وَالْأَرْضِ لَأَبَايَكُمْ الْأَبْتَدَ بَلَكَ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ
 وَلَكِنْ الْوَيْلُ لِلنَّاسِ لَا يَتَّقُونَ قُلْ لَا أَمْلِكُ لَكُمْ قَعْدًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ
 وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَا سَتُكُنْتُ بِمَخْلُوقٍ مَسْتَقِيمًا إِنَّ الْأَفْئِدَةَ
 وَبَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ
 وَبَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ
 رَسِيدُونَ أَنْ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ
 مَكِي أَوْ تَلْكَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ
 تُوْدَ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ
 بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ
 كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ
 بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ
 بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ بَرَ

باید بود زینکان در حالیکه دور شده باشند از رحمت و از تاختن و تلب لبعث علیهم
 المیوم الصمیم یومهم سود العذاب آن تلب لبریع العذاب و آنه لغفوه و جحیم
 و چون فرمود بود که آن روز هر انچه فرستد و بر آنکیز اند بر ایشان ناز و زیات کست
 که تکلیف کند ایشان به سختی عذاب بدستی که میرسد کار و هر انچه زور عقوبت است
 و میرسد بر ایشان و هر ان که است و قطعاً هم از الاض امثالیهم العالمون منهم دون
 ذلك و بلوناهم بالحسنات و السنات لعلهم یجمعون و هر انکه و کرم ایشان از این
 حال آنکه کرده اند بودند در ایشان شایسته کان و از ایشان و غیر شایسته کان و ایشان
 عودیم ایشان را به سبک و بدی تا تلید ایشان باز کردند مختلف من بعدم خلف در حق القیام
 ما فزون عین هذا الاق و یقولون سیقر لنا و ان یأتم عین شله باخزوه ام
 یوضو علیهم یساق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الالحق و در سو ما فیو الدار العرف
 ضیو اللین متفون اظلا یعقلون پس باقی ماند بجای ایشان بعد از ایشان باز ماند
 و بهیوات که فتنه و بیه و بیکرند عظام و خواست این جهان را از دست و بیکرند
 روز بود که امر زندان و کرم بایه ایشان را صطای مانند آنچه گرفته باشند فرایند
 ایام که فتنه بر ایشان عهد نوزیه از آنکه بگویند بود خدا مکر حق و خواستند و گویند انهم
 نوزیه است و سرای ان جهان بهیو است مرگناست که بر هیو کاری کند انرا
 نمیکند و الدین عسکریه کتاب و افاموا الصلوة ان لا یضع امر المصلین و انکنا
 غمد عا حید به نوزیه و به بای و انشتم نماز را بر سرینک ما ضایع نکرد این من مطمان را
 و این متضال لایق فوم کانه طلبه فظوا انه دافع هم عقو اما انما هم یبقون و انکنا ما فیه
 لغفوه و عقوبه و چون از صواب و انشتم کوه نوزیه بر بالا ایشان کوفت و سایبان بود
 و کار بردند که ان قدر شده است بر ایشان فرایند که برادیم شمار حجه و عزیمت فایاد
 ایا رب انرا که در کتاب است تا سابد شمار بهیو کاری کنند و این اخذ و بلیق بی آدم من
 ظهور هم در بیستم و انهم هم انفسهم است بیکم قالوا علی و شهدنا ان نقولوا اوم

این کتاب در میان
 این کتاب در میان
 این کتاب در میان

الغیب من کما فی هذا العالمین و چون گرفت بود کار و توار سپرد آدم از یسهای ایشان
 ایشان از کوه کشت ایشان و یسهای ایشان را بایستیم من از بدکارش گفتن اری
 خدای ما می گوید و ادیم اینک بگویند و زیات که ما بودیم ازین امر بخبران یا انکه گویند
 بهر سبب که از او رفتند بران ما را پیش ما فرزدان بعد از ایشان با اهلان
 یکی بار حاجت گرفته بابل کاران و همین جدا بکنیم ایات را تا نابد کریان باز کردند
 و انک علیهم نبی الذی انبیا ایشان فالتح منها فاستبهم التیطان و کان من الغابین و خوان
 ای محمد و ایشان خبر انکسیر که دادیم او را فتنه ما را بوجای شد از ان پس
 شیطان پس شد از جمله کرم امان و لوسبنا الفتنه و جهاد کنند اظلال الارض و انیع هو
 فتنه کل الطیال غمل علیهم اذ انک یلمت اذ انک یلمت ذلك مثل الغوم الذین کذبوا بآیاتنا
 ناقص القصص لعلهم یفکرون و اگر بخوانیم ما هر انچه بلذیرینه کردیم و این شیطان
 و لیکن او بیل کرده بودی درین دنیا و تساعت عود دای باطل خود را پس داستان او
 بود داستان طلب است در حشمت و ذلت که جمله آری بر او زبان از دهان برود
 و اگر بگذاری او را بهیو بر او افکند این داستان کردی و انکه بگویند و دوشند باینها
 به قصه کن قصه های معهود و تا نابد ایشان اندیشمند سانشلا القوم الذین کذبوا
 بآیاتنا و انفسهم کما فی الاصل و بد است مثل قوم انجیل که بدو و داند ایات ما و باین
 خود بودند سخنان من بعد از انکه هو الهنک و من لیل با و انهم انما هم هر کراه
 فایده خاس او را یافتیم است و هر کراه که را ساند پس انان زبان کاران اند و لغز دانا
 کجیم کجیم من اینهم قلوبهم لا یفقهون بها و لم یعین لا یعرفون بها و لم انان
 یسعون بها و انان کالانعام بل اضل اراذلهم الغافلون و معنی آنکه دیدیم برای و در
 بسیار از این و ان مرا ایشان را و لهما که در حق یا بنده بان و مر ایشان است حجه که می بیند ان
 و مر ایشان است گوشه که می بیند انرا فتنه کراه و لعل صون بلکه انک که انرا از انان
 انما کما غافل اند و الله الاسد هشی نادعه بها و ذل الدین و چون از اسد و چون کما غافل

در خدایات نامهای بنده بنویسند و او را بدان نامها و بگذارد تا آنکه بر او مکتوب
در نامها و دور باشد که یاد داشت داده شود تا بجهت بود که سیر کند و حق خلقت
است بهیچون با حق به بعد لون و از آنکه از هر یک گروهی اندک راهی یافت
و بان حکم میکنند و ازین که توانا است آنستند بهم و حیث لا یملکون و اسلم لم یکن
کبری معین و الماسیکم تکلیف کردند باینها ما را نور باشد که اهتکی کردیم ایشانرا
ان انما که ندانند و هکلت بهم ایشانرا برینکه احسان و بطریق خداوند قوی و حکم
او لم یفکوا ما بخاصیم من جنان هو الا ان فی بین و ابا اندیم نمیکند که نسبت
به صاحب ایشان از دوا که نسبت او می بینم غایب هویدا او لم یفکوا ان ملکوت السما
و الارض و حاصلی الله من منی و ان عسی بکون قد انقبی اجلم فای حیث بعد بونون
و ابا نظر نمیکند در دواهای اسماها و زمین و آینه از دید خدا از جمیع اینها و انما کار
انکه شاید بود حقیق نزدیک و فوات ایشان پس بکدام حدیث بعد از ایمان آورید
من یضل الله فلا هادی له و یدهم فی ظلماتهم تعینون هر که را گمراه کند خدا پس
بنیت هم راه غایب را و او را و بگذارد ایشانرا در سر کشی ایشان حال انکه سر گشته باشند
سکول علی اسم ابان مر سیها قل انما علیها عند ربی لا یجلبها لوفتها الا هو
فی السموات و الارض لا یأتمنکم الا بفتة لیسکون کل کائناتی عنهما قل انما علیها عند الله
و لکن اکثر الناس لا یعلمون سوره که نورا را می عدم از قیامت که کی خواهد بود و وقت ایشان
آنکه بر سر می که علم ان نزد بومر و کلام نیست ظاهر غیبه را خدا را هر چه وقت ان مکتوب
رنگار است در اسماها و زمین نیاید به شایسته است مگر ناگهان سوال میکنند نورا که یالو
نورانی بوان اگر سالنه کنند بگو بر رنیکه دانستن ان نفع خاص است و لکن بیشتر مردمان عینا ندانند
قل اعلی تقی یغفوا و لا اله الا الله و لو کنت علم الغیب الا کونت من الخ و ما منی
السوال ان اندو و بیبی لیسکون بگو نیست مالا بر من خود هم مودیرا و نه که نذر بر او
ایم فواسم یا عرضا اگر بودی که دانشی علم نهایی را هر آینه بسیار کردی و نرسیدی

هم بری بنیتم من کثر تراننده از عذاب و سزوه دهنده بر عمت مر کردی که سیر و نه
الذی خلقکم من نفس واحدة و جعل منهن ذوا جهات لیسکن الیها فلما تفتتها علمت
حقیقا امرت به فلما انقلبت عوا الله ربیما لکن امینا صالحا المنکر من من الشاکین
او ان حدایت که فرید نه از یک تن یعنی آدم و پدید کرد از ان تن حقیقت او را یعنی حواء
تا بیارید با او پس چون نزدیکی کرد آدم با حواء بارگرفت بار سبک پس اندیم بان عمل
کرد پس نگاه که کران بار شد خواند خداوند که پروردگار ایشان است اگر دهم ما از نرسد
شایسته هر آینه باریم از سر که گذران فلما استمنا صالحا اجعل له شرکاء فیما انعمنا
فلما لم الله عما یشرکون پس چون بایان داد و نذر تمام خلقت فرمود اند مر او را شرکاء
در آنچه داد بود و خدای ایشان پس برین خدا از انکه برین کیرند ابتر که لا یخلق
شاه دوم خلقت ایا انبار سیر کند با او چیزی که نمی آید و جویند و ایشان مخلوقند و لا
یستطعون لم یفکوا الا انفسهم بنفح و و عیند اند مر ایشانرا یاری و نه تن خود را
باری نوازند کرد و ان تدعوهم الی الله لا یتبعوکم سوره علیکم ادعوا قوم ام انتم صا
و اگر بخدای ایشان اجوی راه راست پرور نمکند ایشان شمارا یک است و بیتر اگر
خوانید ایشانرا یا منوا من ربی یا سید ان الدین قد عود من ذواته عباد انما کفرها
نادعوهم فلیسمیو اکم ان کنتم صادقیین بر رنیکه انکه بفرکی خوانند از غیر ضابطه
مانند ما بن بخوانید ایهام را بگو که اجابت کنند شمارا اگر هستید شاکر است کویان
الم ارجل عیونهم ایا هم ایدو بیطشون بیا ایا هم اعیین بیضون بیا ایا هم اذن
بیمعون بیا قل ادعوا ربکم ثم یدعون فلا یتظرون ایا ربنا انما است یاها که برین بان
بیا ربنا انما است دسها که سخت کیرند بان یا ربنا انما است صیغها که می میدبان
یا ربنا انما است کور شما که می شنوند بان بگو بخوانید شکر بجان شما این عزیز نماید و بن
بن هکلت مذهب را اب و لیس فی الله الذی خلق الکما جد هو یقول انما الحیون بر رنیکه
دوست من عبودا بخوانیغت که من بستانده که غایب را و مسئولی کار نیکنان است و الوبین یعین

ائمه من و بزرگوار علیکم و السلام و بطریق که به دین بجهت حکم بعضی ایشانند و بطریق
 قلوبی که نیست و الا که در میان سیر سیر نبیند خدا را خوب سبک را برای اینچنین فرمود
 بر شما از میان اینها تا بآنکه گردانند شما را بان و به بدین خدا و سوره شیطانی و تا آنکه بر
 دهد برده های شما صبر و ثابت دارد بان قدرهای ملایم آن بگوئی بک دلالت آنکه
 این معصیتها و الذین استوا سابقین قلوب الذین که در ظاهر و باطن از اعتقاد و
 اعتقاد با شما کل میان ذلک باینها حق الله و رسوله و من بخاص الله و رسول الله و الله
 العقاب چون می میرد بر و در کار نامه فرستادن به سبب اینها می ثابت دارند و اینها
 که کرده و بدین دین و باینکه بگویند که اینها که از دست می رسد پس بر سبب بالا و در دنیا
 ایشان و بر سبب از ایشان هر طرف از این سبب است که ایشان خلاف کرده با خدا و رسول
 او و هر که خلاف کند خدا را و رسول او را پس به سبب خدا سخت عقوبت است ذلک منقوله
 و من للمؤمنین من العقاب این است عقاب بر سبب از او و بر سبب و در طایفه از آن عقاب
 آنست با آنها الذین استوا انا القیم الذین که از صفاتی که تقدیم الامور و الا که باینکه
 امان آورید چون ملاقات کنید ایشان که کافر شدند در حالیکه اینها به سبب
 روی نکردند از ایشان و من یومهم یومئذ به الاحق قال فقال او سبحان الی
 منم فقد بایع بفضیله و الله و ما به جهنم و باین المصبر و هر که روی کردند در آن روز
 و پشت کنند که از جهنم قتال با انجاسوی که در حق بی تحقیق رجوع کرده لعنهم خدا
 و جای او روزی است و بدین جای بار کشتن است اینها نمل یقتلهم و لکن الله قتلهم و
 سمیت اند سمیت و لکن الله رمی و لیس فی الدنیا من مد بک و حسن ان الله سمع علیهم
 بی بکنند شما ایشان و لکن خدا کشت ایشان و نه انداختی سبب از اینها و بر روی ایشان
 چون انداختی و لکن خدا از ظاهر گردانید و تا آنکه بیان ما بدین مؤمنان که از ایشان
 به سبب خدا است و انا است ذلک و ان الله موهن کبیر الکافین این بود عرض شما
 و به سبب خدا غار کنند به سبب از آن و ان یستحقوا افتخارهم که افتخار و ان یستحقوا

خبری که ان تقود و انقد و ان تقنی عنکم سبب او لو کون و ان الله مع الذین
 الی طلب فی سبب اینها سبب از او و اگر باز استبد پس ان یستحق است مرثا و اگر باز کرد
 بان کردیم و هر کس که بینان بکند خدا را سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او
 خدا را مؤمنان است با آنها الذین استوا اصبعوا الله و رسول الله و انتم سمعوا و انتم سمعوا و انتم سمعوا
 ان شر الذین عند الله الضم البکم الذین لا یعقلون او که سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او
 بریده خدا را و رسول او را و اگر سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او
 انما بک گفتند سنویم و حال اگر می شنیدیم بگویند به سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او
 و خدا ان که از شما ان که در ثبات فیستند و لو علم الله ضم حیوا لا یستحقون
 اعصم لثوب او هم سر صفت و اگر با سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او
 و اگر سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او
 و لو علم ان دعاء لما یحکم و اعلم ان الله یعمل بن الذین و علی و ان الله یعمل بن الذین و علی و ان الله یعمل بن الذین و علی
 ایمان او و اگر سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او
 و به سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او
 فتم لا یصعب الذین یظنون انکم ضاعوا و اعلم ان الله یعمل بن الذین و علی و ان الله یعمل بن الذین و علی
 که نزد با شما سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او
 ان انتم قبل استغفرون فی الاض یخافون ان یخطئکم الناس فایکم و ایدکم بنصره
 و در فکرم فی الطل استغفرون و اید کنند چون تا اندک بودید و وضعف حال در میان
 کمی رسید به اینکه بایه شما را دشمنان پس صای داد خدا شما را و هر که در شما را بیاورد
 خود و روی در شما را از اینها خدا و ان تا بید که شما را که از او گفتند با آنها الذین
 ابنا الاخوان و الله و رسول و انتم یظنون انکم ضاعوا و اعلم ان الله یعمل بن الذین و علی
 اولادکم فتم و ان الله علیه اعظم او که سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او و اگر سبب از او
 با خدا و رسول خدا را بید و ان تا بید و ان تا بید و ان تا بید و ان تا بید و ان تا بید و ان تا بید

وَصَدِيقَةٌ فَرَّقُوا الْعَذَابَ بَيْنَكُمْ تَكُونُونَ وَنَهَ مِثْلَ عَذَابِ كَذِبِ الْبَاطِلِ
 وصال اگر قدر میان ایشان باشد و نه مِثْلَ عَذَابِ کشته ایشان وصال اگر
 ایشان طلب آمرزش کند و نیست مر ایشان اگر عذاب نکند ایشان وصال اگر
 ایشان باز سید از مردم از دخول در مسجد الحرام وصال اگر باشند دوستانه
 نیستند دوستانه او مگر بهیچ کار را و لیکن بیشتر یا اعتماد و نیست نماز ایشان
 بن رضانه کعبه مگر سگاه دستی بر عین عذاب را سب افکند کفر و زیندیان الذین
كُفِرُوا بِقَوْلِهِمْ أَلَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لِيُحْذَرُوا فِي سُلُوكِهِمْ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ
أَمْ تَجْعَلُونَ لِلدِّينِ كُفْرًا الْإِسْلَامَ حَرَجًا مِنْ دِينِكُمْ فَانْصَرُوا إِلَى اللَّهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ
 مالهای خود را تا آنکه باز دارند مردم را از راه خدا پس زود باشد اتفاق گشتن
 انرا پس بگو در ایشان ندامت بر غلبه کرده شوند و انرا بگو که با ندمت بوی روزی
 حق کیده شوند لَعَنَ اللَّهُ الْكَاذِبِينَ و لیکن يَجْعَلُ الْكُذِبَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ
فَيَكْفُرُ بِمَا كَفَرَ وَكُفْرُهُ أَشَدُّ حَرَجًا مِنْ دِينِهِمْ تا جاکند بپیدا از پالیز
 و سبک نند بپیدا بعضی از بعضی پس بدوی هم نشاندگی پس میانند
 او را در روز ایشانند که او شان زبان کارانند قُلْ لِلَّهِ كُفْرًا إِنْ يَشَاءُ
يَغْفِرْ لَكُمْ مَا قَدْ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُعَذِّبْكُمْ فَأَغْرَقْكُمْ مَقْتًا سَنَهُ الْأَوَّلِينَ بگو
 که کافرانند اکل باز استند آمرزید شود بر او انشان کثافتان بَعْضُهُمْ عَلَى
بَعْضٍ يَكْرِهُنَّ أَنْ يَرْجِعَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَّبِعُونَ الْهَوَىَّ وَالنَّهْوَ
وَيَكْرِهُنَّ أَنْ يَرْجِعَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَّبِعُونَ الْهَوَىَّ وَالنَّهْوَ
 تا نبوده باشند از نایشی و بوده با سلطان هم ان مر خوار پس اکل باز استند
 پس بدینکه خدا باجه میکند بپیدا و اگر بر کعبه پیدایند که خدا صانع
 ثمارت و سبک صاحب اختیار است و سبک بار است و اهلوا اغناهم قوتی

فان

قُلْ لِلَّهِ حُكْمٌ وَاللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَاللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَاللَّيْلُ وَالنَّهَارُ
أَمْتُمْ بِاللَّهِ وَطَاعُوا أَمْرًا لَنَا عَلَى عِبَادَةِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ عَلَى
شَيْءٍ قَدِيرٌ و باید نیست جز اینکه عقیقت برود از هر چیزی پس بدینکه مر خوار
 بر یک ان و مر سبک و مر صاحبان خود بوی و بپیمان و در دستان و مافان
 دست کوها و اموال شان اکی هستند که ایمان آورده ایم بخدا و آنچه فرستاد ما
 بنده خودمان در دون قرآن و روز بکر هیدار شدند و کوه و خدا بوی
يَوْمَ تَأْتِي سَاعَةٌ وَنَأْتِي بِالْغُيُوبِ أَلَمْ نَكُنْ بِكُم مُّشْفِقِينَ
يَوْمَ تَأْتِي سَاعَةٌ وَنَأْتِي بِالْغُيُوبِ أَلَمْ نَكُنْ بِكُم مُّشْفِقِينَ
يَوْمَ تَأْتِي سَاعَةٌ وَنَأْتِي بِالْغُيُوبِ أَلَمْ نَكُنْ بِكُم مُّشْفِقِينَ
 چون بود بدینا بر وعده دنیا و ایشان بر وعده دودش و خود از شوا و کوه
 دادید شما هر یکی را هر آنکه خلاف کردید در وعده کاه و لیکن تا بکاید خدا
 کار و اگر میباید که به شده تاهلا کند انرا که هلاک شده است و نجات
 کند انرا که زنده داشته خود را رحمت و بدینکه خدا هر آنکه شنوای دانا
إِنْ يَرْجِعْكُمْ اللَّهُ فِي سَمَائِكُمْ فَلَيْسَ كُفْرُكُمْ أَلَمْ يَكُنْ فِي الْقُلُوبِ وَكُنْتُمْ
فِي الْكُفْرِ وَلَكِنْ اللَّهُ عَزِيزٌ عَلِيمٌ بذات الصلوة جو غایانند انرا ایشانند
 در خواب و اندک را و اکی مینویسند ایشان بسیار بهانه بدول شدند
 و هر آنکه نزاع میکرد در کار و لیکن خدا مُکرم داشت بدینکه او دانا است
 باجه در سینهات و انرا بگو که ان النقیص فی اعینکم فلیلا و یظلم فی لغینکم
لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لَكَ اللَّهُ فِي جَمْعِ الْأُمُورِ و جو غایانند تاهلا
 چون همدیوار شدند در دیدهای شما اندک و اندک غایانند در دیدارها
 تا هم کند خدا کار و اگر میباید که به شده و بسوی خدا بگویند کارها یا انها
الَّذِينَ آمَنُوا أَلَا يَتَذَكَّرُونَ أَلَمْ يَكُنْ اللَّهُ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ

اللَّهُ دَعَا لَهُمْ وَلَا تَنَافَعُوا أَفَتَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ
الضَّالِّينَ وَلَا تَكُنْ لَكَ الْفِتْنَةُ خَيْرًا مِنْ دَارِكُمْ بَطْرًا قَدْ يَأْتِي النَّاسُ فِي
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِيمَانِ أَنْ تَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَنْزِلُ فِي
كُرْسِيِّهِ وَهُوَ أَسْمَاءُ مَا شَاءَ وَيَا دَاكُنْ صَدْرًا بَارِدًا بِكَ شَارِبًا
سُحُوبًا وَهُوَ كَيْدُ رَاوِدٍ وَأَوَّلُ رُكْبَةٍ مِنْ دَلِيلِ سُبُوحٍ وَبُورٍ
بَعِيٍّ شَامٍ مَبْرُكٍ بِرُكْبَةٍ مَبْرُكَةٍ كَانَتْ وَبِشَائِدٍ مَا شَاءَ أَنْ يَكُنْ
مَعُونَةً لَكَ مِنْ خَلْقِهِ خُذْ مِنْ خَلْقِهِ وَرَبِّكَ كَارِي مَرْحَمٍ وَبَارٍ
مَرْحَمٍ رَأَى دَاهِ خُذْ وَضَا بَارِئًا كَرَمِكُنْ حَبِيطُ اسْتِ وَأَيْنَ ذِيكَ لَمْ يَكُنْ
أَعْمَالُكُمْ وَقَالَ الْأَغَالِبُ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَاقِي جَارَكُمْ فَلَمَّا تَوَسَّطَ الْغَسَا
لَكَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرَأْتُ مِنْكُمْ إِنِّي أَنَا فَلَأَكُونَنَّ إِلَى أَخَاكَ اللَّهُ
وَاللَّهُ سُبْحَانَ الْعِزَّاتِ وَجْهَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ مِنْ شَيْطَانِ كَارِهَايَ إِيَّاهُ
وَكُفْتُ بَسْمَتِ غَلَبَتْهُ مِنْ شَرِّهَا أَمْرًا مِنْ مَرْحَمٍ وَبِرُّنْكَ مِنْ بَنَاءِ دَهْرٍ
بِزِي مَقَابِلِ بَكْرِي شَدَنَدَ وَكَرِهَ بَرَكَتِ بَرِيَّانِهَا عَزُودَ وَكَفْتُ
مِنْ بَرِيَّانِهَا بَرِيَّانِهَا بَرِيَّانِهَا بَرِيَّانِهَا بَرِيَّانِهَا بَرِيَّانِهَا
وَصَالِ الْكَرَامَةِ كَرِهَ عَقُوبَتِ اسْتِ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ عَرَّضُوا إِلَيْكُمْ قَوْلَ لَا تَعْلَمُونَ قَوْلَ اللَّهِ تَعْلَمُونَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ كَرِهَ
دُورِيَّانِ وَأَنَا نَكْرُ دَرْدَلَاهُ إِيَّانَ نَاحُوسِيَّ مَيْفَرِيَّانِ أَنْفَكُوه
كَيْنَ إِيَّانَ وَهَكَذَا نَقُولُ لَكُمْ بِرُكْبَةٍ بِرُكْبَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ
وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَطْرُقُونَ وَجُوهَهُمْ وَأَنْبَاسُهُمْ
خُفُّوا عَنَّا بِأَحْرَقٍ ذَلِكَ بِمَا عَصَيْتُمْ أَيْدِيَكُمْ أَنْ اللَّهَ لَيْتَ بِظُلَامٍ لِلْعَبِيدِ
وَأَكْبَرِيَّانِ مِيَّانِ أَنَا فَلَأَكُونَنَّ كَارِ فَلَأَكُونَنَّ كَارِ فَلَأَكُونَنَّ كَارِ
رُوحَ إِيَّانَ وَبَشَائِدِ إِيَّانَ وَكُنْ بِرُكْبَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ

بش

بش كَرِهَ دَسْمَا إِيَّانَ وَبِرُّنْكَ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ
وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ كُفْرًا بِآيَاتِ اللَّهِ مَا ظَهَرَ مِنْهُمْ لَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ
الْعِزَّاتِ وَاللَّهُ لَمْ يَكُنْ مَعْقُوفًا لِعَمَلِهِمْ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَبَارِئًا
وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ كَرِهَ الْفِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ كُفْرًا بِآيَاتِ اللَّهِ
فَاهْلِكْنَاهُمْ بِدَعْوَتِهِمْ وَأَعْرَضْنَا الْفِرْعَوْنَ وَكُلَّ كَاذِبٍ طَائِفَةٍ مَا تَذَكَّرُ
كَانَ فِرْعَوْنَ وَأَنَا نَكْرُ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ
خُذْ بَلْكَاهَانِ إِيَّانَ بِرُكْبَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ
غِيَاثُ كَرِهَ دَسْمَا إِيَّانَ وَبِرُّنْكَ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ
وَبِرُّنْكَ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ
كَرِهَ دَسْمَا إِيَّانَ وَبِرُّنْكَ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ
كَرِهَ دَسْمَا إِيَّانَ وَبِرُّنْكَ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ
لَا يُؤْمِنُونَ بِرُكْبَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ
نِيَا وَدَسْمَا إِيَّانَ وَبِرُّنْكَ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ
تَنَفَّقْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَتَدْرِكْتُمْ مَا خَلَقْتُمْ لَكُمْ بِدَعْوَتِهِمْ وَأَنَا نَكْرُ
فَاتَّبَعُوا إِلَهُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ أَنَا نَكْرُ مَبْرُكَةٍ
سَيَكُونُ بِمَنْ خُذْ دَسْمَا إِيَّانَ وَبِرُّنْكَ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ
دَرَجَتِ بِمَنْ خُذْ دَسْمَا إِيَّانَ وَبِرُّنْكَ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ
فَرَسِيَّانِ كَرِهَ دَسْمَا إِيَّانَ وَبِرُّنْكَ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ
ضَائِتُ كَرِهَ دَسْمَا إِيَّانَ وَبِرُّنْكَ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ
مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ دَابِطِ الْحَبْلِ يُكْبِتُونَ بِهِ عِلْمَ اللَّهِ وَعِلْمَكُمْ وَأَخْرَجَ مِنْ
مَدِينِهِمْ لَا يُعْلِنُهُمْ اللَّهُ لَعَلَّكُمْ فَتَعْلَمُونَ قَوْلَ اللَّهِ تَعْلَمُونَ قَوْلَ اللَّهِ تَعْلَمُونَ
لَا تَقُولُوا وَنَبِيَّانَا أَنَا نَكْرُ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ مَبْرُكَةٍ

و شتر بران با این می از سزا بطریق حاصل و اگر مواضع میگردید شاهزاده طلاق میکرد
 در وفای بعد و لیکن ناگزیر از خدا کار بر آن قدر است تا آنکه هلاک شود و این که هلاک
 شود بعد و در گذر از دوزخ و از آن و زنده شود هر که زنده شود پیش از اسلام حق روشن
 و به سبب خدا شود و دانست آن بندگان که در میان قلیلا و لوازم کثیر الفسلف
 است از نعمت فی الامر و لکن الله سلم آنکه علم بذات الصدور یاد کن بخود بنو اینان را
 در جواب فی اندک و صغیر و اگر عفو می بنو اینان بسیار میاید بد دل نیست و میاید
 مخالفت میکرد بر ساد کار مثال و لکن خدا هم کرد ایند به سبب خدا ثابت با عید و ضایع
 است و آن بود که ان العقیق فی اعینکم فکلکم فی اعینهم لیس فی الله
 کما یعقوب و وجودی غویم بهما اینان در چشمهای شما اندک و کمی کرد اینان
 در چشمهای شما تا آنکه گزارد خدا کاری بود که نه و بعضی خدا را که عید شود و
 یا اهل البیت انما اهل البیت نبی و ما نبی و اد کما الله کلکم لعلکم تظنون و اظنوا
 الله در سوره ولایت است و تفکر او در نصب و حکم و اصرار ان الله نه الهایین ای
 آنکه این ایمان او بر چون ملاقات کنید شما گروهی را پس ثابت باشد یا در کین خدا
 بیلو ما ناید اگر شما را ستکار شود و نهان بود خدا و در سوره او و مخالفت شما نیست
 که بد دل شود و دلیل شود و اصرار شما در کجای نمیاید به سبب خدا با صواب است
 و لا تکرهوا کالذین مر جوا و یلزم بطل او و یار اناس و یصلحون علی سبیل
 و الله بما یصلحون یحیط و میباید مانند کسانی که بیرون روند از صافهای خود را
 خایه خور و دین مردم و باز نمیدارند از راه خود و خدا با عید میکند احاطه
 دارد و از زمین لم الشان اعالم و قال لا عالب لکم الیم فی النطق و ان
 لکم فیما فی امت الفتان فکرمی عقیبه و قال ان یوقی منکم لای اقی قالا
 متروکی اضاف الله و الله شدید العقاب چون از برای اینان سطا
 اعمال ایشان و گفت که هیچ ثبوت کشنده نیست مر شما امروز از مردمان

به سبب من زنده میماند ام از برای شما بی چون دیدند که و هان یکدیگر با بان
 شیطان بود و با شیعه خود و گفت شیطان به سبب من به نام از شما به سبب من
 بیم افتد شما می بینید به سبب من می رسم خدا و خدا شدید عفو میاید
 ان یقول المناحقون و الذین فی قلوبهم مرض غیر هؤلاء الیم و من یتوکل علی الله
 فان الله عز وجل یتوکل علی من یتوکل علی الله و الله عز وجل یتوکل علی من یتوکل علی الله
 اینان اینان و هر که توکل کند بر خدا میاید به سبب خدا عاقبت است کرد اینان
 و لوقیان یغوی الذین لکن الله لکن یغویون و جوه و ایدار هم و دفع عذاب
 لایق بلکه با قوت الیم و ان الله لیس یظلم العیبد و ان به یغی چون فیض کند
 انما انکه کار شد و در میان حال انکه فی زنده و و و های اینان و و و های اینان
 و کونید بخشد و زاب در زمان و این سبب این نیست که پیش فرستاده و نه های شما
 و به سبب خدا نیست به سبب خدا و کرب ال فرعون و الذین من قبلهم کفروا
 با الله فکلفناهم الله بد قیام ان الله قوی شدید العقاب و الله بان هم ایل
 غیر لغة انهم حق من یغی و اما با تقسم و ان الله سمع علم کرب ال فرعون
 و الذین من قبلهم که بنو ابانات و بنم فاهلکما به بنوهم و انهم فی الذین کفروا
 کلین عاده و خوی اینان است مثل قوی الذین و انما یکن یمنان کاف و شد
 بهات ضایع کرمت اینان و خدا مکه ها انان به سبب خدا قوی و حق عفو است
 و این سبب انکه قضای تغییر می دهد یعنی و الله داده انان بر گروهی تا آنکه
 تغییر دهند باطل در اینان است و خدا شود و انان است همین است خوی قوم و چون
 و انما یکن یمنان و انان بدست که بدو میاید و انستند بنهای خود کار شما را
 هلاک کردیم اینان سبب کناهان اینان و عوف کرجیم ال فرعون و اولی انکه
 هم اینان بودند شما را و ان شر الدواب عند الله الذین کفروا فاهم لا یوسوه
 الذین عاهدت بنم فی قلوبهم و کل مرة و هم لا یغفون به سبب بدترین

و انما یکن یمنان و انان بدست که بدو میاید و انستند بنهای خود کار شما را هلاک کردیم اینان سبب کناهان اینان و عوف کرجیم ال فرعون و اولی انکه هم اینان بودند شما را و ان شر الدواب عند الله الذین کفروا فاهم لا یوسوه الذین عاهدت بنم فی قلوبهم و کل مرة و هم لا یغفون به سبب بدترین

کیندر ایشان را می توانید از میر و از سبق ایمان که بقدر ساندیدان و سنی ضایع
 و دشمن خود را و دیگران از غیر ایشان که عباد ایشان ضایع اند ایشان را
 افتخار کنید در راه ضایع تمام راه شود بیوی شما و سراسر کوه شود بر قرن ضایع
 للیل فاضح لهما و توکل علی الله اینها استمع العلیم و اگر بکنند برای انبی
 مر آن دو عمل برضای کن بر رستگار و سزاوار دانا است و این بود برون از غیور
 فای حبتک الله هو الذی ایدان ینصرهم بالمومنین و الف یقین علیهم
 فان الارض جمیعاً ما آلفت یقین قلبهم و لکن الله آلف قلبهم الله هو عز
 حکم و اگر بخواند که فریبند تو را پس بر رستگار که بت سبکند ضایع که است
 انکر دست گیری کرده بود با بیاری خود و بیاری مؤمنان الفتان کند میان دلها
 که اگر افتخار میکردی اینها را که در میان هر سازگاری نکردی میان دلها
 و لکن ضایع سازگاری لغتند میان ایشان بر رستگار و غالب دست کثرت با آنها انبی
 حبتک الله و ان یقین فی المومنین ای پیغمبر پس است ضایع و هر که بروی کرده
 از مؤمنان یا آنها انبی حقیق المومنین علی القیال ان یکن فیکم خیر و ان یکن
 یقینون ما بین و ان یکن فیکم مائة یقینون القاصه الذی کفر بائنه قوم الامم
 ای پیغمبر بر اینها مؤمنان را بدکار را در کین اکی بوده باشد از شما بتی
 غلبه کند و دست بر او اکی بوده باشد از شما صد نفر غلبه کند هر از نفر ایشان
 انانیک کار فرزندند بسبب انکه ایشان را کرده اند بافت نمیکند الا ان حقیق
 الله فکم و یعلم ان فکم ضعفاً فان یکن فیکم مائة ضایعاً یقینوا مائین و ان یکن
 فیکم الف یقینوا الفین باذی الله و الله مع الصابین در این وقت سبک کوبند
 ضایع را و دانست که در شما فادان است پس بده باشد از شما صد نفر غلبه
 کند و دست بر او اکی بوده باشد از شما هر از نفر غلبه کند و هر از نفر را
 بر سدی ضایع و ضایع با بکنند که است ما کان لیبی ان یکن که استی ضایع

و الا فی فیه عرق الدنیا و الله یزید الهم و الله عز و جل عبادت بر سدی
 انیک بوده باشد مر و راند یانی تا سبکند درین بین میخواید و لای دینار و ضایع
 از حق و ضایع غالب دست گیری دلولا کتاب حق الله سبق لمکم فیما اخذتم
 عظیم اگر بودی فرمایان ضایعش هر آنکه میر سید نماز در این فرایند سبک
 فکملوا فیما عنکم صلا لا یطیبا و انفق الله ان الله عفو و رحیم بر پیغمبر از امر عیبت
 بود بدکار و با کین و پیغمبر در ضایع بر رستگار آمرزنده میباید است یا ایها النبی
 الذی کمن الاستی ان یعلم الله فی خلقکم ضایعاً فی انما لایضیکم و یغیر کلام
 عفو و رحیم ای پیغمبر که مر آنکه انبیا که در دستهای شماست از بندیان اکی بداند
 ضایع و دلای شما بیک را میبده نماز انیک از این گرفته شد است از شما و ای امر
 و ضایع آمرزنده میباید است و ان یذبحوا ضایعاً فکملوا الله فی قبل ما کمل
 و الله عظم حکم و اگر بخواند ضایع است که خدا بر تحقیق ضایع است که ضایع از این پس
 دست دار از ایشان و ضایع دانی دست که هر است ای الدین اسوا و هاجر و ضایعاً
 یا ایها انفسهم فی سبیل الله فالذین اؤفوا و ذر فوالک بعض اولیک بعض
 و الذین اسوا و کفر لایحکم حالکم من ذلایم من نئی ضیعی لایحکم و ان استغفر
 فی الذین فعلکم النصر الا علی قوم یبکون و یبکون و الله یما تملون بصر بر رستگار
 انانیک ایمان آوردند و هجرت اختیار کردند و کور نش کردند با الهایان و صافها ایشان
 در راه ضایع و انانیک جای دادند و بیاری کردند ایشان بعضی از ایشان دوستان
 بعضی دیگر اند بعضی جنس انخاص بیکدیگر و ستاندند و انانیک ایمان آوردند و هجرت
 نکردند ملت مر ایشان را از دوستی ایشان هیچ صبی تا انکه هجرت اختیار کنند و اگر
 طلب بیاری جویند نماز در زمین پس بر شماست بیاری کردن مکی بر روی که
 میان شما و ایشان میان است و ضایع با بکنند میباید است و الذین کفروا بعضهم
 اولیک بعضی الا تعلقوا مکی فتمت فی الارض و ضایعاً و انانیک کافر شدند

چند سال دوی زمین می برد خدا انانید که کافر شدند بی ایمان نیاد وند
انانید که عهد گرفتار انانان من نگند عهد را در هر باد و اینان غیر سند
یوا که باب ایشان در جنگ بی منفردی چون سبب ایشان انانان که از فرشت
ایشانند تا لیل که سید کی زند و اکی دانی با مادات از گروه معاندان نقض
عهد دای بیفکن با ایشان بهمان مقدار بدی بر ریک ضار دوست نداد و فرشت
گند و طاف و لایحی بن الدن کفری اسبقوا انهم لا یخرجون کمان مک انانان که
کفر در بند رفتند از شراب ایشان غایب شوند چه نایست نشوند بباخت و اعتماد
هم با اسطغمن بن قعود بن دبا طایل خیل قی هون به عده الله و عده او از زمین من
دو نم لاسلوا فم الله یعلم و طاقفوا من فی سبل الله یوفی الیک و انتم تطعون و بیار
از برای ایشان لایحی توانید و الان حرب و از لایحی ایمان که بر سید بان در من ضار
در من شمار و دیگران از غیر ایشان عینند انید شما ایشان انانید سیدان ایشان را
و اتفاق کنیزان چندی در راه ضار داده بود بسوی شماست کرده نشوید انانان
للم فاضح لها و فوط کل الله انما هو السبع العلم و ان یویدون ان یخجلوا من
حبس الله هو الذی انیت و فوطه بالمومنین و ان سل کن سوی صلح بی بل کند
سوی ان و اعتماد نمایند و ضار بر رسک هو شوا و اقامت و اگر ضار هندی فرزند زرا
بی بر رسک طاقی تو ضار است ان صلحی کرد دست گیر کرده تو را بیادی خود و عوام
و الف بیخلو سم لو انقض ما فی الارض جمعا ما الفت بین قلوبهم لکن الله
الف یلکم انهم عز بیکم و الف افکن ضار سیان و لهای ایشان اگر خرج بیکر دوی
ایم در زمین بود هم الف بیفکن دی سیان و لهای ایشان و لکن ضار الف
انکنر میان ایشان بر رسک او غالب در دست گرد است یا ایها الذی حبس الله
و فی اعتل فی المومنین ای شیخ طاقی تو است ضار و انکر در پی تو است از مومنان
یا ایها الذی صفت المومنین مع القهار لکن منکم عیوب ما یوین یغلبو اما بنی و ان

یکی

یکی حکایت یغلبوا القان الذین الفط بالتم قوم لایفقهون ای نبصر بر انکدان
کن مومنان و بخت کرد با کفار اگر بود با سندان انما نیست مرد ثبات غایبند
بوی رب عده کند بدو لیت مرد از کفار و اگر باشند از شاهر مرد عده کند
از انانان طاقی سینه سبب انکر کفار قوی اند که بوی کفر اند الان حصف الله عظم
و علم ان فیهم ضعف فان یک من کمانه صابره یغلبوا ماتین و ان یکی منک الف
یغلبوا الفین باذن الله و الله مع الصابون المون سبک کرانید ضار را شوا
معلوم شد که در شاست ضعیفی و نقاضی بی اکی باشد از شاهر مرد فانت در
کار را در غلبه میکند دوست عدد کفار را و اگر باشند از شاهر مرد علیه
کنند بر دوی را در بفرمان ض و ضار با صابریان است ما کان لینی ان یکی له
اسری حتی یخفی فی الارض و یبدن عرض الدینا و الله یوید الاخرة و الله
عزیز حکیم سز دهیج پیغمبر را انکر بوده باشد ما و ر دستگیر کرد کان انما
قتل کنند در زمین بخواد شایب گفتن دنیا و ضای اراده ان جهان زند
عزیز در دست طهارت لولا کتاب من الله سبق لکم حیاضتم غلب عظم المینه
حکی بودی از ضار که سبقت با ضره را بر رسیدید را در ایتر گرفتید شاهر ایتر
مکروا اما غنم خلا لایحی و انقوا الله ان الله عفو و رحیم بی بخودید ان ایتر
غنمت با فید صلا لایحی است و بر هر چه بیاد از ضار بر ضار از رزق و هر مان است ایتر
النبی قل لمن انیدکم من الاسری ان یعلم الله فی قلوبکم حیاضتم صیغ غنم الفاض
نم و بغیر کد الله عفو و رحیم ای پیغمبر یوید انهم اگر دست شایند از ایتر
اگر ماند ضار در لهای شایب که دهد شمار ایتر از ایتر گرفته شد است از شاهر از رزق
بر شمار و ضار اسرند و هر مان است و ان یوید حیاضتم نقد ضار الله من قبل
فاکنی منم و الله عظیم حکیم و اگر ضار هندی شایب با تو بی نادر استی که زند با صول از
پیش بر صای داد شمار از ایشان و ضار دانا است و دست طهارت الذین اسوا و هاجر

و جاهدوا با أموالهم و أنفسهم في سبيل الله و الذين أوادوا و نفروا اهلكت بعضهم و اهلك
بعض و الذين استوادوا لم يهاجروا ما لکم من ولائهم من شئ حتى يهاجروا و ان استفرغ
في الدين فاعليکم الفراق الا على وجه بينکم و بينهم حینفاق و الله بما تعملون بصیر و الذين
کفوا بعضهم او لیا بعضهم الا لیتفقوا فکل فتنة في الاوفى و فساد کثیر برستیکم
انکما کما ایمان او درند و هجرت کردند و جهاد کردند بر مالهای خود و بدینهای خود
درده ضا و الکما یکر جای داد اجناسی و باری نمودند بعضی از ایشان دوستان
بعضی اند و لکما یکر ایمان او درند و هجرت نکردند معیت مرادان از دوستی ایشان
جمع چیزی نماند هجرت کنند و اگر باری بفرستد از شما در دین پس بر شماست باری
کردن مگر بر کروی کر میان شما و میان ایشان عهدی باشد و فساد می کنند منازعت
و انکما یکر کافر شدند بعضی از ایشان دوستان بعضی اند اگر نکنید انوار فتنه
و سزید در زمین و فساد برزک و الذين استوادوا و جاهدوا و ان سبیل الله
و الذين اووا و نفروا و انکم هم المدنون صفایهم سفیر و در دین کرم و الذين استوادوا
بعد و جاهدوا و جاهدوا معکم ما لکم منکم و اولوا الذلیل بعضهم اولی بعضهم و کما
الله ان الله یکل شیء علم و انکما یکر ایمان او درند و هجرت کردند و جهاد کردند در راه خدا
و انکما یکر جای دادند و باری کردند ایشان را اجناسی کردند و فساد می کنند بر استی مرادان است
اغزش و روزی بر یک و لکما یکر ایمان او درند بعد هجرت و جهاد کردند با ایشان
از ایشان اند و ما صبان قرابت و صولبی بعضی از ایشان سزاوارند بعضی دیگر
در کتاب برستیکم ضایع و انراست

بجاء من الله و رسول الله البین عاهدت من الشریک منجی ان الارض ان یسقط
و اعطوا انکم غیر یجری الله و ان الله یخفی الکافین براریت از خدا و رسول او
بیوی المساکینم عهد کردند با شریکان پس بر وید در زمین چهار ماه و بیاید
که شافوت شوند یعنی از حکم خدا و برستیکم ضا رسوا کنند کافران و اذان

من الله و رسول الله الناس یوم الحج الاکبر ان الله یخفی الشریک و رسول فان
یتیم من غیرکم ان تولىکم ناعلی انکم غیر یجری الله و بیل الدین کفر و بعد بالیم
الا ان ی عاهدت من الشریک و این علامتی است از خدا و رسول او بیوی هم
در روز حج برستیکم که برستی ضایع است از شریکان و رسول او بیوی می آید
نوبه کنند پس او بعضی است شمار در دو جهان و اگر اعراض کنند پس بیاید که شافوت
بیشید از حکم خدا پس مرده ده ای محمد انما که کافر شدند بعد از در ناک مگر انکما
که عهد کردند از شریکان انکم انقضوکم شیاء لم یظاهروا علیکم احدا انما فی الیم
المدن ان الله یحب المتقین پس کم نکردانند شافوتی و باری ندادند بر شریکان
پس تمام ادا کردند بیوی ایشان عهد ایشان را تا هر وقت که میان ایشان است
برستیکم دوستان در بعضی طارضا فاما انکما الا شریک الحرم فاستلوا الشریک
صبت و جدتکم و فندم و اصر و هم و اصر و هم کل مرصد فان تابوا و اعطوا
الصلوة و اتوا الحکوة فقلوا سلیم ان الله عفو رحیم و ان احدی الشریکین استجارت
فاجبه صبیع ظلام الله فی المبعث فامنه ذلك باثم یوم لا یعلمون پس چون سراید
ماههای حرام بر یکید شریکان را هر گجا یابند ایشان را و بکرم ایشان را و در بند کنند
و بر نشینند از برای ایشان هر گز رکاحی و اگر نوبه کنند بیای درند نماز و وید
نکوهن پس بکزد بر راه ایشان برستیکم ضا اگر درند مهران است و اگر یکی از طافران
پناه آرند بنویس پناه بده او را تا بشنود سخن خدا را یعنی قرآن پس رمان او
را حالت ایفی او این سبب است که ایشان که می اند که می دانند کیف بکرم الشریکین
عهد خدا و رسول الله و رسول الله البین عاهدت من الشریک منجی ان الارض ان یسقط
ان الله یحب المتقین کیف و ان یظهور علیکم لا یبقوا ایکم الا و لا ذمة بوضوکم باقوا هم
و ثانی فکلیم و الکوم فاستقون حکونه باشد مرز کاند ایمان نزد خدا و رسول او بکرم
آنانکه عهد کردند با ایشان در نزد سبیل الله پس مدای که بر رخ استقامت باشند مرز کاند

فراموشی برادران خود را و دستانه اگر افتاد کمتر گفتن بر ایمان و هر که
 دوستی کند با ایشان از ثواب این نامه شفاعت آن مثل ان کات اباءه کذا و انما انکم
 و اندک و عینکم و اموال افق فحق هلا فحده غشون کد ها و اسانی فحقها
 اصبت الیک من الله و رسول و جهادی سبیل حق یصو حق دانی الله بامر و الله لا
 العقم الفاسقین بکوار محرمه اگر هستند پدران شما و پدران شما و پسران شما
 و زنان شما و فرزندان فحش شما و مالیهای که کسب کرده شما و بازرگان که
 سید شما از کادی ان و مواضعی که پسندید ان داد و ستد داشته و راست نبوی
 شما از خدا و رسول او و جهاد در دین خدا می چشم دارید تا آورده خدا و جان
 خود را و خدا راه نماید کرده فاسقانی را لکن در هر که الله فی موطن کثیره و یوم
 اذا اعجبکم کونکم تلم فحق عنکم سبنا و صفات علیکم الا دین عباد صفتکم و لیتم
 مد برین ثم انزل الله سکنه عمار رسول و علی المؤمنین و انزل جنودکم و انزلها
 و عیب الدین کفر و از آنکه جز او الهی نیست و یستوب الله من بعد ذلك علی من شاک
 و الله غفور رحیم جعفت که یار و فرمود شما را در جاهای بسیار از انچه
 در روز صیقل چون شکفت آورد شما را و بسیار شایسته سود من از شما و انچه
 و نیک شو بر شما و من فراج بی اعراض کردید در حالیکه پشت کرده بودید بر ایشان
 بی و من خدا را آتش خود را بر رسول خود و بر مومنان و فرستاد لکه های که نه
 دیدید شما انها را و عذاب کرد انانرا که کافر بودند و این امت جزا ناکرندگان
 بی تو میبدهد خدا بعد ازین بر هر که میخواهد و خدا امر رنده و مهران استیا ایها
 الدین استی انما الشکر کن یحیی فلا تقربوا المسجد الحرام بعد عامه هذا و ان ختم
 علیکم صوف یغیک الله من فضل ان شاء ان الله علم صلیم ای الکما نیکر ایمان و کذا
 بدینکه بت پرستان بخوانند بیتی که کند مسجد الحرام را بعد ازین ساله اگر رسید
 شما از درویشی بی زور و دگر توانا که کند شما را خدا این فضل خود را که خواهد

بدینکه خدا را تا و درست کرد بر کس فالتوا الذین لا یؤمنون بالله ولا الیوم الآخر و الذین
 ما هم الله و رسول و لا یدعون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب صبی نقطوا الحق به
 حق بدینم صامع حق کارزار کند انانرا که ایمان نمی آورند و برونه و زقانت و حرام
 عید انداختن که حرام کرده خدا و رسول او و اعتقاد نمی کنند دین اسلام را ان الکما نیکر
 داده اند کتاب و رسید و بجز نادهند ضایع محصور و از دست خود و ایشان خود را
 و قالت الیهود عن بر این الله و قالت النصارى الیسع ابن الله ذلك قول با فحقهم
 بقا هون قول النبی کفر و ان قبل قال لم الله افی یؤمنون انخذوا اصنامهم و در هب انما
 ی دون الله و الیسع ابن مریم و ما امرنا الا لیسع هذا لا اله الا هو سبحانه
 عما یشرکون بیسعون ان یطغوا فخر الله با فحقهم و یا بی الله الا ان یدع قوه و ذکره و ان
 و گفتند یهود عن بر بر خدا است و گفتند نصاری سیم بر خدا است این گفتار ایشان است
 بهمهای ایشان مانند گفتار الکما نیکر کافر شدند پیش ازین لعنت کند خدا ایشان
 ان کما امر و من میبدهد از حق کردند علی خود را و زنده ها خدا و ادیان از غیر خدا عیب
 بهر مریم و احوال انکه فرموده نند بودند ایشان یکی برستش خدا میماند و هیچ عبودیت
 نیست مگر او و پاک است او از انچه بر سرش می آورند و می خواهند که فرزندانشان را روشن و حق دین
 بهمهای ایشان و می خواهند ضایع که انکه تمام کردند روشنی دین خود را و کرم می خواهند
 کارزان هو الذی ارسل رسول به العبد و دین الحق لیفکرها علی الذین ظلموا و کرم المذکون
 او است ان خلقی که فرستاده رسول خود را براه است و دین صواب تا غالب کند و اندر چنین
 دینها همه اگر میخواهند اهل شکر با اهل الهی استخوان کثرت من الاحبار و الزهراء و الکما
 احوال الناس بالباطل و صدق علی سبیل الله و الذین یکفون الذهب و الفضه و لا
 فی سبیل الله بخشیم میبواب الیم لوم عیبی علیهم ناله جهنم تنگ و بیجا میبایم چنین
 و ظهور هم که ما گفتیم تم لنفسکم فذروا انکم تنکفون او الکما نیکر ایمان او بدید بدینکه
 سایر از علای یهود و زنده ها ایشان هر سبه میخورند ما را مردم را بی و بهر شرح و مع

عَمَّا دُرِّجُوا مِنْهُ عَمَّا لَبُوا طَوَاعِدَهُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فُجِعُوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ ذُنُوبَهُمْ
 كَفَالِيَهُمْ وَأَهْلَهُمْ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ^{سینت} سینت جز اینک پس انداختن آن افرو
 در کف مکراه کرده شوند بآن انا بیکر کافر شدند مدلال میکنند از در سالی و
 حرام میکنند از در سالی تا راست آزند شماره آنچه حرام کرده خدا پس مدلال
 میکنند چیزی را که حرام کرده خدا زینست داده شده را باین ابدی کو در ایشان
 و خدا هدایت نمیکند کرده کافر از انا ایها الذین آمنوا لکم انا فیل لکم انفرج
فِي سَبِيلِ اللَّهِ اِنَّا قُلَّمَا اِلَى الْأَرْضِ اَرْضُنَا بِحَبْوَةٍ مِنَ الْأَرْضِ فَمَا مَنَعَكَ
الذِينَ لَا يَخْشَوْنَ إِلَّا الْفِيلَ إِلَّا تَنَفَّرُوا فِيكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبِيلُ قَوْمًا كُفِرُوا
وَلَا تَقْرَءُ شَيْئًا وَكَانَ كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرًا كُفِرُوا ایضا بیکر ایمان آورید و بیست
 مرغان که چون گفته شود مرغان فرار کنند در راه خدا کون سازند خود را
 بیوفایان ایا هذا مستبد زندگان دنیا عوص از ضربت پس سینت بجه
 زندگان دنیا در آخرت مکی اندک اکی بیرون نروید عذاب میکند خدا شما را
 عذاب در دوزخ و بد میکند کوهی و عجز از سوار زبان نتوانید رسانند
 را چیزی و خدا بهر چیزی تواناست إِلَّا تَنَفَّرُوا فِيكُمْ وَفَقَدْ تَفَرَّقَ اللَّهُ ابْنُ آدَمَ الدِّينِ
كَفَرُوا ثَانِيَانِ فِي الْغَايَةِ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَخْزَنِي إِنْ أَمَرَ اللَّهُ مَعَنَا
فَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَتَيْنَهُ بِجُودٍ لَمْ تَزِدْهَا وَجَعَلَ كُلَّ الذِّينِ كَقَوْلِهِ
وَحَلَّ اللَّهُ فِي الْعَالَمِ اللَّهُ تَعَزَّيْكُمْ كَيْ بَارِي تَكْنِيذُورِ بِنِجْفَقَكُم كَرَارِي
 کرده اعدا و اجور بیرون کردند و انا بیکر کافر شدند در عالم دینی و دینی از دنیا بود
 چون اربابان در عباد بودند چه دیگر بدم صاحب خود را از و هیکل بیانش بر میگرفتند
 با ما است پس فرستاد خدا آرامش خود را بدو دست کبی کرده او را ببلکرها بیکر
 عی بدی لغاف و کردا بند یعنی انا بیکر کافر شدند پس تو و سخی خدا اوست بر تو
 و خدا قال رحمت کوه را است إِنِّي أَخْشَاؤُ نَقَالًا وَجَاهَةً بِأَيُّكُمْ وَأَهْلَكُمْ فِي سَبِيلِ

ذکر

هرگز نه

ذَلِكُمْ خِيَرًا لِّكُمْ أَنْ تَتَّقُونَ يَوْمَ تَكُونُ يَدُ يَدِ سَبَا حَالَانِ وَتَكُونُ سَبَا لِكُلِّ مَنَاسِكٍ
 بما لها يوم و دنها و خود در راه خدا که ارباب بهقوات مرغان اکی هبند و نشینند
 لو كان عَصَا قَرْنًا وَتَسْقُرُ نَاصِدًا لَا تَعْبُورُونَ وَلَكِنْ يُعَيِّنُ عَلَيْكُمْ الشُّكُوفَ
 بِاللَّهِ لَوْ اِسْتَظَفْنَا لَحَرْجًا مَعَكُمْ لَجَلَّوْا أَنْفُسَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّكُمْ لَكُنَّا بُولُوعِي
 عَنْكُمْ لَمَّا آتَيْتُمْ كَمْ صَغِي تَبَيَّنَ تِلْكَ الذِّينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمُ الْكَافِرِينَ اَكِي بَدُو
 بوجود دیوی تو دیک در سفری آسان هر آینه بیوی کوفندی تو دادا لکی دور است
 بر ایشان راحت و رزو باشد که گوشتش خوردند که اکی تو انا بودیم هر آینه می ایم
 با شما هلاک میکنند تنهای خود را و خدا میداند که ایشان هر آینه دروغگو باشند
 در گذشت خدا از تو هر استوری دادی انا تو انا ظاهر شود مر تو انا بیکر را بگویند
 و برانی دروغگو باین لا یَنفَاوُ تِلْكَ الذِّينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ اَنَّهُمْ
 بِأَمْوَالِهِمْ وَالْأَنْفُسِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُخْشِينَ اِنَّمَا نَسَاكَ تِلْكَ الذِّينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
 وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَكَرِهْتُمْ قُلُوبَهُمْ فَهَمَّ فِي رَدِّبَ يَقْتَدُونَ دَسُورِ عِوَاهِی
 تو انا بیکر ایمان آوردند بخدا و بعضی قیامت انیک کارزار کنند با بهایان و هایشان
 و خدا داناست بهر کاران سینت جز اینک و سوری میخواهند انا بیکر امان عیاد و
 عذاب و بیرون قیامت و بسک افتاد و لهای ایشان پس ایشان در یک خود بودند
وَلَوْ اَنفَعَا الْوُجُوحَ لَا عَذَابَ لَهُمْ عَذَابٌ وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ
اتَّعْلَفُوا مَعَ الْقَاعِظِينَ وَ اَكِي بخورند بیرون رفتن را هر آینه آماده کردند برای
آن آماده کردی و لکن کوهت داد خدا بر اینک انا تو پس در نیک کردی
 و گفته شد بنشینید با لشکران تو بر شو بیکر ما زاد فكم الا جبالا و لا وضعوا
 خلاکم بیغونکم الفیتة و فكم شاعون کم و الله عليم بالظالمین و اکی بیرون
 آیند با شما نیز فرایند سازا مکی بیا و هر آینه شتافتند میان ساجو بنیدل
 از مایش و در نمایند جاسوسان ایشان و خدا داناست بشکاران لقد استعوا

با کفار و منافقان و ضم کفر بر ایشان که جایگاه ایشان در دوزخ است و بد بزرگتر کافران
 تبارک و تعالی بانه ما قالوا اذ لقنوا قالوا ائمة الكفر و كفر ما بعدا سيلهم و هم في النار
 و ما صفوا الا ان انهم الله قدسوله من قيل فاما يتوبون اليك حق الام وان
 يتوبوا يفتونهم الله عذابا اليماني الدين والآخره و قال لهم في الارض من قبي ولا يفتونهم
 و منهم من عاهد الله لئن امكننا في فضيلة لنصدقن و لكن من الغالين
 فاما انهم في فضيلة يفتونهم و قتلوا و هم معرضون لمكدر مخوف عذابا انهم لم يقتل
 و بغيره لم يقتل و لم كفر و كافر اند پس آن اسلام شان و قصد كردند با هم عي
 و به اندوه بيفتادند مگر انكه بيان كرده ايشان ناصد و رسول او از فضل عزد
 نوبه كنش ميباشد بهر ايشان و اكي بر كرد عذاب كند ايشان عذاب خرد
 در اين جهان و ان جهان و ممنت مر ايشان در زمين هم دوستي و نه يارمي و بعضي
 از ايشان كيت كه عهد كرد خدا كه اكل بدهد ما از فضل خود هر آينه البته
 صدمه كنند و هر آينه البته با هم از علم بيمان پس چون آمد ايشان و ائمة
 جلد و زندان و بخت كند و حال اكل ايشان روي كردن باشد فاعقبهم
 فخلقهم اليهم ليقيم اليهم اهلوا الله ما فعلوه و بما كانوا يكرهون
 في دمر آورد ايشان اتفاق را در دله ايشان تا روز قيامت ملاقات
 او را با هم كرسند مخالفت خدا را و عده كرده بودند از او با هم كرسند
 تكذيب ميكنند الم تعلم ان الله يعلم سرهم و نجوهم و ان الله علام الغيوب ايا
 عينا نند كه خدا ميداند زبانه ايشان و نند كه سر ايشان و بد بزرگ خدا را تا
 بضيها الذين يكرهون الطوفان من المؤمنين في الصدقات و الذين لا يجادلون
 الا جهدا و ليس من منهم سخر الله منهم و لم يمسح الله عليهم انا بكم عيب كسر
 دلان از ملايكين را در صفق و اند و انا بكم كرسند عيب كرسند خود را
 سحر ميكنند بعضي ايشان سحر نم كند خدا از ايشان و مر ايشان است عذاب و نند

السفر

استغفرهم اولا تستغفرهم ان تستغفرهم سبعين مرة قل ان يغفر الله لكم
 بآثم كفر يا بالله قدسوله و الله لا يقدر على القوم الفاسقين بكان است طلب
 آمرش بكني بولم ايان يا طلب امرش بكني بولم ايان اكي طلب آمرش بكني بولم
 ايان هفتاد مرتبه بهر كرسند خدا آمرند ايشان را بكني بولم ايان بولم ايان
 كافران استغفر در رسول او و خدا را ممنت عي كرسند و ما سقان ما فتح الخلق
 بغيرهم خلاف رسول الله و كرسند اني عاهد ايمولم و انفسهم بولم ايان
 لا تنفروا في الحرب قل فادعهم استلوا و كانوا يفتونهم شامه و سولم
 نبشتند سوله ايشان بولم ايان رسول خدا و كرسند و ما سقان ما فتح الخلق
 و با هم ايشان در ماه خدا كرسند بيرون نرد بدمر كرسند ما كرسند دوزخ سفت
 از جهت كرسند اكي باشند كرسند ما سقان ما فتح الخلق و اني كرسند
 كرسند اكي سولم بولم ايان بولم ايان و بايد بولم ايان بولم ايان بولم ايان
 اند و خفتند فادعهم استلوا و كانوا يفتونهم فاستاذنوا لك الخروج فقل ان
 معي ابد و كن نقالوا معي عدا ائمة رصينم باليقود اول مرصفا ففتونهم الخ
 پس بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان
 هر كرسند بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان
 شد بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان
 ناست ابد و لا تقدر على القوم الفاسقين و ما سقان ما فتح الخلق
 و غاز مكر بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان
 غلبه رسول او و مر دوزخ ايشان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان
 ائمة بالله ان يغفرهم بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان
 ما لاه ايشان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان
 و بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان بولم ايان

و قد الله المومنين والمومنات صفات عظمى من فضائلها الا انها داخلين بها
 طيب في جنات عدن و رهنوا من الله اكبر ذلله الفخر العظيم ملك با امان
 بالامان بعضون ابناء و دوستان بعضي انه اسير سكر به نيك و نه يكتدر بدى و
 بياى بدارند و نه و مبدهند زكوه و نه يان بى و نه خدا و رسول خدا را ايشانه
 كه روز باشد كه رحمت بوايان خدا به سكر ضا غلب و در دست كار است و عود داد
 خدا مومنان و مومنات را بسقاي كه بريد و از رويها سهرهاى ايشان را در
 و جاهاي بالينه در سهرهاى عدن و ضيقى ان ضا بسقاي است هم او فها كه
 لرحم و اين از سكرارى برك يا ايها النبي جاهدا الكفر و المناقين و اخلف عليهم
 و ماوهم حضم و بسو الصبر غلبون بالله ما قالوا و لعنوا و لعنوا الكفر و كفر و بعد
 اسلام و هو اعلم ببالوا و ما نقوا الا ان انعم الله و رسوله بى فضل فلي توبوا
 بل جنات الم و ان يقولوا انهم الله عذابا البلى و الدنيا و الآخرة و ما اله الا الله
 من ذلك لا ينصير اى يعبر جهاد كن با ظفران و سناقتان و در دست خود كن بوايان كه
 صا و ايان دوزخ و بد جاى كاهي انا سو كند سحر و نه خدا كه تكليم و تحقيق لم الفتد
 كله كثر و كافى شدند بعد انقياد اسلام ايشان و قصد كردند با حق نياقت و عيب
 نكردند اسلام با حق انك غنى كرد ايشان خدا و رسول او از فضل خود بى اى تقوى
 كند و باشد بهى مرا با انا و اى اعراض كند خدا كند ايشان خدا خدا بسعير
 در دنيا و اخره و ميت مرا با انا در زرين هم دوى حنه ياد كند و نه من عهد
 الله لى ايشان فضل بعضى من الصالحين فلما ايسم بى فضل
 فلو ايدوا و هم معصون فاعقبهم نفاقا فاق قلوبهم الى يوم يلقونه بما اخلفوا
 فلو يده جاكافو ايكديون و ايشان است كيك عهد كره خدا را هر ايه كره
 ما ان فضل خود را به نصف مبدهم و ميلا ايشان نيكان بى چون را ايشان
 خدا از فضل خود بخل كند با و اعراض و ايان سعاد باشند با اعراض كردن

بد ان عقب در آرد ايشان انك و من در سهرهاى ايشان تارون بكر رسد خدا خود
 بلخ صلات كره اند با خدا از ايقه وعده كردند او را با هم بودند كه نكند بى سكرند
 ام ببالوا الله نعم سهرهم و محبوبهم و ان الله عالم الغيوب ايا ما كند بى سكرند
 نكند ايشان و الحجار ايشان و و بى سكر سيزاند عيب هان الذين يلزون الطافين
 من المومنين فى الصدقات و الذين لا يجدون الا عهدهم فخرجون منهم بى الله
 شهم و هم عذاب الهم امكن انك عيب سكرند ستر عان را مومنان در باب
 ذكرهاى و انك را كه نى با نكند ملكي مقدر طاقت ايشان بى سحره سكرند ايشان
 فاسخر به سكر ايشان و را ايشان است عذاب در ذالك استغفرهم اول استغفرهم
 ان استغفرهم سبعين مرة قلن بغض الله لهم ذلك ما نكفوا بالله و رسول الله
 فهدى القوم الفاسقين طلب امرش كنى بى ايشان يا طلب امرش فكنى
 اى طلب امرش كنى مرا ايشان هفتاد مرتبه بى هر كه نياقت خدا ايشان بى
 است كره ايشان خدا و لا اله الا الله نكند كره تا سقاى و نه الحلقون
 عبقهم خلاص رسول الله و كره ايان بجا هدا باموالهم و انفسهم بى الله
 قالوا لا تنفروا فى الحقل فادعهم اشد حرا المومنان ايفقهون طاعت شوند ان
 ما نكافى عديبه به نشين بعد از رسول خدا و فها ستر كره جهاد غايند ببالوا
 ايشان و سهرهاى ايشان در راه و كفتند مرويد در كره ما بى سكر كره انش و دوزخ
 سخن نى است بوى اى هستند كره را در طاقت كند قلمحكم ايلك و ليكن ايشان
 جاكافو ايكديون بى بوى اى محمد نه بخنديد بخنديدون انك و بى بى بى ايشان
 بسبب ايجر بودند كه كسب بى كردند فان جعل الله اى طاهه شهم فاستاذنون
 للمخرج فقل لى مخرج جاسم ايشان تعالوا معي عدا انكم منيهم بالحق و اوشه
 فاستاذنون مع القاهقين بى اى بار كره خدا سوي كره و ايشان بى سكرند
 فواهد انق بى اى مخرج بى بوى كره مرون بيليد با سهرهم و هر كن كارن ايشان

دشمنی را در سبک نهادن و بیست و نه نفر اول باد پس بیست و نه نفر با باریان ماندگار و لا
 فصل علی احدی من بنات ایداد لا تقسم علی قوه انتم کفر و ابالله و رسول و ما نوا و هبوا
 و خان یکی از عیون بر یکی از ایشان که مرده باشد همیشه و حاضر مشوید و بر او بر سر
 ایشان کار بندند بخیر و در رسول خدا و مریدند و اهل انکار ایشان خارج از طاعت بودند
 و لا تخجلک اسواله اولادهم انما برید الله ان بعضهم ایمان الدنیا و فی حق انفسهم
 و هم کافرین و به سبب نبای و در دنیا و سرور ایداد و در دنیا
 اگر ظاهر باشند و ان امتیازت صورته ای است و ابالله و جاهد و مع رسول و سید
 اول الطول من و قال ادرنا کنی مع القاعدین و ضوا با بکونی مع الخولاف
 و طبع علی کلکم ضم لا یفقهون فی رسول و الدین اسواقهم جاهد با و اهل
 و انفسهم و اولادکم لم یخیر احدکم من الخولاف و چون فرستاده شود بعضی از
 قرآن با بیکر ایمان آورد بخیر و رسول او دستور و خواهد بود صاحبان مال از
 ایشان و گفتند بکن و ما را با بشیم با دشمنان و اهل بدعت با بیکر باشند ما مخالف
 و هر نماز که بدلهای ایشان پس ایشان اتفاق نمیکند و لیکن رسول و ابالله
 ایمان آوردند با و جاهد کنند علیه ای خود و تقصای خود و ایشانند که از برای او
 است غیر هر دو جهان و این است که قرآن را رنجانند احد الله لم حیثات بخیر من
 بخشها الانها و الدین فیها ذلك القدر العظیم اما که کرده است خدا برای ایشان
 بر ستانها جاری از زیر این یونیا و ایداد در اینجا این خیر و زی بر سر که در جاهد
 معتقدون من الاعراب لیعدن لهم فقد الدین کذبوا الله و رسول و سبب الدین
 کفر و انهم عذاب الیم و آمدند مقفان از عرب نادستی دهند مرا ایشان و
 انما بیکر دروغ و دشمن خدا و رسول او و زور بود بر سر ایشان که حاضر شدند از ایشان
 حدیثان لبس الصفی و لا یحیی الدین لا یجید ما یفقهون و حج ان الصفی

و رسول ما علی الخنین من سبیل و دعه و عفو و رحیم و لا یحیی الدین انما اول الخلیل
 لا اجعلها احکم علیه لولا و اعینهم من الدع من قنا الا یجید ما یفقهون انما السبیل
 علی الدین سعاد توکل و هم اغیار و ضوا بان بکونی و طبع الله علی قلوبهم
 فهم لا یعلمون منیت بر ضعف حالان و نه ایمان و نه بر انکار انکار می یابند چیزی که
 اتفاق کند بزه چون نصیحت کنند خدا و رسول او را بعین بر بیکر کاران جمع را و ایداد
 و خدا امر رن و هر مان است و نه بر انکار چون ایداد تا حمل کفی ایشان کوئی تو کفری
 با هم اجز بر ستانم شاد بوان باز کردند از تو و چشمها ایشان جسد و از انکار برای
 اندوه که غیبانند چیزی که اتفاق کین العبد من ان منیت که راه بر انکار است که
 دستور می طلبند از او ایشان و تو انکار بودند و حق شدند با بیکر با سبب بیکر
 ماندگار و هر کرد خدا بود لهای ایشان پس با باری در دنیا بند بعین و انکه ان جمع
 البسم قل لا یفتقد و انی تو من کم قد بیا نا الله من اجنادکم و سیدی الله علیکم
 و رسول لم یزدون ال عالم الغیب و الهامه فیکم ما کنتم یقولون عذری و آوردند
 برای شما چون باز کردند شما بوی ایشان بگو عذری بیکر که باور نواریم شما
 تحقیق که خبر داده خدا ما را در خبرها شما و زور بود که نباید خدا کار شاد و رسول او
 پس باز کردیده شود بسوی عالم غیب و حاضر پس خبر دهد شما با بیکر هستید که
 می کنید مخلفون بالله و کم از انقلب الیم لتقر صفای انهم فاعضوا عن انهم ص
 و ما و هم جهنم جزاء بما کانوا یکسبون یقولون کم لم ضوا عنهم فان قضا عنهم
 تا ما الله لا یوصی عن النعم الفاسقین زود باشند که گویند و رنجانند برای شما چون
 باز کردید شما بوی ایشان تا انکه اعراف کین از ایشان پس اعراف کین از ایشان
 بر سبب ایشان حیث اند و جای ایشان و زور است برای یاد انست یداعهم بودند
 که می انداختند سر کنند بخیر و برای شما نا اهل تو بوان ایشان پس انی سبب از ایشان
 بود بر سبب خدا و اهل تو اند که رنجانند الاعراب انشد کفر و نقایا و اجدر لا یعلمون

عدد ما ائمه الله علیهم السلام و الله علیهم السلام و من الاعراب من یحیی ما ینفق
 و یتقی بکم الدقای علیهم السلام و الله سميع علیم اهل بادیه سخت از
 جه کفر و نفاق و سزاوارن کردند و صدق را نازل کرده خدا بر رسول خود
 و خدا دانست و در دست کار و اهل بایه کبکه اتفاق میکند تا و ان و زیارت
 و چشم میدار و بهما کرد و سلهای روزگار را بر ایشان باد بدی و خدا شفا و رالت
 من الاعراب من یحسن بالله و الیوم الاخر و یحیی ما ینفق عند الله و صلوات
 الموعده الا انما فی بنیهم سب خلم الله و حسن الله عقور در جسم و از اهل اویه
 کبک امانی آورد و در روز قیامت و یکم از انرا اتفاق کند و یکمها
 نوزد خدا و سب و دعا رسول بخیر و بولت بر سر سرایان نفاست و زواریه
 که حاصل کند خدا ایشان را در رحمت خود بر سر سرایان نفاست و سب و انرا
 الاولون من المهاجرین و الانصار و الدین بنعمهم با حسن یحیی الله عنهم
 و در صفا و عود و عظم جنات و خیر من تحتها الا انما خال من فیها ابدان فلان القوم
 العظیم یعنی کبرندگان اولین از مهاجر و انصار مدینه و انک بیکر متابعت
 عودند ایشان را بیکوئی و شوق در است خدا از ایشان و شوق دارند ایشان از خدا و
 کرده است خدا برای ایشان بهشتی که برود از بر اینها جوینها بخلد اند در اینجا هم
 و این خبر و دی بزرگ است و من صلوات من الاعراب منافقون و من اهل الدین مرد و
 ما النفاق لا یعلمون نحن نعلم سبعتهم مرتین ثم یحییون الی عظیم الخیر
 الحق فی ابدانهم صلوات علیهم و علی آله و علی بنو عبد الله ان یتوب علیهم ان الله
 عفو رحیم و از انک بیکر حوالی شما اند از اهل بادیه میسافقتند بعضی دوانند
 و از ساکنان مدینه قوی ستم بر نفاق اند و ششاسی نو ایشان را ما پیشتر
 ایشان را روز باشد که عذاب کنیم ایشان پس باز کرد بشوند بعباد بزرگ و دیگران
 که افرار دارند بکنایه از این آیت خشن طار و بیکوئی و کار بر اهل بادیه خدا باز

لهم

کرد و بقبول نوب بر ایشان بر سر سرایان نفاست و خدا شفا و رالت
 من الاعراب من یحسن بالله و الیوم الاخر و یحیی ما ینفق عند الله و صلوات
 الموعده الا انما فی بنیهم سب خلم الله و حسن الله عقور در جسم و از اهل اویه
 کبک امانی آورد و در روز قیامت و یکم از انرا اتفاق کند و یکمها
 نوزد خدا و سب و دعا رسول بخیر و بولت بر سر سرایان نفاست و زواریه
 که حاصل کند خدا ایشان را در رحمت خود بر سر سرایان نفاست و سب و انرا
 الاولون من المهاجرین و الانصار و الدین بنعمهم با حسن یحیی الله عنهم
 و در صفا و عود و عظم جنات و خیر من تحتها الا انما خال من فیها ابدان فلان القوم
 العظیم یعنی کبرندگان اولین از مهاجر و انصار مدینه و انک بیکر متابعت
 عودند ایشان را بیکوئی و شوق در است خدا از ایشان و شوق دارند ایشان از خدا و
 کرده است خدا برای ایشان بهشتی که برود از بر اینها جوینها بخلد اند در اینجا هم
 و این خبر و دی بزرگ است و من صلوات من الاعراب منافقون و من اهل الدین مرد و
 ما النفاق لا یعلمون نحن نعلم سبعتهم مرتین ثم یحییون الی عظیم الخیر
 الحق فی ابدانهم صلوات علیهم و علی آله و علی بنو عبد الله ان یتوب علیهم ان الله
 عفو رحیم و از انک بیکر حوالی شما اند از اهل بادیه میسافقتند بعضی دوانند
 و از ساکنان مدینه قوی ستم بر نفاق اند و ششاسی نو ایشان را ما پیشتر
 ایشان را روز باشد که عذاب کنیم ایشان پس باز کرد بشوند بعباد بزرگ و دیگران
 که افرار دارند بکنایه از این آیت خشن طار و بیکوئی و کار بر اهل بادیه خدا باز

خود را بوقوه از خدا و شنودی حق است یا کسیکه اساس کرد بنای عین خود را
 بکتابه جانب دودی بفرخ و ریزیدان تبار نادراتش دوزخ و خواراه نمایان
 ستار امانه الایزال بعین اسم الذی بنواریه فی قلوبهم الان فقطع طلبهم
 علم حکیم و همین بود بنای ایشان که نهادند بنک و نفاق در دلهای ایشان
 مگر انکار براه کردید شود دلهای ایشان و خدا نهای درست کبریا در شان الله
 اشقی من الوبین انفسهم واسوالهم بان لهم الجنة فقالون فی سبیل الله یقولون
 و یقولون و عاصوا فی السوریه و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده من الله
 فانبشروا بینهما الذی بایعتم به و ذلك هو العقد العظیم ثم یسئرون خواریه
 از سوزان بقیه ای ایشان و مالهای ایشان را دبعوض داد من ایشان و همین
 ظاهر است که در راه خدا پس میکنند کشته میشوند عده فرموده برده کشته شدند
 داشت در کتاب موسی و در کتاب عیسی و در کتاب محمد و کشته و کشته و کشته شدند
 خود از خدا پس بشارت محمد بیکدیگر را بجز بد و زوجه نما ایم که مباحثت کردید بان و این
 امانت فی دین بر رکن است انما شرف المملکون لما مدون الساعوا الی اکون الساجده
 الامره و بالمره و انما هو عن المنکر الحافظون لحدود الله و غیر المؤمنین ایشان
 نوره کفنه کان اند بنده کفنه کان اند حد کفنه کان اند و در دارند کان اند بار و زندگان در زمین
 در کوی کفنه کان اند و سجده کنند کان و فرمان دهند کان اند به نیکی و باز دارند کان اند
 از بدی و محافظ کفنه کان اند حدود و خوار و مزوره بده بر موسان مالکان بنی و الله
 اسواله ببقدره الشکر و لو طاقوا اولی قرب من بعد ما یتیق لهم انهم اصحاب
 الجنة و ما کان استغفار ابراهیم لابیہ الا عن موعدة و معها اياته فلما تبین لهم انه
 عدو لله تبین انما ابراهیم لاداء صلیت از برای بنی و اکفیکر اعیان آوردند
 انبیکه طلبا بر رسول کشته از برای شرکان و اگر چه صاحبان خودی باشند بعد از انکه ظاهر
 و معلوم شد ایشان که ایشان اصحاب دوزخ اند و همین استغفار ابراهیم ابرای پدر او

مکر بعد از کرمه داده بود او را یعنی پدر خود را و ما طمان الله لم یقبل فدا بعد ان
 هدیم صنی بیین لهم ما یعتقد ان الله بکل شیء عليم و نیست خدا اینک مکر کند
 کرمه بعد از مکر راه غده ایشان تا چون ظاهر کند مرا ایشان اجبر بر هیز میکند بر سبک
 خدا بر هر صی و ثابت ان الله ملک السموات و الارض یحیی و ممیت و ما لکم من دون الله
 من دلی و لا نصیر بر سبک رضارت پادشاهی اسماها و زمین زنده میکند و میراند و
 مرشای از خدا یاری و نه یاری کنند لقد تاب الله علی النبی و للمهاجرین و الانصار
 الذین اتبعوه فی ساعه العصر بعد طاکاد یوبیع مکتوب فرین منهم ثم تاب علیهم انهم
 هم روف صتم و علی التلذذ الذین حلفوا صلی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت
 و ضاقت علیهم انفسهم فظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه ثم تاب علیهم لیتوبوا
 ان الله هو التواب الرحیم بحقیق که خدا توبه داد بر بنی و مهاجرین و انصار و اینها
 بر روی خدا و در حقیقت شوق کار بعد از آنکه توبه کردند دلای کرمه ایشان
 پس باز کرد خدا بر ایشان بر سبک خدا بایان روفه سلطان است و توبه داد بر سبک
 انما یکر بان کفنه بود تا چون تنگ شود بر ایشان زمین فراخ و تنگ شود بر ایشان اوضاع
 ایشان و دانستند که هیچ پناه کاهی نیست از خدا مگر بسوی او پس باز کشت کرمه خدا
 ایشان تا توفیق یاب یافتند بدر سبک خدا او است نوره پزیرند و همی با ایضا لایق
 استحقاق الله و کوفت مع الفلانیین ای انما یکر امان او رید بر سبک خدا باشد
 بار است کوبان ما کان لاهل الدوبیه و من صولهم الی الاعراب ان یخلفوا فی رسول الله
 و لا یغیبوا ما انفسهم عن انفسهم فلما لم یجیبهم ثم لا انصب ولا انصب رسول
 الله و لا یطون سولما یغیبوا الکفار و لا یبالیون من علی بنک الا کتب لهم
 به علی ما ان الله لا یضیع امر الحسین و لا یفقدون نقطه صغیره و لا یفقدون نقطه
 ولو ان الا کتب لهم لیجری به الله احسن حال کانوا یقولون نیست مکران حلیه را و اگر
 بر لمن ایشان از خلف اهل بادیه از اینک برسانند در عرفان از سر و خدا و الله

دغبت کنند و بقیها خود از آن بقی مقدم ندارند و بعضی بقیها خود را پس
خواهن رسد و این سبب است که نزد ایشان هیچ تنگی و نه برخی نیستی
و نه کمبود راه غذا و داخل شود و یکی را که چشم آرد کفار و نقصان نکنند هیچ
دستی نقصان از حق میگویند و نوشته اند که بر ایشان بقی عمل کار میگویند و اینکه
خدا اعیان نگذارد و هر کار را از او انفاق کنند و نعم کوچه نه جز آنکه و نه روند
هم رود خانه کم آنکه نوشته اند با هر ایشا و انفاق کم جزا دهند ایشان را و اینک
آنچه میگویند کمال الویون لیقرن الحافنه فلول لا یقرن کل مرتبه شهم طاقه یقفون
فی الدین و لیسند و انما یجوعوا الیهم العلم یخففه منیت مومنان الیک
بعض از دهنهم بی جزا زنت از هر فرقه از ایشان باقی قلیل تا فقه موزند
در همین و هم کنند کرده خود را چون باز کردند بیو ایشان تا ناید که هر چیزی
کنند انانیا الدین استوا قائل الدین یقولون من الکفار و لیجذبنا فیک غلظت
و لکل ان الله مع السقیل ای آنکه بیکر ایشان او رید کار را کید انانیا که نزد دین
اند از کفار و باید که بایند در خود درستی و عطف و غیظ از ایشان و بدینکند
ببر صیطان است و انما انزلت سوره فیه من یقول انکم زانده هده ایمانا
ثانیا الدین استوا و انما ایمانهم بلیسون و انما الدین و کلهم مرتضی انهم
دجبا الدجیم و مانقا و هم کافرون و چون مرسته شود بعضی از قرآن پس
بعضی از ایشان کسیکه گوید کلام بد از شمار یاد کرد او را قرآن از جفته
بی آنکه بیکر ایمان او رند پس فرمود که دست ایشان ایمان و ایاه معر یا بند و اما
آنکه بیکر در دلهای ایشان است مره نفاق پس زد کرد و ایشان جفته با بشت
و سر دند و حال آنکه ایشان را فرمودند او را بعد اتم بفتنی و کل عامه او سرین
ثم لا یویدون و لا هم یذکر و دا باغی بیند که ایشان مبتلا میشوند و هر سال
یکبار یاد و بار پس رجوع میکنند و نه ایشان پند میگردند و انما انزلت سوره نظر

بعض

بعضی بعضی هر یک من اعدا انصرفوا من الله فلو جیم بلیم خرم لا یقفون
و چون مرسته شود بعضی از قرآن نکرد بعضی ایشان بیو بعضی دیگر کو بنید یا
ی بیند شما احدی پس باز کردند باز کردند غذا و لاهان ایشان سبب آنکه ایشان
که روحی اند که یافت نمیکند لفظه که وصول من انکم عربین علیه ما علمتم
علیکم بالمومنین و قد یقیم بقیه کرم و بیایعیر از جنس و در سوار است و با و این
رجح کنید یا بشید بر این ریصوات بر شما مومنان با شق و مهران است و ان فلولی
فقل صبی الله لا اله الا هو علیه توکل و هو رب العرش عظیم پس اکی عرض کن در ست
بود یکنه پسند من است وادی که سیف عدان جز او و بر او است و عدان و حال آنکه
او بر و کل عمر من بدر کن است
ثم الله و علی صم انهم خولای کرم بینم تلك الماء الكتاب الیکم ای انا شاکلی
شکل بر حکمت و مرغه الحان للناس عجبا ان اوصینا الوجل من ان اندر الناس
و بشر الذین استوا ان لهم حقم صدیق عند ربهم قل العاصف ان هن الساصین
ایحییث مرهمم که عجب میکنند اینک در مرستادم با بیو مردی از صلی ایشان
که بیم نمایند مردمان و مرده دهد انانیا که ایمان آورند بر بیکر مر ایشان است
و باقی چندی هفت بدو و کل ایشان گفتند کاران به رنیکه این مرد درانه جادو
کرست هویدا لکم انکم الله الذی خلق السموات و الارض فی سته ایام ثم استوی علی
العرش یدبوا الامر مان فیضع الاس بعد ان نه فکم الله ربکم فاعبدوه اظلال کردن
در رنیکه بر و کل شاکلی ایضا سیف که فرید اسما و داد زین و در شکی و روز و موسی که
بر و کل ایشان را سیکن کارهای با حکمت نیست هیچ شفاعت خدای مگر بعد از فرمان
او امنیت شاز وادی پروردگار ما پس بر شستی غلیم او را پس ایایند عیبرین
ایسر رجکم بمعا و عد الله حقا انهم یبدلوا الخلق تعبیه لیزنی الدین استوا و علی
العالمات بالقطر و انهم کفر و هم کرب من حیمه عذاب الیم با کائنات بکفر و

مئل شتابا ایشان به نیکو هارینه کزاده و سر و سوی ایشان وقت حلائی انان بر گذارند
اننان که اسیدند و در دراز جزای ماراف طغیان ایشان میفرزند و از انان الا ان النصف
دعانا لجنبه او فاعلنا و ناعلنا کفنا عنه هر که مرگان لم یعدنا الی حرمه فاعلنا
ننیم لمر فین ما کافوا یعلون و چون برسد باضان دردی و اندوهی مارا بخواند
اکم فتمه باسد و بایسته با ایستاده بی چون ذابل گردانیم سالان او غمت اورا کز در
کونیا خواند مارا ابو یهم کز ندی که رسید اورا همچون دایسته بهت از بوا و بخاور
کنده را از حد اخراج نمودند که میگردیدند و لفظا طعنوا القوم من قبلکم لما ظفروا بماء
و سلم بالبنین و کافوا البوم و کزین بخیر ما لقم الجبین ثم جعلنا لکم فی
ذل الارض من بعدکم لنظکر فی عقولهم و عقیق که هلاک کردیم ما لظکر زناهارا
بیلین ان ساجون ستم کردند و آمد با ایشان رسولان ما با هجرات روشن و بنورینه
که ایمان اورند همان بای شد و هم هر گروه گناه کاران بی ضرر و دهنندان سالما
بجای انسان در زمین بعد از انان نمانند که چگونه کار میکنند و انسانی
علیم ایستاد امتات قال الذی لا یوجوه لغادنا انت بطرائع من هذا او بدله
قل ما یکنون ان اقبله من تلقا فقیان اتبع الایامی الی انی اضاف عقیق
حق باین بیدیم عظیم و چون خوانند شود بید ایشان ایاتهای ما را که روشن است
گویند اما بیکه اسیدند و در دیدار ما بیاد و یقین غیر از این قرآن و فقیق و ما
نکون است انکرمیند بل کنم قرآن را از ستم خود متابعت نمی نمایم مگر انکه در حق
شود بوعین هر رسکس ستم از حد اکی نافرمان کنم هرود کار خود را و در روز
میزبانان فل لودار الله ما نگویم و لا ادر بیکه به نقد است یک عمر او بیکه
اظلا یقولون مگر اگر ضاسقی خدا نخواستی این قرآن را بر شما و انان لکن ابدی شما
بای بن عقیق که در انک عود در میان شما عقیق از پیش این بی یاد دریافت نمیکنید
عفا ظلم عن افق و الله کربا او کتب بایاتنا انه لا یعلم الی مونه من کیست

از آنکه باشد بر خدا و در دنیا باید روح بداند اینها و او را بر دیگران چنین است
 که در کتابها بنام دیگران و بعضی در سوره الله لا یفرحون و بعضی در سوره
 هود و شفاء و الله کل المتقین الله عیال یعلم فی السموات و الارض
 سجد و تعالی عما یشربون و می پرستند از هر خواجیه و اگر بزرگتر شوند و ساید
 ایشان از آن دفعی و بگویند که از آن ملک که این جهان شفاعت خواهان مایند و خدا
 بجز اینها بر سید ضار اباجم سعلق علم او شود و نه اسرار و نه در زمین
 پاک است او و بگذرد به از اینها نزد می آورند مکان الا اتم و احد فاختلف
 و لا یلک من یسب من ربک لقصی بینهم فیما ینه یختلفون و بنودند در میان
 مکر و مکار پس خلعت کردند و گویند از این بودی شی کوفته از بود کار و حق
 هر این صم کرد و شد میان ایشان ما بگذرد و خلاف میکنند و بعضی کدولا
 اخذ علیهم از دین و قتل اما العیب الله فاستطاعت معکم من انظر من یسبکون
 جز و در ستاده شده بر اینها از بود کار او پس بگویند که علم عیب و ضلالت
 بر چشم دارد بر دیگران با شارات استخوان و از انفس الناس و حق من بعد و از
 متهم از انهم مکی فی انکنا مثل الله اسرع مکی انی و سلنا بکتون ما عکرون
 و چون بچشایم مردم را ساسانی بعلت کنند که رسیده باشند با ایشان پس
 را با شایست است که در میان ایشانهای ما بگویند و شایان من است و قادر بر اینها
 به دیگر که سلا نکه مای تو بید بر اینها مکر بکنید و هو الذی یسبکون فی البقر
 و البحر حق ان اکتم فی القلک و حرمین هم یویح طینه و فی صوابها و انهم علی حق
 و جازم البحر من کل مکان و طنی انهم الحیط بهم دعوا الله یخلصهم من الیدین
 لی انجیهم من هذه النکون من الناس من قتل الخیم از ام یعقوب فی الارض
 الحق با انما الناس انما یفسدکم علی انفسکم سماع الحجة الدیانة البنا و جمع فیهم
 ما کتم یقولون و ان عواصبت کفره و من می دهد شما در خشکی و می تلویح

باین

باشند که کشتی و بودند ان کسبها ایشان سبب باد من خودی و شادمان شوند
 بان اید از اید سحت جهنمه و اید با ایشان جوش اب از هر جانب و بعضی خدا
 که اینها هلاک کرد و خواهند شد و خداوند خدا حال انکه خاله کرده باشند
 دین و گویند انی بخدادادی ما ان بن سحت و نذر شر اینها با شیم ان نکر کرد
 بن جعدن رهائی دهیم ایشان انکه انان طبت بزرگی بکنند در زمین
 بغیر حق ای در میان به دیگر و با ستم بر بقیه های است و بخواهد در دنیا
 دنیا بر بوی است بار کنش را بر جز دهیم شما با جمعی هستند که میکیل انما
 مثل السیبه الذی ناکه و ان لناه من السار فاختلط به نبات الارض فما یکل الناس
 حتی اذا اخذت الارض ذخرها و ان ذین و ان ذین و ان ذین و ان ذین و ان ذین
 امرنا لیل او نهانک فخلناها حصیلا کان لم یغن بالاس کدن بفضل الامات
 لقم یفکون به دیگر داستان و نیکان دنیا مثل آسیت که زوز بینم انما از ایمان
 پس اینجاست بدان نبات زمین از اینها نورند در میان و مواشی از نر و غیره تا
 ز ما بکنم کرد زمین بهجت و من خود را و از اسه خود و کان بر دهن صاحبان زمین
 که ایشان توانانند بران اید بان زمین فرمان مادر رب یارون پس کی را اینها
 چون زمین در دند کوفی که صر کن بودند در زمان سقیم همین اوست و اینها
 دلائل را بر می گرد می که اندیشه کنند و الله بدعوا الی دین السلام و بهدی
 بنا الی صراط سقیم للذین اصنوا الحسن و زیاده و لا یوقن و جهم حق
 و لا ختم اولئک اصحاب الخیم هم فیها خالدون و خدا بخواند بسود در اسلام
 و خدا به نمایند که خواهد بسوی راه راست سقیم را نافر که بگویند که در عبادت
 نیک و زیاده و نرسد بروی های ایشان هیچ عبادی و نه خوارای ایشان اهل
 باشند از انان در انجا مکر و از الدین کسبوا السیات بخرای و سید علیها
 و فی هضم ذلک و الم من الله من عام کائنات اعیین و جهم قطعاً فی الدن

الضلال فاني هرفون كذلك صفت كذبتك على الذين فسقوا انهم لا يؤمنون
بالبشران خداست كه برود كار نماست بر اوستي بر صفت بعد از راستي مگر
مگر هيچ ان كج بر كج بلند رسيدو بهيچين رست نرسيدني بود كار حق بر انا نيك نافرمان
كردند بر رستگار ايمان نميكردند قل هل من مركزا لكم من بينكم للخلق ثم يعبد
كل الله يبدؤ للخلق ثم يعبد فاني فوكون بكم ايا هست ان شر كار نما كيكه
بدو آورد خلقي پس بر كج داند او را بگو خدا بدو آورد خلق را پس بر كج داند او را
پس ان كج بر ميما نيسد قل هل من مركزا لكم من بينكم من يهدي الى الحق كل الله يبدؤ للخلق
آمن يهدي الى الحق الحق ان يبتغى الحق لا يهدي الا الله ان يهدي فاما لكم كيف تكفون
بكم ايا هست ان شر كار نما كيكه هدايت كند بوي حق بگو خدا هدايت ميكنند
مرحوق پس ايا كيكه هدايت كند بوي حق سزاوارتر است كه بوي كج
يا انكر هدايت نكند مگر انيكه هدايت كج شود پس ميت مرشاد مكنه
ميكنند و فان هذا القرآن ان يفتي في ذوق الله فكل نصديق الذي بين يديه
فانقص الكتاب الذي فيه من رب العالمين و بوي نميكند بيشتر ايمان
مظنه را بر رستگار مظنه بيمان ميت از حق صي بر ايد رستگار خدا دانست با چي
ميكنند و عياضه اي قران انيكه بر بافته شود ان غير خدا و لكن تصديق است
انچه من ان او بوده و تفصيل كتاب كرسيت نكره در او از من برود كان صها نيا
ان يقولون انني به قل فاني ايسر و نيل و ادعوا ان استطعتم و خدا الله
اني كنتم صافين با ميكرند كه بر بافته بودا بكي باريد سوره مانند ان و خواهند
هر كه را كه ميتواند از غير خدا اكي هستيد نما را سكون باي بل كج و انچه كج بوي اعلم
و لما ياتهم تاويله كذا لك الذين من قبلهم ما نذر كنهف كان عاقبه الظالمين
بلكه نكذبت كرسند انچه را كه احاطه ندا شند بعلم ان و بوي نيا صه ايان را و اويل
ان چه نكذبت كرسند انچه را كه ايان به دند بوي نيك مكنه بيا نيه پايان كار

و منهم من يؤمن به و منهم من لا يؤمن به و ذلك اعلم بالمفسد يتوان كذا يقول
في حقكم انتم يؤمنون بما اعمل و انا بوي عما تقولون و بعضو ايان كيت
ايمان آورد بان قران و باي ايان كيت كه ايمان نياورد بان و بعضو ايان
بحال خدا و انكه مكلف كند بوي بكي مرست كار من و مرشاد است مگر نما سزاوارتر
ان انچه من ميكنم و من بيازم ان انچه سا ميكنيد و منهم من تشيعون اليك افاف
صحيح الصم و لو كانوا لا يعقلون و منهم من ينظر اليك افاف تشيعي الحق
ولو كانوا لا يعقلون و بعضو ايان كيت كه استماع ميكنند بوي تو پس ايان
ميكنون ان كج از او هر چند بوده باشند كدر يافت نمكنند و بعضو ايان كيت
في مثل بوي تو پس ايان كج از او هر چند كج بوده باشند نميكنند
لا يظلم الناس سباه و لكن الناس انفسهم يظلمون به رستگار ستم نمكنند مردم
صبي دلكي مردم ستمهاي خود ستمكند و يوم يحاسبهم كان لم يلبسوا الا عفة في النيران
تبعادون فيهم فخير للذين كذبوا بليقاء الله و اما انو انهم من دور و ريك
بر انكج ايان كج را كه در نك كج اند مگر ساعتي از نهاد ميستاند بكي ريان
خودشان محقق كريان كج دانا نيك مكذبت كج ملاقات كرسند خدا و نبودند
بافتگان و اما اني نيك بعض الذي نعيم او تنو فينتك ناليما حريمهم الله عجل
عليما يفعلون و اما في غانم و ان بعض انچه را كه رعد و ايم ايان با و فاكه ايم
بوي ماست باز كند ايان پس خدا كج هست بر اچه كه ميكنند و لكل امة
دول فاجاد دول قضي بنيم بالقيطاهم لا يظلمون و مره كج و عوار و است
پس چون ايد رسوا ايان مكر كج ميشود بيان ايان بعد از ايان ستم كج
نشوند يقولون مفي هذا العهد ان كنتم صافين قل لا املك ليقضي صفي اول انقضا
الا ما شاء الله لكل لاصل انا جاد اجلم فلا يتاخر من ساعة ولا يتقدمون
و ميكرند و عفت اين و عدا اكي هستيد نما را سكران بكي اان بنيم من مرقن خود

زبانی و نه سودی را حکم انچه را که خواهد خدا مهر کرده و هی اقدیست چون
 مدت ایام پس بی غی اندازند ساعتی را و نه بشی کسند قل اذ انتم انی
 انکم علی انہ بیاناً اذ انہا ما یستعمل منہ الجرمون انتم اذ ما وقع انتم یم
 الکفر و قد کتمت منہ شیء یقولون بکفر یا دیدید اکی بعد ثمان عذاب او در شب با
 در روز چه می است اگر شتاب دادند بآن کناه کاران پس با چون واقع
 امان آورد بآن در این حال و تحقیق بودید شما بآن که شتاب میکردم قبل
 للین ظلی انذروا عذاب الخلد هل یخرجون الا انما کتمت تکلیفون من گفته اند من
 انا ان کتمت که در شب عذاب جاوید انا ایا سر داده معبودی که با عجز کرد
 کس میکرد و نسبتون حق هو قل انی و قدی انتم حق و انتم یخرجون و جبر
 میکردند و اگر ایا حق است آن بگو ای حق بر قدر کار من بر سر کار حق و نیستی
 منع کنده کان و لوان کمل یفین ظلمت فان الارض لا فندت به اسرف النفاة لئلا و
 العذاب و قطعی بکنیم بالحق و هم لا یقولون و اگر انکر بر دمی مهر منی را که سر کرده
 انچه در زمین است هر اینه ضربه دادند بآن و پنهان کردند پیش اینرا چون
 عذاب را و حکم کرده میان ایشاه عدالت و ایان سم و نه شوند الا انهم و
 السموات و الارض الا ان و عن الله حق و لکن اکثرهم لا یعلمون هو الذی یحیی و یمیت
 و الایة فی جحون آگاه باشد بر سر کمر خدا راست انچه در اسمها و زمین است آگاه
 بر سر کمر و عده خدا راست است و یکی بیشتر ایان در بابت نمیکند او است که زنده میکند
 و میمیراند و سوزی و بر کس میدهد یا انها الناس قضاة کم مو عظة فی ذک و کثافه
 یاف الصدور و هدی و رعد للورثین اکبر و مردم تحقیق که آمد شمارا بندی و عظة از
 جانب معبود کار شمارا حالیکم نفا دهنده است مرا غیر را که در پنهان است و در حالت که خدا
 کند و معیت است مرموسان را قل بفضل الله و برحمته فبذلک خلیقوا له و هو صی و محام
 یجوعون بکرم فضل خدا و بر حق او پس باین باب به شادمان شوند او بهی است انچه کردند

قل انما یم ما انزل الله لکم فی ذلک لیجعلکم منہ قرآنا و صلواتا قل الله ایدیکم
 ام علی الله یقرضون و فاضل الذی یقرضون علی الله الکثیر یوم القیمه ان الله لودع
 علی الناس و لکن اکثرهم لا یدکون بکفر یا دیدید بکفر و فرستاده خدا و عطا آن
 پس کرد و بنده بعضی از او را و بعضی را طلال بکری باضل دستوری داده مرموسان با بوض افترا
 و حال اگر میت کمال انا که بر بافتند برضاد و روح را در روز قیامت بر سر کمر خدا صحت
 است بر مردم و یکی بیشتر ایان سر کمر از روی نمیکند و فاکون فی شبای و عاتقون فیهم و
 و لا یقولون من عمل الا کما علیکم کثرت انی نقضون فیهم و ما یقریب عن ذلک من
 ذریه فی الارض و لاف است اولاً اصغر فی ذلک و لا الکی الا کتاب بینین و فیما منی
 نو در شان و فیما منی لآن از قرآن و نه میکنند هیچ علی را کمر انکه میباشم با بر شای
 کوهان چون بعل میا و در به او را و بر سر کمر است از بر و کاران از مقدور روزی در زمین
 و نه در سان و نه کوهان تر ازین و نه بزرگ تر از کمر کتاب بینین است یعنی اوج عقول
 الا ان اولما لله لایحوق علیهم و لاهم یحوق آگاه باشد بر سر کمر و نشان خدا را نیست کسی
 بر ایان و نه ایان اند و حکم شوند الذین امنوا و کمالوا یتقون کم البکری فی الحسوة
 و فی الاخر لا یتبدل حکمات الله ذلک هو العزیز العظیم انا بکرم کرد و بدو و بودند بر هر چه
 من انان امره در زندگان دنیا و در اخرت نیست تغییر سخنان خدا را نیست ان
 استکباری بزرگ فلا یجوز ان قولکم ان العزیز لله جمیعاً هو السميع العليم و انو و حکم
 نکند و کفایت ایان بر سر کمر عزیز و غالب بر خدا است و است شغوا و اما الا انی
 الله فی السموات و فی الارض و ما تتبع الذین یتخون فی دین الله من کمال الیقین
 الا انظروا انهم الا یتخونون آگاه باشد بر سر کمر خدا راست هر که در اسامع و هر که در زمین
 است و بر روی نمیکند تا انیکم بخوانند و ایمان خدا انبا از ان یوسف نمیکند مکر مظهر و نمیکند
 ایاه مکر و دود و کوبان هو الذی جعل کل البقل لیسکون فیهم و انهم ان سبغوا ان ذلک لکما
 لقیوم یجمعون او است انکر میدید که شب و انا انکر ساکن و انا م شود در آن و روزی در

سماز ابرو از اجنه بکنند و من میزارم از اجنه میکنند مرا و منهم من سجعون البکث
فتح الضم و طواقی لا یعقلون و منهم من یفعل المیک افانت یهدی العی و لو کافوا
لا یبصرن و بعضی از ایشان کبیر کور می اندازند بخواه ایان سنوایی کور اند و اگر
باشند که در بابت نکند و بعضی از ایشان کبیر نظر میکنند سوخته بر ایان
داده فانی نامی ایان و اگر هم باشند که می بینند ان الله لا یظلم الناس شیئا و لکن انما
انتم بظلمکم بیکر من است که من را و صبری و لیکن مردمان خود بوجوه
گمانند و بوجوه غیر هم گمان می یابند و الاساعه من نهاده و معاد فون بلیهم قدر
ادین کور بولقاء الله و عا کاف و صحتند و یاد کن روزی که برانکیز ایان از کربا
اگاه درنگ نکرند مگر ساعی از روز که می شناختند میان ایشان محقق که زبان
کا سله اند انانکه بدو غوغا شدند ملاقات خدا و نیستند راه پخته کار و اناب ویند
معین الذی یقدم اذ تنوینک فالینا من جمیع ثم الله یهدی عا ما یفعلون و ک
غایتی نور بعضی از اجنه و می یکنیم ایان باقی روح فرایتم و بر این سوی ماست
باز گشت ایشان بر ضلالت و است و ایام میکنند و کل اصبر رسول فاذا احاطهم
حقی بلیهم بالحق و هم لا یظلمون و یعقوبون حق هذا الوعد ان کنتم صادقی
قل لا اله الا انت فی ما لا تدفعنا الا ما آتاه الله لکل صیه اجل اناجله اجلهم فلا ینفون
ساعه و لا یستقدمون و برای هر گروهی رسولی است بر چون اند رسول ایشان
حکم کرده شود میان ایشان بعدل و ایان سم کرده شوند و میگویند که باشد
ان وعده ای هستند ندارد است گویا بکر نیستیم مالک مریض خود را که زند و نه
نقعی می انچه را خدا هدیه از برای هر گروهی مدتی است چون اید دست ایشان
بر تاجیه کرده شود لحظه و نه لحظه مقدم دارند قل اذین ان انکم عا
بیانا او نهانان استجمل من العیون اثم انما واقع انتم به الان و قد کنتم یستعملون
ثم قبل للذین ظلموا عذاب الخلد هل یخرجون من الان یا کنتم تکسبون و

حق

حق هو قل ای و دبی لکم خلق و ما انتم عیون بکر چه گونه می بیند مرا ای ایان
عذاب عذاب باد و چه عذاب استاب میکنند از او گمانان من ایان و ایان
عذاب امان آورند باو کون بیند اجنه تحقیق بپند که با ان سناب بکر بدی بستم
نور المانی که رسم کرده چید عذاب جادوان و هم با داشت نیست مگر با چه نور دیده
اند و فبید و خبر گیرند خدا از قرآن که راست است بکر بلی حق و بر دکان من بر بیکم
او حق است و صواب و نیستند من قوت شوند گمان از عذاب و روان لکل نفس ظلمت
فی الارض لانتم به و استر الله الما و او العذاب و حق بلیهم بالظلم و هم لا
یظلمون انکم لا یعلمون و هر چه و عیب البر نزجوع و اگر بود برای هر نفس که ظالم
است انچه در زمین است هر آینه باز خزید خود را مان و پناه کشتد بشارتی
چون ببیند عذاب را و گذارده شود کار هیان ایان بعدالت و ایان سم کرده
بدانکه بر بیکم مضر است انچه در استانه است و ایان در زمین است بر بیکم عذاب حق
و لیکن بلیتر ایان عید اند از زندگانی می راند و بوی اور است بکشت یا ایان
جاذب موعظه بیکم و سقا مان العبد و هدیه و رحمة الحق من یفعل
الله و بر صحت نبی که فیله صوا هو صبی فما یجمعون ای مردمان تحقیق اند شما را
هو عظمی الحق قرآن از بود کار شما و سبب سقا و هر چه و ای که در سینه شما است
و راه راستی و عبادتی موعودان بکر ببطای فل و عبادت او پس بلیتر
باید که شادمان شوند ان چه بگوش از اجنه جمع کنند قل ایان ما انزل الله کم
من ذوق جمع علم من حاشا و صلا مثل آینه ان حالکم ام عا الله تفقه و ما
قل الذین یقرعون الله الکذب یوم القیمه ان الله لذو فضل علی الناس و لکن اکثرهم
لا ینکرون بکر ای اهل مکه با خبر دهید من انچه را مرسانه خدا بر شما از و وزی
قرآن را دید من بعضی حرام و بعضی حلال بکر ایان از جان داد شما را
بر خدا افرابندید و عیب گمان لکما یکر افراسیکنند بر خدا و در غایت

در بزرگوار صاحب فضل است بر مردمان و لکن بیشتر ایشان نگرانی میکنند و با نگویند
 در شان و با نگویند من قرآن را نگویند و عمل آنرا نگویند ^{تقیبند} ^{تقیبند}
 من و ما یعزب عنی ذلک سفال خیره فی الدنیا و الا ان الله ولا اصغر من ذلک
 والا کبر الا فی کتاب مبین الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم یخرجون و یبایعون
 فی امری و خوافی از ان هم قافی و نمیکند هیچ کاری مگر آنکه همت با و بنا
 گواهان و چون شروع میکنند در قرآن و غایب نباشد ان پروردگار بق
 عباد ملوکه خود در زمین و نه در آسمان و نه خور و نه از این و نه بزرگتر از این
 کیاب روشن بزرگتر و ستار خوار هیچ عرس نیست به ایشان و نه از ایشان اندوه
 شوند الدین استواء کانوا یتقون لهم البشری فی الخلق الدنیا و فی الاخره لا یقبل
 الحکامات الله ذلک هو القدر العظیم انک انکم ایمان آوردند و بعدند که بر هیچ کار
 کردند و ایمان آوردن کار در درندگان این جهان و آن جهان هیچ تغییری نیست بعد از
 خدا این از نیروی بزرگ است و لا یخزنک قول ان العزة لله جمیع البیع
 العظیم و باید اندوختن نگراند نور کفنا و ایشان بر سر یک صده و خور و غلبه مرادوا
 همی او ستوار است و انا انما لله من فی السموات و من فی الارض و ما یتبع الذین یحبون
 ما یقولون الله شرکاران یتبعون الا الظن و انهم الا یخبرون هر یک هر یک در هر یک
 در آسمانها است و هر که در زمین است و هر که می نمایند انک انک بر سر ستار
 خلق ایشان و ستارعت می نمایند مگر ایشان و نیستند ایشان مگر در روح کویان هو الدنیا
 جعلکم الذلیل لتکف فیهم النجا عقر ابا فی ذلک الایات لقوم یسعون او ان
 است که خلق کرده برای ساربت تا ما کن شود در آن و روز را تا انکه بنده بنده
 بر سر یک در انچه کفیم هر اید و لا بل است برای کوه که بنشینند قالمی الخلق و الله
 سبحانه هو العقی له مان السموات و ما فی الارض ان عندکم من سلطان هذا القول
 ع الله لا یستلوی من ان الذین یتقون ع الله الذین لا یفعلون کفتر کفرتم خدا

فرمان

فرزند بان او و بی میان است مراد است انچه در آسمانها است و انچه در زمین است نیست
 نزد ما جمیع تحقیق با من سخن باطل اما بگویند خدا انچه را عین بند بر سر یک اما بگویند بنده
 بود و دروغ است و رستگار عینوند شایع فی الدنیا انما ینام جمع ثم یندفع العذاب
 السدید عما کانوا یفکرون تمتع شهید عتاق در دنیا بی بوی ماست در صومع عتاق
 چنانچه اینها عذاب سخت است و انچه بودند که کار شدند و انکه عظیم بنایوح از فضل
 لقوم باقوم ان کار کعبه علیکم مقامی و تذکری بایات الله ضعی الله تو کفتم
 فاجعوا امرکم و شرکاءکم لا یکن امرکم علیکم عتق اقصوا الذی لا یفعلون فان یؤتیهم
 فاسالکم ان اجیر ان اجری الاعلی الله و امرت ان الکون من السکن انهم صرحوا
 بر ایشان خبر از خود چون گفت من قوم خود را ای قوم من انک مشاوار است بر شما وجود
 من و وعظ کردن من بایاتهای ضوای بر شما است اعتقاد من بر من کید بر کار
 خود و انباران خود پس بباد که کار شما بر شما موجب غنی شود و شما را پس ادا کند
 ان کار را با من و مهلت دهد مرا پس انکی اعراف کردید را پس خواستم از بلخ
 رسالت مریدی مبت مزنی مکی بخدا و زمان داده شده ام من انک بوده باشم
 از جمله کردن نهادگان فکرتوبه بجهان و من معنی الفلک جعلنا خلافت
 و اعزنا الذین کذبوا بایاتنا فانظر کیف کانا عاقبه المذنبین پس تکذیب
 قدم من و نور و انچه دادیم ما او را و هر که با او بود در سفینه و قرار دادیم
 ساکنان زمین و عرق کردیم انان که تکذیب کردند بایاتهای ما پس بگره بود
 عاقبه بیم کردند کان ثم نفسان تبعه رسلا ای قوم من فجاوهم بالبیانات
 فانما ان البیوت مواجا کذبوا به من قبل کذا نطق مع غلوب المعتدین پس فرستادیم
 بعد از نزع رسولان چند بوی کرده ایشان پس آمدند بایشان با سحر و روش
 پس بنویسند که ایمان آورند با انچه تکذیب کرده بودند بان پس از ایشان چندان
 مقرریم خود را و انچه کاندگان تم نفسان تبعهم سر و سر و هر دو انی فرعون

پس گفت بعد است و کار ما بعد کار ما کردن ما فتنه برلی کرده سحران و
 بر تحقیق انالیم الهی و برهان ما بر حجت خود از گروه کافران و آوصیا الی
 و انهم ان نبوا بقومیکما یحیرونی تا و اجعلوا ابیویکم قبلة و انهم القلوب قد
 المصطفی و هو کریم بعد موس و برادران انکه همیا کنند برلی گروه خود در شهر
 خانه او قرار دهد خانه او خود قبله و برادران بنگارند و مزه ده که در خانه
 و قال موس ذینا انک انیت فرعون و طارقه نیت و اموالا فرعون الخبوة الدیانتا
 یصلوا علی سبکات اعلی علی امواتهم و اشد دعی علی کلبهم فلا یؤمنوا حتی یروا
 القرب الالیم و گفت موس بر سر کار ما به بر سر کار خود و گروه او را
 و ما نهادن در زندگان دنیا بود کار ما که کنس مردم از راه تو بود کار ما ضایع
 کردان ما الهای ایشان در سخت کی بعد الهای ایشان پس ایمان بیاورند تا انکه بنشینند
 قال قد احببت دعوتکم فاستجبوا و لا تتبعوا سبیل الذین لا ینفون فرمودند
 محقق جوابت کریم دعوت شان پس اسوار باشند و بر روی نهند راه انانیا
 دانند و عبادنا یفعلون علی البحر فاتبهم فرعون و جنوده یجئوا و عدو
 انما اذکره القری قال استک انه لا اله الا الله استک به بنوا اسیر اهل انا
 من الشکین الان قد عصیت قبل و کنت من المفسرین قال یوم یجئک
 لیکن من خلقت ابنة و انی کثیر من النای عن ایاینا الغافلون و در کار اندیم
 پس ان یعقوب را از در ما پس بر روی کردند ایشان فرعون و لشکرهای او از روی
 سم و دشمنی تا چون را گرفت او را غرق گفت ایمان آورم که نیست خدای مگر
 انکه ایمان آوردند با و فرزندان یعقوب و من ان کردن بنفند کاشم گفت خبر بل الحال
 و تحقیق که ما فرمای کریم پیش ان بن و بودی من انما دکنه کان پس آمروند
 نودا بید تا نبوده باشی بدای انکه پس از تو است علامه و دلیل و بر سر
 از مردم ان دلائل ما هر انچه بنی اند و لکن بقا تا بنی این اهل نبو صند و

من الطیبات فاخلفوا حتی جئکم الیکم انما یفعل بعضکم بعضا فاما انما
 یفعلون و تحقیق که در آفریدیم بی سلسله در آفرین راست و صفت داریم ادا
 انما یفعلون خلاف نموند تا انکه او ایشان داشت بر سر کار خود که کد میان ایشان
 در روز قیامت کلام که بودند ای اختلاف میکردند فانی گفت ذیل جانا انما انک
 انما یفعلون انما یفعلون من قبلک لقد طاعتک الحق من ذینک فلا تکن من المفسرین
 پس ای باشی در شکی از انچه من تایم بسوی تو پس سواد کن انانیا که بخود انک کلام
 ان بنی تو هر انچه تحقیق که اوردند حقان بود و کار تو پس مباح الیه از شک کردن
 و لا تکن من المفسرین که کلام ایات الله متکون و الخا یفعل ان الذین حقت علیهم کل ذینک
 لا یؤمنون و لو جاءهم کل ایه حتی یوشوا العذاب الالیم و بسن ان انانیا که کتب
 کردند و لا مصلحتی پس باشی از زبان کلان به بر سر کار انانیا که راست شد بایان
 بود کار تو نمیکردند و هر چند اما ایشان را علامه فانی که بنده عذاب در دالت انانیا
 کانت قریب استحقاقها اما انما الاثم یوشی لنا استوا کشفنا عنهم عذاب الخزی
 ذالحمق الذین اوتوا انهم الی صیبر پس بنودند اهل مله که ایمان آورند پس رفع شد
 ایشان ایمان ایشان مگر گروه نون چون ایمان آوردند نایل کریم از عذاب عذاب
 رسول در زندگان دنیا و هر چه مندر کرد انندیم ایشان را ناهنگامی و کوشا و
 لا یفعلون الا باذن الله و جعل الریح علی الذین لا ینفون و اگر عذاب بود و کار تو
 هر انچه ایمان آوردی هر که در رغبی بود هم ایشان جمعی پس ایان تو که است دارم مردم
 مگر انکه باشند که در زندگان و بنیاست مرستی که ایمان آورده مگر بر سر کار خدا و فرزند
 پدید بیا مانیک لا یفعلون قل انظر ما کان الذین یعدون الا فی ما فعلن الا یات
 و الذین انهم لا یؤمنون یکی بنکر به انچه آن در اسما و زمین است و دفع شود و علامه
 از گروه که نمیکردند قل یفعلون الا فی ما کان الذین یعدون الا فی ما فعلن انما

فما اختلفوا حتى جاءهم العلم ان ربه ليفيض بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون ^{محقق}
 كرمي خادهم بربان يعقوب را جلاد می بیند به در روزی وایم ایشان را از جبهه پانزده
 بر خلاف یکدیگر نشاند اما اینها را می بیند سرکه بود و کلاهی که بر می داشتند ایشان روزی
 جدا بهم بودند در آن صفا کنند مای که شش فصل تا آنکه الیاف سال الدین
 بفرص الکتاب من قبلک لهذا ان الحق من قبلک لا یخون من الحقین ولا یخون من العی
 کون اهل الله منکون من العاصرین من اگر با حق در شد و محموله از اهل من تلوم با بوی
 بر سر انسان را و میخوانند و بیدار و اهل را میخوانند و تحقیق که آمدن اول اهل را صفا از سر
 لغوی البه مناش از شد آرند کلاهی و مناش از آنکه بگرد و از شد لایل صفا
 من باشی از زبان کاران ان الدین حقت علیهم کل ذلک لا یستون و لرحله تم کل ایه
 حتی یرو العذاب الیم بدینکه انکه ثبت شد بر ایشان حکم را و دست پر و کارهای ایشان
 و اگر به اید با بانه هر بصره یا اگر به سینه عذاب در دینا که لا کلا کانت حربه است
 ایها الاقوام یوش لما استوا کشفنا عنهم عذاب الخونی فی البیوت الدنیا و سقنا الی
 من بر این روز اهل شهر که ایمان آورند من بود دهد ایشان ایمان ایشان وقت نزول
 بلا مکی قوم بدین چون ایمان آورند و اهل کرم از ایشان عذاب بملفوظی از رند و دنیا
 و بر خود را می دادیم ایشان تا هنگام انقضاء احوال و لولا ذلک لان من فی الارض ^{کل جمعا}
 انقلب نکره اناس صبی یکنون امویین و اما ان نقص ل یؤمن الابدان الله و یجعل
 الی وجهه الذین لا یعقلون و اگر ضایعی بر دکار تو هر اینه ایمان آوردی هر که در روز
 رزق اند هم ایشان بر ایا تو التزام می نماند و مانند نا انکر بوده باشند مؤمنان
 و قال انکر من هی فشی یا که ایمان آوردی و بفرمان خدا و لازم کردیم رجوع با و انکه
 که در بابت عیست کل فل انظر ما ذاق السموات و الارض و ما تغنی الایات و انشد
 هم انهم لا یؤمنون بکون بکر ربه هر چه در زبان ها و در زمین است و حال انکه نماند نه
 دلائل و بیم کرده و انکه ایمان نخواهند آورد فصل سطره و الامن الیم الدین غلوا

من قبل کل فانظر ان معکم من المنظرین من هم جمیع سیدار بدی که مانند و قایع
 انکه که شدند و منشا یکی جمیع و اید به دیگر من را از جمیع و مانند و من می بیند
 و ایضا انوا که در صفا علی بن اخی المؤمنین من خلص صبی بهم با رسولان خود را که
 ایمان آورند هم من واجب است بر ما که بخانه و هم بر منان اول اهل اناس انکم
 فی سکن من عی فی فلا عبد الدین بنید و من دون الله و کن عبد الله الذی یؤمکم
 و امرت انکون من المومنین و ان اثم و جهک للمومنین حنیفا و لا تكون من المشرکین و لا تدع
 من دون الله ما لا یفعلک و لا یفرک فان فعلت فاک انما من الظالمین بکون من میان
 اگر حسد را در دین از دین من من می برسم انهاد که می برسد شما بر ز صفا و لیکن
 ی برسم معبود بنزد که قبض روح فرما بدینان و فرمان داده شده انکه باشد از اهل
 ایمان و نه موده اند و سعه کرم ان روی خود را برای دین در دست حق و در موده اند که
 التبر از جمله منان و محو انرا از صفا می رسا که منفع علی عوان را بدین و من فری بنویس که
 کنی جیس طاری من بر سر که ندر این هنگام ارستکاران باشی و ان عینک الله یقر
 فلا کاشف له الا هو و ان یردک بجز ملاقات لفضل یصب به هویشا من عباد
 و هو العفو و اوجیم و اگر رسا ند صفا و نا کنیزند من هم دافع بنیت او را و او اگر
 فواحد بنویس که جمیع باز کرد و نذر بنیت عطا او را بر سر سندان هر که با خود
 از سندان خود او را بر رند و سهر با نل یا اهل الناس صفا که الحق من دیک من اهدی
 ما غایبندی انفس من مثل ما غایب قل علیها و ما انا علیکم بدیکل بکواس منان عقیقه
 که امرشان دین و دست از بر دکار را پس هر که راه راست یافت بر دیگر که راه راست
 باشت بر این من خود و هر که که راه اند بر دیگر که راه راست یافت بر دیگر که راه راست
 بر منان صفا اعمال و انبع ما بوی الین و احب منی بحکم الله و هو بر الحلق و بر روی
 انهم را و می فرستاد شود بوی حق و میسکن تا حکم کند و حال انکه او را حکم کند و حال
 بسم الله الرحمن الرحیم انکم صریح بمانه

کتاب احکمت ایاتهم مقلد من لدن حکیم خیر الا تعبدوا الا الله انتم اولکم
 مغفیر و یمحی ان اسعف من دیکم ثم یؤی الیه جمیع شأنا ال ابل سیم دیو کلاکی
 فضل فضل من توالی فانی اخاف علیکم عذاب یوم کبر الاله مرجعکم و هو علی
 کتبت که حکم که دیند شایسته ایات او پس جدا کرده شدن از نزد خداوند حکیم
 الله انیک برنش میکنند و کفر کنند با بهر تنگی که مرسان از او پس کشته و منعه دهند
 و انیک که امرش فریاد بود کار خود را پس باز کرد بدیوی طاعت او تا برین
 داری دهد ثواب بر خود داری بیکر نا استهای وقت معلوم و بدیده و جلد
 صالحی را جزا عطا و اگر امران کنند پس بر بکر من میسم بر شایع اب روزی که
 و سوی خداست بازگشت را و او بر همه عطا است الا انهم یستون صدق
 من الاصل یستون بنایم بعلم ما جردن و ما یعلمون انهم علم بذات الصدور
 نگاه شود بر بکر من میم که من سبیل خود را نهاده اند از خدا اما وقتی که
 در سر میکنند جاهای خود را میدهند اینها سیدانند و اجازت کار میکنند
 او را ناست با چهره سبهاست و می طایفه از الارض ال عمل الله و حقها و بعلم مستحق
 کل فی کتاب پس و سبب هم چند در روی زمین که انکه بر خدا روزی ان و سیدان
 جای ارامگاه او را درین و جای است از او هم در لوح محفوظ ظاهر است و هو الی
 التورات و الارض فسمه ایام و کان عرشه عالمه انزلوکم الیک احسن عملا و لکن
 انکم لم یعلمون من بعد الموت کبقولن الذین کفر ان هذا الاخر جبین و او از صفت
 که لغز با سبها و درین و در دست نشانی و زو بود عرش او بر آب ناصورت از سب
 قطعت ملک که کتی ایک از شما فکر نزدیک از حجه که دارد و این که کوفی تو بر سب که
 انکرا بنده شد بعد از موت هر اید که یکدکس که کاف و شایسته این گفتار که
 سخن هدید و هر اید که باز پس داریم از اینان عفا بر ما مدت معلوم هر اید که بنده
 ی اید انی افوق و منزل و باروز الامیم یابیم پس عفو عمن و عفا هم عفا هم عفا هم عفا هم

سینفون

سینفون و لکن انتم الانسان شایسته من عندها ستم انتم لیوس کف و لکن
 الاقناه فادع بعد فرار ستم لیقولن ذهب لیساء عفا انهم لغز فغفور الاله
 صبره و اعلموا الصالحات اولتکم هم عطفه و اجر کسین ملک و الله با شایسته
 اید بایشان نیت عذاب باز داشته شده از ایات و فرموده بایشان و با این
 بدید که بان اسخر ای نمودند و هر اید که چنانیم ادی را از فضل خود بخایشی
 پس زایل گردانیم اخلا از او بر سبکم او نالید باشد از فضل آن و کوی چنانیم او را
 یو ای که نرسد رسیده و هر اید که رفت پیشها از من بهر سبکم او هر اید که شایسته
 یکی انکرا که صبر نمودند و کردند کارهای بیکر ایشانند که مرادشان است امرش و
 بیکر نقتل تارک بعضی ما یوحی الیک و طایفه که به صمدت ان یقبلوا الولا انزل علیه
 کفی او صبره ملک انما انت یغفر الله عاکل کل شیء و کل ام یقولن اخفی له قل
 فاقول بعض سور شلم مغفیرات و لوعوا من استغفم من دون الله ان کس صلیح
 فایم بنجته انکم فاعلموا انما انزل بعلم الله و ان لا اله الا هو فقل انتم سلوی بنیاید
 تو عک کنند بایشی بعضی آن که مرسانده می شود بوی تو و شد شود بان سبب
 از انیک که گویند منافقان مرا مرسانده نمی شود بر او کفی یا بناید با و فرشته بر صید
 بنم نمائند و خدا بر همه چیز کاهیل است با کفیفه از من خود باخته شایسته بیکر
 ده سوره مانند ان حد حالتیک از پیش خود باخته باشند و عوا یبدا انرا که توانست
 از ضوا که حسیند شایسته کویان پس ای اجابت نقتل مرسان پس بداند بر بیکر
 فرستاده شد است بدانش خدا و این که هم فعلی نیست ملک او پس ایا حسیند شایسته
 اسلام من کما یبرید لصیوة الدینا و ذینها خوف الهم اهلهم فیها و هم فیها
 لا یخفون و انک الذین لیو لهم فالاخرة الا انک و حبیط ما صنعوا فیها و باطل
 ما کان یعلون هر که خدایند کایان این جهان و ارامش از تمام ارا که بنم بایشان
 کرده ای دنیا و انرا و اینان دران جهان فاضل نشوند ایشان انکرا

داستان این دو گروه مانند داستان کور و کور و بینا و بینا است انا لکما ننشد
مانند بودن پس ایابند بیکدیگر بد و قلقد ان کلنا نوحا اکی قویه اکی لکم تدیر میل
ان لا تعبدوا الا الله انا اضاف علیکم هذا بیتیوم الیم وحققت که من تمام روز را
بوجودم و او بر سبک من شمارا یم بیم کننده هویدا انیک نبی سید ملک خدا را بر سبک
من میترسم پس از عذاب روز مرده فاک فقال الملأ الذین کفر ان قولهم فانیک
الاکبر ان کلنا و ما نیک اتبعک الا الذین هم اکر ان لنا باقی الای و ما نیک
لکم علینا من فضل بل لظلم کان بین پس کفشل کوه ایضا سبک کارزدندان
خود او که بی بینیم نورامکی ادی مانند خود مان و غنی بینیم که بود و کفشل
مکی افانیک ایشان هست ترین مایند از ابتدای رای و غنی بینیم مرشدا بودیم
و فضل زیادت بل لکم کان داریم شمارا دروغ گویان قال فاقوم ان ایتکم ان کنت
علی بیتی فی ذی و انا فی دقه فی عنده فحیت علیکم انکر مگوها و انتم لها
کارهون گفت او گروه من ایادید شما کی باشم من بر مجمع از پروردگار خود
که امد مرا و کسی از نزد او پس پوشیده باشد بر شما یا انوقت الزام کنیم
انرا و شما مر آنرا کوهت دارید کان بایند و یا فیم لا استکم علیه فالا ان
ایم کما لا محاله و ما انا بطاری الذین استوا انهم ملاقاتهم و لکن لکم نوحا
تجملون و الیوم من سواد عینکم شما بود او مالی دانست جز من مگر بر خدا و نیست
من دانسته انانیک کردیدند بر سبک ایشان ملاقات کردند پس و کارها و لکن
بی بینیم شمارا کوره نادان و یا فیم من نبصر فی الله ان طردکم اقل العزیز
و بیکوه من که یاری میکند مرا ان خدا کی بران شمارا پس ایابند بیکدیگر بد و لا اکر
لکم صدق حوائی الله و لا اعلم العیب و لا اقول فی ملک و لا اقول الذین فتن
اعتبتم لکن یوتیهم الله ضیق الله اعلم بما فی انفسهم انی اذ ائی الظالمین و علیهم
شمارا که نزد منست کجهای خدا و عیدانم عیب را و لیکورم بر سبک من نشد ام و لیکورم

مر انا و اگر بخوار پس بسند دیدهایان و هر کین نهادهایان فاضل خود داخل
ذات است با بجزد سینههای ایشان است بر سبک در این هنگام هر آینه از شمارا پس
قالوا یا فوج قد جادلنا فاکتوت جد لنا فاشنا ما نعیننا ان کنت فی العاد
کفشل ایضه و حققت که عاده کردی ما پس زیاد کردی جدان را پس بیاوران
با بجز دعه داده ما را او هستی انرا دستگیران قال ایانا انیک بیه الله ان شاء
و ما انتم تخفون و لا یقنعکم بقی ان ارجت ان انقص لکم ان کان الله یزید
ان یغویکم هو ذکم و الیه ترجعون ام یقولون اقلنا قل انی اقربت به فلی
ایضه عانا بقی و یا فوج مؤمن و گفت ایضه نیست جز اینک میاورد شما انضا که
بخواهد و نیستید شما منع کننده کان و بودند شما ان لغت من اکی فواهر لغت
کنم شمارا اکی بالعد که بخدا اعدا کنند شمارا اوست پروردگار شما بودی او را
میکنید با بیکدیگر سبک که با بصر انرا بکر اکی بر فاضل ام ادرا پس بعضی است گناه من
انکر من بفارم از انچه گناه میکنند و اوی الی نوحه انی لکون قولی الام من قد ان
فلا تکتس عیاطا و اقله کوفه و اصنع الفلک باعدنا و ذینا و لا عیاط فی الذین
ظلموا انهم مغرورون و یضع الفلک و کلما امر علیه من الذین قوه یخرفوا منه قال
ان یخفوا و اما ما انما انخر منکم کا شخر من شوق تعلون من یا بیه عذاب یخرب
و یحل علی عذاب معین و وی من سنا دیم بسوی فوج ایگر هر کین ایمان میاورند لکون
مگر کسیکه تحقیق ایمان آورده باشد پس انده محقق با بجز و بودند میگرد و باز
کشی را بچشم دانست ما و وی فاضل اطاب مسان مرادر میان افانیک ستم کرده
بدر سبک ایشان اندر غرق شده کان و عیاضه فوج کشی یاد گرفت که کد شدی بر او
کوهی از طاقه او رستهار کردی او را گفت فوج اکی استهار سیکین ما پس بر سبک ما
استهار میکنیم شمارا اما اگر استهار میکنید پس روز باشد که بایند کسی که بیاید او را
عذاب فواذلیل کند او را و فرزند او را و عذاب با بر صاحبی ان الامر ما فاد

[illegible]

ایمان مثل نابینا و کر و مثل بلینا و شد است اباهیم بن یکسای باسند در مثالین
 اباهیم پند تمکیر و بولقد اردنا نوحا الخ قوله انکم ملیو سین از لا یبقی
 الا الله اد اخذ علیکم عذاب یوم الیم و تحقیق که در شانیم مانع از بسوی قوم او گفت
 بدریکه من مرشدیم تا بنیدام هویدا اینک مرشد نهند مکر ضار ایبریکه یوش
 بوسنا عذاب روز بزرگ را فقال الملا الذین کفروا من قوم ما نزل الابرار انزلنا
 و ما نزل اسفل الال الذین هم را دخلنا جادی الی و ما نزل کم عبا ی نضل بل
 کاد بین یس کفشد اتراف انما کافر بعدند از قوم او ای بدینم ما نور ما کی او می
 ما و می بدینم نور و میروان نو ما که انا بنیکه ایان زیرستان ما اند در استیاد کار و می
 بینم مرشد ابوراهیم زیاده بلکار می بریم شاد روع کوبان فال با قوم را نیم
 ان کشت علی بدین بن یق و انا فی رحمة عند نعمت علیکم انتم مکو هلا افسر
 لها کاد هون گفت نوح ای قوم من ضرر دهیم را که بن هشتم بر عقی ایبریکه
 و داره را عیانی از نند خود بن یوشیده با ندر بر شا ابا الزام کنم شارا
 ان هدا به و شاره و شاره کار هید و با قوم لا اسلمک علیه اجمالا ان اجر جهه الا
 الله و ما انا با خدا الذین امنوا انهم لا یفلحون و کفی ایدکم قولا یفعلون گفت نوح
 ای قوم من سوال نمیکنم بر شا مالی نیست مزد من مکی بوز او بدین من برانند الهی
 ساینکه ایمان آوردند بدر رسک ایان رسد کا نند بنواب برورد کار خوشان و کوفت بدین
 شام کرد و می عید ایند خود از باطل و با قوم من یضری و بعد ان هر چند املا میگویند
 ولا اقول لکم عندی ضلای الله ولا اعلم الغیب ولا اقول لکی ملک ولا اقول للذین
 قتلوا عینکم لکی دویسم ضی الله اعلم جانی اقصم اف انا لکی الطالین و می
 کوم شام اتد سند خزان حد و لا غنی دانه علم فغانی را و نه کیم من و فرشته ام
 و نه کوم من مرا انا فی که حضری شمر و عیهای شاهر کن نهد ایان خدا
 نیک خدا ما است باجم در بقعهای ایان است بدر رسک من انگاه هر ایند از سخنان
 الکریم و می

قالوا يا نوح قد جاد علينا فاكذب جد لنا فانما جادنا بعد فان كنت من الهالكين
 فكنتم يوم ادى نوح بصديق كنه جادكم كروي ما بين ديار كروي عبدان ان نوحا
 بوباد جادتم بعد میده ما ان کی هنی نوزان است کویان قال انما یا بنیکم به الله ان
 ساد ومانتم عجبین ولا تنفعکم نصیحتی ان اردت ان افضحکم ان کان الله یدعی
 بنوکم هود بنکم الیه ورجعون گفت نوح پر ایتم او و درینا انضا اگر خدایا
 نوت نونگان از عذاب و سود نهد شما بخت من اگر خواه که بخت کنم شما ان کی
 خواه صد انیکم گواه دارم شما او است بود کار ما و بجوی او است باز گفت ام
 بقولون انتم یقولون انتم یقولون انتم یقولون انتم یقولون انتم یقولون انتم یقولون
 خود باختن و ان دا بگو ان از خود باختن ام او را این بر سنت و بالین و می ترا
 از این می کنید شما از نگاه و اوی الی نوح انتم یقولون انتم یقولون انتم یقولون
 فلا تنفعکم باکا نوا فاعلمون و نوح مر ساد شد بجوی نوح بر سر کوه کن ایان نیاد
 از کوه نوحی انکر عقیق ایمان او در پس اندو کلین بناش سبب انم می کنند اصع
 الفلک با عینا و در حینا و لا عا طینی فی الذین ظلموا انهم معرفون و نفع
 و کل امر علیه ملایم قومه سحر و منة قال ان سحر و انما فانا نخر منکم کما
 سحر و نوح نفعون بن فاسیه عذاب یخر به و مجل علیه عذاب مقید بود
 کرم بجوی که ساز کنی با حال انکر محفوظ باشی به عین طاعت و الهام ما و سحر
 با نوح باب انانیکم سم کردند بر رینکم ایان غرضه خرا خند بود و مباضع نوح کنی با
 ده گاه که شتی بر و اثران از قوم او سحریم کردند او را گفت نوح اگر سحر می کنید
 ما را بجز بر رینکم ما سحریم خواهیم کرد سحریم انکه شما سحریم سیکند ما این نود با سحر
 به ایند انرا که اید او را عذاب کرد رسوا کند او را و فرود اید بر او عذاب دام قائم
 می از اجاره امرنا و ناد انوس قلنا اصل ینها فی کل ذریعین اثین و اهلل الا
 فی سبوق عبد الله و بن اسن و ما اسن مع الا قلیل و قال ار کبوا بسم الله و جادوا

و من بهما ان ذوق الحضور رصیم تا بون اندر فرمان با بعلات بر چه شید نوح گفت ایان
 در ان کنی انهر و حشف حیوان دو عدد نوح ماده و بدلس اهل خود را کل انکر کنتم
 بود او کفر عذاب و کبیکه ایمان آورده و ایمان نیارده و اید مکرانک و گفت نوح قوم
 خدا سوار شوید در کشتی بنام خدا و ندیکه را ندان و بر جای داند ان را بر یک
 به در دمارین هر اینه از نود و مهر ان است و هر یخری بهم فی کل موج کلیمال فی حاک
 نوح ابنه و کان فی معزل باقی ار کب معنا و لا تکی مع الظالمین قال سلی
 المجل بعضی من الله قال لا عاصم الیعم من امر الله الامن رص و حال بینما
 المرحه نکان من العرقین و ان سفینه میرفت حال انکر بود با نوح مع مانند
 و اوان داد نوح بر خود را و حال انکر بود بر بلند ای بر ک من بنشین با ما
 و باس با طافان کشتی سراج زور بود که جای کیرم بجوی کوه که نگاه دار
 ان اب گفت نوح هم نگاه دارند بنیت امرو از کارضا می انو اگر دست
 کرمه باشد و جلی انکند میان به رو پس موج دریا بن بد از غرق شد کاف
 و قبل یالارض ابلع ماوت و یاسما اقلع و غضب الله و قضی الامر و استوف
 علی الجودی و قبل بعد الیقوم الظالمین و گفته اند ای نوح نوح خود را بر خود
 و ای اسما ان است از بادید و کم کرد و دراب و کز ارهه شما سحر کل کفار
 و بنای مؤمنان و فرار گرفت کنی بر کوه جودی و گفته اند در بی بادیر ستاران
 و نوح نوح و جبه فقال دبت ان ابی من اهلا و ان وعدك الحق و انت احکم قاض
 و جواد نوح پیر کار خود را بر کشت ای پیر کاس بر رینکم برین از اهل نیت
 و بر رینکه و عد است است و نوح هلاک بر رینکم کند کافی قال یا بنی ان یرلین و اهلاک
 ابنه علی صالح فلا سألن بالین للبه علم اعطک ان تكون فی الجاهلین
 گفت خدا ای قوم بر رینکم او بنیت از کسان تو بر رینکم او صاحب کردار غیر صالح است
 پس سوال کن از من انچه را بنیت بر نود با نوح و انی بر رینکم بنید سید هم نود از انکر

[illegible][illegible]

بوده باشی از اهل جهالت قال رب انی اعوذ بک ان اسالک ما لیس لی بعلم
والا تغفل و من جمیع الخبیثات گفت ای پروردگار من بدرستی که من نه میجویم
بقرب تو که رسوا کنم تو را نه میترسم از تو و اگر نیامری مرا و نه بخانی باشم
من از زبان کاران قبل با تو احب سلام بناد بجان علی و علی ام مصل
وام سختی من نیست منافع با التیم گفته شد ای منجی فرود آئی در حال سلام
از ما و ضیارت بر تو و بر کردگان از انکس اینک با تو اند و کردهای که نور باند
که بر خود داری دهیم اینها را پس برسد بایشان انعتا به مردگان فلک فی انوار
الغیب لزیحیها البک ما کنت تعلمها انت ولا نقول من قبل هذا فاصبر ان
العاصیة للفقیر ابن خضوع ای محمد از ضریها فانی است که روی مرستاد ما را
سوی تو میفرستی که بدانی انوار تو و نه قوم تو پس ازین پس صبر کن بدرستی که
خامنه عید بر هر روز کاران است و ال عار اخاهم قال یا قوم اعبدوا الله ما
لکم من الدین ان انتم الا مغفرون یا قوم لا اسالکم علی اجرا ان جری الاقل
الذی فطرنا افلا تعقلون و یا قوم استعظوا ربکم ثم تقوا الیه برب الساء
علکم صلیا و بودکم فوقه المصطفی و لا تنقلوا به من و مرستادیم سوی قبله عار برادر
ایشان بود و گفت ای گروه من بر سرش بکنید صراحت که نسبت شما را هیچ ضایعی
جز او نیست و اگر دوغ گویان ای گروه من نمی خواهم شما بتردید بنویس هیچ دردی
نبیند مندی مگر بر آنیک که از پدرم این اباد را یافت میکنید و ای قوم من طلب
امر زش غایت از پروردگار خود پس بمان کردید سوی او تا فرستد از آسمان بر شما
در صالیکه بران بود و فرزند کرد و انوار فوقی با تو و ما و اعراف میکنید حال انکه
کتاب کار باشند قالو یا هود ما جئنا بعینه و ما نحن بنا و کما المتعاقبون اولاد و کما
عبود ما بین گفتند قوم هود ای هود بنیاد روی ما هیچ بوجه او نیستیم ما بترک کنده
صدا بان صدون برای گفتار حق و عزایم با تو باور در میان ان نقول انی اعزل

بعض المتناهیة قال انی استهد الله و استهد انی برقی فاسترکی من ذنوبی
جمیعاً لا تنظر انی نکلت من الله و ربکم ما و دابة الالهواخذ بنسبها
ان ذی طوط مستقیم فان تقولوا فقد بلغتکم ما درست به البکم و مستخلف انی
فوما یجزمکم لا تقر و نه لبنا انی طوط صغیرا گفتند قوم هود ای که میگویم که رسالت
بعض صلیان ما بیدی گفت هود بدرستی که من گواه میگویم که خداوند و گواه بانیست
بدرستی که من بر ارم از پیغمبر ارید از غیر خداوند پس صلیه کند با شما هم پس مصلت نه هود را
بدرستی که من اعتقاد خودم بر حق است پروردگار خود و پروردگار شما نیست و حق شنیده
که او کبریده است سوی ایشان او را بدرستی که پروردگار من بر حاد است که است بر آنی
اخوان کنید بر محقق که رسالتیم بشما ان که مرستاده شده بودم بان سو و شما
را که کردند بجان ما پروردگار من کرد و نه غیر از شما و گرنه می توانید رسالت او را
بدرستی که پروردگار من بر هر چیز نگه دار است و ما جاد امرنا بخیرا هود او الذین استولوا
بر حمة سنا و تخیمنا من عذابنا بغیظک و تلك عاد یجربوا بانات بنم و حضور
و استعوا الکریم و عینید و استعوا هذه الذی العنة و یوم القیامة ان عاد
کفر با بنم الانبیا لعاد قوم هود و یعون آمدن ما صلاص ما دیم هود را و انوار
که ایمان آورده بودند با او و سبب بخانی از ما و رهانیدیم ایشان از عذاب
سخت و این آثار عذاب انکار کردند بایان پروردگارشان و عاصی شدند بفرمان او
و متابعت نمودند فرمان هر کس که میخواستند و از پی در آورده شدند
ای جهان بلیعت خدا و در روز قیامت انگاه بانی بر سیکر قبله عار کار شدند
پروردگار خود را و در باد دعت خدا هر عاد کرده هود را و الی خود اقام
حالتا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من الدین هود انکم من الارض و استعزکم
منها تا استغفره فاقبوا الیه املی فی سبب و فرستادیم سوی قبله عار و
ایشان حاضر گفت ای گروه من بر سرش فاسترکی فاسترکی من ذنوبی و خلای جراد

وهم فكر آمدن فرزندان ما ابراهیم با مرجه گفت سلام گفت سلام پس درین نگرش
 که آورد که ساله بریان شده پس چون دید ابراهیم که دستهای ایشان نرسیده بودی که البته
 شکر چون ایشان را در جوت دور دل افتاد و او را از ایشان فرسی گفتن فرزندان
 به رستگار ما مرسته شده ایم بوی قوم لوط و زن ابراهیم اینده بود پس حاضر شد
 پس مرجه دادیم او را ماسحق و از عقب اسحق لعقوب گفت نند ابراهیم ای
 و نجبا ایا مینام من و حال انکه من پس مو این شوهر من پس است به رستگار این مر آیه
 چیزی نیست عجیب گفتن فرزندان ایا نجیب میکنی از کار خدا حال انکه رستگار فرزندان
 او برینا باد ای اهل بیت به رستگار او سوده بزرگوارست فلان اذهب عن ابراهیم
 الوقع و جانشنه البکری نجبا و لسان قوم لوط ایا ابراهیم لحلم لوله منیب پس
 چون رفت از ابراهیم پس داد او مرجه مجامله که ما در قوم لوط به رستگار ابراهیم
 بدبار و آه کننده و انابه کند بود یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر دیک
 فایم انهم عذاب غیر مرده و لنا جائت دسلنا لوطا سنی تیرم و ضاقت سدر قفا
 و قال هذا قوم عصیب ایا ابراهیم رستگار از بن گفت که رستگار مردمان بود و کار بود
 به رستگار ایشان آمد ایشان را عذاب که بر کشتن نیست و چون آمدند فرستادگان ما
 اندر کلین اندیشید بیلان و تنگ شد بد بدن ایشان سینه لوط و گفت ایمنیت روز سخت
 و جاره قومه یفرحون ای و من قیل کانوا یفعلون السیئات قال یا قوم هو لوط بنیانی
 هنی اهلکم فانقوا الله و لا تخرفوا فی ضیفی الین ضیفکم کذلک قالوا القدر
 علیک حالک انما نبایک معی و ان لم تعلم ما نوبک و آمدند لوط را قوم او که بشتاب می
 رفتند بوی او و دین آن بودند که میگردیدند کارهای بد گفت لوط ای قوم من ایشان
 و ضیف من ایشان با یوسف و از مردمان پس بقدر رضا و رسوا نکنید مردان و معانی
 انما منیت آن مرد میگردید راه باخته باشد گفتن همگی میدانند که نیست ما در دین
 همگی می گردیدند و رستگار و رستگار میمانی صوفی که میخواهم قال لوان بی یکم فخره ایا و ای

شد بد

شد بد قالوا بالخط ایا سئل ذبک لن یصلوا الیک قالس یا هلك یقطع عا لیل
 و لا تلتقیتمکم اصلا الا لمراتک لانه مضی بها ما اصنامهم انهم یؤمنهم القوه الین الصبح
 فلا حار انما حاکمنا علیها لایلها و امطرنا علیها عجا و یحیل منقود مستوره
 عینک و قفا من الظالمین یبید کف لوط انکه مردی را بنما خوانی یا بنده میگرد
 بوی دکی سخت گفتند او لوط به رستگار ما مرسته شده بود و کار تو این مر که رستگار
 بوی دکی پس چون بر اهل خود را در بار از لب و او پس نکر و کن ما اصری میکنی
 به رستگار رسیده است او را افق و از رسد ایشان به رستگار و عکاه ایشان مع ایا منیت
 مع و فذلک پس جدا آمد زمان کی و ما میدیم در بنوا دیران و بار سیدیم با آنها نکر و نکر
 کلیم نهاده نشان که نه شد و بود کار حق نیست آن از ستمکار دور و الین
 احکم نجبا قال یا قوم اعبدوا الله فاکم من الذینم و لا تقضوا الیکمال و الموقر
 انی انکم یخوفونی ایا ابراهیم عذاب قوم عصیب و یا قوم او قوا الیکمال و الموقر
 بالیضا و لا تقضوا النما من اشیائهم و لا تقنوا فی الارض مفیدین یقبه الله
 ضی لکم ان کنتم مؤمنین و اما انما علیکم بحقیق و فرستادیم بوی مدین برادر
 ایشان منعیب را گفت ای قوم من بوی سید ضایان که نیست مردمان ایهی ضایان او
 و کم نکنید کیل و وزن را به رستگار من می بدین شما بلینک و به رستگار منی سم برینا الله
 عذاب روز اعطاه کشته را و ای گروه من علم کنید کیل و میزان را بعد از آن که نکرید
 از مردم صیغهای ایشان و تباهی مجوسد در زمین در حالینک افشا کنند کارها
 باقی گذارند ضایان را است مردمانا اگر هستند که و نکران و نیست من برینا نکران
 قالوا یا نجیب اصلواتک قامرنا ان نقول ما یقید ایا منا او ان نقول
 فی اموالنا فاشاء الین لانت الحکم الوکید گفتن ای نجیب ایا امانت تو
 امر که نه لودا اینک باز گذاریم عقیبه بر میسر سیدان به از ما یا انکه بیکر در
 مالهای خود ما ایهی میخواهم به رستگار هر آینه مرد بار و راه باخته شده ای

او که خلق کرده شادان زمین و زندگان دادیم و ادران زمین پس طاعتش
 نمایند و او را پس رجوع کنید بوی او بدینکه بیرون دگر از من دلی است اجابت کننده
 قالوا یا صاحب ملک کنت فیما مر جوا قبل هذا انتهم انان تعبد ما یعبد ابائونا
 و انتالی ملک فادعونا الیه مر یب گفتند قوم صالح ای صالح عقیق بودی تو در میان
 اسد دانسته شد پس ازین ایابان میداری ما را ای که عبادت کنیم انچه را عبادت
 کردی نه پدران ما و نه برینکه ما را این در شکیم از انچه تو بخوانی را بعضی او بکار حال
 باقیم ارا بتم ان کنت مع بلنت من نبی و انالی من دهم من یهم من الله ان
 عصمت فانی بدو نبی غیر تجس و باقیم هغه فافته الله لکم اینه فذوه هانا لکل
 ارض الله و لا نعوه اسوء فیا حدکم عذاب رب نعوض و اقول غنقون در لکم
 ثلثه ایل نلک و عدیم بکذوب گفتند ای قوم من ای بی بند شما که اگر با شما
 بودی چه ظاهر از بود دگر خود و داده باشد ما از نزد خود بخجانی پس بگفت که
 یاری دهم ما از خدا ای نافرمانا کنت من او را پس زبانه نکر اسید ما با عیسیک شد
 در شان من جز نسبت نکرد ما من شادان بخیران ه ای قوم من این ماده شتر بد آورده
 ضارست من شادان است بجز بر بکل اید او را مرا کند در زمین و مرا سید او را بدی پس
 شادان عذاب شد بیک بر کشتند او را پس گفت عالم بر ضرورتی که بدی در سرهای خود
 نتر روزان و دعه عذاب بخیر و روع است فلما جاء امرنا نجی اصالحات الذین امنوا
 منہ برهم منا من ضرب یوسف و ان ربک هم القوی الغریبه افذل الذین ظلموا الیه
 فاصبحوا و ادرهم جاعین کان من یفوقها الا ان قود کفر و ایتیم الی بعد القود
 بی عین او در زمان ما بجات دادیم عالم را و انسانا که ایمان او دهند با و بسبب بخجانی
 ما در فقیهت ان روز بد رسک برود کلین او توانا است و غالب فاهر و کرفت انان
 کمرست کرده و از هایل بر کشتند در ضایفای ایمان برانورده امدهای پس و حرکت کوسیا
 افلا حین مکرده بدیند در ان دنیا بدینکه کفر کند برود دگر خود و در وی هلاکت
 مقررند

و لغد حایت دلسنا ابراهیم بالبشری قالوا سلا ما قال سلام قال البت ان جاء
 یجلی حین فلما د الیهیم لادقل الیکم هم فادعوا منهم فیهتم قالوا لا تخف
 انادلسنا القوم لوط و احرانه قائمه فکفتم فیما هابا بحق و سعدای حق
 یعقوب نالت با دلیتی الدوا ناعجز و هذا بعلی شیخا ان هذا انی عجیب
 قالوا الیهیم من اسر الله رحمت الله و بکانه علیک اهل البت انی محمد عقیق
 که آمدند رسولان ما یعنی ملائکه ابراهیم را بمرده کافی گفتند سلام بکنیم سلام
 گفت ابراهیم سلام بر شما من در ناک نکر ابراهیم کرد کرد کوسال بریان کرده پس
 چون دید که دستهای ایشان بر او عذیر و دانستند شتر دایان را و فرافکر در دل
 از اینان و سوس گفتند مترس بدینکه ما فرستاده شدیم بدی کرده لوط و وزن
 ساره ایستاده پس ما بقتل شد پس بشارت دادیم او را بود وجود او لادلی حق
 و ان بعد اصحق یعقوب گفت ساره و او بین ایان زند آرم من و حال انکرم بهم
 و این شور مست پر است بدینکه کار هر است عجب است گفتند ملائکه ای عجب میکنی ای
 ساره از کار خدا و توفیق خیرات او و زبانههای او بر شما اهل خانه خلیل بدینکه
 هذا المنده نیز کرگشت فلما اذهب عن ابراهیم الودع و جائت البشری یجاد لخلق
 قوم لوط ان ابراهیم لحلم اذاه منیب با ابراهیم اعرض عن هغه اینه فذوه هانا لکل
 و انهم ایتیم عذاب غیر مردود و ما حاکت دلسنا لوطا سلیهم و ضاق بهم ذریعا
 و قال هذا یوم عصب پس چون نابلدند از ابراهیم پس و امدها و مرده کافی بوجود
 فرزند مجادل و عظمه بیکر در کرده لوط بد رسک ابراهیم هر اینه بر بارواه کشته و رجوع
 کننده است گفت خدا ای ابراهیم اعراض کن از این جلال مر رسق و عقیق که در زمان
 برود کار تو قوم لوط را بدینکه ایمان را عذاب که مان کردیده بخواد شد و چون آمدند
 ملائکه ما سوس لوط غنا از نرسب ایشان و تنگ بدینکه ایمان بوسع و گفتن این
 و جاوه قوم بهر عوی الیه و من قبل لمانا بعلون النبیات قال باقیم هولا

بنان هن اظهاركم فانفقوا الله ولا تخرج في ضيق اليكم من رجل دسيد قالوا
 لقد علمت ما نأتى بآياتك من حق وانك لنفعل ما نريد قالوا انكم تفترون او ادعى
 لهذا من يدعي بالو انما سئل ان يقولوا انك ما سئل ان يقولوا انك ما سئل ان يقولوا
 البيل ولا تفتن منكم احد انك انما مصيها ما اصابعهم ان موههم الفتو
 بغير فقا ابار امرنا جعلنا اهلها سائلها واطرها عليها حارة من جعل
 سقوه عند ذلك وما هي من الظالمين يبعث هادند لوطا قوم او حال
 شتاب زده بودند سوى او و از پیش بودند که بکینند بر بهمان گفت لوطا قی
 من اینان دشتی انشد بعد از پنج پاکیزه مرثان بویز سیدان اعدا در سید
 مران زده مان من ایامت مردی از شاره یافتند گفتند قوم او عقیق کردنی
 که بخت سار در دشتان لوطی حق و به رینکه تو هراینه میدانی انچه که اراده داریم
 گفت لوط برای مهران خود اگر میشد سربس شوق با پناه بودی جبار سوار
 گفتند ملائکه ای لوط بدرنگها نرسند کجا پیرد کار تو ایم هرگز نرسد
 هم فری پوز بر کسان خود به باره از لب و بلیقه که بان پس نکرد از شاره و
 مکر زن تو در بر رینکه رسیده است او را انچه رسیده است با ایشان بدر بر سر وقت شده
 جمع است ابالتیق جمع قوی یک پیو نه اصدفان ما کرف اند به زبران مدینان
 زیران و باریدیم بر ایشان سنگها از کل برهم نهاده نشامده نزد سیر کار لوط
 و بخت این عذاب از سنگها از دور و ال مدین اضا هم غیبتا قال باقوم اعبدوا
 الله انکم من الهه غمره ولا تقصدوا الکمال و استعان اقول لکم بخیر ان اخاف علیکم
 عذاب یوم یحیط و باقوم اوفو الکمال و لایق و بالقط و لا یخسوا النان
 ولا تقبلوا ان الارض عندین بقیة الخیر لکم ان کنتم منین و ما انما علیکم بحقیق
 و فرستادیم بسوی فیله بین یکی از ایشان نسیب گفت ای کوه من بر سرش قایم
 ضد بخت مر را هم صدی چنان و کم مکنید بیان را و نزارند به رینکه قی بین

ما بال و نوزت و وسعت و بدینک من جبرسم بر شما عذاب روز قی که شما و ای قومین
 تا کنید بیان را و قرار روز بر سستی و نقصان مکنید بپای مردمان چنینها و ایشان و خواهی
 مکنید در زمین بپای گردی ان حال که ما قی که داشتند خدا عقیق است مرثان اگر صید
 ما کز و ندرگان و بنیسم بر شما نگاه دارنده اعمال ما را با شعیب اصلونک تا مرثان
 ان نقرن با عید ابا و ان نفعل فی اموالنا ما نشاء انک لانت الحلیم و بین
 گفتند قوم او ای سبب ابا غا ذق لقیق بین لک امر یکنک فدا انکر من کینم ما انچه
 فی پرسیدند بران ما با انکه نکر کینم انچه بکنیم در مالها خود انچه خواهم بر رینکه
 هراینه صاحبکم و شدی قال باقوم اراستم ان گفت عا بینه من دبی و زرقی منه
 درقا حقا و اردان اخالفکم الی ما انتمکم عنده ان اردی الا اصلاح ما استطعت
 و ما نضی الا الله علیه ان کلک و الیه انیب گفت شعیب ای قوم من خبر دهید مرا که
 باشم من بجهت روزگار و دلا موند و روزی داد مرا ان دوزنی بیکر و بخوام
 که خلفت کنم با ما میل کردن انچه رفی میکنم شما ان را عقیقوا هم کی بماند او در
 ضد که تو انم و بخت توافق کر امینا اسبل جز بخدا ابراد اعتماد میکنم و بسوی او
 و باقوم انچه منم شقای ان بقیه کل ما اما بقیه الفج او من هود او قوم صالح
 قوم لوط مکه بعید و استغفر و بیکم تو بوالیه ان دخی رص و دود و لغت
 او قوم من کبیر نگند شما مخالفتم من که رسد شما از عذاب ما اندان عذاب
 کرده لوط را یا کرده هود را یا کرده صالح را و بخت کرده لوط از شاد و ربحان بان مان
 و ضبارش جز عیدان سیر کار خود بر روج کین با طاعت او بر سر سیرد کار و حق
 من و دود و در عقیق ان قالوا با شعیب ما ففقه کیر ما نفعول انما نفعول
 فینا ضعیفا و لا لاهطک لوجمال انک علمنا بعضین گفتند قوم او ای سبب یافت
 عینیم بیاد من از انچه میکنی و بدینکه ما هراینه بدی بدینم تو را در میان ما عجز از
 مقاومت و اگر هست ایشان تو بدوس هراینه رنک مار کردی تو را و بختی تو را با غایب

قال باقهم ادهى اعز عليكم والله واخذهم وداهم ظهر ثابان دقي بانقل
 تحيط وباهم اعلوا اعل مكانكم ان عامل سوف يخلو من باقهم غا بخر
 دى هو كاذب وادقبوا الى معكم رقيب كف شجب اى قسم من الاوصياء ان
 باعزت قى بد بوسان لرهضا وكر شيد ثاقرمان ضدا ابست سر حقد چون جز
 ديت مله فانه بر سر بدران من وابعز بكنبل وناست وادى چون كل كين بزان
 حالت كه حسيد بر سر كن بغو طار كند نام روف بود كه بر سيد انكسى با كه آيله او شرف
 كه خوار كند او را و داسيد كه او دروغ كويند و چشم داريد بر ريكين با سنانكلام
 دلاصا احرا نجينا شعي و الذين اسوا سم بوجه شهاد اخذت الدس ظلى العي
 فاصعد اى درم جاغين كان لم يند البها الا لبنا المدين كما بعدت خود
 وجون ادهرمان ما خلا عير ليم يغسل وانا نانو كه ايمان او كند با او بب محيا بى ازا
 وكرت اناى كه نم كردند او را هابل يو كند در ماكن خزين بزار او را مد كان
 كه هر كن بنودند در دنيا و دور هلاك باد ان صلبر را حيا كه هلاك رند بظلم
 و فقار سنا موسى با تافاه سلطان سكين از نفع و سلانه فاتبعا ارفقون
 و ما ارفقون بر سبد لقمه قوم يوم القية باوردهم انا بلى العير العير
 واتبعا هذه لعنة و يوم القية بلى الوفا ارفقون و محقق كه فرستادم سرى را با نوا
 خود و صفى ظاهر بوى و نفع و كره او بپيروى كردند فرمان فرعون را بى
 فرمان فرعون بربط جواب بلى روى فرار مبدد گروه خود را بعد قيامت پس
 در آورد ايمان را را شقى و بد در آمد طاهيت كه در او اذنى است و از بى در آورده
 سوند در اين جهان نقرين را و در روز قيامت بدو را طاهى است كه او در نزدك
 من انا و القى نفس عليل سقى قائم و صيد اين مقصود و موصوفه رجزهاى سهاست
 نصه ميكند انرا بوقار از اسرها كه بعضى از نوا بى است و بعضى بى عين و اثر است
 و افضلهم دكن ظلى اذقم اعنت عنهم انهم الله يدعون من حو الله و سقى

[illegible]

الكتاب فاختلف فيه ولولا كلمة سبقت من ربك لقضى بيننا من لى شك من رب
 وان كلا لما يوجهتم تلك اعمالهم انتم بما تعلمون جبر وحقفكم كما دأبتم موسى بالكتاب
 بن صلق كرمه در او و اگر سخن نکرده بود از همه کاران هر اینه حکم کردید و می
 ایاد و هر سکر ایان هر اینه در نکتند از او بجان و در سکر همه صلابت و تمام شد
 ایان از بعد و کاران جزا کردار ایان به سکر او بلیج بکنند آگاهست فاستقم
 كما أمرت و من تاب معك ولا تقفوا انتم بما تعلمون بصير ولا تؤكفوا الى الدين
 ظلم المسكين النار و ما لكم من دور الله من اوليائكم لا تنفرون مني فاستقم
 ای محمد جوامع زمانه شریف تو و هر که با طاعت خدا من و بان و از صغیر
 تجاوز نیکند بر سکر عذاب بر اینه بکنند بپنا است و میل میکنی سوی آسمان
 ستم کردند پس در باید شما و انش و سبقت مرشدان غیر از خدا هیچ دوستان
 پس یاری کرده نشوید و اخم و مهلك حراق النار و زلقان الدليل الى الحسنة
 بدین سخن استقامت ذلك ذکره للذاکرین و باید در نماز ای عجمه در دوطرف
 روز و پاری از سب به سکر نیکوهای بر بند به بهار این بند بپناست
 کنند کاران و اصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین و یکبار و نما ای محمد بن
 خدا به همه فکر و نماز نیکو کاران فلولا كان القرآن من جبركم او لا البیت
 یضیعون عن العباد الا و انما لا یجوز انتم و انتم الذین خلعوا انقوا
 فیه و کاران عجمه پس بر او بنوازل اهل زمانه پس از شما صبا و فضل و رسد که باز
 میل شد از قبا و در زمین کل اندکی انکاس بر رها بندیم از ایان و
 عودند اما که ستم کار بودند انرا که شتم و ستر فیه در او و بعد از کناه کاران
 و ما کان لعلک القرى بطلم و اهلها معلوم و لدرار و بک جعل الناس امة واحدة
 ولا یزالون مختلفین الا من دهم ذک و لذلك خلقهم عن صفة ذک لا لخلق
 جهنم من الجنة و انما اهل جحیم و عذاب بعد بر کاران لیکر هلاک کن شد بر ای

در کتاب

و کان ان بان طاعتهم و اگر خدا صبر و در کاران هر اینه بکنند از مردمان و اگر
 متفق بر اسلام و هیچ وقت نباشند مختلف مگر آنکه بخشایند بر سکر و کاران و از ابرای
 این نوع بود و کاران و تمام است که بود کاران هر اینه بر سکر و تمام و در زح
 از جن و اوی همان و کلا نقص علیک من انباء الامل ما ثبت به فوائد و جله
 فنه لکف و موعظه و در کوی ملکوت و هر چه برافعه بکنیم بر تو اعمد بر صراحت
 میخیزان انچه که ثابت میداریم بان دل و او اقد و در این قران باید این سوره
 راسق صدق و موعظه و یاد داشتی از برای مؤمنان نل الذین لا یوسوسوا علو
 ملانکم انا عالمون و المنطرح انا منظرین بکرم محمد مرا نکایتی که امان بنیانه
 کار کنید بیک حالتی که هستند به سکر این کار کنند ایم و چشم دارد که این
 چشم دارند بکرم و الله غیب السوء و الدار و الیم معج الما طر فاعبه و توکل
 و ما یلعبا فلما انظروا در خرد است نهان اسماها و زمین و سیدی او را کرد
 کار نمای او پس بر نشن نمایند او را و اعتقاد کنیز فضل او و غیبت همه کاران
 از نجه بکنند

بسم الله الرحمن الرحیم

انتم ضابطا ملک ایان الکتاب البین این ایانها نامه و ایت که طاهر است انا
 انکناه قرانا عربیا لکم یفعلون به سکر و سنادیم ان احوال الکفر و ایت فصیح
 و بیع بلان عرب تا سبیل که در یافت کنند عن نقص علیک اصق العقص بما اوصیا
 الیک هذا القرآن و ان کنت من قبل من الغافلین یا یغوا یم یوق بکونین و غفاه
 باجم دی بکیم بعدی تو این سوره و در سکر بعدی تو بین از این و حق ایان
 میخیزان از این قصه ان قال یوسف لایه با ایت ان و ایت اعدت کو کرا الشی
 و الحق انهم لصادقین قال یابنی لا تقصی ذیال علی اخوتک فیکبرها
 لک کبر ان انی نال الان عدو بین کون یجیل من یعلل برناویل
 الا صاب و یمن فقه علیک و علی ال یعقوب کا اتمها علی ابولین قبل

فَكَرُّوا وَأَيُّهُمْ مَادِي دُلُّهُ قَالَ نَابِئُ هَذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ
يَعْلَمُونَ وَكَرَّوهُ بَيْنَ يَدَيْهِمْ مُتَعَدِّينَ وَكَافَرُوا بِهِمْ عَنِ الزَّاهِدِينَ وَتَالَ الَّذِي
أَسَرَّهُمْ بَصِيرَةَ لَيْلٍ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ إِذْ نَبَّيْنَاهُ أَنْ يَنْقُتُنَا أَوْ يَنْقُتُوا وَلَدَا كَذَلِكُمْ كُنَّا
لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مَا تَافَعِلُ الْعَادِيَتِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ الْإِنْسَانَ
لَا يَعْلَمُونَ آنند ره گزرا پس فرستادند آب آورنده صندرابس و او بخت دلوزود
در بهار بیرون آمد پس گفت مژده باد این غلام است و پنهان دارد بد اورا برای
سرمایه تجاره و فراداناست باخچه میکنند و فروختند اورا بسبهای کم میفردی عینده
سهم کرده و بودند در او یقین از بی زبستان و گفت آنکه خرید اورا از مصر من
صندرا که کر او در جای اورا نیاید که سود دهد را یا خراکی او را فروزند و همین ممکن
دادیم بویغدر زمین و نا آنکه بیاموزیم او از تاویل احادیث و خدا غالب است بر کار فرود
و لیکن بفرستم عیلا سنده و لما بلغ أشده عظماء و علیاً و کذاک عجز الخسین بیون
رسید بعد رست خود دادیم او را حکمت و دانش و همین مرد بهیم بیک کار از او را آوردند
الَّتِي هَبْنِي مِنْهَا لِقَاءَ نَفْسٍ وَعَلَّقْنِي الْأَبْوَابَ وَقَالَ هَبْنِي مَلِكًا فَأَمَّا الْيُوسُفُ
أَيُّهَا النَّفْسُ إِنِّي لَأَبْلَغُ أَلْقَائِي فَأُلْهِمْنِي أَوْفَى مِنْ ذَلِكَ إِنِّي مِنَ الْمُحْسِنِينَ
گفت بفرست عیلا سنده و اما ایته کین عیلا دایا الخسین راستیما ایته قد
شخص من ذریع فانیستند هالک الکواب غالت خال من احوال از باهالک سعد
الآن تبخون أصفاب الیم قال فی داود و فی من فضی و شهبانین اهلها
ایه قبسم قد من قبل مفدت و حق من المکانین و ان کان قصه قد من ذریع
و هکوی الصادقین فلما ان رجعه قد من ذریع قال ایته فی کید کن ان کید کن عظم
و طلب مراد خود کرد از یدسف انکم یوسف در خانه او بود از جانب حق خود و سببت
درها و گفت مهابرا من خود را گفت لوسف بنایه بسم بخدایم و بیکه او بود و کاسیست
حال انکه بنکر که دانه جای من ایه سیکر او رستگار بکند سکارا و انما و یخفکم قصد کردند

دولت

یوسف را و قصد کرد یوسف زن را اگر عیال بدیعت و عواظ بدود کار خود را بچیند
تا بر کفرا بیندیم از او بدی و کار داشت و این را به سبک یوسف بدود از بندگان ما از اغلاص
و پیشی گرفت در فام درگاه و او بدید پوهن او را از عقب و ملاقات کرد چندین
دفعه از دست و پا کلاه گفت زن شوهر با صفت پادشاه کبر کرده باهل تو بدی را حکم نکرد
در زندان کوه نمود یا عذابی در ده فاک با و رسد گفت یوسف این زن قصد کرد مرا در
بلا و دین مطلب خود از من و کوهی داد کوهی از اهل آن زن آن بود با بد جام او در دست
از پیش پس آن است که بد و یوسف از دوع کرمان است و اگر بدود با بد که جام او در دست
از عقب پوهن دوع کو بد و بدوست از است کوهان است پس چون دید شوهر جام او را در دست
از عقب گفت بر سبک این از سر کمر زبان است بر سبک مکر از زبان بزرگ است ای یوسف
او بگو از فاش کردن این مطلب و ای زن طب امر من کن برای کناه خود بدی را سبک کن
از کناه کاران و قال یوسف فی القلب بمات العزیز فنادی فتهلعن فیسرقن سختها
صبا لما اتیها فزال مبعین و کفشد زنانه کرد شوهر بدید زن عربی مروده
غلام خود را بطلب از نفس او مطلب خود را بفقش شکافه یوسف بدود او را به یوسفی
بر سبک می یسیم زبانه را کمر او بویغنا سمعت بمکفشد استکلت الیمن و اعنت
لکن متکا و انت کل و احد یمنی سکتا و قال لیس فی عینک غلاما باینه الیمن
قطعت الیمنش حلقن حلس نیک ما هذا یمنی ان هذا الا حلال کرم پس چون بدید زبانه
بکر زبان فرساده بود ایشان و طواف ایشان و همی که برای ایشان سکه ها و دهر برای
ایشان کار دی و گفت زبانه یوسف بیرون خوابیدان پس چون زن بدید او را بزرگ
شوهر او را و بدید مند سکه های خود را و کفشد دورست مرضا مبت این آدمی مبت این کرم
فرشته بزرگوری قالت فلانک انتی لکنی فبته نقد را و دهم عی نفسی ما سنعصم
و لکن لم یفصل ما امر البهش یکون تاها القادرین گفت زبانه را ایشان بدید که ولایت
میگردد مرا در او و بفقش مطلب طلب خود کردم از تو او پس ظاهر است خود را و اگر نکند بجز

ابراهيم اسحق ان ذك علم حکيم وبادکن گفت يوسف مريد صفه وای پسر که
 من دیدم بانه ستاره و افتاب و ماه را دیدم در خواب ایها که بر او من بجه
 کشته گان اند گفت یعقوب ای پسر من قسم بکن خواب خود را برباد دل
 که حلیت انگر ندی و ای تو جل الخفی بر سر که بجان افساد دشمنی هویدا است و
 همین بکن بیل خود را بیدار کن و دافا که دافا گفت از بغیر خوابها تمام
 کرد انداخت خود را بای تو و بر من زندان یعقوب همچنانکه تمام کرد از ابرو و
 پدر تو پیش ازین ابراهیم و اسحق بر یکدیگر و دافا گفت و درست کرد اس
 گفت گان د یوسف و اخوته ایات لداثلین ان قالوا لیوسف و اخوه اصبر
 ایها ستاد حق عصبة ان ابانا ای صلا سین اقبلوا یوسف و اخوه و صرا
 یحکم و صبر ایکم و نکران لبه قوما صالحین قال قائل منهم لا یقتل یوسف
 و اخوه و غیبات لبه یلیقه بعض السیارة ان کنتم فاعلین و بعضی که بود قصه
 یوسف و دادان او بجهت مر سائلان چون گفتند هر اید یوسف و برادر او را وری
 یا یقینا من محبوبی است نزد پدر ما از ما و حال انکه مردمان کار اندیده ایم بر سر
 پدر ما این در مکر ای از طریق صواب بکیش تو سعد یا اندر بد او را در بری
 خالی ماند از برای شایسته پدر سنان و ما سید بعد از یوسف گروه شایسته گان
 گفتند که سیدان ایشان یهودا مکیش یوسف بلکه به اندازند او را در قفسه نایابند و
 بعضی از راه گزینان اگر هسید که عزم بر دفع او قالوا یا ابانا مال لا تاتمتنا
 یوسف و اناله لنا صون لوسله معنا غدا یوتغ و لم یعوب و اناله لما نظر
 گفتند برادران یوسف ای پدر چیست غذا که استوار میدادی ما را بر یوسف بر سر
 ما او را حق و دافا گفت ایها که بایم لغزت او را با ما و دافا بصیرت افشاید و از
 کند و بر سر یکدیگر ما را و راه این غماخت کده ایم قال ابن الجوزی ان یوسف را خوف
 ان یاکله الذب و لغت من غافلون گفت یعقوب بر سر که راه این انده هیکل

عقوب

ما اینک برید او ای منم که بخورد او را کرد و ما از دینغری بیدار قالوا لعل
 الذب و حق عصبة اناله الخاصه گفتند برادر یوسف که اینه یوسف و او را کرد
 و امرمان کار اندیده ایم بر سر که در هنگام راه از زبان کاران بایم فلما هبوا
 به و اجعوا ان یجعلن غیبات لب و اوصیا الیه لستهم با سر هم هلا و هم لا
 یثعرون بیون بخود برسدند او را و عزم کردند با اتفاق که انقتل او را در سر
 چاه و وی مر سادیم یوسف که خبر بد ایشان بکار ایشان این کار ایشان
 در بات غیبت و جادوا ابراهیم عشاء یکین قالوا یا ابانا ایضا صبر
 و یکنایه یوسف عند شاعنا حاکمه الذب و مالیت عیون لمانا لو کنا صادقین
 و جادوا خیمه بهم کذب قال بل سولتکم افکم امر افعل جیل و الله لنعنا
 عا یصفون و آندید بر سنان را میانگاه بیک رسید گفتند ای پدر ما بر سر
 رفتم سابقی خودیم در دوید و بر انداختن و کذا میثم یوسف را من سید
 خود پس خورد او را کرد و نیست بوقبول گفتار ما و اگر به بایم او را سید
 و او دند برهن او قیون در روع گفت یعقوب نه بلکه ان کرد اندیده است برای
 شما نقوس اماره شایسته بی صبر کردن بنگر است و خدا یار مرد همدار است بر اعلم
 و صف بکیند و حالت سیرة فارسلوا و امرهم نادلی دله قال یابنری و
 غلام و اسره بضاعه و الله علم ما یعملون و اندر و ندانان عجب مصر بود سید
 گما بکیند ایشان پس فو کذا ان چاه دلو خود را گفت ای مرده با دای
 که دیکت و لغاد استند او را از برای شاع و صفادانا است بایم میکنند و سرده
 بنی نحس دماهم سعده و کالدا فیه من الزاهدین و فز و حقن بولدان
 او را بهای ناضی از ضیعت در همی چیده سزده نه یعنی اندک و بودند در یوسف
 از راهدان و قال الری اشتاه من مصر لامرأه اگر می شود عیون
 او بخند و لدا و کذلک سگتا لید سفن الارض و لیعلم فی تاویل الاحادیث

کرمی امر بکنم اور اهرابہ ایہ بزدان کریمہ سعد و ہر ابہ ابنہ بلس خوار سلطان قال یزید
 السحر اصبت بالی یا معونی الیہ والای انصرف حق کیدھن اصبت الیہن والی من
 الجاہلین فاستجاب کدوبہ صرقت عندکین حق الیہن السبع العظیم کفت بر صولان
 زندان دوست عزت بوی من ان احر محو انت مر بوی او اکر بنگران از من
 ایازا میل بکنم بوی ایازا دیبا شمر از نادانان پس سحاب کو بوی او بود کار
 بچہ بکر بیدان اوکی ایازا بید بکنم او سفا و عدا ناست تمہا کم من بعد کار و
 اقامت لیجستہ حق صرقت و نقل حقہ السحر ضیانی قال اصفا ان ادانی اخضر صر
 وقال اللہ فی الذی احمل فوق ذکری ضیانی فاکمل الطی منہ نینا بیا ویکم اقامت
 من الحنین قال لا یانیک اطعام منقذ فایہ الانشا تکا بیل ویکم بیل ان بانی
 ذکری کما خلق بقی لک وکنت ظلمہ فایہ لا یؤمنون باللہ وھم بالاکثر ہم کافرون
 وکفیت حله الی ابیہم و اسحق و یعقوب کاکان لانا ان کنت بالیہ من الی
 ذلک من عقول الیہ علیہا و علی اناس ذلک لکلی الناس لا ینکون بر طارہ بر صر
 ان پس ایہم بید شد لیل ما ابیکر اہر ابہ بزدان کریمہ بود او فاشکای در آمد
 باو یعنی بید شد در زندان و چون گفت بکل آن دو تا بر بیکر دیدم در جواب کی
 فشارم سزای را و گفت دیگری بر سیکہ دیدم من در جواب کہ بودا شتمہ ام بر بالی
 سر خود نانی کہ میخوردگان او جہہ مارا بیا و بیل ان بر سیکہ می دیدم و در ان سکر طار
 گفت بوی نیا و زند شام اطعام بیکر بخورد بیا انکر اگر خبر جسم شام بغیر ان پیش لیتیکہ
 میاورند شام انان از جیب بیکر آموختہ ما بود کار من بر سیکہ و اگر ادرم کین کوی
 کہ ایمان بنا ورت بیل و ایازا در اضرب کارا شد بیکر بوی کریم کین بر مارا و خدا ابیہم
 و اسحق و یعقوب میباید ما کہ سزای آوریم خدا از صبی ی ابن از عیسی خدا است
 و بر مردم و بیکر بیکر ہم سکر بیکر اید یا صافی السحر و یاب مشرق صفت صبی ام اللہ
 الوصل الفخار فامعید و یوحنا اللہ است و سحرها انتم و انکم ما انک اللہ

جاسطہ ان الیکم الیہ امر الیہ تعبدوا الا ایتاؤنک الذی المقیم و لکی انک
 باصا منی السحر اما اعدکما قیس فی قیہ صر ما نا الیہ تمکلمنا کل الطیون
 فکی الامہ الذی فیہ تنقبات قال الذی ظن انہ ما یخرج منہا اذ کون عند ذک
 نایمہ السحران ذکر صیر ملک فی الحق یصنع سیرین گفت بوی او دور منی زندان
 الی ابیہم جد الحانہ بوقا شہ تا حد یکانہ صر کنندہ بر سیرین از غرا و اکر نامہا بیکر
 نامہا بید الحانہ و بیدان شامہا بفرستادہ غل بان جمع دلی بنت ہم کمر صر
 کہ امر موعہ کمر بر سیرین مکر اورا امیت کین با بر جا و لیکر بجز ہم بخندند و در من
 زندان من لایک شام اس میباید نامہ بود کار او شراب و اما دیگری پس بید
 میشود پس بخورد و مرغ از سر او کشت طار کمر ان سوال کرسند ان دو نفر
 و کسر بید شام انکر طار داشتہ کہ او بخت میباید از آن دو نفر باد کین از من
 بود کار خود یعنی ملک صر پس از خاطر بید او را سبطان از باد او رسد
 پس در نک کر بوی در زندان چندین سال و قال الملک ابی اسحق سبع بقرات
 سیمانی با کلھن جمع عجا و سبع سکریت صر و اخر بابا یا ایفا الملک
 اصغی فی دو یابی ان کنت لویہ یا تعبرون قالوا اصغی اصغی و ماخی و ماویل
 الاصلم تعالین و قال الذی یجنا فیہما و اذ کون بعد امیہ انا انک ما بیکر و کون
 بویف انما الصغی اصغی اصغی بقر سیمانی با کلھن سبع عجا و سبع سکریت
 صر و اخر بابا سکریت اصغی الی انان لعلکم تعلمون قال ندکون سبع سیمانی
 ذابا فاصغی ندکون فی سکریت الا فیلک ما تحصون ان یبقی جہ بعد خلق تمام
 فیہ نیاث الناس حقیر بقر صر و گفت باد شام صر بر سیکہ من در جواب دیدم کہ
 هفت کار و قریہ گر سحر و هفت کار و غر هفت خدمت صر و دیگران عکس کردہ
 شوق دھیدم از حق جواب من اگر ہستہ شام خواہا نبیر کنندہ کارا گفت کہ فعلہا
 پریشان است و ہمیشہ ما بجز خواہا برشان بد فاضل ملان و گفت بجات بافتہ بولان

غالب عماره و لکنی اکل لثای لا یصلون و گفت ای کسی که خیرید ادا یوسف عزیز من
 دفع خود را بفرستاد جای او را شاید که سودمنداید یا کبریم ادا یوسف عزیز من
 نمکین دایم مر یوسف پدر زمین مضر تا انکه معلوم کنیم ادا یوسف عزیز من و قصاب
 است بر کار خود و لکن بستر مردمان نمی دانند و ما ببلغ شده اینده حکما و علما
 و لکن بخرید الحسین و چون رسید یوسف غنای سباب و صف دادیم او را بنوع
 و دانستیم چنانچه از او داد و دته التي هو فی بیتها عن دفعه
 غلقت الابواب قالت هیئت لك قال معاذ الله انما دتی ارض متوافقه
 لا یفعل الظالمون و لغدت به هم بها لولا ان را بوهان دته کذلک نفر کشه
 السوء و الخیله انما من عبادنا الخالصین و استفا الباب و قدت فی بعضی و
 و الفیاسیها له الباب قالت ما خیر منی را داهلک سوء الا ان یحیی
 عذاب الیم و معاودت طلب غنای زن که یوسف در طمان او بود از نفس خود
 و سب در هار او گفت بیا و بشتاب تو گفت یوسف پناه بگیرم چنانچه بدینکه
 او برود کار من است شکو کرد چنانچه جای مرا بدینکه کار من شکو کرد چنانچه کار
 و تحقیق قصد کرد از زن باو و قصد کرد یوسف باو که از یوسفی که بدی یوسف تحت
 بود کار خود را همان که بدیم تا بگردانیم اریوسف بی زدنست را بدینکه او از زندگان
 خالص است و مساقبت خودند بسوی او و بار کرد از زن یوسف ادا یوسف عزیز من
 و با قصد نوهران زن را نزد در سرای گفت از زن چست جزایه انکه خواهی بخواند
 تو بهی مگر انکه بچوس کنی او را یا بعد از چنانچه قال هی را و دتی عن نفسی
 و شهید شاهدی اهلها ان کان قمیصه قدین قبل قصدت و هو من الکاذبین
 و ان کان قمیصه قدین دی بخلک بیت و هو من الصادقین فلما را قمیصه قدین
 قال انما من یکدر کن ان یکدر کن عظیم یوسف عرض عن هذا و استغفر فی
 الملك کنیت من الخاطیین لغت یوسف از زن طلب کرد مرا بعرض خود و گواهی داد

لوا

مکتوب

گواهی دهنده از گسایان زن اگر هست برهن او درید از پیش روی پند است
 گفته اند که یوسف از دود کوپان است و اگر هست برهن او درید از پیش
 بعد از آنکه گفت از زن و او از آنست کوپان است یوسف و یوسف برهن او را
 در بینه ان پس گفت به یوسف که این شکو شاد است به یوسف که این شکو شاد است
 ای یوسف ایا حق کن از بن کار و گفت من را طلب امر رس غا ان گناه خود به یوسف
 لغز ان گناه کارانی و قال نسوة من المدینه امرت العربی و او رفتها عنی فقه قد
 شخها صبا انما لغیها فظلال مبین و گفتند زنان چند در شکل زن عربی
 طلب میکرد از خود از برای عرض شهوت یوسف که باز باره کرد امید بوده دل ان
 به یوسفی بستم او را در کمر ای هویدا من سمعت که هو ارسک الیه و عندت
 لغز متکوا و انت کل واحد منهن سکیثا و قالت اضرب علیهن فظلال بینه
 اکبر به و طعنی ایدیهن و تلن حاش الله ما هذا بشر ان هذا الاصل کرم
 یوسف شنید از زن عیب جوئی را فرستاد بسوی ایشان و سان داد از برای
 ایشان بکمر جانی و داده یک از ایشان را حاد و گفت به بعضی را بیرون
 آئی بر اینان یوسف چون دیدن او را بجهت داشتند بان او را و به بر بلفظ شهای
 خود را و گفتند شریه مرضا من است نیست این ادبی نیست این کمر نیست خوب
 بیه و صورت قالت فذلک الذي لمستی جنبه و لغدت او دته عن نفسی فاستغفر
 و لکنی لم یفعل ما امره لیکن من العاقرین کف لایحایس ان غلام
 کلمات کرد به مرا در حق او و تحقیق معاودت طلعت غنایم از برای عرض شهوت
 بن نگاه داشت خود را و هر اینه اگر فکند انیم فی قیام هار به او را محسوس میگردد
 و هر اینه باشد از ذلیلان قال و بالبحی اصحابی فما یصدق فی الیه الا ان یف
 علی کیده اصحاب الیه و کنی من الخاطیین گفت یوسف ای به و دکان زن زندان
 و از آن بیوس من ان ابر بخواند مرا باو او اگر کرد ان ازین جمله ایشان را میل میکنم

و بیاد آورد و یوسف را بین از گروهی از میان کنج بریدیم شامی بنادیده ان بفرستیدیم
 ای یوسف ای را رنگش منوی ده مار در هفت ماه فربه کرد و میخورد ای انا هفت ماه
 لاغر و هفت ضربه سبزه و دیگران فکند نمیدن بگویم یوسف هم شایده که ایشان
 بداند گفت یوسف از است کید هفت سال بقایه پس ایمنه یاد رویدید پس و انکه از
 ان ادر سدل ان مکر اندکی از اجنه میخورد پس بیاید پس ان آن هفت سال غرق کز خورد
 اجنه ایمن کذا شده اید برای ایشان مکر اندکی از اجنه نگاه دارید پس بیاید پس ازین
 سال که در ان بفریاد آیند هم و در آن بنفیر غی انکه و عین آن و قال الملك
 یوسف فلما جاءه قال ارفع لای ذلک فسلک فابال التیوه الا ان یطفن
 ایدی یوسف ای حق بگویم علیهم قال فاحطی بک انی را و ذن یوسف غی
 علی طایفه لیکه فاعلمنا علیه ما سئو قالت انراک النبی الان حصص الحق انا
 را و یوسفی و فیسف و اینه لی القادین و قال لیعلم انی ام احسن بالعبه ان الله
 لا یندی لکد الامینین و ما انون یوسف ای النقص الامانة باسعه الا ما یصلون
 ان ذن یوسف و دهم و گفت ملک مصر بیا و بریدین و اورا پس چند ادر یوسف را
 ملک گفت یوسف بگویم ملک خود پس سوال کن از او که چه بود حال زنان
 اینجا بیکم بریدند استهای خود را بر رینگ برود کار من بکر ایشان دانست گفت ملک
 بزنان چه بود حال ما چون مرا و ده کردید یوسف ان حق او گفت دو بار در
 ندیدیم ندانم ما بل و یوسف بدی گفت زن عربی المال ثابت شد حق و من ضاهی خود را
 خواستم از او و او بجا نیاورد و بر رینگ او و هر اینه ادر است که راست اندیت تا بداند
 که من بیا منکریم او را در غیب میخورد و بر رینگ خدا فذات نیکل مکر ضاهیت کین کار
 و بیزار غنیمت من خدا اید بر رینگ نفس هر اینه امر کرده رسیده بیک مکر انکه رهم کند
 بر و کار من بر رینگ بر و کار من آمرزنده مهمان رسد و قال الملك انی فی
 استخطی لیس فی فلما کل قال انک الیوم لدریک ملکین اجنه قال جعلی فی

مهران

حزای الذن فی حیض علیهم و کلمات نکال یوسف فی الان یسکون
 بهر حمیتان فناء و لا تفسد اجنه الخشب و لا لاصح العرق خیر للذین استوا و کما ان یسکون
 و گفت پادشاه بیا و بریدین و اورا تا مخصوص کن دانم او را برای حق خود پس چون سخن
 گفت با او گفت بر رینگ او امروز فندما محض ایمنی گفت یوسف مالک کن از من
 بود که همان عین بر رینگ من نکرده اند و دانایم و همین ملکند یوسف را و یوسف را و یوسف
 که جای میگرفت ان آن هر کجا را که میخواست بر سر این برعت خود هر کجا خواهم
 و نابود نمیکم هر چه بیلو کاران و هر اینه که هر چه از حق است مرا فانی که هر چه
 و بودند که بر یوسف بودند و جاء اخوه یوسف فکملوا علیه فقر هم و هم منکر
 و لما جهم بهما انهم قال انبی یوسف کلمی امیکم الا ففون انی او فی الکلم
 و انا جی الخیر لکم فانی لم نوقنی به کلام کلم لکم عنده و لا نقر بکم قال
 سئو او دعه اباه و انا لفاعل و آمدند برادران یوسف پس داخل شدند و او
 پس شناخت یوسف ایشان را و ایشان مرا و او انکار کنند کاین بعد و چون
 کار ایشان را بدکارسان ایشان گفت بیا و بریدم برادره که ان پدر شما یا عینید
 که تمام دایم کلم شان و من یعقوب فرزند آورد کان پس ای بیا و بریدم بان پس
 بنیت کلم مرشان فندم و فندم یوسف را گفت یوسف باند که خواهم او را
 از پدر او و بر رینگ هر اینه کار کنند کلم و قال یفشیانه اجعلوا ایضا عثم و کلم
 تعلم یفرقونها ان فیلو الی اهلکم تعلم یجعون و گفت یوسف مر مقرران خود را
 که بکذا بر متاع تجارت ایشان دادا بارهای ایشان تا شاید که ایشان بشناسند
 چون بزرگ یوسف کان خود تا شاید که ایشان بزرگ ند فلما رجعوا الی ائیم قالوا
 یا انا نری فی الکتل ما رسل معنا انا فانا نکتل و انا که صاهظون قال هل انکم
 قبله الا انکم علی ائیم فی قبل ما لله صی و کما و هو ارمه انهم پس
 چون بزرگ بدیدند برادران گفتند ای پدر ما باز دانسته شد از ما کلم پس برفت

بهره اوست کرد اورا سلطان دکی یوسف از ملک خود بیرون کرد یوسف عز و زنا
شد مال زیاده از سر و کمر ازده و قال الملك ان یوسف سبع بقرات عمن بکلین سبع
عجاف و سبع بکلت خضره اضربا بسات باها اللہ و افقون فی دیوای ان کنتم
للمرد با بقره و و گفت با و نه مصر بر سبک من دیدم هفت گاو غریبه که خورده و این
هفت گاو ناز و هفت خوسه سبز و دیگر فکر ای اعیان که ان من تنویده هید مرا
در خواب من اگر هستم از برای خواب بقره کنند قالوا اصغاث اعلام و علی ما قبل
الاعلام بعلین گفتند اعیان این سوزیدهای خوابهاست و نه ایم مایه معانی او غریبا
دانا یان فقال المزی بخانه او دگر بعد ایه انا انبکم مینا بکم فادسون یوسف
ایها الصدیق اختان سبع بقرات ساین ماکلین سبع عجاف و سبع سلان خضر
واضربا بسات علی ارجع الی الناس لعلهم یعلمون قال من عین سبع سنین و انما
فما صدم فندوه فی سنله الاقلیل اما ماکلون ان یاق من بعد ذلک سبع شداد
ماکلن ما قدمتم لهن الاقلیل فما یخصون ان یاق من بعد ذلک عام حینه بغاث
الناس و فیه یعقرون و گفت انکبک ملاهی یافتن بود ان دو کس که بنا بود که
خاطر او در یوسف از ملک بعد از مدتی از مان من جرد هم شاد و به خیر این
خواب و بقره سید من این وقت بید یوسف و گفت ای یوسف ای کامل در صداقت
درستی تنویده مرا در هفت گاو غریبه که خورده و این هفت گاو ناز و هفت
خوسه سبز و دیگر فکر که تا نباید که من باز کردم بعدی مردم شاید ایلی بداند گفت
یوسف در خواب زراعت شرا هید کرد هفت سال حال انکه بر عادت خود با سید از جد
واجتهاد دایم در و بداند باقی که از بداند انکه اندکی از انکه هر دو بدیدم انگاه اید
از این هفت سال بعبایت سخت که خورند انهم را پیش داشتید انکبات مکر از کی
از این خوریدم در ان سال پس اید بعد از این شش سال هفت سال بعبایت سبکی که
در ان مردمان و در ان عصر کنند عیب و ریتند ما و مال الملك استوفی بنفلا

بقره

بهره ایشا و باشم از اهل جهالت فاستجاب له و بتره صرف عنه کید حق ان
الجمع العظیم یو اجابت نمودم او را بعد کار او بی کرد انداز او صلبه ایشا
بدرنگ او شوق او دانا است ثم بدلم من بعد ما را و الامان لیسف من صین بن ظاهر
ایشا بعد ان ایتر دیدند ارعلعات انکر حبی کنند او را تا زمانی که زبان مرده
کوتاه شود و وصل معه الحق ضیان قال احدی الی ان یاعصر مراد قال الی
ان ان فی اهل فوق راسی ضی انما کل الطیر منه نبتا قبله بلم انانی و لی فی الحین
و داخل شدند با او در زندان و در بند گفت یکی از انان بد سبک من دیدم در خواب
که پروی تو درم خور و گفت دیگری نید سبک من دیدم بعدا شتم بالای سر خود
نان که بخوردند در میان ان از خورده ما بتعیر ان بدرنگی بدیدم او را
از رنگ کار قال یا نیکم اطعام قد ذقنا الا نبتا مکرنا طیریه ان با سبک کار و مکر
فما لقی دبی ان نکلت سله قوم الایومینون بالله و هم بالاشم کافون و سمعت
ملک ابائی ابراهیم اسمعیق و یعقوب ما کان لمانا نزلت بکنه من شیء ذلک
من فضل الله علینا و مع الناس و لکنی اقول الناس لا یتکون یا صاحب الحق
و اد باب شفری فی خیرام الله الواحد القهار ما تصعدون فی دور بالامه
تحمیوه انتم و ابادکم ما اذن الله بهان سلطان ان حکم الاله اسرا لکتم
الا یاه ذلک الدین الیم و لکن اکثر الناس لا یعلمون یا صاحب الحق انما احدی
فیسی ربه صرا و اما الاخر فیهل مناکل الطیر من ماسه فضی الامر الذی فیہ یسبغ
و مال للذی لکن انما ناه من ان کن عندک فافسه الشیطان ذکی دینه نلید فی النخی
بضع سنین گفت یوسف ای دینی ذندانی من ایا که از شما بی ساقی شود ملک
بشراب دلمان دیگری پس بداد که نه شود بخورند در میان اسرا و حکم کردید
اراضیا که در او جواب میخواستند ان دو نفر زندانی و گفت یوسف از برای انکه
کام داشت که او نایب است از ان دو نفر با دکن مرا فرمود که کار خود بعلی

الرسول قال ارجع اليك فكل ما بال نسمة اللان قطعن ابد يهن ان دني
 يكيدهن عليهم قال ما صلبكن ان داود بن يوسف عن نفسه قلن حائل الله ما
 علمنا عليه من سوء قالت امرات العزيز الان ههنا الحق انا داود عن نفسه
 لما القادفتن ذلك لتعلم اني لم اختر ما الغيب وان الله لا يهدي عبدا الا لما يشاء
 وما هي نفسي ان النفس الامارة بالسوء الا دني ان دني عفو بد صم وكفت
 مله من بياريد او ايس چون آرد رسول الله يوسف را گفت يوسف بر گرد نه نزد
 سيد خود من مبررس اورا چيست كار ان زمانه كه مريدن دستها من خود ابر بركه
 بود كار من بكم انما انا است گفت پادشاه مهر بعد در هفت روز ما چيست كار بر ك
 نما چون طلب كرد بد يوسف را بجهت مهره نفس خود گفت در زمان شتره و طوبى مبر صلا
 ندا نسيم برو همچو بدى گفت من غريب اكنوا در مكن فرار كن حق حق خود را ندانم
 اورا از نفس او و ربيكه او هراينه ان راست كوان است اين سبب است كه بداند
 مبر رسكن من چنانست مكر دم در غيب او مبر رسكه ضاراه تنديد كبد جايست كندگان با
 و دعوى بر است نفس خود نمكنم مبر رسكه نفس هرايد اس كننده است بد بدى مكر خباث
 فرمايد بپرو كار من بد رسكه او اسر زنده مهران است وقال الملك انسى به استخاره
 نفسى فلما ظن قال انك اليوم لدنيا بكين امين وكفت پادشاه اريد او را من
 قال من كرد انم او را بر اى مبر خود من چون سخن گفت با او گفت مبر رسكه امرو
 من با ملكان و امانتى قال اجعلنى على جزائن الارض اى حفظ علم كفت يوسف
 بگردن مرا ولى بر ضرا نهار زمين بد رسكه من نگاه دارند و دانا بد تدبير و جوه ام
 و كذلك مكننا يوسف الارض بلسوا استا حيث يملك نصيب بمرصتناى داد و
 نصنع ابراهيمين ولما جلاضه حيز المدين اسول كما نوافيق و همچو نمكن
 داديم يوسف را در زمين مهر جاي مكن است ان هر جا كه میخواست مبر رسكه بپناه
 خود هر كه خواهم و ضايع نمكنم مبر رسكه كار من او هراينه نواب ان جهان بمرصت

مرا تا انكه ايمان آورند و بودند كمر هين كارى مى نمودند و جاء اضره يوسف
 عليه نعيمهم و هم منكرين و لا جهمهم بها زم قال استوف باخ لكم من ابيكم ان الله
 لن احق لكبل و انا خير المنفلين فان لم تاتنى به ملا كبل لكم عندى لا تقربون
 قالوا استنى و د عسرا ماه و انا لفاعلون وقال لغبنا ان اجعلوا بقاءهم في د عالم
 لعل يعرفوننا انا انقلبوا الى اهلهم لعل يرجعون و اندر برادران يوسف بود اقل
 شدند بپاوس نشاغت ان ترا يوسف و ايان او را مى نشاغتند و چون سازش بود
 بپا ايانان انجم فرستند ايانان گفت بپاوريد من برادرى كه مرشاست از بد
 اباى من بپسندم من تمام تمام ميرسانم پمانه را و من بهقرب سمعاد دارم من اى بپايد
 من او را من هم بهانه ميرسانم من دمن و نت ديلا مشويد من گفتند نود و
 كه مطالبت نمايشم از او بد و بد رسكه ما بعد ناسته ايم و كفت يوسف مرعلا ما نك
 قراى و هيد انرا كه با خود آورده ايد بپاى استغفار كبل در بارهاى ايانان نمكنم
 شما صدق انرا چون بار كردند سوى كسان ايانان ناستد كه ايانان باز كردند
 نذر رجوع الى ابيهم قالوا انا فاسع منا الكبل فارسل سعبا اخا خا و انا له حافظون
 بپديدان بار كنند يوسف در خود گفتند اى پرم را باز داشته اند از ما كبل در روم بارى است
 با ما بپدار انا كبل فرا كيريم و بد رسكه ما را و را حكا هدارند كايتم قال هل انكم عبد الا
 كاستم كى اجيب من قبل ما لله جزا حافظا و هو ارحم الراحمين و لا تخف اننا هم
 و هيد بقاء عم و دقت البسم قالوا ايا امانا ما بنفى هذه بضاعتنا ردت اليك
 و نمبر اهلها و تحفظ اخا نا و من دكبل بعير دكبل بپاى قال ان اولى علم حق
 نفون مورثا من الله لتاتنى به الا ان عجاظكم فلما ائوه موثقهم قال الله علم
 ما تفعل دكبل وقال ما بنفى لاندخلوا من باب واحد و اخلوا من ابواب متفرقة
 ما عفى عمن هدى نفى اى المكم الا الله عليه توكلت و عليه تلبسوا كل التفتو كلون
 كفت يعقوب ايا ابن مارم نمايد او مكرضا لكم اجمي داشته نمايد بر برادر او و پلى از اين

بر خدا بهجت است از همه نیکو داشتن و هو بهجتی بنیادیند که است و چون گشاده
 خود را یافتند بار خود را که باز کی داندند شد بوی ایشان گفتند ای پدر ما
 صواب نمیکویم این شایع ما باز کرد اینده شد بوی ما و ما استظها غاشم کسان خود را
 و نکردیم برادر خود را و فرزند اویم باریک شتر بجهت یک برادران کلیل اسان است
 گفت معیوب هر کس نفرستم او را ما نادهید بنی عهدی از خدا که ما را بدو
 مگر که هلاک کرد اندر ما این چون دادند او را عهد ایشان گفت خدا بر این بگویم
 و کلیل است و گفت معیوب ای پسران من داخل مشوید بشهر از یک در واره بلکه
 داخل شوید از در واره های مختلف و باز می داریم از نواز خدا هیچ ضربت
 زمان دهی مگر خدا بر او است و کلین و بر و باید اعتقاد نمایند اعتقاد غایتگاه و لما
 دخلوا حبیب امهم ابرهم ما کان بغی عنهم من الله من نئی الاصابه و فی فضل یعقوب
 قضیه ها و الله لدویم ما علمناه و لکن الکی الامان لا یملو و لما دخلوا علی یوسف
 اوی ابراهیم حال آن انا لکون غلظت علی کما یقولون فلما جهرهم عیانهم جعل
 الاصابه و دخل اصیه من اذن مؤمن انهم العبر انکم لا تعرفون قالوا و اقبلوا علیهم
 ما از انفق و ن قالوا انفق صواع الماک و لی جابه حل تعبیر و ان بنی عیم قالوا
 ناهیه لغیر علم ما حبنا انفسنا الارض و ما کثرتنا فین قالوا فاجز ان کنتم
 کا و بنین قالوا اجرا و من وجد و وصله صفر و زاده کدین بحری الطالبین شد
 با و عیتم قبل و فاء اصیه من اسخر جهان و فاء اصیه کمال کدین یوسف کان
 با خدا خواه و بنین الماک الا ان فیما الله فی رفع درجات من تشاء و فوق کل شی
 علم عیلم قالوا ان برقی خف و سرق اخ لم من قبل فاسرها یوسف فی نفق لم
 سید عالم حال آنکه ملکان الله اهل جاد صفتون قالوا یا ایها العزیز ان الکا
 شجا کسر خدا اصفا مکانه انما یلک من الحسین قال ساذ الله ان فاخذ
 الامه و فبنا متاعنا عنده اننا اذا الظالمون بن چون در آمدند از جای که فرمود

پدر ایشان نبود که بان دارد از ایشان خدا از چیزی که صاحبی در ضمیر معنی است که
 گذارد خدا انرا و بر سبکه هله صاحب دانستیم در آنچه آموزانیدیم او را لیکن
 بیست و دم می دانند چون که داخل شدند بر یوسف جای داد بوی خود برادر خود و گفت
 پدر کن برادر لغام پس از هکلی من و باجه هستند که می کنند بن چون سان فرمود
 ایشان سان سفر ایشان خدایان خود مصر به در بار برادر خود پس او را داد اول
 ای کاروان پدر سبکه شاهرا ایند در داند گفتند و حال انکه روی او رند بر ایشان که
 چه صنی میگوید گفتند ملازمان ملک سحوا ائیم صاع باد ساهو و مرا نکر است که
 اردان صاع را بار یک شتر و من که مرادی کنده ام بان کفلم گفتند حق حق
 هرا نیمه دانستید که ما میادیم که تباهی کنیم در زمین و نیسیم ما منوب بر سر
 ملازمان ملک پس چیست یاد داشت اگر هستید در زرع گویان گفتند بر سر
 یاد داشت او انکی که باندت شود صاع در بار او پس او جز او صاع است همچنان
 جز او هم شکاران دان پس اعاد کرد به بار دانه های ایشان پیش و فاء برادر او را
 پس پی او را از ان بار دان بلسر او همچنان تری که چشم بوی یوسف بنود تا فر
 برادر خود را در حکم پادشاه مصر مگر خواستی خدا بید مگر دانیم مراتب انکی که
 بخوایم و بالای هر صاحب داخلی را نشی است گفتند بر سر یعقوب اگر می شود
 بر سر بنی که بنویس برادر می که بود مرا و این از بنی بنی همان کرد ان کار
 یوسف در هجر خود و ظاهر نکرد انرا برای ایشان گفت یوسف را بدین جز نیست
 و خدا را راست آنچه و عیتم می کند گفت ای عزیز پدر سبکه را و بر پدری است بر سر
 بنی فراموشی یک مال اجبای او پدر سبکه ما می بینم تو را از بنی که گشت یوسف پناه می
 عیتم از انکه کریم کبی را کی انکی که می دانیم رحمت ما را نند او چه پدر سبکه مادر این حکام
 از استلکان با شیم فلما استیعوا منه خلصوا ایضا انال کسرهم الم نعلی ان ابنا که شد
 علیک موثق من الله و بن قبل ما فرطتم و یوسف فلن ابرج الا من صنی باذن من الخی

يوسف لولا ان تصدق قالوا فانه انك لفي ضللك الفقيم فلما انجس
 القبيصة على وجهه فاندب بصرا قال اكر اقل لكم اني اعلم من الله ما لا تعلمون
 وجون صلاتك دند كاروانا گفت بهر ايشان بهر يكمن بياب بود يوسف
 ان بقصصان عقل نسبت نهيد مرا كفتل ضيق ايد بر بلكه ايد در كره قبيح
 خود هستي بر جود كد مزه فهنده انگند بلهون را مدعي بعقب پس بر كره
 مينا كفت ايا كفتهم من هان ايد بر بلكه من مبدان ان ضل الخيرا ساعدا نند قالوا
 انا انما استخفركم لادبنا انا كذا ضا طين قال سوف استخفركم كذب الله القصور
 الوضوح كفتل اي بهر ما طلبا تررس كن بران ما بهر يك را بود بهر كاه كاران كفت يوسف
 باشد كه ميا تررس كن بران ما بهر دكلا خود ايد بر بلكه او آفرنده مهر را است فلما
 دخلوا على يوسف اتى اليه ابوه وقال اظلو اصبر ان شاء الله امين ووقع
 ابوه على العرش وصرى ارجل فقال يا ايت هذا ناول دويان من جبل قد
 جعلها ربي حقا وقد اصن بي ايت ارضي من الحق وصاد بك من البهيم من بعد
 ان نزع الشيطان بليوة بين يوسف ان ديف كلف لما شاء الله انك تعلم الحكيم
 ذب قل انك من الملك وعلكتي من ناول الاهاب فامر السوايو الاكرض انك تعلق
 في الدنيا الاخرة توقي صيدا والخفق بالضايق من جود داغ دند يوسف
 جاي داد بوي خود بسو مادر خود را و كفت داخل شو بگفت اي ضاهو ضل
 در صالة امن و امان و بر نشا اين بهر و مادر خود را بهرش و بر او در افتادند
 مرا و در طانة سجده كنان و كفت يوسف اي بهر من اين است بغير ضل من ان
 محقق كره با مبدان ايسود كارد است و محقق نيك كره من جود برون كره مرا ان من
 نندان و آفره نماند ان باد به ان جود انكر افلا كره شيطان سيا و سيا بر او
 بر ريكرو دكار من بهر ان سحر انچه را خواهد بهر بلكه او دانا و در دست كاه است و كاه
 محقق كاهي مرا ان باد بهر و آموختن مرا ان بغير ضلها آفريننده آسمانها و زمين

نوعی صاحب انبیا و در دنیا و آخرت عبرت مراد جملة اسلام و طغی كوتل مرابا بنگار
 نيكه من اينكه القبيصة لوصبه اليك و فاكنت لذيهم اينما اجعلوا امرهم و هم على و كذا
 الناقية و لوصبه عومنين و فاكنتكم عليه من اجرائ هذا الاذكي العالمين اينسان
 جره اي غيب است كروي بيفر شمر او را بوي نفع طال انكر بودي زندا يان جوق ارماع
 كره نه در طر خود و ايشا مكر بگيرند و نيتند بيشتر مردم هر چند مرصع باشي بگير
 و بخجواي از ايشان بران هم مروي ميند ان مكر بندي برل صبا بان و كاهن من ايت
 السوايو الاكرض عرجون عليها و هم قتلها معروف و وجه بيلاد انشاها كره در آسمانها
 و زمين است كه سگد زند برانها و ايشان ان آنها و كره باند و كاهن من ايت
 و هم مكر كره و نيكه زند بيشتر ايشان بلكه ايشان شرك سوارند اما شوا ان تا شيم
 غايته من قديت الله او تا قيم الناعم بقت و هم لا بغير من به ايا ايمان آورد
 دامن نهند كره با بيا باط يوسف كه از قذاب ضا يا بايد ايشان نيات فاكهان
 و ايشان در باند نكند كل هبة سبي ادعوا اليه على بغير و انا ومن استبين و جاي
 و ما انا من السراي بكرين راه من بخود بوي ضا بر بينان من و هر كه بوي كره مرا
 و با كست ضا و بيشتر ان شرك آورند و ما ارسلنا قاييلك الاضال اني عايم
 اهل البوي اهل شر ان الاضال قيطر و كيف كان عاقبة الذين من قبلهم و كذا امر الاخرة
 ضل للذين اتقوا اظن لعقل و نفرناهم بين الذين كره ما فدا كره و صي بگير يوسف
 ايشان از اهل فری بيا سخر نمي كند در زمين يدي بگيرند كه مكر به بليان
 امان بيش الا ايشان بودند و هر ايه سراي ارض و لهن است مرانا كره بوي كره و
 پس اباد رايست عيكنيل صمانا استاسا الس و طغوا انهم قد كذبا جاهم نكرنا
 فجي من نسا و لا يرة با سنا عي القبيح لجر من بوه ناسيدند بغير اكر بوي كره ايشان
 عي كره بگير كره نفعه آمد ايشان ايارق ما بوي نجات دهيم كره را خراهم و اكر بوي كره
 عذاب ما ان كره كاه كاران نكند كان و فقههم عجمه لاهي الالباب ما كان صدق بغيري

اوجم القمل وهو ضوالهاکین ارجعوا الی ایکم فتقولوا یا ایلانا انک سرفیما
 شهدنا الایام علیا کنا للغیب حاضطین وثل الثریة التي کنا فیها وایلی
 التي اقتبلنا فیها وانا لصادقون بر جود کرنا امید شدنه ان او جانبی رفتند
 حال انکران کونیه بودند بایکدیگر گفت بزرگ ایان ایا فرستید کردید رسبکر
 نه رسا بحقیق گرفت بر شاعهدی از خدا ان بیست که تقصیر کردید در کار یوسف
 پس این فرستیم از زمین مصر تا انکه دستم دهد بر ایدر من باکم کنده
 بر این وجه خلاصی و او به قریب فرمان دهان است باز کردید بجوی پدر خود
 و بگویند ایدر ما یدرسبکر سپرتو تبه میسبب شده و کواهی ندادیم که باجم
 دانستیم و بنودیم ما و علم نهانی را آگاه دارندگان و به پسران اهل ان شهر
 که جویم در ان و ان کاروان که روی آوریم بپسر و به رسبکر ما ایدر رسبکر
 قال بل سوتکم انکم امر اخصر جیل اعنی الله ان یافیتی بهم مبعدا انهم
 العلم بحکم و حق عنهم و قال یا اسفی عما یوسف قد ابتضت عثمنا من الجزین
 نفو کظیم کف یعقوب که اسان کردانیده است برای شما نقوس اناره شا کاران
 بر سر کردن بیک است شاید خدی آمدن ایا از اهرام را به رسبکر او دانا مدیت
 و امر این کرد ان ایان دگفت ای شدت خردن بر یوسف حال انکه رسبکر
 بود در دو صحن او از حبه اندوه پس او فرود خورند بر زمین خوروا قال ان الله
 نقصوا ذنک یوسف صبی تکران حرصا او تکران صا الهاکون گفتند بول او سو کند
 بخدا که هیچم باشی که باد کنی تو سر ناکر باشی شرف بر هلاکت باباکی
 از جمله هلاک سرکان قال انما اشک بفی و حزنی الی الله و اعلم ان الله سالا لعلون
 بابنی انهم اخصوا من یوسف و اخصه و لا نبیاس و روح الله انه لا یتکاس من
 روح الله الا القیم الکما من کف یعقوب در جواب انان بدین کس سلا بیکم
 عالی و الله و در بجوی خدا و محمد ام از قدرت خدا ایدر عید انبدای پیران من

بر روی من بخش خایند از یوسف و برادر او و تو سید میناسند از رحمت خدا به رسبکر
 تو سید مینود از راحت و مساده خدا که گروه کاران فلا دخلوا علیه قالوا یا
 ایها العربین مستاد اهلنا الصر و حشنا ببضاعة من جات فاقول لنا الکیل
 و تصفق علینا الی الله بحری المضطربین پس چون در آمدند بر عرب مصر گفتند
 ای عربین در یافت ما و اهل ما را شدت و سخت و او ردیم مال بضاعة بخدا
 تمام فرما برای ما کیل و نقص کن بر ما به رسبکر خدی پاداشت دهد صدمه ده کند
 قال هل علمتم ما فعلتم بیوسف و اخصه ان انتم جاهلون قالوا انک لانت یوسف
 قال انا یوسف و هذا اخي طریق الله علینا الله من یفق و یسیر فان الله لا یضیع
 اجر المحسنین قالوا نا الله لعنک الله علیما و ان کنا لخاصطین قال لا تنیب
 علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین انهم اخصوا من یوسف و اخصه و لا یتکاس من
 ای یات بصیرا و انی باهم اجمعین گفت یوسف در جواب جمع را شنیدیم این
 کردید بیوسفه بلاد را و چون سواد در جهالت جوان بودید گفتد ایا بر رسبکر
 نوهما به تو یوسفی گفت من یوسف ایدر برادر نیست بحقیق که منت گذارد
 خدا بر ما به رسبکر کار انکه به هیط کاری نماید و هر کس بی به رسبکر خا نا چیز نکند
 بیکو کار انا گفتد بخدا که هر اینه بر کردید تو را از ما به رسبکر هیچم ما هر اینه
 خطا کنندگان کف یوسف هم فتا بی نیست بر شما امروز امر از خدا نازل و او هرمان
 مهر با نان است ببرید با خود بر رهن مرا این بی بیند ایدر ان ایدر روی به رسبکر
 کرد بیناد میا و بره عن کان خود ایدر و لما فصلت الصیر قال ابو یوسف انی احد
 دوح یوسف لولا ان یفقدون قالوا ما الله انک لایضلک الفیض فلما اصابهم
 الفیض عیبه فاندبیر قال ام اقل کم انی اعلم ان الله سالا لعلون قالوا
 یا ایلانا استغفر لنادونبنا انکنا خاصطین قال سوف استغفرکم ان الله هو
 الصم و چون جدا شد کاروان اهر گفت به رایشان به رسبکر هر اینه بیام یوسف

وكن حقيق البقا بين يديه وتفصل كل شيء دهنه ليقوم كونه هله
 ميبان جدا استاهان ايشان عربى مرصها من عقول راسين قران سخن برافتم
 دلك هست نصيب كنند اعجز بين روى لوبوده در اوست تفصيل صبيحه هدايت
 و رحمت مكرم بكم ايمان آورند بان
 بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا انت سبحانك انى كان النكاح
 الحق ولكن اكفر انك لا يؤمنون انيت ابا نهلى كلكم ايج كرم ناه شده است
 لقان بود و كذا حق است و لكن بشتر مردم ايمان نياورند بان الله الذى رفع
 السحاب بغر غبوقها استوى على العرش و سخر السموات و القمر كل كبرج
 لا حول الا بكم لا اله الا انت سبحانك انى كان النكاح
 بود انتم اسمها ناه بود استوفى كه بين آنها را بر منقول شده بود و منى كره
 افتاب و ماه را هم روان ميكنند نامى نام بوده شده نديع كند كار را بيان
 سكينه لا تاكل را تا نكند كه مابلقات كودا بود و كار خود نديع كنند و هو الله
 متافق و جعل فيها ذواتها و انها ذوات كل الشراى جعل فيها ذواتها
 لغنى البلى انما انى خلق لانيات ليهي خيالات و اوست انكر كذا نديع
 و قرار داده مرآت كهها و جوبها و از هر ميوه كذا باند مرآت و دختى
 بوسانند ب دا بودن بر رستگار اينها را به دلاى است مكرم و هو الله
 و الاذى قطع و تحلوا ايو حنات من اكتاب و رزق صواى و غير منوان
 يسي عا و اريد تفصيل بعضها اما بعضها لا اله الا انت سبحانك انى كان النكاح
 يعقلون در زمين پاره است بوسنه و بوستانها از ناك انكر و كذا و در زمان
 ضما را هم بافته و غير ضاه به بافته كه آب داده ميكنند باب واحد و زيارت
 دايم بعضى از آنها را بر بعضى در خوردن بر رستگار اينها را به دلاى است
 كه هي اگر در يافت كنند و ان نجف فخر علم اننا كذا با اننا خلق

جلد

حديد اوليت الله كرم ايتيم و اوليت الاعمال فى اعتنا حيم و اوليت اقبال انا
 خاليع و اكو عيب سيات معجب است كذا را بيان كذا باده بايتم فان ايا القوس
 بايتم افرين ناه ايشان اناني انكر كذا نديع و كذا ريان و ايشان كذا كذا
 باسد و ايشان را ايشان در حال كذا ايشان بايتم و استعلا و ان بايتم
 قبل الحسنة و قد خلقت في قبليهم المثلثات و ان ذلك كذا و فقير و لئلا على طليم
 ذلك كذا ان العقاب و طلب نجل سكينه نورا بكنه پس از صبه و تفصيل كذا نديع
 بى از ايشان عفو قهاى مثاهاى ايشان و بر رستگار بود و كذا نديع و ايشان
 مرهم را بر رستگار ايشان و بر رستگار بود و كذا نديع و ايشان
 كذا كذا ايشان عله ايشان عله ايشان عله ايشان عله ايشان عله ايشان عله
 كذا نديع و ايشان عله ايشان عله ايشان عله ايشان عله ايشان عله ايشان عله
 و مرهم كذا عله ايشان عله ايشان عله ايشان عله ايشان عله ايشان عله
 و كذا نديع و ايشان عله ايشان عله ايشان عله ايشان عله ايشان عله ايشان عله
 مادينه و ايشان كذا عله ايشان عله ايشان عله ايشان عله ايشان عله ايشان عله
 مانده بنهان و حاضر است بر رستگار بوسنه سواى نديع و ايشان عله ايشان عله
 و من جهم به و هو صبحى البلى و اوبى بالنهاى كه تعقيبات في بين يدي
 و من خيلهم يحفظون من امر الله ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم
 و انما اراد الله بقوم سوء ظلا مرتب له و ما لهم من حونه من و ان ما و است
 از ناك كذا بنهان كذا نديع و ايشان عله ايشان عله ايشان عله ايشان عله ايشان عله
 و طاهر كذا استدر روز مر اوست فرشتگان از پندوى او و از چشوش او كه
 نگاه ميدارند او را و ايشان عله ايشان عله ايشان عله ايشان عله ايشان عله ايشان عله
 انكر را كره اند بخودشان و چون ضاهه نديع كذا نديع و ايشان عله ايشان عله ايشان عله
 و من رابا از اجز از خدا هم دوست دارند و ايشان عله ايشان عله ايشان عله ايشان عله

اگر بنودی که بضعف عقل نسبت دهند مرا از پیری گفتند بحقی خدا به ربکم راهی
در خطا و بدینیه بی چون آمدن دهده انداخت برهن را بدوی او می بارکت
گفت ایانگفت مرشدایه ربکم سیدانم از قدرت خدا انرا نمایند گفت
عبره را از ریش خواه برای کنایه از مایه ربکم هبتم ما از کنایه کاران گفت بعقب
ن و زیادت که از ریش خواهم از برای شما بود کار خود را به ربکم آورنده و بکار
فلا اذلقوا مع یوسف اوی الیه ابویه وقال ادخلوا مصر ان مسکننا الله انین
وضع ابویه مع العوس ضریا له سجدا وقال یانث هذا قاتل دو با می قتل
که جعلنا دجی حقا و قد اوصی بی الخاف جفی عنی ایجی و جاکم من البلهین بعد
ان تخرج انما ما یبغی من اخوتی ان ذی لطف لایله انه هو العلم حکیم رب
الینتی من الملك و علق من قلوب الاصلاب و اطل السوات و الاصل ان ذی لطف
ذالک و الا امره لغلق علی و الحقی بالعالی من یوجو در آمدن بر یوسف جای
خدا بسوی خود بهر و مادر خود و گفت در اید مژا اگر خواهد خدا حال اکثر
ای بی بایند و نشاند بهر و مادر خود را بر سر میو بخت و بروی در آمدن مرشد
سجده نکرد کفاف و گفت یوسف ای بهر من ایق و علقیت طارضا بخت من ازین
تحقق که کرد بایند انرا پرود کار حق و حق و تحقیق که نکرد باس چون پروا
اورد مرا از زندان و اهد شد ان بیابان بعد از انکه وقت پدید گردید سلطان مشا
حق و سیاه برادران من بر سرکم پرود کار من ندی بکار میبند است مرا بکار که خواهد
بر سرکم او ما در دست کبریا است ای پروردگار من تحقیق دادی مرا ان باد شاهی و امو
مرا از بقیر خدا بهای تو فرستاده اسما و زمین تو بخت بخند مرا در دنیا و
فصل و مع فرما حال اکثر مهمل باشم و ملحق ساز مرا بهالجان ذلک من انما العیب
نوحیه الیک و ما کنت لایم از اجمعوا امرهم و میگردان افه فیه که بزم ان فری
پنهان و می ستاد بسوی تو نبود تو ندان ایشان چون جمع شدند بر کار خود و اقل

ایزد

ایشان جلد بگردند و ما اکثر انما و دلو صحت عیونین و ما شعلیم علیهم
الا ذکر للمالین و می خواهی از ایشان مردان و اگر بر صفت غانی با جان آورند
و می خواهی از ایشان برای ارشاد ایشان هیچ مزی نیست این قران مکر معظی مرصه ایشان
و کاین و ابی ذالک و الا من یزین علیها و هم عنها مع صفت و ما یعین اکثرهم
بالله الا دم سرکون و صند دلیق از صفت در اسما و درین میگردد بر اید و ایشان
از اعتبار با انرا می کنند و ایمان می آورند بیشتر ایشان عبد اکثر حال اکثر شریک آورند
انما سوا ان بایتم غاشیه و عذاب الله او بایتم الساعه یغیبه و هم لا یعرفون
بن ابا ایمن شدید از اینک اید با ایشان از عذاب خدا با انکه اید با ایشان قیامت ناکه افود
ایشان ندانند قل هذه سبلی ادعوا الی الله علی بصیره انما دس استغفر و سبحان الله و
انما من المزکین میگردان این دین و سیرت مست بخوانم طلقا بسوی خدا بر حق و طبع
من و انما مقابعت نمودن مرا در سنه بدانم خدا و بدین من از اهل شرک و ما ارسلنا فی
خلک الا رجلا ندعی الیهم من اهل القری انما سبیت ان الاصل بنظر و کیف کار عاقبه
الذین معبهم و لدر الاطره ضی الدن انقدا امل تفعلون صی انما استیاس الرسل
و طلقوا انهم قد کذبوا جام نظریا بنی من شاره لا یزد با سنا عن القدم الحوی و کفر ستادیم
ما بینان ندی مکر مردان و کروی میسر بسوی ایشان از اهل قر بهانه اهل بایه بی ایا
نوشند در زمین ناکر بریده اعتبار که چگونه بود عاقبت انسانی بین از ایشان بودند
و هایدان جهان بهی است مرا از انکه بر هیو کارند بی ایا بافت نمیکند که چون نوسیده
میگردان و گمان کردند بر سرکم ایشان تحقیق که دروغ گفته شدند می آمد با ایشان نفرت ما بین
سیدایم اند اگر می خواستیم دبار کردیده نشود عذاب ما از کرده گناه کاران لغدگان
ن نقصیم عبره لاوی الالباب ما کما حدیثا یفری و لکن یصدق الذی بین دلیم
و تفصیل کل شئی و دهی و دصم لغوم یوسون عقیق که بعد در نضهای ایشان اعتبار
مرحمان خرد را نیست قران جری که پس خود بافته شده باشد ولیکن یصدق که

التماس القفال اوست انكر بنينا نطاط بحق ان از صحت بهم و پديد يابد
 اولى سكنين ياد بيش از حد و لطف و صفت و بر مثل الصواعق
 بيايد که در هم بجايد از الله و هو شد بالاحمال لم يفع الحق والحق يفتقد
 لا ينجون که بختي الا كما يسطر كفيك للملا يبيع فاه و فاهق بالغيره
 دعوا له الحاضرين الا في ضلال يبيع كثر بعد عهد او ضرر كان ان من سوا
 و سفير شد صاحبها پس ميرساند آنرا بغير كراهت و اينان جاهل ميكنند
 در حق و حال اوست بخت خوف مراد است خواندن حق و انانكر بخوانند غير
 اجابت كنند را اينان بجهنمي مكني مانند كسي كه بگدايد و دست خود را بوي آب
 تابساند بهي خود و حال انكر است او را شده ان و بخت خواندن كافران
 مگر در كراهي و الله سبحانه في السقايه و الارض طوما و كوقا و ظلالهم بالحق
 و الاضلال و مرادان سحر ميكنند هر كدام را سنان و ريش است از روي ضوئي با
 ناضوبي و سايبانها است اينان با ملود و سنانكاه قل من دينا سواي قل الله
 افانتم من سويته او اياه لا تملكون لا تقسم نفعا و لا حرا كل من سيق
 الا في الله و الله سوي الظلال قالمون اجعلوا الله شر كما خلق
 ككفيه فتا بالخلق عليهم قل الله خالق كل شيء و هو الواسع الفها و بكن
 بود و كار آسانها و در بين بكن خدا بكن يا افر كنز بكن از عرض دوست ايشم
 مالك عيكوند مرتهاي خود را سوي دنه زيان بكن يا بكن است كرو
 سنانها لك است فابا و روشني يا فرار دهند مرضا اشر بكان كرو بدي
 مانند آفرينش او پس سنيته اند افرينش بر ايشان بكن خداست خالق هر چيزي و اوست
 بجانم فكر كنند انك من التما فاه فاه انت اوديه يفتن بها فاه فاه انت اوديه
 را ايتا و ما يوسون علق في التما انبعا حلي او متاع كن بكن كره كن انك بغير
 الحق و البليل اما انك من ذنوبه فقاء و اما ما نفع انك فيك في الارض

كول

كذلك بظرف التما للذين السطحي التي هم الحنفي و الذين كره قبوله لوان لم ياف
 الارض جميعا و مثله مقه لا فقه فاه او لك كم حق الصايب و ما بين حق و بين
 الهاد فز دستاد از آسان آب را پس جاري شد بود عا بها باندا ره آن پس
 داشته سيل هيل بلند از انجه ميا فروزند برادر آشي از جهت طلب نيت
 با متاع كفي مانند آن هين جدي بكن خدا حق و باطل را پس افاض پس بود
 صا اينكر در افاده است و اما انخر ففع سبعت هم را پس در يك ميكنند و در
 هين ميزند خدا مثله را بكن لانيك لمسا جابت ميكنند مرده و كدر شاني ابيك
 و انانكر طلب اجابت نكرند بوي او اگر انكر را يا انرا بد اجه كدرن من است على
 و مانند ان با ايشان هر انچه خدا كنند انرا ايشانند كمر او شاني است بدي محاسبه
 و عا بياكه ايشان دور است و به جا يكا فست افن يعلم اما انك و انك و انك
 الحق كني هو انك اما يندك اولو الابواب الذين يؤفون يعهد به و لا ينفقون للشياق
 و الذين يضلون ما امر الله يدان يعقل و يحشون بقاء و يخافون سوا الحق پس
 ايا انكر سنان سبت جز انكر رسته شده بوي نوان بود كادر كره حق است مانند انكر
 كور است سبت جز انكر بدي نه صبان عقول انانكر و فامكنند سعي و غيبت كنند
 ميثان را و انانكر بسوزن كنند اجه امر كوه خدا بان انكر بسوزن كره شود و ميترسند
 بود كادر شاني و ميترسند ان بدي صاب و الدن صبرها ايقفاء و جبه بقاء و اما
 الفلوق و انفقوا اما تدنهم ستر و علايم و يتررون بالحنه اليسته او انك
 كم عبقني الدار جنت عبي يخلق فها حق صلح في ابا ايم و اننا جنتهم و ذرناهم
 و انلا كمر يخلقون عليهم من كل باب سلكم علكم بما صبرتم فيم عبقني الدار و انانكر
 مر كره بجهت طلب دعوي بود كادر شاني و بر پا داشتند غمان و اخلق كردند
 از انخر و دي داديم ايشان را در بيهاني و آشكار و دفع ميكنند بديك كاري
 بدي اعمال را ايشانند كمر او شاني است سر اجام خانه بكون سبهاي عبيك در

اعظم را پیش روی او گرفته است از کشف مادی و بیان هر چیزی از امور دینی و راه عرفی
از ظلال و بخار اشیای کروی که ایا آورند

بسم الله الرحمن الرحيم ان الله اعلم ايات الكتاب والذي انزل اليك من تلك
القرآن ولكن اكثر الناس لا يؤمنون ابن ابا نقاب كتاب كامل است و آنچه فرستاده شده بسوی تو
از پروردگار حق است و لیکن بیشتر مردمان ایمان نیاورند الله الذي رفع السموات بغير
عمود فمنها ما استوى على العرش و سعى الشرع القرآن كل من جاء به الا لاجل مسمى ببق الامر بفصل
الايات لعلم بلغاه و بكم في فنون معبد بسرا است که مرا فرشته اسماها باقر
ستونی که رسید اشیای برید نظهر را فرستاده که اینها شد و کم کرد و باید انبیا و راه را و کوی
سیر و ندان و حق معلوم اظهار میفرماید تا هر چه را و میان میکند اینها را تا شاید که ترا
به برادر و کار خویش بی همان باشد و هو الله تعالى و جعل فيها طسوع ايمان
و في كل الثمرات جعل فيها زوجين اثنين يعني السهادان فذلك لايات لقوم
يتقون و في الارض قطع مساجد و جنات من اغشاب و ذرع و بحجل منوان و
بحر منوان بسفي جاد واحد و فضل بعضها على بعض فذلك لايات لقوم
يعقلون و اذان هوديت که کتر اینها را میداد و پدید کرد در آن کوههای ثابت
و نفرها را در اقصاف میوههای را پدید آورد در آن زمین دو عصفی آورد
پس مانند سب و دوز را پدید کرد در اینها اینها دلایل است برای کس که فکر نمایند
و در زمین است نفعی مختلف در جوده و در ذات متلاصق و در سناهای از آنکه در زمین
و در زمان و در مابعد یکدیگر رسد و بحر از آب داده میشوند باب واحد و مزون
در لذت بعضی از آن میوهها را بر بعضی دیگر در زمین به بریک در اینها اینها
مرکز میوهها که در بافت کنند و آن نخبه و نخبه خولم و اذ انما انا و انا في خلق
اولئك الذين كفروا بآياتهم اولئك الاغلال في اغناهم و اولئك اصحاب النار هم فيها
اكر بودند عجب میکنند پس عجب که گفتار ایشان را که گویند ایا جبر باشیم یا حاکم ایا ما را

نفر و ایه بود ایشان انانیت کردند و در کار خود نشان و ایشان که غلبه و کبر میخواست
ایشان است و ایشان ملازمان و دروغ در افعال خود و بیجهلند با ستم و محبت
و دخلت تبليغ الملائكة و انزلت لنور مصفرة للناس على ظلمهم و انزلت لنور
و شتاب می نمایند و باری پیش از خوبی و تحقیق که گذشت پیش از ایشان عقوبت
اشان ایشان و بر بریکدیگر و کارها به صاحب از پیش است و مردمان را بر ستمهای ایشان
و بر بریکدیگر و در خلق هر ایه ستم عقوبت است و يقول الذي كفروا و لا اقول على اية
من ربه انما انت منزهة و لكل قيم هادیه و میگویند که بیکار شدند چرا و نفرستاد
بعد معجزه از بعد که خود بر بریکدیگر ستم نمایند و مر و کوی راست راه نمایند الله
يعلم ما تحل كل انش و ما تفيض الاحكام و ما تاد و كل شئ عنده عقوبه و ام العت
و السهل الكبر المعال ضا بسله که چه بر میآورد در یکدیگر ماسینه و جدا که کم میکنند ارقام
ارز و وضع که اعتدال نه هاست و اعتدال زیاده میکند بران در چیزی نزد و با اندازه
معجز است دانای نهایی در حاضر است بر آن قدر و بلند رتبه سوار است بر اسرار عقول و بر
جهل و حق و هو سحف الليل و سارب بالسهلاد کسان است نزد خدا از شما انکه نهان
کرده گفتار را و انکه بلند کرد آنرا و انکه مشتت است بر سب و رنده است در طبع و روز
له معصيات من بين يديه و من خلفه يحفظون من است الله لا يغير ما بقدره و لا يقرر
ما باقدهم و ان اراد الله بقوم سوء فلا مرد له و ما لهم من دونه من وال مراد است
طاعت و معاف از جانب پیش او و از جانب پس او نگاه میدارند از فرمان خدا
به بریکدیگر تغییر نمی یابند بجز تغییر نفسی و اینها در نفسهای ایشان است و چون خواهد خدا
بیکدیگر پدید آید بوجهی وافی نیست مراد از صفت مراد از صفت غیر از صفت متوالی
هو الذي بيده الحروف و هو الذي ينطق بالالحاد و ينطق بالحق و هو الذي يخلق
من ضيق و يرسل الصواعق فيصيب بها من يشاء و هو عباد الله و هو الذي يخلق
الانسان من عذيق و هو الذي يخلق من عذيق و هو الذي يخلق من عذيق و هو الذي يخلق من عذيق

و به بلك باد آرند خدا ترانان بعد خدا و فرستگان از سر او وی فرستد
 بر سر ساند از هر که بخواند و کفایت جادل میکند و جز او سخت گیرند از
 اهل کفر که دعوی الحق و الهی میکنند من دعوی لا ینجیون لهم جلی الاکباها
 کفیه الامداد لیبلغ فاه و ماهو مبالفه و ماعداء الکافرین الا فخلال مراد
 خواندن بسل و اکسایک بخوانند غیر از خدا اجابت نمی نمایند اینانی هیچ
 چیزی مکی چون کسر کنند هر دو کف بجوی اب نابرسد اب بدهان آورد
 ای اب رسنه بدهان او و نیست خواندن کافران مکی ضایع و باطل و الله من
 ان العوات و الارض خلوقا و کرها و طلا لهم بالعدو و الاصل و رضایت لفقاد
 می نماید هر کرد را ساند از زمین حال انکه طاعت کند و کار هندی و ساجدانی
 به با مراد و او از روزها قلین رب العوات و الارض قل الله قل انما قلتم
 من دعوی او لیل لا یكون لانقسم بفقار و لا من قل هل سبوی الاعمی البصر
 ام هل سبوی القلانت و النور ام صلیه الله شرکا خلقوا کخلقهم فتنابه
 الخلق علیم قل الله خالق کل شیء هو الواحد القهار بگو کبت انکه برود کار
 اساطیر و زمین است بگو خدا بگویند یا اگر فتنه غیر از خدا و ستانی که الله
 نیستند مر نفها خوف و انفعی و نه زیانی بگو یا برابرند یا بینا و بینا
 یا یا برابرند یا یکبار و روشنی یا پدید کردند از برای خدا شریکان که او نیست
 مانند او پس مانند شد از پیش برایشان بگو معبود بجز او فرستاده هر چه
 و او بماند است غالب قهار انزل من السماء ماء فالت او دینه بقدرها
 فاحمل السبل و بزاران میادید و نور علی فی ابتغاء صلیه و امتناع
 ذبک مثله کذلک یضرب الله الحق و الباطل و اما الزید فیدهب حفا و لما
 ما یمنع الناس فیمیکث فی الارض کذلک یضرب الله الاشال للذین یسجون
 للذین یحیی و الذین لم یحییوا له لوان لهم ما فی الارض جمعا و مثله لا یفتقر

به او بک که سوال الحجاب فرستاده ان اسنان اب دایس روان شد و درها
 ماندان خود پر برداشت ان دودان کف را که بر روی متغی اب بود مستعد از
 انت که بری از درند بران در افش برای طلب زینور چون زهب و فضیله برای
 طلب انتفاعی چون دیگر فلزات چیز دیگر بریز آن ابد همچنان مثل میزند خدا حق را و
 و باطل را پس لا بر دین سل انچه صافیت پس برود از جهة صفاء و لا انقیع رساند
 مردمین باقی مانند درین زمین هیچ پدید می آورد خلاصه از برای انکه بکلی امتنا
 خودند برود کار خود را باد است بکرو و انکه بکلی اجابت ننمودند مراد انکی
 به سبک مران را بود از زمین است هم و مانند آن با او هر این بان خریدند خود را
 از عذاب بان انشانند که مران را است منافق در حساب و جای ایشان دفع
 است و بد ضرر است آن انی یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کس هلمی
 انما نیک کی اولو الالباب پس ابا انکه داند انچه فرستاده شد بسوی تو از پروردگار
 برانی مانند کیکم او نابینا است به سبک پند گیرند صاحب خردها الذین
 یوفون بعهد الله و لا ینقضون الميثاق و الذین یصلون ما امرهم به بل یصل
 و یخونون بهم و یخافون سوء الحساب و الذین هموا السیغار و صبر بهم و اقلوا
 الصلوة و انفقوا اموالهم فتنواهم فتنواهم فتنواهم فتنواهم فتنواهم فتنواهم
 کم عقی الذین جئات علیهم بدخولهم فی صلیهم فی الایم و انذیرهم و یلیتم
 و الله انکم یصلون علیم من کل باب سلام علیکم صبرتم فتم عقی الذین و الله انکم
 و نیکند عهد خدا و نمی شکند پیمان را و انکه انکی پیوند میکنند انچه فرمود خدا
 مان که بودند بار صام وی زیند برود کار خودی و میزند از بدو کار اعل
 و انکه انکه هر چه اند انواع تکالیف برای جتن رضای پروردگار ایشان و به بای دارند
 غدار و انفاق کردند از انچه درو خدا بهم ایشان و نهان و انکار او دفع میکنند
 بکرو خلفت پدید اینانند که مراد است عقابت برای دنیا که محبت است

فذلک ان شاء حکما عربیا و لکن استعانت اهلهم بعد ما ضلوا من العلم فالتک
 من الله من قبل ولا واثق و انما یک دادیم ایضا کتاب را شادمان میسوند باجم
 فرستاده شده بوی تو و ان گروه که دار کسیت که انکار میکنند بعضوان انرا
 بکن نیست خبر اینکه مر کرده اند هم اینک بر سر خدا و شرک بنا ورم بلو بوی اوست
 موافقین من و بوی اوست باز گفت من و همچنین فرود ستادیم اورا بوی قرآن
 حکم عربی و اگر بوی کنی خواهشهای ایشان را پس از انچه آمدن و انرا از انست
 من نور از خدا جمع باوردی و نه نکادارنده و لقد استناد سلاصا قبل ان
 کم افواجا و ذریه و فالک ان یسول ان یایه الا باذن الله لیکن اهل
 کتاب عمو الله ما یکد و لکن تخلفه کم الکتاب و عطفه فرستادیم بنوران
 پس از تو و قرار دادیم بر ایان حفتهها و فرزندان و عباد مر رسولی
 که بیاورد علامت مکر انکه بوی سوزی خدا و مهر مدد کتابست محو میکند
 خدا انچه از اهد و ثابت میدارد و نزد اوست اصل کتاب و ان خانی که یقین
 الذین تعقیهم او یقی بینک خانا علیک البلاغ و علینا الحجاب او لو یطانا
 قاتل الارض یقتضها من اطرافها و الله حکم لا معقب لحکم و هو سميع عليم
 و اکی بنایم نورافصن انچه را که وعده داده ایم ایشان را با انکه میرایم تو را
 پس نیست خبر اینکه بوی تو است رسانید و بواسطت محاسبه کردن ایانند
 که می آوریم من را و کم میکنم انرا از اطراف آن و خدا حکم میکند و سبب
 فایز اندازنده مر حکم اورا و اوست ثبات بعد مراب و قد مکلف من قیام
 فلیک المکی حیثما و عطفه مکر کردند انانیک پس از ایشان بعد از مراب و خداست مکر
 هکی یقین ما یکست کل نفس و سقیم الکف لکن غیث الدار میدارد خدا
 کسب میکند هر حق و زود باش بدانند کفار که می راست ساری نیکی و
 و نقول الذین کفروا لیس مرسل کفی بالله شهید یقینی و عطفه

در این

و سبک نید انانیک کارند بنیستی لغو فرستاده شده بگو که دعوت خدا انچه کوی
 همان من و میان شما و کسب کردن او و کتاب
 بسم الله الرحمن الرحیم و الکتاب انزلناه بالکتاب لیس فی الظلمات النور
 باذن حقهم الی میراث العزیز العجیب ان کتابست که فرستادیم اورا بوی تو انکه
 پیوسته است مردم را از قادیکیها که بوی رونمایی ایمان بدستوری به و کتاب از ان
 بوی راه عدلی غالب شوده الله الذی له فان السعوت فکان الارض من و ان
 فی عذاب شدیدی خدا را که مراد است انچه اسماها و انچه در زمین است و او را که
 از عذاب سخت الذین یستحبون الحق الذین یأمنون الاخره و تصدقوا بحسب الله
 و یصدقون عیونهم و اولیک فی صراط یعقیب انانیک دوست دارند زنده بماند
 بر صراط و باز دارند مردم را از راه خدا و طلب میکنند از انیک ایانند در هر کس
 و ما انزلنا من سوره الا بایان تفهیم لیسین کم ففضل الله من بدله و یهدی
 من یشاء و هو العزیز الحکیم و فرستادیم هم بفرمان مکر بنیان قوم او را که بایان
 احکام اولیایان پس خدا که کند هر که را و هدایت کند هر که را و خواهر
 عدم دست کوه و لقد استناد سلاصا من باطیننا ان اخره قومک من الظلمات
 الی النور و ذکرکم و یالیهم یشاء ان فی ذلک لآیات لکل متباین شکور و ان قلوبهم
 یقویه ان کون انهم الله علیکم ان یختکم من ان فرعون یسوءونکم سعا العدایه
 لیکن کون انهم و یسمعون لیساء کم فذلک کلامه و ان یحکم و ان تمانن
 فیکم لکی کفر لایق کما خلق کفر ان هدای شدیدی و عطفه فرستادیم سوزی
 بلجرات خود انیک پیوسته است مردم خود را از دیکه های کفر بوی نور ایمان و بیاد
 بیاور ایشان بزمهای خدا را که در میان هر کس دلائل است بوی هر کس
 شک کردی و یاد کنی کف من قوم خود را که یاد کنید نعمت خدا را و خود را و انرا
 از فرمودن ان که بخیا بندند شما را بوی عذاب را و می کشند و زنده بمانند

ن تان ما قدر انبیا ان آریایی بودن بعد کارها را این بزرگ و صواب اعلام کرد بود کلام شما
 که اگر کسی که بخواهد از این کس شاد و اگر کفر کند بر سر یک کوزه از من هر اینه سخت است
 فقال موسى ان لا تقربوا هذه الارض جميعا فان اكله لنتي حويد و گفت موسى اگر کار
 شاد هر که در این است هلی بر سر یک کوزه از من شاد است سعه ام تا با یک بنوی ازین
 قن قیدکم قوم تفرق و قادی و ازین قن تفرق لا یعلمهم الا الله جابر بن عبد الله
 و قادی ابیهم ذاقوا هم و قالوا اننا کفرنا بما ارسلکم به و اننا لفي شاک یماننا الیه
 منسوب ابانما عمار خیر انانیکم من ان شاد و ان قوم نوح و عاد و ثمود و انانیکم
 اولی ابناء بعد کریمید انانیکم من قوم نوح و عاد و ثمود و انانیکم
 مومن بر کفر شدند دستها هفتاد در حننها چنان و گفتند بر سر یک کوزه از من
 کنیم باخبر شاد شده اید شادان و بر سر یک کوزه از من شادان
 بود آن در سیکه فالت دسکم ای الله شک فاطم الشیل و الارض یقولکم یغفر
 من ذنوبکم و یغفرکم الی اهل سبی قال ان انتم الذین کفرت بربکم و ان تصدقوا
 عما کان یمین ابوالخنا و اخوانا بسلطان سبین گفتند بجزان انانیکم از اید خدا را
 که آفریننده آسمانها و زمین است بخواند شما تا با برزد بدن شما گناهان شما را و پس
 انوار و شمار تا منت مام برده شده گفتند هر چه بمنت ما می آید ما نند ما بخواند
 باز در بر طرا از انچه که بودند بر سر سبندید بران ما بر بیا و بعد از انچه بوشن قالت
 کم دسکم ای اهل الا بصر یمینکم و لکن التفتون علی من یشکر من قبله و ما کان لنا
 ان نابعک سلطان الا باذن الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون و ما لنا الا نتوکل علی
 و قد هیتنا سبنا و لیقرن علی ما انت یحیی فاقول الله فلیتوکل المؤمنون گفتند
 ای اهل سبین انانیکم ما می آید ما نند ما می خواند ما می خواند ما می خواند
 از انچه که بودند بر سر سبندید بران ما بر بیا و بعد از انچه بوشن قالت
 کم دسکم ای اهل الا بصر یمینکم و لکن التفتون علی من یشکر من قبله و ما کان لنا

براه ما در این راه بر سر یک کوزه از من شاد است کرمینا و بوضد ابی و بوضد ابی و بوضد ابی
 فقال الله ان لا تقربوا هذه الارض جميعا فان اكله لنتي حويد و گفتند بر سر یک کوزه از من
 لنتی حويد و گفتند بر سر یک کوزه از من شاد است سعه ام تا با یک بنوی ازین
 قن قیدکم قوم تفرق و قادی و ازین قن تفرق لا یعلمهم الا الله جابر بن عبد الله
 و قادی ابیهم ذاقوا هم و قالوا اننا کفرنا بما ارسلکم به و اننا لفي شاک یماننا الیه
 منسوب ابانما عمار خیر انانیکم من ان شاد و ان قوم نوح و عاد و ثمود و انانیکم
 اولی ابناء بعد کریمید انانیکم من قوم نوح و عاد و ثمود و انانیکم
 مومن بر کفر شدند دستها هفتاد در حننها چنان و گفتند بر سر یک کوزه از من
 کنیم باخبر شاد شده اید شادان و بر سر یک کوزه از من شادان
 بود آن در سیکه فالت دسکم ای الله شک فاطم الشیل و الارض یقولکم یغفر
 من ذنوبکم و یغفرکم الی اهل سبی قال ان انتم الذین کفرت بربکم و ان تصدقوا
 عما کان یمین ابوالخنا و اخوانا بسلطان سبین گفتند بجزان انانیکم از اید خدا را
 که آفریننده آسمانها و زمین است بخواند شما تا با برزد بدن شما گناهان شما را و پس
 انوار و شمار تا منت مام برده شده گفتند هر چه بمنت ما می آید ما نند ما بخواند
 باز در بر طرا از انچه که بودند بر سر سبندید بران ما بر بیا و بعد از انچه بوشن قالت
 کم دسکم ای اهل الا بصر یمینکم و لکن التفتون علی من یشکر من قبله و ما کان لنا
 ان نابعک سلطان الا باذن الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون و ما لنا الا نتوکل علی
 و قد هیتنا سبنا و لیقرن علی ما انت یحیی فاقول الله فلیتوکل المؤمنون گفتند
 ای اهل سبین انانیکم ما می آید ما نند ما می خواند ما می خواند ما می خواند
 از انچه که بودند بر سر سبندید بران ما بر بیا و بعد از انچه بوشن قالت
 کم دسکم ای اهل الا بصر یمینکم و لکن التفتون علی من یشکر من قبله و ما کان لنا

ما انما عيوض و مروت آید مرضا اهم ضلایق بن گویند فعقبه هلالان گفتند مرا
 که بر کی نمودند بر سرکم ما بودیم سرشار امتا صبت کز گران پس ایا هیچ هستی
 بان دارندگان از ما از عذاب خدا چیزی را گویند در جواب اگر راه عودی ما را خدا
 هرا نیز راه غایبم ستان کنون برابر است بر ما بر جع تا بزم با هر کیم نمیت ایا هیچ
 که نیز کافی و قال السبلان لنا قضی الامراة الله و عندکم و عند الحق و و عندکم
 فاضلکم و ما کالی ملکین سلطان الا ان دعوتکم فاستجتم لی فلا تلو منی
 و لو سوا انکم ما انا عصر حکم و انا عصر حکم ان کفر با ما اشرکون و قبل
 ان الظلمة لم تخرج ابهم و گفت سلطان چون گذشته شود کار صاحب ضلایق بر سرکم
 که ضل فعله داد سزا و عده حق و و عده نام من ستان پس و اگر کردم سزا
 و حال انکه نبود مرا بر شایع محقق مگر کز فزاند مرا با بر صابت فرمودید من بر ملا
 کمیند و ولایت کینل نقضهای خود را نیست من فریاد رسیده شود و نمیند سزا
 رسیده من بر سرکم من تبر اعزدم از اجماع شریک گردانید مرا و پس بر سرکم ستان
 مرا با ناست عذاب در دناک خلوص الدین استوا و علوا المعالمات ضلک عزم
 من تحتها الامجاد خال الدین فیها بان و بنم بختم فیها سلم و داخل شوند انانکه
 امان آوردند و کارهای ناست کردند کشتهای که میرد از زیران بفرها و ب
 حال انکه خلد باشند را با جافان برود کارایان در و در ایشان در اینجا است با یکدیگر
 ام و کیف من ب الله سلا کل طیة کثیر طیة اصلها ثابت و فرعها فی السماء
 فذلک اکمل کل حین بان و دیها و یغرب الله الا سال للناس العلم بنو کنوز
 و عمل کل ضلیم کثیر حنین احقت من فوق الارض طالعها من قران ایا انداختی که
 جکوبه پدید کرد خدا و استغان که داند هر کلمه یگر مثل توحید مانند درخت نیکو فر
 که منع ان رستوار بود و طالع ان در اسان دهد بار خود را هر کاه بفرمان پروران
 و میان من و باید خدا شلها ان برای مردمان ناشاید که ایشان بیند کردند و در

هر کلمه یگر مثل سزا مانند درخت است که میوه ان نیکو شود و سقوط اهل بود از روی
 زمین نبود مرا از اجماع نباتی و قراری غیبت الله الدین استوا بالقول الثابت فی
 الدین و ان الاخرة و بطل الله الظالمین و یفضل الله ما بیننا الم قال الذین یقولون
 الله کفر و اطلوا عنهم و ارا البوار جهنم یصلون لها و بین القلبر جعل الله النار
 لیقلوا ای سبیلهم فل عتقوا فان مصرکم الی الان ثابت و دره خدا انما که ایمان آوردند
 مکفاد اهل صبی در زندگان دنیا و در افره و کراه که ماند ستاران را و میخواهد
 ایا اندید بوی انانکه تغییر کردند جزا اخام ضلک بکفران و فرود آوردند کوه خود را
 در سرای هلالان و در رخ کرد مانند دمان و بد و در کاه اجنا و فرار دادند برای خدا
 همتایان ناگمراه گردانند مردم را از راه دین خدا بکرای محمد افتقار بکسب
 بنجم حاضر که بان گفت سراسوی آتش است فل لعباد الی استوا و اجمعوا
 الصلوة و یتفقون ما قد تمام سزا و اولی بن من قبل ان یاتی بعیم لایع فیظال
 بکرم ستان را که ایمان آوردند بیای دارند ثمان و طلقا کنند از انچه خودی
 دادیم ایشان را همان و استکاد این از انکه اید روی که هیچ فرید و فرود رفت باند
 در آن دزد و سستی با یکدیگر الله الی خلق الخوات و الا و قد انزل من العار
 سزا فاضح بین الترات ذوقا کم و سخرکم الفلک الخری و البحر ماسره و سخرکم
 و سخرکم الخلق القریبین و سخرکم العبد و المهاد انیک من کل ماسا لوقه و دن
 فعدا نعت الله لا تحصوها ان الانسان لظلم کفار سعید بن ائت کر فر
 امانها و دینان و فرود سزا و ان لیمان اب نایس بیرون آورد بر سزا انانکه
 انواع بیای روزی برای شاد و رام گردانید برای شما کشتی را و در در سزا
 خدا و رام کرداید بر شاد و رام کرداید برای شما انقاب و ما عتاب بکمال
 عده نه در سزا و رام کرداید برای شما سب و روز را و داد ستان از هر چه که
 فرستید او را و اگر فراید که بر شمار به انعام خدا استوانید شریک آنرا بیدر سبکم

که انسان هر بنده طام و نافرمان است و آن قال ابراهیم رب اجعل هذا لک آتیا
 واجتنبی و بی ان بعد الاصلان و ب ایمن اصلان کثیر من الناس من تبعی
 فانتمی و من عصانی فلک عقوق و صبر گفت ابراهیم ای بود کار من بگردان
 ای نبی مکرر با حق و ولایت و دور و دورا و پیران مرا کرم بر من غایبم ای بود کار
 به هر یک از آن که راه کرده اند بسیاری از مردمان را بر هر که متابعت کند مرا بر هر یک
 او ازین است و هر که نافرمانی کند مرا بر هر یک که از سر زنده و مهربانی و نیکو است
 من در پی بودم جزئی از حق عند مبتلا المحرم دنیا الی جمیع الصلوات فاجعل افعله
 من الناس یقوی الیهم و از نعم من الثمرات لعلهم یسکون دنیا انک تعلم ما خفی
 و ما علق و ما یخفی الله من علی الارض و لا فی السماء الحمد لله الذی هدانا
 لی هذالک اسمعیل و اسمعیل ای لقی لسمیع الدعاء رب اجعلنی معهم الصلوات
 من ذریه نبی و تقبل دعای دنیا اعقر لی ولودن و للوین یوم یوم
 گفت ابراهیم ای بود کار من به هر یک من ساکن گردانیدم بعضی از فرزندان خود را
 بودی که ناقابل زداخت است نزد طاعت من که باهاست و احترام است ای بود کار
 نایب های دارنده نماز من که را ندانای ایشان را از مردم تا شتابان بنویسد
 سوی ایشان و روزی ده ایشان از میوه های تابان که ایشان نکر گذارند
 ای بود کار ما به هر یک که نافرمانی کردی که ایشان سبکیم و امر الی عمار سبکیم و بکنید
 نیست بر ابراهیم جز در زمین و نه در آسمان پس از آنکه بختید مرا بر حال من
 اسمعیل و اسمعیل ای بود کار من هر بنده شوقه دی است ای بود کار من بگردان
 مرا به بای دارنده نماز من و فرزندان مرا ای بود کار ما و قبول کن دعا مرا ای
 پیام مرا و پدر و مادر مرا و مونسان را در روز بیکتاب شود کار صاب خلق
 و لا عین الله فاعل عما فعل الظالمون انما یومرهم لیومرهم تهفوض الی البصائر
 من طبعین مقصود و هم لا یومرهم فرغم و اخذتم هوانا و اندر انما یومرهم

العذاب

العذاب فبقول الذین ظلموا دنیا اخر قال اجلی رب عذبت عوفک و نفع الیوم
 اولم تکنوا اضعف من قبلکم من والی و سکنتم من ساکن الذین ظلموا انفسهم
 و بینکم لکم کیف فعلنا بهم و ضربناکم الامثال و قد مکوا و مکرم و عند الله مکرم و ان
 کان مکرم لقرول من الجبال و کان مکن النیر که ضایع است از این می کند مکرر
 به هر یک من میدارد عذاب ایشان را بر هر یک که گشاده اند در هوا و دیده از خوف
 و در غم باشند از آنکه سرهای ایشان باز نکرد و بسوی ایشان چشمهای ایشان و
 دلهای ایشان خواست از غم و محفل و بیم غایب بود و مردمان را دور بگردان
 عذاب به گویند انانکم سم کردند ای بود کار ما تا صبر کن امر ما را بسوی اعدا
 نزدیک در دنیا تا انکه اجابت غایبم خواندن نفا و به روی کنیم رسولان را گویند
 در جواب ایشان و ایا بنویسد که قسم خود دید پیش ازین نیست مرشدان از نعم
 انقطاعی و ساکن شد در دیار انانکه سم کردند بر سنهای خود و ظاهر مراد از
 که هر یک عذاب فرمودیم ایشان را و پدید گردیم برای ایشان داستانها و عقیق که
 بدفعی نمودند ان بدفعی ایشان مکتوب است و خدا است جری مکر ایشان اگر بود
 مکر ایشان که بجای بود و از کوهها و از غنیم الله مختلف فعه و سلم الله
 هر روز و انتقام یوم بتدل الارض من الارض و السحار و برزوا الله الیهم
 و فی الجحیم یومرهم مقربین فی الاصفاد من یسلم من خطر ان و یغنی و جهم
 انما یجری انما یجری انما یجری انما یجری انما یجری انما یجری انما یجری انما یجری
 بهر لعلوا انما هو الاصل و لعلوا لعلوا لعلوا لعلوا لعلوا لعلوا لعلوا لعلوا
 و خود یقینان خود را به هر یک که غلب و توانا است بر عقاب و عذاب در او و دیگر بقیه
 زمین و فی زمین و آسمان و هر روز است و خدا را که واحد و غالب است بر هر
 کس که کارسان در آن روز من که خداوند بیکدیگر در خود و اعتدال بهرین ایشان عمار
 که بر سر طلا کس و بر سر بر و بیجا ایشان انی تا انکه مراد خدا را حق را ایمانند باشد

تا روز دفت معلوم گفت ایس بود کار من بسبب آنکه که گمراه کردی مرا هر آینه
آرایش میدهم مرا با آن در زمین و هر آینه این گمراه کنم ایشان را هر گاه که من
از آنکه اهل اصرار باشند گفتند خدا این راه است بر من راست بود بر سر بنده نعل
مروند با ایشان شلخی می آید بر روی کند تو را از گمراهان است و بر سر بنده از هر آینه
و عده گاه ایشان است هر گاه من دو روز است هفت در هر در می دان ایشان جز نب
منت کرده شده ان المتقين جنات وعيون اطلوها بسلام امين و نزلنا
ما في صدورهم من اجل انهم كانوا على سرر نقابا بلين لا يسمي فيها نكيب و كاهم
فيها الخجرجين بنو عبادي ابي انا الخوف الوصم ان عذابي هو العذاب الاليم
و بر سر بنده کاران در بوسنهها نیند جسدیها در آید ان ابلست در حال امن
و بر سر بنده که در سر سینههای ایشان است از کینه در حاله برادری و بر سر بنده
باشند بر او بگویند که من باید ایشان را در اینجا بقی و در ایشان از اینجا بیرون آید
آنان که بنده کار بر سر بنده منم آن زن و مهر با او و بر سر بنده غراب من آن عذاب
در دنا و بنده حق ضیف بر اهرام اندخلوا علیهم قالوا سلاما قال انا انکم مملوک
قالوا لا یؤصل انا لیسرت لعلهم علیهم قال اشرعونی علی ان مسمی لیکون منکم
قالوا لیسرتان ملک فلا یکن من القاطنین قال من یقبض فی رخصه الله الا الا
لون قال فاخطبکم ایها الرکون قالوا انما اربنا الا فی حجر من الا لوطی
اینا منکم لجمعین الا امرنا نقرنا ایها من الغافلون کاه کوهان ایشان از آن
قصه همراه ابراهیم چون در آمدند بر او پس گفتند سلام حق باد گفت ابراهیم
بر سر بنده کن شما میترسید گفتند من بر سر بنده ما سرده میدهم تو را بر سر بنده
گفت ابراهیم با سرده میدهم مرا با آنکه سوده مرا کبرتن بر سر بنده مید
مرا گفتند سرده میدهم تو را برستی پس بنامش از قصه ابراهیم گفت ابراهیم
غیر خود از رحمت بود کار خود کل گمراهان گفت ابراهیم بر جبهت کار هم شما

ای من ستاده شدگان گفتند بر سر بنده مرا سرده میدهم ای من ستاده شده ای من ستاده شده ای من ستاده شده
لوطی بر سر بنده راها شده ای من ستاده شده ای من ستاده شده ای من ستاده شده
از کندنه کار است فلما جاء آل لوط المرسلون قال انکم قوم مکذوبون قالوا بل
جینا یخافوننا فافیه یخوفون و اتیناک بالحق و انا الصادقون فاسرها هلاک یخطف
من الیل ذابح اذ بانهم ولا یلیفت فیکم اص و امضوا صبت نور و وقفا
ایه ذلک الامر ان ذابح هو لوط مفضی به دعاه اهل المذنبه یسترون
قال ان هو لا یضی فلا یفصحون و انفعوا لله ولا یخزونی قالوا اولم یستلخ
العالمین قال هو لا یبانی ان کنتم فاعلمین انکم انتم لیسرتم فافهم فافهم
العقبة یسرفین یحبون لعلها سافها فاعلمین حیاة من یحب ان یسرف
ذلک لکاتب التو حین و انما لیسر لعلهم ان فذلک لعلهم لعلهم لعلهم
آندک لوط را سر شکان گفت لوطی بر سر بنده مرا سرده میدهم ای من ستاده شده
بلکه آفریم تو را با آنکه بر سر بنده مرا سرده میدهم تو را بر سر بنده مرا سرده میدهم
را سر شکان پس بعد اهل خود را بعضی از بن و بر خود از عقب ایشان در و نکر
از شما هر دو بگذرید در جای که امر کرده بود و حکم کردیم بسوی او این مرد را که دنباله
ایشان بریده باز در صحنه و آهنگ اهل شهر مرده دهندگان گفت لوطی بر سر بنده
ایشان همراه شدند پس رسوا کردند مرا و بر سر بنده از خدا و خواهر بنده مرا گفتند
ایا منی نکریم تو را از جهانیا ن گفت لوطی اینان دقتی از من اند اگر هستید کن کار
فهم عیان تو که ایشان را بر سر بنده در مسی خودشان گمراه میدهند پس گفتی ایشان از دونه
هدان نوزدگان بر سر بنده مرا بر سر بنده مرا بر سر بنده مرا بر سر بنده مرا
بر سر بنده مرا بر سر بنده مرا بر سر بنده مرا بر سر بنده مرا بر سر بنده مرا
باز جواد بر سر بنده مرا بر سر بنده مرا بر سر بنده مرا بر سر بنده مرا
فانقضا یشم و انما لیسر لعلهم ای من ستاده شده ای من ستاده شده ای من ستاده شده

بر سر که خداوند است این هم کتب کتابت است سه مان در وعظ و سیر کرده
بنا و نابدانند بر سر که خداوند است و تا آنکه بنویسند صبا و صوحا

بسم الله الرحمن الرحيم
تلك ابات الكتاب وقران سين اعجز در صرته است ابانها كتاب كامل است وقران
هو بدائنه عوار باطل دجا بود البين كفو الوطان اسلمس درهم باطل و دغفوا
و بلهم الامل حنون معلون دوست دارند انك انكم كاه سنده اگر بودندی اراهل
اسلام بگذرايانش تا ضرزند و انتفاع گیرند و ببله اندازد ایشا ابدوران
پس روز باشد که بداند و ما اهل کتابش بی الاله لها كتاب معلوم ما سبق و اعرف
اجلها و ما يما حزن و هلاك نكرنايم اهل هج شهر را که اگر بر او بود کتاب نوشته
دانشه پیشی نکرده هم کرده بر وقت محدود خود دبان پس خافند و قالوا يا ايها
الذي نزل عليه الذك ان اخون لم ما كنا بالملئ ان كنت من الصادقين گفتند
صافان ای کبیر من سناه سدرت بر و قران بر سر که تو هر انبه لبست عجیون داری
جبرانی او و ما فرشتگان اگر هستی تو را است که یون ما نقل الملئ انك الایا الحق و
ما كانا اذا منظر بن انالحن نلنا الذکر و اناله لحافظون من نفرینايم فرشتگان
یکر حب حکت و صواب و نبود بد در احکام سهلت بافتگان یه ربکم فرو فرستادیم
فرانان و بر سر که مرا و نگاه دارند گانیم و لغد ارسلنا سبیلک فی شیع الادلین
و ما تايم من رسول الا کنا نوابه یسر من کتلت و کتلت کلکم صلیک من لا یوسونه
و قد کتلت سنه الادلین و محقق کمر فرستادیم یعنی ان تو در میان طوائف کتلت
وخی اعدایان هم رسول مکمل انکه بودند که با و استخرا و مکر دینیمین فی داریم
قران را در دلهای گمشادگان که ایمان نیارند بان و محقق که کتلت طریقه بنیان
و لو فظن علم ما بان السمل فظنوا فیهم لیرجون لقالوا انما سکرنا اهلنا بل فی قریهم و ان
و اگر کتلتیم بر لکان دردی از آسمان پس میگردند که در او داخل شوند هر انبه که میزدیم بر سر که بخیر

که انبه شد دیه های ما بیکم کرده جادو کرده شد گانیم و لقد جعلنا فی السماء
و دیناها لظفر بن و صفتنا هان کل شیطان دسیم الان اسوق السمع فانتسب
مبین و محقق که کردانیم در آسمان بر جهش دوازده کاه و روشن کردانیم در بر
و نکر داشتیم انرا از هر دیوار نه شده مگر انکه نمان فرا داد کوشش پس از عقب او در به
ان فلان و الارض مدد ناهاد انضیا انهم و اسی و انضیا انهم کل شی مؤذن
و جعلنا لکم فیها سعائ و من لکم له بران من و ان من شی الا عندنا خزائنه و ما نحسب
الا بقدر معلوم و زمین را کسرتیم انرا و انگشت در آن کوه های ثابت و در و سبب
در آن زمین از هر چند وزن کرده شده و بدیده کردیم در آن زمین اسباب
و نابد بشما را ناهار روزی دهند گان و نیست هم من مکران که نوزدما فراینها انفرق در آن
وزن غیبیم انرا که باران داشتند و ارسلنا الیهم لواء فانتسب ان الساماء
فاستبقا کوه و ما استم له عجاظین و انالحن یحیی و یحیی الوارثین و لقد علمنا
الستفیدین منک و لعل علمنا المناس بن و ان دینک هو عجز هم انه حکیم علم فرستادیم
بادهار حال انکه آرند بادهارنا بارانند پس فرستادیم ان سمان اب را پس مکران
سما کو دانیم ان اب را و بنیتند شامرا فران اهل اجماد و بر سر که هر انبه زنده یاریم
و جبرائیل و ما فرستادیم بر بقای ابدی و محقق که دانیم مقتدیان از شما و محقق دانیم
بحال شاعران و بر سر که بر طلاق او کردار در ایشا بیلیت بر سر که او است که در رست
و لغظنا الانسان من صلهال من حماء منو و الحان خلقنا من قبل نازل السوم
و محقق که از بدیم ارمی از عل شک از کل سیه تیغ و محو بر عبده ارمی و جنایان
از بدیم ارمی و این از ان سر شد بد و ان قال ربک للملائکه ان خالفوا بی من
صلهال من حماء منو فاذا سوبیم و لغظت فیهم روحی ففعلوا له ساجدین
منعد الله انک علم جموع الایلیس ان یکن مع الیاجدین فالایلیس انک
الایلیس مع الیاجدین نال ان لا سجده فی خلفه من صلهال من حماء منو

یاران دیگر هر آینه ستمکاران پس انتقام کشیدیم از ایشان و بدستگیر آنها را آید زان
 دوش و غنیمت کنی که چند یاران خود را و آیتنا هم ایضا فکانوا مغرورین و
 یخسبون فی الجبال بیوتنا اصبحت فاصدعهم الصبوة مصیبه من غلغلی عنهم کما کانوا یسبون
 و دایم ما ایشان آنها غلط بی بودند که از آنها اعراض میکردند و بودند که میترسیدند
 از کوهها خانهها اینان میفرگشت ایشان را و از آنی هولناک با مردان کسان پس
 دفع نمیکردن ایشان آنچه که بودند کس میکردند و ما خلقنا التوابة الارض و ما
 یتیمها الا بالحقی و ان الشاعرة لاینة فاصدع الصبی لعل ان یقل هو الخلاق العلم
 و لقد آتینا سبعاً من الکتاب و اقرب العظم و بنا فربیم آسمانها و زمین را و زمین
 میان است مگر حق و بدستگیر قیامت هر آینه آید است بد در کرد در زمین بنویسند
 بودند و کادین است از زمین و انا و محقق کردیم و اصف اینها را و دو دو زمین
 بهند را و لا قدر عینک الی ما مضی به انما صابهم و لا یخرجن علیهم اقص
 حبناک المومنین و قل انی انا الذی یومنین کما انتم علی البقی من الدین
 جعلوا القرآن قصص من قریب لعلکم تحجین فکانوا یقولون باز مگر این
 دو چشم خود را بسوی آنچه بجهه دادیم آنرا جفتهای از قرآن و انهم غفور باریان
 و فرمود که و من خود را برای مؤمنان و بگویند بگویند منم بیکر کننده هود و همدان
 فرستادیم به حق است کنندگان انا بیکر که گویانند قرآن را باره باره بر حق بود کار
 هر آینه ان سوال کنیم ایشان را هکی ای بیکر بودید بیکرین فاصدع فایض و انهم
 عن المکرین انا کفینا ان المستهزین الذین یخفون فی الجبال و انهم
 یقولون و لقد فعلک انک فیضی صیادک بما یقولون فیه یخفون و کن فی الجبل
 و اعبدتک حتی یاتیک النقیض ای بفرای بوا شکار کن آنچه امر کرده شد
 و اعراض کن از شکار بدستگیر ما کفایت کردیم تو از شکار مستهزایان انا بیکر فرستادیم
 باخذلای بیکر بی نود باند که باشند و محقق کردیم اینها را که تو شکار مینمودی و سینه تو کن
 بسبب آنچه میکنی و تن به کن ستاین بود کار خود را باند از سببه کنندگان و بدست
 بود کار خود را لا بیاید نور امرت

بسم الله

بسم الله و هو اسم فی امر الله
 ستمانه و کمال آنها میترسیدند آمد زمان ضایع شد و با کست او و برین از لجه
 آوردند یقول الملائکه بالروح من امره علی من یناله من عبادیه ان انذرها الله لاله
 الا انا فاصدعهم طلق السواء و لا لایض بالحق یقل عما یترکون خلق الانسان فی
 نقطه فلما هو صمم مبین فوضر سدر ستمانه از امر او بر هر که ضل
 از ستمانه خود که بیکر کنید بدستگیر و ستم ضایع من پس بهیچ نرسد آخر بر ستمانه
 و زمین را بر ستمانه از آنچه شرب آورده از زمین از نقطه من نگاه او
 جدال کند و یوست و الانعام خلقها لکم فیها روف و منافع و یبها تا کنون و کما
 جمال صبی فیه و من ترکت من خلق انما لکم ان یلدکم فکانوا با لغیه الا بقی
 الانفس ان یذکر لوف بصرهم و الخیل و البعال و الخیول و کبها و ذنبه و خلقها
 لا یقلون و بها ربانند از بد آنها را برای شما کرد در آنها هست بوسهها و منفعتها
 و از آنها بخورید و مرند در آنها زینت است و بیکر را بیکریند و و بیکر را بیکریند
 و بار بر میدارند سنگهای شمارا بسوی بلدیکم عینا ستمانه رسانند ان مکرین
 تنهای بدستگیر بود کارها را آینه همدان و بخنده است و خلق کریمه برای شما اسب فاطرها
 و این را تا سوار شوید آنها را از جهت ارادین وی آورند آنچه که عینا ستمانه و علی اید
 قصدا السیل و فیها جباری و لولا لهدی کم اجمعین و برضاست بیان کردن راه
 حق و بعضی از مردم که روند و اگر ضایع می باشد هر آینه راه غودی شمارا هکی هو الذی
 انزلن السماء لکم منه منی اب و منه منی حجر منه منی سمیون یثبتکم الذی و الذی و
 و الخیل و الاعتاب و من الغریب ان فی ذلک لآیه لیهوم یفعلون و است مکر فرستاد
 از اسبان آید برای شما بعضی از آن اسبا میدی است و بعضی از آن در دست است که
 در آن میچرا بید چهار پایان را می رویانند برای شما آب از در دوزخین و در دست
 حرام را در دست انکوار از هر چه بد بدستگیر در اینها را به علامت بلی است برای که بیکر نکند

قال فخرج منها نائل دجيم وان علمك اللغته الالهيم الذي قال رب فانظر الى
 يوم يعثوب قال فالتفت الى يوم الوهت المعلوم ويا دكن چون گفت
 جود کار من فرشتگان اید ویکس از بند ام ارمی را از طاعتک از کل بصر
 او می بود منور کرم او را و زنده کردیم و دسیم در او از جان کردید او را
 مستی بی واقع شود بر او و سود کنند بی سجد کردند و نشان هم نکردند
 استله عود را با نازل ما جبار گفت خدا او البیس جهت بود اگر می بانی با حق
 کن گفت بلی که تا سجد آرم برای ادی که فریدی او را از کل فرشتگان است
 خدا بیرون روار شد بی بدید که از از اندکانی و بدید که نور شد و روی از
 تار و مناسبت گفت البیس او بیرون و کل بی سجد ده مرا تار و یک بر یک از
 خلافت گفت خدا بی تار و سجد ده مرا تار و وقت معلوم قال رب بما اعطی
 لانیق لمن الارض ولا عوینهم اجمعین الاعباد منهم الغاصبون قال هو اعطی
 علی منیقم ان عبادی البیون علیهم سلطان الا ان استعینوا بالغادین و ان
 جهنم لوعدهم اجمعین لها سبع ابواب لکل باب منهم جزیه مقصوم گفت البیس او را
 سبب اگر براه کردا بندی مرا اینه بیداریم برای ایشان در زمین و در این
 کراه کردا هم را هر یک از ایشان خالص باشند گفت خدا این
 که واجب است برین دعایه ان و بدید که بندهکان من و بنیت مرزبانان حقی که
 انکه شاعت نماید تو را اگر اهلان سر سیکر و وزه را به دعه گاه ایشان است همه که
 ان برای او است هفت در هر دری را ان جزا نیست خست کرده شده ان انفق
 و جنات و عیون او و کلها سلام لعین و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی
 سقالبین الایمنیم قبلها انصب و ما هم منها اخرجین نئی عبادی ان انا العود
 و ان عن اهل العذاب الایمنیم بدید که بر هفت طار از در ایشان و چشمها در آید که به
 و انکه و احد سویم بهشت را در حالت سلاستی و این از هر یک و زابل کردا بندیم

انهم در سینه های ایشان است از عشق کینه جدا نکردن برادران باشند بر سر راه
 و بر روی یکدیگر در نیاید ایشان را با جایی همی و خج ایشان را با جایی همی و خج ایشان را با جایی همی
 بیالکاهان من کلان مل بر سیکر امر زنده و خزانم و بدید که غزبان او را از آن
 و بنیم من صبی ابراهیم از دکل اعلی و قالوا سلنا قال انا انکم و صلیون قالوا
 لا یوجد انا ننیرک بقلام علیهم قال ابراهیم فی علی منی الکی شیم من
 قالوا ابراهیم الخوف فکفی من الغلاطین قال و من یفقه عنده دینه الا
 الغالین قال فاضطرب اهل الرسول قالوا انا انزلنا الیهم بحج من لا الیوط
 انا الخیوم اجمعین الا که را به قد ونا انها من الغالبین فلما اهل الیوط امر
 قال انکم قوم منکرون قالوا بل جئناک باکما فیقرون و ایتناک باحق و ان
 لصادق و ناسر باهلک بقطع من البلد انفع اذ بارهم و لا یلتفت منک احد
 و اسفوا صبت فی مرون و خرد دهن ایشان را ای محمد از مسمان ابراهیم خود
 شدند و بدید گفت سلم گفت ابراهیم بدید که ما ان شایر ساینم گفت ستر
 مرده دهنده ایم تو را به سر ما نا گفت ابراهیم ای ابراهیم ای دهنده مرا صد انکه
 رسید مرا پیری بی چه کار عجب مرده میدهد مرا گفت مرده میدهد مرا تو را
 بی مباحث از نویدان گفت ابراهیم و کجست که مرده میدهد مرا گفت مرده میدهد مرا تو را
 که مر اهلان گفت ابراهیم بر چیست مهم بر شک شما اس فرستاد کار گفت ستر
 فرستاده شدیم بیدی کرده گناه کاران یعنی قوم لوط که اهل لوط بدید که غلاطی
 دهم انما ائیم که زن او و اهل که مقتدر بر من بودیم بدید که زن از باقی ماندگان
 خود اید و بخورند اهل لوط فرستاد کل گفت لوط بدید که را کرده اید باقی
 معرفت گفت بلکه ایدیم تو را ما مهم که یودند که در ان شایر خود و ایدیم
 بعد باجهت نمایند و بر سر که اهر اید راست کوا ییم بدید که بر سر که اهر اید راست کوا ییم
 و مقدم را را اینا در طریق و بان پس سر شکرند از شما احدی و بگذرید با حق که

وَتَسْخَرُ لَكُمْ الْبَلَدَ وَالْأَهْلَ وَالْعَمَلَ وَالْمَرْغُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ رَبِّ فِي ذَلِكَ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
 درام که بنویسد در روز و قناب و ملامت و ستارگان نام کرده شده اند بفرمان او و بفرمان
 در این هفت شبهه دلایل است مگر بهر که در یافت میکنند عقاید آنکه حق الالوهیت مخلوقا الی
 انفسک لایة لقوم بکرم و انچه از بدی و عمار در زمین که مختلف است در کلمات آن
 بر دیگران هر آنکه دلیل است مگر بهر که در یافت میکنند عقاید آنکه حق الالوهیت مخلوقا الی
 طریق او متحرک است حیثیة تلبسوها و ترفی الفلک خویش و فیة و یلقونها و یفعل
 و اعلم تکرر و ذلک فی الایض و الایض ان عیدکم و انما ذلک صلب العکم فمذکور علیها
 و ایضا یفعلون و حق یخلقون لا یخلقون فی کون و ذلک یفعلون و ایضا یفعلون و ایضا یفعلون
 الله یفعلون و ایضا یفعلون و ایضا یفعلون و ایضا یفعلون و ایضا یفعلون و ایضا یفعلون
 کونست نازده و بیرون آورده از آن زمینها که بیسوی غید آنها را می بیند کتی در آنجا
 در دریا و نا اکر بخوبی از فضل و بخش او باشد که شایسته کداری کین و یکنند
 زمین کوهها تا انکه بیل کند بنما و جویها و درهها تا انکه بنما و یا بیلد
 و بیلد کان ایشان راه یابند پس ای کیسه سیاه بید و اندکی که غیاظ بریند پس
 بیلد بیکر به و اگر فواید که فواید انبار برینو است و ایضا یفعلون و ایضا یفعلون و ایضا یفعلون
 و ایضا یفعلون و ایضا یفعلون و ایضا یفعلون و ایضا یفعلون و ایضا یفعلون و ایضا یفعلون
 سَخَّرَ لَكُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا فِيهِنَّ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
 لا یؤمنون بالآخره یؤمنون بکفر و هم مستکبرون لا یؤمنون بالله تعالی ما یؤمنون و ما
 یؤمنون ان لا یحب السکین و کذا قبل لهم طر الا انزل ذلکم قالوا الساطی الاولی
 لیسوا اولادهم کایله یوم القیامه و انزل الذین یصلونهم بکفر علی الاکدام
 یفعلون و انما یکل من غیر خلد که غیاظ برینو است و ایضا یفعلون و ایضا یفعلون و ایضا یفعلون
 مرد کاندیشی زندگان و در یافت میکنند که کجا باور انچه معینند خدا و شایسته
 یکنانه پس انانیکر ایمان بنیاد و در باضرت دلها ی ایشان ناشناس است و ایشان را اند

بعضی

بنیت باکی خدا میداند انچه را پنهان میدارند و انچه را آشکار میکنند بدینکه در صورت
 کون نکات از درگاه گفته بود من ایشان را چه چیز از سر تا پود کجا را که بنده این
 پیشینان است تا اگر بدارند کسان ایشان را هم در روز قیامت و ان کسانا انما یکرمه
 کردند با انچه بدو عام امام باشی بیکر انچه کسانه میکنند و یفعلون و یفعلون
 قال الله بنیائهم من القوا بغير علمهم الشفیع فی قلوبهم و انهم القوا بغير
 حقیق لا یفعلون و یفعلون و یفعلون و یفعلون و یفعلون و یفعلون و یفعلون و یفعلون
 قال الذین انزل الذکر ان الذکر علی الکافر الذین یؤمنون بالله و الذکر علی الکافر الذین
 انفسهم قالوا انکم ما کنتم تعلمون ان الله علیکم بما کنتم تعملون فاذ طردوا الی
 جهنم ضالین فیها خلیف من المملکت من یفعلون و یفعلون و یفعلون و یفعلون و یفعلون و یفعلون
 آخر و ان خدا بنیان ایشان را اساس پس در افتاد بر ایشان سقف از زیر ایشان
 و آمد ایشان را قذاب از جای دیگر کمان خدا شد بدین روز قیامت خوار و رسوا شد
 و میفرماید که انید سر یکان و انحنای شریکای که بوییدند از یکدیگر و ایشان کونست انیکر
 داده شدند است و بدینکه رسوا در این روز بدی بر کافران است انانیکر میروند
 ایشان آمدن بیکر در حالیکه نم گشته اند نهضای مؤمنان انکند صلح را که دنیا بشی و یفعلون
 هم بدی آری بر سر یکر خدا دانست با نچه که بود بدینکه بدی پس داخل شود درهای
 و دروغ و حال اگر جا بدانان با نید سر انچه بود بسیار بدست جایگاه کرد کسان
 و قبل الذین انفقوا ان انزل ذلکم قالوا اضیو للذین یحبون هذه الدنیا حسنة و الذین
 الاخره ضیو و لیتم ذلک للفقیر صلات علیکم و یصلون بها من غیرها انما انزل الله انکم فیها
 ما یخافون کون الذکر الذین یفعلون و یفعلون و یفعلون و یفعلون و یفعلون و یفعلون و یفعلون و یفعلون
 انزلوا الجنة بما کنتم تعملون و گفته بود من انانیکر بفرمانی که در دم جور از سر تا پود
 کردند بیکر برای انانیکر بیکر که در دم از دنیا نیک و هر آنکه برای انجهنم میفعلون و یفعلون
 نیکو روی بهیو کاران بر ستانهای عدن که در می آیند انانیکر که در است از زیر ایشان

ومانندشان یعنی هر یک از آنها را در حق الله و صفی الله و در حق الامور ان هولا موقوف صحیح
 و بعد اهل اندیشه بپیشین قال ان هولا ضعیف فلا یقضون و انقل الله
 دلائل خود قال اول من سئل عن العالمین قال هولا بنان ان کنتم فاعلمین
 ووی فرستادیم با و این کار را که این جماعت نسل ایشان بریده اند و وقت صبح
 ایندگان و آمدند اهل شهر موم حال آنکه سادمان بودند گفت لوط بیرون
 ایشان بهمان شدند پس روانگی را و بر سیدارضا و نخل که از بند بر گفتند
 ایانگ نگویم لوط ان انکر عابت نکلی جهان بنان گفت لوط اینان در حق انستند
 اکی هسیدارضا و ان لوط انتم لعی کل تم یعمهون فاضلتم الصبحه من کل
 فجعلنا عا لیهما سائلها و امطرنا علیهم محاربه من سجیل ان هولا لایات
 للمؤمنین و انما السبل یقیم ان قد لای لای المؤمنین فاضل لای لای لوط و
 هر انبه عینه لوقه شمس بر سیدارضا ان هر انبه درستی جهالت و عقلت فرار
 و سر کشه میشوند پس گرفت ایشان را و ان هایل در وقت طلوع آفتاب آمد بوی
 بر کریم بنیظم بالای ای ازیران و بار میزد بر ایشان سنگها از کل میر سیدار
 انبه لکونید هر انبه دلائل است مر سیدار و ولید سیدار هر انبه براه سقیم است
 و بر سیدار این هر انبه علامه است مر سیدار و ان کان اصحاب الایک لطلالین
 فاضلنا انهم و استیایام بین و لفتکرت اصحاب الحمر سلیم و انیام
 ایانگ لایا عینا معرین و کان یجیون من المال یوفا این خاصه قلم الصبحه
 صبحین فاعنی عنهم مالکوا یکسبون و اگر بودند اصحاب الایک یعنی قوم شعب
 هر انبه سیدار این علقاب فرمودم ایشان را و بر سر که اند قوم لوط و شعب هر انبه
 دهکن بر ایند و تحقیق که لکرت فرستاد اهل حق یعنی و ادیت بیان مکر و
 و نام یغیران را و دادیم ایشان را دلائل خود را پس بودند نشان ان امرای کنندگان
 و بودند که می فرستیدند از سیدانها حال آنکه این بودند پس گرفت ایشان را

اوان

اوان هایل در صبح بر بان نشاندن ان انما فاعله بعید که کب مکر دست یق
 سنی حکم و ما خلقنا السموات والارض و ما بینهما الا بالحق و ان الایه لایه
 فاضل الصبحه لیل ان ذلک هو للاق الطیم و لقد انبتناک سبعان المائ و القرآن
 العظیم و بنایزدیم اسمها و درین و آخر میان هر دو است مکر بر دانی و سیدار قیام
 هر انبه انبه است پس و ان کن اعراض نیکو بر سیدار و کاف لوقه شمس است
 دانا و تحقیق که دارم نور ای محرمه بطریق تزییف آیه که هر انبه مشویه است و قرآن
 قدر منزلت لا عمن عندک الی ما مضی انما ادوا جائسهم و لاخرن علیهم و احفظ
 جناحک للمؤمنین و قل ایها الذین آمنوا المین ملکت کونان صمان خود را با لای رزق و
 دارم بان اصناف و ان کهار و مناصف سبانی بر ایشان و تواضع غای از سیدار
 مر سیدار و و لک بر سیدار هم فایده هر دو اما ان لای علی الصبحین الذی جعلوا
 القرآن عینین خود یک لایتم جمعین عیال کانی یعلون فاضل جادوس
 و تعرض عن المرکین انما کفیانک المشهورین الذین یعملون مع الله العا
 منون یعلون جامع فرستادیم ما بر وقت کنندگان انجانبکم کرد ایند قرآن بعضی
 سر و بعضی سر یق و و کار لوقه هر انبه بر سیدار ان انهم بودند که سیدار
 بر انهم دکن بر سیدار انهم را که فرغان داده اند و امرای کنی مرکان بر سیدار
 ما لکلیت سبکیم لوقه از سر استرا کنندگان اما انکه فرامید هندی با فاضل
 دیگر بر و در بانند که میاند و لقد نعم انک تصیق صدرک بما یقولون فبیح
 مجد دیک و کن من انصوبین و اعیینک صق ما یبیل البقین و تحقیق که سیدار
 بر سیدار سینه لوقه انکه سیدار با هم سیدار بیو بیال باد آور و پرو کار خود را و
 بان از سیدار کنندگان و برش کن پرو کار خود را نا آید و وفات
 بسم الله الرحمن الرحیم ان امر الله فلا سبیل و سبیل و
 و قل انما یشرکت من یزید من اعدان فرای خدا یعنی قیامت بر طلب میکنند ان

بلك انت او ببرك قدرت ان اقم شرك في اورند بقل الملكة بالروح
 من امره من بناء من عباده ان اندرو انه لا اله الا انا فاقفون
 وسفر سفر شكان باجمدهای مردن زنده میکنند از وی او بر هر که بخود
 از بندگان خود که بزم غایت خلق را به رسل شاه جبین است که بخت هم خوار
 مکن بن بر سرید مر اخلق السموات والارض بالحق نقالی عما يشركون خلق
 الانسان من نطفة فان اهو ضيق بين ثم بدأ سمها واوره من اواسق
 بر ركن است ان اقم شرك في اورند ان يلد آدمي از اب چکنده مردن چون او
 عباد له کن ظاهر است والالعام خلقها لكم فهاذق ومانع منها فاكلون
 وكل فيها حال حين يموتون وحين ترضون وعمل انفاكم الى بلدكم بكنها
 بالغبية الانفس ان ذكركم لوقوف الوصم والجلد والبغلة والكر
 لتي كوها دنيته ويخلق ما لا تعلمون واوردها ببايان افریده انها
 برای شاد اصناس راهها و سوزند بها و ان اصناس میخورد و از
 برای انسان است در ان اصناس عمل کرده هنگام شب می از زندان بی
 هنگام بحر اسبک از زندان و بر میدارند شتران بارها و کران شتران و بعضی
 که بنودید راننده ان بشهر بکر با مشقت نقشها بر رستگرمی و در کان شاهرابه
 روفد و مردان است و افرید اسبان و اسزان و خزان نام نشینند انها
 و برای ادایش و فی افرید انی که غدا بندد علی الله فصل اسبل و نها جاد و لو
 شاهد ان اجمین هو الذي انزل من السماء ماء لكم منه شراب ومنه شجرة فيه
 ثبت لكم به انزع والونيع والجلد والاعنان ومن الثمرات ان في ذلك لآية
 لقوم يعقلون و بر کرم خدا است بیان راه متوسطه و از راهها است مایل از وسط و اگر
 خواسق خدا هر اینه راه خودی شما هم هو انکسیر من ستاده از اسان آب را برای
 ان ان اسامیدی و ان در صحنی که در او میچراند مواسی می اویا بند برای
 شما

شما ان اب کنت ذل و ذنوب و انجل خیرا و انکلهان و از هر سوره ها بر رستگرمی
 در اجم کفتم هر اینه دلیل است که روهی که تفکر نمایند در سخن البطل و الهاد و النبی
 و النور و النجم سخرات بامر ان فلك لا یات لقوم یعقلون و عاذ و الکم فی
 الارض مختلفا الوان و ان فخلق لآیه لقوم یذکرون و هو الذی سخی البحر لکل
 منه طرا و یخرج جوامه حلیه یلبسونها و تری الفلك مواخر ضیو یلقفوا
 فی فضل و تعلمون ان فی الارض لادعی ان عندکم و انما ذل و سبل
 تعلمون و عذات و بالنجم یهتدون ان فی خلق کون لا یخلق افلا یعرفون
 و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ان الله لغفور رحیم و رام که دانه از صفا
 شب و روز و افتاب و ماهتاب و ستارگان را میخندند بفرمان او و بر رستگرمی
 در این هر اینه علامتی است که در هر کجای یافت کنند و خلق کرده ان برای شما
 انم در زمین است حال انکه مختلف اندر رنگها ان بر رستگرمی در این هر اینه علامتی است
 که در هر کجای که میگردند و اوست انکه رام که دانه نیا در انا بخورید ان ان
 گوشت تازه و پیرون آرید ان از زیور که بهوشید انها و بیستی کشتهان
 و در دکان در دریا تا جویند از عطای او و تا شاید که شکر گذارین کنند
 و افکند در زمین که ههای ثابت را برای لشکر زمین برای ارات شاد و برید
 کرده جو بهاد و راهها و تشاب و کشته را به بید به راهها و بید کرده شانههای انها
 و به ستاره ایشان که سفرند در دریا راه می نمایند ان با انکه بود که بیافید چون
 بود که بیافید ان با انکه بیافید کیر به و ان که بهد که به شمرید بختها انرا می نمایند
 شمره انرا بیدر کف هر اینه لرزنده و حیران است و الله یعلم ما شئتم و ما یعلمون
 و ان یمن بدعون من حق الله لا یخلفون شیاء و هم یخلفون لولت غیر اصیام و ان یمن
 ایان یعقون انکم الراسخون الذین لا یستون بالآخره قلیم منکر و هم منکرین
 لا یجزم ان الله یعلم ما یسرون و ما یعلنون انه لا یعب المستکبرین و عذایا انما یخبر

نهمان میدارید و اجماع اشکار میکنید و انا را گری برستید بد انسان را جز از خدا
 عینوا اند ان بی حیوین و ایشا آن چه شد اند مرده کلند نرزدنگان و عینا شد
 کرام و فت بر انکی اینده مدیو ند خدا شا خدا بکلمه است بی انا که ایمان نمی آورند
 باز جهان دلها را اینان ناشناخته است و ایشا که در خدا کشانند لابد و ناچار است
 خدا سید اند اجنه را بنهالان میکنند و اجماع اشکار می نمایند بر سیکر او و دست ندان
 کردن کسان را و از اخیل لم ماذا انت ل دیک قالوا اساطیر الاولین یحجلوا اولادهم
 کامله یوم القیمه و ان الله الذین یصلون هم بغیر علم الا سار ما یخفون قد
 مکرم الذین بی علم فانی الله بنیانهم من القوا عدی علیهم السقف من خفیهم
 و استهم العذاب من حیث لا یستعربون یوم القیمه یخبرهم و یقول این سر کلان
 گنم تشاقون فیهم و چون گفته شود هر ایشا چه صیور شده بود و کارش را گویند
 ایشا ایشا یلثا انا تا تاب بر بادد بارهای کنایه ایشا حال انکه تمام بود
 قیامت و جز از حیوین بارهای کنایه انکایه که راه کردند ایشا بیع دانی بر انکه
 بدست لبر و خواهند است بحقیق که بدخل کرده انا انکرا پیش بودند پس از عذاب
 ضربه بنهای ایشا از جهه سستیهای ان بی بروی در راه بر ایشا اسما ان
 ذبی ایشا و او ایشا عذاب از جای که نمی داشتند پس موزنات درو کنند خدا
 ایشا را و گوید کی اند ایشا زان بی انا که بودند که مخالف کردند در ایشا قال الله
 او و العلم ان الحری الیم و السوء و الکاف من الذین تنقیهم الله انکر ظالمی انفسهم
 قال الله انما انما فعل من سوء ان الله علم بما کنتم یقولون فادخلوا ابواب جهنم
 قال الذین بها انفس منی انکلیون کردند انا که کرده انا ایشا را دانی بر سیکر
 رسوله و اوقات امروز نیست و بد حال لازم است بر کار ایشا انا تا که قیامت
 میکنند ایشا فرشتگان غلاف و نداده در حالیکه استکارند بر نفسهای خود و
 میجویند از ایشا در جواب گویند بنودیم ما که عمل کنیم از هم بدی آری بر سیکر

خدا را ناست باجم میگویند بر داخل نمیدانند در هزاره های و نزع حال انکه جا بدیست
 من به های کردن کسان است و قبل للذین انقوا ماذا انت ل دیک قالوا اصبر للذین
 استوان هذه الدیبا صنته و لدی الخرقه صبر و لنعم و لدی السقین ضات عدل و یل
 یخرب من ثمنها الارض و ادم فیها ما یباعدون کذلک یخبر الله الحسین الذین تنقیهم
 الله انکر طلیس یجولون سلم علیکم اخلوا البینه بما کنتم یقولون و گویند مر آنا تا که
 بر هیوینا می نمودند چه صیور فرستاد بود و کارش را گویند بنکی مر آنا تا که بنکی
 کردند در این جهان بنکی و کرد است و هر اینه سرای ان جهان بهیوینت و هر اینه
 ضوب سرانیت سرای متقیان ان بهیوینت عفت نام در آیند دران برود از بر
 انها جو بهار ایشا که را بجا انچه که خواهند همین پاداشت مدیو خدا بر هیوینا
 انا تا که بنکیض او را در ایشا کند فرشتگان رفت با رفت حال انکه بار باشند
 سیکر نیند سلم بر شا در آیند در عینت باجم بود بد که سیکر بدی نظر به الا انکلیهم
 الملائکه و ایا ان مرتب کذلک فعل الذین من قبلهم و ما ظلم الله لکن طافوا انفسهم
 یطولون فاصابهم ستمات ما عملوا و اذ حق بهم ما کانوا به یستعزبون صبر فیدارند
 مکر انکه اید با ایشا فرشتگان یا اید فرمان بود کار ایشا همین کردند انا تا که بنکی
 از ایشا بودند و ستم نکرد ایشا خدا ولیکن بودند ایشا که خود بر خود ستم میکردند
 بد رسید با ایشا بدی انچه کردند و فرود آمد با ایشا انچه بودند که بدان استنفا
 می نمودند و قال الذین انکر الوشاء الله ما عبدنا من دونه من شیء نحن و لا
 اباؤنا و لا احمرنا من دونه من شیء کردند فعل الذین من قبلهم یطولون
 الا البلاغ السین و لقد بعثنا کل امیه رسولاً ان اعبدوا الله و احبوا انفسهم
 فم من هدی الله و منهم من حققت علیه الضلاله فنیضاف الارض فانظر ان کیف
 کان ما فیهم للکذین و کفشد انکر ایشا و کردند انکه از اسق صلی عین میبندیم
 بغیران خدا جمع صیور ما و نه بدیران ما و حرام نکردی از عجز خدا جمع صیور همین کردند

پس بخور آن مبعوس راه رود راههای بود کثرت کرد و دست برون آید از
 آنها شراب که مختلف است رنگهای او در اوست لغائی برای مردم بدست کرد و این
 علامتی است برای تو و دیگر اندر سینه که خداوند خلق کند و تو یکم و من یکم و یزدانی از دل
 ایزد بیکدیگر بعد از ششایان الله علیه قلی و خدا ازین شارب میراند شراب
 و بعضی از شاکسیت که بر کوبیده میشود سوی دست و این عوالم را نازد پس
 از دانستن چیزی بر دیگران دانای توانا است و الله فضل بقضکم علی بعضکم الذی
 قالوا ان فی خلقنا ایادی زینهم علی ما لکنا اعمامهم فممن منه سواد جمعة الله یخرجون
 و خدا از این خلق بعضی شراب بر بعضی روزی پس نیستند انا بیکم فرزدی داده کردند
 بو کردنشان روی ایشان را بر همه مالک دستهای ایشان پس ایشان در آن یکسانند
 پس ایای سبب خدا انکار میکنند و الله جعلکم من انفسکم ارجاء و جعلکم من حدکم
 سیرین و صفة و در زکات من الطیبات انبیا باطل بودند و بعضی از آنها هم کفرین
 و بعضی از من الله فالایمک لهم یزدان من السعوی و الا لایستحقون
 فلا یخیر بواهیة الامثال ان الله یعلم و انتم لا تعلمون و خدا خلق کرده برای شارب
 از شهای نامعنتها و خلق کرد برای شارب از نان شارب بران و روزی بده
 شارب با کوفها پس ایلیا طر بیکر و بعضی خدا این کاف میوند و بعضی ستر غراب
 صیبر اگر مالک عین و برای ایشان روزی و از اسماها و رفین صیبر و نوازند
 پس ننید برای خدا مثلها بر سیکر خدا میداند و نما عینا مبد صرت الله عبدا علیک
 لا یفعل علی شیء و قد فتننا منادین قاصدا فیه یفوق فیه سر او جهرا
 هل سنیق الحمد لله بل انهم لا یعلمون بیان کند خدا مثل بنده مخلوق که
 عوالم بنیت بر چیزی و انکم روزی دادیم او را از خود روزی بیکر پس ان اتفاق
 کند از آن بهمانه تعالجار ابانیک سبب مرشد بلکه بر ایشان عینا نند و رب
 الله مثلا و جعلین احدیما ابکم لا یفعل علی شیء و هو کل علی مولیه انما یوحیه

لایان

لایان بخیر هل یستوی هذین یا لمر بالعدیل و هو علی صراط مستقیم و بیان کند
 مفرق مردم که یکی از ایشان تنگ بوده باشد که بفرا نا بود بر چیزی و دل کل است
 بر آقای خود هر که فرستند او را بناد و صوری یا کسلسن او و سیکر امر میکند
 بعد از او است و راه راست و الله تعالی السعوی و الا لایستحقون و امرات شاعیه
 الا کل البهره ارباب الله علی کل شیء قدیر و مرشد است غیب آسمانها و زمین
 و نیست امر قیامت مکن مانند جسم هم زدن یا او نزدیکی است بر سیکر و بعضی
 توانا است و الله افرحکم من یهون مهائکم لا تعلمون شئنا و جعلکم من السعوی و الا لایستحقون
 و الا لایستحقون لعلکم تشرکون و خدا همچون آمده شارب از شکلهای مادرهای ما که میشدند
 چیزی و از ضرب برای نما کردن و دیدها در لهارا تا شاید که شارب که از او کیند الم یزید
 الی الطبی مستخرب فی جود السماء ما یجملکم الا الله ای فی ذلک لآیات لقوم یؤمنون
 ایانیدند سوی مرغ که رام کرده شد در میان آسمان نیست که نکند و این از بعضی
 بدستگیره از هر هاینه دلا نیست برای که هر هیکر بیکر و الله جعلکم من بیوتکم
 سکنا و جعلکم من جلود الانعام بیوتا یسحقونها یوم حنینکم و یوم اقامتکم
 و من اصواتها و او مایها و اشعایها انا ما و متاعا الی صین و خدا خلق کرده
 برای نما از ضایعهای نما آرامگاه و خدا رده برای نما از پوستهای چهار پایان
 خانهها تا سبک بیاید آنها را روز سفر کردن خودتان و در روز اقامتتان
 و از یسها آنها و از کونهای آنها و عوالمی آنها اثنان و یزید تا نامی و جعل
 لکم ما خلق ظللا و جعل لکم من الجبال کتنا و جعل لکم سربیل یقیکم الحر و البری
 یقیکم با سکم کذلک یعم نعمته علیکم لعلکم تهللون فان لولا ما فی خلقنا لایستحقون
 المین و خدا که سید بلی از عجم خلق کرده سایه و قرار داده برای نما از که هوامغاها
 و پدید کرده برای نما بر چینهها که نکند در نما از که و دیهنها که نکند در نما از
 کارزار و چمن تمام میکند خدا نعمت خود را بر نما تا تا بیکر شارب که من مفید پس آن بر کرد
 پس مینبج اینک برقی باشد رسانیدن روشن

[illegible]

ولا هم يتعبدون وان اذ المرين ظلم الغداب فلا يخفف عنهم ولا ينظرون
والذي امرني اسطرهم قال ذنبا هولاء سكاوا الف كتمانوا ما دونك
فالتقوا البهم العقل انكم لا ترون والقوال الله يعطيني اسم وذل عنهم ما كانوا
الذين كانوا مدعاهن سبل الله ذخام غلبا خوف الغداب ما كانوا اقبلوا وبادرك
دونك كما بانك انهم لم يروا كراهه بود سرفري مذهند ما عندا مرانا
الطرفه وانه ايمان در بعض رضا ايند و چون ببينند انانكم ستم كرمه
پس سبك نكر در بر ايان و نه ايان سملت داده شوند و چون ببينند انانكم
ايمان و كرمه انازان خوش گريند اي بود كارا ايمان نماند كرمه
ما برتن سبك ديم ايان انجران نوبس بيندازند بماند بود ايان حسان
كفار كرمه ستم سها ايه در و كمان بود و به اندازد سوي ضلال روز
دغاب شوند از ايمان ايه بود كره اعتر ايكردند انانكم كاز شدند و شمع كرمه
از راه ضلالت نكره ايميد ايمان عذاب زو عذاب بب ايه كرمه سها
يكردند و ديم بنفشه نظر اصبر شهيد اعليم من انفسم و حيان شهيد اعلى
هو لا يفتننا علم الكتاب فنهانا لكل شيء وهدنا ورحمة وجرى للملوك
لما الله يامر بالعدل والاحسان وابتادنى القربى وبنهى عن الفحشاء والمنكر
والابو يعظكم لتلك تن كرمه و بادركى اعومد و دوزيو كرمه به انكز انهم در
كراهي را بر ايمان ان كرمه ايمان و اريم انا مكي ايه بر ايمان و سبب بود ايمان
بر ايمان بيلع مره چين و دواى دهونى فحشاى و مره ستمه مره
احلام ايم سبك و مره عدالت مريك و داوند خوشا ايمان و نه ستمه مره
و ايم ناسند عليه بود و ان ظلم پند ببندند با تاناب كرمه انكر سوي و انا
نعبد الله انا عاهدتم و لا ينقضوا الايمان بعد فوكبرها و قد جعلنا الله
عليكم كفالا انا الله يعلم ما فى قلوب و لا تكلمنا الخالق نقض غزهاى بعد

ما استغفر الله من الشيطان الرجيم لئلا يسلط الله على الدين اسوا من ذلك
 انما سلط الله على الدين سبيلونه والدين هم به مشركين بن جود بخلاف قرآن و
 پناه بجهنم خدا از سببها دانسته شود بهر سرگشته او را شیطانی برانکه
 امان آوردند و بهر دگر خویشی اعتماد نمودند بهر سرگشته او برانکه قرآن
 برزند او را و انانکه ایشان بای سرگشته او شدند و انانکه ایشان بای سرگشته او شدند
 بما یقین قالوا انما انت مغفل بل انهم لا یعلمون کل فی قلب و روح العزیز من دلت
 بالحق لعینت الذین اسواد هدی و سبیل السبلین و لغت منکم انتم یقولون انما یعلم
 بقرآن الذی یجحدون الباطنی و هدی سبیل حقیق بین و هدی سبیل کثیر ما
 بعضی قرآن را عیال بعضی خدا را نداشت با عجم و زنی سبب گفتند بهر سرگشته
 که او از خود باشتی در چنین است بلکه بنظر ایشان عیال است بگفته آورده هر سبیل
 از پروردگار حق بهر راستی یا بر ایمان نایب دارد انانکه اگر گردیدند و راه حق
 و حقیقه دهده برای اهل اسلام و تحقیق که سبب اینست مایه بر سرگشته ایشان بگفته
 بهر سرگشته ای آموزاند او را ادری بعضی سلمان میسایم که مایل بگردانند بسوی او
 غیر لغت عیال است و این زبان عربی روشن است ان الذین لا یؤمنون بایات الله
 لا یهدیهم الله و لم یعلاب الله انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بایات الله و لکن
 هم الصادقون من کفر بالله من بعد ایمان الا ان اکره و قلبه مطمئن بالإیمان و لکن من
 سر بالکفر صدر فاعلمیم غضب الله دلم عذاب عظیم ذلک ما تم استجواب الدعای
 مع الازهر و ان الله لا ینهدی القیم الخافین اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم و سم
 و ابصارهم اولئک هم الغافلون لاجرم انهم فی الخفاء هم الخافون بهر سرگشته انانکه ایشان
 یاکوشتند با ایمان خدا را نه نماید ایشان خدا و مرا ایشان است عذاب در میان
 بهر سرگشته باشتی در دوزخ و انانکه ایشان ایمان میاورند بهر سرگشته او را ایشان
 که کار باشند هر که کار باشند خدا بدان گردیدند او را انکه با انکه ایمان آورده و لا

آئیده بود با ایمان و لکن هر که کشاده بگفته کفر سبب را پس بر ایشان است غضب
 خدا و انانکه ایشان استغفار بخندک این بسبب است که ایمان دولت و کثرت از کثرت
 دینا با واقع و بهر سرگشته خدا را نه کرده کاران را ایشان انانکه که میگویند خدا
 بود لایمان و کفر لایمان و جبهه ایشان و انانکه او را انانکه اصواب غفلت اند
 لایمان و انانکه ایشان در ان جهان زیان کاران اند و انانکه الذین هاجروا فی بعض
 فتوای حاکم و ادایه از دین من بعدها لغت و در جمیع یوم بلی کل نفس علی
 عن نفسها حق و کل نفس ما عملت و هم لا یعلمون و من رب الله سبیل حقیق طایفه
 مطمئن بایمان در دوزخ خدا من کل مکان فکثرت بانعم الله فاذا عقیما الله بایمان
 الجموع و انهم با کفر یصنعون و لقد جاءهم رسول من قبلهم فاعلموا انهم الغافلون
 و هم طاعتون من بهر سرگشته و کاذب و انانکه اگر ایمان بگردانند بعد از انکه کفر است
 پس جهاد کردند و هر گردیدند بهر سرگشته بود و کار ایشان بعد از ان هر ایام از نزد
 و غیر ان است روزیکه آید حق فی الجلال کند از ذات خود و تمام داده شود
 نفسی افرام کرده باشند و انانکه سبب کرده شوند و بدید او را خدا انسان اهل
 شهر مکرر که بودند این از عذاب و آرسیده می آمد بان روزی ان نماز و سبیل را
 مکان پس کفران کردند بغضهای خدا پس چنانکه اهل اخلاص باوشتن کر سبیل و
 نرس با عجم بودند که سبیل کردند و تحقیق که اهل ایمان را رسول ان ایشان بسبب و در دوزخ
 او را بسبب کفر ایشان عذاب و انانکه سبب کاران بودند فکروا انما ردکم الله
 طایفا و انکفر اغت الله ان کتم ایه لغت و بجهنم برادران عجم روزی کرده شان
 خدا صام انکار صلا و بالقیه است و سبب داری غایت لغت و انکی هبت و او را
 عبادت همکنند پس و انانکه عجم عظیم المته و الدم و لم یختر و ما اهل لغت الله
 فی اضطر عجم و باع و لاعاد ان الله عظم و در جمیع هر یک حرام گردید و سبب را و در
 و کوشش و انانکه او را برادران در دوزخ و انانکه لغت باو بسبب هر یک عجم است نه

قَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمَلَائِكَةَ قَاتِ السَّبِيلَ وَلَا تَنْتَهِرْ بَنِيَّ إِيَّايَ الْمُنْذِرَ
 كَأَنَّهُ إِتِيفَانُ الشَّيَاطِينِ وَكَأَنَّ الشُّبُهَاتِ لِيَتَبَنَّ كَقَوْلِهِ وَبِهِ حَامِيَانِ حَزِينِي حُزُونًا
 وَدَرْبِ إِتِيفَانِ وَرَاهِ كَذَرَانِ فَعَبَّاسٍ بِاسْتَدْفٍ بِهَرِيكَرٍ بِاسْتَدْكَانِ مَبِاسْتَدِ
 بِلَدْدَانِ سَبَاطِينِ وَبُورِ شُطَّانِ مَرِيحُورِ كَارِ مَرِيحُورِ نَاسِ وَأَنَا تَقِيْرِيْنَ عَشْمُ
 اِتْبَعْلُوكُ رَضِيْعِيْ مِنْ دِيْنِكَ تَجْهَوْنَ أَفْطَلُ لَهُمْ قَوْلًا مَبُورًا وَلَا تَحْمِلْ هَبْلَكَ مَعْلُوْلَةً فِي
 عُنُقِكَ وَلَا تَنْسُطْهَا أَكُلَ النَّبِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْشُورًا وَكَرَّ اِعْرَافُ كَسِيٍّ إِنْ اِنْتَابَ
 بِجَهْتِ تَلَبُّ رَحْمَتِ اَنْ يُوَدَّ كَارِئُ كَرَّ اَمْبِدَّ اَرَاغِيْ بِسِ بَكِيْ مَرَاغِيْ اَنْ اُكْتَفَرْتُمْ بِسِ
 وَكَرَّ اَنْ رَمَتْ خُودَ اَعْلَى كِيْ كَرَّ سَهْلَ بِيْوِيْ كَرَّ اَنْ هُوْدُ وَكَرَّ اَنْ اِهْمُ كَرَّ اَنْ اِهْمُ
 بِنَفْسِيْ وَكَرَّ اَنْ هَمْتُ كَرَّ اَنْ هَمْتُ كَرَّ اَنْ هَمْتُ كَرَّ اَنْ هَمْتُ كَرَّ اَنْ هَمْتُ كَرَّ اَنْ هَمْتُ
 اِنْ كَانَ يَعْجَابِيْ خَيْرًا بَصِيْرًا بِهَرِيكَرٍ بِهَرِيكَرٍ بِهَرِيكَرٍ بِهَرِيكَرٍ بِهَرِيكَرٍ بِهَرِيكَرٍ
 وَتِيْنِكَ مِيْكَرٍ بِهَرِيكَرٍ بِهَرِيكَرٍ بِهَرِيكَرٍ بِهَرِيكَرٍ بِهَرِيكَرٍ بِهَرِيكَرٍ بِهَرِيكَرٍ بِهَرِيكَرٍ
 حَسَنَةُ اِيْلَافِيْ حَسَنَةُ اِيْلَافِيْ حَسَنَةُ اِيْلَافِيْ حَسَنَةُ اِيْلَافِيْ حَسَنَةُ اِيْلَافِيْ حَسَنَةُ اِيْلَافِيْ
 اَرْتَمَسَ فَرُّوْكَرِيْكَ مَارُوْزِيْ مَبْدُهِمِ اِيْلَافِيْ اَوْ سَارِيْ بِهَرِيكَرٍ كَرَّ اِيْلَافِيْ مَبِاسْتَدِ
 بَرِيْكَرٍ وَلَا تَقْرُبُوْا اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ
 بِهَرِيكَرٍ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ
 وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُوْمًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْ كِبِيْ سُلْطَانًا فَالْاِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ
 وَكَسْبِيْ نَقْدًا كَرَّ مَرَامٍ كَرَّ مَرَامٍ كَرَّ مَرَامٍ كَرَّ مَرَامٍ كَرَّ مَرَامٍ كَرَّ مَرَامٍ
 فَرَادَدِيْمِ بِرَايِ صَابِ اَحْبَارِ اَوْ تَلَطُّ بِرَايِ رِيْهَ رُوِيْ نَكْبِيْ رُوِيْ نَكْبِيْ رُوِيْ نَكْبِيْ
 مَبِاسْتَدِ بِرَايِ كَرَّ مَرَامٍ وَلَا تَقْرُبُوْا اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ
 وَ اَوْقُوا بِالْعَهْدِ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ
 سِيْكَرِيْ رِيْهَ رُوِيْ رُوِيْ رُوِيْ رُوِيْ رُوِيْ رُوِيْ رُوِيْ رُوِيْ رُوِيْ رُوِيْ رُوِيْ رُوِيْ
 وَ اَوْقُوا اَكْبَلُ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ اِيْلَافِيْ

دوفا کین

دوفا کین و تمام هید کین را چون کین کین و تمام کین کین و تمام کین کین
 و سبوت تا دیلی است و لا تقف ما بین لک و علم ان السجود البصر و القوان کل اولک
 کان قننه سؤالا و ان به دره بیا صیر بر اگر نیست مرقد ابا ان دانستی بر سبک بر سبک
 دول هم ایان بیاید ان او سوال کرده منه و لا تخفی فی الارض مرهاتک و تخفی
 الارض و کن تبلیغ الحبال طولا کل ذلک کان سبب عندک مکرها ذلک بخارج
 الیته ذلک من المکره و لا تخجل مع الله الهما ارض قتل فی وجههم طوما مرصود اوره
 در زمین از روی تکی به سبک تو غیث کافی زمین را و می دسی کوهها را از راه طول
 هم اینها بیاید کناه او زند برود کار تو که هست دانسته منه ایت از صیغاتی است
 که روی کرده بیوی تو برود کار تو از صحنه فقر هر مد با صد ضلای دیگر بر افکنده بود
 در دوزخ ملاست کوه منه را نه منه اما صغیرکم و بکم بالنسب و الحزن فی اللذات انا
 اکر لمقولون قولا عظیمی ای اکر بر سر سار بود کار شما بفرزندان و مرکی ضرر
 زانان بر سبک شما هابه می شود گفتاری بر سبک و لا تقدر فمنا فقد القوا لک کون قوا
 یزیدکم الا تقفوا و لا تقفوا بکم هر کس به سبک تو تا باشد کین یزید و بفرزندان و مرکی ضرر
 قل لو کان صغر الله کا بقدر ان لا یبقوا الی ذی الکریم سبیلک سبحانه و تعالی
 غما یقبلون علو الکبر استیع له استوعب استیع و الارض و جیهن و ایا من علی الا
 بیع حجه و لکن لا تقفون سببهم انه کان صغیرا خفوا بکم لک لک لک لک لک لک لک لک لک
 همین اکر می کند در این هنگام هابه می جوید بیوی صاب عرض را ای باکت او بر زخم
 می کند بر روی بزرگ بیع می کند مراد از اسامها صغیرا کانه و زمین و هر که در آنها است
 نیست هیچ چیزی مگر اکر تر به بهیمان سببش او و لکن به بافت عیب کین بیع ایا
 بر سبک او می اند بود بار آمر زنده و ایا قرأت القرآن جعلنا نیک و نیک الذین لا یؤخروا
 بالایزحاجا نامسعودا و جعلنا علی قلوبهم اکنه ان یفقهوه و ان یمیزوا و ان ذکرت
 ذلک فالتقوا و قد قتلوا علی اذ بارهم بقول الحق انهم جاثیون و به ان سیمعون ملک

سم کنند و نه بخوان نمایند و بر سر یک امر اند و هر یک است و لا تقولوا لما تصف السام
 الکذب هذا صلاه و هذا صلاه ليقولوا علی الکذب ان الذي يفتقن علی الکذب لا يفتقن
 شئ للیل و لم علی بالیم و مکرید من اجد وصف یکند زبان های غدار و غ را
 این صلال است و این صرام است تا از خود باشند بخدا و دروغ را بر یک لاکه بری
 باشد بر خدا و دروغ را بر یکاری بنایند بر خود اری دنیا اندک است و دنیا
 است عذاب درد ناک و علی الذين هادوا حرمنا ما قصصا علیک من قبل و ما
 هم و لکن کانوا انفسهم یظنون ان ذلک للذین علموا السوء عیالهم تا او
 من بعد ذلک و اهلوا ان ذلک من بعدها لعقوبه و صبح و بر آنکه بعد از
 حرام کردیم ما انجدا خواندیم بر تو بنی ازی و رسم نکردیم ایشان را و لکن بعضی
 خود رسم کردند بر سر یک بر و کار تو را تا تو که کردند کار بد بنادانی پس تو
 بعد از آن از سامان آوردند کار را بر سر یک بر و کار تو بعد از آن هر که
 و میران است ان ابراهیم کان اعم قانتا لله عینا و ذلک من انزل کتبنا
 لانهم احببته و هو اید الی ط استقیم و انباه فی الدیاسه و انه فی الاخره
 لکن اهل الحاق ان اوضا الیک ان استع علم ابراهیم حنیفا و مالکان من المزیکن
 بر سر یک ابراهیم بود قائم مقام جماعتی در عبادت و مطعم و خواند مایل و بنود
 از شرک او رندگان تا کی بود من بجهت اعدا بر سر یک او را و هلاکت کرده او را
 بیوی ده دست دادیم او را و در دنیا بکفره بر سر یک او را و از نایبگان است
 و می رساندیم بیوی ده که هر یک در اصول دین ابراهیم را که مایل بودند از دین
 بدین حق و بنوا از ترک او را اما جعله السبت علی الذین اختلفوا فیه و ان ذلک لیک
 یبین لکم انکم کانتوا ضلالتکم و انکم کانتوا ضلالتکم و انکم کانتوا ضلالتکم
 بالقی اصن ان ذلک هو اعلم عن هر یک سیم و هو اعلم بالحق و بر سر یک گردانیده
 سینه گردانیده اختلاف کردن در ان باب و بر سر یک فیه و هر یک حکم از ایدیان
 از میران

و در قیامت در آنچه بینک خلاف می نمودند بخوان بوعده بود و کار خود بر حکمت و
 بیکدیگر و محاد لم کن با اینان که ان نیکو تراست بر سر یک و کار تو را و دانای است با نیک
 کراهند از راه او و او دانای است بر راه یافتگان و ان عاقبت نعا خیرا عمل
 ما عوفیت به و لکن بر سر یک لعنهم الله و لعنهم الله و اصرح ما صرح الاله و لا تخون
 علیه الشک فی حق ما یقول ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون و اگر
 عقوبت کنید بر عقوبت کنند بجهت عاقبت کرده باشند و اگر مکر کنید هر یک
 بهی است هر صوابان و او بر سر یک و عین بر سر یک مکر خفا و اندوه مخور بر دین و شب
 در فضل حد از لعن بر فعلی نمایند بر سر یک خدا با انانیت که بر هر یک کار انداز معنی
 و لاکه ایشان نیکو کار اند

سبحان الذي اسرى بعبدك ليلك من السجود لعلك الملسح الاخصى الذي باكل كل
 لغوه من اياتنا انه هو السبع الجبر شتم است انکه بسب سید او بنده خود را در بعضی
 ان سب ان حکم تا میت المقدس که برکت داریم اطراف او را تا بنایم بنده خود را از
 ارجای بخت خود بر سر یک او سزا و بنیاست و ایلنا موسی الکتاب و معبداه هوی
 یعنی اسرائیل الا تخف فاس و و کیلا در نهی من حملنا مع نوح انی کان عندنا
 و قضی الی بنی اسرائیل ان کتاب الشفیع فی الاصل من فین و تعلق علو کبر
 و داریم ما موسی کتاب توبه و کردیم انما هدایت من پران لعنوب که مکر بر خوار
 من معبودی که کار ما بر حمت او باشد و من ندان کیسکه عمل کردیم ایشان با تو بر سر یک
 او یعنی موسی با تو بود بنده نکر کنند و صی من سادیم لبوی پران لعنوب
 توبه که هر یک سادیم خواهد کرد در زمین دوباره و هر انبه علو خواهد کرد و در
 علی نبرک فاذا اجار عدو الیهما بعثنا علیک عبادنا اولی ما سئد من جفا
 ظلال الدیار و کان وعدا مفعولکم مودناکم الکره علیهم و اعدوناکم باموال
 و بین و جعلناکم اکل نقیض ان احتم احتم لانفسکم و ان اسئد فلما فاته اجاد

[illegible]

7

[illegible]

و لکن بفقهون بنحکم اندکان حلیما عفوفا و محققا که مکرر کریمیند در قرآن
 ناپسند گیرید و بنظر آید اینانرا که رسیدن از حق یکی است و یکی بودندی با او
 خدا یاری چنانکه گویند درین هنگام هر آینه جستندی سوی خدا و شوقی را ای را
 پاک و منزه است او و بلند مرتبه از انجمن محکمیند بلند مرتبه شمع میگردانند و او را
 اسمهای هفت گانه و درین هفت گانه و انکسای که در اسمها بیند و نیست هیچ چیزی
 مگر سیاه باد میکند خدا را و حال آنکه معقول اند بتجاش و لکن در یافت نمیکند
 شمع ایشانرا بر سر او هست بر در بار و امر رنده از افرات القرآن جعلنا بنسلك
 و بین الدین لا یؤمنون بالآخره عما یسمون و جعلنا علی قلوبهم اكنة ل یفقهوه
 من انهم و قواد انما ذکرت و یقنن القرآن و حله و لوان علی او بارم نفور
 نحن اعلم بما یستحقون به ان یجمعون الیند انهم بخوفی از بقول الفالوین
 ان یفقهون الا رجلا یسمون انظر کیف ضربوا لك الاثال فظنوا انهم یستفقهون
 و چون قرآن را میخوانند و در فهمیدن آنرا ایمان نمی آورند بان جهان پرده
 باید بشنود و کرداریم بدلهای ایشان بپوشی برای عدم ارادت که در یافت نگیند او را
 و در کوشش ایشان کزانی و چون قادر کفی برود کار خود را در قرآن عالم اگر واحدانی
 او را و میگویند بر جانب میبینند آنان از روی نظر ما و ناخرم بدانه کوشش میبرند
 بان چون کوشش دارند و چون ایشان اصحاب را از نزد چون بگویند شکاران پروری
 غایبند مگر هر میسر کرده شده را بگویند که چگونه میزند چه نوع مشاغلها پس گمراه شدند
 عین فذهم را می دانند و قالوا انما اعطانا و قاتلنا المبعوثین خلقا جدیدا
 تل کونوا محاربا و صلیبا ما یکین صدورکم فیقولون من بعد ما نزل الای
 فعل کم اول مره فی غضب الیک و رؤس و یقولون حتی هو فذل عی ان یکن و یثاب
 و گفتند ای این با شیم ما سختی آنها و جزا بر پروردگار را به رسمهای برانگیخته شویم او را
 بگویند سنگها یا آهن یا آتش از این بزرگ می نماید در رستههای بر سر او و بگوید که

گویند

که گویند که ام است که در مقام بازه آفرینند ما را بگویند که اول باره بر سر او بود که
 حرکت دهند از او و عجب و استغرابی در سرهای خود را و میگویند که در وقت خواهد بود
 حتی بگویند که مکرر بدید باید دیدیم بدو که نتایج و نظنون ان لستم الا قلیل
 و ذل لمباری یقولوا ان فی احسن ان الشیطان کان لانا عیفا و عیفا و عیفا و عیفا
 ان بنا یحکم او ان فیله یعیدکم و قاتلنا و سلیمان علیهم و کید او درین اعلم فی السور
 و الذی و لقا فقلنا بعضا للنبیین علی بعض و انما اود و دینا با و کید او
 بعد از که خوانند شما پس احباب نمایند حال آنکه معقولند بتجاش او کان کنید که
 در رنگ مکرر به شما که اندک دیگر مرید کاف تا گویند با یکدیگر ان کل کما یکره لیه
 به رسم که شیطانه افسانه میکند میان لیان به رسم که شیطان بدیده مرادش و دشمنی
 هدیه ای محو می شود و کارشادنا تر است به شما اگر خواهد بخانین مزباید شاد و اگر
 خواهد عذاب فرماید و نفرستایم ما تو را احبابان فکاهیان و پروردگار و دانست
 است حال آنانکه در اسانها بیند و آنانکه درین اند و بعضی که فریاد میبرند و بعضی
 میخراشند و بعضی درایم و هو و یزید و یزید و یزید و یزید و یزید و یزید و یزید و یزید
 عنکم و لا یخوبل اولئک الذین یذعون بنیغوا انهم الوسیله انهم افر مجبوجون
 و محمد و جنان حق عذاب به ان عذاب و یکن کارا محذورا ای محذوره بکن بخدا بندانان کل
 دعوی میکند غیر از خدا پس مالد میبندد و کن ندید از ما و نه سید بل ان عالم بکر
 انما خد انانکم می خوانندشان و بیجویند بر سر و کار ایشان و ندیکین هر کدامشان
 که فرزند بکر اند بجزرت او و امید میدارند بختایش او و میزند عذاب او را و میزند
 عذاب بر و در کار و هست صدمه کرده شده و انی فی الا حق یملکوها قبل
 یم القیم و بعد از عذابا شد با کارا و ذل ان الکنا سورا و نبی هم اهل کرم
 مگر آنکه هلاکتند ایم انرا این روز قیامت یا عذاب کنند او را عذاب سخت و بدوست
 این در لوح محفوظ طوطی شده و دب نان سناد ما نش که فرستادم انما انکم کذبت و چون اولین

و انما انکم کذبت و چون اولین
 و انما انکم کذبت و چون اولین

واینجا خود اند که بصره فظلی ایها و ما من بالایات الاغف بقا ان قلنا
 ان ذلک اصحاب الناس و ما جعلنا الرویا ان اربناک الا فتنه للناس و السجود
 فی القرآن و تحقیق فرایند بهم الا طبعنا کثیرا و در اید قبله خود نامه که معجز بود
 بر ختم کردند بان و می فرستیم ایات را کی بر می خسانند و چون کفیر مرزبان
 بر سر بود که در حدیث است بر دم و نکره بیدم خوابان که فریدیم بر سر می استلا
 و نکره بیدم حضرت فرمود که اصحاب ان در قرآن ذکر شد و بیم غایب ایان اول
 من و نیکو کاران ایان اول که ایی برسان و نکره لایک که احدی از اصحاب
 الطیلس قال اسجد لمن خلقت طیفا قال اربنا ان الذی کریمت علی لوقی افترق
 الذی یقیمه لا یستحق بحسبهم الا طیلس قال ان ذلک فی سبیل من فایض
 جزا که جزا موقوف است و استغفر من خلقت من یصونک و احبب علیهم جلال
 در ملک و شان که فاما اولاد و عدم و ما بعدهم سلطان الاعز و ان
 عبادی بس ملک علیم سلطان و کفی برین و کیک اید کف ما فرستگان که
 سجد کنند بر دم را بر سجد کردند و لم یس کف اباحه کف مرا که از بدو
 او را از کل گفت ایلمین ای جزیره مرا این که تقبل عبادی او را بمن هر آن
 که همت دهم مرا نافر دست هر ایمه حاضر کردیم باغ و باطل او را و اعقاب
 مکر اندک گفت خدا مقرر شود بر سر هر که بر وی گذاریم و بر سر سجد
 و در فریاد است یا داشت تمام و سبک را کرد و انک که توانی ان ایان
 به دوسه خود و بر انکیز بر ایان سوارا خود و بیا دکان خود را و انباری
 با ایان در ماه و خرمندان و و ده ده ایان و و ده ده ایان را سلطان
 مکر فریبید بر یک بندگان من بیت و ایان سلطی و سید است بود در کار
 حال انک کار گذار است و بک از می می جی که القلک فی البحر استغفر من فظلم انک کار یک
 و صفا و از استم الفرق البحر من یبعون الا ایاه فلا یجتمک الی البز اعظم

دکان الانسان کفر و التانتم ان غیفرکم ما جاب البر او بر علیکم صاحب لا یغفرکم
 و کلام استهان بمعبدکم فیه نادره اخری و یسر علیکم فاصحاب الدج یبغضکم
 عاکف منکم لا یغفرکم علیما به تبعاد و لغد کر نیانی نام و حملناهم فی البو و البحر
 من الطیای و فصلناهم عاکف من خلقتنا و فصلنا بود که در نامه ذیبت کریمین
 برای شاکستی را در دریا تا با وجود شد نصبت از فضل او بر سر او بود است شما
 شهر با و دیور رسد تا کرندی در بحر غایب شود هر که میخواید او را کی او را پس چون
 نگاه دهد شما را در سو بحر چنگی اعراف کنین و بود است ادبی بغایت با پس
 ایا ایمن ندید که منقلب گردانند شما ایمن غنی را یا بر سر بر آبادی با سنگ ریزه
 پس بنابید برای خویش را پیشی با فیا اهل کافین ندید که باز گردانند شما را
 بار دیگر بر سر بر سر سکنده از باد بر غرق گردانند شما را سبب اهل کفران یکید
 پس بنابید برای خویش از غنا با بخر کرد باید پروی و محقق که برین و ششم
 پس نام آدم را و سر کویشاد دایم در بر و بر و روزی دایم ایان از پاکیزه ها
 و تقصیل دایم ایان بر بسیاری از انک که از بدیم از فی دادی و یوم نذوق
 اناس با اسم من او فی کتابهم فیکت یروا کتابهم و لا یفلحون فیکت کتاب
 ندهد ای خود الخ و اعیاضا لیسلا باد کی روزی که خدا انیم هر ادبی عقبت ای
 ایان پس هر که داده باشند فام او را بدست راست او بر ایان خواستند تمام او را
 و ستم کرده ستون عقده شقی است هر که باشد در ان دنیا کریم بود و در جهان
 است و کراهت بوده و ان کاسا لیسفون من الذی اوصنا الیک لیسفون علینا
 غیره و ان لا یغفرک لایان متسانک لغد کت تو کن الیم سا طیل اذا
 لا ذمتان ضعف الحیوة و ضعف اعمات من لا یغفرک علیما بصر و بر سر کریمین
 بود کریمین بود و از انچه و می فرستادیم بسوی تو تا انک از خود و وزغ بدیدنی را
 غی از قرآن و انکاه فکر بند تو را دوست و اگر نه آن بودی که ثابت و استغفر ما نور

هر اید بچیند که حواسی بر دل کنی بود ایشان چیزها انکاه چنانند می نور
 در زندگی و سفاقد و وفات پس نیافتی بران بر ما یاری دهند و ان کاروا نشودند
 من الارضی بجز جود نهادن این لایبشون خلافتك الاقلک است الله القادر لما
 نیکن می داند و لا یجد لمیتنا حقیرا و بر سبک فرستند از عجز کنند نور از
 تا برور کنند خدا از ان و انکاه در تک نمیکند پس از تو در ان دیدار مکراندکی
 اخم الصلوة لدلوك السمل الخلق للبل وقران الخی ان قران الخی کما شهودا
 و من اهل الخی به ناطق ملک عیون سببک دلی مقارن خود او قتل ب ارض خلقی
 من حل صدق اهل حق صحیح صدق اهل حق لیسلسل سلطانا نصیرا و ذل اهل
 الحق و ذل اهل باطل و کما الباطل نهوفا ای محمود میام و ما غنا فی وقت
 زوال انساب تا هتکام غلبت سبب و غنا با عدل و ایدر سبک غنا با عدل هتکام حاضر
 شریک انکه شب و روز و حیران سبب پس بیدار باش با حال انکه عباد نبوت
 باید که رسالت پیدا شود کار از عقیام ستوده و بگو اعبود کارین داخل کن من
 کار بکر شروع غنایم در ان راستی و بیرون بر سر از عهد ان کار بیرون برود راستی
 و قرار ده من ان نزدیکی خود بچینی بار دهند و بکر امد راستی و بشد سبک بر سبکی
 باطل هست هلاک و نفی ان القرآن ماهد سفار در همه الدنیین و لا یؤید
 الظالمین الا انما اذ فرد من سیم ما ان قران انهم او دلووی جهالت است و عیالی
 مر موشان را و ولید عیش و ستکاران را مکر زیان و انما اغنا عن الانسان
 اعرض و ناجبا بنسوان استم انهم کان یوسا علی یقول کل عیاش کلته فیکم
 اعلم عن هه اهدی سبک و میرا بنکونی فرمایم برادی اعراض کند و مایل گردند
 روی خود را و چون رسد او را بدی باشد تو سید انهم بنکمی بکوی محمد کس
 کار کشد بطل فیه و عات خود پس برود کار ساطع انان است با نکه او راست
 است برده و سبک ملک عن ارجح قل النوع من امر دین و ما او بنهم من العلم الاقلک

دل من سنا لنه من الدنیا و حیثما الیکم لم لا یجدک به علیما و کیدا الارض
 و دنک ان فضلک کان علیک کبر و سوال میکنند از تحقیق جان بگو جان بدو
 بر کار معنوی است و غنا و اند شرا از ان دانستی مکراندکی و مرا غنا کردیم
 دو کرد دانیم انی کرمی فرستادیم بنویس عی یای ما ن بر ما کار کناری مکرانیش
 از بعد کار تو بد سبک فضل هست بر تو بزرگ قل لئن اجمعتم الاخذ و الحق
 کان باقوا یجوزوا القرآن لا باق عیلم و لو کان بعضکم لبعض ظهیر او لفرقا
 للناس خذل القرآن کل دل فلی کل الناس الا کفرا اعمد و یکی از معونه
 ادبی و بری برانکه از دنیا اندیشا شرا نخواستند آورد جانندان و اگر چه بود بعضی
 ایشان سر بعضی مکر معین و هم نیست و به تحقیق که مکر کرد اندیم برای مرجان
 در این القرآن از هر داستان بخود استند بیشتر مرجان مکر انکار و قالوا
 لن نقرب لك حتى یفجر لنا من الارض بنوعا او نکران لك جنة من جیل و عنب
 تفجر الانهار فقل لها تفجر او تسقط اسلک ان تحت علمنا کفا او تاتی
 و الملا انکه قیل او یکن بالک منین ذر ف او تری السار و لن نقرب
 حتی نقول علمنا کنا بنا نقره فقل سها انی هل کنت الا بلسا و کنت
 هر کز ایمان بناوریم و نقول و راست منابر ما هر میگوین تا انکه روان کردانی برای ما
 در زمین جشما یا باشد مرفور برستان از بنان هر ما و انکوس پس روان کردان
 هر یک از در میان ان روان کردی یا انکفی اسما انما فم دعوی مکر می نذر ما بار باره
 یا ازی خدا و فرشتگان ما حال انکه کوا هباشند یا باشد مرفور فاشانه از دینوی
 بابرشوی در اسما و هر کز باور و نذریم به امدن تو را تا فرود اری بر ملا نشسته
 تصدیق تو بچنانیم انما بکوی پاک و سنه است برود کارین بیستمین مکر ادبی فرستاده
 بچام او و رومنا مع التاتی ان بدوشا انهم المهدی الا ان قالوا انهم الله عز و جلا
 ظاهر کلان و الارض من نکتة میسون مطمین لغزنا علیهم من السد و کما و سلا کل کفی

وَقَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ كَافِرِينَ وَلَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَمْرِي وَلَا تَقُولُوا لِمَا يُكَفِّرُ بِنَا وَأَعِذُوا لَظَالِمِينَ فَاذَا جَاءَهُمْ
 نَجْمٌ مِثْلُ النَّجْمِ أَنِ اتَّبِعُوا مِمَّا دَلَّكُمْ عَلَيْهِمْ قَالُوا بِأَشْجَلِ نَجْمٍ كُنَّا اتَّبِعُونَ لِمَا كُنَّا نَمُشُّ عَلَيْهِمْ فَلَمَّا هَوَّيْنَا مِنْهُمُ ثَمَرًا مِمَّا كَانُوا يَمْنُونَ
 فَكَفَرُوا وَاتَّبَعُوا مَلَائِكَةً وَكَانُوا زَعِيمِينَ فَصَبَّحُوا بِخُدُوبِهِمْ لَهَا فَجَعَلَ اللَّهُ خُزُنًا لِلْجَحِيمِ غَابَرًا مُدُنًا لَقَدْ جِئْتُمُوهَا وَأَنْتُمْ مُكَذِّبُونَ
 فَاصْبِرْ لَهُمْ صَبْرًا مِمَّا دَلَّكُمْ عَلَيْهِمْ وَأَعِزُّوا لَهُمْ قُلْ أَنَدْعُ لَهُمُ الْمَاءَ الْحَمِيمَ فَهُمْ يَكْفُرُونَ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ
 يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ أُولِي بُرْهَانٍ قُلْ أَنذَرْتُكُمْ يَوْمًا تَمُوتُونَ وَلِلَّهِ يُرْجَعُ أَمْرُكُمْ ثُمَّ يُمْسِكُ السَّمَاءَ فَتُكَوِّنُهَا كَالِغِظِّ
 ِ الْمُهْلِ تَجَرُّونَهَا مِثْلَ خَسْفٍ فَلَمَّا لَمْ يَنْصُرُوا وَاتَّفَعَتْ الْأَرْضُ لَمْ يَأْتُوا بِجُودٍ فَلَمَّا تُفَكِّمُ الْمَوْتُ أَمْوَالَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ لَقَدْ جِئْتُمُوهَا
 وَأَنْتُمْ مُكَذِّبُونَ فَاصْبِرْ لَهُمْ صَبْرًا مِمَّا دَلَّكُمْ عَلَيْهِمْ وَأَعِزُّوا لَهُمْ قُلْ أَنَدْعُ لَهُمُ الْمَاءَ الْحَمِيمَ فَهُمْ يَكْفُرُونَ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ
 مِثْلُكُمْ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ أُولِي بُرْهَانٍ قُلْ أَنذَرْتُكُمْ يَوْمًا تَمُوتُونَ وَلِلَّهِ يُرْجَعُ أَمْرُكُمْ ثُمَّ يُمْسِكُ السَّمَاءَ فَتُكَوِّنُهَا كَالِغِظِّ
 ِ الْمُهْلِ تَجَرُّونَهَا مِثْلَ خَسْفٍ فَلَمَّا لَمْ يَنْصُرُوا وَاتَّفَعَتْ الْأَرْضُ لَمْ يَأْتُوا بِجُودٍ فَلَمَّا تُفَكِّمُ الْمَوْتُ أَمْوَالَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ

خود

عَوْنًا فَكُنْ مُسَبِّحًا وَأُخْبِرَ بِنُفْسِهِ فَاصْبِرْ لِقَوْلِ رَبِّكَ كَافِيَةً عَلَى مَا أُنْفِقُ لَهَا وَكَوْنُ مِمَّنْ يَنْتَظِرُ
 فَاصْبِرْ لَهُمْ صَبْرًا مِمَّا دَلَّكُمْ عَلَيْهِمْ وَأَعِزُّوا لَهُمْ قُلْ أَنَدْعُ لَهُمُ الْمَاءَ الْحَمِيمَ فَهُمْ يَكْفُرُونَ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ
 مِثْلُكُمْ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ أُولِي بُرْهَانٍ قُلْ أَنذَرْتُكُمْ يَوْمًا تَمُوتُونَ وَلِلَّهِ يُرْجَعُ أَمْرُكُمْ ثُمَّ يُمْسِكُ السَّمَاءَ فَتُكَوِّنُهَا
 كَالِغِظِّ الْمُهْلِ تَجَرُّونَهَا مِثْلَ خَسْفٍ فَلَمَّا لَمْ يَنْصُرُوا وَاتَّفَعَتْ الْأَرْضُ لَمْ يَأْتُوا بِجُودٍ فَلَمَّا تُفَكِّمُ الْمَوْتُ أَمْوَالَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ
 لَقَدْ جِئْتُمُوهَا وَأَنْتُمْ مُكَذِّبُونَ فَاصْبِرْ لَهُمْ صَبْرًا مِمَّا دَلَّكُمْ عَلَيْهِمْ وَأَعِزُّوا لَهُمْ قُلْ أَنَدْعُ لَهُمُ الْمَاءَ الْحَمِيمَ فَهُمْ يَكْفُرُونَ
 قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ أُولِي بُرْهَانٍ قُلْ أَنذَرْتُكُمْ يَوْمًا تَمُوتُونَ وَلِلَّهِ يُرْجَعُ أَمْرُكُمْ ثُمَّ يُمْسِكُ
 السَّمَاءَ فَتُكَوِّنُهَا كَالِغِظِّ الْمُهْلِ تَجَرُّونَهَا مِثْلَ خَسْفٍ فَلَمَّا لَمْ يَنْصُرُوا وَاتَّفَعَتْ الْأَرْضُ لَمْ يَأْتُوا بِجُودٍ فَلَمَّا تُفَكِّمُ الْمَوْتُ
 أَمْوَالَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ لَقَدْ جِئْتُمُوهَا وَأَنْتُمْ مُكَذِّبُونَ فَاصْبِرْ لَهُمْ صَبْرًا مِمَّا دَلَّكُمْ عَلَيْهِمْ وَأَعِزُّوا لَهُمْ قُلْ أَنَدْعُ لَهُمُ
 الْمَاءَ الْحَمِيمَ فَهُمْ يَكْفُرُونَ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ أُولِي بُرْهَانٍ قُلْ أَنذَرْتُكُمْ يَوْمًا تَمُوتُونَ
 وَلِلَّهِ يُرْجَعُ أَمْرُكُمْ ثُمَّ يُمْسِكُ السَّمَاءَ فَتُكَوِّنُهَا كَالِغِظِّ الْمُهْلِ تَجَرُّونَهَا مِثْلَ خَسْفٍ فَلَمَّا لَمْ يَنْصُرُوا وَاتَّفَعَتْ
 الْأَرْضُ لَمْ يَأْتُوا بِجُودٍ فَلَمَّا تُفَكِّمُ الْمَوْتُ أَمْوَالَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ

بالله شهيداً يعني ويحكم انما كان لعباده خبيراً وبارزاً وداشتم صوم را
 اورند چون اعدا بيايان دين راست مي انگر نقشه امان ستاد خدا ادي بخام اور
 ميگوي بود در دين فرشتگان ميروند ارام گرفته هر اينه فرستاديم با بيايان از
 نماز فرشته بخام اور ميگوينت خدا گواه ميان من و ميان شما مي رسد كه هست او
 محال بعد كان خود الطاه و بينا و ن بهتدي الله خود المهدم من فضل
 خلدن ادلبا من دونه بخام ليم القبه عباد جوههم عميد و كفا و ممتاز و كليم
 هم كلك حنت زه نام عتق اذلك خبر و هم باشم كفو با تان و اقا و ازا
 كذا عظماء در قافا و انا لمبعوثنا خلقا جليل اولم يروا الله الذي خلق السما
 و الارض فادعوا على ان يخلق مثلهم و جعل لهم اجلاً للادب فيه فاني الظالمون الا
 كفرا و هر كراه راه نمائيد او را خدا بد او راه يافتن است و هر كراه راه كند
 بر هر كني مياي ميايان دوستان عير از خدا و بر انكز ليم ايايان اوز قيات
 بود و بهاي ايايان با ميان و مالكيان و ناسنوا صباي ايايان و فرزند كلكه كان
 كره و ن يار كيم ايايان انشي اين ياد انت ايايان است بانكر ايايان كافرند نه
 به ايات ما با صفتا بشم ما صواها و اجزا ريزه ابايد رسك ما هرايه بر انكز نبويم
 خلق نانه ايايان استيد بديك خدا انما انكم از بد اسمها و زرين را
 توانست بوايكم بيازيند مانند ايايان و فرار مهند ميايان و وقتي كه هم
 نك باشند و ان موت مي بخور استند ستمكاران مكر انكار و قل و انا انتم ما
 تملكون خرابي در صدمه دجت انا الامتكم خبيثه الانفاق و كان الانسان قنود
 ميگوي بايد تمام ان خرافايش بخوابي بود و كدام نگاه هرايه بخيل
 مي نمودند از رس انفاق و هست ادي بقايت شيع و لغد ايايان
 منع ايات نبشات مثل بي اسرايل از جاره هم فقال لم فرعون ان لا
 يا موسى سحر اقال لغد علمت ما انت لهؤلاء الادب اتوات والارض

بها

بصا من ان اظنك با فرعون يتبعون انا اذ ان يستفهم من الارض فاغرقناه
 و ن معه جميعا و قلنا من بعد لبي اسرايل اسكنوا الارض فاذا جاء وعد
 الارض جنبناكم لفيها و تخفيف كره ادم موسي را به نر ميجات روشن پس
 به بر سر امان يعقوب را چون ادم موسي ايايان ايس گفت مرا و فرعون
 به رستي كه كان انتكه تو اي سحر كرده گفت موسي يعقوب كه دانستي با امان
 سحر ايس كه فر فرشته شده اين ايات را مگر برو دكار اسانها و زرين حال انك
 سبب هوشناي دلها اند بهر يك كن كان بيم اي فرعون ها لا مخرج از صير ايايان
 فرعون كرده و كرايد ايايان از ن بين مصر پس غرق كرايدند اعدا و هر كراه او
 بود هم را و كنفيم ما ن بين ان مريم ان يعقوب با مكن لويد در زرين مصر پس چون
 ابد و ده ان جهان اريم ايايان محو حال انك اصناف محقق باشند و بالحق اننا
 و بالحق قل و ارسلا انك لا تبصر و نذير قرآن عرنا فرشته لغره
 على الناس على مكث و نمنه شاه نقيلا و طك فرستاديم قرآن را و اوستا فرود آمد
 و نفرستاديم ما تو را مي مرزه دهند و بيم كشته و بيم كرايدند انرا نالغوي
 انرا بديمان بر حالت تاني در نك و فرود فرستاديم انرا فرود فرستاد قل ايايان
 به اولان و ان الذين انقالم من قبلك انا نزل عليهم حجرون لادقان سجدا
 و يقولون سبحان ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا و حجرون لادقان بيكونون و يقيم
 ضوفا قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ايا ما تادعون انما الاسماء الحسنى الحمد
 بگو امان او ريد بظا يانه اريد بهر يك انانك داده شده اند دانستن من از ن چون
 خوانده مي شود بر ايان بروي درمي ايند براي محاسن محال باليدن سجي كشاف
 و بيگوني با كاره و دكار ايد انك كاره انك هست عه بر دكار ما هرايه كرده شده
 و بروي درمي ايند جهت محاسن محال باليدن حال انك كره ميگوي و ن افزايد
 ايايان تواضع و لين قلب بگوي عفو ايند خدا را و با نوا ايند بخنده را و هر كدام

اربن دوام پس مراد است تا عظمای نیکوین و لا خیر بصلواته ولا عافاته
 و اتبع بهن ذلك سبيل و قل الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا و لم يكن له شريك في الملك
 و لم يكن له ولي من الدن و كبره تكبره و اواز بلندى بقره نماند و آهسته بیک
 انوار عیوی بیان آنچه گفتیم راه وسط و بیک سنای مرغان کفر افکشته
 نترسند و بنزد مراد و اهیمنان در بادشاهی و بنزد و نشن مراد و ناهری آن
 گفت احتیاج و به برزگی یاد کن او را یاد کردی
 اسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب و لم يجعل له عوجا
 فيما لبس با شانه بکلی لدره و پیش موین الذین یعلمون العالجات ان لم
 ابراهیم ما کتب منه ابدا و یندر الذین قالوا اتخذ الله ولدا لم یعلم ولا
 لا یاسم کویخرج ما افاهم ان یقولون الا کذبا سنان مرغان کفر افکشته
 بنده خود را و نکرانید برای او هیچ سبب استقامت نکرانیده از با استقامت
 تمام تا بسم کند کفار و عذاب سخت از نترسد و مسخره میدهد موشان را و آنکه
 سبک کارهای نیکو بر یک مرابلات من مینگو حال آنکه میم باشند در اینجه
 و یم کنند انرا که گفتند گرفت خدا و نترسد را بمنت را اینان بان کفار هیچ
 داشتی و نه مریدان اینان را به برزگی است ان کفار عقی که پیروی اید از د
 اینان نمیکویند کرد و دغ را فلعل باضع نفسی علی انادهم ان لم یومضوا
 الحیث اسما انا جعلنا ما مع الارض و ینزلها انزلهم اسم احی و علما و انما
 ما علیها صعدا اجر داس بر نزل لکنش دغی خود را بهی ان کفار اگر
 ایمان نیارند باین و ان از سده اندوه بهر سبک کرد اندیم انرا که بر روی زمین
 است از اشیای مزین و نا از مایه میایم اینان که کدام نیکوین انداز
 جه کرد و بر سبک ما هرینه کردانده یم انرا که بر روی زمین است ظالمین
 ام صبت ان اهل الکف و الوهم من اباننا عجبنا اذا وى الفیته الی الکف

نقالو

فقالوا ربنا انما نلک دحیة و هی لنا من امرنا و قد افتر بنا علی انفسنا
 الکف سنین عددا ثم یبغضنا هم لنعلم انی الخیرین اصولا البشوا امدا ابان
 میکنی ای محرم بدریک فیه اصحاب غاد که و لوح از دهاص کربان سفوس
 اسمایان بوده لکن از اعلامت ضرر ما عجب چون جای گرفتند جوانان ان
 غاد را بر کفندی بود کار ما یده ملما از قد خود بخوابی و اسان کن برای ما
 کار دین ما راه را و سستی پس خوابانیدیم ما ابان در ان عاد سالهای چند پس
 پیدا کرد ایندیم اینان را انکه معلوم خود را ظاهر کردیم که کدام یک ان
 این دو زخم در مدت لبث اینان بر سر خود حتی نقص علیک بنام باحق است
 انرا بجهت دند نام هدی در بطنا کما کلیم انقا مواقال و قنادب انخوان
 لی منوعی و منه العاقد قلنا اذا شطط ما قصه بخوابی برین جزایا و براسی
 بدریک ابان جوانانی بودند که ایمان آوردند بر رود کار خود و نزدیم اینان را
 راه هدایت و قوی دل کردیم اینان چون برضا شدند بر کفندی بود کار ما
 اسماها و بین است هرگز نه بر ستم بر او معبودی را که بر این کرم هر شیخ
 گفته با سیم انکه با فرط و ابعاد در مملو هو لا خوفا اتخذوا من دونه لهم لولا
 باقون علیهم سلطان بین حق اعظم من انتمی علی الله کدبا اینان که گروه ما یند
 از عجز خدا معبودی چراغی آرند ان خدا یان بر اینان حقی اوست بر کسبت ستاره
 از انکه دوع با فرضه و از اعول خود و ما بعید الا الله خافا الی الکف فتریکم
 دیکم دحیة و یهتقکم من امرکم و یفقدوا تری اسماء الخلف حق و حق کفهم ذان
 العین و اذا عزیب تقرضهم ذات الخالد و تنجوه من ذلک من لبات الله می بدهی
 الله قد اهدت من هلال من تجدد و لیا مرسل و تحسبهم احقا فادهم رفود و
 نقلم ذات الیق و ذات السال و کلهم باسط ذراعیهم بالوصید لواطک علیهم
 لولیتهم و ازاد ملت منهم دعبا و چون دودی که بر بند از اینان و غی بر ستمند عمر

با آنکه می پرستند و بر کار خود را به باعدادان و نیکوکاره میخوانند و رضا و اورو
 که قیامت نگردد و جسم از اینان حال آنکه ضایع از این زندگان این جهان و فرمان
 برداری منهای اینک که غافل گردانیدم دل او را از یاد کردن ماه شصت
 ماه باطل خود را و بود کار او که زنده از حد علالت و تلخیصی بک غن شاکست
 و بی شاکه فیکر انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم سرادقها و ان میبغی
 بجان اعیان کاهل بیوی الوجع من الزلزل و سات من نقضاکو درین صورت از بر و کار
 پس هر که خواهد همان آورد و هر که خواهد کار خود بدینکار آماده کرده ایم از بر و
 سلطان اینی که احاط کرده است با بیان سرادقات انی و کفر با بر و خواهند
 از روی عطش فریاد خواهند یا بند چون مسکداخته که بریان کن و رویهای ایا
 بر انا بعد من ان اب و بد نیکو کاره ان الذین استوا و علوا العالیات انا لا نضیع
 ابرین امن عملا اولک لهم جنات عدن تجري من تحتها الانهار یحسون فیها من اسوا
 من ذهب و یلبسون فیها باصره سندس و استبرق متکین فیها من الاراک نام
 النواب و صحت مرتقا هم و بیکر انا انهم آوردند و کزندگان را بیکر و درینکار
 ضایع نیکو اینم من دانکه که نیکو بر است از هر که را را ایا اند که مر ایا ان است
 عدن که برود در بران جویها اب زیور کنند ایا در ان بهشت از دست بر بخند از
 می پوشند جامهای سبز از دیبای نخل و دیبای سبزه یکیک بکنند در ان بر
 ضرب باران فواب و بیکر است انرا نیکو کاره و امرب لم شلا رجبین جعلنا لاحدها
 صینین من اعصابه و جعلنا هاهنا و جعلنا مینها در عا کلنا الحنین ان
 دم نفلک من شاد و می با خلا نمانها و کماله عمر فقال لعاصیه و هو عیاده
 اکل نکل ما لا و عمر نفلک و در ظل جنه و هو ظم لقمه قال ما اظن ان یقید هه
 ابدا ما اظن ان اسمی قائم و لی دودت الی ذی لاجدین خیرا نمانها منقلب اقال
 له صاصیه و هو عیاده الکفر بالذی ضلک من فواب من نظم ثم سوبل رجلا لکنا

هو الله ذی دلالت بر اهل اولاد ان دخلت جنتک قلت ما شاء الله لا حول الا
 بالله ان تحت انا اقل نکل ما لا و لک معنی دین یقین ضل او جنت و برسل علیها
 حسنا من السد نصیع سعیدان لقا او نصیع ماوها عود انی منطبع لم طبا
 و اصبط بفرع ناصیع بقلب کفیه علی ما انفق فیها و هه ضایع عمار و شهادت و یقین
 لم اسر ان یوقی هذا و لیکن لم ینته بصر و قدس دون الله ما کان سکر اهل اللیة
 الله الحق هو خیر لایا و خیر لعقبنا اعمود میان کن مر ایا ان داستان دو مرد که
 پدید گردیم برای یکی از ان دو بوستانهای از انکارها و محفوظ کردیم بان دو بوستان
 بنان قریما و بدیه کردیم در میان ان دو بوستان کز زار هر دو بوستان دادند بار خود را
 و نقصان نکردن ان چیزی و روان کردیم میان ان دو بوستان بفرهای و بودی
 میوه بد گفتن مرد بیکر که مؤمن بود و حال آنکه ان کافر بود سن بدینم از نواز جم
 و غالب از جه جسم و اقل نکل بوستان خود را و او سکار بود بر نفس خود گفت کان نمان
 که فانی شود این بوستان هر کز و کان نمانم که قضایت بهر پای شود و هر اینه اکی باز کردیم
 بوی بود کار خود هر اینه یام بهتر از این ستاره های باز کشید و گفت مرا و او را
 و اهل انکارها و در حق خود ایا کافر مندی با نکر از یه لقا از حال پس از ان ابریم
 پس تمام خلقت کردیم و سید و سید و جولیت و لیکن مرا ان معبودی بر نکر بود و کاف
 دانیان عینکم بر و خلا خود اصد و اکی سز در ادوی بهستان خود کشتی که کار است
 که خدا خواهد هیچ توانای نیست مگر بقوا اکی بدین مرا که کفرم از ان مجال و فرزند
 پس شاید بود کار سن اینک بهد مرا در دنیا یا اوت بهتر از این ستان یا و سید
 مقدس از امران بر کردند و زمین بی نبات یا کدی داب ان بر زمین فرزند
 هر کن توانی مرا و اجستی و اها ص کرمه عبوان پس با عدد بر سکر و نبد
 که خود را از بیثباتی بر این فرج کرده بود در ان بوستانها افتاد بود بر سق
 عین رهای ان و سبک کاشن من ایا نای نکر می بد پر و کار خود اصدی را و نبود

کرمی که بر او دهند او را از بنی خدا و بنود باز دارند و بنوع خود در این مقام ^{مستحق}
 بر او بپوشانند و بر او سر او را او صدقه است او بهر از ثواب و بهر است ^{عقاب}
 و او بر لب مثل لبه دنیا که از لایه من السماء فاضل است به نبات الارض بهیچ
 همتا ندارد و به الريح و کان الله على کل شیء مقننا ای خود بیان کن مراد از
 داستان زندگانین مهمل مانند آب که در سیمین انوار آسمان پس از آنکه در بان کلاه
 زمین پس گفت از نبات کلاه زبهار و شک که مستغرق کرد انداخته باد و هفت
 هر چه توانا المال و البیوت و شیء الخبی الدنیا و البانیات الصالحات صیر و هند و یک
 نوا و غیر املا مال و بر این از این زندگان این جهان است و اعمال صیر ثمرات
 آن بهر است من دیو و کائنات از بهر باد است و بهر از امید واری و یوم نبی المال
 دوی الارض باز در ^{مستقام} علم نضاد بر من احد و عرضا علی ربك صفا فقد
 جبرئیل کا خلفنا کم اول مره بدو عزم ان یجعل لکم موعدا و وضع الکتب فقی
 الخیرین سقین هافیه و یقول با و یبنا مال هذا الكتاب لا یفاد صیر
 و لا کبر و الا احصیها و وصفها ما علموا حاضر و لا یظلم ذک احد و یاذن
 روزی که در آن که باین که هافیه و یبنا فی ذبین ظاهر و کبر آریم ایشانرا
 بفر و نکذا رب در سوره از ایشان احدی و در مقام و من ارند ایشانرا و حکم
 بود و کائنات صف زده کان کریند بحقیق آید بهر بما حیث انهم انفسهم شاد و تحت
 بلکه مان کرید که هر کن بدید نکنیم من سزا در و حقه ایجاد و مواعید و هند
 نامه افعال با پس بهین بق کلاه کاران را در سندگان از انجودران بوده و
 گویند ای وای بر ما حیث مرابی کتاب را که فرغ عکس کرده هیچ کلاه که بود
 و نه بر زک مکر که بر سوره است انرا و یا بند انرا که کرد مذات در نامه و ستم
 نکند بود و کائنات احدی را و از فلان الله لکم اسجدوا اللهم فخر و الا البی
 کان فی الحق ففی عن امر دینه امتحان و نه و ذوقیه او لیس فی دعوی و هم لکم

عقد بقی للظالمین یبذلون کفتم مرز سگان ما سجد کنید مرا آمدن را پس ^{کرمی}
 مکر الحیدر که بود از جنس جن بی پروا شدن از من بود و کلاه و از این میگردید
 و وفندان او را دوستان عزیز و حال المکرایان مرشاد و ستمند بدست ستمکاران
 از جهل بدل ما اسجدتم خلق السموات و الارض و لا خلق انفسهم و ما کنت تحذل
 المصلین عقدا ما من نکر دانیم انی که بزیل پیدا رند در این بین اسامع و بین
 و مذور از بینش از ضحها و بینش من که فر کیر رنده کراهان را باران و اعمال
 و یوم بقول ما حو اسر کان الذی ذمتم فذعوم فلم ینجبوا لهم و جعلنا
 موبقا الذی یومنون النار فظنوا انهم مواخعوها و لم یجدوا عنها مصرا
 و باد که روزی که کرید فلان را و انچه بیدانان مرا انا که کان میگردید
 پس خدا سندان را پس اجابت تنانید ایشانرا و بدید کنم بیان ایشانرا و حل
 و ما یعد لکم و لغد صرنا هذه القوار للناس من کل لسان و کان الانسان اکثر حالا
 و بهر که مکر کرمانیدیم در این شان برای رسان از هر جی و در اسنان غریب و نود
 ادی بطیر از هر جی و بهر و ما منع اناس ان یوسف ان جام العدی و یغفر
 دیم الان یابتم سندا لایین او یابتم العذاب خیرا و بان فرات مردم بلان
 ایمان او رند چون انبیا ن دیم خود را با و ان و المکر طر از ریش خدا خدا بود و کلاه
 تا لکم اید ایشانرا صریح بپشتان یا اعدا ان عذاب اخرت معانیه و ما من حل
 المرسلین الا بمشرب و سترین و حیاد الذی کفر و اباطل لم یحضر به الحق و
 الخندق ابان و انی و هر و ان اعظم فی ذلک بابات دینه قاصص علیها و فی
 ما مدت بده انا جعلنا علی کلیم اکتیر انقیص و فی ادانهم و فی اوان نزعهم
 الهدی خلق ستمند ان اعدا و ربك الفرض و الوصیه لویوا ضم بالحق لعل
 لم العذاب بل لم سوعدی یجدا عتده مونا و نفر سنام رسول الله لکم مره و نه
 ویم کنند و عتدت بیکر انرا که طاف ستمند به باطل و تا انکه نایز کلاه سندان و ستم

در بخند آنها مرا و اما اگر بهم کرده باشد بان عمل فوس و کیت سنگدان از آن
پند داده شود بابان بعد کار خود برادره کند ان و فراموش کند ان را که
پیش و ستاده دستهای او بر سر یک ماکر یا سبیم بعد لهای ایشان پوششها بر او
اموات اگر در میانند او را در گوشهای ایشان است کی زن و اکی خوان زن ایشان
موجوده های و گنجی راه نیابند در این هنگام هجند بعد کار زن امر کار است و هجند
بخشش اکی مواضع که در میانها با هم کب کرده اند هرانه زود رسیدن ایشان
عذاب بکار ایشان است حادی ده که هر کس نیابند از غیر با جمع پناهی و نلک
القری اهلکنا لها ظلال و جعلنا الهلکهم موعدا ان شهرها را که کوا کنیم
ایشان را چه رسم کار کردند و کوا کنیم مرهلک ایشان و فنی علوم و اذ قال
سوم لا ارجح صفی بلغ مع البحرین او امض حضا مثل بلغا جمع بلغما دنیا
عوتما فاختد سبله البحر مرثا مثل ابا فاذ قال لعینه اتنا غدا فاذ قد
لعینا من صفا هذا نصبا قال را بخت را دینا لا الصفره فانی سنن الحوت
و اما سبیه الا السیطه ان اذ کوه و اخذ سبله البحر حجتا قال ذلما
کنا نبع فارنا دایع اما هما تصبها فوجد عبدان عباسا انبناه در صخره
عندنا و علمناه من لدنا علی قال له رسم هذا سمن علی ان تقبل من ملک
رستا مال انک لن تنقطع مع صبرا و کیف یضرب من نام خط به صبرا مال بخرد
ان ما لله صابرا و لا اعصم لك امرا قال فلا تنفخی فلا تال من نئی حتی
اصدک لانه زکریا بار کن جودا کف موس مرخادم خود را بدین هجند
روم نادیم به ملنقی دو بحر باروم سالهای بسیار بد چون رسیدن جلفنقی
دو بحر فارس باروم فراموش کردند ماهی خود را پس گرفت راه خود را و بحر
راهی خشن بدو میماند شدند از جمع دریا گفت موس مرخادم خود را بسیار
بما اول روز چهار سال تحقیق دیدیم از بی سفر این جن و دسب گفت بدین

ایمانداری

[illegible]

[illegible]

بادالوین امان نقد بد اما نقد جیم حشاکال امان ظلم خوف نغذیه هم بود
لذته میوه به غذا با نگر دلای آن و دل صالحا ظلم جزا الهی مستغفله
من امرای ارم اینجی اذ باطل مطلع الشی و صدها نطلع عا قوم انجیل
من دوله اسکی کنزل و صا حطنا با لیه صبر ارم اینجی اذ باطل بی الق
وصی و صها خوئا لا یکنف نفقه و خوئا قالوا یا ذالقرن ان باجوج
د باجوج مفسد و فی الارض عمل یجعل لك خراجا انجیل مینا و بینهم سدا قال
ما کنی منه فی خبری فاعینونی نفق اجعل بینکم و بینکم ادنا اقری ذی القرب
حقی ذالاسی بین الصدقین قال الفخیاض ان اصبلها قال انک افزع کل
نقل اما اسطاع ان یظهر و صا اسطاع له نفقا قال هذا حکم من حقی فاذا
حله و عدل فی حبله دکاء و کان عدلی حقا و کن بعضهم یوسد و جرح و بعض
د نفق ذال صو فی عمام حقا و عضا حقهم یوسد لکافین عر صا الذین کانت
اعینهم غطیه عن ذکری و کما لا یستطعون سمعوا و سوا یکنف فی الارض
ان ذوالقرنین یبعثهم کمد مکرر و د باند کر ضا بینم برسان انا جری و امریک
ما صا د ادیم اورا در رفین و دادیم اورا از هر جیدی از اسباب دبی بر روی
انرا تا کر سلید عیوب افتاب یامت ان البیضا افنا باند کر و و رود و جسم باکل
سیاه بغایت کرم و یافت فتر جسم کرم و کفیم مای ذالقرنین باغای کفی
ابنائی با رعایت کفی در ایشان طریقی عطف کفتم اما انکرستم کرم پس نقد پند
کر عذاب کنم اورا پس باز کر انین سوادیه برود و کار خود پس عذاب کنم و ر عذاب
بغایت دشوار و اما انکر ایمان آورد و کرم کار دیگر بر مراد رس جز انکر و زود پند
کر کرم مراد و زمان اما سهولت پس متا سبت خود تا رسید سوی سرف یافت
انرا که بر می اید مکر و کرم به نکریم از بر این ایشان جز پوشش افتاب ساز و همین
بجفت کرد تا بس با هم نزد او بود از اسباب ملک و دانش پس متابعت نمود سبکی

تا بعد رسید به بیان آن که یافت از پیش آن که کردی که در یافت عکس شد
 هیچ گفتار پیدا نکشد ای دفع الفین بر سیکم که قیل ما جود و ما جود بقی
 کنند اندر زمین پس هیچ قبول کنیم بر این نوالی معین بماند که گریان بیان
 و میان ایشان مانع استوار گفت خداوند این امر بقوت فرموده بمدد کارش
 پس یاری میدهد بر بالات ناپدید کنیم میان را و سیاه ایشان را جزئی بقا
 حصین به میدهد بر بارهای آهن را با چون سادس که با این میان دو جانب
 کوه را گفت در دیند منافعی را تا چون کوه را بیند از انش گفت به هیدین
 تا برین بران من گذارم که نشانند که با ایند از انش گفت مر از اسوالم
 که در گفت در دیند این بعضی از بند کلام است به چون اید و عدی پرو کارش
 که با نشانان زمین را استوار هست و عدی پرو کارش است و در دست و گزاش
 بعضی از ایشان را در آن روز که در می عود در بعضی در سر در سر بر کریم
 آنرا کرد کردی و استکار کنیم با دو دفع را در آن روز پس کاف را استکار کردی
 آنکار این که هست چشمهای ایشان در برت از با من و برسد که نشانند
 شود به مع قبول است الذی کون ان یخضعوا عباد من یخضع اولیاد ان
 جهنم که ازین ن لا قل هل بینکم بالانین اعمالا الذی ضل عنهم الذی
 هم عیسوا انهم یخسرون صنعاً اولئک الذین کفروا بآیات دینهم و لقائه فخطب
 اعمالهم ملک جهنم لم یوم القبته و ن شادک جزا و هم جهنم با کفر و اداختن و ای
 حد سلی هر واپس ایا پیدا شدند انکه کار شده که کردند بنده کائنات جو عیسی
 از من دوستان مد سیکم اما نه کرده ایم دو دفع دایره کارش با ماضی یکی
 ایا جز دهم نشان به زبان کارش و هم از جهنم عمل انکه منافع و باطل شدند
 ایشان در زندگان دنیا و ایشان می پندارند که ایشان نیکو کنند از کار و ایشانند
 انانکه کار نشد باینها مدد کارشان و رسیدن بخدا و پس باطل شدند کارشان

بنایند مکرر اینان و در عیلت هم قدره سزای این که با مددیم با دانش ایشان
 دو دفع با نیکو کار شده و فرا کردند امانت را و بیعیان را محل استوار و خوش
 انوار علو الصالحات که استلهم جنات الفردوس فی لا خالوا لیرین فیها لا یضعف علیها
 هولاء بر سر کار اما که ایا انوار دهند و کارهای مکرر است سران زاریت نهایی عالم محضی
 حاد و بیشتر در آن جا بخرید در آن جنات انکار و تحویا قل لونی الیوم ذلک الکلمات بقی الخلق
 قبل ان تنفک کلماتی و لوجبا علیکم مدی ای محمد کبر اگر بودی در با ستمی این بوی مطرب
 برود کارش بر این نهایت رسیدی در پیش ان انکه نه نهایت رسد مطرب برود کارش و کرم
 میا و بر ما بنده ان مددی نال انما فی شکر یومی الی انما الهکم الدو لحدی کلان فی
 لقاد به فلیعل عملا صلا لولا لیشک بعداده دینه اصلاً ای محمد کبر سیکم آدمی ام
 ما نزل و فی فرستاده میشود بسوی من بر سیکم خدای فرستاده است من بر سیکم است
 امیر و بر سیکم برود کارش پس باید عمل نیکو کند و انبار نکریدیم بر سیکم برود کارش
 احد را

بسم الله الرحمن الرحیم

کسب معص عان مدی عام صادق ذکر رحمت و بک عبده ذکی با ان نادی و به
 مداه خفینا قال رب انی دهن العظم منی و استعمل الی اس شیئا و لم اکن بوعلمک
 شیئا و ان خفت الموال عدائی و کانت امران عافی خفینا من الذلک و لثایر کس
 و یوت من ال یعقوب و اصعب دین صیقا این یاد کردن بخانی برود کارش است بنده
 خود را که با چون خواند ذکر با برود کارش خود را خواند نهایی گفت ای پروردگار من بر سیکم
 صیفا شده است استخوان ازین و از و نه شد سر من بر سیکم و بنوم من بجز اذن من
 ای پروردگار من سعادت اجابت به سیکم بر سیکم از برادران و انبار هم بر از وفات من
 و هست از من نازانیکه بر یحیی را از نزد خود فرزند با و ابنت که میراث گیر از من و بیک
 بود عمر را از ان یعقوب مال را و بیکران او را ای پروردگار من بنده با ذکر الفا بفرشت
 لفلان احمد محی لم یفعل لم یفعل سببا قال رب ان یکره الی غلام و کانت لاریق

دکانه و بر رختها و بادکن در شان اسلحه و بر سر او بود راست و عدو
 رسول خبر دهند و بود که امر میکرد که آن خود را به ناز و داد و گفت و برون
 برود که خود بسندیده و آن کوفی انکسار در پیش آن کسان صدقاً گفتند و رفتند
 سکاگامی و یادکن در شان او را پس نام میکرد او بود راست که و معجز و برادر
 او سکان بلند اولئك الذين انعم الله عليهم بن البقيع من ذرية آدم من علمنا
 مع نوح و من ذرية ابراهيم واسرائيل و نحن ههنا و اجتمعنا انا نوح و ابراهيم
 ارم و خروا سجداً و سجداً ايانا انك اني نزلنا انعامك كرم خد ابراهيم ان
 يغفر ان من ذرية آدم ان انما عمل كرم بام و از فرزندان ابراهيم
 و از انکه راه عویم او را در کرم یلیم ابراهیم چون خوانده بسندید بر زبان ابراهیم
 خداوند بخشنده در می افتند و بر خاک سجده میکردان مختلف من عدم خلف
 انا هو العلق و استعوا الشهادة خوف بلقون عينا الآس تاب و ان عمل
 صالحاً نادلكم بدخلون الجنة ولا تظلمون شيا حبات عدل التي و دعالي من عباد
 بالعيب ان كادى ما ينال اجمعون بها لغوا الاسلام و لم رزقهم بها كرم
 و عسبنا انك احسن القادرين من عبادنا ان كان تقيا بام مقام ايانا پاد
 از پس ايانا عقاب کرم ضایع کند نماز و بروی کند از روزها پس روزها
 کور بایند بهی عاقبت داد و رزق کرم انکه باز کند و نو بکند و ایمان او
 و کارشایسته کند پس ايانا داخل میشوند بهیبت و او سکار نشوند چیزها
 بهی است بهیست بوسانهای عمن ایدند که و عدو خداوند بخشنده بسندید
 جادو ان چهل بر سر کرده عدو او آید انبه نشوند در ان بهیستای عذبی نامه
 کرم سلام کردند و مرآت انست و رونی اچنان در انجا معجماه و سمام کاه ابراهیم
 است که بیوات میدهم از بسند کاه خود انکه را که بر بهیستار است و استقل الايام
 و نیک له ما بین ایدینا و ما خلفنا و ما بین و نیک کان ذریه سیم و زوئی اویم

کرم بر زبان بود و کادو مراد است انچه بلی روی ما است و انچه بر ما است و انچه میان
 انست و انست برود طریق فراموش کرد و رب السوات و الارض و ما بینهما تا عید
 و اصطر لعباد نه هله سیم و بقول الابان و انما است لوق اصح صیا او لایق الا انما خلفناه من قبل
 و برود کاد اسماها و رقیب و انچه بر ما است و است پس بر نش نمای او را و بسندید در عیاد
 او ابراهیم سیدان مراد هم نای باسحقاق و سیکر شد ادی ابراهیم و فات
 یام هر اینه زور باشد کرم بر او آورده نشوند ابراهیم اردایان بر سر سیکر از بیم
 او را پس ازین و بنزد چیزی خود را بخشنده و انما طین تم تخفتم قول جیم
 جیم نام لقی عن من کل شیعه انیم اسد عا الوض عتیا لقی اعلم بالذین هم احد
 بهما صلیا و ان سیم الا در بهما کان علی ذلک حتماً مقتضای نام لقی الذین انقلا
 و نذا لاطمین فیها جیم بوجی بوجو کادو هر اینه جمع ابراهیم ابراهیم او باشد ابراهیم
 پس کرم کرم در حوالی و رزق حال انکه بر انکه در آمد با سید بر هر اینه جدا کردیم
 از هر رزق کرم سماعقت مقتضای خود کرده هر کد ام کرم سخت تر اند بسندید بخشنده
 از هم طبعان و عصای بر هر اینه ما و انما نریم با نکر ایان سزاور ترند و رزق بر نکل
 و منبت از سیم انکه در آید فرا صد بود در انش و همت بر هر کادو و جوی مقدر
 پس بخدا دادیم ما انما انکه بر هر اینه کرم و کد ابریم سلطان را در میزان در انکار
 دانا سیم ابراهیم ابراهیم ابراهیم ابراهیم ابراهیم ابراهیم ابراهیم ابراهیم ابراهیم
 و انما ندید انکه اهلکنا جیم من عمن هم صی انما ناد و تیا و بر خوانده بسندید بر زبان
 ابات ما ظاهر کرده کفند انکه کان نشوند ما انکه ایان او رفتند کرم از برود و کرده بخشنده
 از جیم حقا و نیک تر از مجلس شغل و بر بار کرم هلال کرم و انش از انان از اهل
 برید زمانه را که اریان نیکو تر بودند عتیا خانه نیکو شغل نکل من کان فی الصلاة فله
 له الا من مد اخی انما و ایا ما یعوون اما العذاب و اما الله منیعون و هو من عتیا
 و اصغف صند انکه کرم کرم است در کرم ای پس همت دهد او را خدا همت دادی تا چون

و نیک نش
 و نیک نش

هادی نیست که او را و است نامها نیکوز و جعفری که اندوختن موسی چون دید آنرا
 بر گفت مرگانه خود را درین کیند بر سیکری دیدم انشی به نادیده ارم
 از آنانی معلوم را با یاسم بلن نار و له غایبند و اب چون انداختن او از داده
 شد او ای موسی بر سیکری بود که در تمام بر پیرون کنی و فعل را بر سیکری
 بودی پاک طوسی نام دین بودیم تو را بر این رسالت بر استماع نام از این
 دین مرزنده میشود بر سیکری منم معبود نیست معبود من من بر پیش کن
 مرا و به پای بدار نماز از اینجهم باری ان اسامه ابنه الحاد اصفیها لخری کل
 با جی فلا بصدرک فنها لا یؤمن بها و اربع هو به فنی دی بر سرک نیت
 آتی و است بخود اهرم بها دارم و نت از نا انکر بر داده شهر هفتی با نیم
 سنی نمایند بر باد که مانع نیاید نور را ارجان انکسبک امان نیاید با رخ
 متابع غریبه اند و حق خود را و ملاک بخشن با موسی قال هو عصای انوکو
 علیها و اهنی بها مع عتی و فیها مارب ارضی قال الفها با موسی قال فقیها
 نانا ای صیبه فنی قال فنها و لا تحق سفید بر فنها الا و له و اهنی بر بلال
 فباصلا خرج من فنها غیر سو اینه ارضی لغزین من ایا انما الکمی ان هب
 فنهون انه طلی گفت خدا صیت ان حال که بر سر است نور است او موسی گفت این
 عصا است اعتماد بکنم بعد و برک ارد رخت فنی ارم بر ارم که سفید و هر است
 در ان جابقتها بعد بر گفت به انداز ای موسی بر بند اصف انوا بنی کلهای باری
 ندی نیافت گفت خدا بیکر از او ترس نور کرد اینم از در ان حالت اول و دم کن
 دست هفتک به سه بیلوی تا سرون اید حال انکه سفید بود و بلند امیر از بچه
 دیگر تا بنایم نور اصف از ان دل از فز بنده که اندو بر و سوسه و به بر سیکری
 او بخا فز کرده قال دب اشخ فی صدره و بر سر امری و احلل عقده من شد
 بفشهر خود و جعل لایبوا ای اهل هر و افی انده به از ریم اش کن امری

کی نکل کن از کنی نکل کنی انک گفت بنای صبر کن من ای بر و ملاکی کلاه کرد
 سینه مرا و ان کردن کار مرا و یکتی بندن ان زمان من نادر یافت کنش کفها و مرا و
 خواجه ان بول من معافون ان کسان من هر و ان برادر من رسوا کردن بانی ست
 مرا و انبار کردن او در کار من بام باکی وصف کنیم نور بسیار و باد کنیم نور بسیار
 به بر سیکری و هفتی با بینا قال قد انیت سؤلک با موسی و لقد مشا علیک مره اخری
 ان الذی لا اتک ما یوحی ان اقد فیه فی التابوت فاقول فیه فی الیم فلیلق الیم
 بالاصل یا خذ عقل و عدل و الفیت علیک محبت منی و لنضع علی عقیق ان
 فنی اضل منقول هل انکم علی من مکلف من جبال الال انک فنی عینها ولا
 تحری و قتل نفسا انخنا الی الغم و فتننا فتونا فلیت سین فی اهل یمن
 فحبت علی قدس با موسی گفت خدا حقوق داده شد مطلب نوا موسی و عقیق که انعام
 نمودیم بر تو بیکر دیگر چون دین کردیم ما بر او تو انچه دین کرده چنانچه که من در زنده بودم
 بر میفکن او را یا صمد در رود بل پس باید که بیدار زد رود او را به کناره کبر او را
 دشمن من در دین او و نکندم بر تو دوستی از من و تا تربیت نمایند بر حال غایت من
 چون میرفت ضواهر تو پس گفت با کسان من عیون دلالت کنم شاید کسی که کن لیت رفعا
 پس باز کردانیدم نور ایوی لور تو تا روشن شود جسم او و اندوهیکی بیانش و حال انکه فنی
 تو فنی پس حجات دادیم تو از غم و شبه استقامت نمودیم تو را در وقایع استقامت
 نمودی پس در تک کبری سالیها در اهل عین من اقدی تو بر وفق مقدس ای موسی
 و اصطفینک لفسی ان هب انت و اخوت با بان و لا یفای ذکر فی ان هب الی
 و عون انه طعی فقول لا یقول لیسنا لعلم فبذکر او غشی قال ادبنا انما عاتق
 ان یفرط علینا ان ان یطقی قال لا یحتمل ان انی معک اسع وادی فایا فقول
 اناد و لا بدک فادسل معنا فی اسرا یمل و لا یقیدهم من حبات با این من و بیلد
 علی اسع العون اننا فادی الی ان العذاب علی من کان به نولی و هم من کما ندیم من نور

برای تبلیغ رسالت منم بر تو و برادر تو با جمعی از صحابه و سنی شما میبرد در یاد من میروید
 فرمودید بر سبک او طاعتیست پس بگویم او را گفتار منقول بر رفیقان بد کرد او بنده کرد
 یا سرمد گفت ای سرمد کار ما به رسالت منم بر تو و برادر تو با جمعی از صحابه و سنی شما میبرد در یاد من میروید
 خدا اعتدال بخاک زد کند گفت من سید پیغمبر من باشم و می شنوم و می بینم پس شد
 بلو پس گوید بر سبک او طاعتیست پس بگویم او را گفتار منقول بر رفیقان بد کرد او بنده کرد
 مکن ای ابا فاطمه الف حسب میر سبک آمدیم ما بعد با حقی از جانب سر کار تو و سلمت
 اگر سامعت خود راه راست را بد رسالت منم بر تو و برادر تو با جمعی از صحابه و سنی شما میبرد در یاد من میروید
 است بر کسی که بگوید رسالت منم بر تو و برادر تو با جمعی از صحابه و سنی شما میبرد در یاد من میروید
 گفت پس کیت بد رسالت منم بر تو و برادر تو با جمعی از صحابه و سنی شما میبرد در یاد من میروید
 خلق منم بر تو و برادر تو با جمعی از صحابه و سنی شما میبرد در یاد من میروید
 و باید بود راه نموده قال لعل الفرس الذی کفتمون به چیست حال اهل نای
 می بینم حال علمها عندی و کتاب لا یصل ذی و لا یبسی الذی جمل کلام الیق
 بهذا و ملککم بها سبلا و انزل من السماء ماء فاحر جنباه اذوا حیا من نبات شی
 کلوا و ادعوا اعدائکم انما ذلک لایات لاهل النبی شما خلقنا کد ضیها لغیرکم
 و شما عجز کم تادع اعراف کت موس و انقل فزید بعد کلام من در راه محفوظ
 خط منم بر تو و برادر تو با جمعی از صحابه و سنی شما میبرد در یاد من میروید
 که برید کرد از مهم شما اینست مانند سجد قابل سلوک کرنا بند برای مادر او را و اها
 در ستاده از صلب اسرا تکیه بر پیرونی آوریم بان ابا اعدان و از نبات مختلف
 بخورید و بخورید چهار پایان خود را بر سر کوهان هر اینه لامل است مرصاها و ضیها
 از ان بیان دیدم مادر در ان باز کردیم نام از ان پیرونی آوریم مادر ابا اعدان
 طفل از نیا و نانا و کتب و لای قال احبنا النبی جنان از ضیها و یاموس و نانا
 علی منم بر تو و برادر تو با جمعی از صحابه و سنی شما میبرد در یاد من میروید
 علی منم بر تو و برادر تو با جمعی از صحابه و سنی شما میبرد در یاد من میروید

محمد

موسى ک يوم النبی و ان یخرج النبی منی منقول منم بر تو و برادر تو با جمعی از صحابه و سنی شما میبرد در یاد من میروید
 مخدوم ما اورا استیها و معجزات هم دایم باور نکرد و شمع عزد گفت امدی عیانا بیرون
 از زمین مجامعی خود اس ای موسی پس البته ادریم ما بنو جادونی مانند این پس بگویم
 میان ما و میان تو و عده و انکر ضلالت نکنیم انرا ما دانه خود در میان مستوی گفت موسی
 و عده سرور روز نوروز است و انکر کرد کرد بدید شوند مردم بدونت عیانت پس
 اعراف کرد و دعویا پس جمع کرد کید خود را پس اند فال لم موسی و بیکم لایق و
 علی الله الکتاب فی حکم معذاب و نق حجاب من اخفی مننا دعوا امرهم
 یخیم و انزل الوحی قالوا ان هذا ان لسان یسریا ان یخرج جاکم من انکم
 سحر و ایدها بطریقکم النبی فاحصوا کتبکم انما صفا و نداء اهل ابوم
 من استقل قالوا یاموس ایا ان تکفی و اما ان نکون اول من التی قال لیل
 النبی فاذا احبالهم و عصیم یخیل لیه من یخرجهم انما منی ما و من ذنق
 ضیق موسی قلنا لا تخف المات الی علی و الی ما و عینک تلحق ما منقول
 انما صفا کتب سحر و لا یفلح الا حرج حب ان کنت من انما موسی و انما
 از طعد با نید برضاد دعویا که بجای هلاک کرماندنا بعداب بزرگ و محقق
 که نامیدند انکر افزویست برضاد بن شورت کرد ندیان بیکدیگر کار ایشانرا
 و بنهان داشتند زانرا گفتند بر سر این هر دو هراینه سوزانند نخواهد که برون
 کشند و سوزان زمین شما مجامعی خود و زایل کن طریم شما که نیکو میگوید
 پس منفق شود بر مکر شما پس بیایو حال انکر صفا زده با نید و محقق
 قیر و ذی امر و کسیر است که غالب است گفت ای موسی بیفکن تو عصا
 یا انکر باشم اول انکر انکند گفت بلکه انکند شما بن کاه رسنه ای انان
 و عصا ایان عود میشود موسی لوان جادوی ایشان که مرکز بیکر و نیکو
 در نفس خود موسی گفت منم بر تو و برادر تو با جمعی از صحابه و سنی شما میبرد در یاد من میروید

در وقت داشت که بگویند و ببرد ابرو ساز داده اند به رسک ابرو ساز و صلیب
در ستار و بنای جادو هر که آید فالق السوء سجدا قالوا انما برب هو
وموسى قال انتم لم قبل ان اذن لكم انما تكلمتم عنكم السوء انما قطع
ابدا بكم و بكم من خلاف ولا بكم من جفوع النمل لتعلمن اننا انما نعلم
واجب قالوا ان نمننك على ما جاء فان البتة الذي فعلنا ما نغضب ما انت
انما سقم هذه الحجة الدنيا انما انما بربنا ليعلمنا احطايانا وما اكنهنا على
وذلك خبر ابو ابي ابيات و خبر محمدا ان لم حقه لا يموت فيها ولا يحيى من
بات سوتا على الصالحات ما ولدت لم الدر جاني العلى جنات عتق تجرى
من تحتها الارياض هالدين فيها وذلك جزا من قتل بواشك من لده جاد و
سجد كناه فدا انكش ايمان او دهم به بر و کار و د موسی گفت فرعون ایان او به
بوی سخن او بگو موسی پیشو فکر ستوری دهم شاد او بر سر که او را به بزرگ
شاد است انکه اسرمت شاد سحر پ البه به بریم دستها شاد و با ما می شاد
در خلاف و سیا و بریم شاد در شتر در رفت فراها به نادانیه که ام از ما بخت
است بعد از دهم تر گفتند هر کنا صبار نکیم نور ابراهیم را از دالت
و ان فدا که از به ما بر حکم کن انهم حک کنند بان به بر بکر که کفر در زندگان
دنیایه بر بکر ما ایمان او به به بر کار ما تا بیا بر بکر که کاهان مان و انهم حلا
بود از سحر و خدا بخت محب عذاب و ثواب به بر بکر که صبیح است هر که بید
بخت به بر و کار خود کناه کار به به بر بکر ما و است جهنم عجز به در اجناد و نه زندان
بر هفت و هر که به او را بخت به بر و دله فرود موسی بخت که بر کاهای بکر به
ایان که بر ایان است مراتب بلند تر بر ستانهای عدت نام که بر بود از بر
نفرها غلظ اند در اجناد ابر جاد است انکوست که باز بوده از کاهان و لقد
او صبا الی موسی اسر بعباد قاض لم طر بقاء العرمی لا اقات

در مقام لاغنی

ناستم ثمن عینونه نفیسیم من البیم ما عشم و اصل فرعون قومه و ما صری و صلیب
و فی ستادیم مابوی موسی که به به بر سر بکر که ان را بانی و اصل فرعون
دانی مثل حال انکه ترسی ترسیون هلاکت داین باشی از غرق بر از ب در اند
فرعون به بکر خود بر بکر ایان از در بای عمیق انفر رسید و کراه که و بند فرعون فرعون
داده فرعون با بنو اسر ایل قد انجنا کن عفت کم دوا عدنا کم جانب الطور الامین و نزلنا
علیک النور کلوس طیات ما در قنا کم و لا تظن فیما یجمل علیکم عفتی من
بجل علی عفتی فقد هو و حق لغنا دین قنا بر ان و عمل صالحا ام اهدی ای بر ان
بعبود تحقیق له غنا دایم با ملان از دین شاد و دعه دایم شاد شاد جاد که
کراهه داشت رنده است و در ستادیم ابرو ساز تجویب و سانه که بخت خود به از علای
و جاکوهای انچه اوزی دایم شاد و از دوا عدنا کم بکر بکر بکر بکر بکر
از دین عفتی من و هر که واجب شود به بر عفتی من به تحقیق که عدنا شده و به بکر
که نه هاینه آفر ندیم مراف که بکر که کرد و کار بکر که بکر بکر بکر بکر
الحبل عوفی با موسی قال هم اولاد عا افری و عجلت البک و بکر بکر
قال فانما قد فتنا قوعل من بعد و اصلم السطری فرجع موسی الی قومه عفتی
اسفا قال ما قدم الم بعد کم دیک و عزا حنا افطال علیکم العهد ام اردیم
ان بجل علیکم عفتی من دیک ما ضلقت موسی گفت خدا چه شاد او در نور از
نوی موسی گفت ایان انها اند به عفتی من و شتاب خود به موسی ای بکر بکر
بوی طبعاضی نو گفت به بر بکر انبلا فرودیم ما کروه فلا بعد ان ایدن نو کراه
که ایان سامری به بر بکر موسی بقوم خود ضحیکین و اندوهناک گفت ای قوم
ایا دعه نداد شاد بود به کار شاد و به بکر بکر ایاد از شد به شامت صفاد
با نو خواستید که ثابت بود به عفتی من از به کار شاد خلاف کرد بدین و عفتی
قالوا اخلفنا سوعدک بکر کناه انکنا حلنا او ذرا من دینه القوم فقد فناها

فكذلك قالوا له فخرج لهم عجلا جسدا له خوار فقالوا هذا الهكم والاله موسى
فقلت فلا يكون الا بجمع الهم فولا ذلك ليم مرثا ولا نقضا كفتهم موسى كذا
نكون موده لولا باضيارها ولكن ما بعد انتم انما في ان زبورهای کرده
بس افنديم ما ساری بر هیچین انگند سامی خاک اناسم ابر بریل پس بیرون
بولو ایشان کوساله فی که انرا بود صورتی پس گفتند این خدا تائالت و خدای موسی
بر فراموش کرد موسی خدا را ایضا بگوه طور رفت پس ایاندا هستند که بان نکرانند
نوی ایشان هم بر این و نه مالک تعاند بود مر ایشان جمع زبانی و نه سودی را و لقد
قال لهم مردن سی قبل باقوم انما قسمتم به وان ربکم الروح فانیصوا و اطعوا
امرهم قالوا ان یفزع علیهم ما کفین حق برجع الینا موسی و جمع کر گفتند انما
هرون بنو امدن موسی ای قوم من بدر بیکم ابتلا خود شمار ایان عمل و بدر بیکم
برود کارنا خدای بجا نبوده است پس متابعت نمایند مرا و طاعت دارند فرمان
مرا گفتند هر گاه دور نکریم بر کوساله حکف بودند تا بان کرد بسوی ما موسی
قال یا هرون اسفل اندایتم ضلوا الا تتبعوا افصحت امری قال یابن
ام لا نأخذ بلحی و لا براسی ان خبت ان تقول فقت بین بنی اسرائیل
و لم یحب قولی کفر موسی ای هرون چه جواب داد است لقا چون دیدی ایشان
که گمراه شدند مگر متابعتی نمایند من پس ایانان کر دی امر مرا گفت ای
مادر من مگر موسی روی مرا و نه موسی سر مرا بدر بیکم نرسیدم انیکر بیکم جلالت
انگند ی بیان بران یعقوب و انتظار نکر دی گفتند مرا قال فاصطبل یا
یا صا صرط بل بصرت بجام بیهره ایه فیضت ضفه بر ان الوصول بندتها
و کذا لک سالت لی نفسی گفت موسی چه بود مطلوب تو ای صا صر گفت فانا انتم
با هم مینا نشاندن بان پس فر اگر قسم یاره ان نشانه ضربل پس نگندم انرا در حرف
عجل و همیاس بیا ناست برای نفس من فانا نذهب فان لک ذلک لیس ان تقول لاسان

و ان لا موعدا من یختلف و انظر الی الهک الذی ظلمت علیه عاکفا لفرقة
لم لنفس فی الیم نطقا انما الهکم الله الذی لا اله الا هو و مع کل شی علیا
گفت موسی بدر بیکم در بیان بدر بیکم سر نود است در زلفی انیکر کوی هر کس اینی
که هم حاسمت بنیت و بدر بیکم مر نود است و علف کاهی که طلاف شود و دیگر معبود خود
که گشتی بر و مضیم که هر انیم بوز انیم اولی من بر باد دهم او را در دریا بر باد دانی
بدر بیکم که خدای ترا خدا نیست که نیست خدای مگر او بزرگ است هر چی یوار از عجم علم
که لک نفس علیک انباء ما قد بقی فقد لیکنان من لدنا ذکری ان من عنده علم
بکل شیء یوم القیمه و ذرا خالده فیله و ساء لم یوم القیمه حملایوم یفزع الصور
و نحن الخیرین یوم یزد ذقا بنیاضن بنیهم ان لبتم الاعراض انی اعلم باطن
ان يقول العلم حل یقمن ان لبتم الا و ما همین قصه بیکم برق از بیزهای انیم
که زنت تحقیق که دارم لقا و لقا وجود فر انرا هر که لقا کنه ان پس بدر بیکم
بیدلاد اوز قبات ثقل عقاب ن مختلف اند در او و بدر است مر ایانی اوز قبات
بانی که انان در است روز بیکم در مندر در صور و بر انیکر انیم کناه کارند در ان روز
تا بینان ازرق صیمان اهنه که نرسیدان ایشان که در نکرده بیکم در نکرده
خانا نریم با هم میگویند چرون کوید بهیمن ایشان نه سیرت که در نکرده بیکم در روز
و بیکم در نکرده بیکم در نکرده بیکم در نکرده بیکم در نکرده بیکم در نکرده
عوضا و لا امتا سوال بکنند و کذا ان کوهها یعنی مال حال ان پس بیکم بر باد دهم بیکم
من آتو اب ماد داری بو بکذا در مر انرا قاع خالی بر بیدی در ان انیم هم کرسی
ازیر لای لا میسر بنیجون الداعی لا عوج له و ضعت الاصوات للوصف فلا تسمع
الاهسا یومید لا ینفع السخامه الا انی انی لراصن و یعق له قول لا یعلم ما بین
ایبیم و ما یصلفم و لا یحیطون به علیا و عنفت الوجوه للی العینم و قد غاب و حل
ظلا در ان روز که متابعت نمایند و ای امرا قبل اهم انرا فی بنیت مران

داعی باو آید و او را از راه ارسهات مرضی بخشد پس ششوی توای سابع
 اواز بگفت در آن روز نود نیکند شفا عطف طرازا که زمان داده باشد مر او را
 خدای بخشد و بنده باشد مر او را گفتار سیدانرا که ستم است و انرا که منتقل
 و فرا عیگر از ادا نشی و ذلیل نزد رعبها برای خدای زنده پاینده و حققت
 که عزید است انکه ملایم است و من یعمل من العالقات وهو مؤمن فلا یجوز غلام
 و لا هفتاد و کتان این زمانه و شاعرین و صنفیه من الرعبه لعلم بقصد او
 بخت لم ذکر او هر که کداز کارهای دیگر و حال او موی باشد بخت ترسد نفقا
 جرم از صناد و نه کمر جری از لوب دهیم و فرستادیم انرا شمل برده
 دعید بلفظ عرب و مکر کرد اسیدیم در آن صری او عید تا عید که ایان بر هم کار
 کنش تا عید ایان بیدای شغال الله الملك الحق ولا یجوز بالوان
 قبل ان یقضی الیک و هم و قلوب دوزخی علی این بلند مرتب است خدا برای
 پادشاهی و شتاب منای بقران پیش از انکه کدازده شود سوی تو و می او و بکرای
 برود کان از تو کن مرادانی و لغت عهدی الی ادم من قبل خدی و بخت
 عزیمت و حق که نمودیم آمده از این اعیان از اهل شجره یوسف و کد و شافیم او را
 عزیمت و محافظت و ان تلتا لا نکر اسجد الادم سجده الا المیس این خلد
 یا ادم ان هدا علق لك و لو بک فلا یجوز بک کان الجنة خنتی ان لك لا یجوز
 نیل و لا تفری دلت لظهور اهل لا تفری و جودا کفیم مراد که رسد کند
 مراد مراد پس سجده کردند که المیس که سر تا به بر کفیم ای ادم بر ریک
 این دمن تو است و حق تو پس بیرون نیکند مراد از سبب کمر جری شوی
 محفل معاش بر ریک مراد است که کمر سه نوعی همان و بهر سه نوعی بر ریک
 مراد است که کمر سه غای در آن سه مراد است از انبای نو سوس ایان
 قال با ادم هل ادان عانیه لک ملک لا یملی فاعطاه منادیت لهما و اما

دلفق

دلفق اجماعان علیما و دوق لجنه دعوا ادم و بنه مقوی شام جنبه و بنه
 کتاب علیه و علی قال اصبطانها جميعا بعضکم بعض حق فاما انکم تنی حق
 من اتبع هدی فلا یقبل ولا یشتی و ان امر من عی ذکر می فاذله معین صنف
 و کثره یوم القیمه اعی قال دلفق لم حشانی اعی و قد کنت لبره قال کد لک
 اناسا حشیهما و کد لک الیوم نفسی بر مکر کردید ایان سلیمان گفت اولم
 هم و بل نفم کد بر دست ما و دیدی و پادشاهی که زایل شود پس فرستاده و
 از ان شجره بر ظاهر شد مر ایان از اهورت ایان پس ایستادند یو بیدند و بن
 فرستاد از برک درخت و ان زمان کرد ادم پرود کار حق و این از صاده صواب
 بر بر کزید او را برود و کد او بر کد است پس نوبه بر نرفت و راه خود گفت ضار و
 روید از سبب هم بعضی از شام بعضی دمن بهر کد اید بل از راه غری پیوسته
 پسوی غایب مر ایان کد بعضی شوق از راه صواب و بهر ضلالت و هر که اعراف
 کد از ترسعت من بر بر ریک مراد است زیستنی تا برکت بهر انکه این مراد از
 کد کد برود کار بر جرات کردی مراد است و حال انکه مردم من بینا که بر و کار
 محمد است آمد بر ایانها پس مراد است که عی عمل انرا و محمد امروز مرکز کرده شوی
 و کد لک جری من اسرف و لم یوس ملات دبه و لعذاب الاله اشق و ابق اقل
 بعد لم کم اهل کتا قبلکم من الزور و یلوت فساکنتم ل و کد لک آیات لاد
 الی و همین بل است دهیم انرا که از حد تجاوز کرده ایمان بنا و مرده با انکا
 بل و کار خود و هر اینه از افرات سخت مراد است و پاینده من بی ایا و انشود
 و اینان انکم بیار صلا کدیم بین از اینان از اهل زمانها که مرید
 در دیار ایان بر ریک در این هر اینه از اعیان است مراد است که در حد و کد
 سبقت و کد لک انرا که اجل سنی فاصبر علی ما یقبل و سبقت بکد قبل کل
 النش و بل و بهاد من انه البلی شیخ و ارف انما لعلک و حق و اگر نه حکمی بود

سابقند از پروردگار توها بید بودی لازم عذاب و اگر مروت معین بودی برین
 بواجب میگویند و هیچ کن به ستایش پروردگار خود یعنی از طلوع آفتاب یعنی نماز صبح
 و پیش از وضو شدن و از ساعتها پیش سبوح که در کتلهای روز تا نایب که نشود
 سوی بیانی تو اب و لا عذبت عنینک الی ما سقتنا به ان واجبا دهره الحقیق
 الدنیا لغتنتهم فیه و در ذوق دین جرح افی و امر اهلک بالخلق و اصطر علیها
 لا تشکک ذوقا عن ذوقک و العاجبه للفقوی و ما بل کن و و جلم خود را بوی
 ایچ بود و دایم بان اصناف ان کفاد از وجه رفیع و کارای از دکان دنیا
 تا انکه شبه ایمان غایب ایمان درمان و روزی پروردگار تو بهر دست و پانند و
 بغیر از آن مردان به زمان و صبر کن بیان مخفی اهییم و از روزی دادن و ماروری
 فی دهم تو داد عاقبت بیکر بر هر چه طایران است و قالو الیاینا بایه من دینه
 اولم تاتهم بینه مان القصص الاول و لو انا اهلکنا هم بعذاب من قبله لقالوا
 دینا لولا ارسلت الینا رسولا لننتج ایامن من قبل ان نذل و هر فی قل کل من یض
 فتر یصو استعملون من اعداب العراطه العوی و من اهدی و کفتم و یایا و در دین
 از پروردگار دایا میاید بایشان عجت ایچ در کتاب تحقین است و اگر نه بود که اهل
 کرم ایمان بعذاب از تو خود هر بایه کفتم ای پروردگار یا چر از من سندی تو
 نبوی ما رسولی که متابعت عودی ایشای لند از پیش انکه زبیل سوم در دنیا و
 رسولانوم در ارض بیک هر یک از ما و را چشم دارند عاقبت اند پس مراقت کند
 پس دین بود که بایند که کیفیت اهل طریق متقیم و کیفیت موصوف بهدایت
 لیس الله و هو الیهم اقرب للذنوب حاجم و
 فی عظمه معصون ما یا بنهم من ذکر من دینم حدیث الا استغوی دهم لمجدون لاهیه
 ملوهم و اسراف النجوى الذین ظلموا اهل هذا الا بصرکم اثنا فوالله الحی و الدائم یبصر من
 نال و فی علم القول و السرا و الارض و هو السبع العظیم من ذلک مردمانا وقت
 صاب

صاحب ایمان و ایمان در غفلت اند اعراض کن و نیامد بایشان هیچ از قرآن
 از پروردگار ایمان تو در منزل مگر انکه شنیدند از او حال انکه ایمان باری میکند
 بیخ اهد و دلهای ایمان و وفادار کردند و از انکه ستم کردند ایامی هست و حق
 حکم ای ماست شایب ایاقول سیکس سوار و حال انکه شایب بینید کیفیت محو
 پروردگار سیدان هر کفاری که هست در اسرار و زمین و اوستاد و انا است
 بل نالوا اصناف احلام بل افزاه بل هو شاعر فلیما قنا بایه کما اصل الاول ما
 است قبلهم من قریه اهلکنا اضم یوسوف و ما ارسلنا قبلك الا رجالا انوف
 الیم مثلک اهل الذکر ان کتلت لا یقولون بلکه کفتم تا فغان این قرآن شود بیهای
 خواب است بلکه از پیش خود با خبر بودند انکه اوستا است پس یایا و یایا و یایا
 و سنده سنده بان انبار منتقم مگر میدید پس از ایمان هیچ اهل شهری که هلاک
 کن ایسیم ایسایان این ایایان آید و نه فرستادیم ما پیش از تو مگر دانی
 در زمان کردی فرستاده میسو بوی ایمان پس بر رسید از اهل دانی که هستند
 که می دایند و ما خلقناهم حیثا لا یاطرون الطعام و ما کانوا صالین و قرار
 ندادیم ایمان از اهل اصلا دی که عذرت طعام و میبند و یاید و یاید
 صدقناهم الوعد ما عظام من ذنار و اهلکنا المرفین لفتنا لکنا البیک کنا
 سیر ذکی کم افلا یقفلون چه راست کفیم ایمان در دمه نصره پس یایا و یایا
 و انکس که خواستیم و هلاک کرد انبیم و سران و تحقیق لم سرتا بوی یایا و یایا
 ییویان کرد و ان است سرف شایب ایاد و رفاقت نمیکند و کم قصصان و یایا
 ظالمه و استا نا عیدها عیوناً از یی و چه سبار که سکر و متا صل که یایا و یایا
 که بودند سطلان و از تو میبرد آوردیم بعد از هلاک ایمان کرده و دیگر یایا و یایا
 باستانا هم شایب کفتم لان کفوا و ارجعوا الی ما انتم فیه و ما انکم لعلکم
 نالوا ما ولینا انکنا ظالمین فان ذلک دعواهم حق جعلناهم حسیباً فامروا من

نامه بدو و بنویس آنرا در حق و سب و است رصع تا و اذ انزال الدین کفرنا آن
 الاخر و اهدا الذي بذل الفهم و هم بفكر او صحتهم طاقون خلق الانسان
 ما و بكم امان فلا تسهلون و هو يستند نور انما كفاؤنا فذكره بعد امر استقام
 و خوش ایا است که بد بدو یاد میکند الهه شارا و ایا با به سب یاد کردن و ایا
 بخوابد ایا کافر است از یزداد و از کتاب روز است بجا نیت شد تا اهای عدا
 بر نغیل مغایره و بقیلین مقلی هذا الوعد ان کتمت ما ذین لو يعلم الدین کفوا
 حق لا یفکون عی و جوههم اناد و لاعی ظهورهم و لاهم یفکون بل تابنیم
 بغنه قبله تم فلا یستطیعون و و اهل لاهم یفکون و لاهم یفکون و یفکون
 فحان بالذی سخر استهم ما کانوا به یستغفرون ای گویند کلام و وقت ظاهر بود این
 عتاب اگر همیشه راست که باری اگر می دانستند که کافر است و وقت را که می دانستند
 داشت او و بهای توئی ان را و نه از پیشها و شان و ایا با در کرده بودند بلکه از ان
 تا که ای بر سب و کفر از انرا بر نوازند ایا با دفع انرا و نه ایا با سب و کفر
 و تحقیق که استغفار از انرا بر نوازند پند از تو بر فرود آمد با کلام استغفار از
 انرا با کلام استغفار که انرا استغفار عفو من علی من یجوزکم باللیل و النهار و یوم
 بل من ذلک یوم یوم من ذلک یوم من ذلک یوم من ذلک یوم من ذلک یوم من ذلک یوم
 و هم ما یفکون بل یفکون و لاهم یفکون و لاهم یفکون و لاهم یفکون و لاهم یفکون
 الا ان من یفکون بل یفکون و لاهم یفکون و لاهم یفکون و لاهم یفکون و لاهم یفکون
 تا سب و روز از عتاب خدا بخوابد بلکه ایا با از یاد کردن بهر کار ایا با
 کشته اند یا مرا یا با سب و کفر که باز در راه یا با عتاب از جبرانی
 متعاند ماری دادند در حق خود سب و نه ایا با از سب و کفر
 بلکه بر خود در راه یا با سب و کفر که باز در راه یا با عتاب از جبرانی
 بر ایا با می بیند که ای انیم بر یزداد که میگوید که ای از جبرانی انیم با ایا با

قل انما افکتم بالعمی و لا یسمع الصم الدعاء انما ما یبذون و لکن منکم فحش عذاب
 و یبذل یفکون بل یفکون و لاهم یفکون و لاهم یفکون و لاهم یفکون و لاهم یفکون
 سب و ایا با کافر است از یزداد و از کتاب روز است بجا نیت شد تا اهای عدا
 بر نغیل مغایره و بقیلین مقلی هذا الوعد ان کتمت ما ذین لو يعلم الدین کفوا
 حق لا یفکون عی و جوههم اناد و لاعی ظهورهم و لاهم یفکون بل تابنیم
 بغنه قبله تم فلا یستطیعون و و اهل لاهم یفکون و لاهم یفکون و لاهم یفکون
 فحان بالذی سخر استهم ما کانوا به یستغفرون ای گویند کلام و وقت ظاهر بود این
 عتاب اگر همیشه راست که باری اگر می دانستند که کافر است و وقت را که می دانستند
 داشت او و بهای توئی ان را و نه از پیشها و شان و ایا با در کرده بودند بلکه از ان
 تا که ای بر سب و کفر از انرا بر نوازند ایا با دفع انرا و نه ایا با سب و کفر
 و تحقیق که استغفار از انرا بر نوازند پند از تو بر فرود آمد با کلام استغفار از
 انرا با کلام استغفار که انرا استغفار عفو من علی من یجوزکم باللیل و النهار و یوم
 بل من ذلک یوم یوم من ذلک یوم من ذلک یوم من ذلک یوم من ذلک یوم من ذلک یوم
 و هم ما یفکون بل یفکون و لاهم یفکون و لاهم یفکون و لاهم یفکون و لاهم یفکون
 الا ان من یفکون بل یفکون و لاهم یفکون و لاهم یفکون و لاهم یفکون و لاهم یفکون
 تا سب و روز از عتاب خدا بخوابد بلکه ایا با از یاد کردن بهر کار ایا با
 کشته اند یا مرا یا با سب و کفر که باز در راه یا با عتاب از جبرانی
 متعاند ماری دادند در حق خود سب و نه ایا با از سب و کفر
 بلکه بر خود در راه یا با سب و کفر که باز در راه یا با عتاب از جبرانی
 بر ایا با می بیند که ای انیم بر یزداد که میگوید که ای از جبرانی انیم با ایا با

برینکه انکه ازین رفت مراد این از حاصلت بنکر ایشان در دو روز دورند شوند
 صوت خفی از او ایشان در آنچه خواهند نفسهای ایشان جاوید باشند اندوهکین
 نکر دانایان اصف و بزرگ و استقبالی غایب ایشان فرشتگان گویند این روزها
 است که بود و وعده میدادند تا در آن روز که عید میشود سان چون بچند طوطی
 برای مکتوب همان افاد کنیم تحت امیر پیش با عاده کردم آنرا و عده البت واجب بود و این که
 ماهیتم قادر بر آن و میرینکه ما تو شیم در جمع کنیم اینها بعد از آن که نورانی کردیم در آن
 که این عیانت یا بنده بندگان صالح ما در بر یک در این می این بلاغ است و گروه برستند تا
 و ما و سلیمان ادریسه للعالمین قل انما ابوجهی ال انما الحكم الم و اصل عهد است سلیمان
 فاعفوا و اقل از شکم سوار و آن ادریسه ای پیام بیدست ما تو عودت از نعم
 ما القول و بعل ما لکن من و ان ادریسه لعلم منته کم دشناج الحیثی قال و بعل
 ما الحق و دینا الحسن المستقامت ما تصفون و نفس متادم ما نور ما که طایبی و طایبان
 می بر یک می و رسانده میشود بوی من بر سبکه می می شاد و عده است بر با انما
 مستقیم در می دهند کار پس اگر اعراض کنس بر یک افاد کردم تا بر حالت استوار
 و عود و عیدانم ایانند بیک است یا نورانی و عده میدهند تا بر سبکه او میدادند کار
 از گفتار و میدادند آنچه ایشان میدادند و عیدانم مکر تا جز عذاب از ما استخافست
 مرئود و بر ضرورتی ناهشتم اندک بگویند کار من حکم کن میان من و کفار فری
 بودستی و بود کار ما عینا بنده آنکه از او یاری خواهند بر دفع آنچه آمد میدادند
 بسم الله الرحمن الرحیم
 الناس انقوا و بکم ان ذلکم الساعة متق عظیم ای مرصع عذر کنید از عین
 بود و طار ما بر سبکه عین بقیات حالی بزرگ است یوم نه فغان و فصل
 مرصع عما ارضعت و نفع کل ذات حمل علیها و ثلث الناس سعاد و علم بجان
 و لکن عذاب الله شدید در آن روز که هستند غافل سوف هر ذی در حالت میدادند

کور و انانچه که برش باز دهند و بپند هر ذی است با وضو و وین و نورانی
 مانند ستان از دهشت و نباشند ایشان ستان و یکی عذاب خداست و یکی الطاف
 بی محادل فی الله بعلم و رینع کل شیطان مرید کتب علیه انی نولاه
 فانه یقتله و بپند به عذاب السعی و بعضی آن مردمان اند که بیک مجاد کرده و
 می نمایند در صراط بگردانی و بروی می نمایند هر شیطان می و در که حکم کرده
 است بر او به ریکر شان چنین است هر که در دست با او پس او گره کرد و انرا
 و راه نماید او را عذاب آتش از رفته با ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث
 فانما خلقناکم من تراب ثم نم نطفه ثم فی علقه ثم من مضغه ثم من علقه ثم من مضغه ثم من علقه
 لبین کم و نفر فی الاحیام ما اشار الی اجل مسمى ثم خرجکم طفلا ثم لنبوغکم ثم
 و نم من یقر فی شکم بقتل ارحل العرکی لا یعلم الی حدیثی
 الا ان هامة خاذا انی لنا علیها الماهق و ربیت و اذینت و کل فیج
 بهیم فذلک بان الله هو الحق و انه یحیی الموت و انه علی کل شیء قدیر و ان الله
 انیمه لا یدیب فیها و ان الله یبعث من فی القبور ای مردمان اگر هستند تا در
 از کار بعث پس بدینکه از بدین ما شان از خاک پس از اب مرد پس از خونی
 پس از پاره گوشت تمام خلقت و تمام خلقت تا آنکه روشن کنیم مرئود و فری
 در ارحام آنچه خواهیم از نوین و وادیه تا وقت معلوم نام بردند پس پروشیم
 تا آنکه طفل می تا آنکه میرسد فقه خود را و از سنا که فیض روح شود و بقی
 کبیر و در گره میشود بوی نافع افق ترین زندگان تا گرداند بعد از دافانی
 هم صبر را وی بدین وین و آنکه بزرگ و بزرگ باشد پس چون فرزند ما در بران
 زمین تاب باران را که تحرک شود نبات و زنی شود بختی و بر و یاز از هر صنفی
 زیند در نظر آنچه کفیم سبب است که خدا حق است او و بر سبکه ندهی ما بدین
 و بر سبکه بر هم می توانست و بر سبکه میات آید است و ای که منت در آن و بر سبکه

بر آنکه اند انانکه در ضعیفها بند و انسان بن مجادل و الله بعبس علم و الاهدی
 کتاب سبی قانی عطفه لفضل عن سبیل الله له فی الدنیا و فی الآخرة لیم
 عذاب الخبی و ذلک بما فعلت بک و ان الله لیس بظالم للعبد و از مردمان
 کیسکه مجادله و محاصره نماید در ضعیفها بن و فی راه و نه صحت هویله حال آنکه
 مایل است بکسب خود است از بکتر نا انکه گمراه گرداند از راه خدا مراد است در دنیا و آخرت
 و اهانت و چنانچه او را روز قیامت عذاب انشی سوزان ان سبب است که بدین فرستاده
 دوست او و بر سرکه ضعیفها علم کنند مریدان خود و ان انسان بن بعبس الله
 عاصی قانی اصابت خیر طای به و ان اصابت خیر است اذ قلب علیهم خیر الدنیا و
 الآخرة ذلک هو الحق البین و از مردمان کیسکه بر سرکه ضعیفها بر طرف از دین پس
 انی رسد و بیک ارادت باید بان و اگر رسد با و حتی بار گردد بر وجه کفر و خدایان
 کار است او را این جهان و ایا جهنم و ایت ان زبان کار بر سرکه هر یک یکی
 من الله لا یبصر و لا ینفخ هو الظلال البعبس یقولون من ان یسب الله
 لیس الذی یبصر العین ان الله یدخل الذی انوار علی الصالحات جنات تجري
 من تحتها الانهار ان الله یفعل ما ید بسخاوند از خبر خدا ان منم که گزند
 شتاند رسد او را و نه نفی فاعل رسد او را این استان که رسد و در گویند
 هر اینه انکه معرفت او نزد بد است از نفع او هر اینه بد نامری و بد صاحبی است
 بر سرکه خدا اهل میکند انانکه ایمان آوردند و گیرند و بیکر گزند و بیکر گزند
 از بر سرکه ضعیفها علم کنند انچه میخواهد من کان یظن ان ان یبصر
 الله فی الدنیا و الآخرة فلیمد سب الی السار من لیقطع لیظن هل یذهب کینه
 ما یجبت و کثر ان انناه ایات بشت و ان الله یبصر من بد هر که کافی کند
 انیک هر که باروی نکند خود را رسد بدین و احقه پس باید که کند ریسایان
 اسقف ضعیف خود پس بد خود احق کرد بدین بیکر که هیچ قابل بیکر و ندان سبب که انان

آورد و بیکر گزند و رسد انانکه بلای است و رسد و بر سرکه ضعیفها علم کنند
 ان الدین انوار الدین هاد و القابین و النقاد و المحوس و الدین
 انک ان الله یفعل ما ید بسخاوند از خبر خدا ان منم که گزند
 کردیدند و انانکه بیکر گزند و رسد و بیکر گزند و رسد و بیکر گزند
 گرفتند بر سرکه ضعیفها علم کنند انچه میخواهد من کان یظن ان ان یبصر
 الله فی الدنیا و الآخرة فلیمد سب الی السار من لیقطع لیظن هل یذهب کینه
 ما یجبت و کثر ان انناه ایات بشت و ان الله یبصر من بد هر که کافی کند
 انیک هر که باروی نکند خود را رسد بدین و احقه پس باید که کند ریسایان
 اسقف ضعیف خود پس بد خود احق کرد بدین بیکر که هیچ قابل بیکر و ندان سبب که انان

لغتهم فقال باقرم اعبدوا الله فالحكم من الرجز فقالوا فقال الله الذي كفوا
 من حقه ما هذا الاثر منكم يريد ان ينفصل عليكم ولو شاء الله لاختار لكم ما يشاء
 بهذان ابائنا الاولين ان هذا الرجل به حقه حتى يصوابه حتى حين قال ويا رب
 كزوني فلو صبا اليان اصنع العلك ما يصبوا ما خاها امرنا ومارا التفتد سلك
 منها من كل روضين اشين واهلها الا سيو عليه القل سجد لا تحاطف من الذين
 ظلموا انهم مصرعون فاذا اسويبت انت وون سلك القل ثقل لمل الله الى مجادل
 القوم الظالمين و نل دب انك من لا سار لاد انت ضل للقرئين ان في ذلك الايات
 ولي كذا للبين وحقك كمن تادم لوف را بوم فقم او بو كفت اي كروه من بر سق فاجد
 خدا لميت ثمان الفها غير اوس ليا غير سيد بو كفت اشرا كروه او انكر كاهر
 ان كروه او ميت ابى كفتي كاهر ما يجهل كاهر كاهر كاهر كاهر كاهر كاهر
 خاها صله ايه فرساده فرسكانا و نسينم ما بين سخا و در زمان پديد
 بحسين ما ميت او كمرجى كمرجى است جوي منظر بايند بايند تا انكر هتكاهي ستوا
 كفت لذي اي جود رطاف ياريه را باجر كدبت غودند مرا يود و فرستاديم لوي
 كمر سخته كرهان كسني نال انكر عطفه باشي بنظر ما بالهلم ما يوجون ايدام ما يوج
 تنهاس حد آورده ان كسني از هر حيوان دو نوز و كاه و كاه خفد ما كرهان
 برو فو نل عذاب ارباب و فطاب مكن مراد را انكر ستم كره نديس كرهان عو نوك كاه
 بو جود را كس نو نل و انكر با لورست بر كسني بو كسني كرهان رضائ كرهان
 ملا از كرهه سكاران و كسني و دكاهه مرز و آورما جاي فرود آمدن با بركت و نوك
 فرود او رنكاي بر سكر در ان هرايه انها است و بر سكر بوديم ما امتحان ما ميتد انشا
 من بعدم و ثا ارض بن ناد سنا نيم سو لاسم ان اعبدوا الله فالحكم من الرجز فقال
 تنقون فقال الله من قول الذين كفوا و كرهوا لافلا الله و لافلا الله و لافلا الله
 ما هذا الاثر منكم بالكل ما كاهر ما كاهر و نسينم ما بين سخا و در زمان پديد

خامرو

خامرو ان اميركم انكم ان اسم و كنتم و انبا عظما انكم فوجون ههيات ههيات
 و بعد ان هو الاحباقتا الدنيا غوت و خباثتي غنصون ان هو الاصل ان في
 على الله كن با حاطق كره عومين بو احواد كره ما از بعد ايشان كزه ديكر ان پس
 ذر تادير ايشان رسول و ان ايشان كره بر سق غايند ضايت مر اهاض خراج او
 پس اياغي تر سيد و كفتد لرا ان كروه او اما كره كاهر بودند و نكند غودند بلقار
 ان جهات و ستم كره انديدم ما ايشان در زنديكاي ههيات ميت اين يكر آدي ما نند
 بخود از جني غور ريدنا ان او دي انامند از ايمى اساميدنا از او و هرايه كرهان
 بويد نما آدي ما نند نمايه رينكر در ان هتكاهي ميبايند از يان طاران ايا و عده
 نماير رينكر نمايون مرده بايند و بايند نماهاك و سخا و بر رينكر بيرون آورده بويد
 بر شكل اول چه پيدا و لست چه دور است انكر و دي دهند ثمان ميت اين مدعي
 انكاي مادرين جهات سيميم و مي ماينم و نسينم ما كره رينكر ايند نوزيم ميت اين كره
 مري كرهان بافت برضا در و دي و نسينم ما را و در دارندگان قال و بلقري
 ما كن بون قال عما قيل لصحي فاد عين فاذنتم الصبي بالحق فجلدناهم غناء
 نبعثا للقوم الظالمين ثم اننا انما بعدهم فخرجنا ارض بن ما سبق من ايه اجلاها
 و ماينا عزم نرسلنا رسلنا نقي كلاما جاء احمدهم و لو كان كره فانبضا بعض
 بعضا و جعلناهم اعدايت نبعثا لقوم لا يعيرونه كفت رسول انان او يود كاهي
 ده ما باجر كدب ميكند مر كفتد از زمان نوزيك هرايه نوند با نلست بو كره
 ابائنا او ان هرايه بايل با ستم كره انديدم ايشان باي قابليت انتقام بو هلا ارحمها
 بلام سكاران داب بيه اورويم ما بعد از ايشان و ماهايك ديكر و نسينم ما كاهه
 هلاك خود را و منا فرزندم فرستاديم سوران را سوا و سوا عاب هر كاه امدني
 رسول ايشان نكند بيغودند او پس تابع كره انديدم بعض ايشان بعض كره انديدم ايشان
 انصار عيب س هلاك باد كره و انكر ايمان نياورند بخدا نرسلنا موسى و اناه هرون

بابتاد سلطان بین الخزعون و ملائکه فاستکون و کافوا قوما عابین فبالو
 فیترین سلطنا و قومهم لنا عابون فکنتوهما افکارا من المملکتی و لقد انبنا
 موسی الکتاب لعلم بهندنا من فرنا دیم موسی و فرنا راجعتهما ظاهر و روشن
 سوری و عین و اسراف او من کشتیاد کردند و بدین کار و محالب بر کشتیاد ابان
 اودیم مابری عین و دواوی مانند و کوه ابان ما خدمت کارند پس بر ورج و بدین
 ابان بولدند از هلال و شکران و تحقیق کردیم ما صومعهما نوریه یا شاید که ابان
 داه باندیدین و جعلنا این بریم و اصبه ابه و اویتها المذیوة ذات فرار و صیغه
 و کرم انیم بر مریم و اوداد او را دلیلی بر قدرت و جلال دیم هر دو را بر زمین مرتفع
 از زمین های نام باصلاح استقراد و باب روان با ایها الرسل کلوا من الطیبات و عملوا
 صالحا انی بما تعملون علیم و ان ههنا امه و انا ذکرا فانقوا ای بعلی و غیره
 از افعی و لینه و بکند کار بیکر بر یکدیگر بر این که بر این که این حقیقت ملک است
 طر و احدی بود و کار را ام پس بر سر سوزان من فقطعوا امر هم بنیم نوبت کار بر
 عالدیم و چون نذر هم قنم هم حق صین احیون انما عندهم به من مال و بدین بیان
 لهم فالحیوات بل لا یعرون بر شرف کرد اینند کار دین ابان و اسیان ایلی مختلف
 باشند هر چه با بجز در اعتقاد ابان است سادات بر یکدیگر و انبیا در کار و ضلالت
 ناهکام سوت ابان بکند که انچه مد سید هم ابان بان از مال و برین شتاب
 فی غلبه مراد ابان از یکدیگر و انکه استدلج است ان الذین هم من خبیث البصیر
 مشغول و الذین هم بالانهم بون و الذین هم بون لا یشرکوا بالذین هم بون
 ما انوا و الذین هم بون انهم الی دیم و چون اولتک یسادی فی الحسرات و هم لایقوا
 بدین کار انک ابان از نرس بر و کارشان فرما شد و انک ابان بولت بر و کارشان بر و کارشان
 و انک ابان بر و کارشان انبار نمکینند و انک بولت بر و کارشان انک بولت بر و کارشان
 انک دای ابان برمان است بر یکدیگر ابان بوی بر و کارشان بار کردند ابان

در ضربات و ایشان بر او ان پی کینه اند و لا خلق نفسا الا و سعهما و لدینا کتاب
 نطق بالحق و هم لا یظنون قلوبهم فی خراج من هذا و لهم اعمال من حیث خلق هم لها
 عاملون حق انا اذ منی فیم بالعذاب انهم یحذرون لا یحذرون البوم انکم منا
 لا تنفرون قد کانت ابان منی علیکم نکتتم علی اعقابکم تنکصون سکتین
 به منامر النجیون و تکلیف نکتیم هم فوقی مکی مقدار توانائی او و در زمانه است
 کردی بیکر نیکو عیسی و ایشان سم کردید و نیکو بلک دلهای ابان در کرباب
 غفلت است از انچه گفتیم در ایانند است حاصل رسیده چند غیر از انچه گفتیم که ابان
 مران کنند اند تاجون فراگیریم متعرا ان ابان بجزاب روز بدینا که ان ابان
 استعانت میمانند امرو بر برینک زمان ما هنر و اخته شود و تحقیق کردیم
 انات ما و ضاوه سید بر این بر ایند بر ایند بر ایند بر ایند بر ایند بر ایند
 انک بکند کشتیاد بیکر بر ایند بر ایند بر ایند بر ایند بر ایند بر ایند
 القول ام جاره ام بات اباهم الاولین ام الی غیر قول رسولهم هم ام سکون ام بقیون
 بر جنبه بل جاره ام بالحق و انک هم الحق کاهون بر ایا نال نکر دند قران ایا ابان
 انچه با عد به بدین نختین یا انک شاختند رسول دای ابان مراد و منکر ان
 یا انک میگویند بدین صورت بلک اود اینان را سنی و بدین ابان را سنی کار کنند
 و اوانح الحق اهو ام لغدین السموات و الارض و من حیثین بل ابانهم بدین هم
 و کرم معصون ام سلم خراج و نیک ضی و هو حب الایانین و انک لندهم
 الی صراط مستقیم و اگر بر روی کد حق تعالی را بجهای ابان هر اینه نهاده شدی غافل و برین
 و انچه در اسان و زمین اند بلک دایم ابان را موطئه ابان این ابان از ذکی ابان
 یعنی قران اعراف کنند و انک با انک سنجو اهر بر اوصالت نزدی بر نزد معدود و انچه
 است و حال انک او معصوم روز و دهنگان است و بر یکدیگر اینه سنجو فی ابان
 و ان الذین لایدینون بالاحیة عن العراط لنا کبون و لود صناهم و کشفنا ما بهم

کتب ان لیسان کر کنو نید شندیم و زمان بوداریم و ایسان ایسان خدا سکاوان و هر که
 زمان بر د خدا و رسول او و سرمد از خدا و هر حق کارو کند او را ایسان ایسان
 و استی با الله عهد انما هم لنقا امره انما یحب قل لا تقسوا اطاعة معروف و ان الله
 بما عملون علی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان فعلوا فانما علیهم ما علیکم ما علیکم
 ان تطیعوا و مقفد او ما علی الرسول الا البلاغ البیون و سر کنه و رند خدا نیکو کنش
 نسمهای ایسان که هر اینه کی زمان ای جهاد البیون میون آینه بگویم بخوبی بد کارا طاعت
 است بگویم بر سر خدا نگاه است با هم بکنن بگویم بر سر خدا و عرف بر سر خدا و او این
 کی لوقن کنن بر سر هر یک بر سر است بر سر تکلیف که فله و بر سر است اعنه تکلیف که فله و بر سر
 زمان بر سر او راه با سید و عین بر سر او کنن بر سر سید و عین و الله الدین است
 منک و الله العالمات لیست انکم فی الارض منکم استخلفوا الدین من قیلم ملک کنن
 دینهم المؤمن انتم لیست من بعد و منکم استا عید و منکم لیست کنن فی دنیا
 دن کنن بعد ذلک ما ذلکهم الفاسقون و استخلفوا و انوا الزکوة و اطیعوا رسول
 لعلم و صوم و دعا و است خدا انان که ایسان او رند ان شما و هر که کارها و بگویم
 خلافت دهد ایسان از دین من فتنه خلاف خدا انان که بگویم ایسان او رند و هر که
 و منکن کتفد بر ایسان دین ایسان که بر سر عید است بر سر ایسان و هر اینه بر سر ایسان
 بعد از عرف ایسان ایضا از خدا بر سر من است ایسان او رند من و هر که
 او رند بعد از این بر ایسان ایسان که حاضر خدا از دین و سیامی در دین خدا و بر سر
 و زمان بر سر رسول و انان که بر سر هر یک که بر سر عید و لا یحب الدین کنن انما یحب من فی الارض
 و ما ویم التاد و لیست المصن یا ایها الدین انوا البان منکم الدین ملک ایماکم و الدین
 لم یبلغوا العلم شک لا شراست من قبل صلوة الفجر و صبر یضعون فیاکم من الفهم و من
 بعد صلوة العشاء ثلاث عودات لکم لیست علیکم و لا علیکم جناح بعد صلوة طواف و علیکم
 بضعکم بعض کذلک بین الله لکم الیات و الله علیکم و انما یبلغ الافعال منکم العلم و

کما استاذن الذین من جملکم لکن سبب الله لکم ایادیه والله علیکم حکم لکم من انما کان
 کان من ذلک فلو شئتم کان ان ترفعوا من بعض و جای ایشان اذین است و هاینه بر بعضی از
 کتبی است اهل آنکه ایمان آورید باید کرد و ستودی طلبند از شما آنکه مالک آن شد و شای
 و آنکه نزد سید باشند و بجماعت خواب از شما شربت باشد و ازین ازین با مرداد و آنکه آمد
 از این است و جامهای شما از آن که در کاه و بعد از آن تحقیق این سه وقت مظنه غل
 در سراسر مرگمان نیست بر شما و در بر شما از بزه پس از آن اوقات ایشان طرف
 کشته کان اند بر شما بعضی بر بعضی همچو این اوشن کرمانند و از این دلایل و احوال
 در است کما است و چون رسد اطفال از شما بجماعت خواب دیدن پس باید کرد و ستودی
 چنانکه دستودی خواستند تا بگریستن از ایشان بعد از آن بیان مفر و بعضی
 در آن احوال و دلایل و احوال و در است و از این احوال و دلایل و احوال
 لاجرم کما ذلک علیهم حیث ان یضعون بیاهن غیره بیجای بیفیه و ان
 سبب جز این و الله سبب علیهم و آنکه بایوس اند از زنان که امید دارند
 پس سبب بر این است و هم بزه که رفت جامهای خود را که برای سر جهانان غیر از این است
 و اگر هفت تا سید بترجم میتر است مر این زنان و در است و از این است پس علی
 صریح و لا علی العجم صریح و لا علی الرضی صریح و لا علی انفسکم ان تا کلو او بیوتکم
 او بیوت اباکم او بیوت امهاتکم او بیوت اخواتکم او بیوت اعمامکم او بیوت
 عمامکم او بیوت اخواتکم او بیوت خالاتکم او مالکم مفاخره او بیوتکم پس علیکم ضاح
 ان تا کلو امیعا او شئنا فاذا دخلتم بیوتا فلی اعلی انفسکم فیه من عند الله مبارک
 طیب لکن یقین الله لکم الایات اعلکم تعقلون من بر اینا بزه و نه بر آنکه نتواند
 بزه و نه بر بار بزه و نه بر اهل دین شما اینکه بخورید از خاناتی شما یا خاناتی بران شما یا
 خاناتی مادران شما یا خاناتی پدران شما یا خاناتی عموهای شما
 یا خاناتی عمههای شما یا خاناتی خالوهای شما یا خاضه صانتهایا ابر مالک ان سه سبب

سحر اذ اذ انهم من كان تعبهم سحر لها تغنيها و ان في اوت الله ما احكاما ضيفا
 مفر من دعوها لالا نبوت لا الله لا الهم نبوت اذ اوت الله ما احكاما ضيفا
 ام حبه الخلد الله مستحق كان شاربك و قاتل مشرك ملكه و روعه و اسفد و رقا
 و الله كرم ما از برای كيك مكدست كرمه و عن فليت ما اتقوا من جرن بند ايان انش
 لرحم الله و عو مي شوند مرا و را بر سب و لعنه عظيم و چون اندازند ايان در جايگاه
 دست و كردن بستان خزانند انجا هلكه را كوئند بخوانند امروزه هلكه را بگماند بخوانند
 هلكه را بستان بگماند انجا هلكه را كوئند بخوانند امروزه هلكه را بگماند بخوانند
 ان بهين سر ايان اباد است و هاسي بازگشت مر ايان است در انجا انجا ميخواهد جاري
 در ان بهين سر ايان اباد است و هاسي بازگشت مر ايان است در انجا انجا ميخواهد جاري
 نبوت و انتم اقلتم عبادي هو لا ارم هم ضلوا السبل قالوا لعلنا كان مبني لمان
 فخرين دونك من اوليا و لكن ستم اياهم حتى نوا الذكوع كاذبا فاعلموا انهم
 بما يقولون فما يستطيعون حرفا لا تقوا و من ظلمكم منكم فاعلموا انهم
 كرمه كرمه ايام او ايام بر سر است جرن خداي كرمه كرمه ايام او ايام بر سر است
 ايام او ايام بر سر است جرن خداي كرمه كرمه ايام او ايام بر سر است
 لرحم الله و عو مي شوند مرا و را بر سب و لعنه عظيم و چون اندازند ايان در جايگاه
 دست و كردن بستان خزانند انجا هلكه را كوئند بخوانند امروزه هلكه را بگماند بخوانند
 هلكه را بستان بگماند انجا هلكه را كوئند بخوانند امروزه هلكه را بگماند بخوانند
 ان بهين سر ايان اباد است و هاسي بازگشت مر ايان است در انجا انجا ميخواهد جاري
 در ان بهين سر ايان اباد است و هاسي بازگشت مر ايان است در انجا انجا ميخواهد جاري
 نبوت و انتم اقلتم عبادي هو لا ارم هم ضلوا السبل قالوا لعلنا كان مبني لمان
 فخرين دونك من اوليا و لكن ستم اياهم حتى نوا الذكوع كاذبا فاعلموا انهم
 بما يقولون فما يستطيعون حرفا لا تقوا و من ظلمكم منكم فاعلموا انهم
 كرمه كرمه ايام او ايام بر سر است جرن خداي كرمه كرمه ايام او ايام بر سر است
 ايام او ايام بر سر است جرن خداي كرمه كرمه ايام او ايام بر سر است

ابد نذر از جرن ابد ابد ابد نذر از جرن ابد ابد نذر از جرن ابد ابد نذر از جرن ابد
 كرمه كرمه ايام او ايام بر سر است جرن خداي كرمه كرمه ايام او ايام بر سر است
 ايام او ايام بر سر است جرن خداي كرمه كرمه ايام او ايام بر سر است
 لرحم الله و عو مي شوند مرا و را بر سب و لعنه عظيم و چون اندازند ايان در جايگاه
 دست و كردن بستان خزانند انجا هلكه را كوئند بخوانند امروزه هلكه را بگماند بخوانند
 هلكه را بستان بگماند انجا هلكه را كوئند بخوانند امروزه هلكه را بگماند بخوانند
 ان بهين سر ايان اباد است و هاسي بازگشت مر ايان است در انجا انجا ميخواهد جاري
 در ان بهين سر ايان اباد است و هاسي بازگشت مر ايان است در انجا انجا ميخواهد جاري
 نبوت و انتم اقلتم عبادي هو لا ارم هم ضلوا السبل قالوا لعلنا كان مبني لمان
 فخرين دونك من اوليا و لكن ستم اياهم حتى نوا الذكوع كاذبا فاعلموا انهم
 بما يقولون فما يستطيعون حرفا لا تقوا و من ظلمكم منكم فاعلموا انهم
 كرمه كرمه ايام او ايام بر سر است جرن خداي كرمه كرمه ايام او ايام بر سر است
 ايام او ايام بر سر است جرن خداي كرمه كرمه ايام او ايام بر سر است
 لرحم الله و عو مي شوند مرا و را بر سب و لعنه عظيم و چون اندازند ايان در جايگاه
 دست و كردن بستان خزانند انجا هلكه را كوئند بخوانند امروزه هلكه را بگماند بخوانند
 هلكه را بستان بگماند انجا هلكه را كوئند بخوانند امروزه هلكه را بگماند بخوانند
 ان بهين سر ايان اباد است و هاسي بازگشت مر ايان است در انجا انجا ميخواهد جاري
 در ان بهين سر ايان اباد است و هاسي بازگشت مر ايان است در انجا انجا ميخواهد جاري
 نبوت و انتم اقلتم عبادي هو لا ارم هم ضلوا السبل قالوا لعلنا كان مبني لمان
 فخرين دونك من اوليا و لكن ستم اياهم حتى نوا الذكوع كاذبا فاعلموا انهم
 بما يقولون فما يستطيعون حرفا لا تقوا و من ظلمكم منكم فاعلموا انهم
 كرمه كرمه ايام او ايام بر سر است جرن خداي كرمه كرمه ايام او ايام بر سر است
 ايام او ايام بر سر است جرن خداي كرمه كرمه ايام او ايام بر سر است

و لئلا نلزم سجد للرضی مال و اما الرضی الخجلها تا مراد و ادم فخره و بعد از آنکه
 سجد کنی در صاحب این نام را اگر بنده است صاحب این نام ای سجد کنیم یا من از آنکه
 فخرمان ملای و زبانه و انسانا نفرت نیارت انی جعل فی السجد و جاعل
 سر اجزاء خمر استی و هو العجل للبله الدماء خلفه لمن اراد ان یذبحی او اراد ان یسجد
 سجد یا برکت فیرات انکر کردا بنده اسلمی به روح دوازده کلمه و به هر که در سجد جریح و ماه
 سوزن داد و لست انکر کردا بنده سوزن استغاثت بیکر بر این انکو که خطره انکر بنده
 با خضر که سجد کردا سجد و عبد المومن عیون عیون انار صحت او از ضابطه الحلو
 قالو السلام الذین یبیینون لرحیم سجد و قیاموا الذین یفعلون سجد انهم عفا عن ذنوب
 هفتم لعل بها الحان غیرها انما سجد مستقر و سقنا الرضی اذا انقضت لم یسجد ولم
 ولم یفعل و لعل من ذلت فخره الذی لا یبدعون مع الله انما لا یقبلون انهم انی
 حرم الله الا باحق و لا یفعلون من یفعل فذلک یلق انما یضاعف له العذاب لیسیم
 و یجلی فیهمها الا ان تاب و اسر و عمل صالحا ما له لکن یبدل الله منکم صلات
 و کان الله عفورا و ذی و من تاب و عمل صالحا فانه یؤتی الله ثوابه و الذین لا یستجیبون
 الا و لست و ابواللغو و الکی شاد الذین ان اذکر و ابایات ربهم اخرجوا علیهم حننا
 و عتابا و الذین یقبلون دنیاهب لای ان ذنبا و ذنبا قرا عین و جعلنا للفقیر
 انما اولی بجزوه الغرمه جابر و دلیفین فیها لیس و سلا طلال و فیها حبیب سقرا
 و معافا نخل ما یستویکم و ذلک لادعائکم ففعلکم بهم خوف بکون لوائما و بنده کان مدبر بختان
 انانند کرده و روزی راین با سكون محو و چون غایب کنند ایشان را نادانان که بنده
 و انانک سب کنند چه پرو دکار هوایی را صد انکر سجد کنان و خاز کنان الله انانک
 گویند ای پرو دکار ما بکرم انما عذاب در زخم دایم و سکه عذاب در زخم بود است با لزم
 می رسد که در زخم دیگر راه و کبابی مقام است و انانک چون اتفاق کنند از صحت و زخم
 و در سق فوازند با شد این معتدل الطرفین و انانک غی و سجد ماخذ صلا سجدی

دعی کنند حق که صاحب نام که است کم بقصاص و زنا نیکند و هر که بکشد انما سجد
 و دیاره اگر باشد مراد و عذاب و جواد به ماند و ان فلت خوار می گم انک لم عوبه کند
 و لایان آورد و کاهای سجد کنی یا ان سجد کنی یا به بهای ایشان در احوال علم و صفت
 اسر و نه و هر ان و هر که سجد کنی یا ان سجد کنی یا به بهای ایشان در احوال علم و صفت
 عاقبت سجد کنی یا ان سجد کنی یا به بهای ایشان در احوال علم و صفت
 بایست سجد کنی یا ان سجد کنی یا به بهای ایشان در احوال علم و صفت
 زنا و در سجد کنی یا ان سجد کنی یا به بهای ایشان در احوال علم و صفت
 بکوه و سجد کنی یا ان سجد کنی یا به بهای ایشان در احوال علم و صفت
 عاقبت سجد کنی یا ان سجد کنی یا به بهای ایشان در احوال علم و صفت
 بو عصبه که و در سجد کنی یا ان سجد کنی یا به بهای ایشان در احوال علم و صفت

بسم الله الرحمن الرحیم اسم الله سجد کنی یا ان سجد کنی یا به بهای ایشان در احوال علم و صفت
 لعلک باضع فقل الامیر انی امیر ان فقل انی امیر ان فقل انی امیر ان فقل انی امیر ان
 فاصعین یا و که هوان کنند و حق خود را به انکری باشند ان کفار از اهل ایمان اگر فخر
 فخر سیم بر ناز راه سجد کنی یا ان سجد کنی یا به بهای ایشان در احوال علم و صفت
 من الرضی محدث الا کافرا عنه سر و صفت فقل کن تو امیر ان فقل کن تو امیر ان فقل کن تو امیر ان
 ابه ایشان اجمع فی ذلک ان من فقل کن تو امیر ان فقل کن تو امیر ان فقل کن تو امیر ان
 بن خود را بنده ایشان را سجد کنی یا ان سجد کنی یا به بهای ایشان در احوال علم و صفت
 روح کریم و ذلک لایه و کان اکرم مؤمنین و ان ذلک لکما الغریب الذی ایما انکر سجد کنی
 راین بر سجد کنی یا ان سجد کنی یا به بهای ایشان در احوال علم و صفت
 و سجد کنی یا ان سجد کنی یا به بهای ایشان در احوال علم و صفت
 مرس ان انکب القدم الظالمین فخره و ان لا یقنوا قال ان الاغان لایکن یون
 یسجد صلات و لا یطلق لای فارسل الهم و لم علی ذنب فاحاف ان یطو و مال الا

چیزها که بهید ایشان و بنا بر یکدیگر در بین با مقول و بر سرید انرا که فرمود
 و از بدگان بدینان گفتند بر سر یک از اوصاف که انی و بدینان که ادی مثل ما
 و در یکدیگر که ما می بینیم تو را قول از دوزخ گویان پس به پیدا بر ما بارهای از آسمان که
 هستی تو از راست گویان گفت بغیت بدو که من دانا و است با بجه یکیکل بدو و رخسند
 او را بدین گرفت ایشان عذاب روز سابع بان بجای بر سر که انش با رد که بسکان حد کفر
 بر یک است بر سر که در راه این عمل عینا است سر و سنان و وجود بدین از این
 اهل ایمان و بر سر که در طریق هر ارباب عالم و من اثر است و انچه شوق بد عالمین
 الروح الامین عالمین که من الله علی طمان فی بین و انچه شوق بد عالمین
 اولم یکم ام این عالم علی بنی اسیریل و لوفت ناه و بعضی که من الله علی طمان
 ما کان بر مومنین که من الله علی طمان و بعضی که من الله علی طمان
 فی اینم بغیت و هم لا بدعرون فبقولون هل فی منظره انی عذابا بدین عذابا ازین
 ان متعاهم سنین لم جاسم ما کان از دوزخ و ما لغنی عنهم ما کان از عتق و ما اهلکنا
 من ربنا الاله ما مندون ذکر و ما کننا صافین و ما انزلت به الشیاطین و ما بدین
 لم و ما بدین عتق انهم فی السبع لعن لدا و بر سر که ان قرآن هر ایند و مسنده بر سر
 جهانان است خرد لوده او را بر سر که این بدین لقا تا باشی از بیم که بدینان طبع
 عربی و رومی و فارسی و بر سر که ان قرآن با عتق و هر ایند در کتب انبا متفکرم
 و ابامیت و این کفار را لاتی حال انکه سید است او را دانشمندان بر سر که ان
 و انکه فرستاد می انرا بر سر که ان قرآن با عتق و هر ایند در کتب انبا متفکرم
 عربستان با و بر سر که ان قرآن با عتق و هر ایند در کتب انبا متفکرم
 تا انکه بر سر که ان قرآن با عتق و هر ایند در کتب انبا متفکرم
 که نید ایهم حسبهم ما عتقت دادگان پس ای العذاب استخجال می نماید بر اباد
 که بر سر که ان قرآن با عتق و هر ایند در کتب انبا متفکرم

ذکر

فانک نه عذابا بدینان و بنا بر یکدیگر در بین با مقول و بر سرید انرا که فرمود
 مکر انکه فرستادیم مرایشان ایهم که نذکران از جهنم و عتق و عتق و عتق و عتق
 نیاورند و انرا که نذکران از جهنم و عتق و عتق و عتق و عتق و عتق و عتق و عتق
 دورند فلا تقع مع الله انما ان فتکون مع المعذبین و انذ عنین تن الاقر بین
 و بعضی که من الله علی طمان و بعضی که من الله علی طمان و بعضی که من الله علی طمان
 علی العزیز الوصیم الذی یبذل حبیب یقتد به قبل فانا جید ان الله و السع اعلم
 بن کون باض اذ انی دیگر را که انشی از رتو عذاب که درک و بیم غا ضریان خود را که
 نند یکتر از انچه بدو بطرف نماز بر او انکه عتق و عتق و عتق و عتق و عتق و عتق و عتق و عتق
 بکر بر سر که ان قرآن با عتق و هر ایند در کتب انبا متفکرم
 ابدان و آمد و شد و در احوال ناز که نذکران از جهنم و عتق و عتق و عتق و عتق و عتق و عتق و عتق
 علی بن نعل الشیاطین علی کل اقل ایهم بلقون السع و انکه هم کاذبون و انچه شوق بد عالمین
 العاودن انهم فی کل و ایهم بلقون و انچه شوق بد عالمین
 العاودن و ذکر و انچه شوق بد عالمین
 اباسخو اهدی و عتق و عتق و عتق و عتق و عتق و عتق و عتق و عتق
 که عتق و عتق و عتق و عتق و عتق و عتق و عتق و عتق
 کلام بر روی نمایند ایشان که اهان که انکه ابدان و رتو عذاب که درک و بیم غا ضریان خود را که
 خدا بسیار و یادی دادند ایشان بجدان انکه رسیده شده و رتو عذاب که درک و بیم غا ضریان خود را که
 ستم کرده که کرام باز کشتی باز میگردد

بسم الله الرحمن الرحیم طس اسم رسول است با غیر تلك انات القرات و کتاب بین
 و بعضی که من الله علی طمان و بعضی که من الله علی طمان و بعضی که من الله علی طمان
 نامه است سوش حال انکه راه غایت و است و مرده دهنده مر و سنان انان که به با سدر و نذر
 و بعضی که من الله علی طمان و بعضی که من الله علی طمان و بعضی که من الله علی طمان

وگفت این زندگان دنیا کم و بیش با زعم و سیرتیکه سرای ایشان هر ایه آنست
 که همدگر میدهند فغان و کید و انالک دعوی الله بخلصون له الدین فمما یجزم المیز
 انهم یزکون لیقولوا ما انما نهم و لیستحقوا فوق یعرف و اولم یجد انما جعلنا احرا
 لنا و یحفظ الناس من حولم انما لیا بل یستوی و یسبغ الله بکلون دین اهل من اقصی
 عی الله کثیرا لو کتب الحق لما احاطه البقی جهنم سوی للمکافین و الدین جاهد
 فیما السید یقیم سبیل ان الله مع الصالحین و چون سوار سوزید بر کفی حواسند از
 حال که حالش گشت از دنیا بر او دین را بر جود و نجابت و هبیم ایشان سوی شکلی تا که
 ایشان گری کنند تا انکه گویان بخت گشت با بخت دایم ایشان را و قاهر عزور دایم
 بر روز باشد که بر ایند ایشان را نهند که مایه بر کوبیم صفای با حیرت دایمی و در بده
 جیوشند و همان از صراط ایشان بر ایا با بخت اصلی ندارند همان آورند و سوزند
 کفران گشت و کسیت طام تر از کس از من و غنود با فتنه مرصدا و روع زایا بکند و
 بنبت دهوران را چون امدان قران مجدم ایا بنبت دوزخ جای زیستن می
 کافران را و انانکه عباد کردند در ماهر ایه بختی که ایشان را بهای خود و سیرتیکه
 هر ایه با بخت کاران است

الم فلیقت الیوم فی دارن الارض و هم من بعد علیهم سفیلون و یفصح نین الله الم
 من قول من بعد یوم یفصح الم من قول الله بصر من جمله وهو العربی الموصی بحاله
 لا یختلف الله هذه و لکی الکی الناس لا یعلون ظاهرا من الحقیقه الدقیقه من الامر
 هم مافکدنا اهل و بنده بنده در یستی از دین و ایشان بعد از غلبه ایشان از
 غالبه بنده در چند حال هر خدا تراست حکم و فرمان ضرائی پیش از انما غلبه و بعد از انما
 دوران روزان و بنده موزان بیاری غنود ضرائی یاری و هفتاد هر که ماهر ایه او غلب
 و سهران است و کفران و ضلالت گشت و کفران و کفران و کفران و کفران و کفران و کفران
 انکار از ندیده زندگان دنیا و انکار از کاران جهان و غافلان و بی تدبیران و بی فکران

فی انفسهم ما خلق الله السموات و الارض و ما بینهما الا بخلق و اصل سبی و کثیر من اناس
 بلغادیتهم که از وقت اولم سیماف الارض فیلطون کیف کان عاصیه الدین و قبلهم کان
 فوق و انوار الارض و عمرها کفی ماعمرها و ما تمسک بالنبات فمالک الله لبطم
 و لکن کانوا انفسهم یظنون ثم لکن عاصیه الدین اسای السوان کذبوا بایات الله و طافوا بها
 مستعزین و ایا انهم یکره در کار خود کمر میان بدید هذا اسلمها و زمین را و او اید
 اسلم و زمین است بکرم اسق و وقت نام برده و سیرتیکه سبیل از زمینان به لقاد بر و کار
 کافرند ایا فرستند در زمین تا بکند که چگونه بده سر انجام انانکه پیش از این بود
 قران ایشان از جهه خوف و کنت زار در زمین و ابادان کردن انرا بیشتر از جهه ابادان کردن
 انرا و امد با ایشان رسولان ایشان را بجهت روشن بنی خود و خدا کرسیم تا بایا ایشان را بکند
 خداوند جیوشای خود ستم را چه باشد مخالفت خدا تا بکند که کردند خالت بدین بوی انکه
 به او و نشاند استقامت خدا و بودند با استیلا میگردند الله بید الخلق لم یعبیه الله
 تو صعبون و لیم یقوم الی الله و یلبس لیرمون و لم یکن لهم من سر کالیم شفعار و کانوا کفریم
 طافون و دیم یقوم الی الله و یلبس لیرمون و لکن الله اسود علی العالمات من قدوس
 مجرد و انما الدین کفر و انما یاتوا باياتنا و لقاد الاخرة فاه لکن العذاب محض و من سجد الله
 صلی عسور و صلی عسور و لکن الله و الارض و عسور و عسور و عسور و عسور و عسور و عسور
 ازین پس دوم با دینی ازین پس بیو او باز که بایا سارا و دران او که بر چند و قیات
 صفر و نون و کاه و غیت بر احوال افکاه از انانکه انانکه عسور و عسور و عسور و عسور
 بر کار ایشان تا که و نون و کاه و غیت بر احوال افکاه از انانکه انانکه عسور و عسور و عسور و عسور
 ایا او بودند و طار حزب کمرند با ایشان در عسور و عسور و عسور و عسور و عسور و عسور
 و کلام بر کمرند با ایشان در عسور و عسور و عسور و عسور و عسور و عسور و عسور و عسور
 پس باز ازین است و انما انما که شکاه میکند و انما که شکاه میکند و انما که شکاه میکند
 در زمین و در او و وزو و انما که شکاه میکند و انما که شکاه میکند و انما که شکاه میکند

[illegible]

تا الدین فرمود اینهم و گفادت ایضا که هر چه فالدین فرمود است انکار آغاز فرموده
 پس اقامه کند و آن اسامی است بر او و سر او است و وصف بیکر نزد اسامی و بدین واسطه
 غالب در کار و دیگر مردم میزداد است ای از تنهایی و شایع هست مرئوسان از اعجاز آن
 و سنهای شان از تنهایی در آنچه و زنی و دین میزداد است و سنهای و باید بر بدین
 مانند رسیدن تا مولا آن یکدیگر همچنان میان سبکیم و دلائل برای گروهی کرده و باینکه
 متابعت عذر دهند آنها که ستم کردند و باطل را بطل و باینکه بعضی دانش پس نیست که راه ناپید
 از آنکه مراد که باید عذر و مینست بر اینها و هیچ باری که کمال بود ستمی که آن و عقد خود را
 دین اسلام احوال انکار است بدینها و باطل از بطن خدا و آنکه از بد مردم را باینکه هیچ تنبیل
 نباید و از بطن خدا و آن دین مستقیم است و لکن میسر بود فای عبادانند حال اگر راجع باشد
 باطاعت او و بر سرید او را و به جای مریدان و میباید از نزد ارشدگان آن زمان که جدا شدند
 از دین ایشان و بودند که رهان مختلف هر گروهی و آنچه در نزد ایشان است شادانند و آن
 من الناس فرمود و از تنهایی سبب این است که از اقامه نه دهنه از آن دین ستم بکنند
 و بکنند و با ابدان مختلف و غفلت از آنکه از اقامه سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 بزرگواران از افتادن و دهنه خود را بیاورند و دهنه سبب بافتن ابدان از تنهایی
 و چون رسد بر این گزندی خواهند بود و کار خود را و آنکه راجع باشند و بگویند و
 بگویند و چنانکه ایشان از آن فرمود و چنانچه باینکه گروهی از ایشان بر سر و کار خویش
 مژگان آورند تا سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 بدانند یا آنکه فرمودند و باینکه از ایشان باینکه برهان ناقص است بدین جهت
 بدان که سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 بر او با چنانچه فرمود و سنهای ایشان تا کمال ایشان را سبب میشود و او میگوید ان الله
 المشرق من جهانه و بعد از آن که از این آیات لقمه نمیشوند فای و القرب حقیر و الکمال
 و انما یبذل ذلك غیر لعلیم میسر شد و اولت هم انفعول و ایان بدین که خدا میسر شد

روزی را بلی کنی که از اهل و شک کند می رسد در آن قبضه ببطول است از برای
 که هر که سواران اند به بدید صاحب خویشی را حق او را و سواران و راه گذار را ازین کفایت
 از بدیدان مرگ است و اگر میخوردند و غارت می نمودند و ایشان که رستگاران اند و ما
 اینهم از دینا لم یوان اهل اناس فلا یولیوا عید الله و ما ایتیم من ذکوة فزیروا و الله
 ما ولیکم العطفون الله الذی خلقکم ثم ذرکم ثم یتکم هل من شرکاکم من یفعل بکم
 من نسی عباد و نغالی عما یلکون ظهر العاذون ابو یوسف ما کسبت ابه هالناس لیبذلهم
 یجعلونهم علی العلم یوصون و انهم یهدون لای یامنی و هم شر تارده شود
 در راههای مردم پس زیارت نشوید و خدا را چه دهد از زکوة اگر خواهی که
 پس ایشانند او شان که در چندان شود مال ایشان معبود یحیی انت که از بدیدان
 داده شمار پس معجزه شمار پس زنده سیکر اند شمار ایا هم هست از صدایان شد کسی
 که کند چیز از اینها که کنیم هیچ چیز را باک است او و هم رکنه را با هم شرک می آورند
 بیدارند بناهی در بر و در بحر با هم کب کرد و ستم و مسان تا صاحبان از مال بعض
 ایا هم که زنده نماند که ایا ان رجوع غایبند بعد اطاعت حق سیموان الله نالقی
 کیف کار عاقبت الذین من قبل کار اگر هم شرک کن فاض و عهده الذین الیقین قبل
 اما بانی یوم لا ینزل الله بوسع صدق من کفی فخلیه کفی و من عیاضی انکرم
 و بعدون یحیی الذین انما جعلوا الالهات من فضله انما لاجب الکافی بکی مبرور
 ازین بی بنکرید که بگویند است سراجا اما که بین از شما بودند بین ایا سراجا بی مشرب
 که در او و خود را بی خود غارت را بر ما بدین سقیم بین از اید و زنی که هیچ بازگشت
 نیست مر او را از حکم خدای در آن روز تفرق شوند ضلایق هر که کاف اند و سراجا است
 که او و هر که کرده کار خراب پس مرا یار است ایضا و عهده کند از سبب سعادت پیمانند و
 ازین که ایمان آورند و کردند کارها و شایسته از عهده خود بر سر او دست نه از کار
 و من ایشان را پس از مراح منبر است و ندید بکم من دعت لفریقه لایق با سر و ندید بکم
 تنگ

تنگ

پیشگو و از دلایل اولی که میفرستد باوها از مژده دهند و تا انکه حیث اند زمان ازین
 و تا انکه در آن کردند و در سبب کشتی بفرمان او و تا انکه جویند از معانی از فضل او و تا انکه
 سپاس و از نمایند و لغز است از سنان جلالی صلا الخضم فیا و هم ما الهیات فاستقامت
 ابرو و کان صفا علیما نصر المؤمنین الله الذی یصل الوباع فیشی سحابا فیبطر السحاب
 کیف ساد جعله کما فی الدون فخرج من خلا لهما اصاب به من جلدی عباده
 هم بنشیند و دان کاران من قبل ان یقول علیهم من قبله لم یسین ناضل الاله و هم العقب
 بحی الا من بعد موتها ان ذلک لشی الموقی و هم کل شی فذیر و لغز است از مژده
 لظلال من بعد یگردد و مقفوک می نمایند بنیاز از سیران و بسوی قدم ایشان پس از ایشان
 تا سحر است و من پس میزای علم که فریم از اما که کار فرزند و هست و اصبر صکت ما یرویدان
 معبود و این است که فرستد باوها پس بری انگیزاند ابرو پس یکسر اندان ابرو را را سار هر گونه
 که میخورد و دیگر داند از انقضای پس چینی باران را که بدونی اید از و سلطان بی چون
 بان کسی که میخوردان خندان هر دو ناگهان ایشان ساد طام شوند و هم بنکر بدید بین از انکه
 فرستاده شود بر ایشان یعنی از ان اهل یا صحران پس بنکر بر بسوی اشرافین خدا که چگونه
 اند و بگویند و بنکر بعد از مردن ان می رسد ای هر ایه فاض است نه کرد بنده و حاکمان
 و او بر هر صحران است و هر ایه که فریم با و جی هستند از زرع را زرد هارنه کردند بعد از
 خادان قاتل قاتل لا تسع الموق و لا تسع النقم الدعاء اولی مد بین و ثانی
 العیض صلا التهم ان تسع الامی یوس با تا شام سکون بعد رنگف شعاع مردگان از نشون
 کردن او از هزاران فاض چون اعراض کن بین کفان و بلیت ز راه غایب تا بینایان را از کفر
 ایشان نشون مگر از ان ایمان او در ملامت پس ایا اهل انقیاد باشند الله الذی خلقکم من
 منق جمل بعد صغفه ثم جعل من بعد نوه صغفا و نیه علیک با ابرو هر العلم
 الفی و بسوی سجده انت که ازین شأن از صغف بدید بکر به بعد از صغفه خود بی بدید کرده
 بعد از نفع صغف و پیری ازین بعد اعبر میخورد و او تا نوا بار است و یوم یقیم الساعه

یا ایها الناس انقلبا منکم استواءا لاجل من الله و لا یولد من دونه و لا یولد من دونه و لا یولد من دونه
 لانه بعد الله حق مثلا فتمتکم النصف السیاق لاجل منکم بعد العروق ان الله منکم النصف
 و تنقل النصف و یعلم ان الله ما و ما منکم نصف فانما یکتب تحت ما قد مر من نصف فانما یکتب
 ان الله علم فی احوال من ان یزید منکم منکم ما و منه کثیر از روزیکه نکرده و هیچ
 از روزیکه زود به جمع منصف علی او کز زماست از به رزق و چیز و امیر و سکه و صحن
 بپایید که کف بید دهد تا درندگان دنیا و نه فریبده تا کف بید بید یعنی نگاه به رزق
 خداوند او را ستاد و وقت و صیانت و رزق فی زمین با و انما میداند خدا را بجز او است
 بنیکد شمع تنی که کب خراهر کرد و تو می بیند جمع تنی که کلام از من میرسد به شما
 ما و ما و بعز است بسم الله الرحمن الرحیم

ان فی ذلک لکتاب لادیب فی من یحب العالین لم یقولوا انقلبا بل یقولون
 لیس فیما انهم من فزی من قبلکم لعلکم تهتدون الله الذی خلقکم سوأت الای
 و ما یمنان ستم انکم ان استوفوا العرش انکم یلقین من ولی و لا یفرح انکم انکم
 بدی الامم السیال الارض لم یخرج الی فی یوم کان حطاراه الف سنة و ما یفرح
 ذلک عالم العیید انما الله العزیز الذی اصی کل شیء خلقه یذوق الاکثار
 من صلین ان جعل خلیف من سلا من مادیان تم سونه و تقع فی من در صحن
 کم السع و لا یجارد و لا یقتد بکلامکم و قد مر ستان کنا بیست که جمع انکی کتب
 در ان از جانب پر کارها بیان ای اگر میگویند فریاض انرا نه بلکه ان تا بیست
 از به و کما تنق نایم نایم که می که منما بد بیان جمع بیع نماید و یکن از تو
 شایه که ایان راه یا بند مسودین الفیت که او نیا سلسله و درین عدا و هر بیان
 رسان و درین است در ظرف تشو و در بر مسودین بر عرش و جنب بر شاد و هر از
 جمع دوستی و نه نفاقت و از حق بن لیا می عیسی که منما بد کار ما بدیه از منان نارین
 به عیسی می نماید بدین او در روز که هست مقدار از هر سال از انچه میسر شما

بنی یسوی

و نه سوزند و نیند نهان و حاضر است بهر از میان انکه میگویند که اندید از او افکار
 ازین ادمی از کل بهایا در مورد فرشتان او را از خلاصه از آب فطره من نام خلقت کوشیده
 او را در سینه در او از جان و قهر داده برای شما شوال و بستان و دلها را و او را بر این کلمه
 کیند و قالوا انما خلقنا من طین و قالوا خلق جدید بل یلقا بکم کافرون قل بنو نیکم
 ملک الدن و الدن و کل یکم من الدن و کل یکم من الدن و کل یکم من الدن و کل یکم من الدن
 دینا البصرنا و سمعنا فارجعنا لعل صلینا انما موفون و لو شئنا لایقنا کل نفس و بدیها
 و کل حق القعد منی لایقنا حق من الجنة و الناس اصعبین فذوقوا عذابکم لعلکم
 هذا انما نیکم و قد و اعزاج الکل بکانتکم یقولون و کنتا یا جود غائب شود در زمین
 ابان بر سیکه هائیه در افرین تا نیم بیکه ابان بر سیکه هائیه در افرین تا نیم بیکه
 او تا به تا فترت موت که موکل است به قضا و او تا به تا فترت موت که موکل است به قضا
 گردیده و نوی و الی یلیی و قد مر من کناه کاران سر برانگشتند و بدیه و کارایان
 گویند ای بود کار ما دیدیم و شنیدیم از بدینا و شنیدیم غافل بودیم پس باز گردان ما را
 به بنیان انکیم که بشکود اگر خواستی هر اینه دادی و حق را داده راست و لیکن واجب
 این گفتا از حق که هر اینه به کوانم دو رزق را از کف از حق و وادی هم فذوقوا
 عذابکم و اب و اسبب ای بودیم که فراموش کرد به لغاه او ز صراط خود را این روز
 که ما جزای فرمودی و لایم شما و بجهت عذاب ما بدی سبب ای بودیم که سیکر بد
 انما من بلغا الدن از ادکیها بها خذ اسببنا و سجود اجعل انهم و هم لا یکنون بقیاتی
 خیریم عن الفاصح بیعون زین صوقا و طمعا و فملا فنام بنفقون فلا یعلم نفس
 ما انفی لم من قره اعین جزا بکافان اهلون ای کلان موثا کن کاز ما شال الایون
 در سیکه ایان می ارند با بکافان الکل جود به دهند ایمان را با آنها بروی در افتند و هر یکی
 یاد او رند و هر یکی خود را تسلیم باشند بر سیکه ایان و کار خود کردن کنی نگفتد خالی میکنند
 ببلون و خدا از صواب کاه حال انکه بخواند بهی که خونی از روی میس و امید و از انچه

نه لمانا ما فرشتا عليهم في انواجهم واما ملكك ايمانهم لكي يكون عليك مرجح وكان الله
 ففوقنا رجسنا يرحي من فشاينهم في قوس اليك من شاء ومن اسبغت من عزيت فلا يصاح
 عليك ذلك اذ ان فقر لعينهم ولا يجرى به برضيت بما ابعثت كلهم والله يعلم ما في
 قلوبكم وكان الله عليا صليلا لا يهل لك النساء من بعد ولا ان تبدل بغيرهن انواج
 اعجبك حسن الاكامل ملكك عينك وكان الله على كل شيء قديرا اي بغيره سريرا صلا لا يملك
 برامق وبيان نعمه ان ذناب كمرطبه سمرها ويا نفا واخل كما ملك ان شئت فقل
 بل كرايد ضا يرفق عقاب كفا اراجله وضرقات عميق وضرقات عميق وضرقات
 ق وضرقات حاله لوق انما كرف كرمه بانك اكر عليه وزي با ايمان كرمه وضرقات
 سبهاق بياني بغيره اكر اساده كنى بغيره كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 موان وضرقات كرمه ما يمين باجهت كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 ان شئت فسميها ايها نانا كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 سبهاق با عزيت با يمين ان اكر كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 با جزوق ان ان زمان كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 با كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 وضرقات كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 بول زمان وانه انكر بذكر كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 ان ان لا يوتى كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 طمع فامتنع واما امتنا من مجد كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 لا ينجي من الحقد واما الحق من شاتها ناكوه من خد ارحاب وكم اهل
 وقلوبهم واما كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 ان ذلكم كان عند الله عظم الاصابه عليهم في بائنه ولا ابا كرمه كرمه كرمه

ولا ابا اخوانهم ولا ابا اخوانهم ولا ابا اخوانهم ولا ابا اخوانهم
 ان الله كان على كل شيء شهيدا اي امانك ايمان اورميه داخل سويد در خانه ي بغيره
 اكر اذن دهند نما سوى طعناي حال انكر منظر ما كيد اكر ان طعامه وكن
 جونا فواخذ سارا بى داخل سويد بى جونا از طعامه وكن فواخذ سارا بى جونا
 ان جويد بى جونا بى سارا بى جونا بى سارا بى جونا بى سارا بى جونا
 وذل انما عاين نه غايد از صوابه وكن فواخذ سارا بى جونا بى سارا بى جونا
 ان ان بى جونا بى سارا بى جونا بى سارا بى جونا بى سارا بى جونا
 كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 وكن كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 بى بى سارا بى جونا بى سارا بى جونا بى سارا بى جونا بى سارا بى جونا
 بى بى سارا بى جونا بى سارا بى جونا بى سارا بى جونا بى سارا بى جونا
 اي ان وانه زمان انما بى سارا بى جونا بى سارا بى جونا بى سارا بى جونا
 ضاهت بى جونا كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 عليه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 واذل بى جونا بى سارا بى جونا بى سارا بى جونا بى سارا بى جونا
 اقلوا انما بى سارا بى جونا بى سارا بى جونا بى سارا بى جونا
 ابل اورميه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 دور كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 فواخذ وانا كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 عمل كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 بى بى سارا بى جونا بى سارا بى جونا بى سارا بى جونا بى سارا بى جونا
 رجسنا اي بغيره بى جونا بى سارا بى جونا بى سارا بى جونا بى سارا بى جونا

وبلند از ده دایم در میان دهها شناخت و گفتیم بهر دیده میان دل هرگاه که قرار
 بد گفتند ای هر که کارها دوری مکن میان ما تبدیل عمارت خراب و ستم گریزند
 خود به غنی بن کرد ایندیم ایانها افشان و متفرق کرد ایندیم ایشان را در
 زمین کرد اینها را به عمل اعتیاد است مرهش نکر کنده نخت را و بعضی که کرد ایند
 بر بی ادب الجیب کاف خند این شاعبت نمودند که کرد و از نوسان و نیت مرا و
 بویان جمع حتی مکر طاهر کنیم از که ایمان دارد بدان جهان از انکه او از کار
 درین است و بر کار و بر چیزی نکاه باشت فل ادعوا الدین دغتم من دون الله
 لا یحکموا شعا ذره من السموات ولا الارض و ما لم یفهمان من ربهم و ما یفهمان
 ظهور و لا ینفع الشفاعة عنده الا لمن ان لم یحق اذا نفع عن قلوبهم قالوا اما اذا
 قال ربکم قالوا الحق و هو العلی الکبر قل من یستکم من السموات و الارض قل الله
 وانا اوانکم علی هدی او ضلال بین قل لا تسالون عما امرنا و لا تسال
 عما یحکمون بل یجمع بینا و بینکم بلنا بالحق و هو الفتح العظیم قل ادعوا
 الدین الحقیم بهر کار که هلا بل هو الله العزیز الحکیم و ما ارسلنا الا کلمات
 للناس بشی و اولی و لیکن اکثر الناس لا یفقهون بگویند انانیا که دعوی کردید
 الهیت ایشان غیبت خدا که مال من اندهم وزن موربه خود را در اسمها و نذرین
 و نیت ایشان در اسمها و زمین هم سزگی و نیت هوای از جنی ایشان هیچ معانی
 و نبود ندارد شفاعت ننند او مکر هر که را که دستور دهد او را چون از امانت
 حق کنند از دلهای شافعان گفتند چه چیز گفت برو کار ما گفتند حق و او بر کار
 و بر کار یکی کدام کس روزی سید شد از اسمها و زمین بگویند برده خدا
 و دریکه ما با شاهان این برادره را ستم یابد هر گاه که میگویند بر سر خدا از این گناه
 کرده باشیم و نه بر سر خدا این نمیکند بگویند کند میان ما بر کار ما بن حکم کند
 میان ما بعد است و او ناصد که ما نشت و ما ناکرم نماید انانیا که میگوید که ایند

مال شریف سیدانها از این چنین است بلکه او است نمود سیدانها و در کار و نفع
 خود که تمام بر سر مردمان منزه دهند و بیم نایند و لیکن بیشتر مردم غیبت اند و نفع
 حق الودان کنند صافین قل کم معاد لیرم لا یستأخرون عنه ساعة ولا یفتنون
 وقال الذین کفروا لیوقن بهذا القرآن ولا بالوی بین یدیه و لوقی الذین یظنون
 موقوفون عندهم یوجع بعضهم لبعض القول بقول استغفوا الذین استغفوا
 لولا انتم لکنتم مؤمنین قال الذین استغفوا الذین استغفوا الحق صدقناکم حق
 الهدی بعد ان جاءکم بل کذبتم بحرین وقال الذین استغفوا الذین استغفوا بل یکی
 البطل و الشهاده انما مردنا ان نکفر فاحمد و یحفل به انداز و اسراف الفراضه طاعوا
 العذاب و جعلنا الاغلاک فی اعناق الذین کفروا اهل یحزرون الا ما کانوا یعملون
 و یکنین کرام و فتن خود بود این دعه قیامت کی هستند راست گویا یکی بر سر
 وقت دعه روزی که متاخر نشوند از آن روز بن ساعه و نه منقذ شوند بان و نکرند
 انکم کاف شدند هر کن ایمان میادیم باین فرما و نه با یم بدین از آن بوده و کی و بدین
 وقت ما که سنگار استاده یا شدند نزد جید کار خود باز کردند بعضی اینها بگویند
 بعضی گفتند که نیند انانیا که ضعیف الحاکمان را نماند که کرد و نکی کرد انکی بر سر بود
 هر این بودیم ما ان اهل ایمان کونید انانیا که بر روی غرضند نماند که ضعیف الحاکمان بودند
 ابامانع کردیم شرا از راه راست ان که آمدند بیجا ندیدیم شما بودید گناه کاران که گفتند
 انانیا که ضعیف الحال بودند بر انانیا که کرد و نکی کرد و نکی کرد و نکی کرد و نکی کرد
 جدا سفر بودید ما که ایمان نیادید بخدا و بهر یک کیم برای او همایان و نماند که نماند
 بیامانی را چون بهر بیت غلبه را و قرار دادیم بندها را این را در کرد بیجا انانیا که
 کاف شدند و هیچ بار نشت سید که انچه را کرده یا شدند و ما ارسلنا قرآنی و نماند
 الا ان منی ضوها انما ارسلنا به کافرا و قالوا انی اکثری اولاد و اولاد و ما غنی
 بعدین قل ان یقین بیضی الوردین بیلد و بقدره و لیکن اکثر الناس لا یفقهون

ولا اولادکم بالحق نریکم عندنا ذلک الان انی دعوا حاکما ما ذلک لم جزا الضعف
بما علی ادم فی العرفان استوی الذین سعوا فی اياتنا معاجزین الوتلف
مخزون قل ان ذی بسط الذوق من بقاء من عباده و بقدر له و ما انقص من ذلک
مقد مختلف و هو صی الازاقین و بوم بحرام جمیعاً بقول لا تکرهوا لایاکا کرا
تعبدون قالوا سمانک انک و لسانای موضع بل کاف تعبدوا بحق الذرم لهم
من متون فالویم لاعلم بعضکم بعضاً لافعال و فضل اللان یخلو اذ و غراب
الند انی کنت لک انک لوف و فرنا دیم و هو مع سلی بسم غنیه مکر که گفتند سخنان
بدر که با بجنه و ستاده اند زبان الحار کشفه کاشم و گفتند میرسد لغوا و بشیر باها
و فرزند و نیتیم عزب کردان بگویم بر دیگران سکینه اند روزی و امر لکالی
که بخواند و نیک میکند و دلکش جز این است سران غنیه اند و نیت الحما و لور و زان
مناجیر یکم نزد بد کرد اند نیت و یکی کلمه انکه ایاں او رد و کار نیک کند پس ان
جزای و زنی باجه کرده باشند و اینان در کوشش عیبت با ان باشند و انکسی
فی نمایند در اطلالات حاصل انکه عارض اند ان اطلال ایاں در عذاب و دفع ضر
سعه کما اند بگویم بر دیگران سکینه اند روزی و بر لبی انک که میخواهد از کمال
و نیک بکردن بر ایاں او و این حرف کند و راه ضل از هر چیز که بود پس او عرف
و حال انکه او به جزین روزی هفت گاه است و یاد کن ان روزی که بر انکیز اسم مادر ایه
بی گویم مرسته کاشا ایا این کازان سواد بدوند گرمی بر سینه که برینه ال
و ستره میدایم خدا و تو دست مائی از عیال کفار بکنم بدوند که فرمای می بردن حق
و بیشتر ایا با بیان بعضی طافه من کرده اند بی اعروانه تواند بعضی از شایع بعضی
هیچ و سوغ و نه زیان و بگویم سمانان که ستم کردند بخشد عذاب انی شاکم و بعد
بان مکرم بگوید و از انی علیمانا ثبات قالوا ما هن الا رجلان یضغان
بعد ابا و کم و قال ما هن الا انک مفعول و قال الذی کفر و الحق لما جهم ان هذا

محمد علی

سرمهین و امتیازهم من کتب میر و میا و مادرسلنا ایسم چنانکه من مذنب دکن
الذین فی قلوبهم غش و امتیازهم نکران و ادب و کتب کان نکران و انما اعظم
بواجده ان تقوی الله شیء و فداش من متفکرها باصاحکم من جنبه ان هوا آدم و بکم
بهیندی عذاب شد بر دل ما انکم من اجر متفکران ان اجمع الا علی الله و هو علی کل شیء
شاهد خلقان و فیما بعد الحق علی علم الغیوب تل جارا حق و ما یبقی الباطل و ما یجید
تل لعلک فاقا اهل علی مقصود ان اهدیت به بنیادی علی الذی انتم سمیع و ذیون
فزانده خود برایشان اینهای حال انکه روشن میدهند کوییدست این مکرر مدعی که شیخ
اینک منع کند شما را از اجماع بودید بویست بکنند بدیدان سواد و نریند من خودم که میر
ان قرا من گفتی که بافته اند و گویند انانکه کافر نرند من قرا انچون اید ایضا
میتاب من مکرر میخواند و میخواند و اشیاء هیچ کتاب که خواند و از حق ساقی
بود ایات من لذیذ از بیم کند و بهر روع نیست کرد انانکه من از انجا
بودند و میسیدند این است ابر و ادب ایضا من بدو روع نیست کردند رسولان مرا
به حکونه است انکار من بکن میر سیکر که بدیدید هم انرا بدیدید من که کفر کرد لا اله الا الله
نا انکم قیام غایبه بر این خداد و دو دیدید بود اندیشم کبر من بیان صاحبنا خودم
هم بدو انگشت من او کریم نمایند من انرا آمدن عذاب سخن بگویم و خوانستم از انجا
لذی من من بران من سواد است من من من مکرر خود او بدیدید کراه و عافیت
بکن میر سیکر پرو و کار من میرساند با یغنا و دانند من را بکن امد اسلام و بیان احکام
ان و انکار کند باطل از ظهور حق و نه اعداست کند بکن اگر کراه باشم من بکن میر سیکر
کراوس بر من خود است و اگر راه باجم به سبب است که وجه من است و میر سیکر
من و کار من میر سیکر او من و دندیک است و لوی من و خواخل و من و اخفون
سنا و کتب و قالوا انما به دانی کم ان انی من حکمان بعد دند کفر و این من قبل و
بلفظ با غیب من ملک تعبد و جیل من هم و این ما بین من و ما قبل با شیام من

و در انداختن خدا را که او بود که بیکر بودید و هر که او را بجهت امر و در اعتقاد
 از آلات و سرو و نذایان و زنان ایشان در سابع اند به خفته و راسته بکشد که گاهند
 مر این است هر بی که خواهند و سر ایشان اینم خواهند از سلم بود بیکر که سر
 مهر را و بعد از او ای کرده گناه گران ام عهد انیک یا بی ادم الا غیض انک
 انکم علقمین فان اعبدوا فی هذا صراط مستقیم و انقضضت من قبل کثیر
 افلا انکلو ان یقلول هذه صحت التي کتم لک خلق اصولها الیوم بکنتم تکفرون
 الیوم یحکم علی اهلهم و عکلتا الیوم تشهد علی جماعه انک یسعون الیاسان کرم
 بائنا اهل ایران ادم که بر سید شیطان می رسد و سر ایشان است در شمع روشن و انکه
 سر بر سید این که کفیم راه راست است و بهیچ کراهی که در این شیطان از شیطانی
 بیاید پس ای دریافت نمیکند این دوست که بودید که در عهد دانه میبودید در این
 اودا امروز سبب این بودید که کاف میشد امروز می فهمی بردهای ایشان
 و سخن که بزرگداشتی ایشان و گواهی دهد با و های ایشان با آنچه بودند که گشتند
 و لولنا و لظن علی اعنهم فاستقموا الصراط فانی بهر صراط لولنا و لولنا
 هم علی سکنتم فما استطاعوا مضیاً و لا یرجعون و فی یفره نکره فانی قلا
 یقلول و ما علمناه الشعر و ما یمنع لیا اهلها الا ذکی و قران بین لیل و کان
 حیاً و حی القول علی الکافین اولی و انا خلقنا لهم فاعلمت ابدینا انما اقم
 لیا ما لکون و خلقتهم لیم فقیما و کونهم و نیا یا کلم و لیم فقیما شافع و صواب
 افلا انکون و اگر راستی هر این میگردانیدی اثر جبهه ایشان پس پیشی میفرستد
 بهر این معهود لوف پس از گماردندی و که راستی هر این صبح گردانیدی ایشان
 بر جای خود پس بنفاد استی که شتی و نه رجوع کردندی و هر که عمر در دهیم باز
 گویند که او را در این نیست پس یاد ریاست می کنند و نیا هو از اینیم او را شعر و خود
 نسر و میت اعم او را سیدیم او را که موافق و قران ظاهر الماعز تا می گرداند که بکشد

و اید

و ایدند گفتار و عذاب و کافرا یا بدین که از زمین از برای ایشان از علم اقم
 است در سابع قدرت ما از بعضی پس ایشان را انما الخان اند و بقرن در اوید
 بلو ایشان جواز است سرکوب ایشان و از آنها میخورند و انان ایشان است
 شافع بسیار و متارب پس ای املک نمیکند و انکرا من دون الله الحق تعلم تفرون
 فلا یخبرک قولهم انا نعلم و اخیرون و یاعلیون اولی فی الاثنان انا خلقناه من نطفه
 ناوله و خصم بین و ضرب لنا سلا و منی خلقه فالجین یحیی العظام و هی دیم
 تل هیما الذی جعل لکم فی البحر الاحمر قاراً فانما انتم من قرضون اولی الذی خلق
 السموات و الارض بقائه علی ان یخلق کلهم بل هو الخلق العلم انما امره ان یقول
 ان یقول لکم ینکون فینکون الذی سید سلوک کل شیء و الیم فی جحش و کفرند
 کفار از عجز و حلیان تا فاید که ایشان یا می گردانند بنوا اندان اهتمام داردی
 گردان ایشان و ان کفار مران اصنام را شکری از عاف گردانند و بنوا اندان
 نوا گفتار ایشان بر سید که ما میبندیم انجمن پنهان میدارند و انجمن ایشان را میبندند
 ندید انسان بر سید که از بیستم او را از آب مرد پس ناگهان او مجاد لبست هوید
 و بهر که بره بلی ما داستان با سخنان بوسیده گفت که ام کس رنده بگره انداخته
 از بر سر بگواهی بخورند میگردد اند که بید آورده از راحت مرند و او هم از بر سر
 انجان عدل که بید میگرد برای نماز در صحت سبزه اش را پس ناگهان نماز از در صحت
 می افتد رید ای یحیی انکه از بی اسامی و ربین را از نا جبر انکه از برید مانند ایشان
 بل و قال انکم او سیر ارض و منی است بغایت و انایه سیرک مران او چون خراهر که گوید مر او
 باطن پس یا بدین یال و منرا است انکرا که بدست قدرت او است یا دها می هم و جی
 او بار گردانند نماز

سم الله صراط مستقیم

و الهات صفات خالق امرات و جبر خالک الیات ذکی ان لکم لوصدق السوء و الاصل
 و انهم ما و رب السارق ان اذین العمد الذی بانیتم الکی اکبر و حفظان کل شیء

ما یکنجیل و ایان دعوی کفار و کفران بودند بگویند سکا ایان از دوزخ ایان است که رایه
 سیرت زاده خدا و سیر سکا ایان هر اینه در حق میماند ایابر کنید خدا و خدایان
 جیت تار و جیت حکم یکید بیا یا بنده یکید بیا که مژگان است جیتی روشن بیا و ریدان
 کتار اگر هستند داسه گویان و دیدو کردند میله خدا و ایان که سبقت و میخند استند
 ملائکه برینک ان کفار اینه مان کرده اند در عذاب یان است خدا از اجزه وصف میکند
 اودا که برینک خدا که ان اهل ضلالتند بدیه برینک سما و اجزه برینک ازین استند
 کراه کشته بنده که انرا او سابق عدم خدا در اینه در دوزخ و صفت و صفت هیچ یکی را
 کمر اور است صفت معلوم برینک که اینه مانیم صفت دوزخ و سیر سکا ایم سج که کفر و سیرک
 که بودند سبقت برینک از سبقت برینک که انرا کتب ایشان که کراه
 از بنده که خدا که اهل ضلالتند بگویند خدا بگویند که کراهتند و لغت
 کلتا ابعاد فالر سلسله انتم لم المصور و ان صند عالم الغالبون فنقول
 حق صبی و ابرهم خوف بصره ان بعدا استجلون تا ان از ارباب خفاء
 صالح الدین و قول عظم صبی و ابر خوف دیرین سعاد و بله و ب العرفه
 عما یصفون و سلم عالم المرسلین و خلاصه و ب العالمین و بعضی که بینی گرفت و کلام
 مریدان مار که فرستاده شده بودند سیر سکا که ایان مشغولند بعدا و برینک که کراه
 ایان غالبند بر اعراف کن از ایان تا وقت معلوم و برینک ایان بگویند و زمان
 که معینند بر ایا بعدا ما استعجال فی غایت بدین ظاهر فرود اید عذاب در سران
 ایان بر بد صبی است صبی هم کرده اند کلام و اعراف کن از ایان قلل کلام امره
 عذاب را پس و داند که معینند برینک و سیر است بود کلام تو علیه و در حق ان اجزه وصف
 میکنند سلم بر جمعان و سبقت برینک که کراهتند و کراهتند

بسم الله الرحمن الرحیم من طاعت الله فی الدنیا و الدنیا
 فخره و اتفاق حق قران با شرف و سوره که ان سحر است نه بلکه کاف و کفران اهل کفر
 نکر

بخشند و در مخالفت خدا و رسولکم اهل کفران و کفران و کفران و کفران و کفران
 و کفران و کفران و کفران و کفران و کفران و کفران و کفران و کفران و کفران و کفران
 هذا فی عذاب و انطلق الملك من ان استعوا و اصرها عذاب الله ان هذا النبی و ابره
 بعد ان الله الاخر من هذا الاصل و در سبلا خدا کن کرد انیم بنیان ایان از اهل
 از اهل زمان پس او افتادند در ان و در بود انوقت حکم که حقین و کفرت عفو شد
 که آمد بایان و بیم غایت از جنو ایان که گفت کافرت ابر محمد جاده کرات در حق و ایا قری
 میدهد محمد صلا یان صلا یان سیر سکا ان اهره انیم برینک سیر سکا عجب در حق و معرفت
 رسد از ان و برینک گفت کافرت که برینک و برینک و برینک و برینک و برینک و برینک و برینک
 بجهان برینک خواسته خدا بنشیند ان تو صید در مله بان برینک و کفرت ان کراه
 و افر انیم بافته ان سبقت برینک و برینک و برینک و برینک و برینک و برینک و برینک
 از حق و کفرت برینک و برینک و برینک و برینک و برینک و برینک و برینک و برینک
 بل انما یذوق عذاب ان عذبه جرات و صند نیک العزیز الوهاب ان لم ملک العوا
 و بانها علی فیقول ان اسباب صند طهالک من قوم من الان اسبقت فیهم لوج
 در حق و دد الاقصاد و عفو و قوم لوط و اصحاب الکرا و لک الامراب ان کراه
 الصلحی عقاب و انما یذوق عذاب الا صبی و صند طهالک و افر انیم بافته ان سبقت
 قیل انیم بحساب ایا فرستاده شد بدو این قران از سیه ماکر انرا انیم نه بلکه ایان که
 ان قران و بلکه هوش و خجسته عذاب و با انکه در عذاب ان است قرانها و خجسته
 بود لار کن قران و محاسبه است با انکه مرایان است با حشاش اسما و وزین
 و اهر میان ابان است بر بالا و دند و سراج سموات لشکر ان لشکر که در مقام
 رسو کنند ان را که جمیع عوالمند بدو و در ان است بنیان از سیه ماکر انرا انیم نه بلکه ایان که
 و فرعون صاحب استقامت و دیر عوالمند و کراه و کراه و کراه و کراه و کراه و کراه
 جمیع برینک و انما سبقت برینک که کراهتند و کراهتند و کراهتند و کراهتند

کما العزایع الخمارین منیل (اولو ابوابهم خالدين فيها) یعنی خود التکرار و تکرار
 هر وقت آنچه کرده است و اعدا نماز است با هم می کنند و در آن روز از آن کارها می گذرانند و در آن روز
 مجتمعان با هم می آیند این آنکه می شود در هر سال و در کعبه مرابین خاندان و در آن روز
 ایام مدینه رسولان را می گردانند بر سر آیه های سی و کار نماز و بنیم نمایند تا مدیون
 او را گویند اری دلی در دست نظر عذاب بر کارها گفته اند که در آن آیه در هر روز
 حال آنکه حکم خدا را بنده می آید پس بدست می گیران و گردن کشان و سیف ابی القفا
 بنهم الما الحنه و ترا حنی ادا حایها و مفتاحها و اقال لهم فیها سلام علیکم طبعها کما
 خالدين و خالو الحمد لله العت صفوا و عده و اورنا الا من یستوی الخیم حیثه
 تنهم اهل العالمین و تروا الملائکة خالین فی صلا العرش لی چون بگردن بنیم و قصر بنیم
 و اهل الممونه و ابی القفا و در آن روز نون آنکه بر روی کار می گردند بر روی خورشید بنیم
 عجمیان قاصد این را کشان شود در کار و گویند مران ابی خاندان بنیم سلاهی
 بر سنا باد خورشید بنیم بعد اهل نموده و در آن روز گویند سیر بر سلاهی بنیم
 و عده ابو و عیدک داده مارین صلی کبریم اریهت هر جای که خواهم بس می گویند
 کار کنند کار و مدینی بر سلاهی بنیم ارضه لارض بدین کار کنند حال آنکه بنیم
 هر کار کار با باشند و فکر کرده شوند و یا ایان بر سلق و کف در سوسا بر سلاهی
 سزاست که بر روی کار صلا بنیم

[illegible]

اینکه میزد که ایضا با همی را روشن بر آنکه بکینه بنی که بنی ابا ابراهیم
بر سرش گردانند و از این سخن عظیم است و لقد ارسلنا موسى انا نارا سلطان بین
الفرعون و عاهل قارون فقالوا ساحر کذاب فکذبناهم الخ و عمننا قالوا قتلوا
الدين اموا بعد الجنی اسلمهم و ما کذبناهم الا ضلال و قالوا من یؤثر فی
اقل موسی و لیس مع دریم ان انا ان ان یبیل فیکم اول یفکون الارض الفان و قال
موسی ان کنت یبیل فیکم کل یبیل لا یوم الیوم الحسد یحقی که مرساند به موسی
باسم ابراهیم و عیسی و محمد و هارون و تارون بن کفند اینها صامت و وزع و کرم
افد موسی ای و ابراهیم از سزا گفتند بکینیل لیسان انا که امان او رند با او رند که او
دختران اینها و لیس که او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را
کو بخاندید و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را
گفت موسی بر سرش بنه که بنی بر او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را
روز صاب و قال یصلون من الخفون بکنیم لیسان انقلوا رجلا نقول لیه
دخا که ما بالعتیک من دیک و ان یل کاذبا فلیک لکیرد ان یل عارضا بیک بعض
الذین بعدکم ان لا یهدی من هوس سرق کذاب یا فکرم لکم الملك الیوم طاهر من بنی الفان
فمن یفکون من بنی الله ان کاذبا و قال فرعون ما اریکم الا ارجع ما اهدکم الا سبل
وقال الذی اس باقوم ان اضاف علیکم مثل قوم الاخر ایتل داب فکرم نزع دای و عود
و العیون بن نعیم و ما الله بید ظلم العباد و یا حرم ان اصحت علیکم لیم التیاد
لیم و قالون حلیم و ما لکم من عاصون بضال الله فاله من و لقد عاصی کرم
من بیل الخسرات فازلیم فاشل ما فیکم به حق ان اهلک ظلم ان یسب الله من بعد
دسولا که ما لکم بیل الله من هوس سرق کذاب و کفتم عوان اهل ایان از کرم و عود
بنها میباشند بیل عود ایا بیکیل میزیا که بیکیل و کرم و عود و عود و عود و عود
آه بیا! معجزات او من از او بر دگر داد او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را

کو میرد از این و عود میباشند بر سرش گردانند و از این سخن عظیم است و لقد ارسلنا موسى انا نارا سلطان بین
الفرعون و عاهل قارون فقالوا ساحر کذاب فکذبناهم الخ و عمننا قالوا قتلوا
الدين اموا بعد الجنی اسلمهم و ما کذبناهم الا ضلال و قالوا من یؤثر فی
اقل موسی و لیس مع دریم ان انا ان ان یبیل فیکم اول یفکون الارض الفان و قال
موسی ان کنت یبیل فیکم کل یبیل لا یوم الیوم الحسد یحقی که مرساند به موسی
باسم ابراهیم و عیسی و محمد و هارون و تارون بن کفند اینها صامت و وزع و کرم
افد موسی ای و ابراهیم از سزا گفتند بکینیل لیسان انا که امان او رند با او رند که او
دختران اینها و لیس که او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را
کو بخاندید و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را
گفت موسی بر سرش بنه که بنی بر او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را
روز صاب و قال یصلون من الخفون بکنیم لیسان انقلوا رجلا نقول لیه
دخا که ما بالعتیک من دیک و ان یل کاذبا فلیک لکیرد ان یل عارضا بیک بعض
الذین بعدکم ان لا یهدی من هوس سرق کذاب یا فکرم لکم الملك الیوم طاهر من بنی الفان
فمن یفکون من بنی الله ان کاذبا و قال فرعون ما اریکم الا ارجع ما اهدکم الا سبل
وقال الذی اس باقوم ان اضاف علیکم مثل قوم الاخر ایتل داب فکرم نزع دای و عود
و العیون بن نعیم و ما الله بید ظلم العباد و یا حرم ان اصحت علیکم لیم التیاد
لیم و قالون حلیم و ما لکم من عاصون بضال الله فاله من و لقد عاصی کرم
من بیل الخسرات فازلیم فاشل ما فیکم به حق ان اهلک ظلم ان یسب الله من بعد
دسولا که ما لکم بیل الله من هوس سرق کذاب و کفتم عوان اهل ایان از کرم و عود
بنها میباشند بیل عود ایا بیکیل میزیا که بیکیل و کرم و عود و عود و عود و عود
آه بیا! معجزات او من از او بر دگر داد او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را

بنظر لکیم که عاقبه الدین من قبل خان اکتی ستم و اندوخته و انانان الارض
 فاعقوا کانوا کسبون فلما جاءتم وسلم بالبنات فزوا باعدنهم من العلم وحقنهم
 ما لاوا برهنه وینفقوا وای فاسنا قالوا انما الله ودهه وکفرنا جاکنا بهر کین
 نلم یکن یفهم ایانهم ما لولایا سنانه الله الق فذلت وعباده وضره انک الکمان
 وحقن کون سناوم رسولان پیش از آنکه ایان است کیکه فقه کفیم لود وایان
 کیکه فقه کفیم برقا و سوزدهیم رسولی که ارد عجزه بکر باد صا بر جود اهد
 فرمان صا حکم کردید شود براسی و زبان کار شوند در ان مقام اهل دینهای باطل
 سید و بزرگ است که حفظ کرده بر ای سنا و کلا و کلا سنا و کلا سنا و کلا سنا و کلا سنا
 ان ایان سنجید و مرار است در ان منافع بسیار و تا انکه رسیده بر ایان سنا و کلا
 صا بر جود است و مرار است و مرار است و مرار است و مرار است و مرار است و مرار است
 که در مقابل هذا انکار میکنند و میگویند که در ان منافع بسیار و تا انکه رسیده
 خا و غیره که تا انکه پیش از ایان بودند پیش از ایان بودند پیش از ایان بودند
 و انرا که در این بین باز نماند از ایان ایان بودند عذاب اجنه بودند که کرب می کردند
 بر جود اهد ایان سنا و کلا سنا و کلا سنا و کلا سنا و کلا سنا و کلا سنا و کلا سنا
 دانش و فقه و اهد ایان سنا و کلا سنا و کلا سنا و کلا سنا و کلا سنا و کلا سنا
 عذاب و معاینه کنند ایان آوردیم و ایان سنا و کلا سنا و کلا سنا و کلا سنا و کلا سنا
 بر نشا است در صحت تکلیف که مورد سنا و کلا سنا و کلا سنا و کلا سنا و کلا سنا
 ما را طریقه مدفع صا تحقیق کردیم رفت در میان مبدگان او و زبان کار شدند
 وقت کاوان

بسم الله الرحمن الرحیم

صم نزل من الحق ارجع کتاب غلت ایان فزوا باعدنهم من العلم وحقنهم
 تا وین اکثریم تمام لاجع و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا
 وین سنا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا

کایت

کما بیت کر ستم است یعنی لغزایا که لغزت عرب است نه ملکت هم بزی کردی که اهل
 حال انکه ان قول بارت دهند و ستم کنند است بر اعراف کردند بزرگایان بر ایان
 و کفند و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا
 صیان ثبات سنا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا
 انما انما بزرگایان ایان انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 الدین لایعقوا الذکوة هم بالافه هم کافران الذین اسلوا علی العاجات لم اخرجهم
 عمن کما بزرگایان ایان ایان ایان ایان ایان ایان ایان ایان ایان ایان ایان ایان ایان
 صا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا
 عین هذو صا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا
 آوردند و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا
 خلق الارض ن یومین و یحیطون لم انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 من فقهها و بارک فیها و فقهها انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 ان السعد و هو صا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا
 مقصود من صم سنا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا
 عصبان و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا
 خلا لیکم انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 کفیم پر و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا
 و وضع جزات و منافع فقه و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا
 در وقت جهل و ستم و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا
 وصال انک انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 کفند اهدیم از روی مضایب تمام کردیم انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 و تیریز بود در اسان کار انما و ارا ستم اسان من دیگر اجر ایان از ستم کاران

و در ششم از ارباب طبع سزقه ان اونیق اندازده کردن عذای غالب داناست
 فان امرضوا نخل اندر کم صاعقه مثل صاعقه عاصف غروب جاعم ارسل من بلیم
 و من خلفهم الا بعدوا الا الله قالوا لولا انزل ملائکة فانا جاعار مسلم
 فانما عاود قاسمک و ان الارض بعیر الحق و قالوا ان اند سناخه اولم یوحا الذلله الذلهم
 هراک شتم فقه و کاف و ابانا خاچیدون ناد سلنا حلید حاصرم ان الیم خفاک الیم
 عذاب لغز فی القوم الدنیاء لعذاب الالهة اخ و دم لا یخرجون و اما عود بعد سناخه
 فاستجوا العی علی الهدی فاضت بهم صاعقه العذاب الهم جالطنا و ایکیون و مجتبا
 استواء کاف و انفقون بد اکی عراقی ما یتدب یکی بمنایم شارا از عذاب نازل مانند عذاب
 ان دو میل که قوم هو و قوم هاج اند چون اربابیان رسولان از جانب پیش ابان ارباب
 مقابل ابان کمر بر سیدم عبود سیزدا گفتند کفر و اسی بود و ما را این فرستاد
 بدیدیم یکما با بجزه فرستاده شدید ما بان منکر الیم بن اما بدیدیم عاصف بر سزقه عذبت
 و اسحق و گفتند کبست سحر ارباب از جهه حق صرائی ایا ندیدید سزقه اربابیان را
 او هافه اسه ارباب بقدرت و بودند و کمر جهات عا انکار میکردند بن فرستاد بر ارباب
 با دست سخت و در روزها عذبت ناهج با بزم ابان عذاب صرائی در زندگان این جهان
 و عذاب ان جهان فرستاد بر ارباب و ارباب باری داده نشوند و اما عود بر هدایت اربابیان را
 بن طلب کوری کردند با هراست بر بخت ابان و عاصف عذاب صرائی بدیدیم بودند کمر
 کسب میکنند دنیات و ادیان را که ارباب و ده بدیدیم عاصف کردند و یوم عاصف عذاب
 ان القادهم بکذعون صق انما عاصف و ارباب عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف
 بعلون و قالوا لعلو دم سلطتم علینا قال انفضنا الله الذی انطق طرش و
 خلقکم اول مرة و ایدم رجوع و ما کنت تسترون ان یهد علیکم سبک و لا یهدکم
 و لا یهدکم و لکن ظننت ان الله لا یعلم کثیرا فاعلموا و فاکم ظنکم الذی ظنتم و
 ادبکم تا صحت عن الخاسرین فان یجوز ما لا یستور من ان یستعبدون فها هم

المعینی

المعین و روزی که کرد آتش دشمنان خدای یوسف بن ابان جمع الاولی بختند
 با جسد در آتید در ان کراهی دهد بر ارباب و جسد های ارباب و هم سناخه
 بدانچه بدیدیم سزقه و کمر بر سزقه عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف
 صراخه انکه بخون آورده و در عین حال اولم یوحا و بار کرد سناخه
 و بدیدیم سزقه که سناخه سزقه که کراهی دهد بر سزقه کراهی و نه بخت سناخه
 و بخت سناخه بر بدیدیم سزقه که سناخه سزقه که کراهی دهد بر سزقه کراهی و نه بخت سناخه
 بدیدیم سزقه که سناخه سزقه که کراهی دهد بر سزقه کراهی و نه بخت سناخه
 است مرئاد و ارباب بر سزقه سزقه که کراهی دهد بر سزقه کراهی و نه بخت سناخه
 مابین ابانیم و ما خلفهم و حق علیهم القتل احم قد حلت من قبلهم الحق و الا انهم
 کاذبان و این و قال الدین کفر لا استعوا لهذا القرن و العاصف لعلم یقولون فلیکن
 الدین کفر عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف
 داسا الخلد عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف
 و الا انهم یحلمون انهم لیکن با من الا قلیل و نقد عاصف عاصف عاصف عاصف
 بیدار استند بر ارباب و عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف
 گفتار عذاب ارباب کراهی که کراهی عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف
 گفتار عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف
 بیدار استند بر ارباب و عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف
 کمر بر سزقه عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف
 ما عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف
 که کراهی کرد بدیدیم عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف
 از اهل در الاصل ان الذی قال دینا الله استقاموا شیخا علیهم السلام و الا انهم
 و لا یحرموا و الا بر طایفه النکست و عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف عاصف

بر سر کمره از آن زمان که خداوند عالم را که میخواستند از میان ایشان
 اندوخته اند و در آن زمان است با ایشان و آنکه ایمان آورند و کارهای دیگر کنند
 در روز و ماه و سالی که از ایشان بخواهند بفرستند و کارهای آن را بفرستند
 نقصانی بر یک این است مگر داده خداوند کار خود را تا آنکه اگر ایمان آورند
 و کارهای خوب کردند یکی بر آن یکبار شمار ابراهیم را که مژدی کرد و حق با بستر باب طهر
 و هر که کس کند صفاتی دیگر زیادت کرد این برای او و در آن یکبار را بر سر که در آن
 نکرده و در آن است یا آنکه میگویند فراوانست بر خدا و در آن بر آن که در آن است
 و در آن برای آنکه کفایت نماند و در آن باطل و ثابت بگردانند بقران و فضل و ابرار
 معرفت این بدین بر سر او و داناست با بعد از اینها است و هو الذی یقبل التوبه عن عباده
 بعضی از اینهاست و یعلم ما یفعلون و یحب الذی لنزاد عمل الفالحات و بریدم
 من فضله و الکاف و من لم یحب الله و لیس فی الله شوق لعباده لیسوا فی الارض
 و کنی یقول بعضی ما یبار الله عباده خیر یحبهم الذی یقول الغیب من بعد ما یفعلون
 و یفعلون و یحبهم و هو الذی یحبهم و او ان یفعلون که میگوید بکند توبه را از منکران خود در
 از بهر این و میدانند که میکنند و اجابت میکنند در حال آنکه ایمان آورند و کارهای دیگر
 که در آن و در آن بکند از عطا خود و اهل کفر را بر آن است عذاب بخند و کفر را خند
 خدا و روزی و بنده کار خود هر ابرسم کند در زمین و آسمانی و میفرستد اجماع بخواهد بفرستد
 بر سر او و بنده کار خود و میفرستد او است که در میفرستد باران را بعد از آنکه
 ما یبوس یا شمس و تمام میگرداند منافع او را و او متوالی امور بنده کار است و در آن است
 و من ایما تطلق السحابة و الارض و ابی فیها من دایم و هو علی جمیع از اجابت
 و ما اهلکم فی صبیبه چنانکه است ابدیک و بعضی عن کثیر و ما است عملی فی الارض
 و ما لکم فی الله فی اولی و لا یفر و لا دایم قدرت او است از پیش از آسمانها
 و زمین و اجماع مقرر گرداند در آنجا از جنبه و لو بر سر ایشان زمان که خواهد بفرستد

و هر روز در میان آن خفتی پس بسبب آنست که کس کرده و نهتهای شاد و غصه میکنند
 بسبب آنست و بنشیند مفاوت شوند در زمین از عذاب و بنشیند مفاوت از عذاب
 هم دوستی و نه یاری کنند و من لایته الخواص فی الجوارح الا اعلام ان ثانی یکنی الودع
 فی ظلمن بدو اگر علی ظهور استعد للابلیات لعل یجاد سکون او یفقهت بما کسوا
 و یغف عن کثیر و یعلم الذی یجادون فی انما ما لم من یحیی فما و یقیم منی
 فتع الخیر الدین و ما عند الله خیر الذی الباقی للذین استوا علی یتیم و یوکرون و الذین
 یحییونهم لکمال الخیر الفواضل و اما ما غصوا هم یفقدون و الذین استجابوا لک
 و اما من العلقه در هر سویم بنیم و ما در مقام یفقدون و الذین ان احکام
 البقی هم یفقدون و جزا و سینه سبب ملکها فی عفا و اصل ما جرح علی الله لانه لا
 یحب الظالمین و من انشرف یحیی ظلمها و لک ما علیهم من سبیل انما السبیل علی الذین یفعلون
 التام و یفعلون فی الارض یضرب الحق اولیبت لهم عذاب الیم و من یحب عفا و ان ذلک من
 عفا و الامور من یفعل الله عالم من ذلک من عفا و ان ذلک من عفا و ان ذلک من عفا
 در دریا مانند کوههای آبی خواهد فرسائی گرداند با و در این مانند آنها در اینست
 در این بر سر که در این هر اینه غل غل است مرخص کنند و که گذار را با آنکه در آن
 کشته ها پس عیب اجماع کتب کرده باشند و عفا بکند خدا و بسیار کشته ها و میدانند
 آنانکه کمالی نمایند در اینها که کتب مر با آن هم کثیر کاهی به اجماع داده از خدا
 از چیزی پس آن بر خود داری و ننگ را دنیا است و این من فرستد و این است و پانصد
 مر از آنکه ایمان آورند و بر سر کار ایشان اعتقاد کردند و آنکه در و در نمایند از کشته ها
 نیز سکن و از کشته ها بفرستد و چون چشم گیرند ایشان عفا بکند و آنکه در اینست
 عفا بکند بر سر که در اینها میبای داشتند و از کشته ها از کشته ها و از کشته ها و از کشته ها
 و این روزی در این ایضا افغان میکنند و آنکه در سر با ایشان هم ایضا از کشته ها
 و در این طبع بار میکنند و با داشت بدی بدی است که مانند پس او که عفا بکند

کارهای ضربید را در این ایام بکارایان بدعت خود و این صلیت خروزی
 و اهلکم کو و رید فزین ایا خوانند و اینها را بشما بزرگ کردید
 و بودید که گناه کاران را قتل و عذاب حق و الساعة لاریب فیها نلتهم و اندر
 ما الساعة ان نظن الاظفار ما نحن مستقین و بدایه سنان ما عملوا و ما هم کانوا
 به سیه زد و فیل الیم تنکم کا نیستیم لغا و بودیم که هذو ما و یکم انما و ما کم
 من ناس من ذلکم بانکم اتخذتم ايات الله هزوا عنکم الحجة الدلیا فالیوم لا
 یقر صون علی ولا یستعین فقلله الخلاب السموات ورب الارض و رب العالمین
 و لم الکی باین السموات و الارض و هذا العزیز الحکم و عدون کفره و یزید برکت و عده
 صفا و است وفات هم یکی ندارد در آن میگویند عزیز این کجاست قیامت نیست کما
 کم کان و نه ایها بریقین از آن حال ظاهر شود مرایان از بریهایی اینک کردند و فرود
 بایشان اینچنین بدند بان استغفار میجویند و گویند امر وقت که کنیم شما را در عذاب
 ضایق و ناموس که بد شما ملاقات آوردن فرود این روز و جای شما است انز و نیست
 شما هیچ یار این عذاب تا بسبب نیست که کفر شدید ما شما خدا را جل افام
 و فرمود شما را در کای این جهان پلا و روز به روز بیاورد ایشانی از انی و نه
 ایشانی طبع کت در ایشانی این برای خدا است سیایش مطلق به و کار است و کار
 زمین و بر و کارها باین و مر او است بزرگی فایست بزرگی در اسلها و ورزین او
 غالب در دست گیرار
 بسم الله الرحمن الرحیم
 حم نقر بل کتاب و الله العزیز الحکم ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا الحف
 و اصل مسمی و النور کفوا و اعما اندر و معصون فل ان فیم ما ندعون من دون
 الله ارون ما ذا خلقنا من الله ام لهم شریک فی السوات الیقولون کما یقولون
 هذا اولادنا من علم ان کنت صادقین و ان اهل من یبعون و یرون الله لا
 لهم لا یموت الفیم و هم فی دعائهم غافلون فرو ستاد فی است از خدا عتاب و در

فیا فی یم اسمها و زمین و اهلها میان ایشانی است که بر اینی نادقت نلم و نه
 و انما که کافر شدند انهم سیه کرده شدند امر این کردند بکفر و عید مرا آنچه مرستی و ان
 ضامن فاشیدین که زمین ازین در زمین ایا که مرایان ایدان در اسلها میا و بود
 بی کتاب اسامی دایم ازین قرآن باقیه از دانش او هستند است کویا و نکیت
 کما و تن از انکه خوان غیر از خود که این که اجابت نماید او را تا روز قیامت و لیکن
 از خواند ایشانی میفرزند و از اضر الناس کافالم اعداء و کافا عبادتم کاف
 و انما تنی علیم ایا تنای بیانات قال الذی کفر الحق لما جاهد هم هن صحرایی ام یقولون
 اخذوا قل ان فی بیه فلا غلو فی ان الله شایهم اعلم ما تقیضون فیه کفری و شیطانی
 بدین و منیک و هو العفد الوجم قل ان کنت بدعتان الوصل و ما ادری ما یفعل فی
 و لا یم ان التبع الامایوی الی و انما الاذ یوسوسین قل ارا یتیم ان کان من عند الله
 و کفرتم به و نهید شاهدین بقا سرائل علی سله فاسم و استکبرتم ان الله لا یهدی
 القوم الضالین و چون بر اینک اندر مردم را باشند مران اهتمام و ادستی و باشند
 به برین ایشانی منکران و عدون خوانند و بدایان اینهای و اعدا انکه روشن اند
 در دلالت گفتن تا انکه کافر شوند مر قرا شده اید با ایشان این جلد و کراست ظاهر
 یا انکه گویند در موع بر باخته یکی اگر باخته باشند فی خود ان قرآن این باخته
 بدایان از عذاب جزین او را تا قیامت با آنچه شروع می نمایند در ان کفای است
 ضا حال انکه کلاه است میان و میان شما و او امر زندگاری است و مهران بگویند می و روح
 از میان پیفران و عید انهم کرم کرده می شود و من و نه بشما متابعت می نمایم مگر انکه
 فرستاده می شود بسوی من و نیست من مکریم کشته و عید بکفر و عید مرا انکه باشد
 ان قرآن از تنه خدا و کافر شوند بان و کوهی دهد به جهت ملک کوهان بران
 بد مانند قرآن بس ایمان آورد و نکش نمایند بر سر کوهان و نه فاید کرده
 قال الذین کفروا للذین استوالکما عیگا اسبقوا الیه و ان لم یسبقوا به فیه فقلوا

انك قدیم ومن قبله كتاب موسى اما در حقه و در كتاب مصنف لانا عریضا
 لینه الذین ظلموا و بشری للمحدین ان الذین قالوا اتنا الله ثم استغوا و لا یعلمون
 علیم و لا یحکمون اولیک اصحاب الحجه مالدین فیها جزاء علیهم و لا یحکمون و لا یحکمون
 انما کما فی سنده و حق انما کما ایمان او روند اگر بدی این دین بهیستی کمر خندی
 بر اسبوی ان و چون راه میافتد با و میگویند که این دین و غی است قدیم و پیش
 ازین و ان محمد بود و تو به موسی حال انکه پیش او میباشی از خدا این قرآن کتاب
 نصیحتی کنند حال انکه بلغت عربست تا بهیم نماید انان که هم گزینند و سبابت دهند
 مریدان که میسر که انان که گفتن پروردگار خداست پس ثبعت عن محمد بران بود و حق
 بر اینان و نه از اینان و در همین شدند انانکه ملائک الله در حال که بخداوند
 در اینجا میاد و انکه با هم بودند که یکدیگر دهند در دنیا و وصیت الان ان الله به احسانا علمته
 انهم کرها و رضعت کرها و صلوا و فضاله فلیشون شکر اصفی ان المبع الشیء بلغ
 اربعین سنه قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک الی الغت علی و علی و الدن
 و ان اعمالی انضیه و اعمل لی فی ذریعتی لئ لا یغیب الله و ان فی السین اولیک
 الذین تمقبل عنهم اصنامهم و یخافون سیئاتهم فی اصحاب الحجه و عد
 الصدیق الذی کان یوسف و الدن قال لولا الذین انکما انعدانی باخرج
 و قد صلت الفرون من قبلی و هم یستعینان الله و ملک اسماء و عدائته و یفقه
 ما هذا الا اساطیر الاول اولیک الذین حق علیهم القول فی ام فرضت من قبلهم
 الحق و الا انی انهم کانوا خاصرین و کل در جات ما عملوا و لیوسفیم اعمالهم و انظرو
 و وصیت فرودیم آدمی را بر پدر و مادر او بگریز و بر پدر و مادر او بافت
 شفت و بر نهادن او با حالت شفت و هرت بدو شدن او و از شیر مادر کردن
 نوسی ماه رست تا چون رستند بغایت قوت مجهول را که گریزای برادران الهام
 مرا اینک که گزیند و گزیند انانکه حق انعام فرمودی برین و بر پدر و مادر او
 کن

کم کار بیکر که پسند ما خواند و صلوات بر پیغمبری اری برای من در اولاد من به سبب که من بار
 بر سر من از اهل انبیاء امان انانکه که قبول کنند از انبیاء و بیکر تر از انچه
 کردند و در گزیندن بر بهای انبیاء در جمله اهل بیت باشند و بعد داده خدا انانکه
 داشت که وعده داده میشدند و انکس که گفت سر پر و مادر خود را بیکر از من
 یا و عدو بهیستم که برین او رند مرا از خبر و حال انکه رنده با شمس و حال انکه گزین
 اهل نهایی من از من و ان پر و مادر من یارسی میخواندند خدا و ای بلی انان
 بیارید بر یکر دعه ضاحق است بر مگوید من این حدیث مرا انانهای من انانکه
 انانکه که بر اینان گفتار بعذاب حال انکه از جمله کرده انانکه که تحقیق کردند پس از این
 از جن و دخی بر سبب انانکه هستند باین طارن و مریدان از من و هر قدر میخوانند
 انچه کرده باشند و نام دهند با اینان جز انانکه انانکه و انانکه شمس که نشوند
 دیدم بعضی الذین کفر و علی النار ان هبتم علیکم فی صایمکم الدنیا و استخف بها
 فالعیم غرر من عذاب الله انما کنتم تنکرونها ان الله یغفر لکم و ما کنتم تفتقرونها
 و انکرها کن انانکه که گزیند بر اینان بر اینان را عتبه ها عتبه ها در زندگان ما
 در دنیا و بر فرداری باغبان نغمه ها بر امروز با دانت دهند ما و عذاب خوری
 با نجه بودید بیکر بیکر دید در زمین بی استغفار و انچه بودید که خارج میشدید از کعبه
 و انکی احاطه ان انتر قومه بالاصحاب و قد صلت الذین من بین بدین
 ظفر لا تعبدوا الا الله ان اضاف علیکم عذاب لیم عظیم قالوا اصیت انانکه
 عن الهنا انانکه که جدید انکست من الصادقین قال انما العلم عند الله و لم یفکم
 ما اسلمت به و لکنی انکم قوما یجهلون فی انانکه عارفا استغفر او و بعم قالوا
 هذا هان من محمل بالهوا استجلمت به لیج میها عذاب البسم و انما کل علی ما
 دینما فاصبحوا الا انهم لا ما کنتم که انانکه جزای انهم الحجه من داد که یوحی بکی
 ان قبله عاد آف و ف که هم عود و مضر ما با غرض و تحقیق که گزیند از انانکه